

ویژه مرداد ماه ۱۳۹۲

قیمت ۸۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

لطف‌الله میثمی

طراح جلد:

فرزین آدمیت

عکاس:

مجتبی قاجار

چاپ:

ایرانچاپ

توزیع:

مؤسسه اطلاعات

نشانی:

تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی،

شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۸۹۵-۱۳۴۴۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷

تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

[www.meisami.net](http://www.meisami.net)

[meisami40@yahoo.com](mailto:meisami40@yahoo.com)

## په‌نام مهربان‌ترین مهربانان

تولدی تازه؟ / لطف‌الله میثمی

### ● چشم‌انداز سیاست داخلی

۲

انتخابات ایران و سیاست عدم خشونت / حمید نوحی

۵

سرگذشت مشارکت سیاسی مردم در ایران / محمدجواد حق‌شناس

۷

حزب داریم، نظام حزبی نداریم / امیر محبیان

۱۲

کردها و مشارکت سیاسی و اجتماعی در ایران پس از انقلاب / احسان هوشمند

۲۰

حقوق شهروندی و اعتدال / قادربخش جمال‌زهی

۲۵

مخاطرات و ظرفیت‌های مطالبه‌محوری / کمال رضوی

۳۰

مجلس و حلقه حقوق‌دانان / فائزه حسینی

۳۷

شیخ فرقه‌گرایی در منطقه:

۴۱

آتشی زیر خاکستر / سیدمهدی غنی

۴۶

ابعاد نگران‌کننده قطب‌بندی شیعه و سنی

۵۱

تلاش‌های مصلحانه

۵۴

مولانا و راه برون‌رفت از فرقه‌گرایی / امین یاری

### ● چشم‌انداز اقتصاد و توسعه

۵۸

وحشت‌های بی‌نام و نشان

۶۳

جامعه غیرطبیعی و دلایل آن

۶۶

گازرسی و پیامدهای آن / اله‌کرم میرزایی

### ● چشم‌انداز جامعه

۷۴

زمینه‌های نوآندیشی و اثرات آن بر نهاد آموزش و پرورش ایران / عزت‌الله مهدوی

۸۱

انسانیت و آموزش و پرورش / مهدی بهلولی

۸۷

آسیب‌شناسی تشکلهای صنفی معلمان / محمدتقی سبزواری

۹۱

آموزش جنسی در مدرسه‌ها؛ ضرورت‌ها و باید‌ها / نورالله اکبری

۹۳

اشتغالزایی در آمدن در منطقه زلزله‌زده ارسباران، چرا و چگونه / محمد ایرانمنش

### ● چشم‌انداز اندیشه

۹۷

ارزیابی واقع‌بینانه مارکسیسم و مارکسیست‌ها در ایران / لطف‌الله میثمی

۱۰۳

زنجیرها کماکان باقی‌اند / سروش رزمی

۱۰۷

روش تفسیر قرآن از نگاه اقبال لاهوری / محمد محمدی گرگانی

۱۱۱

در ضرورت سنجش نسبت اسلام و علوم اجتماعی / آرمان ذاکری

### ● چشم‌انداز سیاست خارجی

۱۱۴

کوبای من، کوبای فیدل / حمید نوحی

۱۲۴

گزیده‌ای از روزنگاشت سفر به کوبا / حمیده لامعی

۱۲۸

نقطه‌عطف تصمیم‌سازی در مصر

۱۳۲

شناختی از سلفی‌گری و اخوان در مصر / سیدهادی خسروشاهی

۱۴۲

کودتای ارتش در مصر: برای مردم یا علیه مردم / فرزاد ابراهیمی

۱۴۴

پس از مرسی، اختلاف بین سلفی‌ها و لائیک‌ها

۱۴۵

امیر جدید قطر: ما مسلمان هستیم و نه اخوان‌المسلمین

### ● چشم‌انداز تاریخ

۱۴۶

دستاورد‌های مشروطه‌خواهی در ایران / هدی صابر

۱۵۳

مروری بر سیر زندگی آیت‌الله مدرس / مریم سیدکریمی

۱۶۰

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه / فضل‌الله صلواتی

۱۷۱

ایران در رسانه‌های جهان

۱۸۰

چشم‌ها و گوش‌ها

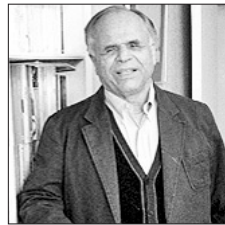
۱۹۰

چشم‌انداز خوانندگان

# تولدی تازه؟

## آیا اصولگرایی در بستر تحول است؟

لطف الله میثمی



فرایندی که این قانون طی کرد، تناسبی ندارد. (۲) متأسفانه مدتی است که این قطب‌بندی به یکی از مشکلات کشور تبدیل شده و ابهاماتی را در راه وفاق ملی ایجاد کرده است. ملاحظه می‌کنیم که از یک سو قانون اساسی نماد وفاق ملی است و از سوی دیگر این قطب‌بندی که پایه محکمی نیز ندارد، وفاق ما را تهدید می‌کند. در این نوشته، وجود دو قطب اصلاح طلب و اصولگرا نفی نشده، بلکه به منظور وفاق بیشتر و این که احیاناً محاصره‌ای پیش نیاید، بهتر است در افق برتری به نام قانون اساسی به تفاهم برسند. در واقع قطب‌بندی با حضور داشتن دو جریان در جامعه تفاوت دارد.

نخستین چالشی که این قطب‌بندی تاکنون ایجاد کرده است، بستن راه گفت‌وگوی دو جناح حول اصول تصریح شده در قانون اساسی است. گویی که ملت ما، قانون اساسی‌ای با فرایند فوق‌نداشته است. به منظور ترمیم این نقیصه، گاه اصطلاح «اصولگرایی اصلاح طلب» و «اصلاح طلب اصولگرا» نیز از سوی مقام رهبری مطرح شده است اما متأسفانه به آن توجه نمی‌شود. این قطب‌بندی به ویژه پس از یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، چشمگیر شد. برخی دکتر روحانی را اصولگرا و برخی اصلاح طلب نامیدند و ایشان خود را در جاده اعتدال می‌دانند. این در حالی است که اصولگرایی، اصلاح طلبی و اعتدال، در ذیل قانون اساسی است که تعریف می‌شود. به نظر می‌رسد که ما به جای پرداختن به محتوا، شکل‌گرا شده‌ایم و شعارهای انتخاباتی دکتر روحانی را فراموش کرده‌ایم. فراموش کرده‌ایم که مملکت چه مشکلاتی دارد و حتی اگر همه با هم متحد شوند سال‌ها طول می‌کشد تا به یک وضعیت معقول برسیم. برای نمونه سر مقاله‌ای در روزنامه کیهان، «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» را خط‌مشی فتنه می‌داند (۳) ولی می‌بینیم پس از انتخابات دوره یازدهم، در سر مقاله‌ای به قلم حسین شریعتمداری در روزنامه یاد شده، «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» جزو شعارهای اصولگرایان محسوب می‌شود. (۴) پرسش این است که آیا اصولگرایی در بستر تحول است

و تولدی تازه دارد؟ و اگر چنین است، آیا نباید نسبت به عوارض منفی رویکرد سابق خود و فتنه قلمداد کردن هانقندی داشته باشد؟

نمونه دیگر اینکه دکتر روحانی در نخستین گفت‌وگوی خود با خبرنگاران، اعلام کرد که مصمم است از توهین و برچسب‌زدن به دیگران، جلوگیری کند. مطلب ایشان، هم دینی، هم قانونی و هم اخلاقی است. آیا کسانی که خود را افراطی ندانسته و مدعی اصولگرایی هستند و رئیس‌جمهور منتخب راه هم اصولگرا می‌دانند، حاضرند در تولدی تازه، راه و رسم دکتر روحانی را بپذیرند؟ آیا حاضرند مکارم اخلاق را که تکمیل‌کننده دین و هدف بعثت پیامبر اکرم (ص) بود، در عمل نشان دهند؟

دکتر روحانی که هم مورد تأیید شورای نگهبان بود، هم در مناظره‌ها شرکت کرد و آرای مردم را به دست آورد، و هم تنفیذ مقام رهبری را در کارنامه خود دارد، با این سوابق، از آقایان هاشمی و خاتمی تشکر کرد. بنابراین کیهان به استناد چه قانونی، اصولگرایانه و یا اخلاقی، خاتمی را جاسوس و مفسد فی الارض می‌خواند؟

امید است که درست نباشد اما شنیده‌ایم که گفته شده با مجوز «مباهته» در فقه و با استناد به روایت زیر: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرِّيبِ وَالْبَدْعِ مِنْ بَعْدِي فَاطْهَرُوا الْبِرَائَةَ مِنْهُمْ... وَبَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يُطْعَمُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَيَحْذَرُهُمُ النَّاسُ»، می‌گویند اگر مردم دور کسی جمع شوند که محبوبیت و نفوذ زیادی دارد، ولی به گمان ما خلاف اسلام سخن می‌گوید، می‌توان به او «بهتان» و «تهمت» زد و شخصیت او را تخریب کرد و از این طریق از نفوذ و تأثیرش کاست. این در حالی است که نه باروش لغت‌شناسی و نه با استناد به آیه قرآن، (۵) چنین استنباطی از این واژه و روایت درست نیست. در واقع «باهتوهم» به معنای استفاده از منطق توحیدی و استدلال قوی بهت‌آوری است که طرف مقابل را از پاسخ‌دادن، ناتوان سازد؛ نه به معنای ساکت کردن طرف مقابل به وسیله تهمت‌زدن به او.

در همین راستا آیا درست است که با ادعای اصولگرایی، نخست‌وزیر امام و نامزد تأیید

جمهوری اسلامی ایران طی یک فراندوم و با شعار «جمهوری اسلامی آری، رژیم خود کامه هرگز» توانست ۹۸/۲ درصد آرای مردم را جلب کند. در پی این پیروزی، قانون اساسی ثمره انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی، با برگزاری انتخابات خبرگان قانون اساسی و تصویب قانون اساسی توسط مردم، دوبار آرای مردم را در کارنامه خود ثبت کرد. کسانی بودند که می‌گفتند از آنجا که مردم، نمایندگان خبرگان قانون اساسی را انتخاب کرده‌اند، دیگر ضرورتی ندارد که قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شود؛ ولی مرحوم امام اصرار داشتند که این کار انجام شود و آن را «دموکراسی دوآتشه» (۱) نامیدند. بدین سان تک تک مواد قانون اساسی از مشروعیت دینی و آرای مردم برخوردار شد و بنابراین از یک سو قانون اساسی، اصولی و همزمان از سوی دیگر، اصلاح طلبانه است. ما هم بارها در نشریه تأکید کرده‌ایم که قطب‌بندی اصولگرا-اصلاح طلب، با روح قانون اساسی و



مراسم تنفیذ رئیس جمهور منتخب

## برخی دکتر روحانی را اصولگرا و برخی اصلاح طلب نامیدند و ایشان خود را در جاده اعتدال می‌دانند. این در حالی است که اصولگرایی، اصلاح طلبی و اعتدال، در ذیل قانون اساسی است که تعریف می‌شود

باشند. چند نفر پیرمرد ملا بیایند دخالت کنند.

این، از آن توطئه سابق بدتر است» (۸).

در واقع این بیانات امام، به نوعی باروری قانون اساسی و تأیید حق شهروندی است که همه شهروندان ایران از رهبر گرفته تا کشاورز و کارگر و کاسب و بازاری، همه یک رأی دارند و در برابر قانون برابرند.

در دوران حیات امام، سه بار انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار شد، اما نظارت استصوابی و رد صلاحیت‌ها بر این اساس وجود نداشت. پس از رحلت امام و برای انتخابات مجلس چهارم بود که تعداد زیادی از نمایندگان مجلس سوم که راه و روش امام را قبول داشتند، توسط شورای نگهبان رد صلاحیت شدند. حال کدام یک اصولگرایی است؟ آیا می‌توان رویه امام را درباره انتخابات مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری، مجلس خبرگان قانون اساسی و مجلس خبرگان رهبری، غیر اصولگرایانه دانست؟ در نهایت کار شورای محترم نگهبان به

مساوی جمهوری اسلامی ندانسته، بلکه تنها یک جناح درون آن بدانند و اشتباه مرسی در مصر را تکرار نکنند؟

آیا هنوز اصولگرایان خود را با نظام جمهوری اسلامی یکی تصور کرده و دیگر بینش‌ها و سلیقه‌ها را محکوم می‌کنند و حاضر نیستند خود را تنها یکی از جناح‌های نظام جمهوری اسلامی تصور کنند؟

مقام رهبری در روز جمعه ۲۴ خرداد ۹۲ به کارگزاران انتخابات بدین مضمون توصیه کردند که حق الناس مهمتر از حق الله است و با تأسی به مرحوم امام، منطق «میزان رأی ملت است» را غنا بخشیده و بارور کردند. اگر افراطی نباشیم و اصولگرایی و مقام رهبری را قبول داشته باشیم، آیا حاضریم به این منطق تن داده و پذیرش آرای مردم را در خودمان نهادینه کنیم؟ و آنهایی که جمهوریت را شرک دانسته و نقش زیادی در تکفیر، برچسب زدن و محدودیت‌ها داشته‌اند، آیا حاضرند با تولدی تازه، اصولگرایی خود را متحول سازند؟ آیا درست است که نام مرحوم امام را بر تشکیلات خود بگذاریم ولی محتوای دیدگاه‌های امام را معکوس کنیم؟

مرحوم امام در راستای جمهوریت نظام و ارزش گذاشتن به آرای مردم، مطالب زیادی داشته‌اند که ما به فرازهایی از آن اشاره می‌کنیم: مرحوم امام، با وجود کسانی که تکیه به آرای مردم را خلاف دین و نوعی غربزدگی می‌دانستند و انتخابات را حق مجتهدان و نخبگان می‌دانستند و با شرکت زنان در انتخابات مخالف بودند، تأکید زیادی روی یکسان بودن آرای آحاد ملت داشتند و نگرانی شدید خود را به صورت زیر بیان کرده‌اند:

«این طور نیست که انتخابات را باید چند مجتهد عمل کنند. این معنی دارد که مثلاً ۲۰۰ مجتهد در قم و ۱۰۰ مجتهد در جاهای دیگر داشتیم، اینها همه بیایند انتخاب کنند و مردم بروند کنار؟ این یک توطئه‌ای است. دانشگاهی‌ها بدانند این را که همان طور که یک مجتهد در سرنوشت خودش باید دخالت کند، یک دانشجوی جوان هم باید در سرنوشت خودش دخالت کند. آن‌گاه، شیطنت این بود که سیاست از مذهب خارج است. حالا می‌گویند که سیاست، حق مجتهدان است. یعنی در امور سیاسی در ایران ۵۰۰ نفر دخالت کند، باقی‌شان بروند سر کارشان و هیچ کار به مسائل اجتماعی نداشته

صلاحیت شده شورای نگهبان توسط سردبیر کیهان با «یزید» و «ابن سعد» مقایسه شود و بدین مضمون گفته شود که در خرداد ۱۳۸۸ قرار است عاشورایی به وجود آید ولی در این عاشورا، یزید و ابن سعد کشته می‌شوند و نه امام حسین (ع) و آیا با ادعای اصولگرایی، درست است که بگوییم مابسان یک راننده بی‌ترمی هستیم که در یک جاده یک طرفه و سراشیبی حرکت می‌کنیم و از این طریق رقبای تهدید نماییم؟ مسلماً سخنان رئیس جمهور منتخب با این شیوه‌ها بنیاداً متفاوت است. آیا ما افراطی‌گری را با اصولگرایی اشتباه نکرده‌ایم؟

رئیس جمهور منتخب که برخی اصولگرایان، ایشان را اصولگرایی دانند، در سخنان خود از واژه‌ها و جملات زیر در راستای خط مشی خود استفاده کرده‌اند: «عقلانیت»، «خرددورزی»، «خرد جمعی»، «مشورت»، «کارشناسی»، «صلح»، «آشتی»، «وحدت و انسجام ملی»، «واقع‌بینی»، «تعامل مؤثر و سازنده با جهان»، «دوری از خشونت»، «قانون‌گرایی و شفافیت»، «پرهیز از تحقیر دیگران اعم از فرد یا کشور» و «تغییر فضای امنیتی - نظامی به سمت فضای سیاسی - قانونی». اگر افراطی نباشیم و اصولگرا باشیم، طبیعی است که باید برای این عبارات معنادار، اعتبار قائل شده و این راه را ادامه دهیم.

مقام رهبری در روز چهارشنبه ۲۲ خرداد ۹۲ بدین مضمون گفتند که اگر کسی مخالف نظام اسلامی است، به خاطر مملکت رأی بدهد و به نوعی ایران محوری و منافع ملی را مطرح کردند. (۷) آیا قرار است که مدعیان اصولگرایی به مقام رهبری تأسی جویند یا همچنان ملی‌گرایی را کفر قلمداد کنند؟ آیا حاضرند در یک تولدی تازه، تحولی را بپذیرند؟ بزرگانی که همه ما آنها را قبول داریم مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا کوچک خان جنگلی و مدرس، نه تنها در مسلمانی آنها شک نمی‌کردند و مبلغ اتحاد اسلام بودند، بلکه از سوی دیگر و هم‌زمان، ملیت ایران را قبول داشتند و تضادی بین این دو نمی‌دیدند. جای تعجب است که از ابتدای انقلاب تا به حال، واژه ملی و منافع ملی دشنام‌های فراوان شنیده، ولی اکنون بر سر به کار بردن آنها رقابت است.

تاکنون برخی اصولگرایان نشان‌دار که در راستای افراط قدم می‌گذارند، بر این باور بودند که اصولگرایی به قرائت خودشان، عین نظام جمهوری اسلامی است. با توجه به نتایج انتخابات خرداد ۷۶ و ۸۰، دور اول خرداد ۸۴، خرداد ۸۸ و خرداد ۹۲، آیا حاضرند خود را



همه پرسى ۱۲ فروردین ۵۸؛ عکس از ایرانا

**فراموش کرده ایم که مملکت چه مشکلاتی دارد و حتی اگر همه با هم متحد شوند سال ها طول می کشد تا به یک وضعیت معقول برسیم**

آنجا کشید که با پرداخت هزینه های زیاد - که نه به نفع شورای نگهبان بود و نه به نفع روحانیت - صلاحیت آیت الله هاشمی رد شد. با آنکه سوابق پیش از انقلاب او برای همگان آشکار است و ایشان پس از انقلاب، شخص دوم نظام جمهوری اسلامی بوده اند. توجه شود که اصولگرایان نشانه دار هم نه تنها مخالفتی با این رد صلاحیت نداشته اند، بلکه باعث خوشحالی آنها نیز شد. آیا نیازی به تحولی در بستر اصولگرایی احساس نمی شود؟

در راستای «حق الناس» و «میزان رأی ملت است»، در سال ۱۳۶۶ نمایندگان امام در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور از ایشان پرسیدند «در چه صورت فقیه جامع الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟» ایشان در پاسخ گفتند «ولایت در جمیع صور دارد. لکن تولى امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین، که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است. و در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولی مسلمین.»<sup>(۹)</sup>

آیا درست است که یک مجتهد روحانی با ادعای اصولگرایی، مواضع امام و قانون اساسی را دور زده و بخواهد دیدگاه خود را که شاید «اجتهاد مصطلح» باشد، به جای آنها بنشانند و زمینه ملوک الطوائفی را در ایران فراهم کنند؟ امیدواریم که دیگر اصولگرایان با تأسی به آیت الله مصباح و دقت در آرای مردم در انتخابات اخیر، زودتر از ۸۰ سال به این نتیجه برسند که نمی توان مردم را به زور به بهشت برد.<sup>(۱۰)</sup> باز هم تکرار می کنیم که قانون اساسی هم اصولگرا و هم اصلاح طلب است؛ بیایم بر طبل قطب بندی کاذب اصولگرا - اصلاح طلب نکویم و برای توسعه و پیشرفت ایران، گفت و گوی مسالمت آمیز را حول قانون اساسی که نماد وفاق ملی است، در پیش گیریم.

#### گروه گشایی با عملی کم هزینه

شاید نخستین چالش خارجی دکتر حسن روحانی رئیس جمهور منتخب، این باشد که مملکت ضمن برخورداری از دانش و فناوری هسته ای - و در راستای تعامل با دنیا - تحریم ها کاهش و رفع شود.

برخی معتقدند فتوای مقام رهبری دایر بر حرام بودن ساخت بمب اتمی، مصوبه قانونی در مجلس شورای اسلامی پیدا کرده و یا چند مرجع تقلید حرمت ساختن بمب را فتوا داده به طوری که دیگر مراجع نتوانند فتوای خلاف آن را صادر کنند. به نظر می رسد ساده ترین، کم هزینه ترین

و مطمئن ترین روش این است که آقای دکتر احمدی نژاد اشتباه خود را از مطرح کردن نفی هولو کاست بپذیرند، چرا که جهانیان مطرح می کنند ایران حریم شکنی کرده، شب راروز و روز را شب جلوه می دهد، بنابراین نمی توان به حرف های ایران اطمینان کرد.

واقعیت این است که هزینه های اجتماعی ناشی از نفی هولو کاست برای ما بسیار زیاد بوده است و به نظر می رسد تحریم ها عمدتاً به همین دلیل است. اگر آقای احمدی نژاد و کسانی که به دنبال ایشان، هولو کاست را نفی کردند از سردبیر کیهان گرفته تا دیگران اشتباه خود را بپذیرند، مهم ترین راه و مقدمه حل چالش های دیگر می باشد و روش انبیاى ما نیز همین بوده است.

واقعیت این است که دولت مردان اسراییل بر این باورند به جای نفی هولو کاست اگر هر یک از قطعه نامه های شورای امنیت مانند ۲۴۲، ۳۳۸ و ۲۹۴ به اجرا گذاشته شود، فروپاشی اسراییل را در بر خواهد داشت و این کاری است که از حمایت جهانیان نیز برخوردار می شد و در نتیجه امروز اسراییل غاصب و دولت مردان آپارتایدی آن در ضعیف ترین وضعیت به سر می بردند. در حالی که با شعار نفی هولو کاست و مظلومیت سراسری توانستند افکار عمومی را به نفع خود رقم بزنند.

#### پی نوشت ها:

۱. سخنرانی امام در ۱ دی ۱۳۵۸.
۲. ر.ک: قانون اساسی و مذهب، چشم انداز ایران، شماره ۱۳۷۷.
۳. سر مقاله کیهان، تاریخ ۳ آبان ۹۱، به قلم محمد ایمانی.
۴. سر مقاله حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان، تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۹۲.
۵. قَبِيْهَتِ الَّذِيْ كَفَرَ (بقره: ۲۵۸).
۶. سخنان سردبیر کیهان، حسین شریعتمداری، در ۷ خرداد ۱۳۸۸ در مسجد سید اصفهان.
۷. رهبر انقلاب اسلامی، حضور حداکثری در پای صندوق های رأی را مهمترین و اولین توصیه و خواست خود اعلام و تأکید کردند: این حضور عمومی، از هر چیز دیگر برای کشور مهمتر است و به همین علت حتی کسانی که فقط دلبسته به ایران هستند، باید در انتخابات حضور یابند.
۸. ر.ک: به: صحیفه امام، جلد ۲م، ص ۳۶۷ و ۳۶۸.
۹. پاسخ امام در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۶۶.
۱۰. آیت الله مصباح یزدی: «پس از ۸۰ سال به این رسیده ام که سر مسئله این است که اصلاً این عالم برای این آفریده نشده که همه به زور به سعادت برسند و اصلاح شوند.» (ر.ک: به: سایت انتخاب، ۱۸ خرداد ۱۳۹۲)

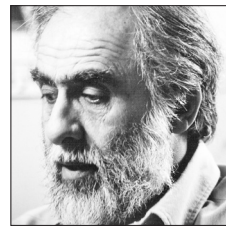




# حاشیه‌ها سیاست

## انتخابات ایران و سیاست عدم خشونت

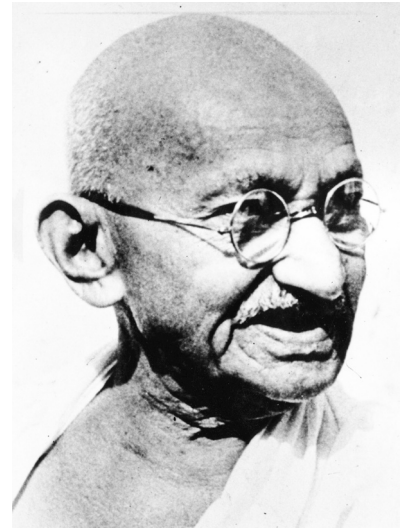
حمید نوحی



به نظر می‌آید طی دو دهه اخیر تحولی اساسی در روحیه و فرهنگ ایرانیان به خصوص جوانان در حال جوانه‌زدن است. تحول عبور از خشونت به سوی مقاومت مدنی توأم با صلح و آشتی

سرانجام حسن روحانی در دور اول انتخابات پیروز شد. خبری همچون سایر اخبار حیرت‌انگیز دیگری که ایرانیان به آن عادت دارند و همواره مترصد وقایع غیرقابل انتظار هستند. مردمی که نه تنها همواره خود را بلکه جهانیان را نیز غافلگیر کرده‌اند. ایران در دو سده اخیر، پیشرو حرکت‌های اصلاح‌طلبانه، انقلابی و فرهنگی در منطقه بوده‌اند مانند: نهضت مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت، انقلاب توده‌ای بهمن ۱۳۵۷، موج انتخاباتی دوم خرداد ۱۳۷۶، جنبش گسترده انتخاباتی ۱۳۸۸، جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ که به نوبه خود پیامد جنبش‌های قبلی بوده‌اند. در انقلاب ۱۳۵۷ رسانه‌های خارجی ایران را کشوری زلزله‌خیز نام نهادند نه تنها زلزله ژئوفیزیکی، بلکه زلزله‌های اجتماعی که باعث می‌شود هر چند دهه یک‌بار نام ایران در رسانه‌های خارجی در صدر اخبار

جهان قرار گیرد. گفته می‌شود ایرانیان بیشترین شاه‌کشی و شاهان ایران بیشترین رعیت‌کشی را در طول تاریخ داشته‌اند. منار کله از انحصارهای نظام‌های استبدادی در ایران است. شاه عباس کبیر که خیلی‌ها به او افتخار می‌کنند یکی از سفاک‌ترین پادشاهان جهان است. دوران طولانی استبداد تاریخی، عنصر ایرانی را مستبد و استبدادپذیر کرده است. خودمداری، واژه‌ای است که پژوهشگران ایرانی که در دو دهه اخیر به دنبال رمز و راز عقب‌ماندگی ما بوده‌اند برای توصیف روحیه تاریخی ما مناسب دیده‌اند. با این حال به نظر می‌آید طی دو دهه اخیر تحولی اساسی در روحیه و فرهنگ ایرانیان به خصوص جوانان در حال جوانه‌زدن است. تحول عبور از خشونت به سوی مقاومت مدنی توأم با صلح و آشتی. با این خوانش از وضعیت اجتماعی ایران درود گفتن بر گاندی و آهیمنسا



**بار دیگر مردم ایران بدون رهبر، حزب و تشکل سیاسی، به صورت یکپارچه حرف خود را زدند. بار دیگر بنابر نوشته سرمقاله روزنامه لوموند فرانسه؛ مردم ایران با رشد فکری و بلوغ سیاسی خود جهانیان را چون همیشه حیرت زده و غافلگیر کردند**

(عدم خشونت) و ساتیا گراها (عشق و حقیقت) ای بی مناسبت نیست. شاید این گفتار بر انقلابیون سستی که نگارنده در گذشته خود جزئی از آن بوده خوش نیاید، با این حال دوران بر آمدن صلح از لوله تفنگ و آنتاگونیسیم (آشتی ناپذیری) انقلابی - دست کم در وضعیت حاضر ایران و جهان - سپری شده است. اگر نگارنده بتواند تصویری از بعضی صحنه های اجتماعی ایران درباره انتخابات در یک سال گذشته ارائه دهد شاید درک دو گزاره یادشده آسان شود؛ اول، حیرت انگیز بودن کنش انتخاباتی اخیر و دوم، استقبال و فهم عمیق جوانان ایرانی از رویکرد عدم خشونت. از یک سال پیش از انتخابات وضعیت به شکل زیر بود.

۱- اجرای طرح جامع پیشگیری از بحران در زمان

انتخابات و مهندسی آن به شکل های زیر: - رصد و شنود گسترده تحرکات سیاسی معترضان و منتقدان سیاسی و ممانعت از تشکیل هر گونه اجتماع حتی برگزاری مراسم ترحیم، سالگرد، جلسات و محفل های علمی، هنری و ادبی. تعطیلی فعالیت های اقتصادی، شغلی و شبکه های اجتماعی حتی کافی شاپ ها و فیس بوک های مورد سوءظن. این اقدامات پیشگیرانه چنان بود که گاهی احساس زندگی در وضعیت حکومت نظامی بی دلیل نبود. به عنوان یکی از هزاران نمونه می توان از اجبار بازماندگان شادروانان مهندس عزت الله و هاله سبحانی به اعلام آگهی عدم برگزاری مراسم سالگرد در روزنامه یاد کرد.

- پس از تعطیلات عید نوروز با اعلام تغییرات در جد اول درسی و امتحانات پایان نیمسال، دانشگاه ها به کلی از دانشجوی تخریب شده بود. با وجود آن که سعی شده بود با برنامه هفته «حرکت» آموزش عالی و همچنین انواع ترندهای تبلیغاتی، دانشگاه و دانشجویان از حالت رخوت خارج شود. باز، گویی خاک مرده در دانشگاه ها پاشیده بودند. داخل و بیرون ساختمان دانشکده ها حالت ایام تعطیلات تابستان را پیدا کرده بود.

- نیروهای امنیتی و انتظامی پی در پی نسبت به اهداف و نیات بدخواهان و توطئه گران هشدار می دادند.

- اعلام مسدود شدن مرزهای زمینی در روز انتخابات.

- هشدارهای پی در پی مسئولان و مقام های امنیتی و انتظامی نسبت به احتمال وقوع «فتنه» ای بزرگتر از سال ۱۳۸۸.

- اعلام نامزدی هاشمی رفسنجانی شور و نشاط بسیاری در میان مردم ایجاد کرد از بازار تهران و شهرستان ها گرفته تا روستاها و مناطق اقلیت های قومی همچون کردستان.

- عدم پذیرش هاشمی آب سردی بود بر هیجانات مردم. از گرمی بازار انتخابات به شدت کاسته شد. شهرهای ایران به خصوص تهران به هیچ وجه چهره انتخاباتی نداشتند. در معدود میدان های اصلی این سو و آن سو، تبلیغاتی به نفع بعضی نامزدها و بیش از همه به نفع قالیباف مشاهده می شد.

- حزب و تشکیلاتی وجود نداشت و اگر هم وجود داشت فعالیت چشمگیری نداشتند. تقریباً همه نوع فعالیت نزدیک به صفر بود.

- در محافل خانوادگی هنوز کسی نمی دانست رأی خواهد داد یا نه و به نفع چه کسی. عدم تمایل

به مشارکت، یأس و شک و تردید در همه جا و همه زمینه ها موج می زد. اعتمادی به هیچ یک از نامزدها وجود نداشت.

- ترس از مهندسی شدن انتخابات و بیرون آوردن نام نامزد مورد نظر از صندوق ها در همه جا وجود داشت.

- تصور می شد دیگر کار ایران تمام است. بگذریم که این وضعیت موجب خوشحالی بعضی ها هم بود: کسانی که پیر و فلسفه «هر چه بدتر بهتر» هستند. به نظر می آمد آخرین فرصت برای نجات ایران از سقوط در سیاهچاله ای که در انتظار اوست از دست رفته است.

- تا روز سه شنبه هیچ امیدی از مشارکت جدی در میان مردم کوچک و بازار و دانشجویان دیده نمی شد.

- بعضی سازمان های سیاسی و شخصیت ها مشارکت در انتخابات را یا تحریم کرده و یا عدم تمایل خود به رأی دادن را اعلام کرده بودند.

- حتی در بعضی محافل اصلاح طلبان صحبت از این بود که به عارف و روحانی امکان برگزیده شدن داده نمی شود. با این حال اگر هشت میلیون رأی هم بیاورند نتایج مطلوبی خواهد داشت و راضی کننده خواهد بود.

#### حاصل سخن

بار دیگر مردم ایران بدون رهبر، حزب و تشکل سیاسی، به صورت یکپارچه حرف خود را زدند. بار دیگر بنابر نوشته سرمقاله روزنامه لوموند فرانسه؛ مردم ایران با رشد فکری و بلوغ سیاسی خود جهانیان را چون همیشه حیرت زده و غافلگیر کردند. رفتار اخیر ایرانیان حاکی از چند واقعیت است:

۱- جامعه ایران - دست کم روشنفکران و تحصیلکردگان طبقه متوسط - با خشونت، نفرت و قهر انقلابی در حال حاضر میانه ای ندارند.

۲- در ایران امروز راه عدم خشونت (آهیمنسا) و عشق و حقیقت (ساتیا گراها) زمینه زیادی برای پیشبرد امور اجتماعی به ویژه در میان جوانان دارد.

۳- با وجود اجرای طرح جامع بازدارندگی توسط نهادهای انتظامی و امنیتی از یک سال پیش از انتخابات پیدایش غافلگیرانه رأی به روحانی حاکی از واقعیت های زیر بود:

- عدم کارایی یا کارایی ضعیف تمهیدات بازدارنده

- عدم کارایی تبلیغات رسانه های رسمی و در برابر آن کارایی مؤثر رسانه های آزاد و شبکه های اجتماعی و رسانه های محلی.



# سرگذشت مشارکت سیاسی مردم در ایران



دکتر محمد جواد حق‌شناس دکترای روابط بین‌الملل؛ عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی و مدرس تاریخ تحولات سیاسی ایران و جهان، روابط ایران و آمریکا و روابط ایران و خاورمیانه است. دکتر حق‌شناس همچنین سوابقی چون معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، مدیر کل سیاسی وزارت کشور، مشاور وزیر در امور بین‌الملل، مشاور رئیس سازمان برنامه و بودجه، مسئول کمیته خانه احزاب، عضو هیئت مدیره انجمن ایرانی روابط بین‌الملل، عضو مؤسس و شورای مرکزی حزب اعتماد ملی، مدیر مسئول هفته‌نامه نیمروز و مدیر مسئول روزنامه اعتماد ملی را در کارنامه خود دارد. آنچه در پی می‌آید، پاسخی است که ایشان به سؤال چشم‌انداز ایران در زمینه شیوه‌های مشارکت مردم - قبل و بعد از انقلاب - ارائه کرده‌اند. بخش دوم گفتگو با ایشان با محوریت شیوه‌های مشارکت مردم پس از انقلاب اسلامی در شماره آینده تقدیم خوانندگان خواهد شد.

باشم و تشکر دوم من بابت مجله چشم‌انداز ایران است که این مجله را یک مجله راهبردی مؤثر در کشور می‌بینم. هر چند مخاطبان این نشریه گروه نخبگان اندولی از آنجایی که این مجله مسائل را با نگاه استراتژیک می‌بیند، با انتخاب دقیق موضوع و رفتن سراغ کارشناسانی که در این حوزه حرفی برای گفتن دارند و با محوریت قرار دادن منافع ملی و عقلانیت در تصمیم‌گیری و تشخیص دشمنی‌ها و مشکلات و اولویت دادن آنها بر مباحث کوچک‌تر، سعی جدی دارد که بتواند از میان این فضای پرپیچ و خم و دشواری که پیش روی کشور هست در حوزه متفاوت و نخبگان، مانند یک چراغ عمل کند که راه حرکت را برای کسانی که عزمی برای حرکت دارند روشن کند تا از این مسیر - تا آنجایی که امکان دارد - با تمام سختی‌ها به سلامت عبور کنند. این رویکرد مرسوم نگاه ایشان و همکارانشان در این مجله است که با امکانات بسیار کم و محدود و با وجود موانع زیاد که در پیش روی ایشان هست، همچنان امیدوارانه به پیش می‌روند. من بر این باور هستم که نیاز اول کشور برای رفع موانع امید و تلاش است و اینکه همه احساس کنیم متعلق به این آب

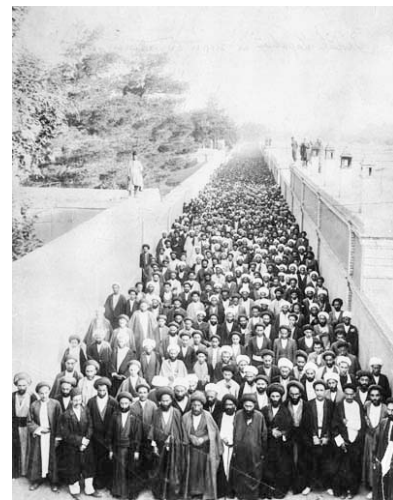
چهار سال دیگر، ولی الان می‌گویند دوران مشارکت و participation است و در طول چهار سال هم مردم باید مشارکت کنند، حالا این مشارکت به شکل احزاب، جامعه مدنی، NGOها و... است، خواهشمندیم در این راستا توضیحاتی برای خوانندگان چشم‌انداز بدهید؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. من سپاس و تشکر خود را از زحمات شاید بیش از پنج دهه یا بیشتر مهندس میثمی - به عنوان یک مبارز تمام‌عیار در حوزه سیاست و مبارزه با استبداد، و مبارزه با جهل و مجاهد در راه آگاهی‌بخشی - اعلام می‌کنم. من حضور ایشان را به خصوص در بعد از انقلاب خیلی مؤثرتر و مفیدتر ارزیابی می‌کنم. با اینکه ایشان تا قبل از انقلاب به عنوان یکی از سابقون و از مجاهدین پر تلاش ما بودند اما تلاش‌های پس از انقلاب ایشان مطمئناً مؤثرتر و به یادماندنی‌تر خواهد بود. وظیفه اخلاقی خود می‌دانم که قدران این همه تلاش، پیگیری و آگاهی‌بخشی

بحث مشارکت مردم در قانون اساسی مطرح و اشکالی برای آن پیش‌بینی شده است، مرحوم امام روی این موضوع خیلی تأکید کردند و در دولت‌های مختلف نسبت به این مسئله همیشه اقبال صورت گرفته و هر کاندیدایی که برای ریاست جمهوری می‌آید بحث مشارکت مردمی را یکی از مؤلفه‌های تبلیغاتی خودش قرار می‌دهد.

سؤال ما این است که از ابتدای انقلاب تا کنون و در دولت‌های مختلف، با چه شیوه‌هایی سعی شده از پتانسیل و مشارکت مردم استفاده شود؟ معمولاً تکیه بر چه شیوه‌هایی بوده و برداشت دولت‌های مختلف از بحث مشارکت مردم چه بوده و چه راه‌هایی برای اجرایی کردن آن در نظر گرفته شده است؟

می‌دانیم که هم دموکراسی مشارکتی وجود دارد و هم دموکراسی نمایندگی، در دموکراسی نمایندگی مردم رأی می‌دهند و می‌روند تا



اجتماعی از روحانیون مشروطه خواه در کنار دیوار سفارت انگلیس در تهران

ماداشتند، اینها همه فضایی را بوجود آوردند که منجر به شکل‌گیری یک جنبش تحول‌خواه و آزادی‌خواهانه بشود. با پایان دوره ناصری و بعد از اصلاحاتی که سه شخصیت بزرگوار که در قاجار داریم - عباس میرزا، قائم مقام و امیر کبیر - و همچنین تاحدودی سپهسالار، فضا به سمتی رفت که در زمان حاکمیت مظفرالدین شاه که یک ولیعهد بیمار، پیر و فرتوت بود، در سال ۱۲۸۵ فرمان مشروطیت صادر شود و این اتفاق بزرگ، حاصل جنبشی است که بدون خون و خونریزی و بدون تلفات به شکل‌گیری تحقق خواست عمومی تبدیل می‌شود. ما در این دوره به پایان دوره استبداد تاریخی می‌رسیم و خواست عمومی از طریق ظرفیت تحول‌خواهانه و جنبشی آرام به نتیجه می‌رسد. مهمترین اتفاق، پذیرفتن نقش مردم در تعیین سرنوشت خودشان است و نماد آن هم مجلس شورای ملی است که نمایندگان مردم آنجا جمع می‌شوند تا بتوانند این پادشاهی را که پیش‌تر تمام‌الاختیار بوده و حرف اول و آخر را می‌زده و ادار کنند که ذیل نمایندگان مردم و با شروطی که تعیین شده فضای جدیدی ایجاد کنند و شاید این از اولین اتفاقاتی است که مادر منطقه داریم و ایرانیان که در خیلی از اوضاع پیشگام بودند در این مورد هم پیشگام هستند.

متأسفانه این اتفاق مثبت - که هنوز هم به طور کامل به بار ننشسته - با استبداد صغیر روبرو می‌شود، محمدعلی شاه می‌آید و نمادش هم به توپ بستن نماد آزادی و مشارکت مردم یعنی مجلس است. حتی می‌بینیم که دستاورد این بخش اعدام است و جهانگیر خان صوراسرافیل به عنوان نماد مطبوعاتی آزادی‌خواه یا ملک‌المتکلمین نماد روحانیت که در منبر افشگری می‌کند، این دو با وضعیت بدی شهید می‌شوند. بعد از این استبداد، مردم به پامی خیزند و این بار با امکانات و جنبش سخت‌افزاری از دستاورد مشروطیت دفاع می‌کنند که منجر به عزل و فرار محمدعلی شاه و جانشینی احمدشاه می‌شود. متأسفانه این مقطع در وضعیت تاریخی‌ای رخ می‌دهد که دنیا وضعیت خوب و آرامی ندارد و ما پس از مدت کوتاهی با جنگ جهانی اول مواجه می‌شویم. از طرفی پادشاه ایران - احمدشاه - خیلی جوان و در اداره کشور ناتوان است و از طرف دیگر کسانی که به مجلس راه یافتند، تجربه خیلی قوی ندارند و در نتیجه این سال‌ها، دوران خوبی برای شکل‌دادن به مشارکت‌جویی مردم - که ما به عنوان بزرگترین دستاورد از آن یاد می‌کنیم - نیست. در دوره اول

و دوم انتخابات به آن معنا شکل نمی‌گیرد؛ یعنی نمایندگان اصناف و پیشه‌ها هستند که به مجلس می‌آیند، انتخاب هست اما انتخاباتی که توسط عموم مردم شکل بگیرد، نیست؛ البته در دنیا هم در آن مقطع، انتخاباتی به شکل فعلی موجود نبود. اما در مراحل بعدی، یعنی مجلس سوم که بحث انتخابات مطرح می‌شود وارد مرحله‌ای می‌شویم که کشور به اشغال نیروهای عثمانی و روسیه در می‌آید و در نهایت گرفتاری‌هایی به وجود می‌آید که محصول آن فضایی است که استعمار انگلستان با فروپاشی نظام تزاری روسیه با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به این صرافت می‌افتد که کل ایران را در اختیار بگیرد و ببلعد. از طرفی انگلیس، هند را در اختیار داشت و از طرف دیگر هم با پایان جنگ، امپراتوری عثمانی سقوط می‌کند و کل خاورمیانه عملاً در اختیار فرانسه و انگلستان قرار می‌گیرد و ایران عملاً محاصره می‌شود؛ در ضلع شرقی هند تحت استقرار افغانستان زیر سایه انگلیس بود و در شرق هم عراق، اردن و فلسطین - از اجزای امپراتوری عثمانی - تحت قیمومیت انگلیس قرار گرفتند. در شمال آفریقا نیز مصر و در جنوب هم تمام حاشیه خلیج فارس - بحرین، قطر، عجمان، دویبی، ابوظبی، مسقط و عمان - با قرارداد دو طرفه همه ذیل انگلیس هستند. یعنی انگلیس از سه طرف با ما همسایه است؛ جنوب، شرق و غرب. در شمال هم روسیه قرار داشت که آنجا انقلابی اتفاق افتاده بود و آقای لنین و همدستان‌شان در گیر این انقلاب بزرگ بودند و نمی‌توانستند کشور را اداره کنند و از این روز مسائل فاصله گرفته بودند. در این مقطع به قرارداد معروف ۱۹۱۹ با محوریت آقای وثوق‌الدوله می‌رسیم که عملاً کشور را بر اساس الگویی که در مورد مصر تجربه کرده بودند به یک کشور تحت قیمومیت انگلیس تبدیل می‌کرد و به خصوص در مسائل مالی و نظامی کاملاً اختیار را به طرف مقابل می‌داد که خوشبختانه، هم در داخل با محوریت روحانیون، روشنفکران و مذهبی‌ها با آن مقابله می‌شود و مجلس کار کرد خودش را نشان می‌دهد و هم نیروهای خارجی که دوست نداشتند انگلستان در این مقطع حاکمیت داشته باشد - مشخصاً آمریکا و فرانسه - مقابله می‌کنند و خوشبختانه قرارداد به نتیجه نمی‌رسد. اما بعد از این شکستی که می‌خورند، اتفاق بدی می‌افتد؛ انگلیسی‌ها که با محوریت ژنرال آبرون سایه - بالاترین مقام نظامی انگلستان در خاورمیانه در آن زمانه - بعد از

و خاک و مردم هستیم و هر چه قدر تلاش کنیم کم است؛ تا بتوانیم ان شاء الله با همت عالی و با امید حضرت حق این مشکلات را پشت سر بگذاریم. اما بحثی که وجود دارد بحث انتخابات در کشور است. من معمولاً نگاهم نسبت به مباحث، تاریخی است. به طور یقین انتخابات در کشور یک پدیده‌ای است که شاید صد سال در ایران سابقه دارد و یکی از مهمترین دستاوردهای مشروطیت، بحث تعیین جایگاه و حضور مردم در، سرنوشت خودشان است، نماد این تلاش که شاید چند دهه به طول انجامید، روشنفکران، عالمان دین، تجار دنیا دیده و کسانی که در حوزه‌های متفاوت تأثیرگذار بودند هستند؛ و به خصوص دوران استبدادی که ناصرالدین شاه در کشور حاکمیت کرد و از طرف دیگر دخالت‌های عجیب و غریبی که مأموران و سفیرای دو کشور - انگلیس و روس - در کشور



رفتن عثمانی‌ها از ایران و همین‌طور رفتن نیروهای تزار روسیه به خاطر انقلاب اکتبر، پیشروی کرده‌اند و در قزوین مستقر شده‌اند، دیداری را با رضاخان - فرمانده نیروهای قزاق شمال - انجام می‌دهند. رضاخان به خاطر استعدادش و به خاطر عدم حمایت روسیه از نیروهای قزاق، شناسایی می‌شود و زمینه کودتایی در کشور (سوم اسفند ۱۲۹۹) شکل می‌گیرد و متأسفانه ما با یک دوره یخچالی روبرو می‌شویم و تمام دستاوردهای مشروطه در یک دوره ۲۰ ساله از ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ منجمد می‌شود و تمامی آن نماد که مشارکت مردم را بروز می‌دهد به طور کامل از دسترس خارج می‌شود. مجلس به عنوان بالاترین نماد مشارکت جویی مردم تقریباً فرامی‌شود، مطبوعات به عنوان رکن اساسی مشروطه - به عنوان رکن چهارم - دچار ضربه شدیدی می‌شود و تمام کسانی که آزادی خواه هستند به بدترین شکل با آنها برخورد می‌شود. در این دوره اتفاق تلخی می‌افتد که یکی از بزرگترین دستاوردهای ایرانیان در صد سال اخیر با یک بدشانسی و یک موقعیت تاریخی با ظهور پدیده‌ای به نام رضاخان از دور خارج می‌شود و چون زمانش طولانی است، این امکان از دست می‌رود و هر انسان درشت و مطرحی - فارغ از دیدگاه سیاسی یا موقعیتش - مجبور می‌شود از دور خارج شود. مدرسه به عنوان یک پارلمان‌تاریست بسیار بزرگ که در آن تاریخ نقش جدی ایفا می‌کند از دور خارج و تبعید می‌شود و در تبعیدگاه به طرز مشکوکی فوت می‌کند و شهید می‌شود؛ حتی یاران نزدیک خود رضا شاه، مانند داور، فرمانفرما، دشتی و تیمورتاش از دور خارج می‌شوند، بعضی‌ها زندان و بعضی‌ها کشته می‌شوند و حتی خود کشی می‌کنند، شاعران بزرگی که در آن مقطع هستند، روزنامه‌نگاران همه دچار انزوا می‌شوند و کشور به یک استبداد مطلق می‌افتد. هر چند برخی اقدامات رضا شاه در مورد نوسازی به هیچ وجه پنهان کردنی نیست و به شدت ستودنی است، اما در مورد آزادی‌های سیاسی، مشارکت جویی و تقویت نهادهایی که دستاورد بزرگ مشروطه هستند، بدون هیچ تعللی با آنها برخورد کرده و آنها را دچار مشکل می‌کند و شخصیت‌هایی مانند مصدق، سیدضیاء و قوام السلطنه، که در جای خودشان آدم‌های بزرگی هستند را منزوی کرده یا به قتل می‌رساند. قوام، نماد سیاستمداری است که اوج سیاست‌ورزی را شاید اگر بخواهیم در یک فرد

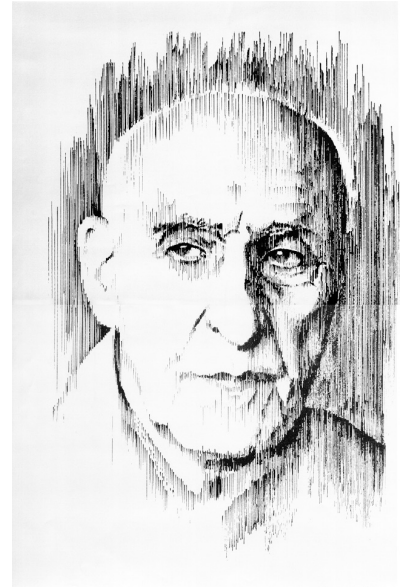
متجلی ببینیم اوست، مصدق، شخصیتی در حوزه حقوق است و یکی از اولین دانش‌آموختگان حقوق ایران در فرانسه است. از لحاظ خانوادگی از یک طرف به قاجار وصل است و در موقعیت جوانی به استانداری فارس رسیده است، در دوره اول جزو وزرایی است که در مراحل اولیه در کابینه حضور دارد اما می‌بینیم که از دور خارج می‌شود. حتی سیدضیاء که کودتای ۱۲۹۹ را راه انداخته از دور خارج می‌شود. این روند ادامه دارد تا به مقطع اشغال کشور در ۱۳۲۰ می‌رسیم. در این زمان رضا شاه یکی از بزرگترین اشتباهات عمر خود را مرتکب می‌شود و هم خودش، هم سلطنت و هم کشور را با دم می‌دهد و کشور متأسفانه به اشغال نیروهای خارجی درمی‌آید و ما وارد دورانی می‌شویم که می‌توانم بگویم دوره بازگشت به بحث مشارکت جویی است. در حالی که کشور تحت اشغال است، برخی شخصیت‌های مطرح آرام آرام وارد عرصه سیاست‌ورزی می‌شوند. مصدق، قوام، سیدضیاء و آیت‌الله کاشانی می‌آیند، حزب توده که محوریت آن ارانی بود و ۵۳ نفر بودند، در سال ۱۳۱۶ دوباره برمی‌گردند و حزب توده شکل می‌گیرد، فدائیان اسلام - با محوریت آقای نواب که طلبه جوانی است - از عراق به کشور می‌آید و مناظراتی با کسبه راه می‌افتد، کاشانی از تبعید (عراق) به کشور برمی‌گردد و آرام آرام فضای سیاسی کشور بعد از یک دوره سختی باز می‌شود و روزنامه و نشریات چاپ می‌شوند. من این دوره را بهار مجدد می‌دانم.

بهار اول، دوره مشروطیت است و دوره دوم از شهریور ۱۳۲۰ آغاز می‌شود و ما یک دوره خوب نزدیک به ۱۲-۱۰ ساله داریم که از ۱۳۲۰ آغاز می‌شود تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. این دوره خود به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول دوره مصدق است که به خاطر نوع باورهایی که مصدق دارد، به خاطر توان مجلس و همدلی با کاشانی اوج آزادی‌ها و حضور و مشارکت جویی است. در ۵ سال اول اوضاع خوب است اما رفته رفته وقتی نیروهای بیگانه خارج می‌شوند ما وارد فضای جدیدی می‌شویم که محمدرضا شاه آرام آرام تلاش می‌کند قدرت را در اختیار بگیرد و شاید این اوج مربوط می‌شود به اواخر دهه که مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ شکل می‌گیرد و مجلس سنا تأسیس می‌شود که شاه اختیارات ویژه‌ای را طلب می‌کند. بعد از تروری که در دانشگاه تهران اتفاق می‌افتد تحت عنوان مقابله با نیای



جمعی از زندانیان مشروطه خواه در باغ شاه پس از به توپ بستن مجلس

چپ، فضا آرام آرام پلیسی و نظامی می‌شود اما در دوران مرحوم مصدق این آزادی‌ها برمی‌گردد. بعد از ۱۳۲۰ در دوران مرحوم مصدق اوج ماجرا را داریم و دولتی که سی و چند ماه طول می‌کشد و دوره طلایی آزادی‌های سیاسی و مشارکت جویی در کشور ماست. من فکر می‌کنم در بخشی از دوره دوم یعنی بعد از حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۰ آن مصدقی که بعد از دولت ۶۵ روزه قوام برمی‌گردد مصدق قبلی نیست. به نظر من دچار اشتباهاتی در محاسبه و تاکتیک می‌شود، کاشانی از ایشان جدا می‌شود و این آغازی است به سمت انحلال مجلس که نماد مشروطیت و نماد مشارکت‌های ماست و این از اشتباهات مصدق در این دوره است. در نتیجه مجلسی که مصدق از درون آن متولد شده و با رأی همین مجلس به نخست‌وزیری رسیده بود و تکیه‌گاه اصلی و سازمانی‌اش بعد از تکیه‌گاه



محمد مصدق رهبر جبهه ملی،  
طرح از سعید سیادت

عمومی توده‌ای مردم - که به قول خودش به آن مستظهر بود - به شمار می‌رفت، منحل شد. این انحلال در مقطعی اتفاق افتاد که حمایت کاشانی را هم نداشت و اطرافیان کاشانی به جبهه مقابل ایشان پیوسته بودند. نهایتاً داستان ۲۸ مرداد و کودتا علیه مصدق اتفاق می‌افتد و کشور دچار یک دوره دوم انجماد طولانی می‌شود؛ هر چند در دوره ۱۳۲۰-۱۳۰۰ دستاوردهای مشروطه پیروز می‌شود اما حالا پس از دستاوردهای ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲، کشور وارد یک مرحله انجماد ۲۵ ساله - از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ - می‌شود که از دوران رضاشاه سخت‌تر است و سختی آن هم بیشتر نرم‌افزاری است. رضا شاه آدمی بود که سواد نداشت، قلدر بود و خواسته‌هایش را خیلی صریح و بی‌پرده عنوان می‌کرد اما محمدرضا شاه آن ویژگی‌های ذاتی و خشونت ذاتی پدرش را نداشت اما نسبت به شکل دهی و ایجاد سازمان‌هایی اقدام کرد که وظیفه

آنها تولید خشونت بود. این سازمان‌ها عملاً با خشونت‌ورزی تمام، با نهادهایی که مشارکت و حضور مردم را تضمین می‌کردند، وارد برخورد شده و آنها را از بین می‌برند. در این سالهاست که مادر کنار حضور سنتی انگلستان - که از دوران ناصری و به خصوص با کشف و گرفتن امتیاز نفت، به چشم یک موقعیت راهبردی به ایران می‌نگریست و در کشور ما به صورت یک نهاد درآمده بود - حضور امریکاراهم به عنوان قدرت برآمده از جنگ جهانی دوم، می‌بینیم. با توجه به اهمیت نفت، آمریکا علاقه‌مند بود که یک جای پای جدی در ایران پیدا کند، به خصوص که دنیا دو قطبی شده و یک قطب آن شوروی، همسایه ایران بود. ایران در این بخش، می‌توانست نقش راهبردی برای کنترل و برقراری توازن مناسب در منطقه ایفا کند. هم موقعیت ژئوپلیتیک و هم موقعیت ژئواستراتژیک دارد، هم جمعیت دارد و هم وسعت و همچنین همسایه‌های قابل توجهی دارد. از این رو می‌بینیم در این دوره، پیمان بغداد - پیمان سنتو - شکل می‌گیرد و ایران به یک حوزه راهبردی تبدیل می‌شود. امریکاهم دقیقاً بعد از ۱۳۳۲ وارد ایران می‌شود و کنسرسیون تشکیل می‌شود و عملاً نفت ایران بین امریکا و انگلستان تقسیم می‌گردد و شرکت‌های ۵ گانه نفتی هم وارد معادلات ایران می‌شوند. از این تاریخ است که مادیرگ شاهد حضور آمریکایی‌ها در بحث‌های مستشاری، مالی و نظامی هستیم و به همین ترتیب این حضور ادامه پیدا می‌کند و وارد مباحث سیاسی نیز می‌شود. شاه در این دهه است که به تقلید از نظام سیاسی امریکا و انگلیس که از کشورهای دو حزبی هستند می‌خواهد شبهه‌سازی کند؛ بنابراین دو حزب در کشور پامی‌گیرد. یکی حزب مردم است که امیر اسدالله علم دوست‌مورد اعتماد شاه، در دهه ۱۳۲۰ آن را پایه‌گذاری می‌کند. خاندان علم از نیروهای سنتی انگلستان در شرق و بیرجند هستند و پدرش استاندار مکران (سیستان و بلوچستان) است تا بتواند حفاظتی از هندوستان داشته باشد. آقای علم از دهه ۲۰ با اینکه تحصیلات سیاسی ندارد (فوق دیپلم کشاورزی دارد) اعتماد شاه را جلب می‌کند و در نهایت حزب مردم با بخشی از نیروهایی که به طور سنتی به علم وفادار هستند و بخشی از نیروهای روشنفکری چپی که بعد از فروپاشی حزب توده در سال ۱۳۳۲ - حزب در این سال دچار تصفیه جدی شده، سران‌شان فرار کرده و سازمان افسری آنها در دادگاه‌های نظامی

محاكمه و اعدام می‌شوند - تشکیل می‌شود. از آن طرف، آقای اقبال که پزشک جویای نامی است بر اثر یک اتفاق با شاه آشنا می‌شود و مدارج ارتقا را خیلی سریع طی می‌کند و در دهه ۳۰، بعد از برکناری آقای زاهدی که عامل کودتاست و بعد از آن که آقای حسین علاء می‌آید به نخست‌وزیری می‌رسد، می‌بینیم که آقای اقبال مسئولیت دولت را می‌گیرد و حزب ملیون را پایه‌گذاری می‌کند. بنابراین دو حزب مردم و حزب ملیون در کشور شکل می‌گیرند. این دو حزب برای شاه پایه‌ای می‌شوند که بتواند اهداف سیاسی خود را دنبال کند؛ پاسخگوی انتقاداتی باشد که در غرب و به خصوص در روزنامه‌ها می‌شد تا عملاً انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها بتوانند از شاه دفاع کنند و همین‌طور با رقابت احزاب، زمینه حضور نمایندگان در مجلس شورای ملی فراهم شود. ضمن اینکه مجلس سنا هم شکل گرفته و شاه اختیارات زیادی پیدا کرده است؛ ۳۰ نفر از ۶۰ نفر سناتورهای آن موقع انتصابی هستند و شاه اینها را انتخاب می‌کرده؛ بنابراین تا حدودی خیال خودش را راحت می‌بیند.

همزمان با این مدل‌سازی، به سمت تأسیس نهاد امنیتی مخوفی می‌رود که بعدها نام ساواک (سازمان امنیت و اطلاعات کشور) را می‌گیرد؛ در این سال‌ها عملاً این نهاد به نوعی برای سرکوب هرگونه مشارکت جویی، مسئولیت مستقیم می‌گیرد که اگر نیروها بخواهند وارد صحنه و رقابت بشوند و معیارهای مشروطه را بخواهند زنده کنند، با آنها برخورد می‌کنند و منویات شاه وارد تصمیم‌سازی‌های سیاسی می‌شود. تا اینکه تقریباً به پایان دهه ۴۰ می‌رسیم که جرقه‌هایی زده می‌شود که بیشتر عامل بیرونی دارد. چه اتفاقی می‌افتد؟ در امریکا شاهد بروز یک شخصیت تازه می‌شویم به نام کندی که این شخص در مبارزات انتخاباتی وارد صحنه انتخاب می‌شود و در نهایت پیروز می‌گردد، کندی ایده‌های جدیدی دارد و در فضای سیاسی امریکا یک پدیده است (چیزی شبیه او با ما در امروزه است اگر بخواهیم مقایسه کنیم) و یکی از ایده‌هایی که دارد این است که مادر کشورهای هم‌پیمان نمی‌توانیم از مستبدین دفاع کنیم و اینها باید به سمت یک سری آزادی‌هایی بروند تا از خطری که گسترش کمونیزم منافع سرمایه‌داری جهانی را تهدید می‌کند محافظت کنند و این با حمایت از نیروهای مستبد داخلی به تنهایی تأمین نیست و باید اجازه بدیم که این آزادی‌ها شکل

بگیرد و به نتیجه برسند. در این مقطع شاهد توجه آمریکا به نیروهای طرفدار خودشان هستیم و اینجاست که آقای دکتر علی امینی برای ورود به ایفای نقش جدید متناسب با تغییراتی که در آمریکا به وجود آمده است مورد توجه قرار می گیرد. امینی یک عنصر اشرافی و وابسته به خاندان قاجار است و داماد آقای وثوق الدوله است که قرارداد ۱۹۱۹ را بسته است. او در سن ۲۵ سالگی در دولت قوام السلطنه - که برادر وثوق الدوله است - وارد دولت می شود، تحصیل کرده آمریکاست و اقتصاد خوانده است، جوان باهوشی است و زبان را خیلی خوب می داند و موقعیت خانوادگی و مالی خوبی نیز دارد. ضمن اینکه مادرش هم خیلی مشهور است؛ خانم فخرالدوله - مادر امینی - یکی از زنان مشهور سیاسی در صد سال اخیر تاریخ ایران به شمار می رود. امینی در دولت های قوام، رزم آرا، مصدق و زاهدی حضور دارد. از عجایب روزگار، تنها کسی است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در دولت زاهدی هم هست؛ یعنی یک فرد با چنین ویژگی هایی چگونه می تواند هم در دولت مصدق باشد و هم زاهدی؟ امینی کسی است که امضاکننده قرارداد کنسر سیمومی است که به موجب آن، قانون ملی شدن نفت شکسته می شود. ملی شدن نفت جزو اختیارات مردم بود و حتی جزو حوزه هایی است که همیشه و حتی امروزه هم ۲۹ اسفند تعطیل است. آقای امینی این قرارداد را امضا می کند و عملاً ما موریتی را که داشت، به خوبی عملی می کند. وی در سال ۱۳۴۰ نخست وزیر می شود؛ تعدادی از نیروهای حزب توده را وارد کابینه خود می کند و با محوریت وزارت کشاورزی و شکل دادن موقعیتی که کشاورزان بتوانند وضعیت بهتری پیدا کنند با وزیر مشهوری - ارسنجان - اصلاحات ارضی را مطرح می کند. بخشی از وزرای توده ای را برمی گرداند و ارتباطی با جبهه ملی برقرار می کند و رابطه خوبی هم با علما و مراجع قم در این سالها برقرار کرده است؛ ولی شاه احساس نگرانی می کند. در واقع شاه از آدم های قوی می ترسید. فرقی نمی کرد که آن شخص قوی، مصدق، قوام، زاهدی، رزم آرا یا امینی باشد؛ چه به عنوان نخست وزیر، وزیر یا نیروی سیاسی اثرگذار باشد. مثلاً از آیت الله بروجردی به عنوان یک مرجع تام هراس داشت. نهایتاً در دیداری که شاه در آمریکا انجام می دهد، با آمریکایی ها به توافق می رسد و می گوید منویات شما را

خودم اجرا می کنم و نیازی به امینی نیست. بعد از سال ۴۰ کشور وارد یک مدار جدید می شود و آن اصلاحات ارضی است که بعداً در ادبیات سیاسی، به انقلاب سفید یا انقلاب شاه معروف می شود. شاه برای دومین بار دست به فرماند دوم می زند (فرانسدوم اول را آقای مصدق برای انحلال مجلس و گرفتن اختیارات ویژه رقم زد). شاه می ترسید که امینی بخواهد با تکیه به قدرت آمریکا، اهداف خویش دنبال کند که با توافق با آمریکایی ها، او را کنار می زند. همچنین یکی دیگر از نگرانی های شاه، آیت الله بروجردی به عنوان یک مانع و قدرت بزرگ است که ایشان هم در سال ۴۰ فوت می کند. در ششم بهمن ۱۳۴۱ فرماندوم اتفاق می افتد و دیگر مانعی وجود ندارد. معجزی آن کیست؟ جناب آقای علم، علمی که همراه شاه است. هم علم و هم خاندانش از چهره های طرفدار سیاست انگلیس هستند. از این مقطع ما شاهد یک تقابل هستیم و عملاً وارد عرصه جدیدی می شویم. نیروهای مشارکت جوی سیاسی - که عمدتاً سنتی بودند - در قالب سه شکل پیش می رفتند: مذهبی ها، ملی ها و چپ ها. شاکله اصلی چپ، حزب توده بود. شاکله سیاسی مذهبی ها در این مقطع، آیت الله بروجردی بود اما ایشان تشکل خواه نبود و بنابراین آقای کاشانی به نماد سیاسی تبدیل می شود که ایشان هم بعد از ۲۸ مرداد خانه نشین می شود. همه رهبران فدائیان اسلام هم در سال ۳۴ اعدام شدند و خیلی موقعیت ندارند. در این سالها جبهه ملی سر و سامان می گیرد ولی تقابلی های این جبهه با حاکمیت، عمومی و سیاسی است. از دهه ۱۳۴۰ به بعد تفرقی در حوزه مذهبی پیش می آید و مرجعیت، بین قم و نجف تقسیم می شود؛ بخشی از مرجعیت به عراق می رود و بخشی در قم می ماند و ما دچار فضای جدیدی می شویم و اینجاست که تقابلی میان نیروهای مذهبی بوجود می آید. سال ۴۲ محوریت با نیروهای مذهبی است و آیت الله خمینی و مشهور به حاج آقا روح الله برای اولین بار به عنوان نمادی مذهبی و در قامت یک روحانی مذهبی و شجاع که توان تهییج و بسیج توده عمومی را دارد، وارد عرصه سیاسی می شود. اتفاقی که در دهه ۴۰ رخ می دهد این است که احزاب از وضعیت مسئولیت جویانه وارد مقابله نظامی می شوند. در این مقطع احزاب چپ در قالب چریک های فدایی خلق و فعالان مذهبی در قالب نهضت آزادی - که در سال ۴۰ شکل گرفت -



علی امینی نخست وزیر سال های ۴۰ و ۴۱

بروز دارند. مجاهدین خلق هم در سال ۱۳۴۴ شکل می گیرند و همچنین برخی جریان های اسلامی، مؤتلفه را شکل می دهند و نمادشان هم ترور آقای منصور در این سالهاست. همین طور برخی گروه های دیگر مذهبی، جریاناتی مانند حزب ملل اسلامی را شکل می دهند. در این مقطع یک تقابل جدی بین گروه های مشارکت جو و حاکمیت هست که چون نماد مجلس رفته، روزنامه ها بسته شده اند و مردم نمی توانند مشارکت کنند، خواسته ها در قالب سخت افزاری پیش می رود و ترور و محاکمه و دادگاه نظامی و بدترین شکل ماجرا پیش می آید. این مسائل ادامه همان جریانی است که از ۲۵ سال پیش آغاز شده بود و او جش در سال ۵۰ و سال های بعد از آن - که ساواک قدرت اصلی را دارد و به طور جدی سرکوب می کند - دیده می شود. تا اینکه به سال های ۵۵ و ۵۶ می رسیم؛ به دوره انقلاب که یک دوره بازگشت است.

ادامه دارد...



# حزب داریم، نظام حزبی نداریم

## دموکراسی نمایندگی و مشارکتی

### گفت‌وگو با امیر محبیان

امیر محبیان متولد ۱۳۴۱ و دارای تحصیلات حوزوی و دانشگاهی است. او دارای دکترای فلسفه غرب از دانشگاه آزاد اسلامی و استادیار این رشته در همین دانشگاه است. محبیان پس از خرداد ۱۳۷۶ در حالی که عضو شورای سردبیری و دبیر سیاسی روزنامه رسالت بود، به‌عنوان استراتژیست و نظریه‌پرداز جناح اصولگرا شهرت یافت. او در سال ۱۳۸۵ «حزب نواندیشان ایران اسلامی» را تأسیس کرد که به گفته خودش به دنبال پیشگامی در حوزه نظریه‌پردازی جناح اصولگرا بود. این حزب ضمن دفاع از آزادی و دموکراسی، در حوزه اقتصاد، گرایش نیمه‌سوسیالیستی داشته و از عدالت اجتماعی دفاع می‌کند. محبیان پس از روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد، خبرگزاری آریا (۱) را تأسیس کرد و سیاست حمایت‌متقدانه از احمدی‌نژاد را در پیش گرفت. وی در واکنش به حوادث پس از انتخابات ۸۸، ضمن انتقاد از عملکرد تند برخی نخبگان و نهادهای سیاسی، اعلام کرد نباید هیچ سرمایه‌ای را از خزانه کشور به دور ریخت و باید راه را باز گذاشت تا حتی اگر فردی اشتباه کرد، بتواند باز گردد. محبیان با حفظ موضع اصولگرایانه، مدافع حضور قانونمند اصلاح‌طلبان در صحنه سیاسی کشور است. چشم‌انداز ایران در زمینه مکانیزم‌های تحقق دموکراسی مشارکتی در ایران، با ایشان به گفت‌وگو نشستیم.

ولی کسی چندان به این مسئله نمی‌پردازد که چه هزینه‌ای به کشور تحمیل کرده است. علت این است که گویی نوعی از واگذاری در اینجا اتفاق می‌افتد؛ واگذاری مسئولیت اجرایی. اگر مردم را موکل و رئیس جمهور را وکیل مردم در امور اجرایی بدانیم، بنابراین مردم باید دقیقاً آگاه باشند کسی که می‌خواهد مسئولیت اجرایی را به عهده بگیرد، چه کاری می‌خواهد انجام دهد. ولی واقعیت این است که چنین چیزی رخ نمی‌دهد، زیرا ما در کشورمان احزاب داریم اما نظام حزبی نداریم. همان مشکلی که در اقتصاد ما هست که بنگاه خصوصی داریم اما بازار، خصوصی نیست و در نتیجه مکانیزم تعیین قیمت در دست دولت است و نه بازار، در سیاست ما هم وجود دارد؛ ما حزب داریم، اما مکانیزم توزیع قدرت یا مارکتینگ سیاسی، در دست فعالان احزاب نیست، بلکه احزاب صرفاً نقش نردبان را ایفا می‌کنند. در نتیجه فردی روی دوش احزاب بالا می‌رود و به قدرت می‌رسد اما وقتی به قدرت رسید، این نردبان را می‌اندازد. به تازگی آقای روحانی گفتند که دولت من فرجناحی است. من مخالفت کردم، به نظر من در این سخن، نوعی از اهانت به احزاب وجود دارد.

■ برآنیم که پروژه جدیدی را آغاز کنیم و در کنار دموکراسی نمایندگی، به دموکراسی مشارکتی هم بپردازیم. منظور اینکه فقط هر چهار سال یک‌بار رأی ندهیم، بلکه در طول این چهار سال هم مردم مشارکت داشته باشند. از شما می‌خواهیم که مکانیزم و نحوه این مشارکت را برای ما توضیح دهید. معمولاً رؤسای جمهور قول مشارکت مستمر را به مردم می‌دهند و آرای ایشان را اخذ می‌کنند، ولی وقتی در پیچ و خم کار قرار می‌گیرند، این امر فراموش می‌شود. می‌خواستیم توضیح دهید با چه مکانیزمی می‌توان مردم را در طول چهار سال به مشارکت طلبید؟

● به هر صورت وقتی که دموکراسی نمایندگی پیش می‌آید، فردی وکیل مردم می‌شود و مسئولیت اجرایی را به عهده می‌گیرد، اما به مرور، به موکل تبدیل می‌شود. یعنی خودش صاحب اختیار کامل شده و نظرات خودش را مطرح می‌کند. در کشور ما هم پس از پایان دوره و بار رأی به او نمره می‌دهند و کسی عملکرد او را به‌طور جدی نقد و ارزیابی نمی‌کند و او مجبور نیست هزینه‌ای به خاطر عملکردش بپردازد. اگر عملکردش خوب باشد، به او رأی می‌دهند و اگر خوب نباشد، حداکثر به او رأی نمی‌دهند،





ایشان می‌توانست بگوید که من «میان‌جناحی» هستم. احزاب ما به اندازه کافی تحقیر شده‌اند، پشت سر تحقیر احزاب، در نهایت دیکتاتوری یا پوپولیسم است. باید به سمتی برویم که مردم ضمن اینکه رأی می‌دهند، ناظر جدی اعمال رئیس‌جمهور هم باشند. لازمه‌اش این است که ما شاهد همه اشکال حضور مردم که در دموکراسی تعریف شده، باشیم. یکی از شکل‌های حضور این است که اگر فرضاً مردم عملی رانندگی، صبر نکنند تا پایان دوره فرد برسد که به او رأی دهند یا نه، بلکه بتوانند اعتراض خود را ارائه دهند. اگر فردی در آموزش و پرورش طرح اشتباهی دارد، معلم‌ان بتوانند نقد خود را ارائه کنند. بخشی از کار این است که توسط نمایندگان شان در مجلس، نظر خود را ارائه کنند اما این باز هم نوعی تبعیض ایجاد می‌کند، چرا که معمولاً نظرات نمایندگان، تابع برخی ملاحظات است.

نکته مهم این است که چگونه خود مردم را مشارکت دهیم که از یک سو آشوبی اتفاق نیفتد و گرفتار وضعیت ایتالیا نشویم و از سوی دیگر هم مردم انتقادشان را تعطیل نکنند؟ فرمی که در دنیا تجربه شده، یک فرم پذیرفته شده‌ای است. ما می‌توانیم آن را بومی کنیم و از آن استفاده کنیم. بخشی از این تجربه این است که مردم از طریق شخصیت حقوقی احزاب، حرف خود را مطرح کنند. بخشی از آن هم حضور فیزیکی مردم در خیابان‌هاست. مادر قانون حق تظاهرات مردم را به رسمیت شناخته‌ایم، اما عمل تظاهرات مردم را زشت می‌دانیم، مگر اینکه به نفع ما باشد، نه علیه ما.

■ در اصل ۲۷ قانون اساسی، تظاهرات مردم با شرایط قانونی به رسمیت شناخته شده، اما مجوز آن را هم به سختی می‌دهند.

● خُب این قضیه اشکال دارد. من فکر می‌کنم کسانی که اجرای کامل قانون اساسی را نمی‌پذیرند، نسبت به ریشه‌های مردمی انقلاب تردید دارند. آنها فکر می‌کنند که منظور از تظاهرات، تظاهرات به نفع ما است و از این رو هر تظاهراتی که علیه خودشان باشد را بر نمی‌تابند. این به شیوه حکومت‌داری برمی‌گردد. به نظر من مدل‌های فکری در درک مفاهیم، مهم است. مفاهیم، صرف و آژگان نیستند، بلکه پیش از عمل کردن، باید آنها را بفهمیم. ما یک جهان‌گیری داریم، یک جهان‌انداری. یک دولت‌گیری داریم، یک دولت‌داری. این دو با هم متفاوت است. آقای دکتر احمدی‌نژاد دولت را گرفت، اما نتوانست آن تصویری را که از او

وجود داشت تا انتها حمل کند، آقای خاتمی هم همین‌طور. بخشی از آن طبیعی است، زیرا مردم از نظر دیدگاه‌ها با آن فرد دچار سایش می‌شوند. هر عملی که به‌طور ایجابی مطرح می‌شود، سلب‌هایی نیز به همراه دارد و بنابراین بخشی از آن طبیعی است. اما علت اصلی این است که همه تا مرحله تسخیر قدرت برنامه‌ریزی می‌کنند، اما پس از تسخیر، برای اداره کردن، برنامه‌ای ندارند. نیازی هم به آن نمی‌بینند، زیرا وقتی به قدرت می‌رسند، همه امکانات به‌ویژه پول نفت و... برای ایشان مهیاست و اینها به «مدیر هزینه» تبدیل می‌شوند. پس از هشت سال هم نهایتاً اگر کار را خراب کردند، مردم به ایشان رأی نمی‌دهند که آن زمان هم اصلاً مجوز شرکت دوباره ندارند، یعنی دوست دارند باز هم ادامه دهند، اما قانون به ایشان اجازه نمی‌دهد. رؤسای جمهور عملاً از یک رانت مخفی استفاده می‌کنند، زیرا در بازار رقابت قرار ندارند. همان‌طور که وقتی فرد از سد کنکور گذشت و وارد دانشگاه شد دیگر دغدغه زیادی ندارد و می‌داند که بالاخره دانشگاه را تمام خواهد کرد، رؤسای جمهور هم می‌دانند که بالاخره کم و زیاد از این مرحله می‌گذرند.

برای حل این مشکل باید سیاست را از وضعیت شخصی و حقیقی به وضعیت حقوقی تبدیل کنیم. شخصیت‌های حقوقی هم عمر بیشتری دارند، هم مسئولیت بیشتری و در عین حال ما می‌توانیم با آن رابطه معقول‌تری داشته باشیم.

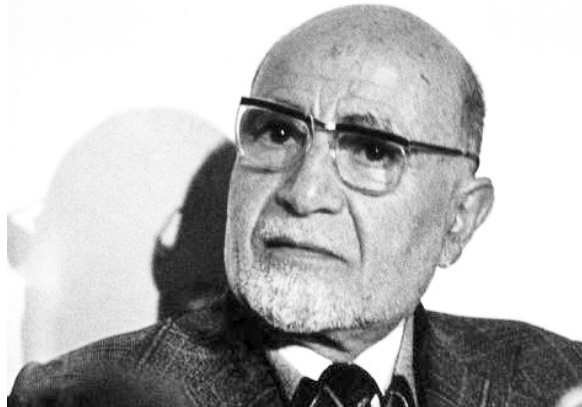
من همیشه از نظام حزبی در کشور دفاع کرده‌ام، چرا که نظام حزبی یک سری لوازم را با خودش دارد و ما وقتی نظام حزبی را پذیرفتیم، باید مهندسی الزامات هم داشته باشیم. باید پذیریم که فرد به‌عنوان یک شخص دارای احترام است، اما فرد به‌عنوان «شخص» رئیس‌جمهور نمی‌شود، بلکه به عنوان نماینده تفکری که حزب در طول زمان در حال تبلیغ آن بوده است، رأی می‌آورد. در امریکا سیاست‌های احزاب جمهوریخواه و دموکرات، کاملاً برای مردم تبیین شده است و شاید صرفاً بر سر موضوعات خاص و یا نحوه اجرا، اختلاف درونی داشته باشند. به همین دلیل است که رأی مردم قابل پیش‌بینی است. چرا نتیجه انتخابات در ایران قابل پیش‌بینی نیست؟ زیرا اساساً همه چیز به ذهنیات افراد برمی‌گردد. شمانمی‌دانید در لایه‌های ذهنی آقای خاتمی یا احمدی‌نژاد یا روحانی چه می‌گذرد، ما به همه اینها «ارجما بالغیب» رأی می‌دهیم. برنامه‌هایی هم که مطرح می‌کنند، واقعیت این است که یک



## ما حزب داریم، اما مکانیزم توزیع قدرت یا مارکتینگ سیاسی، در دست فعالان احزاب نیست، بلکه احزاب صرفاً نقش نردبان را ایفا می‌کنند

«تعارف» است، برای نمونه ایشان پیشتر در جایی که بوده‌اند، طرح‌هایی را دیده و نوشته‌اند. برای مثال کسی قبلاً در مجمع تشخیص یا شهرداری یا وزارتخانه‌ای بوده با پروژه‌هایی آشنا شده و آنها را ارائه می‌دهد. اما تمام اینها افکار شخصی است. اینها شکل‌های فرمالیته‌ای برای این است که بگویند ما برنامه‌ای داریم، اما هیچ تناسبی بین کاری که می‌کنند و برنامه‌ای که ارائه داده‌اند، وجود ندارد.

از سوی دیگر مشارکت مستمر مردم، صرفاً مشارکت کف خیابانی نیست، بلکه نظارت مستمر بر مسئولیت‌هاست. این امر را باید به صورت سامانمند پذیریم و یا نابسامان. اگر نابسامان باشد، باید هر روز به خیابان برویم و با پلیس درگیر شویم که در درازمدت هم جامعه خسته می‌شود و نظام هم می‌گوید زندگی مردم مختل شده و آن را جمع می‌کند. بنابراین باید به شکل سامانمند، مشارکت داشته باشیم. برای نمونه ما بنگاه‌های خصوصی داریم، اما بازارمان خصوصی نیست. به همین شکل، در سیاست هم احزاب داریم، اما نظام حزبی نداریم و در نتیجه احزاب به یک ساز و کار مؤثر تبدیل نمی‌شوند. به نظر من این مسئله دو عامل دارد. نخست عامل



است که فردی از تشکیلات و پتانسیل حزبی استفاده می‌کند اما به محض اینکه رأی مردم را گرفت، برای آزاد کردن خود از قضایای می‌گوید که من به هیچ حزب و دسته‌ای تعلق ندارم. یعنی می‌خواهد این رأی را حاصل نبوغ شخصی خود نشان دهد. برای نمونه دکتر احمدی‌نژاد در شورای مرکزی دو حزب - جمعیت ایثارگران و جامعه اسلامی مهندسين - بودند. ایشان پس از ریاست جمهوری، زیر پای همه احزاب رازد و گفت که من اصلاً اعتقادی به احزاب ندارم و امدار کسی نیستم. بهره‌مندی از احزاب را نباید با امداری اشتباه کرد.

قانون اساسی مادر بزنگاه انتخاب، همه اعتبارات را به شخص می‌دهد. آن فرد از یک سو می‌خواهد امکانات را نگهدارد و بنابراین از سوی دیگر منکر آن شخصیت حقوقی می‌شود. این باعث می‌شود که کالای حزب، نتواند تا انتها در این بازار اعتبار خود را حفظ کند.

■ این تقصیر قانون اساسی نیست، افراد جرأت نمی‌کنند که خود را نماینده حزب بدانند.

● من معتقدم باید به سمتی برویم که نوع نگاهمان به قانون اساسی تغییر کند. سیاست هم مثل اقتصاد است. همان‌طور که در اقتصاد، بازاریابی داریم، در سیاست هم political marketing داریم. کالایی که در سیاست عرضه می‌کنید، اندیشه و برنامه شماست. پولی که مردم پرداخت می‌کنند، همان رأیی است که در زمان انتخابات به شما می‌دهند. در واقع شما اعتبار خود را به بازار سیاست می‌آورید و مردم پس از چهار یا هشت سال، دوباره به این اعتبار رأی می‌دهند. در حوزه اقتصاد، یک تولیدکننده - اگر عقلش برسد - وقتی بازار را به دست آورد، مکانیزم خود را به نحوی طراحی می‌کند که اشکالات را بپذیرد مردم تغییر دهد، یعنی مردم به عنوان مشتری، ملاک هستند. با انجام این کار است که نه تنها چهار سال، بلکه تا صد سال هم اعتبارش حفظ می‌شود. اما اگر این فرد نگاه یک‌بار مصرف به مردم داشته باشد و رقابتی در کار نباشد و به جای آن در بازاری پر از تراست‌ها وارد شده باشد، سعی می‌کند با دامپینگ سیاسی (یعنی دادن شعارهای کم‌ارزش) رقیب را از میدان به در کند. دامپینگ زمانی اتفاق می‌افتد که کسی در زمان عدم کنترل، وارد بازار شده و با شعارهایی که هیچ تعهدی به انجام آنها ندارد، جلب رأی کند. برای نمونه کسی می‌گوید که من کلاً بیکاری را حل می‌کنم. از آنجا که ما آموزش حزبی هم نداریم، از کسی دقیق نمی‌پرسیم و با

این شعار، به او اقبال هم می‌کنیم. حال اگر کسی واقع‌بینانه بگوید که من بیکاری را پنج درصد کم می‌کنم، در مقابل رقیب، شکست می‌خورد. وقتی کسی جنس بنجل ارزانی را به بازار بریزد، تا مردم بخواهند متوجه شوند، جنس خوب در بازار شکست خورده است.

در حوزه‌ای که شما فرصت تصمیم‌گیری تان محدود است، سخنان شعاری، بر نامه‌های عقلانی را از میدان به در می‌کند. علت چیست؟ این به مکانیزم تصمیم‌گیری ما در زمان رأی دادن برمی‌گردد. ما سیستم حزبی نداریم، مردم هم که کتاب‌کاندیداها را نخوانده‌اند، بر نامه‌های ایشان هم - جز برخی از ایشان - مکتوب نیست. انتخاب مردم در حالت کاتاستروف یا «رویدادگی» رخ می‌دهد. این چه حالتی است؟ این حالتی است که فرد در زمان رأی دادن، دچار آن می‌شود. در نظر خواهی‌ها، دیده می‌شود که ۲۰ تا ۲۵ درصد تا آخرین لحظه رأی خود را اعلام نمی‌کنند.

برخی می‌گویند اینها می‌دانند که می‌خواهند به چه کسی رأی دهند، اما اعلام نمی‌کنند. من به این نتیجه رسیده‌ام که این عده خودشان هم نمی‌دانند به چه کسی می‌خواهند رأی دهند، بلکه در آخرین ثانیه‌ها انتخاب می‌کنند. پدیده رویدادگی چگونه است؟ تصویری کنید که شکارچی ایستاده و شیر به او حمله می‌کند. شکارچی چند تیر شلیک می‌کند و در یک لحظه، شیر می‌ایستد. یعنی به جایی می‌رسد که بین احساس خطر و طمع شکار طعمه، برابری ایجاد می‌شود. در اینجا شیر چه فرار کند و چه ادامه دهد، هر دو غیر عقلانی است. یعنی هر دو احساسی و غریزی است و محاسبه‌ای در آن وجود ندارد. ما مردم را هنگام رأی دادن، در حالت «رویدادگی» قرار می‌دهیم. مردم تا آخرین لحظه نمی‌دانند چه کسانی کاندیدا می‌شوند و چه کسانی از فیلتر شورای نگهبان عبور می‌کنند. در آخرین لحظه، کسانی معرفی می‌شوند و ایشان صحبت‌هایی را مطرح می‌کنند. کم‌کم ذهن جامعه به سمت دو قطبی شدن می‌رود. در واقع ذهن جامعه، دو قطبی است، اما به دنبال مصادیق آن می‌گردد. ناگهان چهره یک نفر، بد می‌شود. هر کسی که تندتر در مقابل این چهره بد بایستد و نهایت فاصله را از او داشته باشد، به چهره خوب تبدیل می‌شود. برای نمونه در انتخابات اخیر اگر آقای جلیلی وارد صحنه نمی‌شد، شاید نتیجه انتخابات بدین گونه نمی‌شد. آقای جلیلی وارد صحنه شد و نقشی را بازی کرد که مردم برای گریز از او، به منتهاالیه او متمایل شدند که

ذهنی است؛ مسئولان ما - یعنی کسانی که منشأ اثرند - به دلیل تجربه هفتاد، هشتاد ساله ما از حزب می‌ترسند. خود ما هم در مقطعی، از کلمه «سازمان» می‌ترسیدیم. فکر می‌کردیم اگر کسی سازمانی تشکیل دهد، در خط خاصی می‌افتد.

■ مهندس بازرگان نیز هنگام تأسیس نهضت آزادی گفت که مردم از واژه «حزب» نگرانند؛ به همین دلیل ما واژه «نهضت» را برگزیدیم.

عذراً، در مسئولان ما یک ذهنیت منفی به وجود آمده که تصور می‌کنند وقتی حزبی تشکیل شود، همه معارض می‌شوند و مسیر خاصی را طی می‌کنند. این تصور، نادرست است. دومین عامل این است که اساساً سازوکار قانونی ما، اجازه رشد به احزاب نمی‌دهد.

■ قانون اساسی که به احزاب و جمعیت‌ها مجوز داده است.

قانون اساسی، اجازه تشکیل حزب می‌دهد، اما مردم در بزنگاه انتخاب، شخص را انتخاب می‌کنند نه حزب را. یعنی مردم هنگام انتخاب، به شخصیت حقیقی رئیس‌جمهور رأی می‌دهند، نه به حزبی که نماینده آن است. به همین دلیل

فقط آقای روحانی باقی می ماند.

**■ رؤسای جمهور مختلف از ابتدای انقلاب، تا چه حد مردم را به سمت مشارکت مستمر دعوت کردند، یا اینکه اصولاً موفق به چنین کاری نشدند؟ برای نمونه خاتمی، پرسش مهر را مطرح کرد و این سنت در کابینه های بعدی هم به صورت نهضتی ادامه یافت. یا برای نمونه پارلمان دانش آموزی و یا انتخاب رؤسای دانشکده ها توسط استادان و از این دست موارد.**

● اینها بازی است. اینها صرفاً نمادهای نمایشی است. متأسفانه چون سیستم رفتاری ما «نمایشگر» است، ما در همین حد را می پسندیم. هیچ یک از اینها تبیین نشده است. کنفوسیوس می گوید «بذر تکرار بکارید، عادت درو کنید، عادت بکارید، فرهنگ درو کنید». باید اینها به تکرار تبدیل شود و تکرارها به عادت تبدیل شود و عادت به فرهنگ تبدیل شود. خُب، جلسه دانش آموزی می گذاریم، اما اینها قرار است چه کار کنند؟ آیا تصمیمات اینها منشأ اثر است و آیا بعداً همین روند را ادامه می دهند؟ ما اگر بخواهیم فرهنگ دموکراسی را پرورش دهیم، باید به کودکان برویم و نخست، فکر افراد را اصلاح کنیم. نباید با کارهای نمایشی، از خود رفع تکلیف کنیم. اتفاقاً از جهاتی، شاید بدتر هم باشد، زیرا افراد را تشنه کرده، ولی چیزی در اختیارش نمی گذاریم. بنابراین یا ناامید می شوند یا ذهنیت مغشوشی پیدا می کنند. من مخالف انجام این کارها نیستم، اما ما باید ابتدا کار تیمی را یاد بگیریم. هر فرهنگی، یک زیرفرهنگ هایی دارد که تا آنها بنا نشود، کاخ فرهنگ برافراشته نمی شود.

چرا کار حزبی جواب نمی دهد؟ چون ما کار تیمی را یاد نگرفته ایم. متأسفانه وقتی بخواهیم تخریب کنیم، دور هم جمع می شویم، ولی وقتی بخواهیم بسازیم، از هم فرار می کنیم.

**■ از یک ژاپنی می پرسند که مکانیزم پیشرفت شما چیست؟ پاسخ داد ما عقل های کوچک داریم و به یکدیگر تن می دهیم و به کار تیمی عادت داریم، ولی شما ایرانی ها عقل های پان بزرگ است و زیور بار کار جمعی نمی روید.**

● این به رفتارشناسی ایرانیان برمی گردد و علتش این است که ما حوزه ها را تخصصی نمی کنیم. اگر از مردم در مورد حسابداری پرسیده شود، می گویند نمی دانیم اما در مورد سیاست، همه سیاستمدار هستند. متأسفانه به تازگی فرهنگ و دین هم به آن پیوسته و گویی هر کس که رئیس جمهور می شود، حکم

علامه بودن هم برای او صادر می شود؛ در مورد همه چیز اظهار نظر می کند. به راحتی کانت را نقد و دکارت را رد می کند. ما باید لایه های عمیق ضمیر ناخود آگاه مردم را اصلاح کنیم. یکی از اندیشمندان ژاپنی به من می گفت که وقتی رئیس جمهوری رأی آورد، اگر قوی ترین نیرویش را برای وزارت آموزش و پرورش گذاشت، معلوم است که واقعاً کار می کند. همه ما، چپ و راست و مذهبی و غیر مذهبی، مشکل کار تیمی داریم و این مسئله ای است که باید به آن پرداخته شود.

یکی از کسانی که غرب را غرب کرد، دکارت بود. او سه بحث محوری را در آنجا جا انداخت که کل سیستم غرب را متحول کرد. اول لزوم شک، دوم برگرداندن هویت فرد به اندیشه: «من می اندیشم پس هستم» و سوم مسئله متدولوژی و روش. دکارت درباره روش گفت که وقتی مسئله پیچیده ای دارید، آن را به مسائل کوچک تقسیم کنید. وقتی همه مسائل کوچک را حل کنیم، مسئله بزرگ، حل می شود. متد یعنی خلاصه کردن تجربیات پیشین، به منظور عدم تکرار هزینه های اضافه.

من فکر می کنم اگر بخواهیم مشارکت مردم را از چهار سال یک بار به مشارکت مستمر تبدیل کنیم، اول باید آموزش سیاسی دهیم. مردم ما متأسفانه نظر متخصصان خودشان را قبول ندارند. دیگر اینکه مکانیزم رأی دادن ما، بیشتر احساسی است تا عقلانی. تصمیماتی که ما حتی عقلای ما می گیرند، از احساساتمان نشأت می گیرد و سپس، از عقل برای توجیه آن استفاده می کنیم. این نشان می دهد که ما هنوز روش راه بردن عقل را بلد نیستیم.

اگر ما می خواهیم مردم در طول چهار سال هم مشارکت داشته باشند، باید مهندسی الزامات کنیم. نخستین الزامش این است که ملاک تشخیص، عقل باشد و نه احساس. احساس، نیت های پنهان دارد و ما به نیت های پنهان افراد کاری نداریم اما عقل، ساز و کار مشترک بین انسان هاست. برای نمونه منطق ارسطو هنوز کاربرد دارد. عقلا کسانی هستند که عقلاشان بر احساسشان غلبه دارد و می توان بر ایشان تکیه کرد. متأسفانه برخی از نخبگان ما، عوام اندر عوام هستند. ایشان فکر می کنند که می اندیشند در حالی که احساس را صورت عقلانی می دهند و این خطرناک است. اگر توده بخواهد به وظیفه خودش عمل کند، ابتدا باید نخبگان ما واقعاً نخبه باشند و مسئولیت ناشی از تفکر را بپذیرند یعنی

**من فکر می کنم کسانی که اجرای کامل قانون اساسی را نمی پذیرند، نسبت به ریشه های مردمی انقلاب تردید دارند. آنها فکر می کنند که منظور از تظاهرات، «تظاهرات به نفع ما» است و لذا هر تظاهراتی که علیه خودشان باشد را بر نمی تابند**

ریسک پذیر باشند. هیچ کس نمی تواند جلوی تفکر جامعه را بگیرد. تجربه تاریخی ما نشان داده که اندیشیدن، خطرناک است، بنابراین باید هزینه آن را پایین و سود آن را بالا برد. به فرض فکر کردن را به مردم یاد دادیم و حکومت هم آن را به رسمیت شناخت. نکته دوم اینکه پس از قبول مسئولیت، نیاز به آگاهی و اطلاعات است و باید کسانی آنها را بیان کنند و این اطلاعات نباید فریبده و دروغ باشد. بنابراین راستگویی نباید هزینه داشته باشد. تاریخ ما به ما آموخته است که راستگویی هزینه دارد و خطرناک است. اندیشیدن مرحله اول است، اما مهمتر آن است که شما بتوانید آنها را بیان کنید: چرا حلاج را کشتند؟ «جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد». راهی که نخبگان ما برای بیان حرف حق پیدا کردند این بود که از ادبیات، زبان تمثیل و کنایات استفاده کنند. در هیچ ملتی به اندازه ما شعر وجود ندارد. زبان شعر، زبان کنایه و ایهام است و جای فرار دارد. رندی حافظ چیست؟ «ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز/ مست است و در حق او کس این گمان ندارد». معنای این چیست؟ دوگانگی و دولایه

## باید سیاست را از وضعیت شخصی و حقیقی به وضعیت حقوقی تبدیل کنیم. شخصیت‌های حقوقی هم عمر بیشتری دارند، هم مسئولیت بیشتری و در عین حال ما می‌توانیم با آن رابطه معقول‌تری داشته باشیم

باشیم، پرنده‌ها دانه‌ها را می‌خورند. اگر در عمق کم بکاریم، باران آن را خواهد شست. بذر را در آنجا که باید بکاریم، بکاریم. بذر را باید در ذهن توده‌ها کاشت.

■ یکی از وزیران آموزش و پرورش مادر دهه ۶۰ می‌گفت باید آن قدر تکالیف دانش‌آموزان را زیاد کرده و جدی بگیریم که فرصتی برای فکر کردن نداشته باشند؛ چرا که فکر آزاد، انحراف‌آور است. در حالی که نیوتن با فکر آزاد بود که فهمید چرا سیب بالا نمی‌رود و پایین می‌افتد و قانون جاذبه و دافعه را کشف کرد. با توجه به اینکه وزیر آموزش و پرورش این گونه فکر می‌کند، چند هزار سال طول می‌کشد تا پروژه شما عملی شود؟

● در اروپا و ژاپن، وقتی یک سیستم مسئول - حتی اشخاصی مانند ماهاتیر محمد در مالزی - فهمید اشکال کار کجاست، پای آن ایستاد و فرهنگی را در جامعه تبلیغ کرد. ماهاتیر محمد ۲۰ سال کار کرد، اما در ایران، بیش از ۳۰ سال از انقلاب گذشته است. مدت هشت ساله آقای احمدی‌نژاد گذشت، قیصر امین‌پور چه خوب گفته است:

حرف‌های ما هنوز نا تمام...

تا نگاه می‌کنی:

وقت رفتن است

باز هم همان حکایت همیشگی!

پیش از آن که با خبر شوی

لحظه‌ی عزیمت تو ناگزیر می‌شود

آی...

ای دریغ و حسرت همیشگی

ناگهان

چقدر زود دیر می‌شود!

واقعا! چقدر زود دیر می‌شود». مافقط

دنبال برنامه‌های کوتاه‌مدت بوده‌ایم، درباره برنامه‌های عمیق می‌گوییم خیلی وقت می‌برد. مگر چقدر زمان می‌خواهد؟ مگر دوره رنسانس چند سال طول کشید؟ متفکرینشان چند سال بسترسازی کردند و قرن‌ها سود آن را بردند. ما نمی‌کاریم و می‌خواهیم برداشت کنیم.

مگر نیاکان ما نمی‌گفتند «دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما بکاریم و دیگران بخورند»؟ فرهنگ ما این بوده است. یک شیفت خطرناک فرهنگی در ذهن ایرانیان به وجود آمده که ما را به نابودی می‌کشاند. ما عقل‌گرا بوده‌ایم. «من» در زبان فارسی به معنای منش و به گمان من «اندیشه» است. «بهمن» یعنی «اندیشه نیک»، «دشمن» که «دژمن» است، یعنی اندیشه یا منش بد. بنابراین

اساس تفکر ما ایرانیان، «اندیشه» بوده است، اما امروز تغییر کرده است. «کار» در گذشته ما بسیار قداست داشته، اما امروز چطور؟ اندیشمندان ما در طول تاریخ برای فرهنگ‌سازی بسیار صبور بوده‌اند که متأسفانه این روحیه تغییر کرده است.

روشنفکران ما باید به این نتیجه برسند که راه اصلاح ایران در مقدمه، فرهنگی است و مستلزم فرهنگ‌سازی است. ما منابع پنهانی در ضمیر ناخودآگاه مردم داریم که می‌توانیم آنها را احیا کنیم. دوم اینکه به جای کاشتن بذرها در سیاست که بسیار سطحی است و عمر آن چهار یا هشت سال است، به جای کاشتن بذرها در عرصه اجتماعی که عمر آن یک نسل و دو نسل است، آن را در فرهنگی بکاریم که عمر آن در طول تاریخ ادامه می‌یابد و به جای آنکه این بذر را در میان مسئولین بکاریم، در ذهن توده‌ها بکاریم. وقتی ملت آگاه شد، هیچ کس نمی‌تواند بر او مسلط شود. اگر کسی مفهوم آزادی را فهمید، دیگر راه برگشت ندارد.

ما تا زمانی که سیستم‌های فکریمان را ساختارشکنی نکنیم، کاری از پیش نخواهیم برد. هر کسی در سیاست ما تیم خودش را دارد، تیم‌ها با هم ارتباط ندارند و در عالی‌ترین سطوح، سر تیم‌ها هم نمی‌توانند با هم کار کنند.

■ بالاخره ملت ما مبارزات زیادی با نظام

شاهنشاهی کرده، آزادی‌گویی‌هایی داشته، اسلام را

گرفته ولی با حاکمیت خونی و نژادی اعراب مقابله

کرده است. این روند در نهایت به قانون اساسی

انقلاب مشروطیت منجر شد که هم خرد جمعی

در آن بود و هم خرد سازمان یافته. قانون اساسی ما

نمره انقلاب شکوهمند توحیدی، اسلامی و مردمی

است و خون شهدای زیادی پای آن ریخته شده و

اندیشه‌های بسیاری آن را بارور کرده است، برای

نمونه قانون مدنی کار بزرگی بود که بیش از صد

سال دوام داشته است. آیا این یک نقشه راه کلی

نیست که به اعمال درجه، قانون احزاب و دستجات

را توضیح داده و معتقد است هر کسی سر نوشت

خود را رقم می‌زند؟ آیا ما نمی‌توانیم موانع

اجرای کامل قانون را نقد و رفع کنیم تا زمینه‌های

بیشتری برای مشارکت توده‌ها فراهم شود؟ با

وجود این همه مواد شفاف در قانون اساسی،

چگونه می‌توان عملی‌تر و مکانیزه‌تر، مردم را

به مشارکت طلبید؟ آنچه درباره پروژه درازمدت

گفتید، مگر همین قانون اساسی انقلاب مشروطیت

و قانون اساسی انقلاب و قانون مدنی نیست؟

آیا ۱۰ نفر از روشنفکران ما توانسته‌اند روی یک

اندیشه، هم‌امضا شوند؟ اما قانون اساسی این کار

بودن مردم. تاریخ دیکتاتوری، ما را به سمت دو لایگی برده است. در یک لایه می‌اندیشد و زندگی می‌کند و لایه دیگر آن چیزی است که برای دیگران نمایش می‌دهد. کاش سعدی این را به ما یاد نمی‌داد: «سخن را بر مزاج مستمع گوی، اگر بینی که دارد بر تو میلی» یعنی اگر می‌خواهی موقعیت خودت را حفظ کنی، حرف خودت را زن، بلکه حرف او را بزنی، اما این دیگر حق‌گویی نیست.

سومین نکته این است که صبر داشته باشیم. هیچ کاری سریع و اورژانسی، به‌طور اصیل درست نمی‌شود. ما ایرانی‌ها صبور نیستیم و شاید بتوان گفت مظهر «خداوند انسان را عجول آفرید» باشیم. همیشه در پی نتیجه‌گیری‌های زودرس هستیم. فردوسی بزرگ استثناست؛ ۳۰ سال با برنامه کار کرد: «بسی رنج بردم در این سال سسی / عجم زنده کردم بدین پارسی». دنیا، دنیای کاشت و برداشت است. اگر دانه‌ها را در سطح



را کرده است. این قانون اساسی سه بار به رأی مردم گذاشته شده و بیش از ۷۰ نفر منتخب مردم آن را تأیید کرده اند. اگر بلندپروازی نکنیم، آیا در راستای همین قانون نمی توانیم مشارکت های مردم را تعریف کنیم؟

● طبعاً می توانیم. اگر بخواهیم شروع کنیم، باید از مسائل ملموس شروع کنیم. ولی این به معنای پای بند شدن به آنها نیست. فرضاً مردم در صحنه مشارکت بیایند، چه می خواهند بگویند؟ باید طرح و برنامه ای داشته باشند که بتوانند مطرح کنند.

■ شما گفتید که قانون اساسی مانع رشد احزاب است، زیرا مسئولیت را به شخص حقیقی می دهد و در نتیجه نظام حزبی امکان رشد ندارد. ممکن است بفرماید کدام بند قانون اساسی است که مانع رشد نظام حزبی می شود؟ یعنی باید قانون از رأی به افراد تغییر کند به رأی به احزاب؟

● مثلاً براساس اصل ۱۱۴ قانون اساسی، رئیس جمهور به مدت چهار سال با رأی مستقیم مردم انتخاب می شود. یعنی مردم به حزب رأی نمی دهند، بلکه به فرد رأی می دهند.

■ قانون اساسی مانع تعلق نامزد کاندیدای ریاست جمهوری به حزب نشده است. در خیلی از کشورها رأی به رئیس جمهور، رأی مستقیم است. در ترکیه از طریق پارلمان انتخاب می شد، اما اکنون مستقیم شده است.

● اگر ما بتوانیم تفسیری از قانون اساسی ارائه دهیم که مردم با شناختی که از احزاب دارند، به رئیس جمهور رأی دهند و رئیس جمهور مکلف باشد که برنامه حزب را ارائه دهد، می توان نظام حزبی را جان انداخت. البته اگر قانون چنین تصریحی داشته باشد به نظر من بهتر است. مثلاً ۱۰ حزب که وارد صحنه می شوند، افرادی را در میان خودشان به عنوان شخص معرفی می کنند و نهایتاً هر حزب، یک نفر را معرفی می کنند. مردم در واقع به حزب رأی می دهند و آن فرد، رئیس جمهور می شود. در چنین شرایطی، حزب مسئول است. حزب پیش از دستیابی به پست ریاست جمهوری، کابینه سایه اش (shadow government) را داشته است. با این بهانه که من رئیس جمهور ۷۰ میلیون هستیم، نمی توان گفت من تعلق حزبی ندارم. درست است که رئیس جمهور ۷۰ میلیون هستی، اما رأی گرفته ای که به آن برنامه ها عمل کنی، آنها را اجرا کرده و پاسخگوی مردم باشی. حزب هم اگر اشتباه کرد، آن را می پذیرد تا بتواند خودش را حفظ کند. شما می بینید که احزاب به راحتی افراد را جابه جا

می کنند تا اعتبار خود را حفظ کنند. برای نمونه رهبر یک حزب عوض می شود تا اعتبار حزب باقی بماند. بنابراین من معتقدم که یا قانون اساسی باید تغییر کند و به شخص حقوقی رأی داده شود و یا رأی مردم به همین شخص حقیقی باشد اما تفسیری از قانون اساسی صورت بگیرد که در آن تعلق به حزب، اشکالی نداشته باشد و بلکه حسن باشد. فرضاً تفسیری هم صورت نگرفته باشد، جامعه باید این مقوله را به عنوان ارزش بپذیرد که رئیس جمهور از نردبان فعالیت های حزبی و تشکیلاتی بالا بیاید، امتحان خودش را پس داده باشد و یک حزب و تشکیلات، آبروی خودش را در گرو این فرد بگذارد، چرا شورای نگهبان تا این حد برای بررسی صلاحیت ها هزینه می پردازد؟ بیش از هزار نفر کاندیدا می شوند که عموماً رد می شوند. اگر افراد در یک کانال حزبی بالای آمدند، همه این فیلترها حتی سختگیرانه تر از شورای نگهبان، درون حزب اعمال می شد.

■ در انگلستان دو حزب عمده هست که همزمان با حمله به عراق، آن حمله منجر به فاجعه را تأیید کردند. ولی دو میلیون و چهارصد هزار نفر از مردم به طور مستقل در یک روز در شهر لندن راهپیمایی کردند که در واقع علیه حزب حاکم و حزب سایه هم بود. یا اینکه ۱۰ میلیون نفر در دنیا علیه جنگ عراق - بخوانیم علیه احزاب حاکم در امریکا و اروپا - راهپیمایی کرده اند.

● در ایران اسلامی ما سیستم آلترناتیو برای احزاب نداریم. شهید بهشتی گفت «حزب برای من معبد است». اگر بخواهیم با مدل نوآم چامسکی آثار شیسسم را حاکم بکنیم، می توانیم این آلترناتیو را مطرح کنیم که احزاب، فاسد شده اند و باید آنها را کنار بگذاریم. اما این نه عقلانی است و نه شدنی و جواب نخواهد گرفت. اینها بیشتر فرصت طلبی است برای حضور توده برای تخریب نظم پیشین و جایگزینی یک تشکیلات جدید.

ما در ایران حرفی درست زده ایم، اینکه مسئله قدرت به نفس انسان ارتباط دارد. ما وقتی به قدرت و ثروت می رسمیم، برخی تمایلات نفسانی برانگیخته می شود که اگر ظرفیت نداشته باشیم، ممکن است تمایلات، ما را به جایی بکشاند که به جای خدمت به مردم، مردم را در خدمت خود بگیریم. ما در فرهنگ دینی بحث «تهذیب» را مطرح کردیم. مرحوم امام می گوید اگر فردی تهذیب نداشته باشد، علم توحید هم برای او مضر است، خوب قدرت که به نحو اولی خطرناک است. بنابراین باید مکانیزم هایی



مسئولان ما - یعنی کسانی که منشأ اثرند - به دلیل تجربه هفتاد، هشتاد ساله ما از حزب می ترسند. خود ما هم در مقطعی، از کلمه «سازمان» می ترسیدیم

داشته باشیم که خطر کم رنگ تر شود. فراموش نکنیم که «حزب» به معنای «بهترین روش» نیست، ما در تاریخ خودمان بحث امت و امامت را داشته ایم اما در شرایط کنونی، احزاب هستند که به عنوان جایگزین آن کار می کنند. اگر جدا از آموزش ها، تهذیبی هم صورت بگیرد، خطر هم کمتر می شود. اگر حزب را کنار بگذاریم و بگوئیم افراد تهذیب شده بالا بیایند، چگونه می توانیم افراد تهذیب شده را تشخیص دهیم؟ براساس ظاهر آنها. در این صورت به دام فرمالیسم می افتیم. راه دیگر، تأییداتی است که برخی افراد نسبت به او دارند، اما وقتی که فرد به قدرت رسید، هیچ تعهدی نسبت به آنها ندارد.

اگر در غرب به احزاب ایرادی می گیرند، به دلایل خاصی است، ولی کارکردهای خاص آن را نمی توان نادیده گرفت. اگر در لندن دو میلیون و چهارصد هزار نفر اعتراض می کنند، نظرشان را گفته اند که براساس مکانیزم خاصی است.

## جامعه باید این مقوله را به عنوان ارزش بپذیرد که رئیس جمهور از نردبان فعالیت های حزبی و تشکیلاتی بالا بیاید، امتحان خودش را پس داده باشد و یک حزب و تشکیلات، آبروی خودش را در گرو این فرد بگذارد

من معتقد نیستم اگر فردی وارد حزب شد، باید وظایف فردی خودش را تعطیل کند. من خودم مؤسس یک حزب هستم و به طور جمعی کار تیمی هم می کنیم. روی تمام کارهای عرفی هم کار تیمی می کنیم و اشکالی ندارد. اما اگر بحث اعتقادی بود، من روی اعتقاد خودم می ایستم. اگر جمع به من بگوید که باید عقیده خود را کنار بگذاری، من هزینه فایده می کنم که عقیده ام مهمتر است یا نظر جمع؟ اگر عقیده ام مهمتر و برایم حیاتی باشد، بازی را به هم نمی زنم، خودم کنار می روم.

در غرب طبق سیاست واقع بینانه، بحث های اعتقادی را کنار می گذارند. فقط بحث قدرت می ماند و اخلاق، ما کیا ولیستی می شود. ولی من معتقدم می شود با محتوایی که خودمان داریم، از فرم های آنها استفاده کنیم. نمونه آن بحث مردمسالاری دینی است که همیشه با خاتمی داشتیم. ما می گفتیم که دمو کراسی، یک ایدئولوژی نیست، بلکه روش است. برخی

می گفتند که ایدئولوژی دمو کراسی، فقط لیبرالسم است. من این را قبول ندارم. ما گفتیم که با همین روش دمو کراسی می توان ایدئولوژی اسلامی هم داشت.

از این رو من معتقدم که نخست باید مشکلات حقوقی را برطرف کرده و کارهای لازم را انجام دهیم تا جامعه به سمت آموزش های حزبی و سیاسی برود. دیگر اینکه نخبگان ما، اعتماد توده مردم را جلب کنند تا به نتایج تصمیمات آنها اعتماد کنند و در همین فاصله که شاید نیم یا یک قرن هم طول بکشد، فرهنگ عقل گرایی که میوه اش اعتدال گرایی هم هست، به ثمر رسانده و آن را فرهنگ غالب کنیم. ارزش های اخلاق فردی را به صورت ارزش های اجتماعی در آوریم. باید نوعی از فرهنگ اجتماعی ایجاد کنیم که در آن فرهنگ، دیکتاتوری زشت باشد و مردم به افراد دیکتاتور و لجوج، به عنوان فرد باعرضه نگاه نکنند یا افراد محتاط و عاقل را ترسو نپندارند. یا اعتدال را مرادف با سازشکاری ندانند. یا ایستادگی را معادل با سخت سری قلمداد نکنند. بلکه هر عمل سیاسی را در ترازوی قرار دهند و ببیندیشند و هزینه فایده کنند. دست کم عقل سلیم به ما چنین می گوید.

■ **در مورد شهید بهشتی صحبت کردید که سعی کرد حزب را رواج دهد و اتفاق مثبتی رخ داد. حتی مرحوم امام انشعاب روحانیون مبارز را از روحانیت مبارز تأیید کرد. اشکال کار کجا بود که با وجود این تلاش ها برای نهادینه کردن و رواج حزب، ما هنوز حزب نداریم؟**

● ما حزب داریم و این احزاب بر رفتارهای ما تأثیر زیادی دارند. همه افرادی که به قدرت می رسند، با یک جناح و حزبی ارتباط دارند و اتفاقاً کسانی که چنین ارتباطی ندارند، دچار گرفتاری می شوند. علت اینکه آقای قالیباف نتوانست رأی کافی بیاورد، این است که مستأجر احزاب دیگر بود. او خودش تشکیلات حزبی نداشت و جمعیت ایثارگران و رهپویان تشکیلات خودشان را داشتند و این ضعف او بود. احمدی نژاد از توانایی های دو تشکیلات حزبی استفاده کرد. آقای هاشمی نیز ابتدای انقلاب، تشکیلات حزبی داشت و بعد که روی کار آمد، پیروان ایشان کار گزاران را ایجاد کردند.

■ **البته آقای هاشمی هیچ گاه مسئولیت کار گزاران را نپذیرفتند، چرا؟**

● به این دلیل که هر جا که فرد قوی می شود، سیستم ضعیف می شود. هاشمی بزرگ بود و فکر می کرد حزبی شدن شأن او را پایین می آورد.

■ **آقای هاشمی، فرهیخته ترین و مبارزترین افراد بود. سیاستمداری ورزیده و مفسر قرآن هم بود. آن گاه در چنین جامعه ای ایشان مسئولیت حزبی را که از یاران ایشان تشکیل شده بود، نمی پذیرند. با این شرایط آیا می توان نظام حزبی داشت؟**

● **گفتم علت این است که خودشان را بزرگتر از حزب می دانند. کار گزاران، حزب پیروان اوست، نه اینکه خودش عضو حزب باشد.**

■ **کسی که آموزش های تحزب را در ایران رواج دهد، از آسمان که نمی آید. سیاستمداران و رجال سیاسی ماهمین افرادند. ایشان الهام بخش مبارزان پیش از انقلاب هم بودند. حال در یک بحث عینی چه باید کرد؟**

● **علت این است که ظرف جامعه، مردمند و همه نخبگان، احزاب و جریانات، مظلوف این ظرفند. مظلوف در اینجا همواره همرنگ ظرف می شود. اگر جامعه شما فرد گرا باشد، حتی اگر تیم هم وارد رقابت شود، از آن تیم یک فرد رشد می کند و به «شخص» تبدیل می شود. به همین دلیل است که این قدر اصرار دارم که بستر را باید به نحوی چید که تحزب ممکن شود، برای نمونه گفته می شود مردم ایران نظم پذیر نیستند و قانون گریزند و سعی دارند قانون را دور بزنند. ولی وقتی ایرانی ها به خارج از کشور می روند، به منظم ترین افراد تبدیل می شوند، چرا این اتفاق می افتد؟ زیرا بستر و فرهنگ اجتماعی در آنجا اجازه بی نظمی نمی دهد و در نتیجه تمکین می کنند. قابلیت تطابق در ایرانیان خیلی قوی است و مردم ایران اهل سازگاری هستند. در آن سیستم که قرار می گیرند، سازگار می شوند.**

من یکی از خطرناک ترین کارها را برای سیستم، تقویت افراد می دانم. هر چه فرد قوی شود، سیستم ضعیف تر می شود. ما می خواهیم سیستم را تقویت کنیم، ولی روی افراد سرمایه گذاری می کنیم. بالاخره زمان می گذرد و بزرگان می روند. من ظهور احمدی نژاد را اتفاق بدی نمی دانستم. یکی از نتایجی که احمدی نژاد داشت، این بود که ریاست جمهوری از قداست خود خارج شد، زیرا احمدی نژاد متعلق به قبیله بزرگان که شأنت و ویژه ای برای خود قائل بودند، نبود. دمو کراسی متعلق به انسان های متوسط است. ما اگر بخوایم جامعه ای از بزرگان را اداره کنیم، باید جامعه افلاطونی ایجاد کنیم. احمدی نژاد یک انسان متوسط بود که برای جامعه متوسط آمد و به جامعه ما خورد و توانست برخی از ساختارهای شکل گرفته را

ساختار شکنی کند. نتیجه این شد که مردم یک چیزی را یاد گرفتند؛ پس از دوران احمدی نژاد دیگر نمی توان مانند آقای هاشمی، رئیس جمهور بود. یعنی مردم دریافته اند که رئیس جمهور باید در سطح خودشان باشد. دیگر مردم نمی پذیرند که فراتر از شکل عادی و از طریق هشت کانال او رابینند و این تغییر نرم ها اتفاق خوبی بود.

● **با توجه به وضعیت کنونی جامعه ما و همین توان تاریخی ای که داریم و همین افرادی که داریم و با توجه به اینکه با اعتیاد، بیکاری، بی آیه گی و... روبه رو هستیم، آیا نمی توان با شکل هایی چون «سمن» ها مردم را شرکت دهیم؟**

● اولین توصیه من این است که جامعه ما غیر سیاسی شود. جامعه ما خیلی سیاسی شده و هزینه فعالیت سیاسی خیلی بالاست. به همین دلیل مردم می ترسند وارد این حوزه شوند.

● **در انتخابات اخیر که مردم غیر سیاسی بودند و می خواستند زندگی کنند، برای نمونه شورای نگهبان، دومین فرد نظام را از ابتدای انقلاب تا کنون رد صلاحیت کرد. حتی سردبیر کیهان هم یقین داشت که صلاحیت ایشان تأیید می شود. پس از این رد صلاحیت، مردم مأیوس شدند اما باز این مردم بودند که نظام را سرپا کردند. گفتند ما در یک کشتی هستیم که اگر غرق شود، همه نابود می شویم. در منطقه ای که آشوب بود، مردم تشخیص دادند که رأی اعتراضی خود را در صندوق ها بیندازند.**

● من همین را عرض می کنم. تجربه من این را نشان می دهد که حوزه سیاست در ایران، حوزه حل مسئله نیست، حوزه سود بردن از مسئله است. یعنی در حوزه سیاست، مسئله را مطرح می کنند نه برای اینکه آن را حل کنند، بلکه برای آنکه پستی بگیرند یا یکدیگر را بیرون کنند. اصولاً جرو بحث بر سر این مسائل، بازی سیاسی است. مسائل حوزه اقتصادی مثل دلار و... را به حوزه سیاست ببریم، حل نمی شود. مسائل اجتماعی هم همین طور. هر کاری را که بخواهیم حل نشود، وارد حوزه سیاست می کنیم. من معتقدم قفل های حوزه اقتصادی را با کلید اقتصاد باید حل کرد و مسائل اجتماعی را با کلید اجتماع. اولین مرحله این است که سیاست را فقط در حوزه سیاست مطرح کنیم. مردم اگر بخواهند تمرین مشارکت کنند، در بدو امر باید در حوزه اجتماعی باشد، برای نمونه استقبال مردم در کارهای خیر خواهانه زیاد است. باید مردم را در قالب «سمن» ها در حوزه اجتماعی فعال کنیم و کار مردم را به مردم

واگذاریم.

● **«سمن» ها در زلزله آذربایجان عرض اندام کردند و مردم آنجای گفتند اگر در تهران زلزله شود، ما به کمک شما می شتاییم. مسئله قومیت آذربایجان را مردم حل کردند. این فعالیت ها را چگونه می توان تقویت کرد؟**

● مهم ترین کار این است که فضای ذهنی مردم از حالت ریسک خارج شود. من اگر پیشنهاد یک کار اجتماعی و خیر خواهانه بدهم، همه از همه جناح ها کمک می کنند و ناراحت نمی شوند که نامشان کنار هم باشد. اما اگر همین افراد در حوزه سیاست وارد شوند، همه از هم فرار می کنند. متأسفانه حوزه سیاست، حوزه تنافر شده است. عرفا می گویند «دنیا دار تکالب است» یعنی همه به هم می پزند. متأسفانه شاید بالاترین سطح آن در حوزه سیاست باشد. اگر ما بخواهیم تجمعی اتفاق افتد، باید فضا را غیر حساس کنیم. اکنون همه چیز به سیاست گره خورده است، در واقع سیاست ما متجاوز است و وارد همه حوزه ها شده است. اگر سیاست در حوزه خودش باقی بماند، امنیت هم با او در همان حوزه باقی می ماند و در نتیجه هزینه فعالیت ها کاهش می یابد. در همین زلزله آذربایجان وقتی حرکت اجتماعی به سیاسی تبدیل شد، هزینه آن زیاد شد. من معتقدم واقعاً باید به سمت بازسازی فضای اجتماعی خودمان برویم. من هم اکنون حزبی به نام «نواندیشان» دارم. شاید پنج سال است که فکر می کنم این حزب چگونه باید فعالیت کند؟ ما در حال حاضر دو مشکل بزرگ داریم؛ یکی مسئله مالی است. اگر بخواهیم از طرف اعضا باشد، باید افراد زیادی عضو شوند. اگر هم بخواهیم از جای دیگری تأمین کنیم، مطلوب نیست. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که باید از روش های شبکه اجتماعی استفاده کنیم تا هزینه ها کمتر و گسترش بالاتر شود. در نتیجه نقطه شروع را به جای سیاست، روی جامعه گذاشتیم. درست است که حزب می خواهد ثمره اش را در سیاست ببرد، ولی باید ریشه اش در جامعه استوار شود و دغدغه های اجتماعی باشد، یعنی به جای کمپین نمایندگی مجلس و ریاست جمهوری، کمپین فضای سبز و بچه های خیابانی درست کنیم.

در حوزه فرهنگ هم به همین شکل است. فرهنگ خیلی عمیق تر از سیاست است، اما وقتی سیاست سوار فرهنگ می شود، نابودش می کند. به این دلیل که وزن سیاست در جامعه ما خیلی سنگین است و هیچ چیز نمی تواند به او سواری

**شهید بهشتی گفت «حزب برای من معبد است». اگر بخواهیم با مدل نوآم جامسکی آنارشیسم را حاکم بکنیم، می توانیم این آلترناتیو را مطرح کنیم که احزاب، فاسد شده اند و باید آنها را کنار بگذاریم. اما این نه عقلانی است و نه شدنی**

دهد. در نتیجه سمن های فرهنگی و اجتماعی، باید سعی کنند از سیاست فرار کنند که به مسئولان نشان دهند اهداف سیاسی به دنبال این قضیه نیست. وقتی فرهنگ و جامعه را در اختیار گرفتیم، ثمره آن در سیاست خواهد بود.

● **برخی از بزرگان با سمن ها موافق و برخی مخالفند و می گویند که امکان سوء استفاده امریکا از سمن ها وجود دارد.**

● علت این است که آنها از موضع سیاسی به این مسئله نگاه می کنند. اگر از موضع سیاسی نگاه کنیم، از روحانیت هم می توان سوء استفاده کرد. مگر از هیئت های مذهبی در دوره مشروطه سوء استفاده نشد؟ امکان سوء استفاده، دلیل بد بودن آن سوژه نیست. اگر این طور بود که خدا اصلاً نباید دنیا را خلق می کرد، چون شیطان سوء استفاده می کند. ما باید مدیتریت داشته باشیم تا فرصت ها را به دشمن ندهیم.

بی نوشت:

# کردها و مشارکت سیاسی و اجتماعی در ایران پس از انقلاب

احسان هوشمند



## مقدمه

کردها در ایران در بخش‌های زیادی از کشور و از جمله در چهار استان غربی، یعنی ایلام، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان غربی پراکنده هستند. تاریخ استقرار کردها در این مناطق با تاریخ ایران در چند هزاره گذشته پیوندی ناگسستگی دارد. جامعه کردها به لحاظ فرهنگی ساختار متنوع و پیچیده‌ای دارد، چرا که از نظر فرهنگی، زبانی و مذهبی میان کردهای مستقر در کشور تفاوت‌های بسیاری به چشم می‌خورد و ما با جوامع متنوع کردی روبه‌رو هستیم. این تکثر در زبان، مذهب و مختصات فرهنگی کاملاً خود را در ویژگی‌های هویتی و نیز تجارب سیاسی هویدا ساخته است،<sup>(۱)</sup> از این رو هر نوع پژوهشی در باره تحولات این منطقه از کشور باید با لحاظ کردن این تفاوت‌ها سامان یابد.

جنوبی‌ترین استان کردنشین ایران، یعنی استان ایلام در جنوب استان کرمانشاه و شمال خوزستان و غرب لرستان قرار گرفته است. در این استان کردها، لرها، لک‌ها و اقلیتی عرب سکونت دارند. عموم مردم شیعه مذهب هستند و کردهای ایلام با زبان کردی ایلامی یا به اصطلاح برخی پژوهشگران کردی فیلی تکلم می‌کنند. لهجه‌های کردی رایج در این استان کلهر، ایوانی، ملکشاهی، خزلی، آبدانانی، ایلامی و بدره‌ای است. این استان ابتدا با نام پشتکوه و به‌عنوان بخشی از استان لرستان شناخته می‌شد. سپس به‌عنوان فرمانداری کل ایلام به کرمانشاه پیوست و از سال ۱۳۵۳ از کرمانشاه جدا شده و به استان ایلام تبدیل شد.

استان کرمانشاه بزرگترین حوزه کردنشین ایران و شهر کرمانشاه بزرگترین شهر کردنشین کشور است. برخی از ایلات بزرگ کشور همچون ایل کلهر، زنگنه و سنجابی در این استان مستقر هستند. مردم در این استان با زبان‌های متنوع کردی سخن می‌گویند. کلهری، جافی، کردی کرمانشاهی، لکی، کردی سنجابی، سورانی، پاوه‌ای، ژاوه‌رودی، لهونی و بالاجویی از جمله این گویش‌ها و زبان‌هاست. در بخش شمال غربی و غرب استان کرمانشاه مردمانی سکونت دارند که به هورامی اشتهار دارند. اهالی این مناطق به زبان اورامی (هورامی) و گوران سخن می‌گویند. در شهر کرمانشاه و بخشی از دیگر شهرهای استان زبان فارسی با گویش کرمانشاهی رواج دارد. اقلیتی ترک‌زبان هم در بخشی از استان کرمانشاه مستقر هستند. بیشتر مردم استان کرمانشاه پیرو مذاهب سه‌گانه شیعه، سنی (اهل سنت و جماعت) و یاری (اهل حق یا یارسان) هستند.

استان کردستان دیگر استان کردنشین غرب کشور است. مرکز این استان شهر سنندج است. بیشتر مردم استان کردستان کرد زبان هستند. در استان مردم با کردی اردلان، مکرری و سورانی و نیز کردی گروسی سخن می‌گویند. در بخش‌هایی از استان نیز مردم اورامانات به هورامی سخن می‌گویند. دو گویش عمده ژاوه‌رودی اورامی از گویش‌های عمده اورامی در این بخش رواج دارد. گروهی از مردم در استان کردستان نیز به ترکی سخن می‌گویند. بیشتر آذری‌ها در قروه و بیجار ساکن هستند. بیشتر مردم استان کردستان سنی مذهب و پیرو فقه امام شافعی هستند. گروهی نیز به‌ویژه در بیجار و قروه شیعه مذهبند.

آذربایجان غربی محل سکونت هموطنان کرد و آذری است. نسبت این دو گروه زبانی در این استان تقریباً برابر است. بیشتر کردها در بخش جنوبی و غربی و شمالی استان مستقر هستند. کردهای آذربایجان غربی عموماً (به‌جز کردهای شیعه مذهب شاهین‌دژ) سنی مذهب و پیرو فقه شافعی هستند. مردم کردها عموماً به کردی سورانی و کرمانجی با لهجه مکریانی و شکاک سخن می‌گویند، هر چند در بخش‌هایی از این منطقه دیگر گویش‌های کردی رواج دارد. موصالانی، کلهر و... نمونه‌ای از این گویش‌هاست.

پس از پیروزی انقلاب در بهمن سال ۱۳۵۸ بخشی از حوزه کردنشین غرب کشور شاهد بروز درگیری‌های گسترده نظامی میان احزاب چپ و کرد همچون دموکرات، کومله، چریک فدایی اقلیت، پیکار و چندین گروه کوچک دیگر با نیروهای دولتی بود. این درگیری‌ها گستره‌ای از مناطق کردنشین آذربایجان غربی، کردستان و بخش‌هایی از استان کرمانشاه را در بر گرفت. در نتیجه این درگیری‌ها تلفات سنگین و هزینه‌های انسانی زیادی بر مردم منطقه وارد شد.<sup>(۲)</sup> حضور احزاب مسلح و درگیری‌های نظامی در پی آن فضای امنیتی سنگین و سختی را بر مردم منطقه تحمیل کرد.<sup>(۳)</sup> سایه کارکردها و اثرات دیرپای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آن دوره و درگیری‌ها تا سال‌های بعد خود را بر این مناطق حاکم کرده بود.<sup>(۴)</sup> یکی از مهمترین اثرات منفی و دژ کار کردی این التهاب سیاسی و نظامی خود را در فضای مشارکتی این حوزه‌ها نمایان ساخت.

به‌دیگر سخن در بخش عمده‌ای از استان‌های ایلام، کرمانشاه و نیز بخش‌هایی از استان کردستان همچون قروه، بیجار و نیز شاهین‌دژ در آذربایجان غربی که از درگیری‌های نظامی دور بودند و احزاب مستقر در منطقه موفق به گستراندن هم‌زونی خود در آن مناطق نشدند، روند مشارکت اجتماعی و سیاسی وضعیتی شبیه دیگر مناطق کشور داشت، اما در آن بخش از حوزه کردنشین که درگیری‌های نظامی روی داد، تبعات ناشی از این درگیری‌های نظامی موجب شد تا در سال‌های ۵۸ تا سال‌های نخست دهه ۶۰ روند مشارکت سیاسی و اجتماعی در این مناطق پایین‌تر از دیگر مناطق کشور باشد. گفتنی است درگیری‌های نظامی در حوزه کردنشین به محل سکونت کردهای شیعه و یاری کشیده نشد.



جدول شماره ۱: میزان مشارکت مردم استان‌های چهارگانه این بررسی در ۹ دوره انتخابات ریاست جمهوری کشور (۵)

انتخابات استان	دور نخست	دور دوم	دور سوم	دور چهارم	دور پنجم	دور ششم	دور هفتم	دور هشتم	دور نهم	دور دهم
آذربایجان غربی	۴۰/۱۱	۴۵/۸۴	۵۷/۷۳	۵۳/۶۲	۵۵/۲۳	۴۸/۸	۷۳/۷۱	۵۶/۴۱	۴۴/۰۲	۳۷/۱۵
ایلام	۶۸/۹۱	۷۸/۱۲	۱۰۷/۶	۷۴/۵۱	۸۵/۳۹	۶۶/۲۶	۸۷/۱۶	۷۷/۱۱	۸۰/۴۳	۶۶/۷۶
کردستان	۱۲/۸۳	۴۳/۷۲	۴۸/۴۶	۵۱/۵۷	۵۸/۶۸	۵۴/۹۶	۷۹/۰۴	۵۳/۴۵	۳۷/۳۷	۲۴/۹۶
کرمانشاه	۵۴/۷۳	۵۳/۹۹	۶۲/۲۱	۴۵/۹۴	۵۳/۲	۵۲/۵۷	۷۵/۱۵	۶۳/۶	۵۵/۳۸	۵۱/۲۰
میانیگن مشارکت کشوری	۶۷/۴۲	۶۴/۲۴	۷۴/۲۶	۵۴/۷۸	۵۴/۵۹	۵۰/۶۶	۷۹/۹۲	۶۶/۷۷	۶۲/۸۴	۵۹/۷۶

### روند مشارکت مردم استان‌های گردنشین در انتخابات

بررسی روند مشارکت سیاسی مردم استان‌های چهارگانه رادر ۱۱ دوره انتخابات ریاست جمهوری کشور، ۹ دوره انتخابات مجلس، انتخابات شوراها و انتخابات خبرگان قانون اساسی، داده‌های با اهمیتی را نشان می‌دهد. انتخابات ریاست جمهوری مهمترین انتخاباتی است که روند مشارکت واجدین رأی در آن انتخابات در استان‌های چهارگانه در بررسی حاضر در قالب جدول شماره یک مورد توجه قرار می‌گیرد.

همان گونه که جدول شماره یک نشان می‌دهد در نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری در حالی که در کل کشور ۶۷/۴۲ درصد از واجدین شرایط در انتخابات مشارکت داشتند در سه استان از چهار استان بررسی میزان مشارکت کمتر از معدل کشوری است. استان کردستان با ۱۲/۸۳ درصد مشارکت واجدین رأی در انتخابات نه تنها کمترین مشارکت رادر این انتخابات داشت، بلکه ر کورددار کمترین مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری از ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی تاکنون است. در نخستین انتخابات ریاست جمهوری در آذربایجان غربی میزان مشارکت ۴۰/۱۱ درصد و در استان کرمانشاه ۵۴/۷۳ درصد گزارش شده است. اما وضعیت استان ایلام و درصد مشارکت واجدین رأی در این استان متفاوت و با ۶۸/۹۱ درصد مشارکت عملاً بالاتر از معدل کشوری است. سایه جنگ و درگیری‌های سیاسی اثر خود را در نخستین انتخابات ریاست جمهوری به روشنی نشان می‌دهد. دومین انتخابات ریاست جمهوری در دوم مردادماه سال ۱۳۶۰ در حالی برگزار شد که افزون بر جنگ و درگیری‌های منطقه‌ای میان احزاب مستقر در منطقه بانبروهای دولتی و نیز با یکدیگر، سایه جنگ هشت ساله نیز بر کل کشور و به خصوص استان‌های مرزی افکنده شده بود. اما از آنجا که درگیری‌های نظامی از بخش زیادی از حوزه‌های شهری دور شده بود شاهد هستیم نسبت به دور اول انتخابات، روند مشارکت مردم در انتخابات روندی روبه گسترش است. معدل مشارکت کشوری در این انتخابات با سه درصد کاهش نسبت به انتخابات پیشین ریاست جمهوری به ۶۴/۲۴ درصد مشارکت واجدین رأی رسید، اما در استان‌های این بررسی به جز کرمانشاه رشد چشمگیری داشت. در استان ایلام ۱۰ درصد، کردستان ۳۰ درصد و آذربایجان غربی پنج درصد بر میزان مشارکت مردم در انتخابات افزوده شده بود. البته مشارکت مردم کرمانشاه در این انتخابات کمتر از یک درصد کاهش داشت.

سومین انتخابات ریاست جمهوری در ۱۰ مهر ۱۳۶۰ برگزار شد. روند مشارکت کشوری در این انتخابات شاهد ۱۰ درصد رشد بود، یعنی مشارکت کشوری به ۷۴/۲۶ درصد رسید. در این انتخابات در استان آذربایجان غربی حدود ۱۳ درصد رشد مشارکت روی داد. رشد مشارکت مردم در استان ایلام بیش از ۲۹ درصد بود. (۶) در استان کردستان نیز ۴۸/۴۶ درصد واجدین در انتخابات مشارکت کردند، یعنی حدود ۵ درصد بر مشارکت واجدین رأی افزوده شد. رشد مشارکت در استان کرمانشاه نیز چشمگیر بود. در این دوره حدود ۶۲/۲۱ درصد از واجدین رأی در انتخابات مشارکت داشتند.

روند مشارکت در چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در کل کشور سیر نزولی یافت، یعنی با ۲۰ درصد کاهش معدل مشارکت کشوری، مشارکت به حدود ۵۴/۷۸ درصد واجدین رأی تنزل یافت. مشارکت مردم در استان‌های آذربایجان غربی، ایلام و کرمانشاه در این دوره شاهد کاهش بود اما مشارکت مردم استان کردستان با سه درصد رشد به ۵۱/۵۷ درصد مشارکت واجدین رأی رسید. در دوره پنجم انتخابات ریاست جمهوری مشارکت مردم استان کردستان به بالاتر از معدل کشوری رسید (۷) و در حالی که ۵۴/۵۹ درصد از واجدین رأی در کشور در انتخابات شرکت کرده بودند این نرخ در استان کردستان به ۵۸/۶۸ درصد رسید. در ششمین دوره انتخابات ریاست جمهوری مشارکت مردم استان ایلام، کردستان و کرمانشاه بالاتر از معدل مشارکت کشوری بود و تنها در استان آذربایجان غربی مشارکت کمتر از یک درصد بود. روند مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری هفتم تا یازدهم در استان‌های چهارگانه فوق را می‌توان در جدول شماره یک بررسی کرد. بر اساس داده‌های موجود استان ایلام در دور سوم، پنجم، ششم و نهم ریاست جمهوری رتبه یک کشوری و در انتخابات چهارم و هشتم رتبه دوم کشوری در میزان مشارکت واجدین رأی در انتخابات ریاست جمهوری در سطح کشور را کسب کرده است. استان کردستان در انتخابات اول ریاست جمهوری رتبه آخر کشوری را کسب کرده و رکورد کمترین مشارکت را از نخستین انتخابات تا انتخابات یازدهم رادر کشور برای خود ثبت کرده است و در انتخابات نهم؛ دوره اول و دوم انتخابات نهم؛ با ۳۷/۳۷ و ۲۴/۹۶ درصد مشارکت رتبه آخر مشارکت واجدین رأی در انتخابات ریاست جمهوری را به دست آورده است. (۸) در دور اول انتخابات نهم ریاست جمهوری بیشترین مشارکت در کشور

از آن استان کردنشین ایلام و کمترین مشارکت از آن استان کردستان بود و اختلاف میزان مشارکت واجدین رأی این دو استان ۴۳/۰۶ درصد بود. تفاوت فضای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی این دو استان کردنشین خود را در خلال این آمارها نمایان می‌سازد.

**جدول شماره ۲: میزان مشارکت مردم در انتخابات سراسری ریاست جمهوری**

**اسلامی ایران در استان کردستان**

**دور اول تا هفتم**

متوسط کشور	درصد مشارکت	کل آرای مأخوذه	واجدین شرایط	دوره
۶۷/۴۲	۱۲/۸۳	۵۹۱۰۰	۴۶۰۷۷۵	اول
۶۴/۲۴	۴۳/۷۲	۲۱۲۸۸۴	۴۸۶۹۳۱	دوم
۷۴/۲۶	۴۸/۴۶	۲۳۵۹۸۰	۴۸۶۹۳۱	سوم
۵۴/۷۸	۵۱/۵۷	۲۸۰۴۵۱	۵۴۳۷۸۰	چهارم
۵۴/۵۹	۵۸/۶۸	۳۵۶۳۲۳	۶۰۷۲۶۵	پنجم
۵۰/۶۶	۵۴/۹۶	۳۵۶۳۲۳	۶۹۶۸۷	ششم
۷۹/۹۲	۷۹/۰۴	۶۱۷۳۵۱	۷۸۱۰۴۸	هفتم

**جدول شماره ۳: میزان مشارکت دور دوم انتخابات ریاست جمهوری**

**در استان کردستان (۹)**

درصد مشارکت	کل آرای مأخوذه	واجدین شرایط	شهرستان
۱۶/۵۵	۱۳۱۰۲	۷۹۱۸۶	بانه
۴۴/۶۳	۳۹۸۳۵	۸۹۲۶۵	بیجار
۲۰/۲۹	۱۲۶۳۰	۶۲۲۴۵	دیواندره
۱۶/۷۹	۷۴۷۷	۴۴۵۳۱	سرآباد
۱۵/۹۰	۲۴۰۶۷	۱۵۱۳۳۶	سقز
۲۰/۲۸	۵۸۰۶۴	۲۸۶۲۸۱	سنندج
۴۳/۱۹	۶۶۱۹۶	۱۵۳۲۷۸	قروه
۲۶/۳۵	۲۰۱۲۴	۷۶۳۶۳	کامیاران
۱۷/۹۸	۱۶۱۴۸	۸۹۸۲۱	مریوان
۲۴/۶۶	۲۵۷۶۴۳	۱۰۳۲۳۰۶	استان

انتخابات دیگری که مورد توجه این مقاله است انتخابات مجلس شورای اسلامی برای انتخاب نمایندگان مجلس است. در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ نخستین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار شد. در این انتخابات ۲۳۴ هزار نفر از مردم استان کرمانشاه در انتخابات شرکت کردند که ۳۷/۸ درصد از کل واجدین شرایط را تشکیل می‌داد. دومین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۶۳ برگزار شد. در این انتخابات ۳۷۲ هزار نفر از مردم استان پای صندوق‌های رأی رفتند که ۳۶/۵۲ درصد از کل واجدین شرایط را تشکیل می‌دادند. سومین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، ۱۹ فروردین ۱۳۶۷ در حالی برگزار شد که میزان مشارکت مردم استان در این دوره از انتخابات ۵۲/۱۴ درصد بود. چهارمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، ۲۱ فروردین ۱۳۷۱ برگزار شد و پس از رأی‌گیری مشخص شد ۵۹۱ هزار نفر از مردم استان کرمانشاه در این انتخابات حضور داشته‌اند. بیشترین میزان مشارکت مردم استان کرمانشاه در انتخابات مجلس شورای اسلامی در دوره پنجم رقم خورد. پنجمین

دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی ۱۸ اسفند سال ۱۳۷۴ برگزار شد. در این دوره از انتخابات ۷۴۵ هزار نفر از مردم استان به پای صندوق‌های اخذ رأی رفته و به کاندیداهای مورد نظر خود رأی دادند که این حضور موجب ثبت مشارکت ۷۵/۹۲ درصدی کرمانشاهیان در این دوره از انتخابات شد که بیشترین میزان مشارکت در انتخابات برگزار شده مجلس است. ششمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی بهمن ۱۳۷۸ برگزار و بیش از ۸۱۷ هزار نفر از واجدین شرایط استان در این دوره از انتخابات به پای صندوق‌های اخذ رأی رفته که نتیجه آن مشارکت ۷۱/۸۲ درصدی کرمانشاهیان در دور ششم انتخابات مجلس بود. هفتمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی اول اسفند ۱۳۸۲ برگزار شد و ۶۸۷ هزار و ۹۸۱ نفر از مردم استان به پای صندوق‌های اخذ رأی رفتند. میزان مشارکت مردم استان در این انتخابات ۵۰/۲۶ درصد بود. انتخابات مجلس هشتم شورای اسلامی مشارکت ۵۲/۲۸ درصدی کرمانشاهیان را به همراه داشت. هشتمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، ۲۴ اسفند ۱۳۸۶ برگزار شد، در این دوره از انتخابات بیش از ۶۶۴ هزار نفر از مردم استان معادل ۵۲/۲۸ درصد به پای صندوق‌های اخذ رأی رفتند. (۱۰)

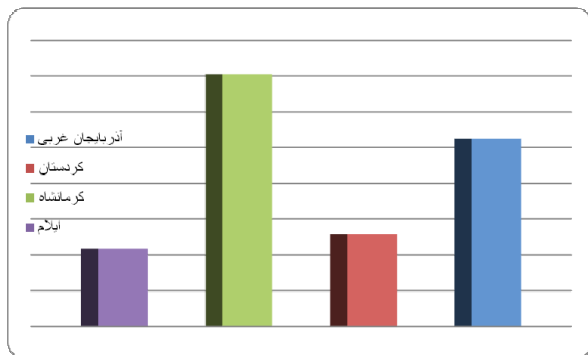
در شش دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی میزان مشارکت واجدین رأی در استان کردستان سیر صعودی داشته است. در نخستین دوره انتخابات مجلس در استان کردستان ۲۲/۴۹ درصد از واجدین رأی در انتخابات مشارکت کردند. در دومین دوره ۴۷/۹۱ درصد، سومین دوره ۶۱/۴۹، چهارمین دوره ۷۱/۳۵ درصد، پنجمین دوره ۷۷/۰۶ درصد، ششمین دوره ۷۰/۱۸ درصد و هفتمین دوره ۳۲/۲۶ درصد از واجدین شرایط در انتخابات انتخاب نمایندگان مجلس شرکت کردند. جدول شماره چهار، روند مشارکت واجدین رأی در انتخابات مجلس شورای اسلامی در استان کردستان را همراه با میزان واجدین شرایط و کل آرای مأخوذه نمایش می‌دهد. در دوره اول انتخابات مجلس، مردم استان کردستان بیش از ۳۰ درصد کمتر از معدل مشارکت واجدین رأی کشوری در انتخابات شرکت کردند. در دور دوم تفاوت به کمتر از ۱۷ درصد رسید. از دور سوم تا دور ششم معدل مشارکت واجدین رأی در استان کردستان در انتخابات سیر صعودی خود را ادامه داد و به بالاتر از معدل کشوری رسید. در انتخابات هفتم مجلس شورای اسلامی این روند متوقف شد و به کمتر از معدل کشوری بازگشت. در انتخابات مجلس پنجم میزان مشارکت واجدین رأی در انتخابات به ۷۷/۰۶ درصد رسید که بیش از شش درصد از معدل کشوری بالاتر بود.

**جدول شماره ۴: میزان مشارکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی**

**در استان کردستان (۱۱)**

متوسط کشور	درصد مشارکت	کل آرای مأخوذه	واجدین شرایط	دوره
۵۲/۱۴	۲۲/۴۹	۱۰۳۶۴۱	۴۶۰۷۷۵	اول
۶۴/۶۴	۴۷/۹۱	۲۴۶۵۱۲	۵۱۴۵۷۱	دوم
۵۹/۷۲	۶۱/۴۹	۳۵۳۳۴۶	۵۷۴۶۴۶	سوم
۵۷/۸۱	۷۱/۳۵	۴۵۷۸۵۵	۶۴۱۷۳۶	چهارم
۷۱/۱	۷۷/۰۶	۵۶۴۸۷۷	۷۳۳۰۰۰	پنجم
۶۷/۳۵	۷۰/۱۸	۵۸۴۰۷۵	۸۳۲۲۳۶	ششم
۵۱/۲۱	۳۲/۲۶	۳۲۸۷۱۱	۱۰۱۸۷۸۷	هفتم

### نمودار ۱- فراوانی تفکیکی شهدای استان‌های کردنشین در جنگ



در چهار استان مورد بررسی، ۱۷۰۵۵ نفر (نظامی و غیر نظامی) بر اثر حوادث مرتبط با جنگ به عنوان شهید شناخته شده‌اند و دارای پرونده هستند. اگر آمار شهدای کشور (۱۴) را که بر اثر جنگ به شهادت رسیده‌اند حدود ۱۸۸ هزار نفر بدانیم (آمار دیگری این رقم را ۲۱۳۲۵۵ اعلام کرده است) (۱۵) حدود ۹ درصد از کل آمار شهدای جنگ مربوط به چهار استان مورد بررسی است. (۱۶)

گذشته از انتخابات ریاست جمهوری، مجلس، شوراها و خبرگان و نیز در کنار تلفات و خسارات سنگین ناشی از وقوع جنگ هشت ساله با عراق، میل به مشارکت طلبی مردم استان‌های چهارگانه کردنشین - البته هر یک با ویژگی‌های خاص خود - در دیگر حوزه‌ها همچون تعداد سازمان‌های غیر دولتی یا مردم نهاد به ویژه در حوزه مقابله با گسترش استفاده از مواد مخدر را می‌توان نشان داد. بی‌گمان تغییر ساختار سنی این استان‌ها و جوانی ساخت جمعیت، افزایش سطح سواد عمومی و دانشگاهی و نیز دسترسی گسترده‌تر مردم این استان‌ها به ابزارهای نوین فناوری، همچون ماهواره و اینترنت موجب تغییر سبک زندگی مردم شده است (۱۷) تغییر سبک زندگی نیز موجب تغییر رویکردها و روش‌های مردمی برای دستیابی به آمل و آرزوها و مطالباتشان شده است. اما آیا متناسب با این وضعیت در اداره کشور و ساختار مدیریتی کشور نخبگان و شایستگان این مناطق در دستگاه‌های اجرایی به بازی گرفته شده‌اند؟ آیا برای استمرار مشارکت مردم در اداره این مناطق فضای مناسبی برای فعالیت احزاب و نهادهای مدنی و مطبوعات مهیا شده است؟

**مشارکت مدنی در استان‌های چهارگانه و روند آن در سال‌های پس از انقلاب**  
پس از پیروزی انقلاب، دولت موقت به نخست‌وزیری مرحوم مهندس بازرگان اداره کشور را در روزهای پرتلاطم بعد از سقوط نظام پیشین برعهده گرفت. نخستین وزیر خارجه دولت موقت دکتر کریم سنجابی از چهره‌های شناخته شده و کرد کرمانشاهی است که عهده‌دار اداره وزارت خارجه می‌شود. نخستین استاندار استان کردستان هم به دکتر ابراهیم یونسی از کردهای بانه‌ای می‌رسد. تقریباً فرماندار تمامی شهرستان‌های استان کردستان، کرمانشاه و ایلام و شهرستان کردنشین آذربایجان غربی هم از میان نیروهای کرد اهل منطقه انتخاب می‌شوند. پس از دکتر یونسی، شکبیا و سپس شاه‌اویسی عهده‌دار استانداری کردستان می‌شوند. برای دوره‌ای فرماندهی لشکر کردستان هم به یکی از فرماندهان کرد بیجاری سپرده می‌شود. نخستین انتخابات شوراها هم در سال ۱۳۵۸ برای انتخاب شورای اداره شهرها در سنندج برگزار می‌شود، هر چند فعالیت این شورا پیش از آنکه نهادمند شود متوقف شد. در دولت بنی‌صدر، رجایی و مهندس موسوی تقریباً این روند به تدریج تغییر مسیر می‌دهد.

در جدول‌های شماره پنج و شش، میزان مشارکت واجدین رأی در انتخابات شوراها و انتخابات خبرگان تعیین رهبری نمایش داده شده است. جدول شماره ۵: میزان مشارکت در انتخابات سراسری شوراها اسلامی کشور در

استان کردستان (۱۲)

متوسط کشور درصد مشارکت کل آرای مأخوذه واجدین شرایط دوره			
اول	۶۵۳۸۴۸	۵۷۰۲۵۳	۸۷/۲۱
دوم	۹۳۴۰۱۱	۴۹۷۵۹۰	۵۳/۲۷

جدول شماره ۶: اطلاعات آماری انتخابات سراسری خبرگان (تعیین رهبری)

در استان کردستان (۱۳)

دوره	کل آرای مأخوذه	درصد مشارکت	متوسط کشور
اول	۵۰۰۵۶۰	۶۵/۲۴	۷۷/۳۸
دوم	۶۲۴۲۶۳	۴۴/۷۷	۳۷/۰۹
سوم	۸۲۶۴۷۷	۴۱/۶۵	۴۶/۳

نوع و سطح مشارکت مردم در دوران جنگ هشت ساله با دولت متجاوز عراق هم یکی از مباحثی است که نشان‌دهنده سهم مردم این بخش از ایران در دفاع از کشور است. جنگ هشت ساله ایران و عراق بیش از هر نقطه دیگر کشور، به صورت مستقیم تأثیر خود را بر ساختار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی استان‌های مرزی همچوار با کشور عراق گذاشت. جنگ به صورت مستقیم زندگی شهروندان مناطق غربی کشور را تحت تأثیر قرار داد. بخش‌هایی از استان‌های ایلام و کرمانشاه در همان اوایل جنگ اشغال شد. شهرستان‌های قصر شیرین، مهران، دهلران و سرپل ذهاب از جمله شهرهایی هستند که به علت اشغال دشمن صدمات شدیدی دیدند. هزاران شهروندان این مناطق آواره شدند و سال‌های زندگی را در اردوگاه و یا در شهرهای اطراف با سختی و مشقت تجربه کردند. سایر شهرها نیز به علت آتش توپخانه و یا خمپاره‌های دشمن و یا بمباران هوایی و موشک‌پرانی نیروهای عراقی به سرعت از جمعیت خالی شدند و امواج وسیع آوارگان از این شهرها عازم دیگر نقاط کشور شدند. متأسفانه تاکنون آمار موثق و دقیقی از میزان آوارگان جنگ هشت ساله منتشر نشده است. برخی از مناطق این استان‌های چهارگانه از نظر ظلم‌های صورت گرفته توسط نیروهای عراقی، تجارب منحصر به فرد و پردردی را پشت سر گذاشتند. نخستین نقطه جغرافیایی ایران که قربانی سلاح‌های شیمیایی عراق شد، منطقه‌ای بین هلاله و نی خزر در ۵۰ کیلومتری غرب ایلام بود. بمباران شیمیایی ۷ تیر ۱۳۶۶ شهر سردشت با هزاران قربانی اعم از کشته یا زخمی، بمباران شیمیایی مناطق روستایی مریوان، بانه و زردریجاب کرمانشاه از دیگر نمونه‌های این جنایات علیه بشریت بوده‌اند که ایران معاصر و به خصوص چهار استان کردنشین آن تجربه کرده‌اند. افزون بر این، این مناطق یعنی استان‌های چهارگانه به دلیل جنگ و درگیری‌های خونین نظامی و نامنی حاصل از آن، سهم کمتری از درآمدهای کشور را برای عمران و توسعه جذب کردند.

گسترش جنگ و درگیری‌های منطقه موجب می‌شود به تدریج نیروهای غیربومی در ساختار اداری و سیاسی استان جایگزین نیروهای بومی شوند. همچون دیگر نقاط کشور فعالیت برای فعالیت احزاب سیاسی غیردولتی، مطبوعات مستقل و غیردولتی و نهادهای مدنی سخت و سخت‌تر می‌شود.

با شروع به کار دولت اول هاشمی رفسنجانی امید می‌رفت تا این روند مورد بازنگری قرار گیرد و زمینه برای حضور و فعالیت نهادها و مطبوعات مستقل فراهم شود، اما در دولت اول سازندگی تغییر روشن و مشخصی در این خصوص روی نداد. رأی منفی مردم استان کردستان به هاشمی رفسنجانی (۱۸) موجب شد در دولت دوم هاشمی رفسنجانی تلاش شود تا اعتماد مردم به دولت بازگردانده شود و برای این منظور محمدرضا رحیمی به استانداری کردستان منصوب شد. حضور رحیمی موجب شد تا فضا برای برخی فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی با اندکی تغییر و انعطاف روبه‌رو شده و بخشی از مدیریت اجرایی استان به نیروهای بومی سپرده شود. هر چند انتخاب او که از اهالی شهرستان قروه بود، نتوانست فرایند استفاده از نیروهای بومی در سطح فرماندار و مدیران ارشد استان را چندان تغییر دهد. با روی کار آمدن محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶ فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی استان کردستان تغییر چشمگیری کرد. انتصاب عبدالله رمضان‌زاده به عنوان استاندار کردستان سرآغاز تحولی تازه در این بخش بود. از سویی شمار قابل توجهی از نیروهای بومی در قالب فرماندار، معاونان استاندار و مدیران کل عهده‌دار اداره استان و شهرستان‌ها شدند. انتشار نشریات محلی هم سمت و سوی نوینی به خود گرفت. ده‌ها نشریه دوزبانه فارسی و کردی در این حوزه منتشر شد. انتشار کتاب‌های کردی نیز روند باثبات‌تری به خود گرفت. ده‌ها سازمان مردم‌نهاد به‌ویژه در حوزه مبارزه با مواد مخدر، نهادهای فرهنگی و ادبی آغاز به کار کردند و فصل تازه‌ای در فضای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی منطقه شروع شد. انتخابات اول شوراهای شهر هم در این دوره موجب مشارکت مردم در اداره شهرها شد. انتخاب شورای مشاوران جوان استاندار کردستان در دوران رمضان‌زاده در تمامی مدارس استان تجربه‌ای بود که در نهایت به مجلس دانش‌آموزی در کشور ختم شد. در دوره هشت‌ساله دولت محمود احمدی‌نژاد روند یادشده بارکود و تغییر فضای قابل توجهی روبه‌رو شد.

در تمامی سال‌های پس از انقلاب، کردها در ساختار مدیریتی کشور به‌ویژه در سطح مدیریت عالی ایفاگر نقش بوده‌اند. معاون اولی رئیس‌جمهور، سخنگوی دولت، وزیر امور خارجه، استاندار، فرماندهی نیروهای لشکری، وزیر، سفیر، عضویت شورای نگهبان، هیئت رئیسه مجلس و... اما این حضور با یک قید همراه بوده است تمامی مدیران کرد که جز مقامات بلند پایه کشوری بوده‌اند از میان کردهای شیعه‌مذهب برگزیده شده و هیچ‌یک از این مسئولیت‌ها در اختیار کردهای سنی‌مذهب نبوده است. یعنی مشارکت در مدیریت عالی کشوری برای کردها معجز بوده است. البته با قید مذهب. در دولت خاتمی، این روند مورد بازنگری قرار گرفت و گشایشی حاصل شد، هر چند نتوانست به تمامی عرصه‌های مدیریتی کشور تعمیم یابد.

در خصوص مشارکت مردم پس از تغییر دولت‌ها و یا شروع به کار مجلس تازه در استان‌های چهارگانه نیز باید توجه شود روند سیاستگذاری‌ها برای جلب حداکثری مشارکت مردم در روند تصمیم‌گیری‌ها و نیز گسترش مشارکت اجتماعی در این استان‌ها از روند الگوی کشوری تبعیت می‌کند. به میزانی که فضا در کل کشور برای گسترش مشارکت تغییر کند به همان میزان نیز در این مناطق شاهد تغییرات هستیم. اما آنچه مشخص است در کشور راهبرد مشخص و روشنی برای گسترش مشارکت مردم تدوین نشده است و با تغییر دولت و سلیقه‌ها نحوه مواجهه دولت‌ها نیز در خصوص مشارکت سیاسی و

اجتماعی شهر و ندان دچار تغییر می‌شود. در استان‌های چهارگانه نیز با وجود تنوع مذهبی، زبانی و فرهنگی و نیز برخی چالش‌های سیاسی سال‌های پس از انقلاب هنوز راهبرد روشن و نهادینه شده‌ای برای گسترش مشارکت مردم و نیز تعریف قانونمند مکانیسم و دینامیسم آن یعنی چگونگی و فرایندهای مشارکت ارائه نشده است و حدود، دامنه و کیفیت سیاستگذاری‌های جلب مشارکت، تابع سلیقه‌ها نه قانون و روال قانونمند مشخصی است.

دولت جدید، یعنی دولت اعتدال یا دولت تدبیر و امید در ابتدای کار و شروع به کار با انبوهی از مسائل و مشکلات پیچیده روبه‌روست یکی از راهبردهایی که طی طریق دولت را تسهیل کرده و افق‌های تازه‌ای را برای حل و فصل مشکلات می‌گشاید، توجه به جلب گسترده مشارکت مردمی است. تعریف راهبردها و اهداف چگونگی جلب مشارکت مردم به‌ویژه در مناطق کردنشین کشور نیازمند توجه کارشناسی دولت جدید به متغیرهای اثرگذار متعددی است که پرداخت به آن نیازمند مجال مستقل دیگری است.

#### پی‌نوشت:

- ۱- در این زمینه بنگرید به فطنامه گنگو شماره ۴۰ کرد یا کردها
- ۲- ر. ک. به: زخم‌هایی بر پیکر مناطق کردنشین غرب، احسان هوشمند، دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، شماره ۷۴.
- ۳- نشریه چشم‌انداز ایران ویژه‌نامه کردستان همیشه‌قابل کشف در سه شماره در سال‌های ۱۳۸۲ (فروردین) ۱۳۸۴ (پاییز ۹) و ۱۳۸۷ (زمستان) به‌بازبینی در گیرهای سیاسی در مناطق کردنشین ایران پرداخته است. تازگی مطالب و نیز انتشار نقطه‌نظرات کنشگران و فعالان و مقامات دولتی و مسئول در آن دوره و نیز دیدگاه‌های منتقدان موجب شد تا انتشار این سه شماره بازتاب گسترده‌ای داشته باشد.
- ۴- متأسفانه در خصوص این کار کردها و نتایج و اثرات منفی درگیری‌های نظامی بر ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این مناطق تاکنون اثر و یا پژوهش‌های جامعی صورت نگرفته و منتشر نشده است.

۵- به نقل از اشرف مرانکی در بررسی آماری ۹ دوره انتخابات ریاست جمهوری،

<http://basij.ir/attachment/130381.pdf>

۶- البته حضور سربازان و نیروهای نظامی در استان ایلام یکی از دلایل بالاتر بودن میزان آرا از تعداد واجدین رأی ایلامی گزارش شده است.

۷- درباره انتخابات ریاست جمهوری ششم و هشتم در استان کردستان ر. ک. به:

چشم‌انداز ایران شماره ۱۰، خاتمی و کردستان، احسان هوشمند صفحه ۵۳ تا ۵۶.

۸- از زاویه‌ای دیگر در خصوص ویژگی خاص مشارکت شهروندان استان کردستان در انتخابات ریاست جمهوری، ر. ک. به: مراجعه کرد. «سیاست رأی در کردستان»، احسان هوشمند، روزنامه بهار، دوشنبه ۱۰ تیر ماه ۱۳۹۲، صفحه ۹.

9- <http://www.ostan-kd.ir/Default.aspx?TabID=133>

۱۰- نگاهی به هشت دوره انتخابات مجلس در استان کرمانشاه، <http://sonda2000.blogfa.com/post-531.aspx>

11- <http://www.ostan-kd.ir/Default.aspx?TabID=134>

12- <http://www.ostan-kd.ir/Default.aspx?TabID=135#top>

13- <http://www.ostan-kd.ir/Default.aspx?TabID=136>

۱۴- روزنامه همشهری، پنج‌شنبه ۳ مهر ۱۳۸۲، سال یازدهم، شماره ۳۷۶، صفحه اجتماعی.

15- <http://alborz.sajed.ir/data-center-of-martyrs/401.html>

۱۶- زخم‌هایی بر پیکر مناطق کردنشین غرب، احسان هوشمند، دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، شماره ۷۴.

۱۷- ر. ک. به: چشم‌انداز ایران، شماره ۶۶، اسفند و فروردین ماه ۱۳۸۹، راه طی شده جواب نداد، طرحی نو در افکنیم، نگاهی متفاوت به روند توسعه در حوزه‌های کردنشین غرب ایران، احسان هوشمند.

۱۸- چشم‌انداز ایران، شماره ۱۰، خاتمی و کردستان، احسان هوشمند، ص ۵۳ تا ۵۶



# حقوق شهروندی و اعتدال

## پیام روشن اقوام و مذاهب در انتخابات ریاست جمهوری

قادر بخش جمالزهی



۱۳۷۶ د کتر رفیع پور در بحث شرایط جامعه برای پذیرش کاندیداها از تغییر ارزش‌ها، نارضایتی، انتقال نارضایتی، شناخت و ادراک غلط از وضعیت و سیاست مبتنی بر آن و تئوری هایدگر و دیگران نام می‌برد. تئوری هایدگر می‌گوید: «اگر مردم یک پدیده را منفی ارزیابی کنند و اگر آورنده یا ارائه کننده آن پدیده و حامیان آن، از نظر مردم ارزش مثبت نداشته باشد، مردم آن پدیده را نخواهند پذیرفت در آن صورت هر اقدامی در جهت تبلیغ این پدیده، آن هم باروش‌های معمول نفی شده (هر چند با هزینه زیاد) همانند تفنگ گران قیمت و زیبایی است که تیرش به عقب می‌رود.»

این جامعه‌شناس مطرح کشور در ادامه می‌نویسد: «بعد از ۱۳۶۸ در پی فرایند تغییر ارزش‌ها، انقلابیون به تدریج نقش ارزش فرصتی خود را از دست دادند و از آن زمان دیگر آنها نیستند که ارزش‌ها و هنجارها را در این جامعه تعیین می‌کنند» (۲) احتمالاً مراد از انقلابیون گروه‌هایی است که انحصاراً فقط خود را نماینده گفتمان انقلاب می‌خوانند در انتخابات دوم خرداد ۷۶، ۲۲ خرداد ۸۸ و ۲۴ خرداد ۹۲ نارضایتی‌های عمومی منجر به خلق جنبش اجتماعی شدند.

حداقل بر اساس اعلام نتایج رسمی انتخابات، انتخاب سید محمد خاتمی در هفتمین و هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب جناب روحانی در یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری به عنوان رئیس جمهور منتخب از مصادیق نظریه فوق‌الذکر ارزیابی می‌شوند.

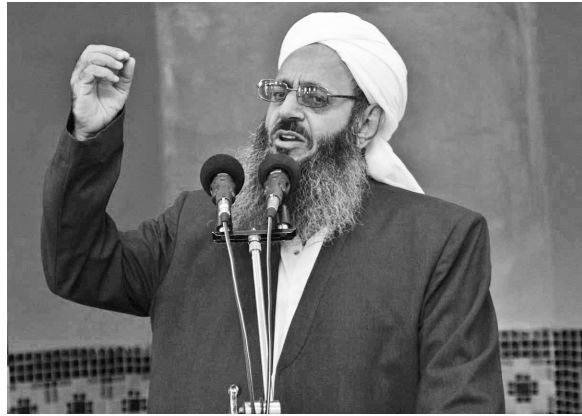
این در حالی است که در طرف مقابل ادبیات تقریباً خشنی در ارتباط بانفی همه گروه‌ها، اندیشه‌ها و اقوام و مذاهب صف‌آرایی کرده بود. در سیستان و بلوچستان، ستاد مرکزی دکتر سعید جلیلی که مسئولیت آن به عهده نماینده

تفکر اعتدال، نقطه تعادل اجتماعی جامعه، اقوام و مذاهب و تسهیل کننده تعاون است. اعتماد نیز تسهیل کننده و مبنای عاطفی تعاون است. اعتماد، به واکنش و انتظاری اطلاق می‌شود که در یک اجتماع از رفتار منظم، صادقانه و همکاری جویانه مبتنی بر هنجارهای مشترک برمی‌خیزد همکاری زمانی تحقق پیدا می‌کند که افراد به صورت جمعی عمل کنند و اهداف مشترک داشته باشند در چنین وضعیتی موفقیت هر یک از آنها بستگی به کنش‌هایی دارد که همه آنها متعهد به انجام آن هستند. اعتماد پیش شرطی برای همکاری و نیز محصول همکاری موفقیت آمیز است؛ به گونه‌ای که برخی از نویسندگان عنوان داشته‌اند: «اعتماد، تسهیل کننده و مبنای عاطفی تعاون است و برعکس بی‌اعتمادی نبود کننده تعاون است» (۱) در وضعیت تعاون موفقیت هر مشارکت کننده نیاز به شرکت همگانی دارد یکی از مصادیق آن اعتماد اکثریت مردم ایران و به ویژه اقوام و مذاهب به بر نامه‌ها و شعارهای انتخاباتی و پشتیبانان معنوی دکتر روحانی، آقایان هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی و نیز جریان اعتدال و اصلاح طلبان و اصولگرایان معتدل بود که به مشارکت همگانی آنها در پای صندوق‌های رأی انجامید و به انتخاب جناب روحانی به عنوان رئیس جمهور در مرحله اول انتخابات با وجود رقابتی جلدی در جبهه اصولگرایان انجامید.

در واقع اهل سنت، اقوام و مذاهب، اعتدالیون، اصلاح طلبان و اصولگرایان معتدل با داشتن دغدغه‌های مشترک به جمع‌بندی واحد و تصمیم مشترکی رسیدند و به منظور تغییر وضعیت به تفکر اعتدال روی آوردند و به تعبیر هاشمی رفسنجانی: «۲۴ خرداد رو نمایی از اندیشه اعتدالی مردم ایران است که سال‌ها در زیر آوار افراط و تفریط مکتوم مانده بود.» پس از انتخابات دوم خرداد

اصولگرای مجلس بود طی اعلامیه‌ای با این تیر که چرا وهابیت نمی‌خواهد جلیلی رئیس جمهور شود؟ گفته بود: «تا کنون تصور می‌شد که در مقابل سعید جلیلی محور غرب، ضد انقلاب، فتنه، انحراف و سازش قرار گرفته، ولی این روزها برخی ناظران سیاسی از پیوستن وهابیت به این جبهه سخن می‌گویند. رسانه‌های وابسته به محور ضد انقلاب، فتنه، جریان سازش و انحراف در کشور نیز هر یک کینه‌های خاص خود را از نماینده گفتمان انقلاب دارند. اما در این میان تلاش وهابیت برای عدم رأی‌آوری سعید جلیلی در استان‌های سنی نشین کشور و به خصوص سیستان و بلوچستان نیز جالب توجه است.»

این در حالی است که در سیستان و بلوچستان وهابیت وجود خارجی ندارد که در این ارتباط حجت الاسلام والمسلمین غلامحسین جهان تیغ از کارکنان عالی رتبه دفتر نمایندگی ولی فقیه در امور اهل سنت بلوچستان بیان کرده: «به دنبال کشتار مکه در سال ۶۶، مسئولان نظام می‌خواستند از سیستان و بلوچستان پیرامون وهابیت فتوا بگیرند، از این رو استاندار وقت، شهر به شهر راه افتاد و با عنوان محکومیت وهابیت فعالیت کرد.»



مولوی عبدالحمید

در آن زمان مردم شیعه و سنی استان نمی دانستند که وهابیت چیست و آن قدر این مسئله بدون قاعده مطرح شد که هر عوام شیعه خیال می کرد وهابیت یعنی همین بلوچ ها و بلوچ ها هم فکر می کردند آنها را وهابیت می گویند. باسواد های بلوچ می خواستند بدانند وهابیت چیست و با افراد وابسته به این تفکر تماس گرفتند... و از آن زمان خود به خود با محکوم و مطرح کردن وهابیت، وهابیت در استان ما (سیستان و بلوچستان) مطرح و زنده شد. وقتی فضای وهابیت بر چسب مسلط در استان شد روحانیت اهل سنت هم از این بر چسب بر کنار نماند و اگر کوچکترین ایراز نظر یا انتقادی می کردند مارک وهابی می خوردند که این روش مطلوب نبود. (۳)

مولوی عبدالرحمن امام جمعه اهل سنت چابهار هم بیان داشته: «... به مسئولان امور سیاسی مملکت که اگر احیانا توسط بدخواهان ما و دشمنان مذهب و امور دینی مانسبت به ما، به مدارس و طلاب و نحوه تفکر مادر خصوص وهابیت به سوء تفاهم افتادند کتابائیات می کنیم که ماسنی حنفی هستیم و از این رهگذر خود، مدارس، مساجد، دین و مذهب، طلاب، فرزندان و مردم خود را از هر نوع گزند مصون و در امان بداریم و اگر با این همه گزند با این مارک وهابیت به ما رسانیده شود بر همگان روشن گردد که به خاطر سنی بودن ماست و لا غیر...» (۴)

مولوی عبدالحمید امام جمعه اهل سنت زاهدان هم بیان داشته: «در بلوچستان، وهابیت وجود ندارد هر کس می گوید اینجا وهابیت است

این کذب محض است که بعضی مطرح می کنند، ما یقین داریم که در اینجا مطرح کردن وهابیت به معنای اهل سنت است کسانی که نمی توانند مستقیماً بگویند اهل سنت به نام وهابیت به مردم منطقه مارک می زنند.» (۵)

نظر به اینکه اعتماد، نه صرفاً جزء یا شاخص سرمایه اجتماعی، بلکه به عنوان پیش شرط آن تلقی می شود و سرمایه اجتماعی قابلیت است که از گسترش اعتماد در یک جامعه یا بخش های خاصی از آن ناشی می شود و به باور فوکویاما: «اعتماد فی نفسه یک فضیلت اخلاقی نیست، بلکه محصول فضیلت است اعتماد وقتی حاصل می شود که افراد، دارای هنجارهای مشترک صداقت و رفتار متقابل باشند و بنابر این بتوانند با یکدیگر همکاری کنند.» (۶) برخی هم از اصطلاح سرمایه اجتماعی، برای نشان دادن: «ویژگی های سازمان اجتماعی نظیر اعتماد، هنجارها و شبکه ها که می توانند با تسهیل اقدامات و هماهنگی کارآمدی جامعه را افزایش دهند» (۷) استفاده می کنند. اعتماد به هاشمی، خاتمی، عارف و برنامه های دکتر روحانی و تفکر اعتدال که منجر به انتخاب روحانی به عنوان رئیس جمهور شد، نشانگر رشد بالای سرمایه اجتماعی ایرانیان است. البته دسترسی متفاوت مردم به سرمایه اجتماعی و اتخاذ رویکردهای قوم مدارانه و تبعیض آمیز باعث تشدید و یا تولید نابرابری نیز می شود.

«پو تنام» به مدت ۲۵ سال به مطالعه دمو کراسی در ایتالیا پرداخت و متوجه شد مناطقی از ایتالیا که دارای سرمایه اجتماعی بالایی هستند توسعه اقتصادی بیشتری نیز دارند و دولت محلی آنها بیشتر در مقابل مردم پاسخگو است به هر صورت به اعتقاد پو تنام دمو کراسی نیاز به سرمایه اجتماعی دارد و بدون سرمایه اجتماعی درخت دمو کراسی خشک می شود یا اصلاً ریشه نمی دواند.» (۸) از سویی آمار تیاسن برنده جایزه نوبل در رشته اقتصاد (۱۹۸۸) در کتاب «توسعه به مثابه آزادی» می نویسد: «نمی توان نگرشی از توسعه به دست داد که صرفاً متکی بر فرمول ساده انباشت سرمایه یا بسط بازار و یا برخورداری از برنامه اقتصادی کارا (اگرچه هر یک از این جنبه ها در درون منظر وسیع تر قرار می گیرند) باشد اصل هماهنگی کننده ای است که همه اجزا و جنبه های مختلف را در درون منظر و واحد تر قرار می دهد. دغدغه غالبی است که در آن فرایند ارتقای آزادی های فردی و تعهدات اجتماعی حضور دارند. در ارتباط با محوریت افراد از قابلیت ها نیز در مناطق قومی - مذهبی در مبحث فقر به

مثابه محوریت از قابلیت ها برنده جایزه نوبل اقتصادی می نویسد: «فقر باید به عنوان محوریت از قابلیت های اساسی تعریف شود نه تنها کمبود درآمد که معیار متعارف استاندارد برای شناسایی فقر است. البته رویکرد «قابلیت فقر» این باور را دارد که درآمد کم، یکی از دلایل اصلی فقر است از نظر دور نمی دارد، چرا که کمبود درآمد می تواند دلیل اصلی برای محوریت فرد از قابلیت ها باشد.» (۹)

نابرابری، تبعیض، فقدان آزادی های فردی، عدم امنیت و فقر به مثابه محوریت از قابلیت ها می تواند مانع توسعه و رشد سرمایه اجتماعی شوند و می توانند تأثیرات آن را خنثی کنند، اما وقتی افراد با یکدیگر برای تحقق هدفی جمعی کار می کنند در واقع به طور مرتب «ذخایر» سرمایه اجتماعی خود را تثبیت و تقویت می کنند که در انتخابات اخیر برون داد آن، انتخاب روحانی به عنوان رئیس جمهور بود که در این راستا عملکرد و خط مشی آقایان هاشمی، خاتمی، عارف و روحانی دارای اهمیت بوده اند، زیرا عدالت نخستین فضیلت نهاد های اجتماعی است همچنان که صدق فضیلت نظام های اندیشه است یک نظریه، هر چند شکوهمند و پسندیده، اگر صادق نباشد باید رد یا بازنگری شود همچنان که قوانین و نهادها فارغ از این که چه میزان کارآمد و سامان یافته باشند اگر ناعادلانه باشند باید اصلاح یا کنار گذاشته شوند وحدت منافع جامعه از آنجا ناشی می شود که همکاری اجتماعی، یک زندگی بهتر را برای همه افراد امکان پذیر می سازد به طوری که اگر افراد می خواستند به تنهایی و بر پایه کوشش فردی خود زندگی کنند نمی توانستند آن زندگی را فراهم کنند، از این رو برابری، عدالت اجتماعی، امنیت، اعتماد، آموزش سرمایه اجتماعی، عدم محوریت افراد از قابلیت هایشان، عدالت فرصتی، قانونی و قضایی، آزادی و عدم انسداد اجتماعی از پیش شرط های یک جامعه خواهان توسعه همه جانبه هستند.

از سویی سیاه نمایی و وارونه جلوه دادن واقعات به وسیله گزارش های کذب و نادرست توسط گروه های قومی - مذهبی افراطی (که طی یک فرایند انسداد اجتماعی به قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رسیده اند) به مرکز کشور و مسئولان عالی نظام که بعضاً بر اساس آنها تصمیمات نادرست و ناعادلانه ای گرفته می شود فضای اعتماد، سرمایه اجتماعی، امنیت، عدالت اجتماعی و فرصتی را در مناطق قومی - مذهبی به شدت خدشه دار می کند و به همان میزان روند

توسعه منطقه را کند و کندتر می کند که نمونه بارز آن توسعه نیافتگی مناطق قومی - مذهبی همچون سیستان و بلوچستان، کردستان، آذربایجان غربی، گلستان و کهگیلویه و بویراحمد است، برای نمونه استاندار سابق سیستان و بلوچستان بیان داشته: گزارش هایی که از منطقه (سیستان و بلوچستان) به دولت مرکزی می رسد گاهی یا ناقص است یا همراه با حب و بغض هاست و منافع گروه و جریان خاصی را در استان دنبال می کند معمولاً هم گزارش ها با بزرگ نمایی تهیه می شوند... به صورتی تهیه می شوند تا تأمین اعتبار و بودجه را در پی داشته باشد. این مسئول ارشد وقت در ادامه می گوید «به یاد دارم در آن زمان گزارشی داده شده بود که در منطقه سیستان و هابی ها آمده اند و زمین های شیعیان را به قیمت پایین در دوران خشکسالی می خرند و آنجا حکم فلسطین را پیدا کرده که صهیونیست ها، زمین ها را از فلسطینی ها خریدند و آنجا را تخلیه کردند. این نگرانی برای مقامات مرکز ایجاد شده بود. ما (استانداری) بی طرفانه در این ارتباط تحقیق میدانی جامعی کردیم و متوجه شدیم اصلاً در منطقه سیستان چنین واقعیتی وجود ندارد تمام خرید و فروش ها را رصد کردیم. اتفاقاً ارزیابی شد و متوجه شدیم بیشتر، شیعیان زمین خریده اند تا اهل سنت، اگر بررسی نمی کردیم همین گزارش منشأ تصمیم گیری اشتباهی می شد که چه بسا تمام کشور را نگران می کرد. گاهی هم گزارش هایی به قم، مشهد، اصفهان و تهران می رسد که چه نبسته اید که اهل سنت از فقر شیعیان در منطقه استفاده می کنند و آنها را سنی می کنند، این گزارش ها اصلاً واقعیت نداشت، ابزاری بود تا پولی بگیرند حتی گزارش هایی در مورد ظرفیت ها و توسعه آنجا به دستگاه تصمیم گیری می رسید که نادرست بود.» (۱۰)

یکی از افراد سرشناس و صاحب نظر سیستانی بیان می کرد که: «یک روز پاییزی در دفتر دبیرستان نشسته بودم یک روحانی صاحب نظری که از حوزه علمیه قم به زابل مأموریت داشت نزد من آمد و پرسشی عنوان کرد مبنی بر این که: «روزانه چند نفر شیعه در این شهرستان توسط وهابیت یا اهل سنت بر اساس تطمیع سنی می شوند؟ و نیز گفت ماهانه حدود ۴۰۰۰ نام به حوزه علمیه قم می آید که در بایید سیستان را که همه اهل سنت شدند و اینها را خریداری کرده و تغییر مذهب می دهند. من ضمن تکذیب این مطلب گفتم حاج آقا به مسئولان حوزه علمیه قم سلام اینجانب را برسانید و بگویند بعضی مسئولان با مکاتبات

ساختگی به دنبال بودجه هستند در واقع بعضی از مسئولان و دست اندر کاران با این گونه مکاتبات غیر واقعی و کاذب به دنبال جذب بودجه و اینکه پولی بگیرند هستند.» وقتی تندر وهای قومی - مذهبی در مناطقی همچون سیستان و بلوچستان می گویند «چرا وهابیت نمی خواهد جلیلی رئیس جمهور بشود؟ در واقع پیروزی جریان اعتدال را بر نمی تابند، زیرا تفکر اعتدال راه های ارتزاق افراطی گری را مسدود می کند.

### صندوق های رأی سیستان و بلوچستان در مناطق بلوچ نشین و زابلی نشین معنادار است.

در ناحیه بلوچستان طبق جدول (شماره یک) صندوق های رأی حکایت از این دارد که از حدود ۳۰ بخش بین ۸۰ تا ۹۶ درصد آرا به دکتر روحانی و تفکر اعتدال اختصاص یافته است و از کل هشت بخش ناحیه سیستان بین ۳۰ تا ۵۵ درصد آرا به روحانی اختصاص دارد آن هم نظر به اینکه حدود ۴۵ درصد جمعیت منطقه سیستان را قوم بلوچ اهل سنت در بر می گیرد در واقع در هر بخشی که درصد جمعیت بلوچ بیشتر بوده به همان میزان درصد آرای دکتر روحانی در سیستان افزایش داشته و در بخش هایی که جمعیت بلوچ ها کمتر و بسیار کمتر بوده آرای روحانی کاهش داشته است. مثلاً در بخش تیمور آباد شهرستان هامون حتی روحانی با ۳۰ درصد آرا، دو مین رأی را به خود اختصاص داده است و قالیباف با ۳۶ درصد آرا، اولین رأی را به خود اختصاص داده است. اما در ناحیه بلوچستان بخش های نوک آباد (خاش)، پلان (چابهار)، سرباز، تلنگ (قصر قند) لادیز و آهوران (نیک شهر) بین ۹۰ تا ۹۶ درصد بیشترین رأی را به دکتر روحانی و تفکر اعتدال اختصاص داده اند. این در حالی است که در ۳۱ بخش حوزه بلوچستان با جمعیتی تقریباً ۱۵-۱۰ درصدی غیر بلوچ که آن هم پرسنل اداری و کارمندان بخش دولت و مهاجران هستند مجموعاً حدود ۸۵ درصد آرای بلوچستان به دکتر روحانی اختصاص یافته است که با احتساب آرای منطقه سیستان و ترکیب جمعیتی مرکز استان (زاهدان) به ۷۳ درصد آرا (استان سیستان و بلوچستان) به دکتر روحانی کاهش یافته است.

نظر به اینکه بالاترین درصد رأی در سطح استان های کشور از سوی اقوام و مذاهب، بلوچ ها در سیستان و بلوچستان و کردها در آذربایجان غربی و کردستان، آذری ها، ترکمن ها، استان های شمالی و نیز در یزد و کرمان (حمایت هاشمی، خاتمی، عارف) و... به جناب دکتر روحانی اختصاص داده شد و دیگر مناطق مرزی

## بدون تردید جریان و تفکر اعتدال بیش از هر جریان سیاسی دیگر ظرفیت آن را خواهد داشت که نیروهای انقلاب و دوستان ایران اسلامی را همسو کند و به تعامل نسبی برساند و به تعادل اجتماعی بیندیشد و زیرساخت های آن را آماده نماید

ایران که عمدتاً قومی نشین و سنی نشین هستند، معنادار و حامل پیام (توجه به حقوق شهروندی، حقوق اقلیت ها و تحقق شعار برابری قومی - مذهبی) به مسئولان عالی نظام و رئیس جمهور منتخب می باشد. از سویی مناطق قومی - مذهبی سپر انسانی برای حفاظت و حراست از مرزهای ایران زمین بوده و خواهند بود، هیچ گاه دشمن خارجی نتوانسته از مرزهای بلوچستان و کردستان و... چشم طمع به سرزمین ایران داشته باشد چون همواره با مقاومت شجاعانه و سلحشورانه بلوچ ها و کردها و... روبرو شده است تاریخ مبارزه بلوچ ها با انگلیسی ها در دره نالک تفتان و با پرتغالی ها در مرزهای آبی جنوب ایران، بلوچستان (چابهار) که شکست انگلیسی ها و پرتغالی ها را رقم زد در صفحات زرین مقاومت ایران زمین ثبت کرده است، ابراهیم یزدی می نویسد: «دولت انگلیس بسیار سعی کرد تا از گوناگونی اقوام ایرانی برای مقاصد خود استفاده کند اما شکست خورد، برای نمونه در بلوچستان، که یکی از فقیرترین استان های ایران محسوب می شد و هنوز هم هست و تفاوت مذهبی نیز وجود دارد، سرداران بلوچ پیشنهاد انگلیسی ها را برای جدایی از ایران و اتحاد با بلوچستان تحت سیطره انگلستان رد کردند و حاضر به جدایی از ایران نشدند.» (۱۱) همین طور در کردستان و مناطق مرزی دیگر، «در دوران حکومت صفویان، با وجود شکست شاه اسماعیل از سپاه عثمانی، کردها حاضر نشدند زیر پرچم عثمانی بروند و به دولت مرکزی ایران وفادار باقی ماندند، شاه عباس با اسکان یک گروه از کردها



آمارتیا سن دارنده نوبل اقتصادی در ۱۹۹۸

در شمال خراسان و با کمک آنها موفق به دفع تجاوزات مکرر از یک‌ها و حفظ امنیت مرزهای ایران در شمال شرقی کشور شد.<sup>(۱۲)</sup>

تفاوت میزان در صدر رأی به تفکر اعتدال دگر روحانی در مناطق بلوچ‌شین و زابلی نشین به میزان رضایت و عدم رضایتشان از وضعیت موجود ارتباط پیدا می‌کند. در واقع بین ۸۰ تا ۹۶ درصد بلوچ‌ها و وضعیت موجود را بر نمی‌تابند و بین ۳۰ تا ۵۵ درصد زابلی‌ها از وضعیت موجود رضایت ندارند و نسبت بالای رأی مناطق قومی نشین نسبت به مرکز نشینان به تفکر اعتدال در سطح کشور را می‌توان به میزان رضایت و عدم رضایت از تفکرات تندروانه در مناطق قومی - مذهبی نشین و مناطق غیر قومی مرتبط دانست.

مقام معظم رهبری در سفر اردیبهشت ۱۳۸۸ به کردستان فرمودند: «کردستان باید به جایگاه مناسب خود در میهن عزیز برسد... عقب‌ماندگی‌های استان کردستان باید با جدیت مسئولان جبران شود.»

ایشان همچنین در ادامه فرمودند: «نظام جمهوری اسلامی مطلقاً بانگه‌تعبص آمیز، قوم‌گرا، یکجانبه‌نگر و تبعیض‌آمیز به هیچ نقطه‌ای از کشور نگاه نمی‌کند، بلکه در قضاوت خود فقط اسلام و ایرانی بودن را ملاک قرار می‌دهد.»<sup>(۱۳)</sup>

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی هم در دیدار جمعی از علما و ائمه جمعه، اساتید حوزه و دانشگاه و فعالان سیاسی اهل سنت در سفر اخیرشان به مشهد با تأکید بر این که «اهل سنت همانند برادران شیعه در صحنه‌های علم، عمل،

اخلاق، تعهد و مسئولیت‌پذیری درخشانند. اظهار داشته‌اند: «حضور مؤثر در عرصه‌های ملی از جمله شرکت در انتخابات، وظیفه‌ای است که برادران اهل سنت ما همیشه به خوبی آن را ایفا کرده و نمونه آن خلق حماسه سیاسی در انتخابات اخیر بوده است.»

ایشان بانفی تنگ‌نظری و کوتاه‌فکری‌ها افزود: «هموطنان اهل سنت، خیر خواهانی هستند که باید به مشکلات آنان رسیدگی و این فرصت به آنها داده شود تا همسان با دیگران به جامعه خدمت کرده و تأثیرگذار باشند.»

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام با اشاره به حضور حداکثر اهل سنت در انتخابات اخیر اظهار کرد: «مشارکت ۸۵ درصدی در بعضی مناطق سنی نشین میزان علاقه‌مندی آنان به نظام اسلامی و حاکمیت تفکر اعتدال است... برادران اهل سنت نیز همگام با سایر شهروندان دارای خواسته‌های عمومی‌ای هستند که باید بدان‌ها رسیدگی شود.»<sup>(۱۴)</sup>

و اینک در یازدهمین انتخابات ریاست جمهوری بار دیگر ملت هوشمند ایران و به‌خصوص اقوام و مذاهب که مشکلات، دغدغه‌ها و ناهمبانی‌های مضاعفی را تحمل می‌کنند با رأی معنادار به چهره اعتدال و تدبیر و امید، آقای روحانی پیام استقبال از جریان اعتدال و عدم‌پذیرش تفکرات تندروانه و توجه به حقوق شهروندی و حقوق اقلیت‌ها را دادند، ناگفته نماند که این حماسه سیاسی محصول منات، تواضع، اتحاد مشی‌صبورانه و هوشمندانه آیت‌الله هاشمی و تفکر اعتدال و شخصیت بارز دکتر روحانی، فرایند ثبت‌نام و رد صلاحیت هاشمی، نامه‌خاتمی به عارف و انصراف عارف و انباشته شدن تدریجی مطالبات و انتقادات مردم از مسئولان عالی در قوای مختلف و نیز واکنش جامعه، اقوام و مذاهب به افراطی‌گری‌های جریانات تندرو و رادیکال‌ارزیابی می‌شود، همان‌طور که نگارنده در مقاله: «اعتدال‌گری پیام روشن انتخابات مجلس خبرگان رهبری مندرج در صفحه اول روزنامه کارگزاران ۲۱ شهریور ۱۳۸۶، پیش‌بینی کرده است: «ملت هوشمند ایران اسلامی به دنبال فرازونشیب‌های سیاسی، به افراط‌گری‌ها، پاسخی منفی و نامطلوب داد و نسخه شفاف‌بخش خویش را در تفکر اعتدال‌گری یافت و در آستانه چهارمین انتخابات خبرگان رهبری و به دنبال تبلیغات نامتعارف و نامناسب با اخلاقیات اسلامی نسبت به مخدوش کردن شخصیت یکی از چهره‌های ارزنده و ارزشمند

انقلاب و با تشخیص درست رأی چشمگیری و معنادار به آیت‌الله هاشمی رفسنجانی داد.»

در واقع آن رأی معنادار، حامل پیام روشن و قاطع شهروندان استان تهران و دیگر استان‌های کشور به مسئولان نظام، بخش‌های مختلف حاکمیت و جریانات سیاسی کشور بود که از سوی تحلیلگران سیاسی رأی به جریان اعتدال‌گرایانه ارزیابی شد و آن رأی همچنین واکنشی به تفکرات افراطی‌گرایانه بود که مردم را به سطوح آورده بود. در بخش دیگر مقاله آمده است: «فضای عمومی کشور اقتضای خط‌مشی اعتدال‌گرایانه را دارد و دیگر کشمکش‌های تند و تیز و نامتعارف سیاسی و افراط‌گرایانه را بر نمی‌تابد و به دنبال رسیدن به نقطه اعتدال است. از آنجا که عملکرد و شخصیت آیت‌الله هاشمی، نقطه اعتدال جریانات سیاسی کشور ارزیابی شده... و عملکرد ایشان از بدو پیروزی انقلاب به گونه‌ای بود که افراطیون چپ و راست آن را برناتافتند و بای‌رحمانه‌ترین شکل به مقابله با این نقطه اعتدال کشور برخاستند.

بدون تردید جریان و تفکر اعتدال بیش از هر جریان سیاسی دیگر ظرفیت آن را خواهد داشت که نیروهای انقلاب و دوستان ایران اسلامی را همسو کند و به تعامل نسبی برساند و به تعادل اجتماعی بیندیشد و زیرساخت‌های آن را آماده نماید.»<sup>(۱۵)</sup> اینک آن روز موعود فرا رسید و ملت هوشمند ایران دگر روحانی را به ریاست جمهوری انتخاب کرد. اقوام و مذاهب دگر روحانی را از مصادیق بارز تفکر اعتدال ارزیابی کردند و از سویی در بخش روحانی در مناظره‌های تلویزیونی به‌خصوص در آخرین مناظره و واکنش مثبت به مطالبات مردم، اقوام و مذاهب بوده است.

البته امید است که افراطیون قومی در مناطقی همچون سیستان و بلوچستان و مناطق دیگر قومی - مذهبی کشور به عرصه تاخت و تاز ایشان مانند گذشته دسترسی پیدا نکنند و همانند اکثریت ملت ایران به جریان اعتدال روی بیاورند و نگاه‌های توسعه‌ای را جایگزین نگاه‌های قوم‌مدارانه و تنگ‌نظرانه نکنند، گرچه این طیف افراد بیشتر به دنبال قدرت هستند تا تفکر و اندیشه یا جریان سیاسی خاص.

سزاوار است که همگان و جریانات سیاسی اعم از اصلاح‌طلبان، اعتدال‌گرایان و اصولگرایان میانه‌رو مساعدت کنند تا اینکه رئیس‌جمهور جهت تحقق شعارهای انتخاباتی‌اش، تحقق حقوق شهروندی، حقوق



اقلیت‌ها و تحقق شعار برابری قومی - مذهبی از موانع پیش رو عبور کند و اقوام، مذاهب و جامعه کاربرد عملی کلید تدبیر را تجربه کنند.  
«به جدول شماره یک رجوع کنید»

**پی‌نوشت:**

- ۱- ز تو مکا، پیوتر، مترجم غلامرضا غفاری، اعتماد نظریه جامعه‌شناختی، شیراز، ۱۳۸۶.
- ۲- رفیع پور، فرامرز، آنا تومی جامع، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
- ۳- روزنامه زاهدان، شماره ۷۸۵، ۷ شهریور ۱۳۸۵.

قومیت و مذهب در استان.

۴- همان، ۱۳ مهر ۱۳۸۵.

۵- خطبه نماز جمعه اهل سنت مسجد مکی، زاهدان، ۲۸ مهر ۱۳۷۸.

۶- تو نکیس، فران، مترجم محمد تقی دلفروز، اعتماد و سرمایه اجتماعی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی - اجتماعی، ۱۳۸۷.

۷- همان.

۸- جمال زهی، قادر بخش، بررسی اعتماد اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پیام نور تهران، ۱۳۸۹.

۹- سن، آمارتیا، مترجم وحید وحیدی، توسعه به مثابه آزادی، مدیریت دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.

۱۰- حسینی، سید محمود، سیستان و بلوچستان، ریشه‌ها، نامنی‌ها، دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، شماره ۵۹.

۱۱- چشم‌انداز ایران، شماره ۷۷، ابراهیم یزدی.

۱۲- همان.

۱۳- اطلاعات، ۱۲ اردیبهشت ۸۸.

۱۴- خبر آنلاین به نقل از ایسنا، ۱۳ تیر ۱۳۹۲، کد مطلب ۳۰۱۹۰۳.

۱۵- کارگزاران، اعتدال‌گیری پیام روشن انتخابات

خبرگان رهبری، قادر بخش جمال‌زهی، ۲۱ شهریور ۱۳۸۶.

**«جدول شماره یک»**

حوزه انتخابی بلوچستان	مجموع آرای صحیح	روحانی	درصد
چابهار - بخش پلان	۱۳/۵۳۹	۱۲/۵۷۲	۹۳٪
چابهار - بخش دشتیاری	۲۵/۱۸۹	۲۲/۰۸۳	۸۸٪
چابهار بخش مرکزی	۵۷/۸۹۰	۴۷/۶۴۶	۸۲٪
خاش بخش نوک آباد	۱۷/۰۷۶	۱۵/۸۰۳	۹۳٪
خاش بخش ایرندگان	۵/۰۶۶	۳/۹۰۶	۷۷٪
خاش بخش مرکزی	۴۴/۶۵۵	۳۶/۴۲۹	۸۲٪
سراوان بخش بم پشت	۱۳/۹۹۹	۱۱/۸۷۷	۸۵٪
سراوان بخش جالقی	۱۲/۴۰۵	۱۰/۴۴۹	۸۵٪
سراوان بخش مرکزی	۴۵/۴۵۱	۳۷/۹۷۶	۸۴٪
سیب سوران بخش مرکزی	۲۱/۹۱۶	۱۸/۳۲۸	۸۴٪
سیب سوران بخش هیدوچ	۹/۱۸۹	۸/۰۵۵	۸۸٪
مهرستان بخش آشار	۶/۵۱۴	۵/۵۳۹	۸۵٪
مهرستان بخش مرکزی	۱۸/۸۷۰	۱۶/۳۵۹	۸۷٪
نیک بخش شهر آهوران	۵/۰۷۵	۴/۶۲۷	۹۱٪
نیک بخش بنت	۱۷/۲۶۸	۱۴/۶۹۰	۸۵٪
نیک بخش لاشار	۱۳/۴۲۹	۱۱/۷۵۰	۸۸٪
نیک بخش مرکزی	۲۵/۲۱۳	۲۰/۸۱۳	۸۳٪
قصر قند بخش ساربوک	۶/۴۲۵	۵/۶۲۱	۸۸٪
قصر قند بخش تلنگ	۶/۸۳۱	۶/۱۱۰	۹۰٪
قصر قند بخش مرکزی	۹/۸۳۸	۸/۰۶۷	۸۲٪
کنارک بخش مرکزی	۲۶/۰۲۰	۲۱/۳۲۳	۸۲٪
کنارک بخش زرآباد	۶/۹۲۴	۵/۸۷۶	۸۵٪
ایرانشهر بخش بجمپور	۲۳/۳۱۱	۱۷/۹۴۹	۷۷٪
سرباز بخش پارود	۱۰/۵۷۲	۷/۵۷۷	۷۲٪
سرباز بخش پیشین	۷/۵۵۶	۶/۲۶۸	۸۳٪
سرباز بخش مرکزی سرباز	۱۰/۲۲۸	۸/۶۷۶	۸۵٪
میرجاوه بخش ریگ ملک	۳۲۴۱	۲/۳۱۷	۷۲٪

میرجاوه بخش لادیز	۸۹۰۹	۸/۵۲۶	۹۶٪
میرجاوه بخش مرکزی	۷۵۸۴	۶۰۳۵	۸۰٪
زاهدان بخش کورین	۷۸۰۵	۶/۸۶۵	۸۸٪
زاهدان بخش نصرت آباد	۸۳۶۲	۷/۱۰۲	۸۵٪
<b>جمع</b>	<b>۴۹۶۳۵۰</b>	<b>۴۱۷۲۶۴</b>	<b>۸۴٪</b>
ایرانشهر بخش مرکزی	۶۴/۱۲۷	۵۱/۴۳۹	۵۳٪
ایرانشهر بخش بزمان	۶/۱۴۳	۳/۲۳۶	۵۳٪
دلگان بخش مرکزی	۱۸۴۷۲	۴/۹۷۱	۲۷٪
دلگان بخش چاه هاشم	۹۵۲۷	۵/۷۵۹	۶۰٪
زاهدان بخش مرکزی	۲۳۱۵۳۸	۱۶۴/۷۷۹	۶۵٪
<b>حوزه انتخاباتی سیستان</b>			
زابل	۷۳/۹۳۸	۳۹/۴۲۵	۵۳٪
زهک بخش جزینک	۱۰/۶۷۳	۴/۹۰۳	۴۶٪
زهک بخش مرکزی	۲۴/۶۷۵	۱۴/۱۲۷	۵۷٪
نیمروز بخش صابری	۹/۷۳۵	۵/۱۴۳	۵۳٪
نیمروز بخش مرکزی	۱۳/۳۳۶	۶/۱۲۰	۴۶٪
هامون بخش تیمور آباد	۷/۱۲۷	۲/۱۶۰	۳۰٪
هامون بخش مرکزی	۱۴/۹۸۶	۸/۰۶۲	۵۴٪
هیرمند بخش قرقری	۵/۶۵۸	۳/۱۰۳	۵۵٪
هیرمند بخش مرکزی	۲۰/۹۷۱	۱۴/۸۳۷	۷۱٪
<b>جمع</b>	<b>۱۸۱۰۹۹</b>	<b>۹۷۸۸۰</b>	<b>۵۴٪</b>

منبع: سایت وزارت کشور

# مخاطرات و ظرفیت‌های مطالبه‌محوری

دولت جدید در مواجهه با سبیل در خواست‌های اقشار گوناگون اجتماعی

کمال رضوی

در فاصله کمتر از دو هفته از پیروزی حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری یازدهم، سبیل مطالبات، انتظارات و درخواست‌های انباشته شده اقشار گوناگون اجتماعی در قالب نامه‌های سرگشاده به سوی وی روانه شده است. طرح این حجم درخواست‌ها در این زمان اندک، خود می‌تواند موضوعی قابل تحلیل تلقی شود و پاسخی به این پرسش بدهد که در هشت سال گذشته در ایران چه گذشته که هنوز دولت جدید آغاز به کار نکرده، اقشار و گروه‌های مختلف جامعه از کارگران، زنان و اهالی فرهنگ و هنر گرفته تا معلمان و دانشگاہیان، احزاب و... وکیل پرونده مرحوم ستار بهشتی و حتی کاربران اینترنت و وبلاگ‌نویسان در پی طرح خواسته‌های خود از رئیس‌جمهور منتخب هستند. پیش از آنکه به بحث و بررسی پیرامون این مسئله بپردازیم، اجازه دهید مروری سریع بر برخی نامه‌های مذکور داشته باشیم:

● کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران با ارسال نامه‌ای، از حسن روحانی خواست تا در دولت خود به مهم‌ترین خواسته‌های کارگران رسیدگی کند و طی هشت بند مطالبات و انتظارات خود را بر شمرد: اعمال تفاوت ۱۵ درصدی دستمزد کارگران در سال ۹۲، پیاده کردن ظرفیت‌های معطل مانده قانون کار و در صورت نیاز تغییر و اصلاح در قانون کار، استقلال تشکل‌های کارگری و عدم دخالت دولت و کارفرمایان در فعالیت تشکل‌های کارگری، محو پدیده شوم شرکت‌های پیمانکاری یا آدم‌فروش، برقراری امنیت شغلی و اقتصادی جهت کارگران دارای قرارداد دائم و موقت، استقلال سازمان تأمین اجتماعی و اداره آن توسط شرکت‌های اجتماعی کارگران و کارفرمایان با نقش نظارتی دولت، همسان‌سازی پرداخت مالیات حقوق کارگران با کارکنان

دولت، پرداخت عیدی کارگران دستگاه‌های دولتی. در همین حال، رئیس‌کانون انجمن‌های صنفی کارگری استان آذربایجان شرقی نیز طی مصاحبه‌ای اظهار داشت: امیدواریم دولت اعتدال به وعده‌های خود عمل کند و مادر دولت آینده شاهد شکوفایی نهادهای مدنی کارگری چون کانون‌ها و رشد دیدگاه سندیکایی باشیم و دولت جدید برای بهتر شدن معیشت کارگران تلاش کند و از قشر کارگر و همچنین قانون کار حمایت شود.

● مجمع زنان اصلاح طلب و جمعیت زنان مسلمان نواندیش در نامه‌ای خطاب به حسن روحانی، ضمن تبریک ایشان، اهم انتظارات جامعه زنان از رئیس‌جمهور را بدین شرح بر شمرند: «اجرای اصول معطل مانده قانون اساسی در حوزه مسائل زنان، تهیه لوایح برای رفع هرگونه تبعیض از زنان در قوانین موجود، استفاده از توانمندی‌های زنان در سطوح بالای مدیریت، ارتقای امنیت انسانی و حقوقی زنان، توانمندسازی زنان در زمینه اقتصاد و افزایش نرخ اشتغال آنان».

● جمعی از تشکل‌های معلمان و فرهنگیان حامی حسن روحانی، با انتشار بیانیه‌ای در خبرگزاری ایسنا، به بیان دغدغه‌ها و برخی از مطالبات جامعه فرهنگیان و همچنین شاخص‌های لازم برای وزیر آموزش و پرورش آینده کشور پرداختند: تغییر و تحول در «وزارت فردمحور، خیل مدیران همشهری و هم‌قبیله‌ای و البته ناشایسته» و رفع «فرایندهای پرسروصدا، پرتبلیغات، پرهزینه اما بدون پشتوانه کارشناسی، بدون تمهید مقدمات و پراشتباه» در وزارتخانه فعلی آموزش و پرورش، حمایت از تشکل‌های مدنی، صنفی و تخصصی، تشکیل شورای عالی معلمان به عنوان نهاد مشورتی وزیر در تصمیم‌سازی‌های خرد و کلان، تأسیس سازمان

نگاهی گذرا به فهرست گروه‌های اجتماعی مطالبه‌جو روشن می‌کند که امکان ارائه تحلیل طبقاتی کلاسیک از انتخابات ریاست جمهوری اخیر وجود ندارد. در واقع رفتار انتخاباتی مردم در این دوره از انتخابات، طبقاتی نبوده و طیف وسیعی از طبقات پایین تا متوسط و مرفه (کارگران، معلمان و دانشگاہیان، اهالی فرهنگ و هنر) در زمره رأی‌دهندگان و حامیان حسن روحانی بوده‌اند و اکنون حق بدیهی خود می‌دانند که مطالبات بر زمین مانده‌شان را با منتخب خود مطرح سازند

نظام معلمان برای ایجاد و بهبود نظام رتبه‌بندی و ارتقای جایگاه منزلتی و معیشتی معلمان، استفاده از مشورت‌های معلمان به جای حبس، تبعید، تعلیق و اخراج آنان، و انتخاب وزیری برخاسته از جامعه فرهنگیان، متخصص و کاملاً آشنا به مسائل آموزش و پرورش، مقتدر و در عین حال مورد اقبال جامعه فرهنگیان.

● مجمع فرهنگیان ایران اسلامی نیز در نامه‌ای که توسط سایت خبری آفتاب منتشر شد، ضمن تبریک به حجت‌الاسلام و المسلمین روحانی، برخی از انتظارات معلمان که در اولویت قرار دارند را بدین شرح بر شمرند: از بین بردن فضای امنیتی حاکم بر مدارس و آموزش و پرورش، فراهم نمودن زمینه‌های لازم برای مشارکت معلمان در فرایند تصمیم‌گیری‌ها، ایجاد بستر مناسب جهت رشد و توسعه تشکل‌های صنفی و سیاسی معلمان، تلاش برای تأمین منزلت و معیشت معلمان متناسب با شأن آنها مجمع فرهنگیان و نجات نهاد نحیف و رنجور آموزش و پرورش را از تبعیض، تصمیمات خلق‌الساعه و بدون پشتوانه کارشناسی، قبیله‌گرایی، سیاست‌زدگی و روزمرگی.

● اصناف عضو خانه سینما در نامه‌ای به حسن روحانی رئیس‌جمهور منتخب مردم، ضمن تبریک، مطالبات خود را در حوزه سینما بر اساس مندرجات برنامه توسعه چهارم مطرح کردند: تأمین امنیت شغلی و تأسیس صندوق بیمه بیکاری، به رسمیت شناختن حقوق صنفی و سپردن کار به دست اصناف، تضمین آزادی‌های مصرح در قانون اساسی از جمله تأمین آزادی بیان و رفع سانسور، ایجاد فضای حیاتی برای فعالیت بخش خصوصی، بسنده کردن دولت به سیاست‌گذاری کلان در حوزه فرهنگ و بسترسازی و سرمایه‌گذاری در حوزه سخت‌افزاری سینما... اصناف سینما و در نهایت خواهان انتخاب وزیری آشنا با فرهنگ و هنر برای وزارخانه فرهنگ و ارشاد اسلامی شدند.

● در نخستین جلسه هیئت‌مدیره خانه موسیقی که به فاصله یک هفته پس از اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری تشکیل شد، هیئت‌مدیره طی بیانیه‌ای با تبریک انتخاب دکتر روحانی، مطالبات خود را در هفت بند اعلام کرد که رفع مشکل بیکاری فارغ‌التحصیلان موسیقی، تسهیل پروسه صدور مجوز، ضمانت اجرایی برای مجوز فعالیت موسیقایی، بازگرداندن اقتدار به مجوزهای دولتی و جلوگیری از دخالت نهادهای غیرمسئول در صدور مجوز،

برداشتن تنگ‌نظری‌های امنیتی و حراستی از سر راه فعالیت‌های سالم هنری و تسهیل جریان فعالیت‌های قانونی، رسیدگی به امور هنرمندان پیشکسوت و ارتقای منزلت و جایگاه هنرمندان برجسته کشور و محول کردن امور نظارتی و کیفیتی به صنف تخصصی و تقویت نهادهای مدنی و غیردولتی و حمایت از آنها از آن جمله هستند.

● محمدعلی سپانلو، نویسنده و شاعر در مصاحبه‌ای با اینلنا در پاسخ به این پرسش که از دولت و وزارت ارشاد آینده چه انتظاراتی دارید، گفت: حداقل انتظار ما از آقای روحانی و وزیر ارشادی که انتخاب خواهد کرد، این است که ویرانی‌های به وجود آمده در طی سال‌های اخیر را جبران کند و لاقول وضعیت فرهنگ و هنر را به هشت سال قبل بازگرداند. وی رفع معضلات حوزه نشر و ادبیات، جلوگیری از سانسورهای شدید از سوی ممیزان و رفع فیلترها و سانسورها از روند ممیزی کتاب را از مهمترین خواسته‌های اهالی ادبیات اعلام کرد.

● انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران با انتشار پیامی خطاب به حسن روحانی، رئیس‌جمهور منتخب مردم ایران، خواستار ایجاد فضای مناسب برای کار روزنامه‌نگاران در چارچوب فعالیت‌های قانونی و صنفی شد. در همین حال، ۱۳۵ نفر از روزنامه‌نگاران نیز در نامه‌ای به حسن روحانی از وی خواستند بر اساس تعهد خود به اجرای قانون اساسی از آزادی رسانه‌ها دفاع کند و در جهت رفع فضای امنیتی از فعالیت روزنامه‌نگاران بکوشد.

● گیتی پورفاضل، وکیل خانواده ستار بهشتی در نامه‌ای خطاب به حسن روحانی، رئیس‌جمهور منتخب ملت ضمن بر شمردن شعار تبلیغاتی وی در دوران انتخابات در خصوص دفاع از حقوق شهروندی، بخشی از پرونده ستار بهشتی را برای وی بازگو نموده و در پایان نامه خود اظهار امیدواری کرده که در زمان ریاست جمهوری روحانی دیگر شاهد کردارهای ناپسند از سوی هیچ‌ارگانی نباشیم.

● خانه احزاب با انتشار بیانیه‌ای درباره انتخابات ۲۴ خرداد، ابراز امیدواری کرد که مسیر فعالیت نهادهای سیاسی، صنفی و مدنی در چارچوب قانون اساسی فراهم شود و زمینه حضور بیشتر مردم در عرصه اجتماعی و تأثیرگذاری در سرنوشت خویش و اصلاح امور بیش از پیش فراهم آید.

● شماری از دانشجویان و دانشگاهیان



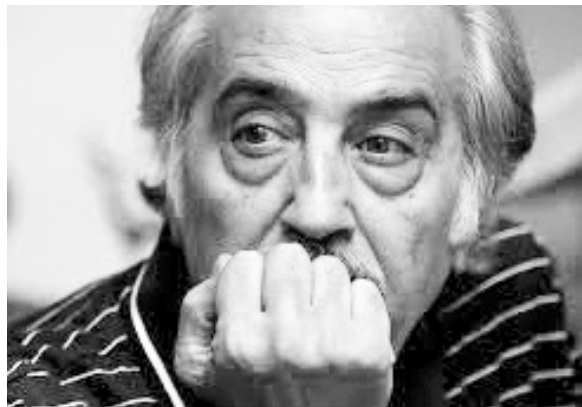
اصغر فرهادی و علیرضا داوودنژاد پیگیر مطالبات صنفی مقابل خانه سینما

**مطالبه‌محوری مقدم‌تأبر خاسته از نوعی «حس حیات» و «حس آدمیت» است. یعنی افراد جامعه ایران به این سطح از رشد اجتماعی رسیده‌اند که فراتر از مشارکت در انتخابات در قالب محدود و به تنهایی ناقص «رأی دادن»، مطالبه‌جو هستند؛ انتظارات و خواسته‌هایی دارند که مشارکت خود را منوط به تحقق این خواسته‌ها کرده‌اند**

در نامه‌ای به حسن روحانی، ضمن تبریک به وی، خواهان تقویت استقلال دانشگاه‌ها، زمینه‌سازی برای بازگشت دانشجویان محروم از تحصیل و ستاره‌دار به دانشگاه در کوتاه‌ترین زمان ممکن، جلوگیری از بازنشستگی اساتید مجرب و بازگرداندن اساتید بازنشسته شده، لغو مصوبه‌های غیرقانونی نهادهای غیرمسئول و جلوگیری از دخالت نهادهای امنیتی در فرایند بررسی صلاحیت علمی دانشجویان در مقاطع تحصیلی کارشناسی ارشد و دکتری و تلاش روحانی برای آزادی دانشجویان زندانی شدند.

● جمعی از وبلاگ‌نویسان و کنشگران اینترنتی، طی نامه‌ای سرگشاده به حسن روحانی، از رئیس‌جمهور منتخب خواسته‌اند





محمدعلی سپانلو

که ایجاد سازو کاری مناسب برای مدیریت اینترنت را در اولویت برنامه‌های خود قرار دهد و زمینه دسترسی به اینترنت بهتر، پرسرعت تر و با محدودیت‌های کمتر در ایران فراهم شود.

علاوه بر موارد بالا، بسیاری از شخصیت‌های دینی، مراجع تقلید، احزاب و جریانات سیاسی نیز در پیام‌ها و نامه‌های تیریک خطاب به رئیس جمهور منتخب خواسته‌ها و مطالباتی را مطرح کرده و نکاتی را گوشزد کرده‌اند که گزارش تمامی آنها در این نوشتار نمی‌گنجد و به همین سبب، همین اندازه به مرور بر نامه‌های مطالبه محور بسنده کرده و به بحث و بررسی پیرامون آنها می‌پردازیم.

نکته اولی که در تحلیل سبیل نامه‌های فوق قابل توجه است اینکه نگاهی گذرا به فهرست گروه‌های اجتماعی مطالبه جو روشن می‌کند که امکان ارائه تحلیل طبقاتی کلاسیک از انتخابات ریاست جمهوری اخیر وجود ندارد. در واقع رفتار انتخاباتی مردم در این دوره از انتخابات، طبقاتی نبوده و طیف وسیعی از طبقات پایین تا متوسط و مرفه (کارگران، معلمان و دانشگاهیان، اهالی فرهنگ و هنر) در زمره رأی دهندگان و حامیان حسن روحانی بوده‌اند و اکنون حق بدیهی خود می‌دانند که مطالبات بر زمین مانده‌شان را

با منتخب خود مطرح سازند. در تحلیل طبقاتی شکل گیری دولت، یک دولت نماینده منافع طبقه‌ای خاصی شمرده می‌شود که آن دولت را بر سر کار آورده تا منافع طبقه مذکور را به بهترین شکل ممکن تأمین نماید. اما کاملاً مشهود است که انتخابات اخیر ایران مصداق چنین رابطه طبقاتی‌ای میان دولت و حامیانش نیست. در همین راستا، این ترکیب بیانگر آن است که دولت نهم و دهم در تأمین منافع هیچ یک از اقشار و طبقات جامعه به شکل مطلوب، کامیاب نبوده است؛ نه کارگران از وضعیت خود رضایت لازم را دارند و نه هنرمندان و نه زنان و نه سایر طبقات و گروه‌های مطالبه گر فوق.

نکته دومی که از تحلیل نامه‌های بالا برمی آید، این امر بدیهی مورد تأکید بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی است که سرکوب یک واقعیت، الزاماً منجر به از بین رفتن آن نمی‌شود، بلکه سبب خزیده شدن آن واقعیت به لایه‌های زیرین و انتظار کشیدن برای روزنه‌ای جهت بروز مجدد می‌شود. طی هشت سال گذشته، بسیاری از خواسته‌ها و حقوق گروه‌های مختلف اجتماعی با غفلت، انسداد یا سرکوب مواجه شدند که نمونه آن را در مطالبات اهالی فرهنگ و هنر و معلمان از رئیس جمهور منتخب می‌بینیم. اما این مطالبات در اولین فرصت ممکن که انتخابات اخیر بود، سر بر آوردند و مطمئناً تا زمانی که پاسخ در خوری به آنها داده نشود نیز از بین نخواهند رفت. این امر به ویژه برای برنامه ریزان و نهادهایی که ضمن دوراندیشی، به حفظ ثبات و امنیت ایران علاقه‌مندند، درس آموز است.

نکته سوم، شکل گیری یک سنت نامه نگاری سرگشاده خطاب به مسئولان کشور با هدف طرح خواسته‌هاست. چنان که در آموزه‌های اسلام نیز آمده تمام اعضای جامعه شهروندانی هستند که در ایجاد تغییر در جامعه صاحب نقش و سهم و نسبت به پیرامون بزرگ خود، مسئول و صاحب حق مشارکت هستند. امر به معروف و نهی از منکر در دین، مهمترین ابزار برای ایفای چنین نقشی است و همان طور که مردم در مقابل حاکمان مکلف به رعایت قواعد هستند، حاکمان نیز باید به مردم پاسخگو باشند. این انگاره سهل و ممتنع، در تمام تاریخ معاصر ایران از آستانه مشروطیت گرفته تا کنون به شکل‌های مختلف و در قالب بیان و عملکردهای متفاوت (از انقلاب و شورش گرفته تا عزم اصلاح‌گری) مورد پیگیری مردم و نیروهای تحول خواه بوده و به تدریج رشد و توسعه بیشتری یافته است. در سال‌های

اخیر نهضت نامه نگاری سرگشاده را نیز باید به عنوان یکی از محصولات این پیگیری تاریخی به شمار آورد که ابزاری است بس کارآمد برای گفتگو و تعامل مردم و مسئولان. افزون بر این کارکرد اصلی، این سبک نامه نگاری در آینده جزو میراث مکتوب و مضبوط یک جامعه باقی می‌ماند و به علاوه منبع مطالعاتی بسیار مفیدی برای پژوهش‌های تاریخی آینده خواهد بود.

و نکته آخر که موضوع اصلی بحث این نوشتار است، رشد و توسعه عنصر «مطالبه محوری» در جامعه ایران است. در واقع نامه نگاری مورد اشاره فوق، شکل و صورت یک محتوای مهمتر است که عبارتست از «مطالبه محوری». اتفاق ویژه‌ای در سال‌های اخیر در جامعه ایران رخ داده که سبب نهادینه شدن سنن نیکویی در بین افراد جامعه شده است. یکی از این سنن نیکو، همین مطالبه محوری است. پیش از آنکه به توضیح «مطالبه محوری» بپردازیم، اجازه دهید به برخی پیش‌نیازهایی که تحقق آنها سبب شکل گیری «مطالبه محوری» شده اشاره شود. مطالبه محوری مقدمتاً بر خاسته از نوعی «حس حیات» و «حس آدمیت» است. یعنی افراد جامعه ایران به این سطح از رشد اجتماعی رسیده‌اند که فراتر از مشارکت در انتخابات در قالب محدود و به تنهایی ناقص «رأی دادن»، مطالبه جو هستند؛ انتظارات و خواسته‌هایی دارند که مشارکت خود را منوط به تحقق این خواسته‌ها کرده‌اند و به رأی دادن به چیزی بیش از یک تکلیف و وظیفه اجباری، بلکه به مثابه روشی برای تحقق خواسته‌ها می‌نگرند. بر مبنای این دیدگاه، مشارکت صوری در انتخابات و درج مهر در شناسنامه برای ایفای نقش شهروندی کافی نیست، بلکه این مشارکت صوری، محتوایی نیز دارد که عبارتست از رقم زدن خواسته‌ها و انتظارات از رهگذر رأی دادن. اینجا اصالت نه با نفس رأی دادن یا رأی ندادن، مشارکت یا تحریم، بلکه با هدفی است که پی گرفته می‌شود. اگر رأی دادن مؤید و حامی تحقق خواسته‌ها باشد، معنای می‌یابد و چنانچه رأی دادن فاقد نسبتی با تحقق عینی خواسته‌ها و انتظارات و بلکه نافسی آن باشد، معنایی ندارد. در ادامه خواهیم دید که این رویکرد، نسبت به آنچه در هشت سال پیش در میان مردم و نیروهای سیاسی جریان داشت و تمام مباحث حول رأی دادن یا رأی ندادن می‌گذشت، یک رشد تاریخی است. بدین ترتیب، مطالبه محوری اقشار اجتماعی ایران در جریان انتخابات بر یک حس حیات و گزاره «ما هستیم» و از این هستی و جامعه سهمی

داریم، مبتنی است که پدید آمدن چنین حسی در جامعه، اتفاقی بسیار مبارک و قابل توجه است.

## زمینه های شکل گیری «مطالبه محوری»

«مطالبه محوری» عبارتی نو ظهور در ادبیات سیاسی جامعه ایران است که با تقریب خوبی می توان مبدأ طرح گسترده آن را روند انتخابات ریاست جمهوری دهم در سال ۱۳۸۸ تلقی کرد. چنان که می دانیم، مردم ایران در سال ۱۳۷۶ با مشارکتی غافلگیرکننده در انتخابات، موجب رقم خوردن آغاز جنبش دوم خرداد و روی کار آمدن دولت آقای خاتمی شدند که به دولت اصلاحات شهره شد. پس از آن آغاز خیره کننده و به واسطه خلل ها و کاستی هایی که در تمام بخش های جامعه، نیروهای سیاسی و حاکمیت وجود داشت اصلاحات با نوعی انسداد روبه رو شد و تقریباً از اواخر دهه هفتاد، بسیاری از چشم اندازهای شورآفرین سال های آغازین جنبش دوم خرداد، به محاق رفت. در اثر انسداد پدید آمده به تدریج انگاره تحریم و عدم مشارکت در انتخابات جدی شد و در مقابل برخی نیروهای سیاسی اصلاح طلب که حامی شرکت بی قید و شرط در انتخابات بودند، در میان اپوزیسیون نیز گرایش به تحریم و عدم مشارکت بی قید و شرط شکل گرفت. این دو گانه کاذب «مشارکت/عدم مشارکت» نیروی بسیاری را در جامعه ایران هرز داد و بحث ها و مناقشه های مستمری را در حوالی سال های ۱۳۸۴-۱۳۸۲ در بین نیروهای تحول خواه برانگیخت که البته پیامدهای مثبتی نظیر تعمیق نگرش سیاسی طرفین را نیز در پی داشت، اما در مجموع بیشتر موجب بحث های دامنه دار و بدون نتیجه پیرامون لزوم شرکت یا عدم شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ شد. همین دو گانه در کنار تشتت و میل به واگرایی نیروهای اصلاح طلب در جریان انتخابات کدایی، موجب شد برای چهار سال سرنوشت کشور به دست جریانی سپرده شود که اکنون جناح راست نیز حاضر به پذیرش تبعات اقدامات و عملکرد آن نیست و از بیخ منکر اصولگرایی بودن آن دولت شده است؛ روندی که هزینه های سیاسی و اجتماعی سنگینی را بر جامعه ایران تحمیل کرد و بعید است که همچنان به زودی بتوان از تبعات آن رهایی یافت.

در آستانه فعال شدن مجامع سیاسی برای انتخابات ریاست جمهوری دهم (اواخر پاییز و اوایل زمستان ۱۳۸۷) با درس آموزی از تجربه

منفی مذکور، نیروهای سیاسی به جای تمرکز بحث بر دو گانه «شرکت/عدم شرکت» در انتخابات، رویکرد نوینی در پیش گرفتند. در واقع هم هواداران مشارکت بی قید و شرط در انتخابات در نگرش خود تجدید نظر کردند و کف مطالباتی را برای امکان نقش آفرینی در عرصه ی انتخابات قائل شدند و مهمتر، بسیاری از هواداران تحریم و عدم شرکت در انتخابات، به جای تمرکز بر انگاره تحریم، «رویکرد مطالبه محوری» را در میان نهادند. رویکرد مطالبه محوری، اجمالاً به این مفهوم بود که به جای دفاع بی دلیل از مشارکت بی قید و شرط در انتخابات و حمایت از کاندیداها و فعال شدن در ستادهای انتخاباتی و از سوی دیگر، به جای اصرار بر تحریم یا عدم مشارکت در انتخابات، افراد و گروه های اجتماعی و سیاسی، همراهی خود با کاندیداها و فعالیت شان در ستادهای انتخاباتی را به تضمین کاندیدای مربوطه به پیگیری مجموعه مشخصی از مطالبات و خواسته های قابل تحقق منوط سازند و بدین ترتیب، دو گانه «مشارکت بی قید و شرط/تحریم» از میان برداشته شد. رویکرد مطالبه محوری عمدتاً از سوی نیروهای پیگیری شد که در ستادهای انتخاباتی شیخ مهدی کروی گرد آمده بودند و عمدتاً مشتمل بر گرایش های مدافع تحریم در انتخابات سال ۱۳۸۴ (از اعضای طیف مدرن دفتر تحکیم گرفته تا شمار زیادی از فعالان سازمان ادوار و برخی نیروهای ملی- مذهبی و فعالان حقوق بشر و زنان و...) بودند که در انتخابات سال ۱۳۸۸ با طرح مطالبات خود با مهدی کروی حاضر به مشارکت و فعالیت در راستای انتخاب وی شده بودند. به طور مشابه رگه ای از این نیروها در ستادهای میرحسین موسوی نیز فعال بود.

باری، انتخابات سال ۱۳۸۸ با تمام حواشی و پیامدهای آن گذشت و ضمن آنکه هزینه های سیاسی و اجتماعی هنگفتی برای جامعه در برداشت، انبانی از رشد و تجربه گرانبهادر قالب ابزارها و روش های پیگیری خواسته ها را نیز در پی داشت. جامعه ایران در سال ۱۳۹۲، در سرفصل تحول خواهی دیگری قرار گرفت و البته این بار نیز با انتخاب خود، هم بر پیگیری خواسته های خود اصرار ورزید و هم بسیاری از افراد و جریاناتی که به واسطه القانات رسانه ها و جریان های اطراف خود، به هیچ وجه انتظار رقم خوردن چنان نتایج را نداشتند، مبهوت کرد. سیل نامه های مطالبه گرایانه ای که در ابتدای این

چه مکانیزمی برای حاکمیت از این امر کم هزینه تر و ساده تر که به جای اینکه بودجه های کلانی صرف نگرش سنجی و نظر خواهی مردم شود - که البته اغلب نیز به نتایج تحریف شده و منافی واقعیت می انجامند - فضایی فراهم شود که گروه های اجتماعی بتوانند با بیان و قلم خود، به طور شفاف نیازها و خواسته های شان را مطرح کنند؟

نوشتار مورد اشاره قرار گرفت، محصول طی چنین روندی است. اگر اقبال گوناگون جامعه به این رشد اجتماعی رسیده اند که قلم به دست گرفته و خواسته ها و انتظارات خود از منتخب شان را با صراحت و شفافیت اعلام کنند و تحقق آنها را از دولت آینده طلب کنند، محصول اندوختن تجربه ای حدوداً ۱۶ ساله از دولت اصلاحات تا اکنون است. این اقبال به فراست دریافته اند که مدام باید پیگیری خواسته ها بود و مهم نیست که دولتی که روی کار آمده چه اندازه به لحاظ پایگاه اجتماعی به ما نزدیک است؛ آنچه اهمیت دارد تلاش یک دولت مشروع و به واقع منتخب برای پیگیری خواسته های به حق و قانونی شهروندان است؛ خواه این دولت اعتدالگرا باشد، خواه اصولگرا و خواه اصلاح طلب.

مطالبه محوری مادام که به شکل فوق پیگیری شود و در واقع با عنصر استمرار و تدریج همراه باشد، ابزاری به شدت کارا و در عین حال کاملاً مدنی و مسالمت آمیز است. چنانچه این روند در دوران پیش رو در جامعه و حاکمیت نهادینه شود و این حق اقبال و گروه های اجتماعی به رسمیت شناخته شود که خواسته ها و انتظارات شان را در چارچوب امکان و شرایط موجود با مسئولان مطرح کنند، به واقع گام بزرگی برای رشد

**مطالبه محوری البته چیزی شبیه  
 مچ گیری یا تسویه حساب سیاسی  
 با مسئولان نیست، بلکه روشی  
 همدلانه برای یادآوری مداوم  
 وعده‌ها به مسئولان است. اگر  
 بپذیریم تمام مسئولان به حکم  
 انسان بودن، خطا پذیر هستند و  
 در سطحی پایین تر ممکن است با  
 مرور زمان و غفلت و فراموشی نیز  
 روبه‌رو شوند، در این صورت بدیهی  
 است که طرح مستمر خواسته‌ها و  
 یادآوری وعده‌ها، خود بزرگترین  
 کمک به آن مسئولان است**

جامعه و حکومت برداشته شده است. در عین حال، برای اینکه «مطالبه محوری» به بهترین شکل مورد استفاده قرار گیرد، باید جوانب آن را سنجید، ظرفیت‌هایش را مورد بررسی قرار داد و چالش‌ها و مخاطراتی که برمی‌انگیزد را تحلیل کرد. ادامه نوشتار تلاشی است مختصر در این راستا که البته با بحث بیشتر اصحاب نظر می‌تواند تکمیل و تدقیق شده و کاستی‌های آن برطرف شود.

### مزایا و ظرفیت‌های مطالبه محوری

در توضیح مزایای رویکرد مطالبه محوری در بخش قبلی سخنانی گفته شد و اکنون نکاتی در تکمیل طرح می‌شود. نخستین مزیت مطالبه محوری این است که روشی مسالمت آمیز، کم هزینه و مدنی برای پیگیری مستمر خواسته‌ها و تعامل مردم و مسئولان فراهم می‌کند. این حس باید در مسئولان کشور نهادینه گردد که طرح مطالبات از سوی مردم در هر قالبی، اعم از نامه، بیانیه، سخنرانی، مقاله، شفاهی یا مکتوب و... نباید موجب دلخوری مسئولان شده و از آن بدتر، تعبیر به سیاه‌نمایی، بازی در پازل دشمن و تعبیر مشابهی گردد که متأسفانه این روزها، ترجیح‌بند سخنان و تحلیل‌های برخی جریانات سیاسی خاص شده است و با چوب آن طرح هرگونه انتقاد، خواسته و مطالبه‌ای مورد طرد قرار می‌گیرد. مسئولان باید از مطالبه محوری استقبال کنند و بالاتر از آن، زمینه‌سازی بیشتری کنند

که افراد و گروه‌های اجتماعی بتوانند آزادانه به طرح دیدگاه‌ها و خواسته‌هاشان بپردازند. چه مکانیزمی برای حاکمیت از این امر کم هزینه‌تر و ساده‌تر که به جای اینکه بودجه‌های کلانی صرف نگرش‌سنجی و نظرخواهی مردم شود - که البته اغلب نیز به نتایج تحریف‌شده و منافی واقعیت می‌انجامند - فضایی فراهم شود که گروه‌های اجتماعی بتوانند با بیان و قلم خود، به طور شفاف نیازها و خواسته‌های‌شان را مطرح کنند؟ تن دادن به این مناسبات دوسویه هم موجب کاهش شکاف و بی‌اعتمادی میان مردم و مسئولان می‌گردد و هم هزینه‌های سیاسی و اجتماعی تعامل مردم با حاکمان را به شدت کاهش می‌دهد.

دوم اینکه مطالبه محوری اقشار و گروه‌های مردمی، روشی است مطمئن برای جلوگیری دولت‌مدان و مسئولان از انحراف از وعده‌ها و قول‌های داده‌شده. چنانکه می‌دانیم طی هشت سال گذشته وعده‌های غیر واقع‌بینانه زیادی از سوی دولت‌مدان طرح شد که در عمل تحقق نیافت - از آوردن نفت بر سر سفره مردم تا مبارزه با فساد اقتصادی و فامیل‌گرایی و فساد اداری و ریشه‌کن کردن بیکاری و تک‌رقمی کردن تورم و... که اکنون بسیاری از نیروهای شاخص جناح راست نظیر احمد توکلی نیز به عدم تحقق آنها اذعان دارند. برخی وعده‌ها به قدری بزرگ و به همین سبب بی‌متولی و فاقد گروه اجتماعی پیگیری کننده بود که اساساً کسی خود را مسئول ندانست که در قبال عدم تحقق آن، دولت‌مدان را مورد بازخواست قرار دهد؛ مواجهه دولت با برخی پیگیری‌ها و اعتراض‌ها به عدم تحقق وعده‌ها نیز به قدری مایوس کننده و ناپسند بود که پیگیری کننده را از کار خود پشیمان می‌ساخت. اما رویکرد مطالبه محوری، به شرط رعایت قواعد لازم در تدریج و استمرار که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت، می‌تواند راهکاری برای جلوگیری از وعده‌های دروغین و آرزوآفرینی‌های بلندپروازانه باشد و دولت‌مدان را در دادن وعده‌ها، صادق‌تر، محتاط‌تر و واقع‌بین‌تر سازد.

مطالبه محوری البته چیزی شبیه مچ‌گیری یا تسویه حساب سیاسی با مسئولان نیست، بلکه روشی همدلانه برای یادآوری مداوم وعده‌ها به مسئولان است. اگر بپذیریم تمام مسئولان به حکم انسان بودن، خطا پذیر هستند و در سطحی پایین تر ممکن است با مرور زمان و غفلت و فراموشی نیز روبه‌رو شوند، در این

صورت بدیهی است که طرح مستمر خواسته‌ها و یادآوری وعده‌ها، خود بزرگترین کمک به آن مسئولان است. چرا که تحقق یافتن وعده‌های داده شده توسط یک مسئول - مانند رئیس جمهور - موجب افزایش اعتماد مردم و تقویت احساس ادغام و همبستگی اجتماعی اقشار و گروه‌های مطالبه‌کننده می‌شود و این امر علاوه بر اینکه در راستای تحقق خیر عمومی و به نفع و جامعه و کشور است، با محاسبات عقل‌انزایی نیز موافق است؛ چرا که به میزانی که مسئولان در تحقق وعده‌های خود کوشا باشند، کمتر در ذهن مردم به عنوان دروغگو و فرصت طلب نقش می‌بندند و امکان‌آبایی در قدرت توسط مردم برای خود آنان نیز افزایش می‌یابد و در نتیجه می‌توانند به جای اینکه برای ماندن در قدرت متمسک هر ابزار غیر اخلاقی و هر تخلف و قانون‌شکنی‌ای شوند، با تلاش خالصانه برای تحقق خواسته‌های رأی‌دهندگان، حمایت و همراهی افراد جامعه را حفظ کنند.

موارد متعدد دیگری می‌توان به عنوان مزیت رویکرد مطالبه محوریانه بر شمرد که البته موجب اطاله کلام و مرارت خواننده می‌شود.

### مخاطرات مطالبه محوری

در کنار ظرفیت‌های قابل توجه مطالبه محوری، باید مخاطرات آن را نیز سنجید و برای جلوگیری از بروز آنها راهکار و برنامه‌ای داشت. نخستین و نزدیک دست‌ترین خطر در رویکرد مطالبه محوری، رشد و افزایش بی‌حساب و بدون قاعده انتظارات و مطالبات است. در واقع باید توجه داشت که مطالبه محوری مشروط به رعایت توان اجتماعی، سقف شرایط و امکانات و موازنه سیاسی در یک جامعه است. اگر به این قبیل فاکتورها توجه کافی صورت نگیرد، مطالبه محوری به ضد خود بدل می‌شود و به جای اینکه موجب افزایش اعتماد و سرمایه اجتماعی شده و همبستگی و ادغام را در پی داشته باشد، موجب انباشت مطالبات تحقق نیافته و نارضایتی از عدم تحقق آنها می‌گردد و سرخوردگی، واگرایی و بی‌اعتمادی مضاعف را سبب می‌شود. خوشبختانه جامعه ایرانی در این زمینه نیز به بلوغ مثال‌زدنی‌ای دست یافته که با تحلیل گفتار و رفتار کاربران حاضر در شبکه‌های اجتماعی مجازی یا رسانه‌هایی نظیر پیامک‌های افراد جامعه کاملاً محسوس است.<sup>۲</sup>

مطالبه محوری باید با «وارد کردن عنصر تدریج» و «تنظیم انتظار» قرین باشد، در غیر این صورت وافی به مقصود نخواهد بود. عنصر



تدریج از دغدغه‌های بسیاری از مصلحان اجتماعی ما بوده است. مرحوم مهندس بازرگان از شعار «زود و زور» مندرج در روحیه ایرانیان به عنوان عاملی مخرب در پیگیری خواسته‌ها نام می‌برد<sup>۳</sup> و همواره افراد جامعه را از این رویه باز می‌داشت. در سال‌های اخیر نیز مهندس میثی بیش از دیگر اندیشمندان برای تئوریزه کرده لزوم وارد کردن عنصر زمان و تدریج در سیرهای اجتماعی تلاش کرده و مبانی قرآنی شایان توجهی در این خصوص طرح نموده است.<sup>۴</sup> از سوی دیگر زنده یاد هدی صابر در مباحث «هشت فراز، هزار نیاز» در مورد «تنظیم انتظار» می‌گوید: «تنظیم انتظار مثل لوم راد پوست؛ دست ماست، می‌توانیم آنقدر آصدایش [آرا پایین بیاوریم که فقط صدای نجوای شاپرک‌ها را بدهد و فقط خودمان با گوشی بشنویم و کس دیگری نشنود یا آن قدر صدرا بالا بیاوریم که همسایه‌ها به دیوار مشت بکوبند که صدرا را پایین بیاورید. تنظیم انتظار واقعی وقتی تحصیل می‌شود که شناخت شرایط، بذل توجه به فرهنگ و عرف، درک ظرفیت شرایط، کنش‌شناسی و نیاز زمانه‌شناسی صورت بگیرد».<sup>۵</sup>

دومین مخاطره پیش روی رویکرد مطالبه‌محوری، کشانده شدن مطالبات و خواسته‌ها به سطوح انتزاعی و ذهنی و کلان است. در دوران اصلاحات شاهد بودیم که چه میزان بر مفاهیمی نظیر جامعه مدنی، دموکراسی و حقوق بشر به عنوان اهداف و خواسته‌های نیروهای تحول‌خواه تأکید شد. اما تلاشی در تراز این میزان تأکید در سطح نظری، برای پرداختن، جزئی کردن، عملیاتی و عینی کردن این مفاهیم و روش‌های دستیابی به آنها و پیوند دادن آنها به خواسته‌های اقشار گوناگون صورت نگرفت. مطالبه‌محوران در این زمینه مسئول هستند که هم‌تراز طرح مطالبه، راهکار تحقق خواسته را نیز پیش رو بگذارند و در صورت لزوم آمادگی داشته باشند که برای عملی کردن آن راهکار اقدام کنند؛ در غیر این صورت، اکتفا به طرح مطالبات، مصداق واقعی همان مثل بیرون گود نشستن و تقاضای شکست دادن حریف (یعنی رفع موانع و حل مسائل و معضلات) است. بار دیگر از مباحث تاریخ هدی صابر وام می‌گیریم. هدی صابر در نقد انقلاب مشروطه و دوران اصلاحات معتقد بود که نیروهای سیاسی و فکری مادر آن برهه نتوانستند مطالبات و خواسته‌ها را مهندسی کنند و ایده‌ها و اندیشه‌ها به همین سبب بر زمین ماندند.<sup>۶</sup> همین حکم در خصوص

مطالبات و شعارها نیز جاری است. مطالباتی که مطرح می‌شوند باید قابلیت اجرا داشته باشند و برنامه‌ای مشخص برای پیگیری گام به گام و تحقق آنها طراحی و ارائه گردد. در غیر این صورت چنان که گفته شد، انباشت مطالبات تحقق نیافته موجب سرخوردگی و تعمیق شکاف و نارضایتی‌های می‌گردد.

نکته بعدی در ارزیابی مخاطرات مطالبه‌محوری تأکید بر این نکته است که مطالبه‌گری مساوی سهم‌خواهی نیست. در واقع مطالبه‌محوران در پی تحقق خواسته‌هایی هستند که رشد تمامی بخش‌های جامعه را در پی دارد و دستیابی به منفعت گروه یا جناحی ویژه که ملازم با پایداری شدن حقوق و منافع دیگر بخش‌های جامعه باشد، را دنبال نمی‌کنند. تاکنون نیز خوشبختانه چنین بوده و در میان خواسته‌های مطرح شده از رئیس‌جمهور منتخب، کمتر شاهد طرح مسائلی بوده‌ایم که نوعی سهم‌خواهی را در ذهن تداعی کند. اما این اصل را همواره باید پیش روی داشت که پیگیری مطالبات نباید مرادف منفعت‌طلبی شخصی و گروهی و جناحی گردد.

آنچه گفته شد تنها شماری از مخاطرات پیش روی مطالبه‌گری گروه‌های اجتماعی از دولت منتخب است. می‌توان نکات متعدد دیگری به فهرست فوق افزود یا در خصوص برخی مناقشه کرد، اما نکته مهم و غیر قابل تردید، لزوم توجه به وجوه چالش برانگیز مطالبه‌گری بی‌مقدار است.<sup>۷</sup>

### خاتمه

این نوشتار با ارائه گزارشی مختصر از فهرست مطالبات طرح شده از حجت‌الاسلام و المسلمین حسن روحانی به عنوان رئیس‌جمهور منتخب، طی کمتر از دو هفته پس از انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم آغاز شد و سپس به بحث مطالبه‌محوری و زمینه‌های شکل‌گیری آن پرداخت و در بخش پایانی نیز مزایا و ظرفیت‌های مطالبه‌محوری از یک سو، و چالش‌ها و مخاطرات آن از سوی دیگر مورد بررسی قرار گرفت. سخن پیرامون ابعاد گوناگون آینده دولت جدید و مسئولیت‌سنجی که این دولت و همچنین مردم ایران برای عبور از شرایط دشوار فعلی ایران بر دوش دارند، بسیار است. امید است که آگاهی تاریخی مردم که محصول تجربیات، پیروزی‌ها و شکست‌های بیش از یک سده مبارزه برای دستیابی به جامعه‌ای شایسته و عادلانه است، در سال‌های پیش رو بیش از پیش تعمیق گردد و شاهد آن باشیم که فرصت‌سوزی‌های برخی نیروهای فکری و سیاسی و زودخواهی‌های

## مطالبه‌گری مساوی سهم‌خواهی نیست. در واقع مطالبه‌محوران در پی تحقق خواسته‌هایی هستند که رشد تمامی بخش‌های جامعه را در پی دارد و دستیابی به منفعت گروه یا جناحی ویژه که ملازم با پایداری شدن حقوق و منافع دیگر بخش‌های جامعه باشد، را دنبال نمی‌کنند

برخی گروه‌های اجتماعی جای خود را به بهره‌مندی حداکثری از فرصت‌ها و وارد کردن عنصر زمان در متن تحولات بدهد.

### پی‌نوشت:

۱- اکنون جای باز کردن این بحث نیست که ناکامی اصلاحات، تنها ناشی از سرکوب جریان اقتدارگرا یا بحران‌های ۹ روز یک‌بار مورد اشاره آقای خاتمی نبوده، بلکه افزون بر این عامل بیرونی، از چند کاستی درونی نیز نشأت می‌گرفت: نه نیروهای سیاسی ما هنوز تجربه و بلوغ و مهارت کافی برای مواجهه با چنان گشایشی را داشتند و نه مردم به آگاهی و عنصر پیگیری به اندازه کافی مجهز بودند. این عوامل درون‌زا در تشدید انسداد در دوران اصلاحات بسیار مؤثر بود.

۲- طنزهای زیادی در نقد رویکرد زودخواهی - که در گذشته گاه در رفتار جامعه ایران به شکل پررنگی مشاهده می‌شد و هم‌اکنون نیز کمابیش قابل مشاهده است - در همین مدت کوتاه نوشته شده که بد نیست به بخش کوتاهی از یکی از همین طنزها اشاره شود: «در راستای اعلام خواسته‌های خلق قهرمان ایران و ملت بیدار دل پر خروش کشورمان که از ۱۰ دقیقه پیش از اعلام پیروزی حسن روحانی در انتخابات در ابعاد وسیع مطرح شد، اینجانب به نمایندگی از همه ملت ایران و ملت‌های دیگر منطقه و کرات منظومه شمسی خواسته‌های خود را به رئیس‌جمهور اعلام کرده و به‌طور جدی از وی می‌خواهم حداکثر تا مذهب به وقت گریونج

این موارد را عملی نموده و نتیجه را از طریق رسانه‌های گروهی به اینجانب اعلام نمایند. اول: دادن مجوز روزنامه به همه کسانی که به روحانی رأی دادند و لغو مجوز مطبوعات کلیه حامیان دولت قبلی و همه کسانی که از نامزدهای دیگر دفاع کردند... سوم: برگزاری مسابقات جام ملت‌های اروپا ۲۰۱۶ در تهران و پیروزی تیم ملی ایتالیا در مسابقه فینال این جام با نتیجه سه بر صفر در برابر اسپانیا. گل‌های این بازی را باید کاسانو در دقیقه ۲۱ و ۶۵ و دهروسی در دقیقه ۴۳ بزند. چهارم: بازگشت میلیون‌ها ایرانی که در خارج از ایران زندگی می‌کنند به کشور، چه خودشان بخواهند یا نخواهند و اخراج کلیه طرفداران جلیلی از کشور، طرفداران جلیلی باید در کشورهای فقیر و بد آب و هوا زندگی کنند. پنجم: افزایش سطح تحصیلی کلیه دیپلمه‌ها به لیسانس و اعطای درجه دکتری به کلیه ایرانیانی که لیسانس دارند یا احساس می‌کنند لیسانس دارند. ششم: انتقال ایران به اروپای مرکزی تا پایان تابستان امسال به طوری که ایران همسایه فرانسه و آلمان بشود. با توجه به اهمیت خلیج فارس برای ایرانیان، این خلیج نیز عیناً باید در محلی مشابه به همین شکل منتقل شود. هفتم: بازپس‌گیری قفقاز و ترکمنستان و گنجه و گرجستان و بازگشت این کشورها به مام و وطن. رئیس‌جمهور موظف است حداکثر تا ماه مرداد امسال این مناطق را به ایران بازگرداند. هشتم: آزادی کلیه زندانیان سیاسی و غیر سیاسی و تبدیل زندان‌ها به پارک و ایجاد دینسی‌لند در کلیه پارک‌های کشور. نهم: جلوگیری از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه رهبر کبیر ملی ایران دکتر محمد مصدق تا قبل از ۲۵ مرداد امسال. دهم: ایجاد چند سفره جدید نفتی در استان‌های کرمان، اصفهان، خراسان، بوشهر و سمنان برای افزایش درآمد کشور. یازدهم: استعفای رئیس‌جمهور در اعتراض به کلیه خواسته‌های وی که توسط حکومت برآورده نشود. اگر خواسته‌های رئیس‌جمهور برآورده شد، وی باید همین طوری استعفا بدهد و به آغوش ملت بازگردد. «طنز کوتاه‌فوق در واقع به بهترین شکل مخاطرات مطالبه‌محوری بی‌قاعده را به ما نشان می‌دهد. در این طنز علاوه بر نقد و هجو زودخواهی و زیادخواهی بی‌بنیاد، چند نکته مهم مندرج است که مهمترین آن نحوه مواجهه با طرفداران سایر کاندیداهاست. واقعیت این است که آقای جلیلی با شعارها و رویکرد خود رأی چهار میلیونی برخی اقلیت‌ها را جذب کرده و این رأی، بسیار بیش از سایر کاندیداها، دارای بار ایدئولوژیک است و چنانچه به این پایه رأی برخورد و مواجهه حساب‌شده‌ای صورت نگیرد، ظرفیت بحران‌آفرینی گسترده‌ای در آینده ایران خواهد داشت.

۳-بازرگان در کتاب سازگاری ایرانی در ذیل تیر «شعار زود و زور» به تفصیل به نقد زودخواهی مندرج در روحیه ایرانی پرداخته است و به ریشه‌یابی این پدیده و تحلیلی جامعه‌شناسانه از آن دست زده که همچنان تازگی دارد: «در اینجا به دو تأثیر فرعی ولی مهم که در روحیه فعلی ماریشه‌های عمیق دارد اکتفا می‌کنیم: ۱-بازمان و مدت کار نکردن. ۲- چیزی جز زور را مؤثر نشانختن... زندگی زراعتی وابسته به عوامل هوایی و حکومت‌های فردی وابسته به هوی و هوس‌های شخصی، نمی‌تواند قرار و قانون یا حساب و کتاب داشته، ثبات و اطمینان به اوضاع و افراد بدهد. چنین مردمی از یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌هایی که سازنده طبیعت و تکامل دهنده بشریت است، محروم‌اند: سرمایه زمان. استفاده از وقت و زمان و رسیدن به مقاصد و آمال در اجل معین و مدت مقرر بر طبق برنامه‌های پیگیر (به اصطلاح توده‌ای‌ها) عملی است که مردان موفق روزگار و ملت‌های با پشتکار را به پیروی از مشیت کردگار، یعنی قرار ازلی دستگاه خلقت، به پیروزی‌های استوار رسانده است. کلمه صبر که در قرآن این اندازه با تأکید و توصیف آمده است و ملازم با پایداری طولانی در برابر مشکلات و خطرات از یک طرف و امیدواری به رحمت و نجات نهایی از طرف دیگر است، همان استفاده و استخدام زمان می‌باشد.» برای تفصیل بنگرید به صفحات ۶۵-۵۹ کتاب «سازگاری ایرانی» یا به‌طور جایگزین: مجموعه آثار شماره ۴ مهندس بازرگان، ص ۳۴۴-۳۴۰.

۴-مهندس میثمی در مقاله «تکامل و شکوفایی جوهر نسخ» مندرج در شماره ۳ چشم‌انداز ایران می‌نویسد: «در تکوین و تشکیل هر جامعه اسلامی، باید به مراحل تکامل و زمان‌بندی تحولات توجه داشت و در عین توجه به سیر تدریجی آن، به جهش و تحول بزرگ نیز قائل بود.» همچنین در مقاله «توشه‌گیری از سوره یس» مندرج در جلد نخست مجموعه ایمان نوشونده با عنوان «عقلانیت و وحی» (ص ۶۸) میثمی به تفصیل به اهمیت عنصر زمان در متن دین پرداخته و می‌نویسد: «از یک سو ظهور اراده خداوند در طبیعت به صورت تکامل تدریجی است و از سوی دیگر در کتاب قرآن و دیگر کتب انبیا، ظهور اراده خداوند به صورت تشریحی می‌باشد و آشکارا می‌بینیم که هم در تکامل و هم در تشریح، عنصر زمان نقش به‌سزایی دارد و احساس عمومی ما متأثر از این دو عامل است.»

۵-نگاه کنیده به مقاله «نهضت تنباکو: سرجمع اولین‌ها» که متن سخنرانی هدی صابر در نشست نهم مباحث «هشت فراز، هزار نیاز» می‌باشد و در شماره ۷۸ چشم‌انداز ایران (ادبیهشت و خرداد ۱۳۹۲) منتشر شده است. هدی صابر

در توضیح تنظیم انتظار به عنوان یکی از مؤلفه‌های «سعی هم‌زمانی-فهم‌دورانی»، به عوامل چهارگانه «بذل توجه به فرهنگ و عرف غالب»، «درک ظرفیت شرایط»، «فهم کشش نیروها» و «شناسایی نیاز زمانه» اشاره می‌کند. هر چند هدی صابر مؤلفه‌های مذکور را برای به‌دست آوردن ارزیابی واقع‌بینانه در بازخوانی فرازهای تاریخی گذشته و جمع‌بندی آنها مطرح می‌کند، اما تمام مؤلفه‌های طرح شده در بحث «تنظیم انتظار» برای شرایط جاری یک جامعه نیز می‌توانند موردارجاع قرار گیرند.

۶-هدی صابر در بحث از «آموزش‌های فراز مشروطه برای امروز ما» (نشست بیست و چهارم مباحث هشت فراز، هزار نیاز) می‌گوید: «جریان (تحول خواه)؛ یاد و عمله و معمار و مهندس طراح هم می‌خواهد. [این عوامل در] مشروطه و اصلاحات غایب بودند... در دوره مشروطه و اصلاحات و دوران دیگر ایده و اندیشه کم نبوده ولی اینها مانند همان ژله بوده است. ژله نمی‌دهد، مگر اینکه یک مهندس پیدا شود. ژله بود در آب و با آب قاطی می‌شود و شکر هم در خود دارد؛ یک مهندسی که بیاید روی تشک و با ژله درگیر شود وجود نداشت و الان هم وجود ندارد. الان هم بدنه و سر اصلاحات جنبش نویسنده‌گان-سخنرانان بودند. سخنران و نویسنده خوب است، آرمان می‌سازند و دوران می‌سازند؛ ولی هندسه را چه کسی بسازد؟»

۷-در عین حال، تأکید بر این نکته‌ی کلیدی نیز ضرورت دارد که نباید دائم با پررنگ کردن مخاطرات مذکور، گروه‌های اجتماعی را از مطالبه‌گری بازداشت و به سکوت فراخواند یا به آینده‌ای نامعلوم حواله داد. واقعیت این است که تازمانی که امکانات عینی اجتماعی برای پیگیری تدریجی و گام‌به‌گام مطالبات توسط دولتمردان طراحی و تضمین نشده است، همین طرح عمومی مطالبات، تنها ابزار و راهکار اقلیت‌هاست برای رساندن صدای خود به گوش حاکمان است که باید قدر آن را دانست و در راستای بهینه‌کردن و باروری آن گام برداشت. هر زمان حاکمیت با فراهم آوردن زمینه‌ی عینی فعالیت برای نهادهای مدنی، اتحادیه‌ها و تشکل‌های صنفی، بستری قابل اعتماد و نهادینه برای پیگیری و طرح تدریجی و گام‌به‌گام مطالبات فراهم آورد، آن‌گاه می‌توان گروه‌های اجتماعی را دعوت به پیگیری مطالبات از کانال نهادهای مذکور کرد. در غیر این صورت، تازمانی که چنین امکانی فراهم نشده، دعوت اقلیت و گروه‌های اجتماعی به سکوت مقطعی و عدم طرح یکباره مطالبات، مرادف با بازبین بردن همین امکان حداقلی و مسدود کردن همین دریچه باقی‌مانده برای مطالبه‌گری است.

# مجلس و حلقه حقوقدانان

## گزارشی از انتخابات حقوقدانان شورای نگهبان

با اتمام زمان قانونی عضویت سه حقوقدان عضو شورای نگهبان، رئیس قوه قضاییه، پنج نفر را برای تأیید به مجلس شورای اسلامی معرفی کرد در جلسه علنی ۲۳ تیرماه بود که از میان این پنج نفر، مردی که ۱۲ سال به عنوان حقوقدان، عضوی از شورای نگهبان محسوب می‌شد از ورود به شورا باز ماند و با یک رأی کمتر هشت سال سخنگویی وی پایان پذیرفت. عباسعلی کدخدایی به جای غلامحسین الهام در سال ۱۳۸۴ سخنگوی شورای نگهبان شد. از میان پنج نفری که معرفی شده بودند محسن اسماعیلی عضو کنونی شورای نگهبان با ۲۳۷ رأی رکوردد و سام سواد کوهی، قاضی دادسرای دیوانعالی کشور با ۱۴۷ رأی و نجات‌الله ابراهیمیان قاضی پیشین دادسرای عالی انتظامی قضات با ۱۳۰ رأی انتخاب شدند. دو نفر دیگر یعنی کدخدایی و صادقی حذف شدند و امیری با وجود عضویت در پست حقوقدانان به مجلس معرفی نشده بود.

چرا مجلسیان پس از دو دوره به کدخدایی رأی ندادند؟ پرسشی بود که پس از اتمام رأی گیری مطرح شد.

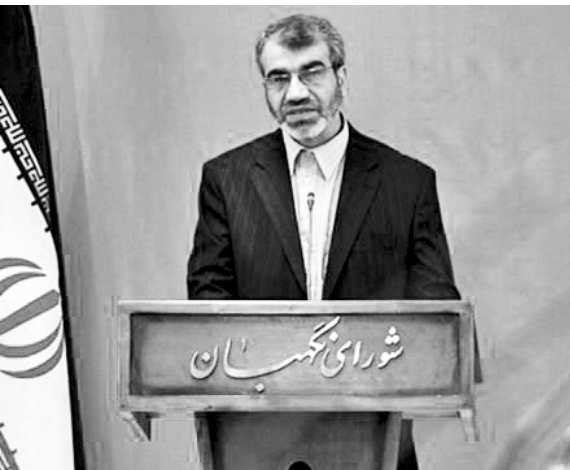
فضای آن روز مجلس قصد مخالفت با کدخدایی را نداشت. فراکسیون اصولگرایان مجلس سه نفر به نام‌های اسماعیلی، کدخدایی و عزیزی را پیشنهاد کرده بود که از حد نصاب لازم برخوردار نشد و برخی از اعضای فراکسیون معتقد بودند زمان کافی برای بررسی و مذاکره وجود نداشته است. احمد توکلی با اظهار تأسف از این که شورا از یک عضو باتجربه و حقوقدان مبرز محروم می‌ماند، سخن گفت.

برخی عدم راه‌یابی کدخدایی را نشانه‌ای از رویکرد به خط تعادل و میانه‌روی و در راستای تغییرات در بدنه مدیریتی قوا و برخی دیگر کمبود رأی او را به برخوردش با مصوبه

مجلس در مورد ممنوعیت فعالیت دوشغله‌ها ارزیابی کردند، که کدخدایی آن مصوبه را مغایر با قانون اساسی و قواعد حاکم بر حقوق اداری دانسته و گفته بود نمایندگان بعضاً فراموش کرده‌اند که باید براساس عقل و اصول و قواعد شناخته شده حقوقی، قانون وضع کنند نه احساسات و نگرش‌های شخصی. این بیانات واکنش علی مطهری را در پی داشت. مطهری بیانات کدخدایی را توهین به مجلس دانسته و در همان زمان گفته بود: «اتفاقاً به نظر من خود ایشان براساس احساسات اظهار نظر کرده‌اند و شاید چون این مصوبه شامل حقوقدانان شورای نگهبان هم می‌شود ایشان برآشفته‌اند، ولی آقای کدخدایی نباید فراموش کند که براساس رأی همین نمایندگان به عضویت شورای نگهبان در آمده‌اند...». برخی از نمایندگان هم موضع‌گیری او را در رابطه با حضور احمدی‌نژاد در کنار مشایی در روز ثبت‌نام انتخابات را فراموش نکرده‌اند که از سوی هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات به اتفاق آراء، تخلف و دارای عنوان مجرمانه تشخیص داده شد، به طوری که در کسب رأی وی بی‌تأثیر نبوده است.

کدخدایی در جریان معرفی خود از جایگاه نهاد شورای نگهبان و لزوم حفظ و شأن آن سخن گفت و به هجمه‌هایی که از سوی دشمنان به این شورامی شود و یادآوری کرد کسانی که در سمت حقوقدانان این شورا قرار می‌گیرند باید در چارچوب قانون انجام وظیفه کنند. کدخدایی در ۱۰ دقیقه قانونی که فرصت صحبت با نمایندگان را داشت به جمله‌ای از مقام رهبری اشاره کرد که «شورای نگهبان مثل ستون است» و در این راستا وظایف شورا را در نظارت تقنینی، نظارت بر قانون انتخابات و تفسیر قانون اساسی برشمرد. کدخدایی گفت

فائزه حسنی



عباسعلی کدخدایی

**محمدهادی صادقی: اعتماد عمومی گروه‌های اجتماعی و سیاسی به سلامت اقدامات شورای نگهبان باید تقویت شود و این امر ممکن نیست مگر با احتراز از ورود به حوزه‌های رقابت‌های حزبی و سیاسی توسط اعضای شورا**

## محسن اسماعیلی: بی‌طرفی شورا یعنی وقتی آرای شورای نگهبان در بررسی مصوبات یا نتایج انتخابات اعلام می‌شود مردم این آرا را در موضع داور عادل بی‌طرف بدانند و همه از آرای او احساس آرامش کنند

در طول ۱۲ سال خدمت‌ش در شورا درس‌های زیادی از اعضای شورای نگهبان به‌ویژه آیت‌الله جنتی گرفته است. دیگر افراد معرفی شده هر یک در وقت مقرر سخنانی ایراد کردند. ابراهیمیان گفت می‌دانیم که مصلحت‌سنجی‌های عمومی جایگاه هر مرجعی را تخفیف می‌دهد بنابراین آیا باید آبروی کسی را فدای مصالح عمومی کرد یا از این فرصت برای دنیای دیگری بهره برد. وی گفت عضو شورای نگهبان که در مقام داوری قرار می‌گیرد نباید باز یاده‌گویی زمینه‌های عدم اطمینان عمومی را ایجاد کند و اظهار امیدواری کرد اعضای شورا و نمایندگان مجلس به یک تفاهم و درک مشترک از اصول قانون اساسی برسند. ابراهیمیان دکترای خود را از کشور فرانسه اخذ کرده و از سال ۱۳۷۰ کار قضایی را شروع کرده و مدتی مدیر کل امور پارلمانی وزارت دادگستری را به عهده داشته است.

سام سوادکوهی در معرفی خود به تجربه فعالیتش در هیئت داوری سازمان بورس و هیئت تجدیدنظر در شورای رقابت اشاره کرد و اظهار امیدواری کرد که در امور اقتصادی همکاری مناسبی با مجلس داشته باشد. وی نیز دکترای حقوق از فرانسه دارد و از سال ۱۳۶۰ در دادسرا، دادگاه و دادگستری فعالیت کرده است.

محمدهادی صادقی آسیب‌شناسی و بازتعریف تعامل مجلس و شورای نگهبان را در یک فرایند نظام‌مند مورد بحث قرار داد و افزود ترکیب اعضای حقوقدان باید از رشته‌های مختلف حقوقی باشند. ضمن این که اعتماد عمومی گروه‌های اجتماعی و سیاسی به سلامت اقدامات شورای نگهبان باید تقویت شود و این امر ممکن نیست مگر با احترام از ورود به حوزه‌های رقابت‌های حزبی و سیاسی توسط اعضای شورا. وی ضابطه‌مندی اقدامات نظارتی و جلوگیری از تخریب شخصیت‌های دلسوز را نیز مورد توجه قرار داد.

محسن اسماعیلی نیز در سخنانش بی‌طرفی آرای شورا را مورد توجه قرار داد، به طوری که وقتی آرای شورای نگهبان در بررسی مصوبات یا نتایج انتخابات اعلام می‌شود مردم این آرا را در موضع داور عادل بی‌طرف بدانند و همه از آرای او احساس آرامش کنند. اسماعیلی خواستار علنی شدن مذاکرات شورای نگهبان شد تا عملکرد شورا بر همگان روشن‌تر شود. وی افزود معیار رسیدگی و قضاوت، قانون اساسی است و باید به قانون پای‌بند بود. اسماعیلی پیش از این بر بی‌طرفی اعضا نیز تأکید کرده بود البته نه به این معنا که خنثی باشند، زیرا بی‌طرف به معنای نداشتن اعتقادات نیست، بلکه به این معنا که گرایش‌های خود را در آرا تأثیر نداده و سرسوزنی از حق عبور نکنند.

سخنان اسماعیلی واکنش‌هایی را در پی داشت چنانچه محمد مهاجری عضو سابق سردبیری روزنامه‌های جام‌جم و کیهان در یادداشت خود آورده بود: اگر چنین اظهارنظری از سوی یک چهره سیاسی مطرح می‌شد برخی از مخالفان شفافیت به او حمله می‌کردند که قصد تضعیف شورای نگهبان را دارد. اما طرح این پیشنهاد از سوی یک عضو با سابقه را می‌توان به عنوان یک مطالبه جدی نگاه کرد. بنا بر نوشته مهاجری، تصمیمات در اتاق‌های در بسته شورا بیش از همه به زبان اعضای آن است و افزوده است سال‌های متعددی است حتی یاران نظام و انقلاب به پاره‌ای

از آن تصمیمات اعتراض دارند، اما شورای نگهبان با استناد به حق قانونی خود را مکلف به پاسخگویی نمی‌داند. وی یادآوری کرده بود که افکار عمومی سال‌هاست چنین امیدی را در سر می‌پروراند، به نفع کشور و مردم است که علت عدم احراز صلاحیت‌ها نیز در اختیار ملت قرار گیرد. سیدرضا اکرمی نیز برگزاری علنی جلسات شورا را موجب از بین رفتن هر گونه شائبه سیاسی و افزایش اعتماد مردم به این نهاد تلقی کرد. وی برگزاری علنی جلسات همچون صحن مجلس یا شورای نگهبان یا حتی مذاکراتی مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی و مجمع تشخیص مصلحت نظام و جلساتی که در سرنوشت مملکت از جهات مختلف نقش به‌سزایی دارد را موجب افزایش اعتماد مردم به مراکز تصمیم‌سازی دانست که می‌تواند برای دیگران سازنده باشد ولی باید بررسی شود که قانون تا کجا اجازه برگزاری علنی این مذاکرات را داده است.

با توجه به تفسیری که شورای نگهبان از قانون اساسی و درباره نظارت استصوابی دارد می‌توان آن را تأثیرگذارترین نهاد در سرنوشت سیاسی کشور دانست. به همین منظور علنی شدن مذاکرات آن دارای اهمیت است.

کدخدایی در این باره گفته است که مشروع مذاکرات شورا در بعضی سال‌ها تدوین و حتی منتشر شده است. منظور از مشروع مذاکرات یعنی نظرات رسمی است، اداره حقوقی هم بخش نظرات را بدون نام جمع‌آوری می‌کند، ولی چرا بدون نام، چون مقصود این است که ایرادات و مبانی آنها برای عموم مردم مطرح شود. کدخدایی در آخرین نشست خبری خود به پرسشی پاسخ داد که درباره عدم تأیید صلاحیت هاشمی رفسنجانی در انتخابات دوره یازدهم و حضور مقام امنیتی در شور دوم شورای نگهبان به منظور متقاعد کردن اعضا در جهت رد صلاحیت او بود. رد صلاحیتی که جامعه سیاسی کشور را تحت تأثیر قرار داد. کدخدایی گفت شورا طبق قانون مجاز است برای بررسی صلاحیت‌ها از دستگاه‌ها و مقام‌های مختلف درباره سوابق و عملکرد افراد استعلام کند. وی این کار را بر اساس روال عادی شورا دانست که مطلب جدیدی نیست و درباره بسیاری از کاندیدها اتفاق افتاده است. هرچند وی کاربرد واژه «رد صلاحیت» را فقط در مورد انتخابات مجلس می‌داند و درباره انتخابات ریاست جمهوری به شرایط احراز



اصل ۱۱۵ بسنده می‌کند. کدخدایی یاد آور شده بود که این شورانمی تواند کسی را که فقط قادر به انجام چند ساعت کار در روز باشد تأیید صلاحیت کند.

درخواست دریافت برنامه نامزدها برای نخستین بار در جریان انتخابات ریاست جمهوری یازدهم از زبان کسی شنیده شد که از او به عنوان مرد شماره دو شورای نگهبان نام برده می‌شد. پیشنهاد کدخدایی در هیئت مرکزی نظارت، تأیید و مقرر شد تا از برخی کاندیداها که در مورد احراز صلاحیتشان تردید وجود داشت، دعوت شود تا برنامه‌شان را ارائه دهند. کدخدایی می‌گوید یک راه تعیین صلاحیت این است که از نامزدها بخواهیم برنامه‌هایشان را هم جزو مدار کشان ارائه دهند و در گفت‌وگو با آنها با حضور متخصصان، برنامه و توانمندی‌های علمی آنها را محک بزیم.

سخنگوی سابق به غیر از آن که در نظر گرفتن معیارهای ملموس برای تعیین صلاحیت نامزدها را مطرح کرد به بحث پیرامون رجل مذهبی هم اشاره کرده بود. از دید وی رجل یعنی کسانی که از عهده تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی برآیند و طرف مشورت تصمیم‌گیران اجرایی قرار گیرند. او گفته بود ممکن است کسی تجربه مدیریتی نداشته باشد، چگونه باید ببینیم مدیر و مدبر است یا نه؟ در این راستا بود که کاندیداتوری زنان بلاشکال تلقی شد.

کدخدایی گفته است نیازمند قانون جامع تخلفات انتخاباتی هستیم وی در این رابطه می‌گوید فتنه بک توطئه واقعی بود که کانون آن خارج از کشور بود. وی که معتقد است نظام درباره این افراد با مسامحه برخورد کرد، می‌گوید این که یک نامزد پیش از اعلام نتیجه با رسانه‌های خارجی و بیگانه و معاند مصاحبه کند و اعلام کند که پیروز انتخابات است آیا تخلف نبوده و شروع به تحریک مردم نیست. سخنگوی پیشین گفته بود این که بگوییم مجرم بودن موسوی و کروبی قطعی نیست و مشخصاً جرم آنها در هیچ دادگاهی به اثبات نرسیده مغالطه‌ای بیش نیست.

کدخدایی در مورد نظریه اساسی شورای نگهبان یعنی نظارت استصوابی هم سخن گفته است. او در این رابطه بحث نظارت استصوابی را با توجه به اصل ۹۹ قانون اساسی می‌داند، به طوری که نظارت شورا مؤثر و جامع و کارآمد باشد و معتقد است قانونگذار حکمتی را دیده که گفته شورای نگهبان ناظر

است و باید اعلام کند و بر انتخابات مؤثر باشد، نه این که نظرش هیچ تأثیری نداشته باشد، اگر شورای نگهبان اعلام کرد آقای الف صلاحیت ندارد دیگر نباید وارد شود و نظر شورا قاطع و پایان بخش جریان است. هر چند پیش از این گفته بود که اعضای شورای نگهبان را هم جایز الخطا می‌داند.

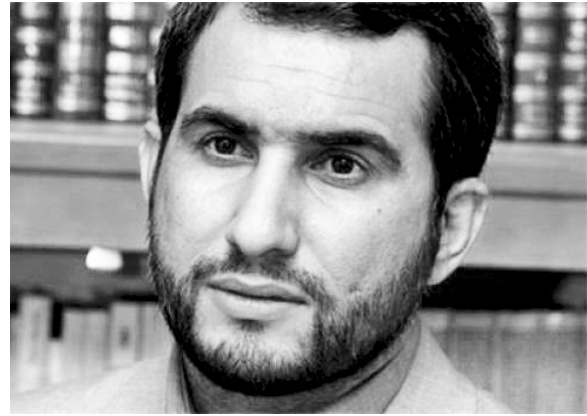
برخی از اعضای فراکسیون اصولگرایان، علت رأی نیاوردن کدخدایی را این گونه ارزیابی کردند که اعضای فراکسیون رهروان ولایت به کدخدایی رأی نداده‌اند. حسینی نماینده قائمشهر ضمن رد این مطلب افزود که این تصمیم سازمان یافته‌ای از سوی آن فراکسیون نبوده است. علی لاریجانی هم در این باره و گلایه حدادل عادل گفت که توافقی در مورد انتخاب نشدن کدخدایی نبوده است. حسینی علت مردود شدن کدخدایی را در دو مورد دانست؛ دفاع بد یکی از نمایندگان و دیگر آن که کدخدایی در ارتباط با مجلس موضع خوبی نداشته است.

خبرگزاری فارس در یادداشتی در این باره نوشت که کدخدایی اگر چه مانند دیگر اعضای شورای بک رأی داشت، اما کار کردها و اقدامات مؤثر او در بیش از یک دهه که از تجارب آکادمیک و مدیریتی و اعتماددبیر شورا نشأت می‌گرفت، او را نقطه کانونی توجهات و واکنش‌های سیاسی قرار داد تا به جای نهاد شورا، شخص او هزینه شود و مصداق عینی آن رفتار روز یکشنبه (۲۳ تیر ماه) مجلس بود. این یادداشت که از کدخدایی به عنوان مرد شماره دو و شورای نگهبان یاد می‌کند علت رأی نیاوردن او را حاصل مجلسی دانست که با اقدام شورای نگهبان در تأیید صلاحیت‌ها شکل گرفته، بنابراین نشانگر آن است که عملکرد شورای نگهبان فارغ از گرایش‌های سیاسی نامزدهاست. یادداشت مذکور به گزارش تفصیلی ۹۰ صفحه‌ای کدخدایی درباره انتخابات دهم ریاست جمهوری اشاره می‌کند که حاکی از آن است تا چه اندازه نسبت به اتفاق‌ها و عواقب انتخابات تدبیر لازم را داشته که مجموعه اقدامات نهاد متبوعش پیرامون صیانت از آرای مردم را مستندسازی و در اختیار افکار عمومی قرار می‌دهد و به خاطر همین کار کردهایش و به خصوص در حوزه پاسخگویی در جریان همان انتقادهای بود که مورد تفقد مقامات عالی‌رتبه نظام واقع شد. این در حالی بود که روزنامه خورشید در یادداشتی



غلامحسین الهام

مبنی بر دست رد مجلس اصولگرا بر سینه کدخدایی، او را از جمله مخالفان رئیس جمهور در شورای نگهبان قلمداد کرد. همزمان با انتخاب سه نفر حقوقدان، دوره عضویت سه تن از فقهای شورا به اتمام رسیده بود، طبق قانون اساسی اعضای شورا به مدت شش سال انتخاب می‌شوند. آیت‌الله هاشمی شاهرودی، آیت‌الله مؤمن و آیت‌الله یزدی سه فقیهی هستند که دوره شش ساله‌شان به پایان رسیده و دوباره از سوی مقام رهبری منصوب شدند. اعضای فقها توسط مقام رهبری منصوب می‌شوند، ولی اعضای حقوقدان توسط رئیس قوه قضاییه معرفی شده و با رأی مجلس انتخاب می‌شوند. به یاد داریم نخستین فقهای شورا که از سوی آیت‌الله خمینی (ره) انتخاب شدند ربانی شیرازی، مهدوی کنی، صانعی، جنتی، صافی و رضوانی بودند و حقوقدانانی چون افتخار جهرمی، هادوی و مهرپور. در این میان انتخاب



محسن اسماعیلی

## سیدرضا اکرمی: برگزاری علنی جلساتی همچون صحن مجلس یا شورای نگهبان یا حتی مذاکراتی مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی و مجمع تشخیص مصلحت نظام و جلساتی که در سرنوشت مملکت از جهات مختلف نقش به‌سزایی دارد موجب افزایش اعتماد مردم به مراکز تصمیم‌سازی است

حقوقدانان گاه به مناقشه‌ای تبدیل شده است و پرسش‌هایی پیرامون آن به وجود آمده است. از جمله آن که چه تعداد حقوقدان باید توسط ریاست قوه قضاییه معرفی شوند، آیا انتخاب مجلس محدود به انتخاب سه نفر از بین شش نفر یا کمتر است به گونه‌ای که دایره انتخاب تنگ نشود و از این بابت حقی از مجلس تضییع نشود و دیگر این که اگر نمایندگان به حقوقدانان رأی لازم رانده‌اند، رئیس قوه قضاییه ملزم به معرفی فرد دیگری است. برخی بر این باورند که همسویی گرایش‌های سیاسی این دو نهاد در انتخاب اعضای حقوقدان مؤثر است. چنانچه در مجلس ششم و در زمان مراسم تحلیف دور دوم ریاست جمهوری محمد خاتمی اتفاق افتاد. دو نفر حقوقدانان معرفی شده به مجلس نتوانستند رأی لازم را بیاورند و مجلس و قوه قضاییه به توافق نرسیدند. پرسش برخی نمایندگان این

بود که اگر حقوقدانی در نوبت اول رأی مورد نیاز را کسب نکرد آیا در معرفی مجدد، معرفی وی از دید حقوقی بلامانع است یا خیر. مفاد این اصل آن است که مجلس موظف است به هر حال از میان حقوقدانان معرفی شده تعداد لازم را انتخاب کند. این بند از اصل ۹۱ قانون اساسی مورد مناقشه بود. یک‌بار هم رئیس قوه قضاییه از شورای نگهبان تفسیر آن را درخواست کرده بود. ولی مشکل به جای خود باقی ماند. در زمان تحلیف محمد خاتمی این شبهه به وجود آمد که آیا شورای نگهبان با وجود ۱۰ نفر رسمیت دارد یا نه تا آن که مقام رهبری در ۱۴ مرداد ۱۳۸۰ از مجمع تشخیص مصلحت، نظر مشورتی خواستند تا راهکار خروج از بن بست عدم احراز رأی دو نفر از حقوقدانان به وسیله مجلس، مشخص شود. مجمع بانسیبی کردن اکثریت آرا به جای اکثریت مطلق انتخاب حقوقدانان را تسهیل کرد و با اعلام رسمی بودن شورای نگهبان با وجود سه چهارم اعضا، مشکل تحلیف راهم حل کرد.

اما برای حل مشکل انتخاب دو حقوقدان، مجمع تصویب کرد که تا زمان اصلاح آیین‌نامه در نخستین جلسه مجلس شورای اسلامی، بر اساس پیشنهاد ریاست قوه قضاییه بار دیگر رأی‌گیری به عمل آید و در صورت عدم حصول اکثریت مطلق در همان جلسه مجدداً رأی‌گیری شده و در بار دوم اکثریت نسبی برای انتخاب حقوقدانان ملاک خواهد بود. مصوبه مجمع تا اعلام نظریه تفسیری شورای نگهبان نیز مورد تأیید قرار گرفت. بالاخره مجلس ششم از بین چهار نفر معرفی شده، دو نفر را برگزید. در آن جلسه رأی‌گیری به عمل آمد ولی با تذکر قانونی روبرو شد و در بار دوم، رأی‌گیری از ۲۴۹ رأی، کدخدایی ۶۷ رأی و اسماعیلی ۶۲ رأی، الموتیان ۱۳ رأی و موسوی چهار رأی را به خود اختصاص دادند. ۱۶۲ رأی سفید نیز به گلدان‌ها ریخته شده بود.

به این ترتیب کدخدایی که پیش از این فقط ۱۳ رأی آورده بود. پس از سه بار رأی‌گیری، همراه با اسماعیلی با کسب اکثریت نسبی آرا به حقوقدانان شورای نگهبان پیوستند. عضو حقوقدان دوره چهارم و پنجم و در سه سال اول دوره ششم قائم مقام دبیر شورا و سخنگوی شورا می‌گویی از سال ۱۳۵۷ با نام آیت‌الله جنتی آشنا شده است. او که پس از اتمام تحصیلات در وزارت سپاه مشغول به کار بوده و پس از اتمام جنگ برای ادامه تحصیل بورسیه شده و دکترای خود را از انگلستان اخذ کرد و

حالا می‌گویید می‌خواهد به دانشگاه برگردد و اوقات خود را در آنجا و هیئت عالی حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه صرف کند. وی همچنان در سمت معاون اجرایی و امور انتخابات شورای نگهبان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. کدخدایی در تیرماه ۱۳۸۷ با حکم علی لاریجانی به سمت مشاور حقوقی رئیس مجلس نیز منصوب شده بود.

از حلقه حقوقدان‌ها، دکتر فیروز اصلانی استاد یار و عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه تهران و وکیل حقوقی روزنامه کیهان، دکتر محمد هادی صادقی عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز می‌توان نام برد که از سوی رئیس قوه قضاییه به مجلس ششم معرفی شده بودند. در رأی‌گیری از ۱۹۸ نفر حاضر، ۸۴ رأی مأخوذه حاصل شد. صادقی ۷۶ رأی و اصلانی پنج رأی را کسب کردند و ۱۰۲ رأی به آرای سفید و متفرقه تعلق داشت. مجلس ششم همچنان دو بار به عضویت غلامحسین الهام در شورای نگهبان رأی منفی داد. در سال ۱۳۸۰ وی از سوی آیت‌الله هاشمی شاهرودی به عنوان یکی از حقوقدانان پیشنهادی به مجلس معرفی شد. چنانچه الهام خود می‌گوید در آن روزها نمایندگان از اعضای پیشنهادی دعوت می‌کردند تا در کمیسیون‌ها حضور یابند: «من در آن موقع دیدم که بدعتی در انتخاب حقوقدانان‌ها در حال شکل‌گیری است و مجلس ششم قصد دارد حقوقدان‌ها را مانند وزرا انتخاب کرده آنان را به کمیسیون‌ها آورده و قرائت‌های خود را از قانون اساسی که در آن ایام بیشتر بحث‌ها بر سر نظارت استصوابی بود را بر آنان تحمیل کند، بنابراین در جلسات کمیسیون حاضر نشدم و البته با توجه به این که مواضع ما هم با مجلس ششم همخوانی نداشت در صحن علنی تنها ۳۶ رأی آوردم.» گفتنی است آرای الهام از ۲۳۸ رأی مأخوذه بوده است. دکتر الهام به مجلس معرفی شد، ولی کسب تنها چهار رأی و بار دیگر ۳۶ رأی نمایندگان، برای ورود او به شورای نگهبان کافی نبود. تا این که مجلس هفتم به او رأی داد و در حالی که برای سومین بار به مجلس معرفی می‌شد با ۱۸۴ رأی عضوی از حقوقدانان شورای نگهبان در پنجمین دوره آن شد، ولی دیری نپایید که باروی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد به جمع دولتیان پیوست و سخنگوی دولت شد. الهام دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی دارد و از اعضای هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه تهران است.





# سج فرزند ایرانی در منطقه

## آتشی زیر خاکستر

سیدمهدی غنی



به نظر می‌رسد منشأ قطب‌بندی کاذب شیعه - سنی که هم‌اکنون به صورت راهبردی پرهزینه درآمده به ترور خلیفه دوم برمی‌گردد. در این راستا بود که زمستان ۱۳۸۷ گفت‌وگویی با حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه داشتیم که در دو ماهنامه شماره ۵۴ (اسفند ۱۳۸۷ - فروردین ۱۳۸۸) با عنوان «ترور خلیفه دوم و کودتای بنی‌امیه، درآمد گونه‌ای بر بازخوانی تاریخ اسلام» درج شد. در این گفت‌وگو، از سوی چشم‌انداز ایران پرسش‌هایی مطرح شد و جناب معادیخواه به تفصیل به پاسخ آن پرداختند. به دلیل حساسیت منطقه و از آنجا که استعمار هم در ایجاد و هم گسترش این قطب‌بندی نقش زیادی داشته و وفاق و اتحاد مسلمین را تهدید می‌کند نظر خوانندگان عزیز را به پرسش‌های مطرح شده از آقای معادیخواه جلب می‌کنیم و تقاضا داریم به اصل گفت‌وگو مراجعه کنید.

از یک‌سو افراطی‌های اهل سنت معتقدند خلیفه دوم به‌دست ابولؤلؤ ایرانی، شیعه، محسوس و یا عجم (غیرعرب) کشته شده است. از سوی دیگر شیعیان افراطی معتقدند ناز شست ابولؤلؤ که چنین کار مقدسی را انجام داد و هر سال برای این کار او جشن شادی هم می‌گیرند و معتقدند امام علی ابتدا ابولؤلؤ را مخفی کرده و سپس با طی الارض او را به کاشان آورد و پس از مرگ، وی را دفن کرد و همان‌ها امروز از قبر او در کاشان تجلیل به عمل می‌آورند.

به‌ظاهر مدارک و اسناد فریقین (اهل سنت و شیعه) نشان می‌دهد که توطئه‌ای در کار بوده و مسائل قلب شده و بدین‌سان قطب‌بندی کاذبی به‌وجود آمده است که اساس اتحاد مسلمین را به‌طور جدی تهدید می‌کند و عوامل خارجی هم سعی دارند این تضاد را در راستای ...

ادامه در صفحه بعد

... منافع خود دامن بزنند، مانند آنچه در منطقه بویژه عراق می‌بینیم. حال می‌خواهیم بدانیم که واقعیت تاریخی (جدا از مسائل سیاسی روز) چه بوده است.

برخی نقش کعب‌الاحبار یهودی که در زمان خلیفه دوم مسلمان شد را در ترور خلیفه دوم عمده می‌دانند و برخی نقش مغیره بن شعبه (مولای ابولؤلؤ) و برخی نیز معاویه و ابوسفیان را مؤثرتر می‌دانند. برخی نیز هر سه را در یک راستا مقصر دانسته و معتقدند ابولؤلؤ را به عنوان یک ابزار برای انجام چنین توطئه‌ای انتخاب کردند. برخی بر اساس اسناد و قرائن معتقدند در دوران خلیفه دوم رابطه او و امام علی نزدیک شده به طوری که عمر با دختر امام علی (ع)، ام کلثوم ازدواج می‌کند و علویان نیز رشد و گسترش یافته و به نیرویی تبدیل شده بودند. دلیل آن هم اظهارات خلیفه دوم درباره علی (ع) و رفتارش در تعامل با خلیفه دوم می‌باشد. مانند لولا علی لهلک العمر و... اینها معتقدند که جناح ابوسفیان و معاویه از این نزدیکی آگاه بوده و نگران بودند که مبادا خلیفه دوم، علی را به جانشینی خود انتخاب کند، به همین دلیل توطئه‌ای را آغاز می‌کنند که به ترور خلیفه می‌انجامد. این برداشت تا چه حد مستند و تا چه حد درست است؟

عبدالفتاح عبدالمقصود، نویسنده مصری و اهل سنت در کتاب امام علی (ع) معتقد است که معاویه با سوءاستفاده توانست در ترکیب شورا طوری مؤثر افتد که عثمان از شورا به عنوان خلیفه سوم بیرون آید. ممکن است مستند بودن یا درست بودن آن را توضیح دهید؟ اساساً در شرایطی که می‌گویند «عجم اجازه نداشته در مدینه زندگی کند» چگونه مغیره غلام خود ابولؤلؤ عجم را به مدینه می‌آورد؟ آیا بدون حمایت او امکان داشته که او وارد مدینه شود؟ ملاقات با خلیفه دوم چگونه بوده و چه حرف‌هایی ردوبدل شده؟ تضاد و اختلاف ابولؤلؤ با مغیره بیشتر بوده یا با خلیفه دوم؟ این که امام علی (ع) به عنوان یکی از اعضای شش نفره شورای خلیفه دوم انتخاب می‌شود نشان‌دهنده چیست؟ آیا توان خلیفه شدن را دارد یا قدرت و نیروی علویان را نشان می‌دهد که برای ثبات جامعه لازم بوده و اصولاً دلایل انتخاب اعضای شورای شش نفره چیست؟ (امام علی، زبیر (از بنی‌هاشم)، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص (از بنی زهروه)، طلحه (از بنی تمیم)، عثمان از یکی از شاخه‌های بنی امیه)

چرا در آیین‌نامه شورا نفس خلیفه کشی باب شده به این معنا که فرض شده هر یک از این شش نفر که استعداد و توان خلیفه شدن را دارند، اگر در اقلیت قرار بگیرند و نظر مخالفی داشته باشند توسط دیگری باید کشته شود، در حالی که امام علی با ترور خلیفه دوم و همچنین با ترور خلیفه سوم مخالف بوده است. چگونه می‌شود وقتی خلیفه خود ترور می‌شود آیین‌نامه شورا را طوری تنظیم کند که اعضای شورا که خود از صحابه بودند ترور شوند؟ آیا آیین‌نامه درست نقل شده یا در آن هم تحریفاتی صورت گرفته است؟

را اهل سنت دانسته و بر تبلیغات ضد شیعه آنها متمرکز شده است، در حالی که ماجرا کاملاً دوطرفه است و جا دارد ما به عنوان مرکز شیعه بیش از هر چیز به نقد عملکرد خود پردازیم و از اصلاح ذات‌البین آغاز کنیم که رطب خورده منع رطب کی کند؟

در جای دیگر آمده بود: «با توجه به اینکه شیعیان در عراق، اکثریت ۶۵ درصدی را تشکیل می‌دادند که از نظر امریکا پتانسیل بنیادگرایی و گرایش به ایران‌داشتمند، از این رو اعطای دموکراسی واقعی در چنین شرایطی، می‌توانست منافع نفتی امریکا و موجودیت اسراییل را به خطر اندازد». در فضای گل آلود یادشده، ذکر چنین تحلیل‌ها و عباراتی که بوی فرقه‌گرایی می‌دهد، خود به نوعی، دامن زدن به سوء تفاهم و اختلاف و ایجاد بدبینی است. تو گویی این تنها شیعیان عراق هستند که با موجودیت اسراییل و منافع نفتی امریکا مخالفند و اهل سنت هیچ خطری برای آنها ندارند. در حالی که برادران اهل سنت از همان آغاز تشکیل اسراییل تا امروز دست از مبارزه

توطئه‌ای دامنه‌دار است به این دلیل که **به نظر من به تازگی امریکایی‌ها فهمیده‌اند که راه حل کنترل بلاد اسلامی، ایجاد اختلاف است نه حمله نظامی به عراق و افغانستان.**

در حالی که متأسفانه باید گفت این ما هستیم که به تازگی این خطر را حس کرده‌ایم، آنها سال‌هاست بیخ گوشمان در حال زمینه‌چینی هستند و اکنون موقع بهره‌برداری و نتیجه‌گیری آنهاست. ما از خواب غفلت بیدار شده‌ایم و تصور می‌کنیم آنها به تازگی فهمیده‌اند... از این رو بر آن شدم برخی واقعیات را که در این یادداشت نیامده بود یادآوری کنم، شاید علمای مسئول و روشنفکران دلسوز برآشفته و برای آشی که پخته شده فکری عاجل کنند.

پیش از ورود به ماجرا، این نکته را هم جاساز تا ذکر کنم که در یادداشت یادشده گرچه از جنگ فرقه‌ای میان برادران شیعه و سنی اظهار نگرانی شده بود، اما ناخودآگاه سایه‌ای از فرقه‌گرایی بر آن نوشتار هم به چشم می‌خورد. یکی اینکه شروع این اختلاف و مجرم اصلی

در خبرها آمده بود: وزیر اطلاعات در اختتامیه نهمین همایش سراسری مسئولان هیئت رزمندگان کشور گفت: «دشمن به جای اسلام‌هراسی، امروز اختلافات شیعه و سنی را در منطقه دنبال می‌کند». (خبرگزاری‌ها ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲) اما ایشان نگفت این مهم با چه مکانیسمی انجام می‌شود.

بیش از ۴۰ سال پیش مرحوم دکتر شریعتی در یکی از سخنرانی‌هایش درباره نقش استعمار در کشورهای اسلامی گفت: آنها افتادند به جان ما، ما هم افتادیم به جان هم.

نشریه چشم‌انداز ایران در سرمقاله شماره ۷۸، خردادماه ۹۲ با عنوان «راهبردی پرهزینه، توطئه قطب‌بندی کاذب شیعه - سنی علیه ایران» بسیار به جا به این مسئله پرداخته بود، هر چند بسیار دیر. مسئله‌ای که سال‌هاست روی آن کار می‌شود و اکنون مورد توجه برخی از جمله نشریه چشم‌انداز قرار گرفته است.

در بخشی از این سرمقاله ظاهراً از قول آقای خسروشاهی آمده بود: «به هر حال این جریان فتنه بین شیعه و سنی از قرض‌وازی شروع شد و



با اسرائیل بر نداشتند. همان طور که از کلیت آن نوشتار برمی آید اتحاد و همراهی آگاهانه پیروان دو مذهب است که خطر اصلی برای چپاولگران نفتی و اسرائیل است.

### اما اصل ماجرا

از سال های دور دهه ۳۰ و ۴۰ می گذرم که با زعامت آیت الله بروجردی، دارالتقرب اسلامی شکل گرفت و تلاش شد میان علمای شیعه و سنی تعاملی سازنده برقرار شود، در حالی که همزمان عوام، هر ساله عید عمرکشون می گرفتند و چه می کردند، با پیروزی انقلاب و تغییر فضای کشور خوشبختانه این انحرافات از میان رفت.

سال ۱۳۶۱ به مناسبت شهادت یکی از دوستان به منزل یکی از علمای شیراز رفته بودیم. پس از مراسم، با این روحانی که رئیس مدرسه علمیه هم بود به گفت و گو نشستیم. مواضع فکری ایشان آن قدر با فضای آن روز فاصله داشت و عجیب بود که ما را شوکه کرد. وی دکتر شریعتی را کافر می دانست به این دلیل که به اهل سنت گرایش دارد و از حکومت خلیفه دوم تعریف کرده است. این روحانی محترم همچنین به آیت الله منتظری به شدت توهین می کرد که وقتی علت را پرسیدیم گفت هفته وحدت شیعه و سنی زیر سر او است. همان روزها حادثه حمله اسرائیل به بیروت و محاصره ۷۷ روزه فلسطینی ها اتفاق افتاده بود. در این مورد از ایشان سؤال کردیم. با قاطعیت پاسخ داد: این حمله کار خداست. دست انتقام الهی است که از آستین یهود بیرون آمده است. این فلسطینی ها سنی هستند. یهود اهل کتابند و ما با اهل کتاب مشکلی نداریم. اما این... سنی ها دشمن علی هستند، اینها... روایت داریم هر کس منکر ولایت علی شود... است (اتهام اخلاقی)».

تا آن زمان به کسی که از موضع ضدیت با اهل سنت، اسرائیل را تأیید کند برخورد نکرده بودم. دیدگاه های افراطی ایشان آنقدر با فضای سیاسی حاکم در تناقض بود که باور اینکه روزی این تفکرات ترویج و حاکم شود از محالات به شمار می رفت. چند سال بعد با شگفتی دیدیم ایشان از آن منطقه به عضویت مجلس خبرگان نائل آمدند. خوش بینانه گفتیم شاید دیدگاه های ایشان تغییر کرده است.

سال ۶۴ یا ۶۵ شنیدیم در قم جلسه ای به عنوان عید عمر گرفته اند و سخنان توهین آمیزی نسبت به خلفا طرح کرده اند و چند دقیقه ای هم یکی

از علمای طراز اول را به آن جلسه آورده اند. در شگفت شدیدم که با وجود تصریحات امام خمینی و محکوم کردن تفرقه اندازی میان برادران شیعه و سنی و برگزاری همه ساله هفته وحدت، چگونه چنین جلساتی برگزار می شود. اما ما دو چندان شگفتی شنیدیم، دو سه هفته بعد نوار ضبط شده آن جلسه در کردستان میان برادران اهل سنت توزیع شده است. این در حالی بود که ما در جنگ با صدام بودیم و نیاز شدیدی به وحدت ملی داشتیم. همان سالها در نشریه وزین «حوزه» متعلق به دفتر تبلیغات اسلامی نقدی به عقاید خرافی رایج در مورد یوم رفع القلم و عید عمر مطرح شد که کمتر کسی به آن توجه کرد.

پس از کنکاش گفتند کسانی معتقدند در روز کشته شدن خلیفه دوم قلم برداشته شده و گناه نوشته نمی شود و هر کاری بکنیم مباح است. لذا در جشنی که به این مناسبت می گیرند هر گونه حرکات لهو و لعب را در آن روز مجاز می دانند. متأسفانه واژه های ضد اخلاقی و مستهجنی که در این جلسات به کار می رود به صورت نوارهای صوتی دست به دست شده و خشم و نفرت برادران اهل سنت را برمی انگیزد. در حالی که چنین چیزی مخالف همه اصول مسلم دینی و قرآنی است و روایاتی هم که برای اثبات این مسئله به آن استناد می کنند ضعیف بوده و در صورت صحت هم، چنین مفهومی از آن استنباط نمی شود. بنا به صراحت قرآن - ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله... (انعام: ۱۰۸) - فرد مسلمان حق ندارد حتی به کفار و مشرکین ناسزا و دشنام بگوید.

این فعالیت ها از چشم رهبر انقلاب امام خمینی مغفول نماند و ایشان بارها خطر این تحریکات را گوشزد کردند. لذا این فعالیت ها به طور زیرزمینی انجام می شد. به این سخنان امام خمینی توجه کنید:

«الآن کسانی که مخالف با اسلام هستند و دارند پخش می کنند مطالبی را می خواهند بین برادرهای شیعه و سنی اختلاف ایجاد کنند. اینها نه خیر خواه شیعه هستند، نه خیر خواه سنی و اینها با اسلام مخالفند. بیدار باشند همه ی برادرها، با هم باشند. دشمن مشترک ما داریم، به این دشمن مشترک باید ما با هم حمله کنیم و آنها را نگذاریم که خدای نخواست، در صفوف ما یک رخوتی ایجاد بشود و یک اختلافی ایجاد بشود.»

(صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۴۹۹)

«مسئله ی اختلاف بین پیروان دو طایفه و

متأسفانه مسئله حضرت زهرا (س) را چنان احساسی و عاطفی عنوان می کنند که شنونده و بیننده به جای تأمل و تفکر در شخصیت و منش ایشان، صرفاً حس انتقام جویی و کینه توزی پیدا می کند. این افراد به این مسئله فکر نمی کنند که سنت قابل پیروی حضرت فاطمه (س) چیست و ما چه درسی از ایشان باید بیاموزیم.

دو مذهب، ریشه اش از صدر اسلام است. در آن وقت خلفای اموی، و مخصوصاً عباسی، در صدد بودند که اختلاف ایجاد کنند. مجالس درست می کردند و [به اختلاف] دامن می زدند. این اختلاف کم کم اسباب این شد که در بین عوام از اهل سنت و عوام از اهل شیعه این تنافس [آخرفروشی و رقابت] پیدا شد؛ و گرنه نه عوام اهل سنت به سنت رسول الله عمل کرده و می کنند و نه عوام اهل شیعه پیروی از ائمه ی اطهار کرده اند. ائمه ی اطهار ما کوشش کردند تا اینها را داخل در آن جمعیت کنند، با آنها نماز بخوانند، به تشییع جنازه های آنها بروند. زمان کم کم آمد به این طرف و قدرتمندان این کار را کردند برای اینکه این دو طایفه با هم سرگرم باشند و خودشان هر کاری می خواهند بکنند.» (صحیفه نور، ج ۶، ص ۹۵)

ایشان مکرر به این مسئله در سخنرانی ها اشاره می کردند، اما عده ای بی اعتنا، گویی مأموریتی دارند و می کوشیدند به این مسائل دامن بزنند.

### حضرت زهرا (س)

در مورد حضرت زهرا (س) شاهد چند رویکرد هستیم. در دوره انقلاب و دوران جنگ

## نقلان ماجرای درگیری خلیفه دوم با ایشان را چنان صحنه آرایبی کرده و با آب و تاب و جزئیات سوزناک نقل می کنند که کمتر ذهن مخاطب به این سو می رود که اصل ماجرا و دعوا بر سر چه بوده است

از میان ائمه بیش از هر چیز از امام حسین (ع) و کربلا یاد می شد و برای ادامه مبارزه از ایشان الهام می گرفتیم. سایر ائمه نیز هر یک جایگاه خود را داشتند. از جمله از حضرت زهرا (س) به عنوان الگوی یک زن مسلمان تجلیل می شد (کتاب فاطمه فاطمه است، مرحوم علی شریعتی). یا برخی از زبان ایشان بانوان را به رعایت عفت و حجاب ترغیب می کردند. اما به تدریج از سال های آخر جنگ توجه به ایشان نسبت به سایر ائمه بر جسته تر و رویکرد به ایشان نیز متفاوت شد. به تدریج مهم ترین فاز زندگی ایشان روزهای اول پس از وفات پیامبر اعلام شد و برخورد خلیفه دوم با ایشان برای گرفتن بیعت از ساکنین منزل ایشان و حوادث گفته شده در این مورد پررنگ شد. پیش از آن از درگذشت آن حضرت به عنوان وفات یاد می شد، که به تدریج عنوان شهادت جایگزین شد و در رسانه ها هم رایج شد.

به طوری که به تدریج روضه حضرت زهرا (س) جای همه ائمه دیگر را گرفت و حتی ظهر عاشورا دیده شد که مداحان، روضه آن بزرگوار بویژه ماجرای درگیری با خلیفه را می خوانند.

قابل توجه است که در همین سال های اخیر بیش از ۲۵۰۰ عنوان کتاب درباره حضرت زهرا (س) منتشر شده که اغلب به مسئله تضاد شیعه و سنی عنایتی خاص دارند.

متأسفانه مسئله حضرت زهرا (س) را چنان احساسی و عاطفی عنوان می کنند که شنونده و بیننده به جای تأمل و تفکر در شخصیت و منش ایشان، صرفاً حس انتقام جویی و کینه توزی پیدا می کند. این افراد به این مسئله فکر نمی کنند که سنت قابل پیروی حضرت فاطمه (س) چیست و ما چه درسی از ایشان باید بیاموزیم. نقلان ماجرای درگیری خلیفه دوم با ایشان را چنان صحنه آرایبی کرده و با آب و تاب و جزئیات سوزناک نقل می کنند که کمتر ذهن مخاطب به این سو می رود که اصل ماجرا و دعوا بر سر چه بوده است.

مهاجمان به خانه حضرت فاطمه (که همان خانه علی (ع) است) در پی چه بودند؟ مگر نه اینکه آنها بر این باور بودند که بیعت با خلیفه انتخابی امری اجباری است و هیچ کس نمی تواند از آن سر باز زند؟ در حالی که حضرت فاطمه (س) و امام علی (ع) بیعت را امری اختیاری دانسته و قائل به آزادی انتخاب بودند. مهاجمان هیچ صدای دیگری غیر خود را بر نمی یافتند و موضع سیاسی مستقل از حکومت و خلافت را به رسمیت نمی شناختند. می گفتند همه باید تابع حاکم باشند. در حالی که فاطمه و علی و یاران ایشان در برابر این منطقی و رویه ایستادگی می کردند. اما متأسفانه بیش از آنکه تلاش شود از مواضع و سنت های رهبران مذهبی خود درس بگیریم، از آنها به عنوان سوژه های برای کوبیدن و نفی و طرد اندیشه های غیر خود و بویژه برادران اهل سنت استفاده شد.

در حالی که پیرو واقعی حضرت فاطمه (س) کسی است که بنا به سنت ایشان از آزاداندیشی دفاع کرده و حق انتخاب آزاد را برای دیگران قائل باشد. ما نیز باید همچون امام علی (ع) که در دوران زمامداریش، امنیت و آزادی برای مخالفان و آنها که با او بیعت نکردند را تضمین کرد، برای دگراندیشان و بویژه برادران مسلمان غیر شیعی حق حیات و آزادی و عقیده تأمین می کردیم.

آیا نباید از خود بپرسیم با این همه تجلیل از نام ائمه، روش های عملی ما با سنت و رویه آنها چه همخوانی و مناسبتی دارد؟

این هموطنان از خود نمی پرسند چرا امام علی (ع) نام فرزندان خود را که پس از حضرت فاطمه به دنیا آمدند عمر و عثمان و ابوبکر گذاشت؟ (۱) چرا امام حسن (ع) نام فرزند خود را ابوبکر گذاشت؟ (۲) آیا با قحطی نام روبرو بودند؟ یا ایشان نمی خواست از اختلاف

سیاسی او با همکیشانانش، دشمنان قسم خورده بهره برداری کنند. اکنون چه شده که با این همه دشمنان رودر رو، باید جبهه درگیری شیعه و سنی گشوده شود؟

دنبال کنندگان این سوژه ها به همین جا بسنده نکردند. (۳) آنها برای گرم نگهداشتن این تنور هر روز سوژه های جدید می آفرینند. حضرت محسن - نام نطفه ای که می گویند در رحم حضرت فاطمه بوده و بر اثر فشار در، جنین سقط شده است - از جمله مسائلی است که روز به روز در محافل نامبرده بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. تاکنون چندین جلد کتاب به زبان فارسی و عربی در باره این طفل به دنیا نیامده نوشته شده است. برخی مدعی هستند که مقام او از امام حسن و امام حسین بالاتر است. برخی برای ایشان یک هفته عزاداری می کنند. ضمن اینکه چند دهه نیز برای حضرت فاطمه مراسم گرفته می شود و به تدریج سوگواری برای ایشان از عاشورا مهمتر می شود. حتی برخی افراتیون بر این باورند که شیعه، مدیون ابولؤلؤ فیروز نهندی است که خلیفه دوم را به قتل رسانده است. آنها در صدد بودند که مقبره وی را به زیارتگاهی بزرگ تبدیل کنند که با هوشیاری مسئولان امر فعلاً عملی نشده است. مسئله بقیع نیز از جمله سوژه هایی است که با جدیت تمام به آن پرداخته می شود.

این در حالی است که سه سال پیش که یکی از روحانیون شیعه کویت به عایشه همسر پیامبر توهین کرد و خشم برادران اهل سنت را برانگیخت، آیت الله خامنه ای در پاسخ به استفتایی توهین به عایشه و هر یک از نمادهای اسلامی اهل تسنن را حرام اعلام کردند (خبر آنلاین، ۱۲ مهر ۱۳۸۹).

بدنیست بدانید در ذیل همین خبر، کامنت هایی گذاشته اند که فضای درون جامعه را نشان می دهد. برخی از فتوای مقام رهبری اظهار خوشحالی و برخی اعتراض کرده اند از جمله: پس خواندن زیارت عاشورا هم حرام است و نوحه حضرت زهرا (س) و... همه حرام است کلاً شیعه بودن یا اظهار آن، طوری که کوچکترین خبر رسانه ای از آن درز شود حرام است.

یکی دیگر می نویسد: ... دوستان این فتوا رو کسی داده که ولی امر مسلمینه و خیلی از مردم غیر شیعه هم از ایشان پیروی می کنند و ایشان وظیفه داره که اتحاد رو جابندازه، ولی ما در مراسم های خصوصی می توئیم ملعونین

رو لعن کنیم...

## دعا

فعلان مذهبی به یاد دارند که پیش از انقلاب دعای ندبه از جمله مراسم رایج در میان شیعیان بود. پس از انقلاب و بویژه دوران جنگ، دعای کمیل و عرفه هم که دعاهایی مستند و پر مغز هستند در کنار دعای ندبه رواج یافتند. اما به تدریج در سال‌های بعد زیارت عاشورا که به لحاظ سندی، استحکام دعای کمیل را نداشت و برخی تردیدهایی در این زمینه بود ترویج شد. به طوری که بعدها در اغلب ادارات و مراسم مذهبی این زیارت خوانده می‌شد و روی لعن و نفرین بر خلفا در آن تأکید می‌کردند.

## حج

مراسم حج از جمله سنت‌های اسلامی است که همواره مظهر و نماد وحدت و یکرنگی مسلمانان بوده است. هر گونه امتیازات طبقاتی، نژادی و قومی و فرقه‌ای در این مراسم کمرنگ شده و تنها حول یک مرکز که نماد توحید است تجمع صورت می‌گیرد. آنچه محور حج است ارتباط با خدا و درک حضور او در همه جا و همه وقت است. پس از پیروزی انقلاب مسئله برائت از مشرکین توسط امام خمینی مطرح شد و اینکه مسلمانان از اسرائیل و امریکا در آنجا اظهار تبری کنند. این حرکت که برایش هزینه‌های زیادی هم پرداخت شد، چهره جدیدی به این مراسم عبادی داد و توجه سایر مسلمانان را به فضاهای جدیدی از جمله دشمنان مشترک جلب کرد. اما سالیانی است به تدریج در کنار زیارت خانه خدا، شاهد دامن زدن به اختلافات مذهبی از دو سو هستیم. عناصری از دو طرف می‌کشند اختلافات فرقه‌ای را برجسته کرده و حج را از یکرنگی و وحدت بخشی بیندازند.

تجلیل از ائمه شیعی که در قبرستان بقیع آرمیده‌اند سنت پسندیده‌ای است، اما برجسته کردن آن در برابر خانه خدا چه فلسفه‌ای دارد؟ امروز برای برخی رفتن به حج، ناخودآگاه زیارت قبرستان بقیع را تداعی می‌کند. حتی در تبلیغات برخی آژانس‌های مسافری حج نیز این مسئله را شاهدیم. این رویکردها پیامدها و بازتاب‌هایی دارد که از اختیار و انتخاب ما خارج است و بعدها با آنها روبه‌رو خواهیم شد.

متأسفانه این تغییرات چنان بی‌درپی و تدریجی بوده که کمتر توجه علمای بیدار و مسئولان دلسوز و نواندیشان دینی را به خود جلب کرده است. تمرکز و مشغولیت آنان در مسائل سیاسی و نیز بحث‌های معرفت‌شناختی

یا فلسفی و کلامی، باعث شده این تغییرات را در سطح توده‌ها نبینند و وقتی به فکر چاره بیفتند که مسئله از دایره اختیار آنان خارج شده است.

آیا برخوردهای خشن و کشتارهای مذهبی در کشورهای همسایه، برای ما هشدار و زنگ خطر نیست؟

حدود ۳۰ سال پیش، امام خمینی نسبت به این خطر چنین هشدار دادند: «عوامل اجانب که منافع خود و اربابانشان را در خطر می‌بینند، برای تحریک برادران اهل سنت و دامن زدن به برادر کشتی، قضیه‌ی شیعه و سنی را طرح نموده و می‌خواهند با شیطنت بین برادران اختلاف ایجاد کنند. در جمهوری اسلامی همه‌ی برادران سنی و شیعه در کنار هم و با هم برادر و در حقوق مساوی هستند. هر کس خلاف این را تبلیغ کرد، دشمن اسلام و ایران است». (صحیفه نور، ج ۹، ص ۳۱۲)

با این همه، با کمال تعجب مشاهده می‌کنیم در سال ۱۳۸۵ کتابی با عنوان «دهه ۸۰ دهه ظهور» با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در کشور منتشر می‌شود که ظهور امام زمان را بسیار نزدیک (دهه هشتاد) می‌داند، امام زمانی که طبق نظر نویسنده کتاب پس از جنگی مختصر با اسرائیل و امریکا با آنها قرارداد صلح و متار که امضا می‌کند و سپس به مدینه و مکه می‌رود و پس از نیش قبر با دو خلیفه و پیروانشان تصفیه حساب خونین می‌کند (ص ۹۳، ۱۱۸ و ۱۱۹).

## اشتباه روشنفکران

در سال‌های اخیر در اثر برخی ناکامی‌های سیاسی، برخی روشنفکران نقد اسلام سیاسی را در دستور کار خود قرار دادند. دست‌اندرکاران و مدافعان اسلام سیاسی نیز با خط‌ها و خطاهای خود به این موج دامن زدند. اما کمتر به این مسئله فکر شد که چه آلت‌رناتیوی برای این رویکرد مذهبی وجود دارد؟

آیا توده‌های مسلمان، خود به خود به نواندیشی دینی و پلورالیسم فکری و آزاداندیشی روی می‌آورند یا با ضربه خوردن اسلام سیاسی، به اسلام سنتی ۶۰ سال پیش برمی‌گردیم، خرافات و فرقه‌گرایی، رمالی، دعاخوانی و جن‌گیری رواج می‌یابد. همه اذهان متوجه حکومت و حاکمیت شد و عرصه عمومی مغفول ماند. طبعاً آنها که با آمدن مردم به عرصه سیاسی و مشارکت در سر نوشت خودشان، منافعشان به خطر می‌افتد بیکار نمی‌نشینند. جا دارد از خود پرسیم، اکنون توده‌های مذهبی، محافل و هیئت‌های مذهبی



حامل کدام گفتمان هستند، اسلام سیاسی، نواندیشی دینی، یا تفکر سنتی جدایی دین از سیاست که امروز با درگیری‌های فرقه‌ای عجین است. ممکن است امروز بعضی خاکستری سرد را ببینند و احساس آرامش و امنیت کنند، غافل از آن که در زیر آن دم به دم بر آتشی پنهان دمیده می‌شود.

## پی‌نوشت:

۱- قمی، شیخ عباس، منتهی‌الآمال، مؤسسه مطبوعاتی حسینی، ج ۱، ص ۲۲۶. عثمان فرزند امام علی (ع) مادرش ام‌البنین بود. فرزند دیگرش محمد مکنی به ابی‌بکر که در کربلا کشته شد و مادرش لیلی بنت مسعود بود. همچنین عمر فرزند دیگر امام علی (ع) مادرش ام‌حبیب دختر ربیعیه است. همچنین طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۳، ترجمه دکتر محمود مهدوی و انساب‌الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۱۳۶ و بسیاری دیگر مطلب مزبور را تأیید کرده‌اند.

۲- مرحوم طبرسی در اعلام‌الوری برای امام حسن (ع) ۱۶ فرزند بر شمرده که نام دو تن از آنان را ابوبکر و عمر ذکر می‌کند.

۳- در نهج‌البلاغه شواهد زیادی بر اتخاذ این مشی از سوی آن حضرت وجود دارد، از جمله: ...والله لقد دفعت عنه حتی خشیت ان اکون آثماً... به خدا سوگند من از وی آنقدر دفاع کردم که ترسیدم در این کار گناهکار باشم. نهج‌البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، چاپ چهارم ۱۳۷۲، ص ۲۶۹، خطبه ۲۴۰.

# ابعاد نگران کننده قطب بندی شیعه و سنی

گزارشی از روند رو به رشد درگیری های فرقه ای میان شیعه و سنی در دو سال اخیر

طی دو سال اخیر، عوامل متعددی دست به دست هم داده اند که درگیری و تضاد کاذب شیعه و سنی که سال ها بود سویه های خشونت بار آن فروکش کرده بود، بار دیگر در منطقه خاورمیانه و کشورهای اسلامی صورتی عینی به خود بگیرد و موجب بروز کشتارهای وسیعی میان مسلمانان اهل سنت و شیعیان با هدف به حاشیه رفتن تضادهای اصلی شود. در گزارش پیش رو کوشیده ایم به مهمترین وقایع رخ داده در دو سال گذشته که به این بلیه در میان مسلمانان دامن زده، نظری کوتاه بیفکنیم.

یافت. در بحرین، اکثریت شیعه تحت حکومت اقلیتی سنی هستند و در سوریه نیز بالعکس، اکثریتی از مسلمانان اهل سنت، سایه حکومت اقلیتی از بعضی ها و علویان (یکی از فرقه های غالی شیعه) را بالای سر خود می بینند. ظواهر امر این نتیجه گیری کاملاً خام را ممکن است در پی داشته باشد که درگیری های در سوریه و بحرین، سویه ای فرقه ای داشته و جنگ میان شیعه و سنی بوده است. این تحلیلی بود که بلافاصله از سوی شمار زیادی از رسانه های غربی و همچنین رسانه های فرقه گرای منطقه آن دامن زده شد و البته شواهدی نیز در تأیید آن بیان می شد: علاوه بر تحلیل جمعیتی فوق، حمایت حکومت عربستان - که یک حکومت وهابی است - از هیئت حاکم بر بحرین و از یک سو، حمایت حکومت ایران به عنوان یک حکومت شیعی از بشار اسد و از سوی دیگر، حمایت متقابل این دو کشور از مخالفان بحرینی و سوری، مهمترین شاهد در صورت بندی مسئله ی سوریه و بحرین به عنوان درگیری شیعه و سنی بود. اما این همه در حالی بود که واقعیت های منطقه و خیزش های مردمی در کشورهای عربی، تصویر دیگری از ناآرامی ها در سوریه و بحرین به دست می داد که با تحلیل تقلیل گرایانه ی فوق متفاوت بود.

بحرین و سوریه رانمی توان و نباید در چارچوبی خارج از خیزش های مردمی موسوم به بهار عربی تحلیل کرد. چنانکه اشاره شد،

۱- انحراف بهار عربی به درگیری های فرقه ای  
بیش از سه سال است که منطقه ی خاورمیانه و کشورهای عربی - اسلامی شاهد خیزش مردم برای کنار زدن حکومت های استبدادی و مطلقه هستند که به بهار عربی موسوم شد. این خیزش در تونس آغاز شد و در مصر پی گرفته شد و اندک اندک دامنه ی خود را به لیبی، یمن، اردن، الجزایر، بحرین و سوریه نیز گسترانید. در دو کشور تونس و مصر، جابجایی ظاهری قدرت با خونریزی اندک به سرانجام رسید و هیچ نشانه ای از درگیری و تضاد مذهبی میان شیعه و سنی در این دو کشور دیده نشد. در لیبی، برخورد خشونت بار و دیوانه وار قذافی و مداخله و سوء استفاده ی برخی کشورهای غربی، وضعیت دیگری را رقم زد و سبب کشتار شمار زیادی از مردم لیبی شد. اما همچنان، نشانه ای از نوعی درگیری فرقه ای در این کشور آشکار نشد. در کشورهای الجزایر و اردن نیز هیئت های حاکمه به سرعت سعی کردند با دادن امتیازهایی به معتزضان، وضعیت را کنترل کرده و مانع بروز درگیری یا سرنگونی حاکمیت شوند. الگوی مشابهی نیز در یمن به کار گرفته شد و با برکناری ظاهری رئیس جمهور این کشور، بدون ایجاد تغییری عمیق در وضعیت سیاسی، اعتراض های مردمی مهار شد. در سه کشور اخیر نیز هیچ نشانه ای از درگیری های فرقه ای دیده نشد. اما قضیه در بحرین و سوریه، سمت و سوی دیگری

تحولات کشورهای تونس، مصر، یمن، لیبی، اردن و ... سویه ای کاملاً سیاسی داشته و به هیچ وجه با متغیرهای فرقه ای قابل توضیح نبود. این تحولات در کشورهای عربی از یک منطبق واحد پیروی می کند و آن هم از این قرار است که نزدیک بودن نسبی فرهنگ و زبان و ساخت اجتماعی و سیاسی کشورهای مذکور، به علاوه همجواری و تأثیر متغیر جغرافیا و سیاست منطقه ای، سبب می شود که بروز تحول در یکی از این کشورها، خواسته و ناخواسته تکانه هایی در دیگر کشورها نیز در پی داشته باشد



تحولات کشورهای تونس، مصر، یمن، لیبی، اردن و... سوبه‌ای کاملاً سیاسی داشته و به هیچ وجه با متغیرهای فرقه‌ای قابل توضیح نبود. این تحولات در کشورهای عربی از یک منطق واحد پیروی می‌کند و آن هم از این قرار است که نزدیک بودن نسبی فرهنگ و زبان و ساخت اجتماعی و سیاسی کشورهای مذکور، به علاوه همجواری و تأثیر متغیر جغرافیا و سیاست منطقه‌ای، سبب می‌شود که بروز تحول در یکی از این کشورها، خواسته و ناخواسته تکانه‌هایی در دیگر کشورها نیز در پی داشته باشد که بسته به گستره‌ی نارضایتی‌های انباشته شده شهروندان آن کشورها، قوت و ضعف ساختار سیاسی موجود و نوع مواجهه‌ی هیئت حاکمه‌ی آنها و همچنین متغیر مداخله‌ی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، نتایج و پیامدهای متفاوتی را در پی داشته باشد. ناآرامی‌ها در بحرین و سوریه نیز در بدو امر، کاملاً متأثر از همین منطق بود و جنبه‌ای کاملاً سیاسی داشت. همان‌طور که در کشورهای تونس، مصر، یمن و... حکومت‌های فاسد و مطلقه که مبتنی بر اراده‌ی اقلیت حاکم هستند، در پیچه‌راری بروز نارضایتی‌ها بسته و در مقابل مشارکت شهروندان انسداد ایجاد کرده بودند، بحرین و سوریه نیز از این قاعده مستثنا نبودند و در درجه‌ی اول، اعتراض مردم این کشورها، سوبه‌ای سیاسی داشت. این امر البته نافی مؤثر بودن متغیر فرقه‌گرایی آن اقلیت حاکم نیست؛ تبعیض نژادی، مذهبی و قومی نیز در تمام این کشورها ممکن است با درجات شدت و ضعف گوناگون در بروز اعتراض‌های مردم مؤثر بوده باشد، اما عامل تعیین‌کننده و اولیه در بروز اعتراضات در تمام این کشورها، عامل سیاسی و اجتماعی بود. بر همین مبنا، نسبت دادن ناآرامی‌ها در بحرین و سوریه در همان ماه‌های آغازین، به تضادها و درگیری‌های فرقه‌ای شیعه و سنی، تحلیل کاملاً تقلیل‌گرایانه، و از سوی برخی رسانه‌های غربی، نوعی تمهید مغرضانه و آگاهانه برای تغییر صورت‌بندی مسئله بود. اما متأسفانه این صورت‌بندی به تدریج مؤثر افتاد و باعث تعمیق تضادها و عینی شدن آنها شد.

در میان نظراتی که به تحلیل مسائل اجتماعی و اقسام جرم و کجروی می‌پردازند، یکی از نظرات رایج و قابل توجه، نظریه‌ی برچسب‌زنی است. مطابق این نظریه، آنچه موجب شکل‌گیری هویت شخص کجرو و تکرار و تداوم جرم از سوی وی می‌گردد، برچسب نسبت داده شده به وی از سوی افراد و نهادهایی

است که توان برچسب‌زنی دارند. به مجرد اینکه فردی مرتکب عملی می‌شود که بر طبق قوانین و هنجارهای موجود در جامعه نوعی جرم یا کجروی محسوب می‌گردد، افراد و نهادهای صاحب توان برچسب‌زنی، به وی برچسب فرد مجرم را می‌زنند. همین برچسب در عمل منجر به هویت‌بخشی به فرد کجرو و شناسایی خود به عنوان یک مجرم می‌شود و زمینه‌ی ارتکاب کجروی ثانویه را پدید می‌آورد؛ و لولاینکه آن فرد هیچ زمینه یا سابقه‌ی روان‌شناختی یا اجتماعی‌ای برای تکرار جرم نداشته باشد، همین که اقدام اولیه‌ی وی از سوی جامعه بدان صورت تحلیل می‌شود که منجر به مجرم یا کجرو دانستن وی می‌گردد، شرایط لازم برای تکرار جرم از سوی وی فراهم شده است. لمرت و بکر - دو جامعه‌شناس امریکایی مبدع نظریه‌ی برچسب‌زنی - تبصره‌ها و ملحقات قابل توجه دیگری در خصوص این امر بیان کرده‌اند و این نظریه به تدریج توسعه و توان تبیین‌کنندگی بیشتری نیز پیدا کرده است که در چارچوب بحث مانیت.

اگر بتوانیم این نظریه را به سطح رسانه‌ها و معادلات بین‌المللی توسعه دهیم، آن‌گاه چگونگی تغییر صورت‌بندی تحركات و اعتراض‌ها در کشورهای عربی به سمت و سوی نوعی درگیری فرقه‌ای بین شیعه و سنی آشکارتر می‌گردد. آنچه در کشورهای عربی از جمله در بحرین و سوریه نمایان شد، نوعی اعتراض سیاسی ناشی از متغیرهای گوناگون اقتصادی و اجتماعی بود. به بیان دیگر، ماهیت حرکات مردم و متغیر تعیین‌کننده، سیاسی بود؛ هر چند چنانکه گفته شد، تضادها و شکاف‌های مذهبی، قومی - قبیله‌ای و نژادی در این کشورها نیز در بروز نارضایتی و اعتراض نقش قابل توجهی داشته است. اما تضاد فرقه‌ای شیعه و سنی، بلافاصله از سوی رسانه‌های منطقه‌ای (که متأثر از رقابت‌های سیاسی و دینی قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران و عربستان بودند) و فرامنطقه‌ای (رسانه‌های غربی که با بنا بر سیاست‌گذاری‌های پیشین خود، سوق دادن مسئله‌ی بحرین و سوریه به درگیری شیعه و سنی را در کل امری مفید ارزیابی می‌کردند یا به سبب ماهیت سطحی و ژورنالیستی تحلیل‌ها، بلافاصله، نزدیک‌دست‌ترین و ظاهری‌ترین متغیر را به عنوان متغیر اصلی تلقی می‌کنند) به عنوان درگیری شیعیان و اهل سنت صورت‌بندی و تبلیغ شد. تحلیل محتوای بسیاری از این رسانه‌ها



این روزها با به خشونت کشیده شدن بهار عربی و سرنوشت نامعلوم آن از تعبیر پاییز عربی درباره این وقایع پس از آن هستند

نشان می‌دهد که چگونه درگیری آزادخواهان بحرینی با آل‌خلیفه به خیزش شیعیان آن کشور علیه حاکمان سنی مذهب تحول یافت و درگیری مخالفان سوری با بشار اسد، به درگیری اکثریت اهل سنت آن کشور (یا تروریست‌های وهابی و تکفیری و سلفی به روایت رسانه‌های رسمی ایران) با هیئت حاکم شیعی علوی سوریه تقلیل یافت. این برچسب و تضاد کاذب، به تدریج گسترش بیشتری یافت تا اینکه در عمل، واقعا مسئله‌ی بحرین و سوریه را به مسئله‌ای دینی بدل کرد و پای متغیر مذهبی را به شکل کاملاً جدی و مؤثر به میان کشید و از آن زمان بود که از یک سو شاهد بودیم عده‌ای از شیعیان در ایران، لبنان و عراق با عنوان حفاظت از بارگاه حضرت زینب و حضرت رقیه، به رفتن به سوریه و جنگ علیه تروریست‌های وهابی تشویق و تهییج می‌شدند و از سوی دیگر، شاهد موضع‌گیری‌های تفرقه‌افکنانه و غیرقابل انتظار از سوی مفتیان تندروی اهل سنت نظیر قرضاوی بودیم که جنگ داخلی سوریه را به جنگ رافضی‌ها با مسلمانان تعبیر کردند و خواهان اعزام تمام جهادگران مسلمان (سنی) به سوریه برای تقابل با شیعیان شدند. همین صورت‌بندی بود که باز شدن پای حزب‌الله لبنان به سوریه و حمایت‌های



الجزیره و العربیه از محوری ترین رسانه های تاثیرگذار در بهار عربی و وقایع پس از آن هستند

## نسبت دادن ناآرامی ها در بحرین و سوریه در همان ماه های آغازین، به تضادها و درگیری های فرقه ای شیعه و سنی، تحلیل کاملاً تقلیل گرایانه، و از سوی برخی رسانه های غربی، نوعی تمهید مغرضانه و آگاهانه برای تغییر صورت بندی مسئله بود

نامشروط ایران از بشار اسد را در چارچوب تضاد شیعه و سنی تحلیل کرد و حمایت عربستان و قطر از مخالفان سوری را نیز مترادف با هم افزایی وهابی ها برای تقابل با نفوذ روزافزون شیعیان در منطقه تعبیر کرد و دیدیم که تغییری که تعیین کننده نبود و حداکثر نقشی حاشیه ای در درگیری های سوریه و بحرین را داشت، به متغیر تعیین کننده و نهایی تبدیل شد و بر چسب تضاد شیعه و سنی، سوپه ای کاملاً عینی به خود گرفت و توهین به مقدسات شیعی نظیر تخریب مزار حجر بن عدی و اخیراً موشک اندازی به بارگاه حضرت زینب (س) را در پی داشت.

آیا مسئله ی سوریه و بحرین به شکل دیگری قابل تحلیل بوده و نیست؟ آیا نمی توان مداخله ی قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای در این دو کشور را به جای بلند پروازی های فرقه ای حکومت های سنی و شیعی، با متغیرهای سیاسی و ژئوپلیتیکی مرسوم در تمام نقاط جهان تحلیل کرد؟ آیا به واقع حمایت های

عربستان و قطر از مخالفان سوری بشار اسد بر مبنای علایق و تمایلات ایدئولوژیک و دینی در قالب سنی - شیعه قابل تحلیل است یا بر مبنای بلند پروازی های سیاسی - منطقه ای این کشورها برای تقویت منافع اقتصادی و سیاسی که رویه و آستری از متغیر دینی و مذهبی بدان پوشانده شده است؟ شواهد متعددی این صورت بندی اخیر را تأیید می کند. متغیر تضاد شیعه - سنی در آغاز چیزی بیش از یک آستر برای پیگیری منافع سیاسی و ژئوپلیتیکی قدرت های منطقه ای در ذیل آن نبود، اما تداوم به کار بستن این رویه ی ایدئولوژیک و صوری، به تدریج سبب شده که خطر بروز نوعی جنگ فرقه ای در منطقه روز به روز جدی تر شود.

در حال حاضر شیعه کشی و سنی کشی در این دو کشور به عنوان واقعیتهای تلخ خودنمایی می کند و هر روز شاهد شعله ور شدن بیشتر این منازعه هستیم؛ اما خطاست اگر بخواهیم آبشخور اصلی این درگیری فرقه ای را بمادی معرفی و مذهبی و اختلاف تاریخی شیعه و سنی تلقی کنیم.

### ۲- سرایت درگیری ها به عراق

همزمان با دمیدن بر تنور اختلاف شیعه و سنی در منطقه، اختلاف های سیاسی جریان های عراقی موجب بروز ناآرامی هایی در این کشور شد. البته روشن است که تبعیض های قومی و مذهبی در دوران حکومت صدام، چگونه باعث قطب بندی و سه پارگی قومی - دینی عراق شده و پس از سقوط وی نیز صورتی کاملاً رسمی و عیان به خود گرفت؛ به گونه ای که عراق هم اکنون بر اساس دو متغیر قومیت (عرب / کرد) و مذهب (شیعه / سنی) وضعیت پیچیده ای دارد؛ به ویژه با تحركات اعضای سابق حزب بعث این وضعیت پیچیده روز به روز ابعاد جدیدی می یابد و نیروهای سیاسی این کشور فاقد توان و بلوغ سیاسی لازم برای حل این مسائل در چارچوب رایج سیاسی هستند و این امر سبب شده که درگیری های سیاسی در عراق نیز بلافاصله، سوپه ی دینی به خود گرفته و به ویژه شاهد عملیات تروریستی گسترده و مداوم در مناطق شیعه نشین این کشور باشیم. برای اینکه عمق فاجعه روشن شود به ذکر تعدادی از این کشتارها تنها در عرض دو هفته (از ۱۰ تیر تا ۲۴ تیر) می پردازیم:

● ۲۳ تیر ۱۳۹۲: بر اثر دو انفجار در نزدیکی دو مسجد اهل سنت، در دو منطقه سنی نشین بغداد، ۲۴ تن کشته شدند. انفجار یک اتومبیل بمب گذاری شده در غرب بغداد منجر به کشته

شدن هفت تن شد و یک انفجار انتحاری در جنوب بغداد ۱۷ کشته بر جا گذاشت. منابع خبری می گویند عملیات انتحاری پس از پایان نماز تراویح - نماز مستحبی که اهل تسنن در شب های ماه رمضان اقامه می کنند - انجام شده است.

● ۲۱ تیر ۱۳۹۲: مقام های امنیتی عراق روز جمعه گفتند که شمار کشته شدگان ناشی از موج حملات در این کشور در روز پنجشنبه به بیش از ۵۰ نفر رسیده است. به گزارش خبرگزاری فرانسه، ۲۶ تن از کشته شدگان عضو نیروهای پلیس و ارتش عراق بوده اند.

● ۱۲ تیر ۱۳۹۲: انفجارها روز چهارشنبه در عراق ۱۰ کشته بر جای گذاشت. در موج بمب گذاری های سه روز گذشته در این کشور ۱۱۹ نفر کشته شده اند. هیچ گروهی مسئولیت این انفجارها را بر عهده نگرفته است ولی، به گزارش خبرگزاری فرانسه، بیشتر این بمب گذاری ها توسط گروه های سلفی مرتبط با القاعده علیه شیعیان صورت می گیرد. دیروز انفجار ۶ خودرو در نقاط مختلف و بیشتر شیعه نشین بغداد جان ۴۲ نفر را گرفت. بیش از ۳۰۰ نفر نیز در این انفجارها زخمی شده اند.

● ۱۱ تیر ۱۳۹۲: به گزارش رویترز، در ساعات پایانی روز دوشنبه (اول ژوئیه - دهم تیر ماه) یک بمب گذار انتحاری با منفجر کردن خود در مسجدی در شهر مقداده واقع در ۸۰ کیلومتری شمال شرقی بغداد، دست کم ۲۲ نفر را به شهادت رساند که این مجلس عزاداری مربوط به جان باختن یک افسر پلیس بود که در یک بمب گذاری کنار جاده ای کشته شده بود. بر اساس گزارش مذکور، یک بمب گذاری دیگر نیز امروز در شهر بعقوبه ۵۰ کیلومتری شمال شرق بغداد در یک کافه رخ داد، که با احتساب این انفجار، شمار کشته شدگان امروز عراق به ۲۷ نفر رسید.

● ۱۰ تیر ۱۳۹۲: بمب گذاری در یک زمین فوتبال در بغداد دست کم ۹ کشته بر جای گذاشت که بیشتر آنان پسران نوجوان بودند. وزیر کشور عراق گفت بیش از ۲۰ نفر در انفجار عصر یکشنبه زخمی شده اند و بیشتر افرادی که در این واقعه کشته یا زخمی شدند نوجوانان زیر ۱۶ سال بوده اند. به گزارش خبرگزاری فرانسه روز یکشنبه همچنین طی حملاتی مشابه در شهرهای موصل، الدور و هیلا دست کم ۶ نفر کشته و ۸ نفر زخمی شدند.

بر اساس گزارش های سازمان ملل در عراق، در پانزده روز مذکور (۱۰ تیر تا ۲۴ تیر ۱۳۹۲) ۳۳۴

تن و در ماه ژوئن (۲۰ خرداد - ۱۰ تیر ۱۳۹۲) ۷۶۱ نفر و از ابتدای سال جاری میلادی تا کنون بیش از ۲۵۰۰ تن در عراق در اثر انفجار یا تیراندازی جان باخته‌اند که رقم عجیب و تأسف باری است.

### ۳- پاکستان و کشتار شیعیان هزاره

پاکستان در یک دهه‌ی گذشته همواره شاهد درگیری‌های فرقه‌ای میان شیعیان و اهل سنت بوده؛ درگیری‌هایی که به‌ویژه در ایام عزاداری محرم موجب کشتار شیعیان شده و تهاجم متقابل برخی شیعیان به سنی‌ها را در پی داشته است. اما این درگیری‌ها از زمستان سال گذشته، ابعاد جدیدتری به خود گرفته و به کشتار بسیاری از شیعیان قوم هزاره در پاکستان انجامیده است. سرفصل برخی اخبار مربوط به این کشتارها به این شرح است:

● ۲۷ دی ۱۳۹۱: در نتیجه سه انفجار تروریستی پنجشنبه گذشته در منطقه سرک علمدار شهر کوئته در محلی که امام بارگاه‌ها یا «تکیه‌خانه‌های شیعیان» در آن قرار دارند، یک کلوپ ورزشی و میدان باچاخان در شاهراه اقبال این شهر دست کم ۱۲۵ نفر کشته و ۲۴۰ نفر زخمی شدند. این فاجعه طی روزهای اخیر شهرهای مختلف پاکستان را غرق در عزاء، ماتم و اندوه کرد و شیعیان در سراسر پاکستان دست به تحصن و راهپیمایی زدند و این انفجارهای تروریستی را محکوم کردند و بسیاری از گروه‌های اهل تسنن هم به اعتراضات پیوستند. راهپیمایی‌های اعتراضی در این رابطه به افغانستان هم کشیده شد.

● ۲۵ خرداد ۱۳۹۲: دست کم ۲۳ نفر در دو انفجار در کوئته، مرکز بلوچستان پاکستان کشته و دهها تن زخمی شدند. انفجار اول در یک اتوبوس حامل دانشجویان زن رخ داد که ۱۲ نفر در آن کشته شدند. اندکی بعد، بمب دیگری در بخش اورژانس بیمارستانی که مجروحان به آنجا برده شده بودند، منفجر شد که ۱۱ نفر را کشت و حدود ۱۷ تن را زخمی کرد. «لشکر جنگوی» مسئولیت این حملات را بر عهده گرفت. کوئته یکی از مراکز درگیری‌های این اکثریت سنی و اقلیت شیعه است.

● ۱۰ تیر ۱۳۹۲: بر اثر سلسله انفجارهایی در پاکستان بیش از ۲۸ نفر کشته و دهها نفر زخمی شدند. به گزارش آسوشیتدپرس، خونبارترین این حملات در کوئته، مرکز استان بلوچستان این کشور رخ داد که یک بمب‌گذار انتحاری قصد داشت وارد حسینیة ابوطالب واقع در شهر ک شیعه‌نشین هزاره در منطقه علی‌آباد شهر کوئته

شود، ولی در یک پست بازرسی ناچار شد در نزدیکی مسجد خود را منفجر کند که در نتیجه آن ۲۸ نفر کشته شدند. گروه شبه‌نظامی لشکر جنگوی، که در سال‌های گذشته عملیات متعددی را علیه شیعیان پاکستان انجام داده، مسئولیت این انفجارها را بر عهده گرفته است.

● ۲۰ تیر ۱۳۹۲: پلیس پاکستان می‌گوید انفجار بمب در یک مسجد شیعیان در شمال غرب این کشور موجب کشته شدن دو نفر و زخمی شدن دست کم سه نفر شد.

● ۲۵ تیر ۱۳۹۲: به گزارش رادیو پشتو برون مرزی، پلیس شهر کوئته مرکز ایالت بلوچستان گفت: افراد مسلح ناشناس یک موتور سواری را که حامل شیعیان بود، در این شهر هدف حمله قرار دادند که بر اثر آن چهار شیعه کشته شدند.

شب گذشته نیز یک مغازه‌دار در شهر کوئته به ضرب گلوله مهاجمان هدف قرار گرفت و دو تن کشته شدند. در پی این حملات، شیعیان مرکز ایالت بلوچستان سه‌شنبه را اعتصاب عمومی و عزاء اعلام کردند.

هر چند درگیری‌ها در پاکستان عمدتاً منتج از مسائل سیاسی هستند (به عنوان نمونه در ایام انتخابات اخیر پاکستان، شاهد بمب‌گذاری‌ها و ترورهای متعددی در این کشور بودیم که منشأ کاملاً سیاسی داشت) و در پاره‌ای از موارد نیز از تمایلات جدایی‌طلبان برخی جریانات تندرو در بلوچستان پاکستان نشأت می‌گیرد، اما بخشی از کشتارهای پاکستان، ناشی از همان تضاد کاذب شیعه و سنی است، برای نمونه در تحلیلی که یکی از فعالان حقوق بشر پاکستان پیرامون کشتار شیعیان هزاره در این کشور نوشته، آمده است: «سپاه صحابه گروه تندروی سنی مذهب است که عمدتاً برای جلوگیری از آنچه «صدور انقلاب شیعی ایران» به پاکستان می‌خوانند، تشکیل شده است. نام این گروه با کشتار شیعیان که جمعیت حدود ۲۰ درصدی پاکستان را تشکیل می‌دهد، گره خورده و هزاره‌ها هم یکی از اهداف آن قلمداد می‌شود». به طور مشابه، مولوی احمد لودھیانوی، یکی از رهبران گروه تروریستی مذکور، با دفاع از کارنامه‌ی گروه خود اظهار می‌دارد: «چون شیعیان پاکستانی با ریختن به خیابان‌ها قدرت خود را بیش از آنچه هست، جلوه می‌دهند و دولت پاکستان جلوی راهپیمایی و خودنمایی آنها را در ماه محرم نمی‌گیرد، مسلمانان طرفدار «او» سرکوب قدرت‌نمایی شیعیان را برای خود یک و جیبه می‌دانند».

در مواجهه با کشتارهای فوق، علمای شیعه



انفجار تروریستی در بغداد با بیش از ۸۰ کشته

## آیا مسئله‌ی سوریه و بحرین به شکل دیگری قابل تحلیل نبوده و نیست؟ آیا نمی‌توان مداخله‌ی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این دو کشور را به جای بلندپروازی‌های فرقه‌ای حکومت‌های سنی و شیعی، با متغیرهای سیاسی و ژئوپلیتیکی مرسوم در تمام نقاط جهان تحلیل کرد؟

و سنی پاکستان و افغانستان، تلاش هماهنگ و وحدت‌گرایانه‌ای را برای مهار گروه‌های افراطی آغاز کردند که حضور علمای سنی در راهپیمایی‌های شیعیان معترض به بی‌کفایتی دولت پاکستان در مقابله با عملیات‌های تروریستی مذکور<sup>۵</sup> و صدور بیانیه‌های محکوم‌کننده<sup>۶</sup> از مصادیق این همکاری قابل توجه است.

### ۴- کشتار فرقه‌ای در مصر

نیمه‌ی شعبان سال جاری (۳ تیر ۱۳۹۲) یک اتفاق بی‌سابقه در کشور مصر، بیش از پیش نگرانی مصلحان از گسترش درگیری‌های فرقه‌ای و اقدامات جریانات افراطی را سبب شد. سلفی‌های تکفیری مصر با حمله به مراسم میلاد امام زمان (عج) در روستایی در استان جیزه، «شیخ حسن شحاته» - یکی از رهبران شیعیان مصر - به همراه سه تن دیگر از شیعیان از جمله دو برادر این عالم شیعی را به قتل رساندند و جنازه آنان را نیز مورد هتک حرمت قرار دادند. در ویدئویی





شیخ حسن شحاته

که از این حادثه دلخراش منتشر شده، شماری از افرادی که در قتل رهبر شیعیان و سه تن دیگر مشارکت داشتند، در اقدامی غیرانسانی با بستن طناب به جنازه‌های آنان، آنها را روی زمین می‌کشند. روزنامه الاهرام جزئیاتی از این حادثه را منتشر کرده که براساس آن ۱۵ تن از سلفی‌ها که از مخالفان مذهب شیعه بودند، به تفتیش منازل روستا پرداخته و به تحریک اهالی روستا علیه شیعیان اقدام کردند. این گروه با حضور در میان اهالی روستا مدعی شدند حسن شحاته در جشنی در یکی از منازل روستا حاضر شده که تشیع را تبلیغ کند، همین امر به تجمع صدها تن از اهالی روستا در منزل اعلام شده منجر شد و طبق تحقیقات انجام شده در اداره پلیس مصر، این ۱۵ تن عامل اصلی تحریک مردم روستا به ارتکاب این جنایت و کشته شدن شیعیان مصری بوده‌اند. بنا بر اطلاعات منتشره، تحریک کنندگان اهالی روستا برای یورش به منزلی که حسن شحاته در آن حضور داشت، خود مستقیماً جنایت را مرتکب نشده و در مقابل منزل شاهد هجوم اهالی به منزل و کشته شدن شیعیان در این حادثه به دست آنان بوده‌اند. هتک حرمت جنازه‌ی این شیعیان سبب جریحه دار شدن احساسات اغلب مسلمانان شد و محکومیت گسترده‌ای در پی داشت. هر چند در میانه‌ی این محکومیت گسترده نیز برخی رسانه‌ها بر آتش اختلاف میان شیعیان و اهل سنت دمیدند و سکوت مفتیان وهابی در

وبژه معمور داد ماه ۱۳۹۲  
پایان آذر  
۵۰

مقابل این کشتار را تیتراژی اصلی رسانه‌های خود کرده و این فاجعه را ابزاری برای تسویه حساب سیاسی با اخوان المسلمین مصر قرار دادند، اما اغلب نیروهای هر دو جبهه این جنایت را قاطعانه محکوم کردند و بر لزوم وحدت و یکپارچگی مسلمانان تأکید ورزیدند.

### ۵- خاتمه

آنچه در بالا آمد گزارشی اجمالی از روند رو به افزایش شکاف شیعه-سنی در منطقه و کشورهای عربی و اسلامی بود که چنانچه برای کاستن از ابعاد آن تمهیدی صورت نگرفته و بر نامه ریزی نشود، پتانسیل تبدیل شدن به یک فاجعه‌ی انسانی غیر قابل مهار را دارد. آنچه مسلم است، میان شیعیان و اهل سنت از دیرباز برخی اختلاف نظرهای تاریخی و کلامی وجود داشته و در مقاطعی نیز متأسفانه به خشونت متقابل انجامیده است، اما در دوران معاصر، این اختلافات مورد بهره‌برداری‌های سیاسی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گرفته و به چیزی و رای ابعاد واقعی آن گسترش یافته و به عنوان مسئله و تضاد اصلی تبلیغ شده است. حال آنکه می‌دانیم مسئله‌ی اصلی کشورهای عربی مواجهه با حکومت‌های فاسد و مستبدی است که موجب هرز رفتن امکانات این کشورها شده‌اند. البته باید ریشه‌های معرفتی تضاد شیعه و سنی را نیز جدی گرفته و در مهار آن کوشید، اما در صورت بندی مسائل منطقه نباید وزنی بیش از حد واقعیت به تضاد شیعه و سنی داد و بدین طریق بر ابعاد مسئله دامن زد و منجر به باز تولید آن شد. در بررسی و رفع ریشه‌های معرفتی تضاد شیعه و سنی، نقش علما، روحانیان و روشنفکران کشورهای اسلامی بسیار اساسی است. آموزه‌های هر دو گرایش شیعی و سنی اسلام ظرفیت آن را دارد که مانع بروز درگیری‌های فرقه‌ای شود. علما و روشنفکران می‌توانند با مینا قرار دادن لزوم مقابله با خطر فزاینده‌ی کشتارهای فرقه‌ای در کشورهای اسلامی، خوانشی از اسلام ارائه دهند که مانع برداشت افراط‌گرایانه از دین شده و به تضادهای کاذب دامن نزند. این امر البته مستلزم بازنگری در بسیاری از رویه‌های تثبیت شده در اندیشه‌ی دینی در ایران و سایر کشورهای اسلامی است که به جای تقویت وحدت اسلامی، منجر به افزایش تفرقه و ظرفیت درگیری می‌شود.

### پی‌نوشت:

۱- این کار در مراکش با پایان قانون شرایط اضطراری

توسط هیئت حاکم و در اردن از طریق تغییر هیئت دولت اردن توسط پادشاه صورت گرفت.

۲- این گزاره با دیگر تحولات تاریخی معاصر این کشورها نیز کاملاً همخوانی دارد و با این شواهد نیز تأیید می‌شود. رشد و گسترش همزمان و همبسته اندیشه‌ی سوسیالیسم و ناسیونالیسم در کشورهای عربی نظیر مصر، سوریه، عراق و لیبی نیز در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ شمسی، از همین قاعده تبعیت می‌کرد.

۳- حکومت‌های فاسد و مستبد در کشورهای عربی، به سبب منافع عینی و بالقوه‌ی اقتصادی و سیاسی، برای دهه‌ها مورد حمایت اغلب کشورهای غربی بودند و تغییر و تحول در آنها با توجه به تشکل‌یابی بیشتر نیروهای اسلام‌گرا در اغلب این کشورها، اتفاق چندانی مبارکی برای کشورهای غربی نبود. به همین سبب، تغییر معادلات در تحولات منطقه‌ای و انحراف آن به سوی درگیری‌های فرقه‌ای شیعه و سنی، راه‌حلی کاملاً قابل انتظار از سوی غرب، برای مهار خیزش‌های عربی بود.

۴- بنگرید به مقاله: «ادامه کشتار هزاره‌ها در کویت، مشکل اصلی چیست؟» نوشته هارون نجفی زاده، مندرج در: پایگاه خبری «حقوق بشر در افغانستان» (<http://afghanhumanrights.com>)، ۱۱ فروردین ۱۳۹۱

۵- برای نمونه، مولوی عبدالرئوف تونامنشی شورای علمای اخوت اسلامی افغانستان با شرکت در راهپیمایی فعالان اجتماعی و نهادهای جامعه مدنی در شهر مزار شریف در اعتراض به کشتارهای شهر کویت پاکستان گفت: کشتارهای دسته جمعی در کشورهای عراق، پاکستان و افغانستان، به خصوص حادثه المناک کویت پاکستان را که باعث به شهادت رسیدن ۸۰ تن و زخمی شدن نزدیک به ۳۰۰ تن شده است، هیچ منطقی، هیچ عقل سلیمی و هیچ انسان آزاده‌ای که خود را انسان بدانند نمی‌تواند این عمل را توجیه کند و نمی‌تواند آرام بنشیند، همچو اعمال وحشیانه و غیر انسانی نزد علمای افغانستان محکوم است و مامت اسلامی را به وحدت و همبستگی فراموش نکنیم.

۶- در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ شیخ الحدیث مولانا سلیم الله خان رئیس وفاق المدارس عربیه پاکستان، مفتی اعظم مولانا محمد رفیع عثمانی، مولانا تقی عثمان معاون جامعه دارالعلوم و مولانا دکتر عبدالرئوف معاون وفاق المدارس طی بیانیه‌ای مشترک اعلام کردند کشتن مظلومانه مردم خواه شیعه باشد خواه سنی و یا غیر مسلمان از نظر قرآن کریم قتل کل انسانیت است. در این بیانیه از احزاب سیاسی مذهبی، انجمن‌ها و از عموم مردم خواسته شده است، برای ناکام کردن توطئه دشمن با هم متحد شوند و برای ایجاد درگیری‌های فرقه‌ای و سیاسی، با ایجاد وحدت بین خودشان ناکام و حکومت را مجبور کنند که توسط سازمان‌های استخباراتی خود، مرکز اصلی این توطئه را کشف و قلع و قمع کنند. (پایگاه خبری افغان‌نیوز؛ شناسه خبر: ۵۰۸۴۱).



# تلاش‌های مصلحانه

## گزارشی از اقدامات برای کاستن از کشتارهای شیعه و سنی در ماه‌های اخیر

در ماه‌های اخیر و با شدت گرفتن کشتارهای منطقه‌ای که رنگ و بوی فرقه‌ای به خود گرفته و موجب تقویت قطب‌بندی کاذب شیعه و سنی شده است، شماری از شخصیت‌های دینی و سیاسی را بر آن داشته که با تلاش‌های خود در راستای توقف این روند نگران‌کننده گام بردارند. درخواست مشترک سید محمد خاتمی و ماهاتیر محمد از برجسته‌ترین نمودهای این حرکت بود. در گزارش پیش‌رو به برخی از این تلاش‌ها به شکل گذرا پرداخته‌ایم و امیدواریم استدلال‌ها و سخنان مطرح شده از سوی مصلحان در این گزارش، مورد تأمل و توجه خوانندگان قرار گیرد.

### درخواست مشترک خاتمی و ماهاتیر محمد از مسلمانان جهان

سید محمد خاتمی و ماهاتیر محمد در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۹۲ در یک نامه مشترک که به پنج زبان انگلیسی، عربی، مالایی، اردو و فرانسه منتشر می‌شود، خواستار پایان دادن به خونریزی‌های فرقه‌ای در جهان شدند. این درخواست در یک نشست مطبوعاتی با حضور علی خسرو، مشاور ویژه سید محمد خاتمی، و چاندرامظفر، رییس جنبش بین‌المللی برای جهان عادلانه (JUST) در کوالالمپور برگزار شد، ابتداء کتر چاندرامظفر، که مبتکر این اقدام مشترک بود به سابقه موضوع اشاره کرده و گفت در سفری که به تهران داشته در دیدار با جناب آقای خاتمی این ابتکار را مطرح کرده و سپس موافقت جناب آقای ماهاتیر را جلب کرده است. متن درخواست مشترک که در این کنفرانس مطبوعاتی به زبان‌های مختلف در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت به قرار زیر است:

### درخواست مشترک از شیعیان و سنی‌ها

ما امضاکنندگان زیر مراتب انزجار خود را از خشونت و خونریزی که طی سال‌ها، روابط

شیعه و سنی را در بر گرفته اعلام می‌داریم. در اثر عداوت میان این دو، عمدتاً در تعدادی از کشورهای مسلمان تاکنون هزاران نفر کشته شده‌اند. بسیار دردناک و تأسف بار است که بسیاری از زنان و کودکان در میان قربانیان این خشونت‌ها بوده‌اند.

خصوصاً و دشمنی میان شیعه و سنی، امت اسلامی را به روشنی تضعیف کرده است. این امر ما را در مقابل دسیسه‌های عناصر خارجی که با هدف از بین بردن وحدت و یکپارچگی امت اسلامی صورت می‌گیرد، آسیب‌پذیر ساخته است. این امر باعث می‌شود کسانی که به دنبال استقرار قدرت هژمونیک خود بر ما مسلمانان در راه رسیدن به اهداف خویش هستند، موفق شوند. بدون شک دشمنی و ستیز بین سنی و شیعه که به قتل عام‌ها انجامیده است، چهره و شخصیت امت را در مقابل چشم جهانیان تیره و تار کرده است.

ما از همه شما سنی‌ها و شیعیان که به خداوند واحد اعتقاد دارید و تحت هدایت قرآن کریم هستید و به یک پیامبر افتخار می‌کنید و رو به یک قبله دارید، تقاضا داریم که فوری از قتل عام و کشتار یکدیگر خودداری کنید. خشونت کافی است. خونریزی بس است. کشتار کافی است.

هر دو ما یک نخست‌وزیر سابق از کشوری با اکثریت سنی و یک رئیس‌جمهوری سابق از کشوری با اکثریت غالب شیعه - این تقاضا را به سازمان همکاری اسلامی که نماینده تمامی مسلمانان با هر فرقه و آیین است نیز ارسال می‌کنیم. سازمان همکاری اسلامی می‌تواند کار گروه ویژه‌ای را ایجاد کند تا درگیری‌های شیعه و سنی را عمیقاً بررسی کند و پیشنهادهایی عملی به رهبران سیاسی و دینی امت ارائه کند. ما همچنین از همه افراد و گروه‌های جامعه مدنی ذی‌ربط در



ماهاتیر محمد

تمام جهان می‌خواهیم که به این حرکت بپیوندند تا از خشونت و خونریزی جلوگیری کنند و صلح و تفاهم را در میان شیعه و سنی تقویت نمایند. این درخواست مشترک از طریق رسانه‌های آنلاین (اینترنتی) منتشر خواهد شد و ما آن را با اقدامات و برنامه‌های دیگر نیز پیگیری می‌کنیم. امیدواریم خداوند سبحانه و تعالی همه ما را در خدمت صادقانه به او هدایت کند.

### پیام ویژه ماهاتیر محمد

سپس ماهاتیر محمد در سخنان خود به این موضوع تأکید کرد که همه ما مسلمانان هستیم و برای کسی که از بیرون به ما مسلمانان می‌نگرد تفاوتی ندارد که هر یک از ما متعلق به چه فرقه‌ای هستیم و از چه نظام فقهی پیروی می‌کنیم. همه ما مسلمانیم و وقتی که مسلمانان یکدیگر را با بهانه‌های فرقه‌ای می‌کشند این



سید محمد خاتمی رئیس جمهور اسبق، عکس از سایت خاتمی دات آی آر

تصویر بسیار بدی به جهان عرضه می کند. اختلاف در تفسیرها و قرائت‌ها از دین وجود دارد، ولی این اختلاف‌ها به هیچ وجه مجوزی برای کشتار یکدیگر نیست. مسلمانان از هر فرقه و مذهبی که هستند باید به جهان نشان بدهند که اهل مدارا و صلح بوده و خشونت و خونریزی را محکوم می کنند. نخست وزیر سابق مالزی در پاسخ به این پرسش که آیا قدرت‌های خارجی در شعله‌ور کردن درگیری بین شیعه و سنی مداخله می کنند، گفت: قطعاً چنین است و ما خود نیز کار آنها را آسان می کنیم نیروی خودمان را علیه خودمان تحریک می کنند و به کار می گیرند. هنگامی که در برمه مسلمانان مورد کشتار و بی رحمی قرار می گیرند چه فرقی می کند که آنها شیعه هستند یا سنی، کل جهان اسلام در خطر است.

#### پیام ویدئویی سید محمد خاتمی

پس از آن پیام ویدئویی سید محمد خاتمی به شرح زیر به سمع و نظر اصحاب رسانه‌ها رسید که چکیده‌ای از آن به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم. روح اسلام کلمه توحید است، لا اله الا الله که در واقع مبدأ و مقصد حرکت انسان را مشخص می کند. مبدأ از خداست و مقصد در این جهان استقرار نظامی

عادلانه که در آن همه انسان‌ها از عدالت سیاسی، اقتصادی، جنسیتی، قومیتی و... برخوردار باشند و در نهایت مقصد نهایی در جهان دیگر هم دارالسلام است، جایی که بر آن صلح، آشتی و مهر حکومت می کند... اختلاف امری طبیعی است و به تعبیر پیامبر اکرم (ص) اختلاف امت رحمت است، اما این اختلاف اگر بر پایه تعصب کور و جهالت استوار بشود ممکن است منشأ فاجعه‌های بزرگ و خسارت‌های زیادی برای اختلاف کنندگان باشد. به خصوص که در جهان امروز کسانی هستند که همه منافع خود را در این اختلاف‌ها می بینند و به آن دامن می زنند. همان‌هایی که در بیرون دنیای اسلام موج خطرناک اسلام‌ستیزی و اسلام‌هراسی را دامن می زنند و نیز هر کاری برای ضربه زدن به مسلمانان از جمله اهانت به مقدسات اسلام انجام می دهند و در درون دنیای اسلام آنان که منافع خود را از دست رفته یا در معرض خطر می بینند سعی می کنند به این اختلافات دامن بزنند.

اسلام‌هراسی آن‌ها یک پشتیبان پیدامی کند و آن افراط‌گرایی و خشونت است که برداشت تنگ، خشن و ظاهرگرایی از اسلام دارد و واقعاً ایجاد وحشت می کند و نیز تفرقه‌انگیزی یک بستر پیدامی کند و آن تعصب جاهلانه است و متأسفانه می بینیم که در دنیای اسلام این اختلاف‌ها گاه به فاجعه‌های خونین می انجامد، فرقه‌های اسلامی به جان همدیگر می افتند و بیگناهان بسیاری در این عرصه آسیب می بینند و کشته می شوند. جادارد که همه ما به خود بیاییم. به خصوص اندیشمندان، متفکران، خیر خواهان، سیاستمداران و به ویژه عالمان دین که نفوذ و تأثیر روی جامعه دارند.

اول، برای مبارزه با تعصب و جهالت‌هایی که سبب می شود اختلاف‌های طبیعی به ستیز تبدیل بشود. دوم، بیدارگری و هوشیار کردن جامعه که پشت این جریان‌ها دست‌های پلیدی است که خیر فرقه‌های اسلامی و جوامع ما را نمی خواهد، باید روشننگری کرد و نیز انتظار می رود که این نشست گامی باشد به سوی درمان کردن این فاجعه و خسارت بزرگ و به خصوص انتظار می رود از سازمان همکاری اسلامی که در این زمینه اقدام کند و جلوی این فاجعه را تا آنجا که می تواند بگیرد.

#### نامه مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم به جامعه الازهر

مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم در تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۹۲ در نامه‌ای به رئیس

دانشگاه الازهر - دکتر احمد محمد احمد الطیب - از کشتار شیعیان در مصر ابراز تأسف کرده و با یادآوری برادری و اتحاد بین مسلمانان و پرهیز از نبرد و خشونت‌های فرقه‌ای به عنوان یکی از آموزه‌ها و اصول مهم اسلامی پیشنهاد تشکیل مجمعی بزرگ از علمای فریقین در راستای پایان دادن به این بحران را مطرح کردند. در بخشی از این نامه که خطاب به شیخ دانشگاه الازهر دکتر احمد محمد احمد الطیب نگاشته شده، آمده است:

«جهان اسلام اینک در معرض گسترش روز افزون دامنه منازعات پوچ و خونین فرقه‌ای است. خیزش مردمی و جنبش مدنی کشورهای عربی که با الهام از تعالیم آزادبخش اسلام و خواست استبدادستیزانه و مردم‌سالارانه آغاز شد، تحت تأثیر عناصر مشکوک و با دخالت جریان‌ها و نیروهای افراطی و متعصب و بهره‌بردن از احساسات کور و ناآگاهانه، به سوی نوعی قطب‌بندی مذهبی و جنگ بین شیعه و سنی کشانیده می شود. شعله‌ور شدن آتش این خشونت افزون بر خسارات شدید جانی و مالی و قربانیان بی‌گناه بسیار، چشم‌انداز تقرب مذاهب و وحدت اسلامی که دستاورد بیش از نیم قرن تلاش مشترک مراجع و علمای شیعه و اهل سنت است، را تحت تأثیر قرار داده و کشورهای اسلامی را با خطری بزرگ و فتنه‌ای عظیم روبه‌رو کرده است، که دود آن تنها به چشم مسلمانان می رود و سود آن نصیب دشمنان اسلام و بدخواهان خواهد شد... اخبار نگران کننده و تأسف‌باری که هر روز از انفجار، ترور و به قتل رساندن مسلمانان و دستگیری و حبس علمای آنان به گوش می رسد، نشان‌دهنده وخیم تر شدن وضعیت و ضرورت تدبیری عاجل برای حل و مهار آن است. بی‌تردید تکلیف سنگین و دشوار پایان‌بخشیدن به این ماجرای شوم و خاموش کردن آتش این فتنه بر دوش علما و حوزه‌های علمیه، نهادهای مذهبی، مسلمانان آگاه و دولت‌های اسلامی است. در چنین شرایطی پرهیز از اقدامات و سخنان تحریک‌آمیز همچون توهین به مقدسات طرفین، که نتیجه‌ای جز گسترده تر شدن دامنه فتنه ندارد، بسیار ضروری است. مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم با اظهار تأسف شدید، بیزار می خود از درگیری‌ها و ستیزهای مذهبی در سراسر کشورهای اسلامی به ویژه در سوریه، عراق و مصر را اعلام می کند و همه طرف‌های این نبرد را به پایان دادن به خشونت‌های فرقه‌ای

فرامی خواند. همچنین با سپاس از جنابعالی، مراجع بزرگوار شیعه، علمای الازهر و سایر علمای اهل سنت، که این اقدامات را محکوم کردند، پیشنهاد می‌دهد در راستای پایان دادن به این بحران، مجمعی بزرگ از علمای فریقین تشکیل شود تا با گفت و گوی مستمر، تدبیر و چاره‌ای برای آن بیندیشند و جهان اسلام را از این آتش خانمان سوز نجات دهند».

**نامه خاتمی به شیخ الازهر در محکومیت**

**کشتار شیعیان مصر**

سید محمد خاتمی با ارسال نامه‌ای به امام اکبر شیخ جامع الازهر، دکتر احمد محمد احمد الطیب ضمن ابراز تأسف و محکوم کردن قتل شیعیان در مصر، خواستار ایفای نقش علما و متفکران مسلمان در ترغیب سیاستمداران برای پیگیری این برادر کشتی شد. به گزارش ایسنا، در بخشی از نامه خاتمی می‌خوانیم: «امروز خطر خشونت، افراط‌گرایی، تحجر و تفرقه نه تنها مصر، که دور و نزدیک جهان اسلام را تهدید می‌کند. باید این خطر را جدی گرفت و زمینه‌های ذهنی و عینی آن را از میان برد. باید به نام دین در برابر این تهدیدهای بنیان‌سوز اعتقادی و سیاسی ایستاد و به دفاع از اسلام رحمانی، بر ضرورت وحدت و کارآمدی منطق گفت و گو پرداخت. در این میان نقش علما و متفکران برجسته است تا سیاستمداران و نهادهای رسمی را نیز به اقدامات پیگیرانه قانونی ترغیب کنند. فتوای مهم شما در حرمت شرعی این اقدام و ضرورت پیگیری قانونی آن اقدامی سنجیده است که در کنار اعلام مواضع دردمندان و مسئولان مراجع عظام و علمای شیعه می‌تواند گام‌های مؤثری در جهت وحدت و تقریب همه مسلمانان و دور کردن آتش کینه و افراط و تروریسم کور از همه جوامع اسلامی به شمار آید. از خداوند بزرگ توفیق شما و همه علما و متفکران مسلمان را در این دوران حساس و در این راه مهم مسئلت دارم».

**رئیس الازهر: ما پشت سر شیعیان نماز**

**می‌خوانیم**

احمد الطیب، رئیس الازهر در دیداری در نیمه‌ی تیر ماه ۱۳۹۲ با هیئتی عراقی در مصر اظهار داشت: امروز در حالی فتنه در کشورهای اسلامی بر نامه‌ریزی می‌شود که به وحدت امت اسلامی در همه کشورهای نیاز داریم و ما به آن نیاز مندیم و بدون وحدت نمی‌توانیم سر بلند باشیم. ما با شبکه‌های ماهواره‌ای که به تکفیر مسلمانان شیعه می‌پردازند، مخالف

هستیم و تکفیر قابل قبول نیست و توجهی در کتاب، سنت و اسلام ندارد. ما پشت سر شیعیان نماز می‌خوانیم و شیعه قرآن دیگری ندارد و شایعه‌ها در این باره بی‌اساس است. نخستین مسئولیت الازهر تلاش برای حفظ وحدت امت اسلامی و یکپارچگی مسلمانان با وجود داشتن اختلاف نظر در مسائل اجتهادی است. هیچ اختلافی بین سنی و شیعه وجود ندارد که آنها را از اسلام خارج کند و به وجود آمدن مسائل کنونی بهره‌برداری سیاسی از اختلافات اجتهادی است. اگر به عراق سفر کنیم، به نجف خواهیم رفت و من برای سفر به هر مکانی که مسلمانان در آن گردهم آمده‌اند، به ویژه نجف آمادگی دارم. به دیدارتان خواهیم آمد، من پدر سنی و شیعه هستم.

**توده مسلمین از هر گونه توهین و تکفیر به دیگر مسلمانان پرهیزند**

حجت الاسلام علی انصاری بوی احمدی، رئیس مجمع جهانی شیعه‌شناسی در گفت و گو با خبرنگار شفقنا در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۹۲ در خصوص خونریزی در ماه مبارک رمضان اظهار کرد: مسلمانان در این دوران حساس که دشمنان هم نسبت به منافع جهانی آنها چشم طمع دوخته‌اند و برنامه‌ریزی می‌کنند، باید در دو جهت وظیفه‌شرعی خود را نشان دهند تا برنامه‌ریزی‌های آنها خنثی شود؛ ابتدا حکومت‌ها هستند که موظفند دوست و دشمن را بشناسند و نسبت به منافع جهان اسلام اهتمام جدی داشته باشند و نیز تحرکات و تعرضات و مسائل فرقه‌ای را که باعث اختلاف و جنگ می‌شود و مردم را از عبادت و ستایش خدا در ماه رمضان باز می‌دارد، به صورت جدی برخورد کنند. توده مسلمان وظیفه دارند از هر گونه توهین و تکفیر به دیگر مسلمانان پرهیزند. همان‌طور که دستور اسلام و پیامبر تأکید دارد که مسلمانان با دیده احترام و اکرام متقابل به دیگران نگاه کنند و با وحدت و تقریب، یک روش مسالمت‌آمیز و عقلایی را طی کنند.

**یادآوری وظیفه علمای اسلام**

حجت الاسلام محمدصادق کاملان، مدرس حوزه و دانشگاه، در گفت و گو با خبرنگار شفقنا در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۹۲ با تأکید بر اینکه علت کشتارها و جنگ‌های فرقه‌ای، دلیل عقلانی نیست و مسائل سیاسی است؛ اظهار کرد: اگر عربستان سعودی از مخالفان سوریه پشتیبانی می‌کند، می‌خواهد با دولت سوریه تسویه حساب کند و چون دولت سوریه



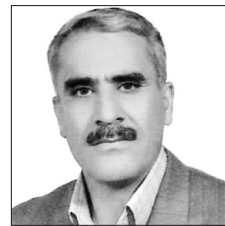
احمد الطیب

تابع دولت عربستان نیست می‌خواهد حکومت بشار اسد را ساقط کند و اگر روسیه از سوریه دفاع می‌کند، برای اینکه می‌خواهد حکومت بشار اسد باقی بماند، یعنی مسائل سیاسی است نه دینی و فرقه‌ای. سیاستمداران که پشت جنگ و خونریزی‌ها هستند برای اینکه توده‌های مردم را به میدان بکشاند، مجبورند صبغه و رنگ دینی به کار خود دهند تا بتوانند توده‌های مردم و عوام را به جبهه‌ها بکشاند. القاعده و افراد تندرو و خشن را به نام دین و به نام اسلام و به نام توحید و الله اکبر به جبهه و جنگ بکشاند.

او در پایان خاطر نشان کرد: وظیفه علمای اسلام و آنهایی که واقعاً برای خدا صحبت می‌کنند و برای خدا عالم دینی هستند، این است که مردم و متدینان را نسبت به توطئه سیاستمداران توجه دهند. مردم را متوجه کنند. برخی در کسوت عالم در جهان اسلام هستند که از دین به عنوان ابزاری برای مصارف دنیایی و سیاسی خود استفاده می‌کنند. به نظر من اگر مردم این مسائل را از زبان علما بشنوند و توجه کنند، می‌توان جلوی جنگ و خونریزی‌ها را گرفت. نقش علما در این مرحله بسیار کارساز است، زیرا دشمن از دین به نام دین استفاده می‌کند.

# مولانا و راه برون رفت از فرقه بندی ها

امین یاری



دینی را در مثنوی در چند نوبت انتقاد کرده و اصول ادیان را واحد شمرده و همه آنها را منتهی به حقیقت و حق دانسته و این دشمنی ها و خونریزی ها، که متعصبان در هر عصری به نام دین و در راه نصرت انبیا برانگیخته اند به باور وی از آثار جهل و غفلت است.

مولانا معتقد است که رویارویی با امر مطلق و متعالی، در صورت های مختلف ظاهر می شود. خدای عالم، مانند کعبه است که خلائق از راه های مختلف و جهات متعدد به سوی آن رهسپارند. مقصد و مبدأ یکی است، اما راه ها و جهات و اصول به آن، متعدد و متکثر است، از این رو هیچ تفسیر و قرائت رسمی و واحد از دین وجود ندارد. در معرفت دینی، همچون هر معرفت بشری دیگر، قول هیچ احدی، حجت تعبیدی برای دیگری نیست.

پیامبران حق، حتی پیروان پاکشان، حظی از وحی و تجربه باطنی داشتند. چنان که مولانا، «وحی ربّانی» را، جهت مصون ماندن از تعرض عوام الناس و بداندیشان، «وحی دل» می نامد:

از پی روپوش عامّه در بیان

وحی دل گویند آن را صوفیان

وحی دل گیرش که منظر گاه اوست

چون خطا باشد چو دل آگاه اوست؟

(مثنوی، دفتر چهارم، ۱۸۵۴-۱۸۵۳)

مولانا اصطلاح «منظر» را در مثنوی بسیار به کار برده است. منظر همان است که ما امروزه دیدگاه یا نقطه دید می گوئیم. در یک جا به نحو بسیار شجاعانه می گوید:

از نظر گاه است ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و گبر و جهود

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۵۳)

یعنی اختلاف این سه، اختلاف حق و باطل نیست، بلکه دقیقاً اختلاف نظر گاه است؛ آن هم نه نظر گاه پیروان ادیان، بلکه نظر گاه انبیا. حقیقت

یکی بوده است که سه پیامبر از سه زاویه به آن نظر کرده اند. یا به پیامبران، سه گونه و از سه روزنه تجلی کرده است و لذا سه دین عرضه کرده اند.

مولانا بر این باور است که هیچ گاه همه واقعیت را آنچنان که باید در چنگ نمی گیریم. هر کس به اندازه ای و از منظری آن را می بیند و در می یابد و به همان اندازه هم توصیف می کند و به تمثیل خود او:

دَم که مردنایی اندر نای کرد

در خور نای است نه در خور دَمِ مرد

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۹۳)

ماهریک نی هایی هستیم نشسته بر لبان حقیقت و حقیقت، داستان خود را از دهان ما می سراید و اگر دهانی به «پهنای فلک» هم داشته باشیم باز هم برای ادای واژه حقیقت تنگ خواهد بود. پس:

کاشکی هستی زبانی داشتی

تا ز هستان پرده ها بر داشتی

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۲۵)

مولوی توضیح می دهد که هر یک از ما، در هر مرتبه ای از تنزیه که باشیم، باز هم مبتلا به تشبیه هستیم، چرا که از قالب های مأنوس ذهنمان برای توصیف خدا کمک می گیریم و خدا را از منظر خاصی که انفکاک ناپذیر از وجود ماست، می نگریم. این تشبیه ممکن است غلیظ تر یا رقیق تر شود، کما این که در حق چوپان، بسیار غلیظ بود:

هان و هان گر حمد گویی گر سپاس

همچو نافر جام آن چوپان شناس

حمد تو نسبت بدان گر بهتر است

لیک آن نسبت به حق هم اتر است

(دفتر دوم، ابیات ۱۷۹۵-۱۷۹۴)

آنچه از قصه موسی و شبان می فهمیم این است که تشبیه و نفی ادب نیز نمی تواند ما را از تقرب به درگاه خداوند بازدارد:



هیچ آدابی و تربیتی مجو  
هر چه می خواهد دل تنگت بگو

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۸۴)

دکتر سروش هم در این باره می گوید:  
«لب سخن مولوی این است که ادیان مختلف،  
زبان‌های مختلف هستند برای بیان معنا و محتوای  
واحد؛ اسم‌های گوناگونند برای مسمای واحد».

(قمار عاشقانه، چاپ ۱۳۸۸، ص ۱۹۸)

از منظر مولانا، هم موسای صاحب شریعت  
و آداب‌دان می تواند در بارگاه او جای یابد و هم  
یک شبان بیابان سوخته جان. هر دو با دو بیان در  
توضیح یک معنا، آتن قلبشان را به سوی خدای  
هستی، میزان می کنند:

هر کسی را سیرتی بنهاده ام

هر کسی را اصطلاحی داده ام

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۵۳)

اولین کسی که بذکر تکثرگرایی را در دل  
اندیشه انسان کاشت، خود خداوند بود که  
پیامبران مختلف را فرستاد. بر هر کدام ظهوری  
کرد و هر یک را در جامعه‌ای مبعوث و مأمور  
کرد و بر ذهن و زبان هر کدام تفسیری نهاد و  
چنین بود که کوره قرائت‌ها و نگاه‌های متعدد،  
گرم شد.

به نظر مولانا وقتی «بی رنگی»، اسیر رنگ و  
تعدد شد و مطلق در مقید و لائتین در تعینات،  
ظهور پیدا نمود جنگ مذاهب و تقابل فرق آغاز  
می شود:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد

موسی با موسی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون دارند آشتی

یا نه جنگ است این برای حکمت است

همچو جنگ خر فروشان صنعت است

(مثنوی، دفتر اول، ابیات، ۲۴۷۹، ۲۴۷۲، ۲۴۷۱)

مولوی سرّ فرقه فرقه شدن مذاهب و تعدد  
ادیان را بر اساس غرقه شدن حقیقت در حقیقت  
می داند. حقایق یافته شده و حیران ماندن در میان  
آن حقایق، تعدد و تکثر را پدید آورده است:

بل حقیقت در حقیقت غرقه شد

زین سبب هفتاد و بد صد فرقه شد

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۳۶)

یا نه این است و نه آن، حیرانی است

گنج باید جست این ویرانی است

(مثنوی، دفتر اول، ۲۴۸۶)

آدمی باید پهنه هدایت را وسیع تر بگیرد  
و برای دیگران هم حظی از نجات، سعادت  
و حقانیت قائل شود و روح کثرت‌گرایی و

پلورالیسم هم، همین است. از این روزن است  
که جوهر کثرت‌گرایی، همان اذعان به رحمت  
واسعه خدای رحمان است. ادیان الهی اصالتاً  
حقند. هیچ حقی با هیچ حق دیگری بی مهر و  
ناسازگار نیست. همه حقیقت‌ها، ساکنان یک  
ایوان و ستارگان یک کهکشانشاند. در بنا کردن  
کاخ رفیع حق، همه مشارکت دارند. از همه  
باید شرکت خواست و آن عمارت را بر دوش  
جمع باید نهاد. دیگران را از قلم انداختن و خود  
را غافلانه، مستغنی از دیگران پنداشتن، شرط  
خردورزی و ادب حق‌جویی نیست.

همین که عقل‌ها به فهمیدن دین زلال، همت  
می گمارند، داشته‌های خود را با آن می آمیزند  
و آن را تیره می کنند. دینداری و دین‌ورزی،  
چون آبی کف آلود تا قیامت در میان مردم  
جاری است و تنها در قیامت است که خداوند  
میان‌بندگان خود در خصوص اختلافشان داوری  
خواهد کرد.

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور

در خلاق می رود تا نفخ صور

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۴۹)

مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر که یکی  
از مولوی‌شناسان بزرگ به‌شمار می‌روند با  
یک عبارت متین و عمیق، این مبحث را بیان  
فرموده‌اند:

هر کس به راهی می‌رود که آفریدگار  
خواست است و همان راه نسبت به هر یک از آن  
دو، صراط‌المستقیم است. اختلاف مؤمن و کافر،  
به حسب ظاهر شریعت و احکام اصول اجتماع  
و در مقایسه فردی با فردی دیگر با طایفه‌ای با  
طایفه‌ای دیگر است، حکمی مستحدث و قیاسی  
بشری است، نه اصلی و نه یزدانی:

موسی و فرعون معنی راهی

ظاهر آن زه دارد و این بی‌رهی

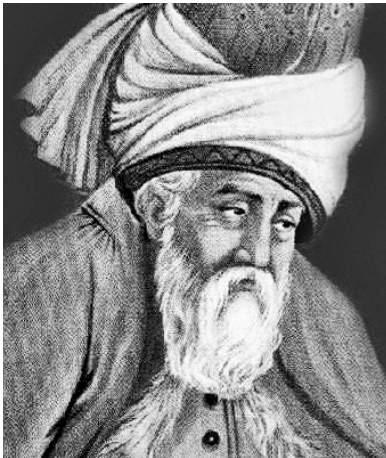
روز موسی پیش حق نالان شده

نیم شب فرعون هم گریان بده

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۴۸-۲۴۴۷)

استاد فروزانفر در باب اختلاف فرق مذهبی،  
به نکات جالبی اشاره می‌کند:

«این اختلاف و دوگانگی که عاملین، بر سر  
مذهب و معتقدات خود می‌کنند با فطرت انسانی  
و اصول دعوت پیامبران موافقت ندارد. حقیقت  
انسانی، بی‌رنگ و قدر مشترک میان افراد بشر،  
معنی و اصول انسانیت است، پس همان بهتر که  
بدان حقیقت باز گردیم و ستیزه و پرخاش را به  
یک سو نهم. خدا را پیرو هیچ آیینی فرض نتوان  
کرد. خدا خداست و نه ترسا و نه یهودی و نه



تمثال مولانا جلال‌الدین بلخی

بودایی است... مولانا نظر بدین معنی می‌فرمود:  
«من با ۷۲ ملت یکی ام». حسین منصور را پرسیدند  
که تو بر کدام مذهب هستی؟ گفت: «انا علی مذهب  
ربی» (شرح مثنوی شریف، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۰۴۷ با تلخیص)

بر حسب دیدگاه استاد فروزانفر، بیان مولانا  
در انتقاد روش متعصبان و باطل‌اندیشان، بسیار  
روشن و منصفانه و به طوری قاطع است که هر  
هوشمند صاحب‌نظر و حقیقت‌پژوهی را متوجه  
می‌سازد که تعصب بر سر دین، عقیده و مذهب،  
کاری است برخلاف اصول انسانیت.

مولانا اختلاف مذاهب را صوری و عَرْضی  
می‌داند نه جوهری و حقیقی. درخت تنومند  
دین، تنه واحدی دارد که مذاهب و فرق دینی،  
در حکم شاخ و برگ آن می‌باشند. هر چند راه‌ها  
مختلف و متعدد است، اما مقصد یکی است.

منبسط بودیم و یک جوهر همه

بی‌سروبی با بدیم آن سر همه

یک گهر بودیم همچو آفتاب

بی‌گره بودیم و صافی همچو آب

چون به صورت آمد آن نور سره

شد عدد چون سایه‌های کنگره

کنگره و بران کنیز از منجنیق

تارود فرقی از میان این فریق

(دفتر اول، بیت ۶۸۹-۶۸۶)



استاد بدیع الزمان فروزانفر

**اولین کسی که بذر تکثر گرایی را در دل اندیشه انسان کاشت، خود خداوند بود که پیامبران مختلف را فرستاد. بر هر کدام ظهوری کرد و هر یک را در جامعه‌ای مبعوث و مأمور کرد و بر ذهن و زبان هر کدام تفسیری نهاد و چنین بود که کوره قرائت‌ها و نگاه‌های متعدد، گرم شد**

البته مولانا همچون دیگر نوآوران و نواندیشان، از حقیقت ستیزی دیرفهمان، نگران است که مبادا خاطر آنان مکدر شود و خوی عصبیتشان به غلیان آید لذا بیم آن دارد که مبادا خاطری دچار لغزش و اشتباه شود، زیرا این معانی ژرف را هر ذهن ضعیفی نمی‌تواند درک کند و برتابد:

شرح این را گفتمی من از مری  
 لیک ترسم تا لغزد خاطری

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۹۰)

مرحوم علامه سید جلال‌الدین همایی که در مقام ادب و عرفان، جایگاه بس وسیعی را به

خود اختصاص داده و مراحل و مدارج علمی را به نحو شایسته‌ای طی نموده است تصریح می‌کند که «مولوی، اختلاف مذاهب را ناشی از اختلاف در دید و نظر گاه طوایف بشر می‌داند.» (همایی، مولوی نامه، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۴۶)

به تعبیر استاد همایی، مولوی بر این باور است که «اختلاف مذاهب، معلول اختلاف عقول، فهم‌ها و دریافت‌های بشر است.» (همان، ص ۴۸)

مولوی در عین اینکه اختلاف مذاهب را به سبب اختلاف دید و نظر گاه می‌داند؛ می‌گوید کلی مذاهب، حق نیست و همه هم باطل نیست؛ پس باطل شمردن و حق شمردن همه مذاهب، نادانی و احمقی است. به نظر مولوی، مذهب حق در میان مذاهب، مانند شب قدر است که در شب‌ها پنهان و مورد شک و تردید واقع شده است.

حال چگونه باید خود را از تردید در پیشه اندیشه و تراحم مذهبی نجات بخشیده و رها سازیم؟ به گمان مولانا باید به کسانی پناه بُرد که پیران راه آزموده و برگزیده گان حقند و اینها هستند که محک و میزان حق و باطل و عقلای جامعه و ارباب معرفتند. باید دست در دامن کسی سایید که خار را گلشن و کور را روشن می‌کند. باید دست در دست کسی نهاد که سایه‌اش در زمین، چون کوه قاف و روحش به مانند سیمرغ عالی طواف است. پیر و رهنما، در حکم نردبان آسمان و کمان است که مرید و رهرو، می‌تواند از آن طریق، به سوی کمال مطلوب خود صعود نموده و پیران شود و خود را آنچنان که «باید باشد» بسازد:

اندر آدر سایه آن عاقلی

کیش نتانند بُرد از ره عاقلی

ظل او اندر زمین چون کوه قاف

روح او سیمرغ بس عالی طواف

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۶۲-۲۹۶۱)

پیر باشد نردبان آسمان

تیر پیران از که گردد؟ از کمان

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۵)

می‌دانیم که پیر و پیامبر دوران ما، آن کسی است که با احساس پاک و لطیف، قلب روشن و عاشق، چشم نافذ و بینا، ذهن نقاد و پویا، زبان سرخ و گویا، روح ترکیده و دردمند، عقل دور اندیش و حکیمانه، قلم سبز و بالنده، صدای رسا و گیرا، قدم مهاجر و پویا و با تمام مسئولیت و معرفت و با نهایت دردمندی و درد آشنایی، با گریز از قعود و انزوا، مأمور نجات جامعه‌ی خود از جنگ مثلث شوم استبداد سیاسی و استثمار اقتصادی و استحمار دینی می‌باشد.

مرحوم علامه محمد تقی جعفری، در موضوع

تقابل و تراحم مذاهب و عقاید و رهایی از آن، بحث حکیمانه‌ای را طرح نموده و زوایای این امر مهم را باز نموده‌اند. (تفسیر و نقد و تحلیل مذهبی، ج ۵، چاپ ۱۱) به نظر ایشان، «همه چیز را درباره حقایق، همگان دانند و همگان، هنوز متولد نشده‌اند.» (همان، ص ۳۲۴) به نظر آقای جعفری، هر گونه جهان‌بینی‌هایی که در طول تاریخ تا به امروز از بشر مشاهده شده است، نه همه گفته‌های آنان صحیح است و نه همه آنها باطل. هیچ‌یک از ادیان، ذاتاً با یکدیگر اختلاف ندارند؛ این افراد و گروه‌های انسانی هستند که در راه رسیدن به اغراض حیوانی خود، ادیان را وسیله اختلاف و جنگ و ستیز قرار می‌دهند و آن همه حقایق عالیه دینی را به لجن می‌کشند. (همان، ص ۳۲۹) دین اسلام که به وسیله محمد بن عبدالله به مردم تبلیغ شده است باطل‌کننده ادیان قبلی نبوده، بلکه همان شریعت نوح و دین حنیف ابراهیم است که خداوند در قرآن مجید تذکر داده است. (همان، ص ۳۳۸)

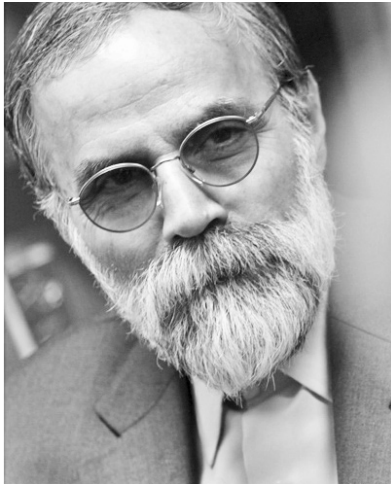
از عبارات کلیدی استاد محمد تقی جعفری چنین برمی‌آید که جوهر و ماهیت ادیان یکی است. ادیان الهی در حکم یک سازواره و اندام واحد می‌باشد که مبدأ و مقصد مشترکی دارند. در واقع ما با یک دین الهی روبرو هستیم که با عبور از مقاطع و مراحل مختلف، صورت کمال و نهایی خود را در زمان پیامبر اسلام (ص) باز یافته است بدون آن که ناسخ و باطل‌کننده مراحل قبلی خود باشد و این اولیاء و ارباب دین هستند که منشأ اختلاف، تنش و تقابل هستند نه ادیان. بنابراین دینداران می‌توانند با قبول تفاهم و مدارای دینی، به تکثر افهام و تعدد قرائت‌ها، با دید قبول بنگردند و به آن، حقانیت و رسمیت ببخشند که این، بر آمده از روح تعالیم انبیا و سازگار با صفت رحمانیت خداوند و منطبق با قواعد خلقت می‌باشد که حیات و زیبایی طبیعت نیز، در رنگ‌های متفاوت و متلون آن است.

مثنوی پژوه و مولوی شناس معاصر - استاد کریم زمانی - در باب اختلاف مذاهب و تعدد ادیان، تحقیقات مسبوط و مفصلی را به انجام رسانیده‌اند. ایشان می‌نویسند:

«به نظر مولانا، حقیقت یکی است و چون حقیقت واحد از زوایا و مریای گوناگون نگر بسته می‌آید، صد رنگ و متکثر می‌نماید.»

(میناگر عشق، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲)

مولانا با تمثیل‌های روشن و دلنشین خود، جنگ ۷۲ ملت را ناشی از عدم بینش و بصیرت می‌داند: «مردمی که به عمر خود، قیل ندیده بودند در تاریکی مخملین شب آمدند که این



کریم زمانی: عکس از علیرضا طیبی

### به نظر مولوی، مذهب حق در میان مذاهب، مانند شب قدر است که در شب‌ها پنهان و مورد شک و تردید واقع شده است

مولانا بر آن است که شناخت انسان، نسبی است. پس می‌توان گفت که چنین موجودی نباید در کمند انحصار و در باتلاق اطلاقیت، گرفتار آید:

نفی آن یک چیز و اثباتش رَواست  
چون جهت شد مختلف، نسبت دو تاست  
مارمیت اذرمیت، از نسبت است  
نفی و اثبات است و هر دو مثبت است  
آن تو افکندی چو بر دست تو بود  
تو نه افکندی که قوت، حق نمود

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۶۰-۳۶۵۸)

ستیزه‌های دینی و تنش‌های مذهبی، ریشه در فقدان بینش روشن بشر داشته است و دارد: ما جو کشتی‌ها به هم بر می‌زنیم تیره چشمیم و در آب روشنیم

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۷۲)

مولانا، ریشه سخت‌گیری و تعصب و خون‌آشامی را، ناپختگی و جنینی می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند که دوری از معنی و اختلاف در نام و عنوان، مایه پراکندگی و ناآرامی است:

سخت‌گیری و تعصب، خامی است  
تا جنینی، کار خون‌آشامی است

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۸)

اختلاف خلق، از نام افتاد  
چون به معنی رفت، آرام افتاد

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۸۰)

می‌توان گفت که جان کلام مولانا در این بیت بسیار زیبا و عمیق حافظ، آن حافظه تاریخ ما، کاملاً پیدا و هویداست؛ لذا این مبحث را با این کلام حافظ به پایان می‌بریم هر چند پایانش آغاز نوین دیگری است:

جنگ هفتاد و دو ملت، همه را عذر بنه  
چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

#### منابع:

- ۱- فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، تهران، زوار، ۱۳۷۱.
- ۲- همای، سیدجلال، مولوی‌نامه، تهران، انتشارات آگاه، ۲۵۳۶.
- ۳- جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۵، چاپ ۱۱.
- ۴- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۵- زمانی، کریم، میناگر عشق (شرح موضوعی مثنوی معنوی)، تهران، نشرنی، چاپ ششم، ۱۳۸۶.
- ۶- یثربی، یحیی، دین و عرفان، چاپ اول، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۷- سروس، عبدالکریم، صراط‌های مستقیم، کیان، سال هفتم، شماره ۳۶.
- ۸- سروس، عبدالکریم، قمار عاشقانه، ۱۳۸۸، انتشارات صراط.
- ۹- سروس، عبدالکریم، حدیث بندگی و دلبردگی، تهران انتشارات صراط، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۱۰- سروس، عبدالکریم، صراط‌های مستقیم، تهران، انتشارات صراط، چاپ هشتم.
- ۱۱- خر مشاهی، قوام‌الدین، مثنوی معنوی، تهران، دوستان، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- ۱۲- دیوان حافظ، به اهتمام د کتر خلیل خطیب رهبر.

جانور سستبر اندام را تماشا کنند و از آنجایی که شمع و چراغی همراه نداشتند از قوه بساوایی خود کمک گرفتند و به سودن اندام فیل پرداختند. هر یک از آنان که دست بر اندام فیل می‌سود تصور خود را از آن حیوان به گفت می‌آورد، در حالی که حقیقت فیل جز آن بود که پنداشته بود. در ادامه این تمثیل، تمثیلی دیگر می‌آورد: انسان‌ها، بسان کشتی سوارانی هستند که در آبی صاف و زلال، کشتی می‌رانند؛ اما به سبب ضعف بینایی، کشتی‌ها را نامناسب می‌رانند چندان که کشتی‌ها با یکدیگر برخورد می‌کنند و تصادم رخ می‌دهد. (همان، ص ۱۱۲)

به عقیده مولانا، تقابل مذهبی و تعصبات دینی، تماماً از آثار جهل و غفلت است. مولانا می‌گوید از آن رو که عقل و ادراک بشری نسبت به حقیقت مطلق، محدود است آدمی نمی‌تواند حقیقت را آن‌سان که هست بشناسد. بدین سان اختلاف در تعبیر و تفسیر حقیقت، امری قهری و گریزناپذیر است.

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۶۸-۱۲۶۷ و دفتر دوم، بیت ۲۹۲۶-۲۹۲۳)  
دیدگاه‌های مختلف، تعابیری مختلف از حقیقت به وجود می‌آورد و هیچ برداشتی از حقیقت، خالی از خطا و اشتباه نیست. بنابراین هر تفسیری از حقیقت، آمیزه‌ای است از نقص و کمال و حق و باطل. بدین جهت، حقیقت در انحصار هیچ کسی نیست.

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۹۳۷-۳۹۳۴) و:

حق، شب قدر است در شب‌ها پنهان  
تا کند جان هر شی را امتحان  
نه همه شب‌ها بود قدرای جوان!  
نه همه شب‌ها بود خالی از آن

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۳۶-۲۵۳۵)

مولانا می‌گوید: ندای الهی را همه اقوام با هر زبان و نژادی می‌شنوند. پس شنیدن ندای الهی، در انحصار پیروان هیچ دینی نیست:

آن ندایی کاصل هر بانگ و نداست  
خود ندا، آن است و این باقی صداست  
تُرک و کُرد و پارسی گو و عرب  
فهم کرده آن‌ندا، بی گوش و لب

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۰۸-۲۱۰۶)

یکی از اسباب عدم تفاهم دینی و علل اختلاف در جوامع انسانی، تفاوت در تعابیر و اصطلاحات است که البته اختلاف سیرت و اصطلاح، نباید منشأ سردی و ستیز شود:

هر کسی را سیرتی بنهادام  
هر کسی را اصطلاحی داده‌ام

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۵۳)





# اقتصاد و توسعه

## وحشت‌های بی‌نام و نشان در معرفی جامعه‌شناسی خود کامگی

در شماره ۷۸ نشریه چشم‌انداز ایران، کتابی از دکتر علی رضاقلی با نام «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» معرفی شد که استقبال و کنجکاو خوانندگان را برانگیخت. آنچه در پی می‌آید، معرفی کتاب دیگر ایشان با نام «جامعه‌شناسی خود کامگی» است که پیش از آن که معرفی کتاب باشد، موانع توسعه در ایران را بازنمایی کرده است.

وقتی بیرون آمد خیلی خوشحال شد، می‌گفت این برای چندمین بار است که بنا بود بمیرم و نشد، به ماشین تکیه داد و پاهارا دراز کرد به سمت جنوب و خوشحالی عجیبی در چهره داشت که نمرده، چون تادم مرگ رفت البته چند بار دیگر هم از این گونه اتفاق‌ها برایش افتاده بود، یک‌بار در جاده ناشناخته، شب در برف، در گردنه سیواس ترکیه، ۱۸ چرخ، سرسره‌کنان به سمت دره که خودش می‌گفت مفصله و یک‌بار دیگر هم این کار تکرار شد که گردنه بالای آب اسک جاده هراز که خودش باید بنویسد. این باعث رفاقت من و علی شد، قبلاً از دور یکدیگر را

به پهلوزیر ماشین است و ماشین افتاده روی او، فقط از کمر و پایرون است و پاهارا تکان می‌دهد، چون تنها وسیله استمداد! هستند. یک پهلویش روی آسفالت بود و یک پهلوزیر «سینی» کف بنز زیر شاسی و سخت فشرده و نفس، تنگ، و قدرت حرف زدن که هیچ، توان نفس کشیدن هم نداشت. از وضعیت ظاهر که جک ماشین یک گوشه پرت شده بود و چند تا کاشی و آجر شکسته هم آنجا بود احتمال دادم که رفته زیر ماشین، تا تعمیراتی انجام دهد، جک در رفته و ماشین افتاده روی او، سریع جک زدم و بیرونش کشیدم، دیدم «نوه» حاج رضاست. علی رضاقلی،

چه چیزهایی آدم با این دو چشمش می‌بیند، الان درست یادم نیست که سال ۱۳۴۷ بود یا ۱۳۴۸، یک شب خوابم نمی‌برد حدود ساعت ۲/۵ یا ۳ صبح بود، گفتم برم بیرون قدم بزنم، از خیابان دزاشیب به سمت میدان تجریش قدم می‌زدم، تابستان بود، خیابان خلوت و هوا سخت خوش بود. آهسته و نرم، نرم و نجواکنان می‌آمدم. از خیابان دربند که رد شدم در ضلع شمالی میدان تجریش، یک «کرایه» خطی، بنز مشکی ۱۸۰ گلگیر سفید، که رنگ و ویژه آن روز کرایه‌های خطی شمیران-تهران بود را دیدم. جلو رفتم، دست پاچه شدم، دیدم یک نفر



می‌شناختیم، حالا به دلیل نجات جاننش، همیشه به من کرنش می‌کرد و در سلام و علیک می‌گفت «یا صاحب‌الدم»، یعنی تو صاحب نجات جان من شدی، صاحب خون من. بالاخره جلو می‌رفت، همه چیز برایم باور کردنی بود جز آنکه روزی آقای میثمی که خود، تاریخ عجیب و غریبی در زندگی طی کرده، از من بخواهد که کتاب علی را نقد کنم. برایم خیلی هیجان‌آور است، یاد آن روزی هستم که از زیر ماشین بیرونش کشیدم، نبودم، شاید امروز نبود! چه می‌دانم. نمی‌دانم علی نقد را بیسندد، ولی می‌نویسم، چون هم او را دوست دارم، هم آقای لطف‌الله را.

کتاب جامعه‌شناسی خود کامگی در ۱۳۶۷ چاپ شد، آن را بارها خواندم. بعد از آن تاریخ، رضاقلی کتاب جامعه‌شناسی نخبه کشی را نیز به چاپ رسانید و در کنار آنها مطالعه مسائل توسعه سیاسی-اقتصادی را پیگیری کرده است و حدود ۲۰ مقاله تخصصی هم در کنار این دو کتاب به چاپ رسانیده است. که اکنون مقالات در وبلاگ ایشان موجود است و تاجایی که من می‌دانم، ایشان نظریه خود را نسبت به سال ۶۷ بسط داده و تحت تأثیر روش‌شناسی نهاد‌گرایان جدید قرار گرفته است و بر این باور است که دستگاه نظری نهاد‌گرایی جدید، عدم توسعه سیاسی-اقتصادی ایران را کامل‌تر و قانع‌کننده‌تر توضیح می‌دهد، البته نهاد‌گرایی جدید برای توفیق و عدم توفیق توسعه، پای نهادها که همان قواعد بازی جمعی است را به میان می‌کشد که در این اینجا موضوع بحث ما نیست. من اکنون با توجه به این مجموعه مقالات و گفت‌وگوهایی که با ایشان داشتم و کتاب جامعه‌شناسی خود کامگی سعی می‌کنم به اجمال توضیحی درباره آن بدهم.

کتاب، شرحی بر داستان ضحاک مار دوش است، در ایران ضحاک نماد سفاکی و استبداد است و در میان عرب‌ها که همسایه ما هستند حجاج بن یوسف. در واقع داستان کتاب، داستان برآمدن و فروافتادن پادشاهان جبار ایران است، و بد نبود که رضاقلی شرحی روان‌ابتدا از داستان ضحاک می‌داد که نداده است و دیگر اینکه اشعار فردوسی را نیز، در جاهایی که نیاز بوده معنی نکرده است. از خط اول که شروع کرده، ادامه داده تا انتها و نبودن توضیحات و معانی بعضی کلمات کار خواندن کتاب را مشکل کرده است و شاید یکی از بی‌توفیقی این کتاب نسبت به کتاب جامعه‌شناسی نخبه کشی همین موضوع باشد (۱۹ چاپ در برابر ۳۵ چاپ). جلد کتاب طراحی فوق‌العاده هوشمندانه‌ای شده است که

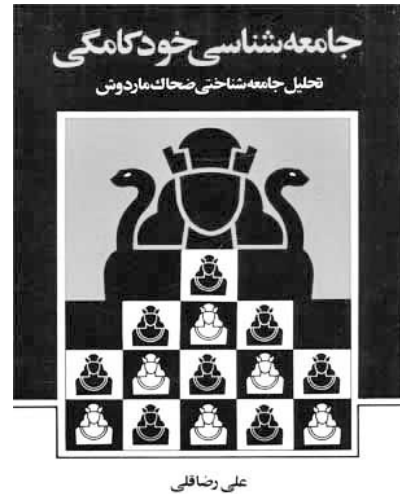
جا داشت رضاقلی شرحی هم راجع به آن می‌داد، تصویر شطرنجی است که ضحاک باد و مار بر دوش خود آنجا نشسته است. بازی شطرنج، شرح و تمرین بازی سیاسی واقعی در ایران و خاورمیانه و آسیای میانه است و شاید هم کمی گسترده‌تر. می‌دانیم که ناامنی برای هیئت حاکمه در بازی شطرنج اصل و اساس بازی است و شاه را می‌توان به هر طریق ممکن، با پیل، سرباز، اسب و یا بارخ از آن بالا، پایین آورد، دستگاه حاکمه معمولاً مشروعبیت ندارند و باید با هزینه سنگین خود را سرپا نگهدارند و با تمام قوا و هوشیاری مواظب خودش باشند و الا افتادنی است و البته این شرط و شروطی هم دارد. اما این یک طرف داستان است، ولی داستان طرف دیگری هم دارد و آن اینکه کسانی که بر سر کارند دائم باید از موقعیت خود مواظبت بکنند و این گونه نامشروعیت و با هزینه سنگین حکومت را نگاه‌داشتن در واقع هزینه مردم را بسیار سنگین می‌کند و در امر توسعه خلل می‌افکند و این خود داستان بلند دارد که در مقالات ایشان می‌توان پی‌گرفت، ولی در اصل در بازی اگر شاه مات شود نظام فرومی‌ریزد و بازی از سر گرفته می‌شود، یعنی سلسله‌ای جدید بر سر کار می‌آید. در واقع هرج و مرجی گسترده و دائمی و ناامنی مطلق، هم بر بازی حاکم است و هم بر واقعیت. در بازی شطرنج در بعضی حالات اگر سربازی از این طرف خود را به بالا بکشد وزیر می‌شود البته شرایطی هم دارد، یعنی تحرک و سیالیت سیاسی آنقدر بوده که هر سربازی می‌توانسته، وزیر شود و هر پیاده‌ای کسی. همین بازی در عمل تحقق می‌یافت و هزینه آن بر دوش ملت. رضاقلی هم کتاب را با اشاره به داستان احمد عبدالله خجستانی شروع می‌کند که خرکچی بود و به امارات و حاکمیت خراسان آن روز رسید و بنا بر نقل کتاب از تاریخ جهانگشا، هر خسی، کسی.

باری شرح، خود بازی شطرنج از نظر سیاسی، کمی از داستان ضحاک ندارد، وقتی از رضاقلی پرسیدم که چرا به این کار نپرداخته گفت، مواظب حجم کتاب هم بودم چون می‌دانم هم ولایتی‌های من با مطالعه، چندان سر و سرّی ندارند و فراموش نکنیم که شرح بازی شطرنج و آوردن آن از هند در شاهنامه آمده است، صحنه، صحنه جنگ است، کوچکترین غفلت موجب سرنگونی می‌شود.

اما برگردیم به رضاقلی که چرا این موضوع برآمدن و فروافتادن خود کامگان را برگزید. تربیت فکری، اجتماعی، اقتصادی-سیاسی رضاقلی برمی‌گردد به فضای قبل از انقلاب و

شکل‌گیری اصلی آن به سال‌های اوایل دهه چهل برمی‌گردد. در آن زمان خیلی خام فکر می‌کرد که همه چیز را به راحتی می‌توان اصلاح کرد و اینکه با تغییر گروهی به جای گروه دیگر همه چیز اصلاح می‌شود، به تبع مقتدای آن زمان خودش با حکومت پهلوی بر سر ستیز شد و در کنار انقلابیون از جمله طالقانی، مهندس بازرگان و امام خمینی و سپس حسینیه ارشاد خود را تغذیه می‌کرد و از آنجا که همه عناصر انقلابی بعدی بر اثر فشار چپ از یک طرف و از طرف دیگر عدم توسعه سیاسی ایران و گله‌مندی از هجوم عوامل فرهنگی غرب و محدود شدن روز به روز روحانیت و به حاشیه رفتن آنها و استبداد و وابستگی و شبه مستعمر بودن ایران و شدت گرفتن و سرعت گرفتن فرو ریختن نظام معنایی کهن دینی و پیداشدن رقبای سرسخت برای جایگزینی تبیین‌های دینی چنان همگان را می‌آزرد که ساده‌لوحانه همه را به گردن پهلوی انداختند و از آنجا که راه اصلاح توسعه سیاسی را نیز بسته می‌دیدند، بالاچاره سر مبارزه را به سمت دستگاه حاکمه قرار دادند و اینکه اگر این هیئت حاکمه باشد کار به سامان نخواهد شد، پس می‌باید پهلوی ساقط گردد.

در این راستا در انقلاب مشارکت کرد، بعد از انقلاب به این نتیجه رسید که آرمان‌ها جای خود را دارند و کار خود را می‌کنند ولی نهادها و سازمان‌های تاریخی هم وجود دارند که احکام خود را دارند، می‌گفت به یک گونه‌ای بازی در اجتماع هم مثل بازی تنیس است، بازی قواعدی دارد که طرفین و به مرور وضع می‌کنند که بازیکنان باید آن را رعایت کنند، آرمان‌های طرفین هم جای خود را دارند، ولی خود بازی و برد و باخت تابع ورزیدگی و قواعد فیزیکی است، زور و زاویه ضربه، میزان قدرت و شدت و تحرک طرفین و این است که برد و باخت را تعیین می‌کند. البته داستان نکات دیگر هم دارد.



و نهادها و سازمان‌ها هم یک چیزی شبیه همین قواعد فیزی یک را وارد بازی می‌کنند و آرمان‌ها را در مسیرهای مختلف قرار می‌دهند و سرنوشت‌ساز هستند، در نتیجه با عوض شدن افراد و در هم کردن نظم تضمینی نیست که چه عاید شود، باز باید هم گفت آرمان‌ها نقش دارند و اینکه تغییر آدم‌ها هم نقش مثبت و منفی خود را. در آن ایام که آهسته، آهسته در کار تجدیدنظر بود، مقاله‌ای نوشت به نام «سراب‌گرایی صنعتی در نظام قبایلی ایران» و کم‌کم نطفه‌های امروزی فکرش به جوانه نشست، به من می‌گفت که در جبین این کشتی نور هدایت نمی‌بینم. آن مقاله را آقای یوسفی اشکوری در مجموعه‌ای به نام «چه باید کرد» چاپ کرد و کیهان سال، زمان آقای خاتمی هم توسط آقای خانیکی آن مقاله را چاپ کرد. بعد آرام آرام از مسئولیت‌های اجرایی محترمانه کنار رفت که این هم داستان بلند و شنیدنی دارد. ولی ذهنش به دنبال فهم موانع پیشرفت بود. در این راستا کتاب ضحاک ماردوش مرحوم آقای سعیدی سیرجانی چاپ شد، آن را چند بار خوانده مواضع ادبی، فریدونی و کاوه‌ای را که ایشان پسندیده بود برای تشویق کاری مجدد در عرصه سیاست، به همان معنی گذشته، یعنی تفکوری که اصلاح را به تغییر افراد می‌دید، نپسندید و خواست پایه‌نهادهای اجتماعی را به میان بکشد و می‌گفت کار از جای دیگر خراب است. ضمن اینکه قبول کرده بود که ده‌هزار سال دوران جدید بعد از عصر شکار، کم و بیش مدتی از آن همراه پادشاهی‌ها و امپراتوری‌ها بوده است و آن را از نظر جامعه‌شناختی می‌فهمید که این یک تأسیس بشری قابل فهم است و ضروری، ولی آنچه را که نمی‌فهمید و دنبال می‌کرد این بود که این سازمان

چرا در ایران به این اندازه، مخصوصاً بعد از اسلام بی‌ثبات و پسر هرج و مرج بوده است و نمی‌تواند وظایف اولیه خود را انجام دهد. اگر از رانت هیئت حاکمه بگذریم، حکومت تأسیس می‌شود برای ارائه نظم و امنیت و سپس تولید و بهره‌وری، البته این نظریه دولت قرار دادی است، دولت رانتی - غارتی داستان دل آشوب است که این بحث‌ها جنبه‌های دیگر هم دارد.

با خودش می‌گفت چرا دولت‌های ایرانی به سمت رانت و غارت می‌روند و نفس رعیت را می‌برند و آنقدر می‌روند تا خودشان با سر به زمین بخورند (چرا چوب‌های نظری این مسائل را در مقالاتش شرح کرده است). حتی این امیثت برای خود هیئت حاکمه برقرار نیست، همین تاریخ اخیر را نگاه کنید چقدر نخست‌وزیر کشته و شاه در به در داریم. شهید رجایی، زیر هوار، بنی‌صدر فراری، محمدرضا فراری، رضاشاه فراری، احمدشاه اخراجی، محمدعلی شاه فراری، ناصرالدین شاه مقتول، حاج ابراهیم کلانتر کشته، قائم مقام شهید، تقی‌خان فراهانی شهید، مصدق زندانی، مسئولان بعد از انقلاب در تحدید و تهدید. چه ساختاری و چه نهادی و چه بنیادی این قواعد بازی را تشکیل می‌دهد، چرا انگلیس و فرانسه و... این گونه نیستند؟ چرا دستگاه حاکمه از سر طیف هرج و مرج به سمت طیف ثبات حرکت نمی‌کند؟ شرح او در این مقوله‌ها به درازا می‌کشد و آن روز در دستگاه نظری جامعه‌شناسی بیشتر فکر می‌کرد، هر چند امروز همان پس زمینه را دارد ولی تمایل زیادی به نهادگرایی جدید پیدا کرده و می‌گوید که این دستگاه بهتر از هر دستگاه نظری، به عدم توسعه ایران و این سؤالات را پاسخ بهتری می‌دهد. البته برای رسیدن به این نکات در عرصه روش‌شناسی کولی‌گردی‌های زیادی کرده است. و امروز می‌گوید به مطالب زیادی دست یافته که کار توضیح را آسان می‌کند.

او یک مرتبه با این کتاب، به خیلی از تفکرات قبلی‌اش پشت‌پازد و این کتاب وداعی است با اندیشه‌های دهه‌چهل و پنجاه او که هم در ذهن او شکل گرفته بود و هم در ذهن اکثریت یا تقریباً تمامی کسانی که درگیر با عدم توسعه بودند و می‌خواستند با حرکت‌های سیاسی تند و با تغییر هیئت حاکمه تغییرات جدی و بنیادی در تمامی زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود آورند.

این کتاب را چند گونه می‌توان شرح کرد که من آسان‌ترین و کوتاه‌ترین و روان‌ترین راه آن را می‌روم. این کتاب استبدادشناسی در ایران است.

در توضیح آرای فردوسی در این باب، چون فردوسی اولین و آخرین فرد تحلیلگر اقتصاد سیاسی - تاریخی ایران است، ولی به این عنوان اصلی ناشناخته است.

در این کتاب نویسنده که پیش از این در کار نقد مستبد بود، نظر خود را از مستبد به استبداد بستر آن منعطف می‌کند و به بسترشناسی استبداد روی می‌آورد، او در ایران به دنبال ساختارهای استبدادپروری می‌گردد، هر چند به علل و دلایل به وجود آمدن آنها نمی‌پردازد و در مقالات اخیر در مورد آنها نوشته، کمی آنها را باز کرده و هنوز ادامه می‌دهد.

او در کتابش تکیه کلام‌های زیادی از شخصیت‌ها و عملکرد آنها متناسب با اشعار فردوسی و کارهای ضحاک می‌آورد و شرح می‌دهد و در واقع نظریه حکومتی را می‌برد به نزدیکی راهزنان ساکن (حاکمان) بدون اینکه از این تئوری‌ها نام ببرد.

مادر نظریه‌ها یک نظریه راهزن ساکن و راهزن سیار (دزد دریایی) هم داریم برای شرح و توضیح اعمال حاکمان، راهزن سیار منافعش ایجاب می‌کند که هر چه می‌یابد ببرد، شبیه دزد دریایی، راهزن ساکن، منافعش ایجاب می‌کند حداقل ملاحظاتی را در ارائه نظم و امنیت و سپس تولید و بهره‌وری انجام دهد که بتواند فعالیتی صورت بگیرد و او دوباره از آن بهره‌برداری کند. این آن چیزی است که در گفته‌های خان و باب اول گلستان و سراسر شاهنامه شرح داده شده است. غازان خان به امرا می‌گفت اگر می‌خواهید مردم را غارت کنید به تمامی، من حرفی ندارم. ولی بعد از آن دیگر از من توقع امکانات و به قول خودش تغار و دوغ و پلو نداشته باشید، چون چیزی باقی نمی‌ماند که برداریم.

رضاقلی، حاکمان ایران را به سمت راهزن ساکن می‌کشد و غازان خان، ولی از راهزنان سیار آن نیز غافل نیست. مثلاً به داستان احمد بن عبدالله خجستانی اشاره می‌کند و کارهایش. او در بادغیس یک خرکچی بود و به حکومت خراسان رسید. او با این نکته که اول کتاب آورده است که «... احمد بن عبدالله خجستانی را پرسیدند که تو مردی خرنبنده بودی به امیری خراسان چون افتادی...» در واقع می‌گوید عملکرد حکومت و به دست گرفتن حکومت و فرو افتادن حکومت، مکانیزمش شبیه این کار حکومتی احمد بن عبدالله است و به مرور اجزای این مسئله را شرح می‌کند و جلو می‌رود، از جمله اشاره می‌کند به بحثی که هم از قدیم مطرح بوده، در دست

بزرگانی چون فردوسی و امام محمد غزالی و هم امروز مطرح است، در دست نوبلیست‌ها و دست به دست می‌گردد و آن اینکه قوانین و حاکمان خوبند که مادر ذیل آنها خوب هستیم یا ما خوبیم که حاکمان و قوانین خوب داریم و از این زاویه عطف توجه خوبی به بستر زایش قوانین و عملکرد حاکمان می‌کند و توضیحات تاریخی را به خوبی شرح می‌دهد و در مقالات اخیر توجه عمیق نهاد گرایانه به علل و دلایل زاد و ولد احمد عبدالله خجستانی در این بوم را تبیین می‌کند.

و نکته‌ای را نیز از حضرت پیامبر و حجّاج بن یوسف داشت که حفظ کرده بود و هر وقت قدم می‌زدیم با خود زمزمه می‌کرد که در باره‌اش توضیح خواهم داد. او که پیش از انقلاب سر ستیز با مستبد داشت و هنوز هم این تنفر را دارد و هر کس به توسعه ایران فکر کند کارش لاجرم به اقتصاد سیاسی تاریخی ایران و حاکمیت می‌کشد. بعد از انقلاب توجه خود را بیشتر متمرکز به بستر و مرده ریگ اجتماعی کرد و از اقوال مصلحین، اصلاح را نگاه می‌کرد و شرح می‌داد و به سختی آن اشاره می‌کرد، او به نقل از ویل دورانت می‌گفت لوتر که تلاش نفس‌گیری برای اصلاح کلیسا کرد و بی‌توفیق ماند، در حالی که به شبانگاه عمرش رسیده بود همه داستان خود را در این جمله خلاصه کرد «...اگر پادشاه جبار است، اگر بی‌رحم و خونخوار است، این ملت است که مقصر است، ملت‌ها شاهانی دارند که سزوارتر آنند...» او هم به این سخن‌گرایش پیدا کرده بود و تلاش می‌کرد ارتباط مستبد را با بستر اجتماع روشن کند و آن را به بستر اجتماع نسبت بدهد و بگوید که سازمان‌های عالی مرتبه اجتماعی دستاورد فرصت‌هایی هستند که نهادها برای آنها فراهم می‌آورند و برای جانداختن این مطلب با خودش می‌جنگید و استدلال می‌کرد، امروز با توجه به مقالاتش راحت تر حرفش را به کرسی می‌نشانند ولی در نهایت می‌گوید **نواقص بازار اقتصادی در بازار سیاسی کلید می‌خورد** که این داستان شرحش از حوصله این کوتاه‌نوشته خارج است و مطلب دوباره برمی‌گردد به اینکه امروزه با توانمندی‌هایی که دولت و حکومت پیدا کرده، اصلاحات باید از آنجا شروع شود. واقعاً این داستان پیچیده‌ای است و به این سادگی نیست، در شرایطی نیروهای بستر و در شرایطی حرکت از بالا اصلاحات را رقم می‌زنند؟! و وقت‌هایی با هم و شناس هم گاهی مدد می‌کند که در این کوتاه، بسط آن نمی‌گنجد.

رضاقلی می‌گفت امام محمد غزالی برای

اینکه پای مردم را از استبداد باز کند و بستر اجتماعی استبداد را نشانه برود، تلاش کمرشکنی می‌کند تا این گفته قدیمی را که الناس علی دین ملوکهم (یعنی مردمان بر دین پادشاهان خود هستند، یعنی مسائل از عرصه سیاست کلید می‌خورد) را برعکس کند، مثل مار کس که نظریه هگل را پشت و رو کرد و برعکس کرد، درست چیزی شبیه به آن، او می‌گفت امام محمد غزالی با احتیاط جانب تقصیر کاری مردم را گرفت و از گفته بالا فاصله گرفت و برای تأیید نظر خود به گفته حجّاج بن یوسف سفاک عرب و سمبل سفاکی در ادبیات گذشته - مثلاً در گلستان سعدی - استشهد می‌کرد.

امام محمد غزالی، نثر پارسی را زیبا می‌نوشت و در این باب آورده است «... حجّاج بن یوسف را قصّه‌ای دادند که از خدا بترس و بر مردمان چندین جور مکن، حجّاج به منبر بر شد که او به غایت فصیح بود و گفت: ای مردمان اگر من بمیرم شما از جور نرهید از این فعل بد که شما راست خداوند امثال من بسیار دارد. من می‌روم و یکی از من بتر می‌آید». شما نگاه کنید در قرن ۱۷ و ۱۸ آرام آرام اروپا این را فهمید و تئوریزه کرد و ما همچنان در دهه چهل و پنجاه نمی‌دانستیم. البته این رأی حجّاج بن یوسف با رأی اریک فروم در آثارش و مانس اشپربر و این طایفه یکی است که دنبال فهم عروج هیتلر می‌گشتند و رضاقلی اینها را در کتاب، ذیل اشعار فردوسی به مناسبت آرای فردوسی باز کرده است.

اما آن نکاتی را که از آقای بازرگان زمزمه می‌کرد و با محتوای کتاب سازگاری داشت، این دو حدیث از پیامبر بود که نقل می‌کرد، یکی از آنها را آقای بازرگان برای او نقل کرده که این نشان می‌دهد آقای بازرگان موضوع را می‌شناخته است و رضاقلی در مقاله‌ای که در دهمین سال در گذشت آقای بازرگان در حسینیه ارشاد ارائه کرد تحت عنوان «بازرگان، ابن خلدون، مارکس، نورث» به خوبی عمق شناخت وی را نشان داد (مقاله در وبلاگ است و در کتاب راه پاک که درباره ایشان است چاپ شده) و آن دو حدیث هم معنا هستند با رأی حجّاج بن یوسف و امام محمد غزالی و بازرگان و آنچه در کتاب در شرح این موضوع آمده و رأی لوتر و آنچه امثال اریک فروم گفته‌اند.

پیامبر فرموده بود: «کما تکنونوا یولی علیکم»، هر گونه باشید همان گونه بر شما حکومت خواهند کرد. و این که «اعمالکم عمالکم، ان حسنات اعمالکم صلحت عمالکم» که معنی

آن درست همان است که حجّاج بن یوسف و لوتر گفت، در این تعبیر معنی این است که نهادهای فروپایه اجتماعی فرصت‌هایی را برای سازمان‌های عالی مرتبه اجتماع تدارک می‌کنند که با هم نسبتی وثیق و سخت دارند.

رضاقلی این سخنان را به شرح و به اندازه در کتاب باز گفته است. به من می‌گفت وقتی به این حدیث‌ها در مورد جامعه شناسی ایران برخورد کردم، گویا در نزد من برابری می‌کرد با کشف نیوتن در فیزیک.

می‌گفت تمام اینها حکایت از این دارند که در نزد گذشتگان ما پیش از مردمان دهه چهل و پنجاه این مسئله ملموس بوده است و به راحتی با این توضیحات می‌توان استبداد را به بدنه جامعه دوخت، می‌گفت معنی سخنان گذشتگان و این جدیدی‌ها کم و بیش در یک راستا معنی می‌دهند که ریشه استبداد در نهادها و سازمان‌های اجتماعی است و اگر اینها اصلاح نشوند و قدرت چانه‌زنی نداشته باشند، هر کس آن بالا برود به راحتی پایین آوردنی نیست و بعد پایین آوردن او را بادستگاه نظری نهاد گرایان شرح می‌داد که چون در کتاب نیست من از توضیح آن خودداری می‌کنم (همه در وبلاگ است). البته همه اینها معنی نمی‌دهد که با استبداد مبارزه نشود، بلکه معنی شناخت عمیق است نه شناخت دهه چهل و پنجاه.

**مورد دیگری را که در میان می‌گذارد در ذیل آرای فرزانه توس، اشاره به یکی از باشنه آشیل‌های تمدن ایرانی است و آن هم حضور نظامیان در سیاست و اقتصاد است، زیرا آنها هستند که اقتصاد رقابتی را رانته - غارتی می‌کنند، آنها هستند که انگیزش‌های اجتماعی را کارشکن می‌کنند و آنها هستند که سرمایه‌های انسانی را به حداقل ممکن می‌رسانند و آنها هستند که نیروی انسانی را بی‌انگیزش می‌کنند، در نتیجه نیروی انسانی را تهی از مهارت‌های نهفته در خود می‌کنند که بزرگترین سرمایه اجتماعی هستند و فردوسی عمیق‌ترین نشانه را از این فرایند می‌دهد. آنها هزینه مشروعیت را بسیار بالا می‌برند و از مشروعیت دولت می‌کاهدند، در نتیجه حکومت را به سرایشی سقوط می‌افکنند. شرح مفصلی از نظامیانی می‌دهد که برای غارت آمده‌اند و نه طهارت.**

در بخشی از کتاب می‌پردازد به حقوق مالکیت و کار آمد و نا کار آمد آن، یعنی حقوق مالکیتی که به راحتی بتوان از آن دفاع کرد و دارایی که با هزینه کم بتوان آن را نگهداشت و حقوق مالکیتی که توان حمایت از آن نیست و دارایی که بزودی بر

اثر تجاوز دیگران بی ارزش می شود، مثل پولی که در بانک بگذاری و از ارزش آن نتوانی دفاع کنی و با سیاست های غلط دولت ارزشش را از دست بدهد. و کسی نتواند از حقوق و ارزش پولش دفاع کند و توان پایین کشیدن مقصران را هم نداشته باشد. رضاقلی آن را مفصل، ذیل مسائل حقوق مالکیت بحث می کند.

سپس به قانون و علل و دلایل به وجود آمدن آن می پردازد، و عدم وجود دستگاہی برای رفع اختلاف بین فرادستان و فرودستان و چنان شرح نیکویی از آن می دهد، سپس از قول بیہقی به نقل از قاضی میثم رئیس دادگستری نیشابور می گوید (به ابوالقاسم رازی که شغل شریفش کنیزک پیروردن بود و مورد محبت دربار سامانی) ای ابوالقاسم یاد دار که قوادی (جاکشی) به از قاضی گری است «عدم استقلال دادگستری را ناشی از حضور بلامنازع حکام و سپاہیان می داند با شروعی که بعدا به مدد نظر به نهاد گراها بر آن می افزاید. (مقالات و بلاگ)

در کتاب، به نقش بی اعتبار کردن مالکیت توسط مدیران بلند مرتبه اداری کشور می پردازد و می گوید به محض اینکه حاکمان عوض می شوند - که این امر در ایران بعد از اسلام ہمیشگی بود - طبقه ملاکین هم به طور گسترده تغییر می کردند و حاکم جدید که معمولاً جنگجویان و بی چیزهایی بودند و جزء بی کس و بیکارترین اقشار بودند در اطراف یک غارتی جمع می شدند و حکومتی راه می انداختند و شروع به ثروت اندوزی می کردند، کتاب شرح مبسوطی از این مسائل می دهد و سپس به سمت جغرافیا و در واقع منابع ثروت و تنش میان جمعیت و منابع می رود و بر این دعوی است که هر چه منابع ضعیف تر باشند، تنش جمعیت بیشتر افزایش می یابد (و این دیگر نقل اقتصاد نئو کلاسیک ها و به اضافه ویراسته آن با نهاد گرایی است که بر انبان خود افزوده و در مقالات گسترده است) و از نظر جغرافیا نیز به مدد نظریه های جدید نکاتی به نکات گذشتگان افزوده است و به زبان خودش که نزدیک به زبان عامیانه است و از زبان آکادمیک دور می گردد می گوید آسمان ایران کم لطف است و این یکی از صحنه های مجادله «من» خواهد بود در محشر، با «خدا» که ما چه گناهی مرتکب شدیم که در اینجا به دنیا آمدیم، می گوید آسمان ایران از حاکمانش هم بی رحم تر است، می گوید که هر جا آسمانش خستاست داشته باشد، زمین اش و انسان هایش با مشکلات، سختی و عدم تولید و مبادله و سودهای ناشی از تحقق آن روبه رو می شوند، هر کجا آسمان خستیس است تقسیم

کار و تخصص گرایی به معنی واقعی به وجود نمی آید و در نتیجه توسعه ای صورت نمی گیرد. چند روز پیش که رفته بود میبید و برگشته بود مثل سگ زهر خورده در هم می پیچد، می گفت در میبید هفتاد قنات خشک شده است و شهرداری به ناچار در چاه قنات چاه عمیق حفر کرده و ادامه می داد که زمانی که ایران با این خشکسالی ها روبه رو نبود فقط می توانست پنج تا شش ملیون نفر را در حد بخور و نمیر یا اقتصاد معیشتی، اداره کند حالا همه این سرخاب و سفیداب و سرمه و آب و رنگ، مال پول نفت است اگر تمام شد چه کنیم؟ و می گفت در ایران ارائه امنیت و نظم که لازمه تولید است و منابع مورد نیاز بدون پول نفت وجود ندارد و نوع جغرافیای ایران موجب شده که صرفه های ناشی از مقیاس برای تعریف عدالت و قانون و امنیت و دفاع که جزء مبانی اصلی تمدن ساز است، وجود نداشته باشد وقتی توضیح این جملات را خواستم برای توضیح بی حوصله بود و حواله به مقالات داد. در نوشته می افزاید، زندگی ایلی و کوچ رو که حاصل این ضعف منابع است و تمدن ساز نیست نیز وبال گردن این مردم می شود. می گفت هر چه خوبان همه دارند، ایران به تنهایی دارد، می گفت من اظهار نظر عامیانه از استاد های معروف و جاندار قوی بسیار شنیده ام و همه «غیر روش مند» با دستگاه های نظری سطحی که گره مارانمی گشاید. دلش می خواست با زوری برابر زور این خلدون ولی امروزی ایران را تحلیل کند، این خلدون هم آورد آورد گاه مار کس بود، ولی از بخت بد گرفتار شمال آفریقا و خاور میانه بود که نان نداشتند بخورند و آن اندک را هم بر اثر ناامنی که ناشی از همین نوع زندگی است با خون ریخته بر زمین تریدمی کردند (تریدهمان تلبط عامیانه است که نان را در آب گوشت تلبط یا تلیت! می کردند). و هم اینکه ده هزار سال این گونه زیستن مخصوصاً بعد از اسلام را باید با دستگاه های نظری جاندار توضیح داد، نظریه ویتفو گل واقعیات ایران را خوب توضیح نمی دهد.

در کتاب از نقش دین فروشان گذشته و از سیئات آنها ذکر می میان می آورد، شاید از ترس جان تمامی قسمت های آن را مستند به آرای امام محمد غزالی کرده است در احیای علوم الدین که چقدر وجود مشکل ساز دارند و دین به دنیا فروشانند و برای فرار از عواقب آن گاهی به احیاء العلوم و گاهی به تاریخ جهانگشای رشیدالدین فضل الله استاد کرده است و گاهی به تاریخ بیہقی پناه می برد که بگوید اینها را قداما راجع به آن زمان گفته اند و من نمی گویم.

همچنین به اوصاف سربازانی می پردازد که از اجزای نظامیان می شدند که همه وصفی داشتند، جز وطنی، فقط برای غارت، این هم داستان بلندی دارد که آن را به نکویی و با صلابت تمام و استشهاد تاریخ باز کرده که همه با انگیزش های مالی - غارتی آمده بودند و امروز آن را به اندیشه نهاد گرایان آغشته کرده می گوید اگر آدمی از دزدی، کلاهبرداری، اختلاس و فرصت طلبی های غارتی و بدون هزینه مجازات، بتواند زندگی کند، این نوع زندگی را بر زندگی سخت کشاورزی و دامداری ترجیح می دهد و به گفته و تحقیق مورد استشهاد دانیل لیتل توسل می جوید در کتاب تبیین در علوم اجتماعی و ترجمه فوق العاده زیبای آقای سر و ش.

پادشاهان را هم استثنا نکرده، هم فاسد می داند و هم مفسد و شرح مبسوطی به فراخور کتاب از آنها می دهد و دستگاه حکومت را شرح جالبی می کند. در این زمینه هم نظر خود را بسط زیادی داده و آن هم به کمک نظر به نهاد گرایان اقتصادی که امروز ممد حیات است. (ولی در مقالات) او خیلی پخته تر از گذشته شده است، هر چند بن مایه های فکری قبلی او کمی تغییر کرده است، چون کتاب شرح آرای فرزانه توس است با چند بیت از او این توضیح مختصر را خاتمه می دهیم.

سر تخت شاهان بیچلد، سه کار  
 نخستین، ز بیباد گر شهریار  
 دو دیگر که با گنج خویشی کند  
 به دینار کوشد که بیشی کند  
 سه دیگر که بی مایه را بر کشد  
 ز مرد هنرمند بر تر کشد  
 سپاهی نباید که با پیشه ور  
 به یک روی جویند هر دو هنر  
 یکی کارورز و یکی گرزدار  
 سزاوار هر یک پدیدست کار  
 چو این کار آن جوید، آن کار این  
 سراسر پر آشوب گردد زمین  
 و در نهایت می گوید بر در آکادمی علوم سیاسی جهان این دو بیت را از فرزانه ما بنویسند که هزار سال پیش به توس که می زیست گفت و به عوض اینکه در آکادمی علوم سیاسی، حقوق، اقتصاد و اقتصاد سیاسی آرای او را بحث کنند به نقالی برده اند، ای خدا! و آن دو بیت این است:  
 سرناسزایان برافراشتن  
 و از ایشان امید بهی داشتن  
 سر رشته خویش گم کردن است  
 به جیب اندرون مار پرودن است



# جامعه غیر طبیعی و دلایل آن؛ عدم اراده معطوف به توسعه

مطلب فرارو، گزارشی از مصاحبه دکتر بیژن عبدالکریمی با عنوان «تأملاتی پیرامون به اصطلاح الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» است که طی آن به طرح مهمترین موانع توسعه ایران پرداخته‌اند. مجله چشم‌انداز ایران بر آن است که خلاصه‌ای از مهمترین محورهای این مصاحبه را در اختیار خوانندگان قرار دهد. نسخه کامل این مقاله برگرفته از وبلاگ دکتر عبدالکریمی در سایت چشم‌انداز ایران موجود است.

## شرح دهند.

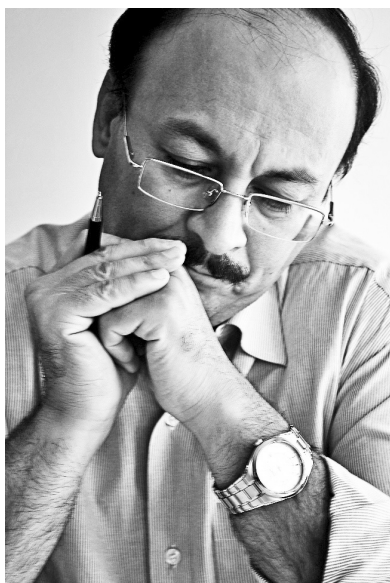
ایشان معتقدند که جریان‌های مختلف سیاسی و اجتماعی ما، در نیافته‌اند که غیر طبیعی بودن جامعه، اصلی‌ترین مسئله ماست و در نتیجه از ارائه راهکار مناسب، عاجز بوده‌اند. اغلب روشنفکران ما در پیش و پس از انقلاب، مشکل اصلی کشور را در سطحی سیاسی دنبال می‌کرده‌اند و لذا تصورشان این بوده که اگر هیئت حاکمه تغییر کند، مشکلات نیز حل خواهد شد. در حالی که پس از انقلاب، با وجود تغییراتی که اتفاق افتاد، مسیر عمومی جامعه تغییر نکرد و ساختارها دست نخورده باقی ماند.

دکتر عبدالکریمی در توضیح اصلی‌ترین علت «غیر طبیعی بودن» جامعه ایران و در نتیجه توسعه نیافتگی، معتقدند که توسعه نیافتگی ما به دلیل عدم «اراده معطوف به پیشرفت» در جامعه ایران است. دلایلی که ایشان برای اثبات این مدعای خود دارند، به شرح زیر می‌باشد:

دلیل اول ایشان، به عامل معرفت‌شناختی اشاره دارد. به اعتقاد دکتر عبدالکریمی در حال حاضر تنها گروهی که می‌تواند برای غلبه بر عقب‌افتادگی‌ها و توسعه کشور دست به بسیج نیروها بزند - جدا از بحث ارزشی - روحانیت شیعه است. این جریان اجتماعی با برخورداری از اصالت تاریخی، کادر گسترده، سازماندهی طبیعی و تاریخی و برخورداری از حمایت دستگاه سیاسی، عملاً قدرت بسیج توده‌ای را دارد، اما به لحاظ معرفت‌شناختی، نتوانسته است خود را هماهنگ با پیشرفت‌های جهان امروز رشد دهد و به دلیل همین مانع عمده

دکتر عبدالکریمی در این مصاحبه، بحث خود را حول دلایل غیر طبیعی بودن جامعه ایران، سامان داده است. ایشان معتقدند که مادر بحث از «پیشرفت» خود آگاه یا ناخود آگاه تحت تأثیر مدرنیته غربی هستیم؛ چرا که اساساً توجه به نوسدن، متحول شدن و اراده به پیشرفت، از اوصاف مدرنیته غربی است. لذا ایشان برای آغاز بحث خود در باره توسعه در ایران، مقایسه‌ای را میان ایران و کشورهای توسعه یافته سامان می‌دهد، در حالی که در جوامع غربی حوزه «سیاست»، حوزه «صنعت و اقتصاد» و حوزه «علم، فناوری و فرهنگ» در عین استقلال، با یکدیگر هماهنگ و مرتبند، وضعیت این سه حوزه در ایران از عدم هماهنگی و سلطه حوزه سیاسی بر دو حوزه دیگر حکایت دارد. سیاست به دلیل دسترسی به پول باد آورده نفت، نه تنها تلاشی برای اخذ بهترین روش‌ها و سیاست‌ها از طریق آخرین پژوهش‌ها نمی‌کند، بلکه حتی برای حوزه‌های پژوهشی و دانشگاهی، ایجاد محدودیت نیز می‌کند. از سوی دیگر پشتوانه نفتی، دولت را از برخورد افغانی با بخش صنعت و اقتصاد، بی‌نیاز کرده تا جایی که گاه حتی به مانعی در راه فعالیت‌های اقتصادی تبدیل می‌شود. همچنین بین فعالیت‌های پژوهشی و دانشگاهی و حوزه صنعت و اقتصاد، رابطه تنگاتنگ و منطقی دیده نمی‌شود.

بیژن عبدالکریمی از این مقایسه نتیجه می‌گیرد که آنجا که این سه عرصه در ایران مانند جوامع پیشرفته، هماهنگ نیستند، بنا بر این جامعه ما دچار «وضعیت غیر طبیعی» است؛ وضعیتی که ایشان در ادامه مصاحبه می‌کوشند تا دلایل آن را



دکتر بیژن عبدالکریمی

## در حالی که در جوامع غربی حوزه «سیاست»، حوزه «صنعت و اقتصاد»، و حوزه «علم، فناوری و فرهنگ» در عین استقلال، با یکدیگر هماهنگ و مرتبطند، وضعیت این سه حوزه در ایران از عدم هماهنگی و سلطه حوزه سیاسی بر دو حوزه دیگر حکایت دارد

معرفت‌شناختی، نمی‌تواند نقش موتور محرک توسعه‌رادر ایران ایفا کند.

ایشان معتقدند امروز میان روحانیت، به خصوص طلبه‌های جوان، برخی تلاش‌های نظری و جریانات تازه امیدوارکننده ظهور کرده است تا جایی که ایشان حتی تحولات فکری بخشی از طلبه‌های جوان را عمیق‌تر و گسترده‌تر از حرکت دانشجویان در دانشگاه‌های علوم انسانی می‌داند، اما این تحولات، کندتر از آن است که بتواند عقب‌افتادگی‌های تاریخی ما را رفع کند.

دلیل دوم ایشان برای اثبات عدم «اراده معطوف به پیشرفت» در ایران، این است که روحانیت و قدرت سیاسی ما هنوز در کنگره‌اند که «منابع قدرت» در روزگار جدید، تفاوت کرده است. در گذشته، اموری چون «سلحشوری» منبع قدرت و اقتدار به‌شمار می‌آمد، در حالی که در دنیای امروز، «قدرت اقتصادی»، «قدرت تکنولوژیک» و «سازماندهی اجتماعی نیروی کار» است که قدرت واقعی جوامع را تعیین می‌کنند. ایشان در تحلیل چگونگی رشد چین می‌گوید: «چین کشوری ضعیف، فقیر و مستعمره بود. پس از انقلاب، با حمایت شوروی سابق شروع کرد به اعلام مواضع سیاسی و ایدئولوژیک و خط و نشان کشیدن برای غرب و نظم جهانی. اما پس از

مدتی دید از این گونه مواضع، طرفی نبسته است و شروع کرده به تغییر جهت دادن و نبل به منابع جدید قدرت. امروز چین دیگر کشوری ضعیف و فقیر نیست، بلکه به یک قدرت بزرگ جهانی تبدیل شده است. اما چین قدرت‌تش را از کجا به دست آورد؟ چین قدرت کنونی خود را نه از اندیشه‌ها و مواضع ایدئولوژیک مارکسیستی‌اش، بلکه از فهم منابع جدید قدرت در جهان مدرن به دست آورده است».

سومین دلیلی که دکتر عبدالکریمی برای اثبات «عدم اراده معطوف به پیشرفت» ذکر می‌کنند این است که حکومت بیش از آن که به فکر توسعه کشور باشد، دغدغه حفظ قدرت خود را دارد. یعنی هر گاه میان پیشرفت کشور و حفظ یا بسط قدرت سیاسی تعارض وجود داشته باشد، قدرت سیاسی، پیشرفت کشور را قربانی حفظ و بسط قدرت خویش می‌کند. ایشان برای روشن شدن این مسئله، مثالی را از حوزه تعلیم و تربیت مطرح می‌کنند: «اگر هدف من در مقام یک پدر، تربیت اخلاقی فرزندانم و نه ارضای خودخواهی‌های خودم و دعوت به خویشتن است، این امکان نیز وجود دارد که فرزندانم بر اساس ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی در مقابل من بایستند و رفتار و کنش مراد را معروض نقد اخلاقی قرار دهند و به من بگویند فلان حرکت یا رفتار تو غیر اخلاقی است. اگر دغدغه اصلی‌ام حفظ قدرت پدرسالارانه‌ام باشد، نقد اخلاقی فرزندانم از خودم را برنخواهم تافت و آن را سرکوب خواهم کرد، اما اگر دغدغه اصلی‌ام تربیت اخلاقی فرزندانم باشد، نه تنها از نقد اخلاقی آنان نسبت به رفتارهای خود خشمگین نخواهم شد، بلکه از آنها با تمام وجود استقبال و حمایت نیز خواهم کرد».

چهارمین دلیل دکتر عبدالکریمی برای «عدم اراده معطوف به پیشرفت» و در نتیجه توسعه‌نیافتگی ایران، شیوه مواجهه قدرت‌های سیاسی با شکاف عمیق اجتماعی میان نیروهای سنتی و نیروهای مدرن است. ایشان معتقدند: «این شکاف از حدود دو قرن پیش تا کنون در جامعه ما وجود داشته و شیوه صحیح مواجهه با این پدیده تاریخی در میان ما ایرانیان، چه در پوزسیون و چه در اپوزسیون، چه در پیش از انقلاب و چه در پس از انقلاب، نااندیشیده باقی مانده است. این شکاف خود را در نهضت و انقلاب مشروطه و نزاع میان مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان (حادثه اعدام شیخ فضل‌الله و در نهایت شکست مشروطه)، در نهضت ملی و تعارض میان ملیون

و مذهبیون (شکاف میان کاشانی و مصدق و در نهایت کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی) و پس از انقلاب ۵۷ در رویدادهایی نظیر استعفای مهندس بازرگان، درگیری‌های میان سازمان مجاهدین خلق و نظام سیاسی کشور، استیضاح و به دنبال آن فرار نخستین رئیس‌جمهور کشور و نیز در حوادث انتخابات سال ۸۸ خود را نمایان کرده و اگر باز هم زمینه ظهوری بیابد، خود را مجدداً آشکار خواهد کرد».

دکتر عبدالکریمی معتقد است که حکومت پهلوی فقط بخش مدرن جامعه را نمایندگی کرد و در نتیجه از بخش سنتی غافل شد. بخش سنتی هم با ایستادگی در مقابل حکومت، نیروی خود را صرف براندازی حکومت کرد. پس از انقلاب نیز حکومت، صرفاً بخش سنتی را نمایندگی می‌کند و در مقابل طیف وسیعی از جامعه شامل طبقه متوسط و نیز طبقات بالای اجتماعی، صرفاً از روش‌های عقب‌افتاده پلیسی استفاده می‌کند. او ادامه می‌دهد: «حکومت» هرگز به این فکر نیفتاده که به هر تقدیر، این گروه نیز بخش بسیار وسیعی از جامعه و نیروهای انسانی آن هستند و اینان، هم به لحاظ اخلاقی و اجتماعی و هم به لحاظ سیاست‌اندیشی، مصلحت‌اندیشی و ایجاد یک وحدت ملی جهت حفظ منافع ملی کشور و قرار دادن این نیروها در جهت پیشرفت و توسعه کشور، باید در ساختار قدرت سیاسی، نمایندگان و رهبران خود را داشته باشند. اما متأسفانه قدرت سیاسی در ایران هنوز به این بلوغ فکری و سیاسی نرسیده است و به ظهور هر گونه نمایندگی و رهبری این بخش وسیع از جامعه، مجال نداده و باشدیدترین شیوه‌ها سرکوب می‌کند و خودش به دلیل عدم بلوغ سیاسی، نیروهای ملی و سرمایه‌های عظیم انسانی کشور را به اپوزیسیون تبدیل می‌کند. مخالف پروری و اپوزیسیون‌سازی نمی‌تواند خط مشی هیچ قدرت سیاسی‌ای باشد که از حداقل بلوغ و پختگی سیاسی برخوردار است».

پنجمین و آخرین دلیلی که دکتر عبدالکریمی در بحث خود از عدم توسعه به آن اشاره می‌کند، مسیر حرکت قدرت سیاسی است که به سوی «مرگ انسان» نبل می‌کند. ایشان معتقد است که ایران برخلاف همه شعارهایی که علیه غرب می‌دهد، عملاً خود نیز گرفتار بزرگترین آسیب نظام غرب شده و در همان مسیر گام برمی‌دارد. ایشان بزرگترین آسیب نظام جهانی و نظام غرب را، سیطره روزافزون تکنولوژی می‌داند که عقلانیت انتقادی و آرمان‌گرا را از میان برده

است. از آنجا که تکنولوژی با سرمایه‌داری پیوند خورده و نظام اقتصادی «تولید برای مصرف و مصرف برای تولید مستمر» حکومت دارد، از یک سو نیروهای آزادیبخش از میان رفته‌اند و از سوی دیگر انسان‌ها به دلیل نیازهای تحمیل شده از سوی سرمایه‌داری، در چرخه روزمرگی گرفتار شده‌اند.

ایشان معتقدند: «حال سخن اینجانب این است که قدرت سیاسی در ایران، علی‌رغم همه ادعاهای انقلابی و ضدغربی‌اش، ناآگاهانه و نامتأملانه خود در جهت تثبیت نظام جهانی و در نتیجه در جهت مرگ انسان، گام برداشته و برمی‌دارد. قدرت سیاسی در ایران، برای حفظ خود و بسط اقتدار خویش، با ظهور هرگونه سپهر عمومی و حضور انسان خودآگاه در صحنه، به مخالفت برمی‌خیزد و خواهان کنترل همه عرصه‌های عمومی، یعنی همان عرصه‌هایی است که وجه انسانی انسان ظهور می‌یابد».

ایشان معتقدند تا زمانی که ساختار سیاسی «اراده معطوف به پیشرفت» پیدا نکرده باشد، سخن گفتن از قدرت و اقتدار نظام، جز پوسته‌ای بیش نیست، چرا که قدرت و اقتدار واقعی نظام سیاسی، بر واقعیت نظام اجتماعی یعنی بر مدارس، فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی و دانشگاهی، بالارفتن آمار ازدواج و پایین آمدن آمار طلاق،

خلوت بودن دادگاه‌ها، موفقیت قوه قضائیه و رضا یتمندی مردم از زندگیشان استوار است نه بر شعارها و تبلیغات سیاسی.

دکتر عبدالکریمی معتقد است که برای حرکت به سمت توسعه، از یک سو چاره‌ای جز حضور حقیقی و واقعی مردم - نه حضور نمایشی و تبلیغاتی - در عرصه‌های مختلف جامعه وجود ندارد و از سوی دیگر، اگر مردم واقعاً به صحنه بیایند، ممکن است خواسته‌ها و دیدگاه‌هایشان با خواست‌های حکومت در تعارض قرار گیرد. ایشان برای حل این تعارض، دو نوع رهبری را از هم تفکیک می‌کنند: «رهبری سیاسی» و «رهبری تمدنی». دغدغه «رهبری سیاسی» حفظ قدرت سیاسی است و در نتیجه «کسب قدرت» و «حفظ قدرت» را از او جدا می‌داند. در حالی که هدف رهبری تمدنی، تأسیس یک تمدن جدید و ارتقای واقعی قدرت ملت و جامعه است که نه از طریق شعار دادن، رجز خوانی و تمایزخواهی، بلکه از طریق نفی خود به نفع رشد جامعه به دست می‌آید. ایشان در پایان اشاره می‌کند که پیامبر اسلام، خواستار «رهبری تمدنی» بود و در برابر تعارض یادشده، از این نوع سیاست و رهبری استفاده کرد و مانیز اگر به دنبال غلبه بر موانع توسعه در ایران هستیم، ناگزیر از در پیش گرفتن چنین راهی هستیم.

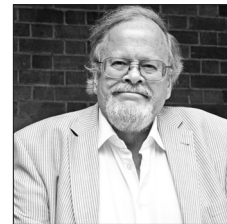
اغلب روشنفکران ما در پیش و پس از انقلاب، مشکل اصلی کشور را در سطحی سیاسی دنبال می‌کرده‌اند و لذا تصورشان این بوده که اگر هیئت حاکمه تغییر کند، مشکلات نیز حل خواهد شد. در حالی که پس از انقلاب، با وجود تغییراتی که اتفاق افتاد، مسیر عمومی جامعه تغییر نکرد و ساختارها دست نخورده باقی ماند

**نشر صمدیه به زودی منتشر می‌کند**  
**ترجمه کتاب «کودتا»، نوشته دکتر**  
**آبراهامیان، منتشر شده در سال ۲۰۱۳،**  
**پس از کسب مجوز تقدیم خوانندگان**  
**می‌شود..**

# گازرسی و پیامدهای آن

## انقلاب گاز و نفت غیر متعارف

تألیف: پروفیسور پل استیونس  
ترجمه و تلخیص: اله کرم میرزایی



گاز طبیعی در مقایسه با ذغال سنگ و نفت خام یک سوخت فسیلی پاک محسوب می‌شود. در سال‌های اخیر در ایالات متحده منابع جدیدی از گاز کشف و به بهره‌برداری رسیده است که اصطلاحاً به آن گازرسی (Shale Gas) گفته می‌شود. حجم منابع کشف شده و چشم‌انداز مثبت کشف مقادیر عظیم‌تر موجب شده است که در محافل مطبوعاتی و مؤسسات تخصصی و حرفه‌ای از این پدیده به عنوان انقلاب گازرسی (Shale Gas Revolution) نام ببرند. دلیل این نامگذاری پیش‌بینی آثار نسبتاً گسترده و عمیق این پدیده بر صنعت گاز و بازارهای بین‌المللی آن است. هم‌اکنون این آثار و پیامدها شروع به آشکار شدن نموده است. در سال ۲۰۱۰ میلادی، پروفیسور پل استیونس (Paul Stevens) عضو و پژوهشگر برجسته در حوزه انرژی در چتهام هاوس لندن یک ارزیابی محققانه و مستند از این رویداد انجام داد. حاصل این پژوهش طی یک مقاله مفصل توسط مؤسسه فوق در همان سال منتشر شد. مقاله بسیار آگاهی‌بخش و دارای داده‌های علمی و فنی بسیار است. این مطلب با توجه به اینکه کشور ما دارای دومین ذخایر گاز متعارف جهان است و در شرایط حاضر جهان صنعتی متوجه بهره‌برداری از ذخایر گاز غیرمتعارف است، حاوی پیامدهای استراتژیک برای کشور ما و دیگر دارندگان و تولیدکنندگان عمده گاز نظیر روسیه و قطر است. کشف ذخایر گاز غیرمتعارف که بخشی از آن را ذخایر گازرسی تشکیل می‌دهد جایگاه کشورهای دارای ذخایر عظیم را دگرگون می‌کند و اهمیت آنها را در بازار بین‌المللی گاز و به دنبال آن انرژی‌های فسیلی دچار تغییر می‌سازد. دکتر اله کرم میرزایی این مقاله را به فارسی برگردانده است، اما به دلیل فنی بودن متن و حجم زیاد، امکان چاپ آن در نشریه وزین چشم‌انداز وجود نداشت، خلاصه‌ای از آن برای درج آن در نشریه تقدیم خوانندگان می‌شود و اصل ترجمه کامل مقاله در سایت نشریه [meisami.net](http://meisami.net) قابل استفاده می‌باشد. در ضمن گفت‌وگویی در این باره با آقای میرزایی انجام شده که در شماره ۷۸ نشریه درج شده و خوانندگان می‌توانند به آن مراجعه کنند.

### مقدمه

شد. در همان زمان پیشرفت‌های فنی و اقتصادی در گاز طبیعی مایع (LNG) نشانی از احتمال توسعه تجارت بین‌المللی گاز بود. جهانی شدن فزاینده تجارت گاز، آن‌چنان‌که در دهه ۱۹۷۰ در مورد نفت خام به وقوع پیوست حاوی پیامدهای بااهمیتی است. اما توسعه‌های غیر منتظره در گاز غیرمتعارف در ایالات متحده، به‌طور اساسی تصویر توسعه بازار بین‌المللی گاز را دگرگون کرده است. یعنی همان چیزی که انقلاب گازرسی نامیده می‌شود. این انقلاب

تا شروع دهه ۱۹۹۰، گاز طبیعی خارج از اتحاد جماهیر شوروی سابق نتوانسته بود سهم قابل توجهی در مصرف انرژی اولیه به‌دست آورد، زیرا موانعی فراروی توسعه صنعت گاز وجود داشت. این موانع از اوایل دهه مذکور شروع به فرسایش نمود. با سست شدن موانع موجود در برابر مصرف گاز، به اضافه مزایای گاز طبیعی به‌عنوان یک منبع انرژی، چشم‌انداز بسیار وسیع‌تری برای مصرف آن در آینده باز





عملیات حفاری شل گس در غرب ویرجینیا

## گازرسی و گاز سخت برای تولید نیازمند حفاری تعداد چاه بیشتری می‌باشد. به علاوه، این چاه‌ها در مقایسه با چاه‌های متعارف سریع‌تر تخلیه می‌شود. پروفایل تخلیه آنها یک اوج زودرس دارد که در پی آن یک افت تند قرار دارد

باید توجه داشت که بهره‌برداری نهایی از یک چاه گازرسی خیلی کمتر (۳۰-۸ درصد) است در حالی که برای چاه‌های متعارف این نسبت ۶۰ تا ۸۰ درصد است. شواهدی در دست است که با پیشرفت تکنولوژی، به ویژه با پیشرفت تکنولوژی شکست هیدرولیکی (Hydraulic Fracturing) مسئله تخلیه زود هنگام و نرخ‌های کاهنده در حال حل شدن است.

برای آزاد کردن گازرسی یا گاز سخت (از صخره‌ها) شکست هیدرولیکی و استفاده از مواد شیمیایی و ماسه برای باز نگه داشتن مجاری پس از آنکه صخره شکافته شد، ضرورت دارد. شکست هیدرولیکی برای بار نخست در سال ۱۹۴۷ در ایالات متحده به کار رفت و سپس در سال ۱۹۴۹ وارد مرحله تجاری شد. تا اوایل دهه ۱۹۸۰ تعداد ۷۱۰ هزار حلقه چاه وجود داشت که در حدود ۳۰۴ میلیارد متر مکعب گاز از میدان رُسی آنتیم (Antim) در غرب میانه ایالات متحده در سال تولید می‌کردند. اما گازرسی پس از به کارگیری تکنولوژی‌های جدید، به طور مشخص حفاری افقی و شکست هیدرولیکی در میدان رُسی بارت در این قرن به طور واقعی

اشاره دارد به ذخایر گاز موجود در سازندهای صخره‌ای متراکم با نفوذپذیری بسیار کم که آزادسازی و تولید آنها مستلزم عملیات شکست (Fracturing) است. آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) بر پایه اینکه این ذخایر صرفاً با حفاری عمودی و ورود به مخزن جریان پیدا نکرده و به صورت اقتصادی تولید نمی‌شوند آنها را دسته‌بندی کرده است (IEA ۲۰۰۹). گاز سخت حتی با حفاری افقی هم تولید نمی‌شود، بلکه برای تولید مقادیر تجاری، عملیات شکست هیدرولیکی ضرورت دارد.

۲-۵. گاز صخره‌های رسی (Shale Gas): این ذخایر در تله صخره‌های رسی قرار دارند. به طور غیر معمول این صخره‌ها هم منشأ گازند و هم محل ذخیره آن، یعنی ظرف و مظهر توأمان است. این ذخایر نوعاً بالای ذخایر نفت و گاز متعارف واقع هستند. بنابراین اگر اکتشاف وسیعی برای نفت و گاز انجام شده باشد، Core یا مغزه‌های چاه‌های حفاری شده موجود می‌تواند حاوی داده‌های زیادی درباره موقعیت میدان‌های رسی باشد.

دو دسته آخر، گازرسی و گاز سخت، در حال حاضر علاقه اغلب رسانه‌ها را به خود جلب کرده‌اند. این ذخایر دارای ویژگی‌هایی هستند که قابلیت سوددهی و اکتشافات آتی آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در مقایسه با ذخایر گاز متعارف، یعنی ذخایری که صرفاً پس از انجام عملیات حفاری گاز از درون مخزن به بیرون جریان می‌یابد، ذخایر گازرسی و گاز سخت در مناطق وسیع تری پراکنده‌اند. برای مثال، ذخایر گازرسی درجا (In-place) در یک کیلومتر مربع بین ۰/۲ تا ۳/۱ میلیارد متر مکعب (bcm) می‌باشد، در مقایسه با دو تا پنج میلیارد متر مکعب گاز متعارف در هر کیلومتر مربع (IEA ۲۰۰۹). بنابراین گازرسی و گاز سخت برای تولید نیازمند حفاری تعداد چاه بیشتری می‌باشد. به علاوه، این چاه‌ها در مقایسه با چاه‌های متعارف سریع‌تر تخلیه می‌شود. پروفایل تخلیه آنها یک اوج زودرس دارد که در پی آن یک افت تند قرار دارد. تجربه میدان رُسی بارتنت (Barnett Shale Gas) نشان می‌دهد که ۳۹ درصد چاه‌ها در سال یک و دو و ۵۰ درصد بین سال‌های یک و سه و ۹۵ درصد بین سال‌های یک و ۱۰ خالی می‌شوند. در نتیجه چاه‌های گازرسی ممکن است طول عمری بین هشت تا ۱۲ سال داشته باشند، حال آنکه چاه‌های میداین متعارف طول عمر مفیدشان بین ۳۰ تا ۴۰ سال است. همچنین

عدم قطعیت‌های عظیمی را برای بازارهای بین‌المللی گاز موجب شده است. احتمال کاهش سرمایه‌گذاری - هم در گاز متعارف و هم در گاز غیرمتعارف و بسیاری از انرژی‌های تجدیدپذیر یکی از پیامدهای آن است. اگر این انقلاب ادامه یابد و به جاهای دیگر جهان گسترش پیدا کند، مصرف کنندگان می‌توانند در انتظار آینده‌ای باشند که گاز ارزان سیمای غالب بازار باشد. اما چنانچه آن موج فروکش کند و اغوای جاری درباره گازرسی توهّم از کار درآید، جهان در میان مدت با کمبود جدی گاز و افزایش قیمت آن روبه‌رو خواهد شد.

## ۲- پی‌بینه فنی

همان‌طور که بیشتر اشاره شد گاز طبیعی از لحاظ نوع و کیفیت ذخایر آن به گاز متعارف و گاز غیرمتعارف تقسیم می‌شود. گاز غیرمتعارف مرکب از ذخایر متنوعی است که در اینجا به اختصار به معرفی آنها می‌پردازیم و سپس بر ذخایر گاز صخره‌های رسی (Shale Gas) یا به اختصار گازرسی متمرکز خواهیم شد.

۱-۲. هیدرات‌های گاز (Gas Hydrates) ذخایر گاز به تله افتاده، در کریستال‌های یخ در مناطق یخ‌زده عمیق و کف اقیانوس‌ها می‌باشد. برآورد می‌شود که منبع گاز محاط در هیدرات‌ها از مجموع سایر منابع گازی بزرگتر باشد. اما با تکنولوژی موجود بیشتر این گاز به صورت تجاری قابل تولید نیست (IEA ۲۰۰۹).

۲-۲. متان موجود در لایه‌های ذغال‌سنگ (Coal-Bed Methane) یا به اختصار CBM، این گاز در درزهای لایه‌های ذغال‌سنگ موجود است. معمولاً CBM از لحاظ تجاری نیمه مطلوب قلمداد می‌شود. آژانس بین‌المللی انرژی (IEA ۲۰۰۹) برآورد کرده که CBM منبع ۱۰٪ کل گاز تولید شده در سال ۲۰۰۸ در ایالات متحده، ۴ درصد در کانادا و ۸ درصد در استرالیا بوده است. چین و هند نیز دارای ذخایر CBM بوده و علاقه‌مند به توسعه ظرفیت تولید CBM خودشان هستند. در چین توسعه ظرفیت تولید CBM یکی از ۱۶ اولویت پروژه‌های در یازدهمین برنامه پنج‌ساله است.

۳-۲. گاز آلی سطحی (Shallow Biogenic Gas): این گاز نیز در رگه‌های ذغال‌سنگ یافت می‌شود اما با فرایند Biogenic تولید می‌شود، در مقایسه با روش بلوغ حرارتی که با آن CBM تولید می‌کنند. در حال حاضر این گاز در غرب کانادا یافت می‌شود.

۴-۲. گاز سخت (Tight Gas): این اصطلاح

## آژانس بین‌المللی انرژی گزارش می‌دهد گاز غیرمتعارف که در سال ۲۰۰۷ معادل ۱۲ درصد تولید جهانی را تشکیل می‌دهد است، تا سال ۲۰۳۰ به ۱۵ درصد افزایش خواهد یافت. بیشتر این افزایش مربوط به امریکای شمالی خواهد بود

خیز برداشت. در سال ۲۰۰۸، گازرُسی تولید شده ۵۰ میلیارد مترمکعب بود. یعنی تولید گازرُسی ایالات متحده از یک درصد کل تولید در سال ۲۰۰۰ به ۲۰ درصد در سال ۲۰۰۹ جهش پیدا کرد (IEA ۲۰۰۹) و سهم آن از کل ذخایر اثبات شده گاز به ۵۰ درصد، یعنی بیش از ۶۰۰ میلیارد مترمکعب در ابتدای سال ۲۰۰۸ رسید (IEA ۲۰۰۹). اما این تکنیک‌ها به مقادیر زیادی مایع برای تزریق نیاز دارند و آب شور حاصل که پس از عملیات شکست به سطح زمین رانده می‌شود نیازمند مدیریت است. همچنین این نگرانی وجود دارد که مواد شیمیایی استفاده شده (ظاهراً سیلیکات آلومینیوم) ممکن است منابع آب محلی را آلوده کنند. این موضوع ممکن است در آینده موانعی را برای توسعه ذخایر گازرُسی ایجاد کند.

همه این ویژگی‌ها، تولید گازرُسی را گران‌تر و سودآوری آن را در سرچاه کم می‌کند. اما هزینه‌های برآورد شده برای تولید گازرُسی بسیار متفاوت است. تفاوت‌های زمین‌شناختی بین میدان‌ها و بین چاه‌ها در یک

میدان منشأ تفاوت در این برآوردهاست. تارنمای گاز پروم (Gas Prom) این برآوردها را در سطح ۱۰۰ تا ۱۵۰ دلار برای هر میلیون مترمکعب، در مقایسه با ۲۰ تا ۴۱ دلار برای هر میلیون مترمکعب گاز متعارف در سبیری غربی انجام داده است. اما آن شرکت شاید دارای یک انگیزه طبیعی برای کم‌اهمیت نشان دادن دستاوردهای خیزش گازرُسی داشته باشد. در مقابل، آژانس بین‌المللی انرژی برآورد می‌کند هزینه‌های تولید گازرُسی در میدان بارت ۳ دلار برای هر یک میلیون BTU می‌باشد و می‌تواند تا ۲/۵ دلار بهینه شود (IEA ۲۰۰۹). در ایالات متحده، در حال حاضر بیشتر ناظران انتظار دارند اقتصاد گازرُسی از اقتصاد گاز متعارف برتری پیدا کند. توسعه سریع گازرُسی در ایالات متحده می‌تواند به دسترسی آسان و ارزان به شبکه انتقال گاز نسبت داده شود.

### ۳- پیشرفت‌های ایالات متحده

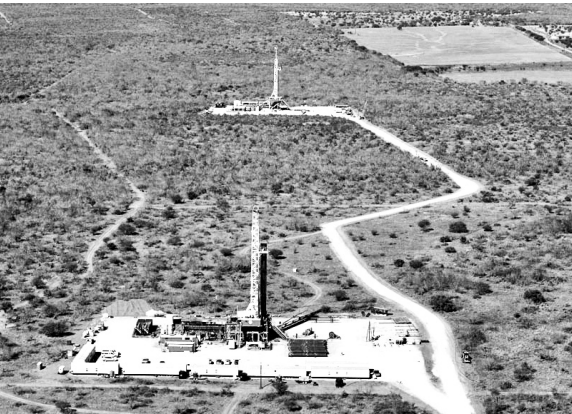
توسعه گاز غیرمتعارف در سال‌های اخیر در ایالات متحده خیز برداشته و تکنولوژی جدید سهم عمده‌ای را در توسعه این منبع انرژی ایفا کرده است. بیش از ۱۰۰ سال است که ایالات متحده گازرُسی را در صخره‌های آپالچیانس و ایلینویز (Appalachians & Illinois) تولید می‌کند. اما در سال‌های اخیر تعدادی از عوامل دست به دست هم داده و توسعه این منبع را به جلو رانده است.

نخست، اکنون مقادیر زیادی دانش زمین‌شناختی وجود دارد. در موارد بسیاری میدان‌های گاز غیرمتعارف روی میدان‌های متعارف قرار دارد که بسیاری از آنها به‌طور وسیعی مطالعه و کشف شده‌اند. این امر نقطه آغازین خوبی را برای آنکه بدانیم کجا را باید حفاری کنیم فراهم می‌آورد، زیرا مغزه‌هایی از چاه‌های قبلی که از لایه‌های میادین غیرمتعارف عبور کرده‌اند، موجود است و داده‌های خوبی را ارائه می‌دهد. حفاری اغلب چاه‌های متعارف پایین‌تر از یافته‌های اولیه می‌رود، که می‌تواند داده‌هایی درباره میدان‌های رُسی زیر ذخایر متعارف فراهم آورد. طی ۱۵۰ سال گذشته ایالات متحده دانش و تجارب ارزنده‌ای در زمینه حفاری نفت و گاز به دست آورده است. وقتی موضوع بررسی ذخایر ممکن در میان است این یک پیشتازی بلامنزاع به آن کشور می‌دهد. دوم، در سال ۱۹۸۰، قانون مالیات بر سودهای بادآورده نفت یک اعتبار مالیاتی جایگزین سه دلاری برای تولید سوخت غیرمتعارف به ازای هر بشکه

نفت خام و ۵۳ سنت برای هر هزار فوت مکعب گاز، ذیل بخش ۲۹ امتیازات قانون معرفی کرد. این اعتبار مالیاتی که تا سال ۲۰۰۲ پایدار باقی مانده بود تابعی از قیمت نفت خام بود. برای جایگزین کردن گاز غیرمتعارف به جای فرآورده‌های نفتی، هنگامی که قیمت‌های نفت سقوط می‌کرد، یک کاهش در قیمت با یک افزایش در اعتبار مالیاتی جفت می‌شد و از اعتبار مالیاتی کسری می‌گردید. این یک مشوق ارزشمند برای تلاش در توسعه گاز غیرمتعارف بود. پس از سال ۲۰۰۰ قیمت‌ها و به دنبال آن سودآوری شروع به بالارفتن نمود و تولید گاز را بیشتر تشویق کرد. فقدان تکنولوژی مناسب، توسعه منابع گاز غیرمتعارف را با کندی جدی روبه‌رو ساخته بود. اما پیدایش تکنولوژی‌های جدید به‌ویژه در زمینه حفاری افقی و شکست هیدرولیکی عامل عمده سوم در داستان امریکا بود، برای نمونه در سال ۲۰۰۴ تعداد ۴۹۰ از ۹۲۰ حلقه چاه در میدان بارت عمودی بودند. اما تا سال ۲۰۰۸ از ۲۷۱۰ حلقه چاه ۲۶۰۰ عدد آن افقی بودند (IEA ۲۰۰۹).

مسئله بالقوه‌ای که وجود دارد به امکان آلوده شدن آب‌های زیرزمینی در اثر کاربرد مواد شیمیایی در شکست هیدرولیکی مرتبط است. تاکنون عملیات گاز غیرمتعارف در ایالات متحده به‌طور قابل ملاحظه‌ای در سطح فدرال و یا ایالات از مقررات محدودکننده معاف بوده است. بخش بزرگی از این به خاطر آن است که فنون به کار گرفته شده آنقدر با عملیات متعارف متفاوتند که به‌طور معمول مشمول مقررات موجود نمی‌شده‌اند. یا در بعضی موارد استثنا می‌توانسته است بدون جلب توجه زیاد توسط قانونگذاران نادیده گرفته شود، برای نمونه قانون سیاست انرژی سال ۲۰۰۵، شکست هیدرولیکی را از شمول قانون آب آشامیدنی سالم معاف کرد.

اما نشانه‌هایی وجود دارد که تغییر در این زمینه شروع شده است. لایحه‌ای در سال ۲۰۰۹ برای تصویب به کنگره ارائه شده که در صورت تصویب، سازمان حفاظت محیط‌زیست قادر خواهد شد همه شکست‌های هیدرولیکی در ایالات متحده را تحت ضابطه و قاعده درآورد. مجلس قانونگذاری ایالت پنسیلوانیا هم‌اکنون محدودیت‌هایی را وضع کرده است با این هدف که آثار بالقوه ناخوشایند شکست هیدرولیکی بر کیفیت آب و بهداشت عمومی بررسی شود. اکسون - موبایل در قرارداد خرید



میدان ایگل فورد در جنوب تگزاس

## گازرسی و گاز سخت برای تولید نیازمند حفاری تعداد چاه بیشتری می باشد. به علاوه، این چاه ها در مقایسه با چاه های متعارف سریع تر تخلیه می شود. پروفایل تخلیه آنها یک اوج زودرس دارد که در پی آن یک افت تند قرار دارد

به این سطح از تولید رسید (IEA ۲۰۰۹) یکی از نتایج رشد تکنولوژی آن بود که برآورد ذخایر گازرسی به طور خارق العاده ای بالا رفت. در سال ۲۰۰۹ دفتر اطلاعات انرژی آمریکا (EIA) برآورد کرده بود که میدان گازرسی مارسلوس ۲۶۲ تریلیون فوت مکعب ذخایر قابل بهره برداری دارد. EIA، کل ذخایر به لحاظ فنی قابل بهره برداری را ۱۷۴۴ تریلیون فوت مکعب اعلام کرد. (این برآورد هم اکنون افزایش یافته و به حدود ۳۲۰۰ تریلیون فوت مکعب رسیده است). مطابق برآورد CERA گازرسی در سال ۲۰۰۹ معادل ۲۰ درصد گاز عرضه شده، در مقایسه با یک درصد در سال ۲۰۰۰ در ایالات متحده بوده است و انتظار می رود که به ۵۰ درصد تا سال ۲۰۳۵ برسد.

## ۴ - چشم انداز توسعه گازرسی بیرون از ایالات متحده

انقلاب گازرسی در ایالات متحده، این بحث را پیش آورده است که تا چه حد امکان تکرار این رویداد بیرون از ایالات وجود دارد. همان طور که در نمودار (شماره ۷) نشان داده

در سال ۲۰۰۹ شرکت اکسون - موبایل ۴۱ میلیارد دلار برای خرید شرکت XTO Energy، سومین تولیدکننده بزرگ گاز (عمدتاً گاز غیرمتعارف) در ایالات متحده پرداخت کرد. در سال ۲۰۰۹ استات اویل (Stat Oil) مبلغ ۳/۴ میلیارد دلار برای خرید ۳۲/۵ درصد سهام چسپایک انرژی (Chesapeake Energy)، یک بازیگر مهم دیگر در صحنه گاز غیرمتعارف، پرداخت کرد.

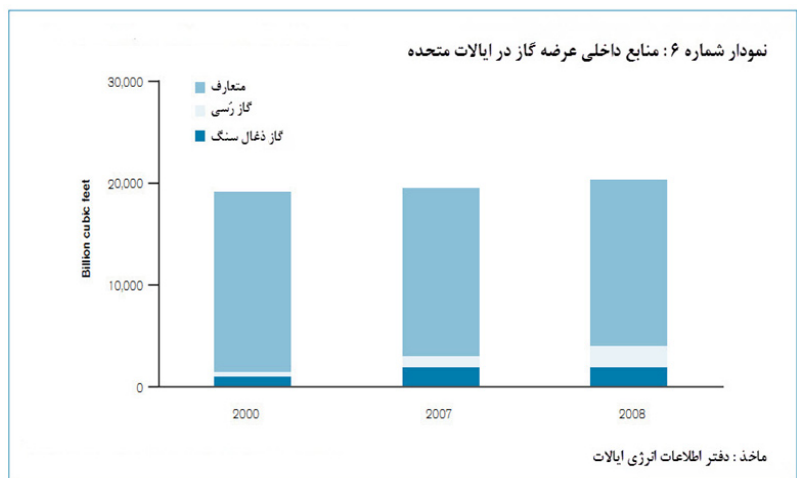
در سال ۲۰۱۰ شرکت شل (Shell) اعلام کرد که ۴/۷ میلیارد دلار برای شرکت East Resources که در میدان مارسلوس در شمال غرب ایالات متحده فعال است، می پردازد. شرکت های خارجی نیز با هدف کسب تجربه و انتقال آن به سرزمین مادریشان علاقه مند و رو به عرصه گاز غیرمتعارف در ایالات متحده شده اند. چنین به نظر می رسد که انگیزه شرکت هندی (Reliance) از خرید سهام شرکت های اطلس انرژی و پایونیر Pioneer (Atlas Energy &) که هر دو آنها در میدان های مارسلوس و ایگل فورد (Eagle Ford) سهام دارند، همین موضوع بوده است.

فعالیت جدی در عرصه گاز غیرمتعارف به صورت تجارتي در سال ۱۹۸۱ شروع شد. تا اواخر دهه ۱۹۹۰ میدان بارنت ۱۳ میلیارد متر مکعب گاز در سال تولید می کرد. در سال ۲۰۰۲ اولین چاه افقی در این میدان حفر شد و تا سال ۲۰۰۹ تولید آن به ۷۶ میلیارد متر مکعب رسید، بالغ بر ۱۱ درصد کل تولید گاز ایالات متحده، تکنولوژی به سرعت در حال رشد بود که ۲۰ سال طول کشید تا تولید از میدان بارنت به پنج میلیارد متر مکعب برسد. در حالی که میدان فایتویل (Fayetteville) در مدت چهار سال

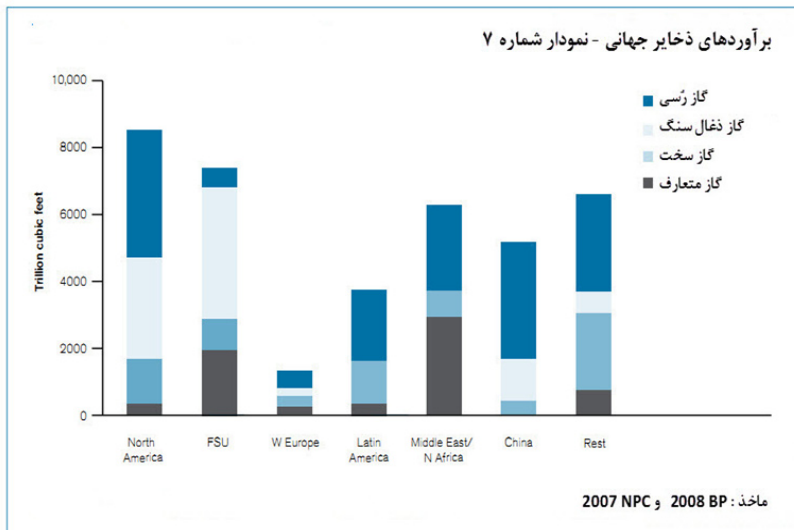
شرکت XTO Energy، یکی از شرکت های فعال در عرصه تولید گاز غیرمتعارف شرطی گنجانده است که به موجب آن، چنانچه کنگره، شکست هیدرولیکی یا فرایندهای مشابه را غیرقانونی اعلام کند، مجاز خواهد بود از معامله عقب نشینی نماید (KefferPuttz ۲۰۱۰).

با وجود این نگرانی ها، باید به خاطر داشت که عملیات نفت و گاز در ایالات متحده خیلی رایج و فراگیر است و از دید مردم تحرکات و نقل و انتقال تجهیزات کاملاً عادی تلقی می شود. ماهیت حقوق مالکیت زمین چهارمین عامل مهم کمک کننده به توسعه گاز غیرمتعارف در آنجاست، زیرا هیدروکربورهای زیرزمینی دارای مالک زمین می باشد. بیشتر عرصه های خیلی بزرگ که برای عملیات اکتشاف گاز غیرمتعارف به اجاره داده شده اند در مالکیت خصوصی می باشند، از این رو آنها که در حوالی مناطق عملیات بوده و بالقوه از آنها آسیب می بینند، به طور مستقیم از منافع حاصل بهره مند می شوند. بنابراین چشم انداز درآمدهای فراوان فروش گاز به عنوان یک مشوق برای پذیرش سطحی از اختلال های محیطی عمل می کند.

عامل پنجم، وجود صنعت خدمات پویا و رقابتی میداین نفت و گاز است که امکان پاسخ دهی به نیازهای بهره برداران را می دهد. تا همین اواخر، پیش از ورود شرکت های بزرگ، شرکت های مستقل نفت و گاز ایالات متحده با همراهی شرکت های خدمات حفاری مناطق نفت خیز، بیشتر توسعه گاز غیرمتعارف را به عهده داشته اند. اما شرکت های نفتی بین المللی بزرگتر (IOCS) به تازگی شروع به نشان دادن علاقه جدی به این حوزه کرده اند.







روند رو به کاهش قیمت گاز وضعیت نامطلوب سرمایه‌گذاری را در تولید، انتقال و تبدیل مجدد به گاز را تشدید کرده است. LNG مازاد چنانچه به هر نحو راه خود را به داخل بازار ایالات متحده باز کند موجب فشار بیشتر بر قیمت‌های داخلی گاز در این کشور خواهد شد

شده است، برآورد می‌شود ذخایر مهمی از گاز غیرمتعارف در جهان وجود دارد. عملیاتی شدن تولید از این ذخایر گاز طبیعی می‌تواند به‌مثابه یک بازیگردان در مناسبات جهانی انرژی ایفای نقش کند.

در اروپای غربی، از لحاظ مطالعات زمین‌شناسی، لهستان، آلمان، مجارستان، رومانی، ترکیه و شمال غربی انگلستان در اولویت اقدام قرار گرفته‌اند. به‌ویژه، اکسون-موبایل، کونوکو-فیلیپس و شورون همه قراردادهای برای شروع عملیات اکتشافات گازرسی در جنوب شرقی لهستان امضا کرده‌اند و یا برای امضای آنها در حال مذاکره می‌باشند. در سال ۲۰۰۹، آلمان اقدام به راه‌اندازی یک برنامه پژوهشی برای گازرسی کرد. هدف این برنامه ارزیابی استعداد کشف و تولید سودآور گازرسی در اروپا بوده است.

در امریکای لاتین بیشتر توجه‌ها به‌سوی آرژانتین و شیلی جلب شده است. چین و هند تمایل شدیدی نسبت به گاز لایه‌های

ذغال سنگ (CBM) با توجه به ذخایر گسترده ذغال‌سنگشان ابراز داشته‌اند. همین‌طور چین به امکان توسعه گازرسی علاقه نشان می‌دهد. ستاد انرژی ملی کانادا بر این باور است که دست کم امکان کشف و تولید ۱۰۰۰ تریلیون فوت مکعب گاز در آن کشور رسی وجود دارد. اما موانع و محدودیت‌هایی وجود دارد که چنانچه قرار باشد این امکانات به انرژی قابل احتراق در مشعل‌ها تبدیل شوند باید بر آنها غلبه کرد. دفتر اطلاعات انرژی امریکا برای توسعه گاز غیرمتعارف شش شرط را مطرح می‌کند (IEA۲۰۰۹). با توجه به اینکه بیرون از ایالات متحده بیشترین تمرکز بر اروپاست، شایسته است به بررسی چگونگی این شروط به‌ویژه با توجه به تجربه ایالات متحده و امکان کاربرد آنها در مورد اروپا پردازیم. این شروط به شرح زیر هستند:

#### ۱-۴- شناسایی آسان موقعیت و استعداد بهترین میدان‌ها

یک مشکل عمده بالقوه در اروپا آن است که وضعیت زمین از لحاظ ذخایر گازرسی در مقایسه با ایالات متحده کمتر نویدبخش است. به‌طور کلی ذخایر در اعماق بیشتر واقعند. موجودی گاز در منابع کمتر و سفره‌ها کوچک‌ترند و فاصله میدان‌ها از یکدیگر دورتر است و صخره‌های رس بیشتری دارند. این شرایط آنها را کمتر مناسب عملیات شکست می‌کند. به‌عبارت دیگر همان نتایجی که از شکست در چاه‌های ایالات متحده به‌دست می‌آید در اینجا حاصل نمی‌شود. در ایالات متحده منابع خیلی بزرگ و اغلب در اعماق کم قرار دارند. در اروپا تجربه مغزه‌های باقیمانده از حفاری‌های پیشین وجود ندارد، زیرا در اروپای غربی تجربه

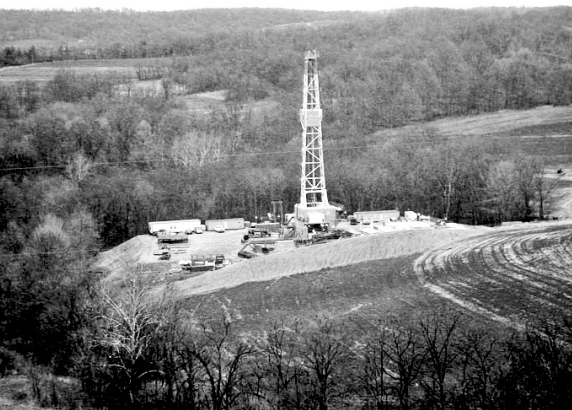
#### ۲-۴- هزینه کم اجاره زمین برای مناطق اکتشاف و توسعه

در اروپای غربی تراکم جمعیتی بسیار بالاست. این یک مسئله جدی برای اکتشاف گازرسی است. در ایالات متحده تراکم جمعیت ۲۷ نفر در هر کیلومتر مربع است حال آنکه این رقم برای انگلستان که بیشترین تراکم جمعیتی را در اروپای غربی دارد، ۳۸۳ نفر است. به‌طور سنتی مجوزهای اکتشاف در خشکی در اروپای غربی برای مناطق نسبتاً کوچک صادر می‌شوند که به پیوست آنها یک برنامه عملیاتی خاص که نحوه اقدام را تعیین می‌کند، نیز ارائه می‌شود. این موضوع ایجاب می‌کند که تعداد زیادی از این مجوزها کسب شود تا میدان از لحاظ اقتصادی واجد حداقل شرایط ضروری برای عملیات اکتشاف و توسعه بشود. در قوانین نفت و گاز اروپای غربی حتی اشاره‌ای هم به نفت و گاز غیرمتعارف نشده است، یعنی چارچوب‌های قانونی موجود هیچ تعاملی با مدیریت منابع گاز غیرمتعارف ندارند. تعریفی برای حوزه یا میدانی گاز غیرمتعارف وجود ندارد، برعکس قوانین زیست‌محیطی، به‌خصوص در سطوح مناطق در مقایسه با ایالات متحده خیلی سخت‌تر و خاص‌تر هستند. به همین سبب چالش‌های جدی فراروی عملیات گاز غیرمتعارف در زمینه شکست هیدرولیکی قرار می‌دهند. واگذاری مناطق بزرگ نیز موجب برانگیختن مخالفت‌های محلی می‌شود.

#### ۳-۴- اقتباس و استفاده از تکنولوژی‌های حفاری و تکمیل چاه

تجربه ایالات متحده متکی بر وجود یک





میدان مارسلوس

**چرخه تقویت تولید گازرسی و تضعیف قیمت‌های گاز تأثیر متقابل تشدیدکننده پیدا کرده است. تضعیف بیشتر قیمت‌ها مانع از انجام سرمایه‌گذاری کافی در تولید و انتقال گاز متعارف و گاز غیرمتعارف شده است. اگر این وضعیت ادامه پیدا کند در میان‌مدت و بلندمدت بازار با کمبود گاز روبه‌رو خواهد شد**

دسترسی بسیار پیچیده می‌باشد. این در حالی است که کمیسیون اروپا بهترین تلاش‌های خود را در این مورد اعمال می‌کند.

سرانجام، باید گفت نیاز به زمان بیشتری وجود دارد تا روشن شود آیا انقلاب گازرسی اروپا را فراخواهد گرفت یا نه. فهرست موانع موجود پُر و پیمان است. اما امیدهای ایجاد شده در پرتو تجربه ایالات متحده مانع از توجه جدی به این مشکلات شده است (Jaffe ۲۰۱۰).

بحث گازرسی در اروپا به فضایی دامن زده است که می‌توان بر آن نام «خیال‌پردازی‌های سوداگرانه» نهاد، برای نمونه IEA ادعا می‌کند، البته با احتیاط فراوان، که منابع گازرسی در کشورهای اروپایی عضو OECD، چنانچه همان مسیر توسعه‌ای را که ایالات متحده پشت سر گذاشته است تعقیب کند، می‌تواند گاز تولیدی را برای ۴۰ سال جایگزین گاز وارداتی در همان سطح نماید (IEA ۲۰۰۹).

در مقیاس جهانی، از لحاظ امکان توسعه منابع گاز غیرمتعارف و تکرار تجربه ایالات متحده، تصویر حتی غیرقطعی‌تر است.

ایالات متحده برای جوامع محلی که از این عملیات دچار دردسر می‌شوند، مشوق‌های مالی تعریف شده است، زیرا در آنجا منابع دارایی خصوصی مالک زمین هستند و نه متعلق به دولت. برعکس در اروپا این دولت است که پاداش‌های مالی را در می‌کند و برای جوامع محلی هیچ مشوق مالی ارائه نمی‌دهد. به هر حال تراکم جمعیتی و مناطق روستایی و حومه‌ای متراکم موجب می‌شود که عملیات گسترده با واکنش منفی جوامع محلی روبه‌رو شود و آنها خط مخالفت برای پرهیز از عملیات در مجاورت خودشان را در پیش گیرند.

#### **۴-۵- حل پیامدهای زیست‌محیطی به‌ویژه در مورد مدیریت آب**

این یک وضعیت پیچیده است، زیرا پیامدهای شکست هیدرولیکی برای سفره‌های آب و به‌ویژه مدیریت آب جا نیفتاده است. در ایالات متحده دست‌اندرکاران صنعت عنوان می‌کنند که در مورد این مسائل اغراق شده و می‌توان به صنعت برای مدیریت کردن این گونه امور در یک چارچوب مسئولانه اعتماد کرد.

پس از رویداد ماکوندا در خلیج مکزیک این استدلال چندان اقناع‌کننده به نظر نمی‌رسد، چون توجه به مسائل زیست‌محیطی در این عرصه به‌تازگی اوج گرفته است روشن نیست که پس از انجام تحقیقات برای صنعت گواهی سلامت صادر خواهد شد یا نه. نگرانی‌های زیست‌محیطی بیشتری نیز وجود دارد. از جمله اینکه ممکن است شکست هیدرولیکی منجر به نشر تشعشعات رادیواکتیو شده باشد. این بُعد موضوع تاکنون خیلی کم مورد توجه عموم واقع شده است. اما می‌تواند به یک مشاجره احساسی جدی دامن بزند.

#### **۴-۶- زیرساخت‌های محلی مناسب برای انتقال و مدیریت تجهیزات و آب**

مسئله کمبود دستگاه‌های حفاری در اروپا بیشتر مورد اشاره قرار گرفت. با این وجود نگرانی بزرگتری در مورد نیاز عملیات گازرسی به مقادیر زیاد آب و مدیریت آن وجود دارد. برآورد می‌شود که ۵-۴ میلیون گالن آب، معادل ۱۵ تا ۲۰ هزار متر مکعب، برای انجام شکست در یک چاه لازم است (IEA ۲۰۰۹). موضوع دیگر، دسترسی بدون تبعیض و نسبتاً آسان تولیدکنندگان گاز در ایالات متحده به شبکه گسترده و آزاد گازسانی و مراکز مبادله است. در اروپا به خاطر ساخت بازار که تحت سلطه تعداد اندکی بازیگر است، یک چنین

صنعت پویا و رقابتی خدمات حفاری در خشکی است. در شرایط حاضر خدمات حفاری در خشکی قابل مقایسه در اروپا وجود ندارد. آنچه وجود دارد در قیاس با آنچه مورد نیاز است بسیار ناچیز است. یک برآورد می‌گوید برای آنکه اروپای غربی بتواند یک تریلیون فوت مکعب گاز تولید کند (در حدود پنج درصد مصرف) نیازمند حفاری ۸۰۰ حلقه چاه در هر سال است (IEA ۲۰۰۹). در اوج شکوفایی اخیر میدان گازرسی بارنت در سال ۲۰۰۸ با حدود ۲۰۰ دستگاه حفاری مشغول کار بودند (Star Telegram ۲۰۱۰) اما تا آوریل ۲۰۱۰ تنها در حدود یک صد دستگاه حفاری خشکی در اروپا موجود بوده، حال آنکه در همین تاریخ ۲۵۱۵ دستگاه حفاری خشکی در ایالات متحده وجود داشته است. از این تعداد در حدود ۱۵۰۰ دستگاه در حوزه‌های گازی فعال بوده‌اند.

به بیان دیگر در اروپا زیرساخت‌ها در حال حاضر برای راه‌اندازی پروژه‌های گاز غیرمتعارف در حدی که منجر به ایجاد تفاوت شود فراهم نیست. این وضعیت در صورت سودآور به نظر آمدن پروژه‌ها می‌تواند تغییر کند که البته مستلزم گذشت زمان است. همچنین به دلیل عواملی که به آنها اشاره شد و بعداً نیز توضیح داده خواهد شد، هزینه‌ها در اروپا بالاتر و سودها کمتر است. در حال حاضر تنها در مجارستان نوعی اعتبار مالیاتی برای توسعه گاز غیرمتعارف وجود دارد، که معنای آن کم بودن قابلیت سوددهی است. به علاوه، بیشتر تکنولوژی حفاری افقی و شکست هیدرولیکی در کنترل امریکاست. اگر این طور تلقی شود که با جذب تکنولوژی امریکایی، به کارگیری نیروهای محلی و توسعه زنجیره ارزش با فرسایش روبه‌رو می‌شود، این موضوع می‌تواند موجب تعلل بیشتر شود.

#### **۴-۷- استقبال و پذیرش توسط جوامع محلی**

به نظر می‌رسد این شرایط برای اروپای غربی چالش عمده‌ای در توسعه گاز غیرمتعارف ایجاد کند. اختلال گسترده حاصل از حفاری و شکست هیدرولیکی احتمال دارد مخالفت‌های محلی عمده‌ای را موجب شود، به‌ویژه با توجه به نگرانی‌هایی که در مورد آسیب‌های زیست‌محیطی وجود دارد. این موضوع می‌تواند با در نظر آوردن مخالفت‌های محلی فزاینده در امریکا در اروپا حادث‌تر نیز بشود. در

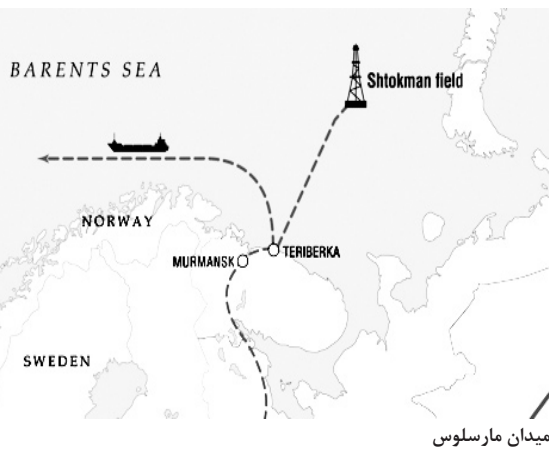
## اگر منابع گاز غیرمتعارف در چین و هند و در آینده نزدیک در مقیاس کلان مورد بهره‌برداری قرار بگیرند، فشار بر قیمت‌های بین‌المللی گاز باز هم بیشتر خواهد شد. نتیجه منطقی این وضعیت گرایش به مصرف گاز از محل تولیدات داخلی خود این کشورها خواهد بود و احتمالاً این رویداد قیمت‌های بین‌المللی نفت خام را دست کم در جهت تثبیت تحت فشار قرار خواهد داد

آژانس بین‌المللی انرژی گزارش می‌دهد که در سال ۲۰۰۷ معادل ۱۲ درصد تولید جهانی را تشکیل می‌دهد، تا سال ۲۰۳۰ به ۱۵ درصد افزایش خواهد یافت. بیشتر این افزایش مربوط به امریکای شمالی خواهد بود (IEA ۲۰۰۹). در چین هم علاقه وافری به گاز غیرمتعارف نشان داده شده است. این علاقه نخست بر CBM متمرکز بود. «فاکتز گلوبال انرژی» برآورد می‌کند که تولید CBM در چین تا سال ۲۰۳۰ معادل پنج میلیارد فوت مکعب در روز بشود که برابر با ۱۸ درصد عرضه داخلی خواهد بود. گازرسی نیز به تازگی به موضوع مورد علاقه چین تبدیل شده است. روشن است که در چین موانعی بر سر راه توسعه آنچه در بالا توصیف شده، وجود دارد. اما بسیاری از موانع مطرح شده برای اروپا صرفاً از مخالفت مردم و جوامع محلی برمی‌خیزد، که به هر حال آرا و دیدگاه‌های آنها باید به‌شمار آورده شود. در چین احتمالاً وضعیت تا حدودی به گونه‌ای دیگر است. بسیاری از موانع به سادگی، آنگاه که دولت تصمیم به توسعه عرضه گاز داخلی بگیرد، از سر راه برداشته می‌شود. شاید بزرگترین مانع در چین امکان دسترسی

و استفاده از تکنولوژی مورد نیاز باشد. گرچه در نوامبر ۲۰۰۹ گزارش شد که رئیس‌جمهور امریکا موافقت کرده تکنولوژی گازرسی را با هدف تشویق فعالیت‌های صنعتی ایالات متحده در چین با آن کشور به شرکت بگذارد. باید بینیم در پی این تعهد چه چیزی حاصل خواهد شد، زیرا در آنجا نیز نگرانی‌هایی در مورد آب مورد نیاز، در جاهایی که چشم‌انداز توسعه منابع گاز غیرمتعارف وجود دارد، مطرح است (Zhang ۲۰۱۰). در آوریل ۲۰۰۹ وزارت زمین و منابع چین اعلام کرد که تولید تجاری از میدان گازرسی چونگ کینگ (Chong King) در سال ۲۰۱۱ شروع خواهد شد. هدف آن وزارت تولید سه تا پنج میلیارد متر مکعب گاز از ۱۰ تا ۱۵ حوزه تا سال ۲۰۱۵ می‌باشد. قرار است این برنامه برای تولید ۱۵۳۰ میلیارد متر مکعب از ۲۰ تا ۳۰ حوزه عمده تا سال ۲۰۲۰ عملی شود. این مقدار تولید گازرسی، سهم آن را در عرضه گاز طبیعی داخلی سالانه به ۸ تا ۱۲ درصد در چین می‌رساند (hang ۲۰۱۰). در پایان ژوئن ۲۰۱۰ هند اعلام کرد که تصمیم دارد بلوک‌هایی را برای اکتشاف گازرسی برای اولین بار معرفی کند. برپایه فاکتز گلوبال انرژی، دولت هند در مورد CBM و ذخایر بالقوه آن در کشور خیلی هیجان‌زده است. مطابق یک اعلام دولتی برآورد می‌شود منابع گاز CBM هند معادل ۳۴۰۰ میلیارد متر مکعب باشد. سطح متوسط تولید جاری در حد ۱۵۰ میلیون متر مکعب در روز است. اما هم‌اکنون بیش از دو دوجین بلوک برای توسعه تجاری اختصاص داده شده است و یک دوجین یا بیشتر هم در حال پیشنهاد شدن است. تا آنجا که به گازرسی ارتباط پیدا می‌کند هند در این مورد نیز بسیار امیدوار است و خود را برای برگزاری یک مزایده در آگوست ۲۰۰۹ برای واگذاری بلوک‌های اکتشافی گازرسی آماده کرده بود. سفره‌های متعددی - کامبای در گجرات، آسام - آراکان در شمال شرقی و گوندوانا در هند مرکزی - به‌عنوان منابع گازرسی شناخته شده‌اند. هند از مدتی پیش مشغول بررسی نظام‌های مالی قراردادی است تا چارچوب مناسبی برای تنظیم قراردادها و شیوه مدیریت توسعه منابع گازرسی خود تنظیم کند.

## ۵- پیامدهای انقلاب گازرسی برای بازارهای بین‌المللی گاز ۱-۵- ظرفیت‌های در حال بهره‌برداری

انقلاب گازرسی هم‌اکنون تأثیر جدی بر ظرفیت بهره‌برداری گاز طبیعی مایع LNG داشته است. بیشتر برآورد شده بود که ظرفیت صادرات LNG از ۲۰۰ میلیون تن در سال ۲۰۰۸ به ۲۸۵ میلیون تن در سال ۲۰۱۲ و ۳۰۰ میلیون تن در سال ۲۰۱۳ خواهد رسید (Tsafos ۲۰۱۰). آژانس بین‌المللی انرژی نیز این را یک توسعه بی‌سابقه در ظرفیت صادرات LNG توصیف کرده بود (IEA ۲۰۰۹). این برآورد برپایه ظرفیت‌های در حال احداثی صورت گرفته بود که همگی قرار بوده در سال ۲۰۱۳ وارد مدار شوند. جنسن (۲۰۰۹)، حتی یک سقف ۴۵۰ میلیون تنی برای صادرات LNG در سال ۲۰۲۰ پیش‌بینی کرده بود. هدف بیشتر این توسعه ظرفیت‌ها بازار ایالات متحده بود. جنسن بدترین حالت پیش‌بینی کرده بود که تقاضای امریکای شمالی برای LNG معادل ۳۰ درصد افزایش یابد. اکنون همه این برآوردها خوش‌بینانه از کار درآمده‌اند. تقاضای گاز مایع وارداتی در ایالات متحده در سال ۲۰۰۸ عمدتاً به‌واسطه رکود اقتصادی با افت شدید روبه‌رو گردید و بخش قابل‌ملاحظه‌ای از تقاضای داخلی نیز با گازرسی پاسخ داده شد. یک پیامد عمده این وضعیت کاهش در ظرفیت تأسیسات تبدیل به گاز مجدد ایالات متحده بود. این ظرفیت طی ۱۰ سال به ۱۰ برابر افزایش یافته و به بیش از صد میلیون تن در روز رسیده بود. پیش فرض این توسعه ظرفیت کمبود گاز داخلی بود. اما تولید گازرسی معادل ۵/۵ میلیارد فوت مکعب که برابر ۴۱/۲۵ تن LNG در روز است افزایش یافت (Meagher ۲۰۱۰). برپایه برآورد آژانس بین‌المللی انرژی در سال ۲۰۰۸ احداث تعداد ۲۵ کارخانه تبدیل به گاز مجدداً به ظرفیت ۲۸۰ میلیارد متر مکعب در سال به تصویب رسیده بود. (IEA ۲۰۰۹) در سال ۲۰۰۹ میانگین ظرفیت در حال بهره‌برداری ۹/۳ درصد بود. نتیجه خسارت‌های قابل‌ملاحظه برای سرمایه‌گذاران خصوصی در LNG در ایالات متحده بود. مطابق یکی از برآوردهای آژانس بین‌المللی انرژی (۲۰۰۹) بین سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۵ یک ظرفیت بهره‌برداری نشده خطوط لوله و تولید LNG در حدود ۲۰۰ میلیون متر مکعب وجود خواهد داشت که با احتساب ظرفیت بیهوده ماند از سال ۲۰۰۷ جمعاً در حدود ۲۷۷ میلیون متر مکعب ظرفیت مازاد وجود دارد که به معنای زیان برای هر سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در این



میدان مارسلوس

### چنانچه انقلاب گازرسی همچنان پایدار بماند و پیش بینی ها به نسبت زیادی درست از کار در آید، بسیاری از کشورهای صادرکننده گاز می بایست در استراتژی های سرمایه گذاری در صنایع تولید گاز تجدیدنظر کنند

بزرگ در مقیاس وسیع وارد عرصه تولید گاز غیرمتعارف شده اند، این شرکت ها توان تحمل زیان را برای دوره های طولانی تر دارند. قیمت های پایین یک تهدید جدی برای توسعه گاز غیرمتعارف است. به خصوص وقتی در نظر بگیریم پیوسته قوانین محدود کننده و ملاحظات زیست محیطی موجب افزایش هزینه های تولید می شود. عدم قطعیت ها در دیگر نقاط جهان منشأ و پیامدهای متفاوتی در مقایسه با ایالات متحده دارد. در آنجا وضعیت بسیار ناپایدارتر است. چنانچه انقلاب گازرسی همچنان پایدار بماند و پیش بینی ها به نسبت زیادی درست از کار در آید، بسیاری از کشورهای صادرکننده گاز می بایست در استراتژی های سرمایه گذاری در صنایع تولید گاز تجدیدنظر کنند. اگر منابع گاز غیرمتعارف در چین و هند و در آینده نزدیک در مقیاس کلان مورد بهره برداری قرار بگیرند، فشار بر قیمت های بین المللی گاز باز هم بیشتر خواهد شد. نتیجه منطقی این وضعیت گرایش به مصرف گاز از محل تولیدات داخلی خود این کشورها خواهد بود و احتمالاً این رویداد قیمت های بین المللی نفت خام را دست کم در جهت تثبیت تحت فشار قرار خواهد داد.

اما نظام مالی گازرسی ایالات متحده نیز در حال تنگ شدن است. فرماندار ایالات پنسیلوانیا تصمیم دارد حق الارض و مالیات های زیست محیطی را افزایش دهد و این به معنای افزایش قیمت تمام شده گازرسی است.

### ۳-۵ سرمایه گذاری ها و عدم قطعیت های آینده

پرسش کلیدی این است که آیا این همه عدم قطعیت موجود در بازارهای گاز، سرمایه گذاری آتی را تضعیف خواهد کرد. از هم اکنون روشن است که سرمایه گذاری در پروژه های انتقال گاز در حال حاضر کاهش یافته است. تا سال ۲۰۱۰ بیش از یک چهارم پروژه های LNG به تعویق افتاده بودند.

در فوریه ۲۰۱۰ رویتر گزارش داد که توسعه حوزه غول پیکر شتوکمان (Shtokmann) در دریای بارت شمال شبه جزیره کولا (Kola)، یک مشارکت بین گازپروم و استات اویل و توتال به تأخیر می افتد. پیش بینی شده بود این پروژه سالانه ۷۰ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی همراه با ۶۰۰ هزار تن مایعات گازی (Condensate) داشته باشد. فاز اول آن قرار بود با سرمایه گذاری ۱۵ میلیارد دلاری، تولید سالانه ای برابر ۲۳/۷ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی داشته باشد. در طرح اولیه یک واحد تولید LNG با هدف عرضه به بازار ایالات متحده نیز منظور شده بود. به دنبال آن تصمیم گرفته شد یک خط لوله صادراتی به اروپا نیز در طرح گنجانده شود. با توجه به شرایط پیش آمده در بازار، به خصوص در بازار LNG، شرکا توافق کردند که تولید گاز برای خط لوله، صادرات به اروپا تا سال ۲۰۱۶ از برنامه اولیه که ۲۰۱۳ بود به تعویق افتد و شروع تولید LNG نیز از ۲۰۱۴ به ۲۰۱۷ موکول شود. چنین کاهش ها یا تعویق ها در سرمایه گذاری ها به یک موضوع رایج تبدیل شده است.

چنین به نظر می رسد که چرخه تقویت تولید گازرسی و تضعیف قیمت های گاز تأثیر متقابل تشدید کننده پیدا کرده است. تضعیف بیشتر قیمت ها مانع از انجام سرمایه گذاری کافی در تولید و انتقال گاز متعارف و گاز غیرمتعارف شده است. اگر این وضعیت ادامه پیدا کند در میان مدت و بلندمدت بازار با کمبود گاز روبه رو خواهد شد. قیمت های پایین، شرکت های کوچک دست اندر کار تولید گاز غیرمتعارف را با مسئله توقف یا ادامه با تحمل زیان روبه رو کرده است. به تازگی شرکت های

حوزه است و موجب تجدیدنظر در طرح های سرمایه گذاری شده است. هم اکنون بسیاری از پروژه ها به تعویق افتاده اند و یا اجرای آنها لغو شده است.

### ۲-۵ قیمت ها

وفور LNG به طور کلی موجب کاهش چشمگیر قیمت های گاز شده است. در جولای ۲۰۱۰ هفته نامه تجاری بلومبرگ گزارش داد که چین یک محموله تک LNG را به قیمت ۴/۳ دلار برای هر یک میلیون BTU خریداری کرده است. قیمت های پایین تر از این هم گزارش شده، زیرا هزینه های حمل نیز تنزل کرده است. اکنون (۲۰۱۰) به واسطه ظرفیت های مازاد حمل LNG، کرایه حمل آفتقدار پایین آمده که از این کشتی ها به عنوان مخزن ذخیره سازی استفاده می شود. قیمت های پایین تر LNG در اروپای شمالی انعکاسی از مازاد فزاینده LNG می باشد. قیمت های گاز روسیه در مرزهای آلمان در فصل سوم سال ۲۰۰۹ نسبت به سال ۲۰۰۸ معادل ۳۰ درصد کاهش یافت. همین قیمت ها در مرکز تجاری TTF هلند (مرکز غربی آلمان) تا ۵۵ درصد کاهش را نشان می دهد.

روند رو به کاهش قیمت گاز وضعیت نامطلوب سرمایه گذاری را در تولید، انتقال و تبدیل مجدد به گاز را تشدید کرده است. LNG مازاد چنانچه به هر نحو راه خود را به داخل بازار ایالات متحده باز کند موجب فشار بیشتر بر قیمت های داخلی گاز در این کشور خواهد شد. ظرفیت اضافی تولید LNG در قطر که در سال ۲۰۱۰ وارد مدار شد نیز بر وخامت وضعیت قیمت ها افزوده است. این حالت کار را به جایی رسانده که بعضی از صاحب نظران را متقاعد کرده که بازارهای داخلی گاز در ایالات متحده در آستانه جنگ قیمت ها قرار دارد (Jensen ۲۰۰۹). به طور قطع علائمی از گسست پیوند بین قیمت های گاز و نفت در بازارهای عرضه وجود دارد (Stern ۲۰۰۹). این گسست در غرب زودتر از شرق اتفاق افتاده است. ادعاهایی وجود دارد که در مواردی قیمت های گازرسی در ایالات متحده در حال کاهش و حتی از قیمت های گاز متعارف کمتر است. حوزه گازرسی هاینس ویل (Haynesville) هزینه ها را برای هر یک میلیون BTU در حد ۳ دلار ارزیابی می کند که خیلی کمتر از ۵ دلار یا بیشتر برای گازرسی میدان بارت در دهه ۱۹۹۰ است (Jaffe ۲۰۱۰)،



# چشم‌انداز جامع

## زمینه‌های نواندیشی و اثرات آن بر نهاد آموزش و پرورش ایران

عزت‌الله مهدوی  
بخش نخست



چشم‌انداز ایران: آنچه در پیش روی خوانندگان عزیز قرار دارد مقاله‌ای است در سه بخش که توسط آقای عزت‌الله مهدوی تهیه شده‌است. نویسنده سعی دارد تأثیر متقابل مدرنیته و ایران و اثر آن روی نظام آموزش و پرورش را بررسی کند، چرا که بررسی نظام آموزش و پرورش ایران نمی‌تواند بدون توجه به سیر اجمالی این آشنایی‌ها، نمایی واقعی بیابد. آشنایی نخبگان ایرانی با لایه‌هایی از مدرنیته و سپس تماس مستقیم یا غیرمستقیم با محصولات و خروجی‌های آن، داستان این مقاله است، حکایتی که در روند خود به نظام تعلیم و تربیتی نو در ایران می‌انجامد.

این مقاله در سه بخش تنظیم شده؛ بخش اول آشنایی ایران با پیشرفت‌های غرب؛ بازرگانان و سیاحان غربی، اعزام محصل، مسافران و سیاحان ایرانی و کتاب‌ها و روزنامه‌هاست. بخش دوم تأسیس مدارس جدید است که شامل مدارس خارجی و مدارس جدیدی که توسط نخبگان ایرانی تأسیس شد مانند دارالفنون، رشديه، مدرسه علمیه و مدارس دخترانه. بخش سوم تأثیر انقلاب مشروطیت در آموزش و پرورش ایران است. در این شماره بخش اول این مقاله که همراه با یک مقدمه است تقدیم خوانندگان می‌شود. بخش دوم و سوم در شماره بعدی چشم‌انداز ایران خواهد آمد.



«مدرنیته» در غرب، منظومه فکری بود که متناسب با تحولات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اروپا در یک بازه زمانی طولانی شکل گرفت. در متن این اندیشه، امکان انتقاد و آن گاه نفی مداوم سنت و پیشینه‌های فکری فراهم شد، به عبارت دیگر نظام فکری رو به انسجامی شکل گرفت که منتقد بنیادهای موجود بود تا سپس بنیادی را مستحکم کند که در آن هیچ مرجعی جز خرد خود بنیاد انسانی به رسمیت شناخته نشود. انسان، خود را آماده می‌کرد تا جامعه‌اش را بر اساس قوانین انسانی اداره کند. ویژگی این جامعه، نوعی گسست از باورهای فرجام‌شناسانه همراه با زمینی کردن زندگی و حرکت در جهت افسون‌زدایی از اهداف آن و اتکای روزافزون بر فعالیت‌های علمی و در نتیجه دستاوردهای فنی و تکنولوژیکی بود. اما مدرنیته، تذکار و تأکید بر این نظر هم شد که طلب دنیا نمی‌تواند منافاتی با زندگی الهی و حیات اخروی داشته باشد و مؤمنان هر یک به عنوان یک فرد و صرفاً به تنهایی در برابر خدا مسئولند. مدرنیته، تجسم خود را با اندیشه‌های نامبردار به روشن‌نگری تصویر می‌کرد. روشن‌نگری که به تعبیر «کانت» (فیلسوف بزرگ آلمانی) که خود یکی از معماران جامعه مدرن بود، نوعی بلوغ انسان محسوب می‌شد و بیانگر شجاعت تفکر کردن به‌شمار می‌آمد. این دوره، دوره‌ی پایان جهل و خرافه و ورود به عصر خوشبینی به سر نوشت انسان هم بود. کانت معتقد شد که وضعیت طبیعی و اولیه‌ی بشر نه جنگ، که صلح است. حتی به اتحادیه‌ی اروپایی در آینده نیز اندیشید. وی در رجوع به انسان و وجدان اخلاقی او، سعی کرد همه بنیادهای مناقشه‌آمیز را مستحکم کند. مدرنیته هر چند فراهم آمده از آرمان‌ها و اندیشه‌هایی بود که به تدریج شکل گرفته بودند، اما به نوعی کلیت و انسجام رسیده بود. می‌توانست به‌عنوان یک «پارادایم» در همه‌ی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، اندیشه‌ای را نمایندگی کند. این اندیشه در کار سامان بخشی به زندگی انسان‌ها، نظام تعلیم و تربیت را با اهمیت ویژه در نظر می‌گرفت. می‌کوشید تا آموزش عمومی و همگانی را گسترش دهد و به تدریج فاصله‌ی طبقات فرودست را با طبقه‌ی فرادست کمتر کند. آثار مترتب بر سیاست و دخالت مردم در نهادهای قدرت و ملحوظ داشتن منافع شهروندان و برنامه‌ریزی در جهت تأمین نظرات آنها از آرمان‌های عصر مدرنیته بود. بعضی از صاحب‌نظران ورود به قرن بیستم را همزمان شدن تاریخ با پایان مدرنیته می‌دانند. اما این که همه‌ی

تمدن‌ها در گذار خود، به مدرنیته خواهند رسید و یا آن را از سر خواهند گذراند، مبحث دیگری است. برای ما که در سرزمینی زندگی می‌کنیم که تاریخمان در دوره‌ای به مرزهای این «پارادایم» وارد شده و سعی کرده سهمی از آن را به خود اختصاص بدهد، این مبحث هنوز تمام شده تلقی نمی‌شود. برخورد ما با این موقعیت، همچون گذار غربیان نبوده است. اگر چه بعضی از مؤلفان ما به دنبال یافتن سرخ‌های بومی مدرنیته در بطن تاریخ اندیشه‌ی متفکران ایرانی بوده‌اند. اما تاریخ چند سده‌ی اخیر ما، حداقل از زمانی که با غرب و مردمانش و صورتی از اندیشه‌هایش آشنایی یافته‌ایم، نشان از دادوستدهایی دارد، هر چند رویه‌ی پذیرش و اقتباس بیشتر نمایان شده است. آنچه در ایران رخ داده عیناً مساوی با مدرنیته غربی نبود. به نظر من کلمه‌ی «تجدد» نیز برای لفظ مدرنیته از دقت و امانت و آژه برگردانی صحیح برخوردار نیست هر چند در انقلاب مشروطیت، کاربرد تجدد عموماً برای اراده‌ی معنای «نوآوری» بود. مادر بستر تاریخی که به مشروطیت ختم می‌شد عمدتاً «نواندیشی» را فرارو داشته‌ایم، نه بازگشت به گذشته را. نواندیشی که در این دوره، کمتر در صدد رجوع به چیزی از بنیادهای فکری گذشته خود بوده‌اند. آنها هم که گوشه چشمی به تاریخ باستانی ایران داشتند، این سوء برداشتشان، فضای فکری مشروطیت را آشفته تر کرد و تا حدودی باعث ایجاد تاریکی در فکر و اندیشه و آرمان‌های آن شد. در پس و پشت ذهن تعدادی دیگر از مشروطه‌خواهان، اندیشه‌ی نوسازی و مدرنیته کردن نهادهای اجتماعی مطرح بود. این دسته می‌خواستند آرمان‌ها و اندیشه‌های اجتماعی و فرهنگی خود را داشته باشند و در عین حال از نتایج تکنولوژیکی عصر مدرن نیز بهره ببرند و این چنین بود که تناقضات فراوانی شکل گرفت. آشنایی نخبگان ایرانی با لایه‌هایی از مدرنیته و سپس تماس مستقیم یا غیرمستقیم با محصولات و خروجی‌های آن، داستان این مقاله است. حکایتی که در روند خود به نظام تعلیم و تربیتی نوانجامید. البته بررسی راه‌های آشنایی نخبگان ایرانی با مظاهر تمدنی غرب، در ابعاد مختلفی قابل پیگیری است. اما در اینجا، این آشنایی‌ها و سپس ظهور نتایج آن در نهاد تعلیم و تربیت ایران، مطرح نظر قرار گرفته است. بررسی نظام آموزش و پرورش ایران، بدون توجه به سیر اجمالی این آشنایی‌ها، نمی‌تواند نمایی واقعی بیابد. دقت و تأمل در این روند می‌تواند ما را به بخشی از علل و عوامل نابسامانی‌های بعدی در



جنگ چالدران، شکست صفویه از عثمانیان

## ویژگی این جامعه، نوعی گسست از باورهای فرجام‌شناسانه همراه با زمینی کردن زندگی و حرکت در جهت افسون‌زدایی از اهداف آن و اتکای روزافزون بر فعالیت‌های علمی و در نتیجه دستاوردهای فنی و تکنولوژیکی بود

این نظام نیز رهنمون سازد. ما از نوگرایانی نام می‌بریم که در جست‌وجوی علل عقب‌ماندگی کشور، به عناصر و اوصافی توجه کردند که در سرزمین‌های دیگر عامل پیشرفت و ترقی شده بود (راستی چرا این جریان، جامعه‌ی ایرانی را به‌طور زیربنایی دگرگون نکرد؟). می‌گویند: کتاب «فراسوی نیک و بد» نیچه، پیام آور پایان عصر مدرنیته در اروپاست. آیا از نابخیربختی نخبگان ماست که همزمان با چاپ این کتاب (۱۸۸۶)، سیل تحول‌خواهی با عنایت به اندیشه‌های عصر مدرن، آغاز می‌شود؟

### بخش اول: آشنایی‌ها

#### الف-بازرگانان و سیاحان غربی

آغاز آشنایی‌های متقابل نخبگان ایرانی و اروپایی در عصر جدید، به دوره‌ای برمی‌گردد که ایران از نظر سیاسی گرفتار هرج و مرج و کشمکش بود. این سرزمین بین شاهزادگان تیموری و ترکمانان آق‌قویونلو و قراقویونلو دست به دست می‌گشت (مقارن قرن ۱۵ میلادی). سیاستمداران «وینزی» از طریق بازرگانان خود، در عرضه‌ی محصولات مرتبط با امور نظامی به سران قبایل فوق‌الذکر، آتش نفرت و دوری از عثمانیان را شعله‌ور می‌کردند. با قدرت گرفتن

## بی‌نامه بودن دولت ایران و عدم رسیدگی به وضع معیشت آنها در غربت و تعقیب نشدن اهداف اولیه در امور مربوط به فعالیت این محصلان، زمینه‌هایی را فراهم کرد که امروزه بدون توجه به آن شرایط، قضاوت‌های دگرگونه صورت می‌پذیرد

صفویه، این دشمنی شدت گرفت و جنگ چالدران (قرن ۱۶ میلادی)، ایرانیان را به غربی‌ها نزدیکتر کرد. «کُرنز» با نقل قول از برادران شِریلی، آموزش به کارگیری توپخانه و تفنگ را در جنگ با ترک‌ها، به پرتهالی‌ها نسبت می‌دهد. همین برادران شِریلی که پیشینه‌های نظامی داشتند، سیاستمداران ایرانی دربار شاه عباس را به انگلستان متوجه نمودند و اتحاد نیروهای نظامی ایران و انگلیس به شکست پرتهالی‌ها انجامید. غنایم جنگی در این زمان، ایرانیان را قادر ساخت تا با تجهیزات آتشیاری سنگین تری آشنا بشوند. عصر صفویه، عصر گسترش روابط ایران و اروپاست. به خصوص رقابت آنها با عثمانیه، دامنه این اشتراک مساعی را گسترده ترمی کرد.

این دوره، همزمان با حضور سیاحان و بازرگانان بزرگ غربی در ایران است. آنها در کار متقاعد کردن سیاستمداران کشورهای خود برای تحکیم روابط مؤثر بودند. در این میان می‌توان از کارگزاران شرکت انگلیسی «مسکو» که در امر تجارت و کشتیرانی فعال بودند نام برد که به تدریج انحصار بازار ابریشم را از چنگ پرتهالی‌ها درآوردند. نامه‌های «پیتر و دلاواله»

به یکی از دوستانش که ساکن «ناپل» بود در شرح وضعیت و جزئیات مناسبات سیاسی دربار صفویه، اخلاق و آداب و اوضاع تجاری ایران، برای آشنایی اروپاییان بسیار مؤثر می‌نمود. «تاورنیه» (قرن ۱۷ میلادی) حداقل ۹ سفر به ایران داشت. «شاردن» در زمان شاه عباس دوم لقب «تاجر باشی» گرفت، وی اطلاعات ذی‌قیمتی را از ابنیه تاریخی و آداب و رسوم ایرانی به غرب برد. گیون مورخ نامی انگلیسی او را ستود. همین «شاردن» منبع موثقی شد برای ولتر و منتسکیو. نادر شاه افشار نیز سعی کرد از حضور خارجیان در ساخت ادوات و توسعه کشتیرانی بهره‌برداری نماید. اما در نهایت به خرید کشتی از آنها تن داد. تأسیس قاجاریه همزمان بود با قدرت گرفتن روسیه. طمع آنها به مرزهای شمالی ایران روز به روز بیشتر می‌شد و به همان اندازه نگرانی سلاطین قاجار نیز افزایش می‌یافت. رقابت اروپاییان با این قدرت رو به تزاید، آنها را به دربار ایران نزدیکتر می‌کرد. تا این که دور اول جنگ‌های ایران و روس شکل گرفت. عباس میرزا نایب‌السلطنه‌ی شاه قاجار به مقتضای شرایط، انجام اصلاحاتی را در زمینه‌ی نظامی ضروری یافت. (۱) «ژنرال گاردان» فرانسوی در توصیف خود از وضعیت ساخت گلوله‌های توپ می‌نویسد: «در مازندران هم گلوله توپ می‌سازند، ولی این گلوله‌ها به قدری بزرگ است و بدریخته شده که به واسطه سوراخ‌های کوچک و خرده‌شن که داخل دارد لوله توپ را خراب می‌کند و غالباً هنگام بیرون آمدن از دهانه توپ می‌ترکد.» (۲) عباس میرزا می‌اندیشید برای بهبود شرایط و مقابله با سپاهیان کارآزموده‌ی غربی باید از خود آنها کمک بگیرد، این کمک می‌توانست در زمینه‌ی ساماندهی سپاه از لحاظ تعلیمات باشد و هم می‌توانست در بهبود و به‌روزرسانی تجهیزات، یاریگر ایرانیان محسوب شود. اما به هم زدن شیوه‌ی سنتی اداره قشون، بدون فراهم شدن سایر استلزامات مرتبط با تغییرات، ضریب آسیب‌پذیری سپاهیان ایران را بالا برد، از این رو از نظر نایب‌السلطنه‌ی باهوش ایران، نوعی اصلاحات همه‌جانبه، ضروری می‌نمود. اصلاحاتی که خواه‌ناخواه شئون دیگر را هم دربرمی‌گرفت. به‌زودی، فرانسویان در رقابت با انگلیسی‌ها عقب‌نشستند و انگلیس برای مهار روسیه به این موضوع علاقه‌ی بیشتری نشان داد. فعالیت هیئت‌های انگلیسی عمدتاً بر نوعی سیاست فشار بر روسیه متمرکز بود و آنها عمدتاً به دنبال انجام تمهیداتی بودند

برای جلوگیری از نفوذ رقبای دیگر اروپایی در مسئله‌ی هندوستان و افزون بر آن، رقابت‌های شاهزادگان دیگر قاجار، اقدامات عباس میرزا را غالباً نافرجام می‌گذاشت. سرانجام، شکست سپاه ایران در جنگ‌های مقابل روسیه، به ذهنیتی در سیاستمداران ایرانی انجامید که عمدتاً در پی ایجاد موازنه‌ی قوا در بین قدرت‌های خارجی باشند. می‌دانیم که سیاستمداران بعدی از این بازی بهره‌مند شدند، نمونه آشکار تر این رویکرد در دوره سلطنت ناصرالدین شاه طی نیم قرن به چشم می‌خورد. (۳)

### ب- اعزام محصل

دوره اصلاحات عباس میرزا همراه بود با ورود مستشاران اروپایی و آشنایی آنها با وضعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم ایران، همچنین فرصتی پیش آمده بود تا نخبگان ایرانی نیز با وضعیت فرهنگی و میزان آگاهی‌های علمی اروپاییان، آشنایی بیابند. در ضمن اقدامات اصلاحی این دوره، اعزام محصل به اروپا نیز در طرح گنجانیده شد. اگرچه در زمان صفویه نیز فرستادن کارآموز صنعتی در دستور کار قرار داشت. اعزام محصل به اروپا در پی پیشنهاد هیئت فرانسوی مطرح شد اما عملی نشد. تا این که انگلیسی‌ها (سرها فوردر جنس) در ۱۸۱۱ میلادی آن را به اجرا درآوردند. ابتدا دو نفر برای تحصیل نقاشی و طب، راهی انگلستان شدند. یک سال بعد سرپرست و مراقب آنها نوشت: «جای تأسف است که این دو جوان، نوشتن و خواندن فارسی را نمی‌دانند و این فقره موجب آن است که انگلیسی‌ها هم به اشکال بیاموزند.» (۴) گفته می‌شود محصل نقاشی، دو سال بعد از اعزام (۱۸۱۳) در اثر بیماری سل درمی‌گذرد. اما محصل طب، بعدها به ایران برگشت و طبیب یکی از شاهزادگان قاجار شد. گروه دوم محصلان برای اعزام به اروپا، مرکب از پنج نفر بود (۱۸۱۵). دو نفر برای تحصیل مهندسی و مهندسی توپخانه، یک نفر برای تحصیل طب، یک نفر برای تحصیل السنه و کارآموز آهنگری که می‌رفت تا ساختن قفل و کلید را بیاموزد. در این میان میرزا صالح شیرازی که برای یادگیری زبان می‌رفت، از بقیه معروف تر شد. این بار، مخارج به عهده‌ی دولت ایران بود، هر چند هزینه‌ی یک‌ساله گروه توسط نایب‌السلطنه پرداخت شد، اما مضیقه‌های مالی زیادی بر مسافران ایرانی تحمیل شد و در محله‌های مختلفی برای آنها مسکن فراهم کردند و «بعد از چندی بدون سرپرست و معلم و گاهی بدون پول در لندن و اطراف آن» (۵) رها شدند. ملاقات اتفاقی میرزا



عباس میرزا

## سلطان الواعظین با اشاره به آزادی مطبوعات در انگلستان، تصریح کرد که در غرب، نویسنده حق دارد: «اگر امر قبیحی از یکی از بزرگان حتی فرمانفرما و یا پادشاه شنود و یابند، نویسد و احتیاط نکند.»

اندیشه گران که نخبگان ایرانی را با وضعیتیتی که در غرب می گذرد آشنا کرد می توان از عبداللطیف شوشتری (متولد ۱۷۵۸/۱۱۷۲ میلادی) نام برد. (۱۰) کتاب «تحفه العالم» (۱۸۰۱/۱۲۱۶ میلادی) به موضوعات مختلفی پرداخت: پیشرفت های علمی، پزشکی، صنایع، امور نظامی، اصلاحات مرتبط با ساختارهای اجتماعی، امور دادگستری، وضعیت تقسیم و تفکیک قوادر حکومت، برابری در مقابل قانون، پارلمان، اصول مرتبط با دموکراسی غربی، حدود اختیارات پادشاه و اصلاحات مذهبی. وی در بخش هایی از کتاب خود به مسئله موازنه ی قوانین دولت ها با یکدیگر می پردازد: «عهد و موثیق با هم دارند که کسی از حد خویش تجاوز نکند و به مملکت دیگری دست انداز نشود و با هم به رفق و مدارا سلوک کنند.» (۱۲) در نوشته ی شوشتری از ارزش قطب نما در سفرهای بری و بحری و تئوری کپرنیک در ستاره شناسی و از «دوربین آسمان سیر» و نظرات «نیوتن» و از تحقیقات آنها در زمینه جغرافیا و کشتی سازی و... مطالبی به چشم می خورد. (۱۳) در «حیرت نامه» که توسط میرزا ابوالحسن شیرازی معروف به «یلچی» حاصل مشاهدات وی در سال

ایران یک دستگاه چاپ به همراه آورد. در زمان محمدشاه نیز یک گروه پنج نفره از محصلان به فرانسه اعزام شدند. در فرمان محمدشاه علاوه بر ذکر اسامی افراد منتخب ورشته ای که قرار است تعلیم ببینند، آمده است: «ان شاء الله تعالی دیگر در پی کار رفتن، درس خواندن، در پاریس به کارهای بیهوده و تماشا رفتن، لا مذهب نشدن، که لعنت خدا بلا مذهب. ان شاء الله به کارهای ما برخوردارند آراسته برگردند.» (۸) این لحن کلام محمدشاه دلالت بر فضای فکری منفی دارد که قبلاً علیه اصلاحات عباس میرزا شکل گرفته بود و در نگاه مخالفان نوعی «تشبه به کفار» را تداعی می کرد. البته انقلاب ۱۸۴۸ فرانسویان و مرگ محمدشاه باعث شد که این عده پس از سه سال (۱۸۴۵ تا ۱۸۴۸) مراجعت کنند. بعدها از این عده عمدتاً در کار مترجمی استفاده می شد، دو نفرشان مترجمان دارالفنون و وردست استادان توپخانه و معدن شناسی شدند. یکی دیگر از این محصلان (میرزا یحیی) به وزارت امور خارجه و سایر مقامات دولتی رسید. در دوران صدارت امیر کبیر نیز کسانی به روسیه و عثمانیه فرستاده شدند. این عده برای کار آموزی بلور سازی، چدن ریزی، تصفیه شکر و تهیه قند، شمعی، چرخ سازی، تهیه ابریشم به سبک جدید عازم شدند.

اولین چاپخانه در ایران به دوران صفویه برمی گردد، آن هم توسط مسیحیان برای چاپ متون مذهبی (۱۶۶۰ میلادی). اما اولین چاپخانه که به وسیله ی آقازین العابدین تبریزی تحت حمایت عباس میرزا به کار افتاد (۱۲۳۳ق) با انتشار «فتح نامه» که مجموعه ای از فتاوی مجتهدین برای جنگ باروسیه بود، آغاز به کار کرد. (۹) آخرین متنی که منتشر کرد «رساله آبله کوبی» بود (۱۲۴۵ق). تا این که میرزا صالح شیرازی پس از بازگشت از سفر تحصیلی انگلیس یک دستگاه ماشین چاپ سربی به همراه آورد. البته او طرز کار این دستگاه را نیز فرا گرفته بود. همین شخص بعدها در دوره سفارت پترزبورگ چند دستگاه دیگر، خریداری و به تهران فرستاد.

### ج مسافران و سیاحان ایرانی

«سفرهای خارجی عده ای از دیپلمات ها، تجار و مهاجران ایرانی به بعضی از کشورهای اروپایی و کشورهایی چون هند و عثمانی که تحت تأثیر تحولات فکری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی غرب قرار داشتند، زمینه ی مهمی برای نخستین آگاهی های جدید درباره ی غرب و نوآوری ها و پیشرفت های نوین غرب در زمینه های مختلف را فراهم آورد.» (۱۰) از نخستین

صالح باسرجان ملکم، که با ایران و زبان فارسی آشنا بود وضعیت را تغییر داد و به داد محصلانی رسید که به زبان انگلیسی به قدر کفایت آشنایی نداشتند. اما بنا به گفته ی میرزا صالح، زندگی این محصلان همواره به سختی می گذشته و در شرایطی می بایست به کارهایی پیردازند تا امورات خود را بگذرانند. بی برنامه بودن دولت ایران و عدم رسیدگی به وضع معیشت آنها در غربت و تعقیب نشدن اهداف اولیه در امور مربوط به فعالیت این محصلان، زمینه هایی را فراهم کرد که امروزه بدون توجه به آن شرایط، قضاوت های دیگر گونه ای صورت می گیرد. «محیط طباطبایی» متذکر می شود که بعضی از کشیشان مسیحی در صدد جذب این محصلان بر آمده بودند. (۶) یکی از محصلان ایرانی هم بازنه انگلیسی به سنت مسیحیان از دواج کرد و بعدها او را به ایران آورد. در این میان میرزا صالح نیز به جمع فراماسون ها پیوست. بازگشت این محصلان از زبان مورخ رسمی دربار فتحعلی شاه این چنین گزارش می شود: «جمعی از آدمیزادگان این دیار را از مهندس و طیب و توپچی و اهل صنعت و معلم سپاه نصرت پناه به لندن که پایتخت پادشاه انگلیس است فرستاده چند سال متوقف بودند و در کسب علوم و اخذ شیوه و رسوم آن دیار جهد بلیغ و اهتمام تمام می نمودند و هر ساله موجب و مرسوم ایشان از آذربایجان به لندن می رفت.» (۷) از این عده میرزا صالح شیرازی اولین روزنامه را در ایران دایر کرد. سفرنامه مهمی نوشت و زمینه آشنایی ایرانیان را با اروپا و پایان فراهم کرد. میرزا سید جعفرخان (مهندس باشی) نیز در تهیه نقشه ی سرحدات کشور با امیر کبیر همکاری کرد. وی بعدها لقب مشیرالدوله گرفت. میرزا رضا (مهندس باشی) نیز به ترجمه ی کتاب «پطر کبیر» پرداخت. از استاد محمدعلی (که همسر انگلیسی گرفت و عملاً جزو محصلان نبود اما به توصیه میرزا صالح یکی از آنها شمرده شد) نیز در زمینه توپ ریزی و ملحقات آن استفاده می شد. از میرزا محمد جعفر که برای تحصیل طبرفته بود خبری در دست نیست. حتی بعضی شک دارند که با محصلان دیگر بازگشته باشد. البته در این دوره کار آموزشی هم به روسیه اعزام شدند. در این میان حاجی عباس گل ساز معروف تر است. وی با یک زن فرانسوی از دواج کرد. این زن مسلمان شد و بعدها جزو درباریان درآمد و مترجم مخصوص اندرونی ناصرالدین شاه شد. از شخص دیگری در این گروه به نام میرزا جعفر تبریزی می توان نام برد که برای آموختن فن چاپ به مسکو رفت و در مراجعت به



## این سفرنامه‌ها مفاهیم جدیدی را به مدار فکری نخبگان ایرانی وارد نمود. مفاهیم مانند ملت، جمهور ملت، جمهور خلق، کلام خلق، مشورت عام، مشورت عموم، دارالشوری، پارلمان، قانون، آزادی و...

(۱۸۰۹/۱۲۲۴) تألیف شد، علاوه بر بعضی مطالب بر شمرده شده قبلی، وی به نظام مالیاتی در غرب، نقش مردم در اداره حکومت و جامعه و کشاورزی نوین اشاره می‌کند، از نظام بانکی سخن می‌گوید، همچنین مطالبی در مورد ارائه‌ی خدمات رفاهی به شهروندان از قبیل یتیم‌خانه و آموزش کودکان بی سرپرست می‌نویسد. درباره‌ی انتشار مطبوعات (روزنامه) و فروش آنها و اهمیتشان، نکاتی را متذکر می‌شود. گاهی نیز به تشویق ایرانیان می‌پردازد تا از پیشرفت‌های علمی غرب درس بگیرند. از پژوهشگران دیگر در این زمینه می‌توان از سلطان‌الواعظین (سفرنامه و سیاحتنامه ... سال ۱۸۱۶/۱۲۳۱) نام برد. وی در این کتاب از اختراعات علمی، اهمیت دستاوردهای دانشمندان همچون نیوتن و کپرنیک، دستگاه‌های هواشناسی جدید، پیشرفت‌های مرتبط با جراحی، نظافت شهری و امکانات تفریحی، کشف امریکا، نظام پارلمانی، نهاد دادگستری و نحوه رسیدگی قضایی، سخن می‌راند. سلطان‌الواعظین با اشاره به آزادی مطبوعات در انگلستان، تصریح کرد که در غرب، نویسنده حق دارد: «اگر امر قبیحی از یکی از بزرگان حتی فرمانفرما و پادشاه شنود و یابند، نویسد و احتیاط نکند.» (۱۴) یکی دیگر از کسانی که در زمینه‌ی سفرنامه‌نویسی قابل ذکر است، صاحب

«مرات‌الاحوال جهان‌نما» آقا احمد کرمانشاهی است. وی نیز تحصیلاتش را در حوزه‌های علوم دینی کامل کرده و از میرزای قمی و شیخ جعفر کاشف‌الغطا اجازه اجتهاد دریافت کرده بود و سپس به سیر آفاقی پرداخت (۱۸۰۴/۱۲۱۹). در پژوهش‌نامه‌ی او اشاراتی وجود دارد به «بیمه» و چگونگی آن، لاتاری و قماربازی در شهرهای اروپایی، نحوه حکومت در غرب و پارلمان. «یکی از نوآوری‌ها که در هندوستان چهره بسته و از حوزه دید آقا احمد دور نمانده بود بنیادگذاری آموزشگاه‌های نو و آموزش دانش‌ها و حرفه‌های نو و حتی رایگان برای فقرا در آنها بوده است.» (۱۵) سفرنامه حاج سیاح نیز قابل تأمل است. این سفرنامه متعلق به نیم قرن از دوره‌ای است که در بالا به آن پرداختیم، وی با نگاهی دقیق‌تر به توصیف «خیابان‌ها و معابر، هتل‌ها، راه‌آهن، و وسایل نقلیه، مریضخانه، باغ وحش، حمام، کارخانه، پرورشگاه، تئاتر و موزه و مدارس گوناگون» (۱۶) می‌پردازد. در سفرنامه‌ی او، دو نکته جالب توجه به چشم می‌خورد: کتابخانه‌ی لندن و دانشگاه. می‌نویسد: «فهرست کتاب‌ها را خواستم معلوم شد دو کروکب مختلفه آنجا فراهم نموده اند و هر که از اهل بلد بخواهد می‌رود هر کتاب که می‌خواهد می‌آوردند مطالعه می‌کند. تالار بسیار بزرگی آنجا بود، مردمانش تمام سکوت محض بودند.» (۱۷) و در مورد دانشگاه می‌نویسد: «دارالفنون بزرگش موسوم است به او نیورسیته که متعلمین مشغول به تحصیلند. السنه مختلفه و علوم غریبه و مدرسه طیبه و تشریح خانه بسیار خوب و مدارس مختلفه برای جمله علوم از علمیه و حریبه و...» (۱۸)

در پایان این بخش از نوشتار به یادآوری چند نکته با اهمیت می‌پردازیم. نکته‌ی اول این است که این سفرنامه‌ها مفاهیم جدیدی را به مدار فکری نخبگان ایرانی وارد کرد. مفاهیمی مانند «ملت، جمهور ملت، مشورت عام، مشورت عام، دارالشورا، پارلمان، قانون، آزادی» (۱۹) و خدمات اجتماعی و شهری، تقسیم قوا و محدودیت قدرت حاکمان، آموزش نوین، پیشرفت و توسعه اقتصادی و فرهنگی، رواج مطبوعات و اطلاع‌رسانی و... که بعدها گفتمان سیاسی و اجتماعی ایرانیان از آنها خالی نبود. نکته دوم بیانگر این است که توصیف وضعیت آن کشورها در بطن خود نوعی انتظار و تمایل را به تغییر و دگرگونی جامعه، تداعی می‌کرد. خواه ناخواه ذهنیتی را شکل می‌داد که در کار مقایسه ایران با سایر کشورها، به علل و عوامل داخلی و خارجی عقب‌ماندگی‌ها

رهنمون می‌شد و به این وسیله نیرویی را برای حرکت اصلاح‌طلبانه جامعه متراکم می‌کرد. به خاطر همین بود که میرزا آقاخان نوری اجازه انتشار کتاب سفیر ایران در روسیه را نداد برای این که برای مردم فرق‌افزار اروپا با اوضاع ایران درست معلوم نشود. به همان استدلال، از نشر «مخزن‌الوقایع» نوشته‌ی میرزا حسین سرابی (در شرح سفارت فرخ‌خان امین‌الدوله به اروپا) مانع آمد و دستور داد: «البته نخواهید گذاشت... این کتاب را با سبزه چاپ [چاپ] نماید که به همه جا منتشر شود و برای مردم درست آگاهی از اوضاع اروپا حاصل شود که مصلحت نیست.» (۲۰).

نکته سوم مرتبط است با این مسئله که نمی‌توانیم همه این سفرنامه‌ها را با یک سنگ محک جادویی بیازماییم و به اتخاذ یک نظریه‌ی افراطی، مطالبشان را تماماً تصدیق و یا تماماً محضول یک ذهن شیطانی که ساخته و پرداخته‌ی لژهای فراماسونی است، بینگاریم.

نکته چهارم این است که در تعدادی از این پژوهش‌ها و سیاحت‌نامه‌ها هم به جنبه تمدنی غرب توجه شده و هم به سیاست‌های استعماری دولت‌های قدرتمند اروپایی. این طور نبوده که این جنبه در توصیف مشاهداتشان مغفول بماند. فی‌المثل: «آنچه در واپسین سال‌های سده ۱۸ در امریکا و اروپای باختری می‌گذشت و می‌توانست در چارچوب سیاست و سوداگری کمپانی هند شرقی انگلیس در سرزمین هند و در حوزه فرمانروایی انگلیسیان بازتاب یابد، عبداللطیف باندیشه‌ای کنجکاوانه و با بهره‌جویی از پیوند گسترده خود با بلندپایگان سیاسی و اجتماعی هند دریافت و در تحفه‌العالم منعکس ساخت... وی به شیوه‌ای آشکار و بازبانی ساده هم از پیشرفت‌های علمی و فنی سخن به میان آورده و هم از شیوه فزونی‌خواهی انگلیس.» (۲۱)

### دکتاب‌ها و جراید

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که منظور ما کتبی است که به انحاء مختلف، دستاوردهای تمدنی غرب را به ایرانیان شناسانیده‌اند. برای اطلاع از وضعیت تراجم (ترجمه) و دواوین (دیوان) و کتب تاریخی و فلسفی و اخلاقی این دوره که فارغ از همه تحولات جهانی استنساخ و انتشار یافته‌اند می‌توان به پژوهش‌هایی که به این زمینه اختصاص دارد مراجعه کرد (مثلاً: از صبا تا نیما جلد اول، صفحات ۴۶ به بعد). با شروع اصلاحات در دوره‌ی عباس میرزا توجه و سپس ترجمه‌ی بعضی کتب مرتبط با امور قشون و آیین‌نامه‌های مانور نظامی و موضوعاتی که به شرح جنگ‌های اروپاییان

و زندگی پادشاهان می پرداخت، رونق گرفت: «تاریخ محاربات فرانسه با پادشاهان قرال نمچه و روس» که با نام «حوادث نامه» به وسیله محمد رضی تبریزی از ترکی ترجمه شد. (۱۲۲۲ق) کتاب دکتر کرمیک با عنوان «تعلیم نامه آبله زدن» در همین سال هامتشر شد (۱۲۴۵ق). ترجمه کتابی از ولتر با نام «تاریخ پطر کبیر و شارل دوازدهم» و کتاب دیگری با عنوان «تاریخ اسکندر» در زمان محمد شاه انجام پذیرفت. (۱۲۶۳ق) در این کتاب نقشه‌ای از اروپا نیز وجود دارد. میرزا رضا مهندس باشی از محصلان اعزامی دور دوم، «تاریخ پطر کبیر» را از انگلیسی ترجمه کرد. «تاریخ تنزل و خرابی دولت روم» (۱۲۴۷ق)، کتابی به نام «چین» (۱۲۶۲ق) (این کتاب چاپ نشد) و کتاب «تاریخ ناپلئون» به دستور ناصرالدین شاه ترجمه شد (۱۲۶۶ق). در دوره صدارت امیر کبیر کتابی در جغرافیا ترجمه شد. اما عصر ناصری، عصر آشنایی‌های بیشتر با رویه تمدنی غرب نیز بود. با عزل آقاخان نوری موج نو خواهی در دستگاه حکومتی شتاب گرفت. در این دوره چند کتاب مهم ترجمه شد که از لون دیگری بودند. ترجمه‌ای از «گفتار در روش دکارت» با عنوان حکمت ناصری یا «کتاب دیاکرت» (۱۲۷۹ق) به پیشنهاد «کنت دو گوینسو»، وزیر مختار فرانسه در ایران و توسط فردی به نام «ملا لاله زار» با کمک «امیل برنیه» از اعضای سفارت به انجام رسید. گفته‌اند که چاپ دیگری از این کتاب، ۹ سال قبل از این تاریخ انجام شده، اما نسخه‌های آن را سوزانده بودند. در مقدمه‌ی کتاب آمده است: «در گذشته همیشه ایران منبع علوم و مثبت حکمای متألهین بوده، اما بعد تنزل یافته است. اکنون که توجه خسروانی به وضع و تأسیس قواعد سیاست بلاد و اجرای تعمیر و ترمیم علوم و صنایع و حرف و اربابانش و استقامت معارف و فنون و ارتقای تنظیمات و دادرسی عباد» معطوف گشته حکمت که «اصل و مبدأ جمیع آن علوم است... ترقی خواهد یافت.» (۲۲) کنت دو گوینسو در کتاب خود می نویسد: فیلسوفان ایرانی که با من آشنا هستند بیشتر ما یلند که معرفت کاملی به احوال اسپینوزا و هگل پیدا کنند. (۲۳) البته وی دقیقاً این فیلسوفان ایرانی را معرفی نمی کند، اما در جای دیگری از کتاب خود، به روحانیون دانشمند یهودی اشاره می کند که پرسش‌هایی از فلسفه‌ی اسپینوزا و مسلک فلسفی کانت داشته‌اند. (۲۴) با آن که اطلاعاتی از ملاصدرای شیرازی و شاگردان مکتبش، ارائه می کند و یک به یک اسامی بزرگان فلسفه‌ی دوره ناصری را بر می شمارد و شمه‌ای از زندگی آنها را او گویی می کند، اما ظاهراً

شرایطی برای نوعی گفت و گو (بین دو نحله‌ی فلسفی) پیش نمی آید. حتی بعدها (۱۳۱۴ق) که بدیع الملک میرزا یکی از شاهزادگان قاجار که «مدتی راهم نزد ملاعلی اکبر اردکانی فلسفه اسلامی خوانده و تقریر استاد خود در ترجمه مشاعر صدرالدین شیرازی را تحریر کرده» (۲۵)، کتابی را پرداخته می کند (بدایع الحکم) و در آن (گویا برای اولین بار) سؤالاتی را درباره‌ی فلسفه غرب، به خصوص فلسفه‌ی دکارت و لایبنتس و کانت و بعضی دیگر، از «آقا علی مدرس زونوزی» می پرسد، باز هم این شرایط مهیا نیست. فیلسوف ما به صرافت و ویژه‌ای نمی افتد و بای اعتنایی از مطالبی که به فلسفه غربی راجع می شود، می گذرد. (۲۶) آیا صحیح است که این فیلسوف مسلمان نمی توانسته است تصور فلسفه‌ای را بکند که اصولی غیر از فلسفه اسلامی داشته باشد؟ (۲۷) همچون فیلسوف برجسته‌ی دیگر (ملاهادی سبزواری) که عملکرد دوربین عکاسی را با حیرت مشاهده می کند و از این که عرضیات منتقل شده‌اند و مخالف فهم فلسفی سنتی است، در پذیرش آن دچار تردید می گردد. [دو کتاب دیگر شایسته معرفی اند: کتاب «فلک السعاده» که تألیف «علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه» وزیر علوم عهد ناصری است. وی در این رساله اشاراتی به اکتشافات نیوتن می کند و به طریقی مسئله اختیار انسان را مطرح و سپس به انتقاد از طالع بینی و پیش بینی سر نوشت از روی حرکات سیارات می پردازد. جاذبه عمومی و جزر و مد در یاها را با توجه به حرکات ماه تشریح می کند. (۲۸) کتاب قابل توجه دیگر «جانور نامه» است. در آن زمان از انتشار کتاب معروف «داروین» به نام «اصل انواع بنا بر انتخاب طبیعی» (۱۸۵۹ میلادی و ۱۲۷۶ق) ۱۱ سال می گذشته که یکی از معلمان دارالفنون به نام «میرزا تقی خان انصاری کاشانی»، کتاب «جانور نامه» را تألیف می کند. او البته موضوع پژوهش را جنین‌گان زهرناک ایران قرار داده بود، اما به حد وسع علمی خود نظریه‌ی داروین و کتاب او را توضیح می دهد. او می نویسد: «نیرنگ هستی» همین است که حیات از «خرده» یا «ملکول» شروع شده و «قوه زندگی» آن را به «پیکرهای زنده» بالا برده است. این سیر طبیعت «در تبدل انواع» یاد دگرگونی «گونه‌ها» می باشد. (۲۹) این کتاب به زبان ساده تر شرح و گزارشی است از کتاب داروین.

ترجمه رمان که از خصیصه‌های دوره جدید اروپا محسوب می شود، نیز جریان پیدا می کند: «داستان‌های سه تفنگ‌دار»، کنت دو مونت کریستو، ملکه مارگو، لویی ۱۴ و ۱۵ از آثار



میرزا حسن خان سپهسالار

**به موازات تحول و نوسازی در نهادهای اجتماعی و سیاسی، ضرورت دگرگونی در نهادهای مرتبت با تعلیم و تربیت، بیشتر احساس می شد. آماده شدن جامعه برای نحوه جدیدی از زندگی شهری، شکل و محتوای آموزش را تغییر داد**

## در ۲۹ دی ۱۲۸۵، اجتماعی از زنان در تهران تشکیل شد و در آن قطعه‌نامه‌ای به تصویب رسید که دو بند آن تقاضای تأسیس مدارس دخترانه و دیگری الغای جهیزیه‌های سنگین بود

آلکساندر دومای پدر، و بعد تلماک اثر فلن، روینسن کرووئه اثر دفو، ژیل بلاس اثر لوساژ، کلبه هندی اثر برناردن دوسن پیر، مانن لسکو اثر پروو، مسافرت گولیور اثر سویت، سرگذشت حاجی بابا اصفهانی اثر جیمز موریه و بالاخره حتی رمان‌های علمی ژول ورن و امثال اینها را به قالب فارسی درآوردند. (۳۰)

آغاز انتشار روزنامه (به معنای امروزی آن) در ایران به اواخر زمامداری فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۳ق) می‌رسد. مؤسس آن میرزا صالح شیرازی است (از محصلان اعزامی به اروپا در دور دوم اعزام محصل) (۳۱). این روزنامه (که نام خاصی نداشت) هر ماه یک‌بار با چاپ سنگی منتشر و اخباری را در مورد وقایع ایران و جهان به اطلاع می‌رسانده است. دو شماره منحصر به فرد آن در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا محفوظ است. در آنها به تاجگذاری «ملکه و یکتوریا» اشاره شده است. (۳۲) از سال سوم سلطنت ناصرالدین شاه روزنامه‌ی «وقایع اتفاقیه» به دستور امیر کبیر و تحت نظر خود او دوباره منتشر می‌شود. هفته‌ای یک‌بار. «علاوه بر اخبار ایران و خارجه و آگهی‌ها و نرخ امته و اجناس، مقالات سودمند علمی مانند شرح مشورت خانه‌های ممالک اروپا، و اوضاع سیاسی اروپا، و اوضاع اجتماعی هندوستان، احداث راه آهن، تحقیقات در علم هیئت و پی‌بردن به کمربند ستاره‌ی زحل، علل معرفه الارضی زلزله، اکتشافات قطبی و...» (۳۳) طی مدت انتشار، به رویت خوانندگان می‌رسانده است. در دوره‌ی صدارت «میرزا

حسین خان سپهسالار» آشنایی با رویه‌ی تمدنی غرب، با شتاب روزافزونی ادامه می‌یابد. وی که خود در گزارش‌هایش از عثمانیه، دولتمردان را در جریان حرکت سرسام‌آور کشورهای غربی از نظر توسعه اقتصادی و سیاسی و نحوه اداره جامعه، می‌گذارد، بعدها در شکل دهی به نهادهای مدرن در ایران، نقش به‌سزایی ایفا می‌کند. روزنامه‌هایی در دوره او به ظهور می‌رسند. حتی در (۱۲۹۲ق) دو روزنامه به زبان فرانسه (وطن و صدای ایران) منتشر می‌شود. «وطن» در همان شماره اول به خاطر سرمقاله‌اش که درباره آزادی و برابری بود از سوی شاه، توقیف شد. آنچه جالب توجه می‌نماید انتشار روزنامه در شهرهای دیگر غیر از پایتخت است. (برای نمونه روزنامه ملتی در تبریز ۱۲۷۵ق، فارس ۱۲۸۹ق، فرهنگ در اصفهان ۱۲۹۶ق). بعدها روزنامه‌های جبل‌المتین، ثریا و اختر، تأثیر زیادی در افکار نخبگان ایجاد کردند. مانند تأثیر مطالب این روزنامه‌ها بر «میرزا حسن رشده» از بنیانگذاران آموزش نوین در ایران، که در شرح زندگینامه‌اش به نام «سوانح عمر» منعکس شده است. (۳۴)

سیاحان خارجی در شناساندن ابعاد فرهنگی و اجتماعی ناشناخته سرزمین ایران، مؤثر بودند. آنان به نخبگان ایرانی روش مطالعه و ثبت دقیق وقایع را و روش‌های تحلیل حوادث تاریخی را آموختند. این سبک در ساختار پژوهشی سفرنامه‌های ایرانی نمودار است. اعزام محصل و کارآموز به اروپا و روسیه، نقش مهمی را در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران به همراه داشت، هر چند زمامداران هر دو طرف به اهمیت این مسئله از نگاه خود و منافع مترتب بر آن توجه کردند. اما در پژوهش‌های علاقه‌مندان به موضوع، زوایای تاریک این اقدام نیز مورد بحث و کنجکاوی قرار گرفته است.

### منابع:

- ۱- نصری، عبدالله، رویارویی با تجدد، نشر علم، تهران، ۱۳۸۶، جلد اول، ص ۱۸.
- ۲- گاردان، کنت آلفرد دو، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه اقبال آشتیانی، عباس، گزارش فرهنگ و تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۳۴.
- ۳- رک به: امانت، عباس، قیله عالم، ترجمه کامشاد، حسن، نشر کارنامه، تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۵.
- ۴- مجبوی اردکانی، حسین، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، انتشارات انجمن دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، جلد اول، ص ۱۲۵.

- ۵- همان، ص ۱۴۶.
- ۶- همان.
- ۷- همان.
- ۸- همان، ص ۱۸۹.
- ۹- روزنامه کاوه، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴، ص ۵۲۹.
- ۱۰- جدانی، لطف‌الله، روشنفکران در عصر مشروطیت، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۷، ص ۱۱.
- ۱۱- حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۲۷۳.
- ۱۲- همان، ص ۲۷۷.
- ۱۳- همان، ص ۲۷۸.
- ۱۴- روشنفکران ایران در عصر مشروطیت، ص ۱۳.
- ۱۵- نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران، همان، ص ۳۰۲.
- ۱۶- رویارویی با تجدد، جلد اول، ص ۷۵.
- ۱۷- همان، ص ۷۶.
- ۱۸- همان.
- ۱۹- همان، ص ۴۸.
- ۲۰- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۵، ص ۱۶.
- ۲۱- نخستین رویارویی‌های... همان، ص ۲۷۴.
- ۲۲- اندیشه ترقی و... همان، ص ۱۸.
- ۲۳- کنت دو گوینو، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمه م. ف. ۹، (این علامت سوال از خود متن است. از آقای نیکبژاد پرسیده شود) ص ۱۱۷.
- ۲۴- همان، ص ۵۳.
- ۲۵- داوری، رضا، شمه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۳، ص ۴۳.
- ۲۶- همان، ص ۴۴.
- ۲۷- همان.
- ۲۸- اندیشه ترقی و...، ص ۲۳-۲۲.
- ۲۹- همان، ص ۲۵.
- ۳۰- آرتین پور، یحیی، از صبا تا نیما، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۵، جلد اول، ص ۲۶۰.
- ۳۱- روزنامه کاوه، ص ۳۱۰.
- ۳۲- از صبا تا نیما، جلد اول، ص ۲۳۷.
- ۳۳- همان.
- ۳۴- در شدیه، شمس‌الدین، سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۹.



# انسانیت و آموزش و پرورش

مهدی بهلولی



انسانیت بهره می‌گیریم - مفهومی که برای خود ما هم به درستی روشن نیست - منافع انسان واقعی را به خطر نمی‌اندازیم؟

از سال ۱۸۰۱، که کانت رساله درباره‌ی آموزش و پرورش را نوشت تا این زمان، ایده‌ی نوین انسانیت، برای چارچوب بخشیدن به آموزش و پرورش، به کار گرفته شده است تا آموزش، آینده‌ای امیدوارانه و انسانی تر به نمایش بگذارد. این درست همان خط سیر اندیشه‌ای است که در چرخش کنونی، به سویه‌ی جهانی آموزش، بازتابیده شده است، سویه‌ای آمیخته با دلبستگی‌هایی از شهروندی جهانی، حقوق بشر، دموکراسی و فهم میان فرهنگی. مارتانو سبام، به عنوان یکی از استوارترین پشتیبانان جهان - شهروندی (cosmopolitanism) می‌نویسد:

این پیشامد که کسی در جایی زاده می‌شود، تنها یک پیشامد است؛ هر انسانی می‌تواند در هر کشوری زاده شود. با این شناخت، ما نباید اجازه دهیم اختلاف در ملیت یا طبقه یا قوم و قومی یا حتی جنسیت، مانع‌هایی بسازند میان ما و انسان همکارمان. ما باید انسانیت و پارامی‌های بنیادین، خردمندی و توانمندی اخلاقی‌اش را تشخیص دهیم.»

اصطلاح انسانیت، تنها به رؤیای یک فیلسوف از جهانی بهتر محدود نمی‌شود، بلکه پیایی از سوی سازمان‌هایی مانند یونسکو در گروهی از واژه‌هایی همچون «پرورش»، «باری‌رسانی»، «نگهداری کردن از جای» داده می‌شود، واژه‌هایی که نشان می‌دهند انسانیت، چیزی به راستی پسندیده برای آموزش و پرورش است، حتی اگر این پسندیدگی بی‌درنگ فهمیده نشود. در واقع آنچه چنین دست‌یازی به انسانیت را آشکار می‌کند، از دید من چیزی نیست مگر پذیرش این که جایگاه انسان کنونی در بحران است. هنگامی که سازمان‌هایی مانند یونسکو،

خانم پروفیسور شارون تاود، استاد گروه آموزش و پرورش دانشگاه استکهلم سوئد و نویسنده‌ی چند کتاب فلسفی - آموزشی است. یکی از کتاب‌های مهم ایشان «آموختن از دیگری: لویناس، روانکاو و امکان‌های اخلاقی در آموزش و پرورش» است. تاود، دانشوری آموزشی است که در نوشته‌هایش، با تأکید بر فلسفه‌ی قاره‌ای، به بررسی جستارهایی همچون فلسفه‌ی آموزش و پرورش، پنداشت‌های زنانه و مردانه در دانش آموزشی، سویه‌های اخلاقی و سیاسی آموزش و پرورش، کشاکش‌های میان فرهنگی، حقوق بشر، دموکراسی در آموزش و پرورش، گفت‌وگو درباره‌ی پوشش مسلمانان در مدرسه‌ها و آموزش و پرورش جهانی می‌پردازد.

نوشتار زیر چکیده و گزیده‌ای است از یکی از جستارهای تاود که در سال ۲۰۰۸ با نام «رودر و بانسانیت: وظیفه‌ی دشوار آموزش و پرورش جهان - شهروند» منتشر شد. آقای بهلولی این نوشته را به فارسی برگردانده‌اند، اما از آنجا که زبان تاود، زبان فلسفه‌ی قاره‌ای است و از پیچیدگی ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. از ایشان خواهش کردیم تا گزارشی از این برگردان را به زبان ساده‌تر برای خوانندگان نشریه بنویسند که در زیر تقدیم می‌شود. گفتنی است متن برگردان ایشان به فارسی در سایت [www.meisami.net](http://www.meisami.net) آورده می‌شود.

آنها با من از مردم می‌گفتند و از انسانیت / اما من هرگز نه مردم دیده‌ام و نه انسانیت / من مردم جورا جور دیده‌ام، ناباورانه دیگرگون / هر یک دور افتاده از دیگری، با میانه‌ای بی‌مردم.

## فرناندو پساو

چرا به هنگام سخن گفتن از آموزش، پای انسانیت به میان می‌آید - بویژه اگر، آن‌گونه که پساو به روشنی می‌گوید، ما تنها می‌توانیم مردم را با همه‌ی گوناگونی‌هایشان ببینیم، نه «انسانیت» را؟ آیا هنگامی که مادر آموزش، از مفهوم

از سال ۱۸۰۱، که کانت رساله درباره‌ی آموزش و پرورش را نوشت تا این زمان، ایده‌ی نوین انسانیت، برای چارچوب بخشیدن به آموزش و پرورش، به کار گرفته شده است تا آموزش، آینده‌ای امیدوارانه و انسانی تر به نمایش بگذارد. این درست همان خط سیر اندیشه‌ای است که در چرخش کنونی، به سویه‌ی جهانی آموزش، بازتابیده شده است، سویه‌ای آمیخته با دلبستگی‌هایی از شهروندی جهانی، حقوق بشر، دموکراسی و فهم میان فرهنگی

**همان گونه که سایمون کریچلی به تازگی هشدار داده است؛ انسانیت، کم و بیش، به کار گرفته می شود تا آنهايي را که با «ما» در کشمکش هستند از دایره ی انسانیت بیرون بگذاریم. به زبان دیگر، مفهوم انسانیت به کار گرفته می شود تا دشمنان، به رانده شدگان از انسانیت تبدیل شوند، بنابراین گرایش به کاربرد ایده ی انسانیت، همچون پایه ای اخلاقی برای بیرون گذاری، باید بدگمانی ما را در این باره برانگیزد که چه کسی به کارگیری این اصطلاح را در زمینه های آموزشی بر سر زبان ها انداخته است**

یا آموزشگران جهان - شهر و نندی، به انسانیت می پردازند، آنها امیدوارند که واقعیت ویرانگر فروپاشی اجتماعی را از میان بردارند، آنچه در سراسر جهان، طاعون جامعه هاست. آنها همچنین در پی آنند که مازیر پرچم احترام به آنچه ما مشترک هستیم - پرچمی همچون هستی انسانی - دست در دست یکدیگر نهمیم.

با این همه اما، این ادعا که آموزش می تواند، در چارچوب این برداشت از انسانیت، شرایط جهان کنونی را بهبود بخشد، با توجه به دو نکته، گمان برانگیز است؛ نخست این که این برداشت، در فهم این مسئله ناکام می ماند که پیدادها و ستیزه های جهانی فراوانی که زدودن و نابودی آنها هدف تلاش های آموزشی هستند، درست از رهگذر همین توانایی انسانی «بیش از اندازه انسانی» ماست که آفریده می شوند و پایدار می مانند و دوم، همان گونه که سایمون کریچلی به تازگی هشدار داده است، انسانیت، کم و بیش، به کار گرفته می شود تا آنهايي را که با «ما» در کشمکش هستند از دایره ی انسانیت بیرون بگذاریم؛ به زبان دیگر، مفهوم انسانیت به کار گرفته می شود تا دشمنان، به رانده شدگان از انسانیت تبدیل شوند. بنابراین

گرایش به کاربرد ایده ی انسانیت، همچون پایه ای اخلاقی برای بیرون گذاری، باید بدگمانی ما را در این باره برانگیزد که چه کسی به کارگیری این اصطلاح را در زمینه های آموزشی بر سر زبان ها انداخته است. کاربرد آن، به سان کشتی برای سیاست ها، سامانه های اخلاقی یا آموزشی، نشان می دهد که ما چشم خویش را بر جنبه های بسیار انسانی کنش های ناانسانی خود بسته ایم.

پس وظیفه ی من، اینجا و در این نوشته ی کوتاه، می تواند این باشد که فشرده ای از یک بازنگری، از ایده انسانیت در آموزش جهان - شهر و نند، به دست دهم؛ بازنگری که نه در خواستی برای یک انسان باوری نوین است و نه یک فراخوان برای انسان باوری ستیزی، که به همان سان، افراد را تا انتزاعاتی از سامانه های اجتماعی یا ساختارهای قدرت فرو خواهد کاهید. به جای آن من در اینجا روی ایده لویناس، تمرکز می کنم، ایده ای که امکان کنش، زیر نام انسانیت، برای خیانت به آن را در توانمندی ما نهفته می بیند، یعنی من پیشنهاد می دهم که ایده ی نوشته شده از انسانیت، باید پاسخگویی، هم محدودیت های انسانی و هم مسئولیت های انسانی باشد و نیاز است که در پیوند با خشونت و ستیزه های بسیار دریافته شود؛ خشونت و ستیزه هایی که در خطوط ویژه ی کنش و واکنش انسانی سرشته است، بنابراین آن پرسشی که من به آن می پردازم این است که ما چگونه می توانیم آموزشی را تصور کنیم که به جای **پرواندن انسانیت** - با وام گیری از نوسابوم - به دنبال **دودردویی با انسانیت** و همچنین سخن گفتن با آن، بدون احساساتی گری، آرمان پرستی یا امیدواری است؟ در حرکت و رای اصطلاح های قطبی شده ی انسان باوری و انسان باوری ستیزی، وظیفه ی دم دست، چگونه اندیشیدن در باره ی انسانیت، به سان یک **مسئله**، به سان یک **پوشش** برای آموزش است، وظیفه ای برخاسته از پیوندهای دشوار میان انسان های واقعی و نه به آسانی چون یک راه حل یا یک توجیه مجرد برای آن.

### **باز اندیشی انسانیت به سان یک مسئله ی آموزشی**

در دیدگاه من، اندیشیدن به انسانیت، به سان یک پرسش آموزشی، نیازمند بازگشتی به کانت است؛ کسی که اندیشه اش، نه تنها تا شکل بخشی به بر نامه های آموزشی کنونی همسسته با جهان - شهر و نندی، پیش آمده است، بلکه در بازگشتن جایگاه انسانیت در اندیشه ی آموزشی نوین، راهنما بوده است.

«یک اصل آموزشی - که بویژه آتانی که به چارچوب های فراگیر آموزشی شکل می بخشد، باید جلوی دیدگان خویش بگذارد - این است که کودک باید، نه برای اکنون، بلکه برای یک وضعیت پیشرفته ی احتمالی انسان [مرد] آینده آموزش داده شوند، یعنی به روشی که با **ایده ی انسانیت** همساز است... اما پایه ی یک چارچوب برای آموزش، باید جهان - شهر و نندی باشد. از رهگذر آموزش درست است که بر نیکی های جهان افزوده می شود. جوانه های نهفته در وجود آدمی، نیاز به رشد بیشتر و بیشتر دارند، چرا که سر آغاز های بدی و شر، نباید در خوی طبیعی انسان باشند. بدی، تنها از سرشتی سرمی زند که مورد مراقبت واقع نمی شود. در انسان، تنها جوانه های نیکی، پیدامی شود.» (کانت)

دست کم در این بندهای کوتاه، گویی رؤیایی آموزشی، متبلور می شود؛ آنچه بسیاری از ما آموزگاران، در قلب هایمان جا داده ایم: این که در جایگاه آموزشگران و با کارمان، به راستی می توانیم به آفرینش مکانی بهتر برای زندگی، یاری رسانیم. از دید من، خوانش کانت از این رؤیا، در زیر نام انسانیت جهانی، حتی گیراتر است، چرا که گویی به کار روزانه ی آموزگاران با دانش آموزان، جهت و اهمیت می بخشد. در روزگار آکنده از خشونت و نابسامانی های اجتماعی، فراخواندن به انسانیت، در دل نیروهای دیرینه ی پرورش، امیدها برمی انگیزد تا شرایط را آن چنان دگرگون سازند که مردم بتوانند با آرامش بیشتری در کنار یکدیگر زندگی کنند. بی آنکه بخواهم این امیدها را سراسر نادیده انگارم - چرا که آنها کار ما را، در جایگاه آموزگار، مایه ورمی سازند و به درون آن، جان می مند که در غیر این صورت، شاید تلاش هایی بی معنا و هماهنگ با ارزشیابی های دولتی و آزمون های کلاسی به شمار روند - می خواهم در نوشته ی کانت سه نکته را به پرسش گیرم: نخست این که چگونه، انسانیت، بر بنیاد خوانشی پارادوکسیکال از توانمندی انسان برای بدی کردن، مقوله ای نیک ارزیابی می شود؟ دوم، چگونه سوژه جهانی «انسانیت»، با چندگانگی [پلورالیسم] انسانی هماهنگ می شود؟ و سوم، چگونه این فهم نهفته از آموزش در دیدگاه های کانت، به صورتی معمایی، با سر نوشت آینده ی انسان همساز و همراه می شود؟

با توجه به نکته ی نخستم، آنچه کانت در اینجا به ما می دهد تصویری از انسانیت است که چون ساختمانی، بر ریشه ی طبیعی به ظاهر نیک،

استوار است، ریشه‌ای که در برابر توانمندی بدی کردن انسانی مان، قرار می‌گیرد. خوانش رسمی نظریه‌ی کانت این است که شر و بدی، تهدیدی همیشگی به اخلاقی زیستن ماست - یک جنبه از کژروی طبیعی ما - هشداری که از رهگذر آن، بدی را با توانایی منطقی خود به زیر فرمان می‌آوریم تا دانه‌های نیکی انسان، فرصت رشد یابند. با این حال، در این چهره‌پردازی از بدی، نکته چشمگیری وجود دارد که از درستی خوانشی تا اندازه‌ای متفاوت، پرده برمی‌دارد. خود بدی، پارادوکسیکال نشان داده شده است: در یک زمان، هم «مهار گسیخته» و جنبه‌ی نافر هیخته‌ی طبیعت انسانی و هم به‌عنوان آن چیزی که به هیچ‌رو نمی‌تواند درون خوی طبیعی «انسان» یافت شود. در واقع در اینجا ناسازگاری و روشنی وجود دارد: کانت همزمان، بدی را تا آنجا طبیعی نشان می‌دهد که باید به زیر فرمان در آید و آن گاه مدعی می‌شود که آن یک کژریختگی از نیکی «طبیعی» انسان است. پس، چنین می‌نماید که بدی، چیزی است نه کاملاً طبیعی انسان: چیزی در گستره هم توانمندی انسان و هم ناتوانی انسان. کانت، سرانجام، بدی را بیرون از مرزهای جنبه «بنیادی» تر طبیعت انسانی - یعنی همان نیکی - جای می‌دهد و بدین گونه، بدی را، خیانتی به خود انسانیت به شمار می‌آورد. پس، تنها با سرکوب توانایی انجام بدی است که آموزش می‌تواند وظیفه‌ی پرورش انسانیت را آغاز کند، انسانیتی که اکنون، به واقع از بسیاری هراس‌ها، رهاست، هراس از بدی که «طبیعتا» می‌تواند برای انسان، تهدیدی باشد. من مدعی نیستم که کانت، بدی را **جایی گمان** این گونه می‌دید (بحث‌های بسیاری درباره‌ی دریافت او از بدی بنیادین، این چنین گواهی می‌دهند)، اما در بیانش از انسانیت - به سان شرطی از آموزش جهان - شهروند، که در نیکی درونی ریشه دارد - بارفتن به سوی نپذیرفتن بدی، که در قلمرو طبیعت انسانی، یک بخش بی‌چون و چراست، پیچیدگی انسان را زیر پا می‌گذارد، بنابراین آموزش برای آینده کار می‌کند، البته نه به کمک رویاروشدن با جنبه‌های ناخوشایند هستی انسانی مان، بلکه با پرورش دانه‌هایی از خوبی، که در درون انسان نهفته است. نگرانی من این است؛ برنامه‌های جاری آموزشی، که یک سو، به از نیکی انسانیت، پشتیبانی می‌کنند خطر بیرون کرد بدی را بپذیرند، یعنی بپذیرند که ما را بدون چارچوبی زبانی و مفهومی رها سازند که برای پرداختن به بن‌مایه‌های در ستیز کنش و واکنش انسانی ماضی‌رویی هستند.

دومین نکته‌ای که به میان می‌آید در پیوند با

برداشت کل باورانه از «مرد»، همچون دلالت‌گر به انسان است. بدون بازگفت آنچه کم و بیش مایه‌ی معمول انتقادهای فمینیستی از چنین کل باوری است، من می‌خواهم به اهمیت ورود این ایده از انسانیت به درون شکل‌های رایج جهان - شهر و ندی در آموزش و پرورش پردازم و این که ورود این ایده چگونه می‌تواند همان محدودیت‌های واقعی را باز آفرینی کند. با آنکه برای «جنسیت»، گیرایی‌های گوناگونی دارد (نگاه کنید به گفته‌های بالا از نوسبام). لوس ایریگاری، یاد آور شده است، برداشت‌هایی این چنین از انسانیت، با این هدف که خاص و ویژه بودن افراد را، از زندگی هانا بود سازد، نه تنها برای زنان، بلکه برای مردان هم ناکام می‌ماند. یعنی تا هنگامی که «انسانیت»، زیر نام «مرد» یا حتی «نوع انسان» بدون پذیرش خودش، به‌عنوان بازتابی از تاریخ و یژه‌ی یک مفهوم، به دنبال سرپوشی بر گوناگونی هاست؛ ما به روش‌های بسیار خشونت می‌ورزیم. انسانیت گوناگون تجربه می‌شود، گوناگون نمادین می‌گردد و گوناگون به تصور درمی‌آید (ایریگاری، ۱۹۹۶). پس، حتی اگر ما، خواسته‌ی کانت از اصطلاح‌های جنسیت و طبیعت را باز نویسی کنیم و بخوانیم «همه‌ی سرنوشت نوع بشر» [مترجم: کانت در جمله‌های گذشته، واژه‌ی man را به کار برده، که می‌تواند هم به معنای انسان باشد و هم به معنای مرد] این نکته همچنان پابرجاست که آن انگیزه‌ی کلیت بخشی که پشت چنین خواسته‌ای خوابیده است، روی هم رفته نمی‌تواند پاسخگوی گوناگونی‌های بنیادین تجربه‌های انسانی باشد، بنابراین برای ایریگاری، مسئله تنها عوض کردن «مرد» با «زن» یا حتی «انسان» نیست، مسئله، باز انگاری و از نو تصور کردن ایده‌ی کلی انسانیت است. در واقع، ایریگاری، یک بخش «نانسانی» را در کل باوری کانت می‌شناساند. این بخش با همان طبیعت اندیشه‌ای که خواهان یک‌دستی تجربه‌های هستی‌های چند گانه است، پیوند می‌یابد، از این رو ایریگاری پیشنهاد می‌دهد که آموزش و پرورش - که به هر حال با انسانیت سرو کار دارد - نیازمندان است که این بخش نانسانی کل باوری را به پرسش گیرد. به نژاد، و وظیفه‌ی آموزش و پرورش، گسترش مناسبات نوینی است که از رهگذر آن، انسان خودش را، از دریچه‌ی تفاوتش، آشکار کند. در دیدگاه ایریگاری، کارکرد آموزش، از فراهم آوردن سرنوشتی فراگیر برای نوع بشر، بسیار متفاوت است. این مسئله مرابه یاد نکته‌ی سوم می‌اندازد.



ایمانوئل کانت

**خوانش رسمی نظریه‌ی کانت این است که شر و بدی، تهدیدی همیشگی به اخلاقی زیستن ماست - یک جنبه از کژروی طبیعی ما - هشداری که از رهگذر آن، بدی را با توانایی منطقی مان به زیر فرمان می‌آوریم تا دانه‌های نیکی انسان، فرصت رشد یابند. با این حال، در این چهره‌پردازی از بدی، نکته چشمگیری وجود دارد که از درستی خوانشی تا اندازه‌ای متفاوت، پرده برمی‌دارد**



**چه با ایده‌ی آرنت همراه باشیم چه نباشیم که آموزش به ناگزیر درباره‌ی مراقبت از برنامه‌ی سیاسی است، او در اینجا، بر نکته‌ای سرنوشت‌ساز، انگشت نهاده و آن این که ما چگونه در آموزش برای انسانیت، به خطر آفرینش جهانی برای کودکان تن می‌دهیم، که به چگونگی‌اش پاسخ درستی نمی‌گوییم و به جای آن، تصویری هماهنگ می‌سازیم از آنچه ما بزرگترها، می‌خواهیم که آن گونه باشد**

گرچه نمی‌خواهم ادعا کنم که همه‌ی جهان - شهروند گرایان بر جهت‌گیری ویژه‌ی کانت درباره‌ی آموزش و پرورش هم‌داستانند، اما در هسته‌ی اندیشه‌ی او، ایده‌ای درباره‌ی آموزش **برای** انسانیت نهفته است، که درباره‌ی آنچه به‌راستی خود آموزش می‌تواند در بر بگیرد و انجام دهد و افزون بر آن، مسئولیتی که خود کودک کان باید به دوش گیرند، پرسش‌هایی برمی‌انگیزد. آفریدن آینده‌ای امیدبخش برای انسانیت، در کل، هدف شگفتی نیست، بویژه میان آموزش‌گران و سیاست‌گذارانی که آرزو می‌کنند که آموزش را، همچون پارامایه‌ای - اگر نگوئیم مهمترین پارامایه - برای آفرینش آینده‌ای انسانی تر ببینند. با این همه، همان گونه که هانا آرنت، هشدار می‌دهد، آموزش، پیه لاف‌زدن را به تنش می‌مالد اگر به‌جای پذیرش ابهام نهفته در کانونش - ابهام در مفهوم انسانیت - وظیفه‌ی «ساختن» جهانی نو برای دانش‌آموزان را به دوش بگیرد - وظیفه‌ی آموزش برای «جهانی که از جایش دررفته است و یادارد در می‌رود»

ایده‌های آرنت درباره‌ی آموزش، تا اندازه‌ی زیادی، نخست، تکیه دارد بر باور و برداشت وی

از زایش انسانی: این که هر کودک، ویژگی یگانه‌ای را به جهان می‌آورد و بنابراین دیگر بار جهان را می‌آفریند و دوم بر دریافتش از آموزش، به عنوان آنچه مسئولیت دارد تا هر آنچه تاکنون، همچون بخشی از برنامه‌ی مراقبت از سنت نامیده می‌شود را بیاموزاند و به دانش‌آموزان، جهان هستی کنونی را بشناساند، جهانی که در آن زاده شده‌اند. در این معنا، آموزش بر سر یک دوره‌ای است: آماده‌سازی کودک کان برای همین جهان، با همه‌ی سختی و شادی‌هایش از یک سو و گرامیداشت امید به آینده‌ای که تازگی جوانی با خویش می‌آورد، از دیگر سو. از این رو، آرنت هشدار می‌دهد، همین که آموزگاران کوشش کنند تا این امید را راهنمایی یا مهار کنند - با وجود بهترین نیت‌هایمان - آموزش را به خطر انداخته‌ایم، «این در سرشت شرایط انسانی است که هر نسل نوینی، در دل جهان کهنه‌ای رشد نماید، از این رو ساختن یک نسل نو برای جهانی نو، تنها می‌تواند چنین معنا دهد که شخص می‌خواهد، بخت خویش را در جهان نو، از دستان تازه‌واردان بجوید.» گرچه در دیدگاه آرنت، همچنین هر کاربرد سیاسی از آموزش، تنها به یک «دست‌یازی دیکتاتورانه، بر پایه برتری مطلق بزرگترها» خواهد انجامید، بنابراین آن گونه که او می‌نگرد، و وظیفه‌ی آموزش، این نیست که کودک کان را به «سرنوشت» بسپارد، باید آنها را در جهان کهنه، تازه‌نگه‌دارد:

«آموزش و پرورش همان نقطه‌ای است که ما تصمیم می‌گیریم که جهان را تا آن اندازه دوست داشته باشیم که برای آن مسئولیت بپذیریم و در این راستا، آن را از آنچه ویرانش می‌سازد دور نگه داریم، مگر برای بازسازی، مگر برای ورود نوجوان که ناگزیر خواهد بود؛ و نیز آموزش و پرورش، جایی است که ما تصمیم می‌گیریم تا بچه‌هایمان را آن اندازه دوست داشته باشیم تا آنها را از جهانمان بیرون نکنیم و با نقشه‌های خودشان، ره‌ایشان نسازیم، نه این که از دستانشان، بخت پذیرش چیزهای نو را برباییم، چیزهایی که برای ما پیش‌بینی‌ناپذیرند، اما آنها را باید، در پیشرفت برای وظیفه‌ی تازه کردن یک جهان مشترک، آماده‌سازیم.»

چه با ایده‌ی آرنت همراه باشیم چه نباشیم که آموزش به ناگزیر درباره‌ی مراقبت از برنامه‌ی سیاسی است، او در اینجا بر نکته‌ای سرنوشت‌ساز، انگشت نهاده است و آن این که، ما چگونه در آموزش **برای** انسانیت، به خطر آفرینش جهانی برای کودکان تن می‌دهیم، که به **چگونگی‌اش**

پاسخ درستی نمی‌گوییم و به جای آن، تصویری هماهنگ می‌سازیم از آنچه ما بزرگترها، **می‌خواهیم که آنگونه باشد**. به گزارش آرنت، بزرگترین خطر برای آینده، این است که ادعا کنیم - همان گونه که کانت ادعا می‌کرد - کودک کان را می‌توان برای برتری روشن «سرنوشت انسان» پرورش داد بدون داشتن سخنی گفتنی، که بتواند آن سرنوشت را، یا چگونگی عوض کردنش را، بنمایاند. برای آرنت، تعلق داشتن به جامعه‌ی انسانی یعنی تعلق داشتن به جهانی که چندگانگی، بالا تر از هر چیز دیگری، ارجح می‌بیند.

من نگران این هستم که در دست‌یازی به «انسانیت مشترک»، به عنوان راه و روش دستیابی به احترام برای چندگانگی، مادر واقع، چندگانگی را تنها به یک نام فرو کاهیم و باین کار، در زمانه‌ی درگیری و دشواری، توانایی خود را برای آموختن دو سوویه از یکدیگر، به خطر اندازیم. بانگش به راستی که آموزش جهان - شهروند گرفته است، انسانیت را، چگونه می‌توان بازاندیشید تا به راستی، ما را معنای نویی از آینده‌ی آموزشی و معنای نویی از مسئولیت فراهم آورد؟

### انسانیت همچون مسئولیت: فراسوی نیکی درونی و کلیت باوری

در بازاندیشی اصطلاح‌هایی که بر ایده‌ی انسانیت استوارند نیکی درونی و کلیت باوری - من در اینجا به اندیشه‌ی ایمانوئل لویاس برمی‌گردم. نزد من، آنچه اندیشه‌ی لویاس، به خوبی بازمی‌نماید، همان مقاومتش در برابر گونه‌ای کلیت باوری کانتی است که می‌خواهد همگی ما را درون تور **ایده** معینی از آنچه انسانیت در بردارد، ببیند؛ همچنین، سین جیمش از این باور، که این ایده می‌تواند برای ما، ادعاهای سخت اخلاقی به همراه آورد، زیرا جایی که لویاس، برای خواست‌های اخلاقی می‌یابد نه در ایده‌هاست و نه در اصول، بلکه در آن نیکی است که تنها در پیوند با دیگری، یافت می‌شود. وانگهی، لویاس یکسراسر از زبان انسانیت دست نمی‌کشد و آن را در پیوند با افراد ویژه [مترجم: ویژه به معنای دارای هویت ویژه، یعنی همان دیگری؛ نزد لویاس، هر کسی ویژه است] جای می‌دهد، از این رو، آنچه من در این زمینه از بحث لویاس پیش می‌کشم، همان توجه به دگربودگی (alterity) است و روشی است که فرد «من» با آن، به گشودگی اصطلاح انسانیت به چندگانگی و باز مفهوم‌سازی (reconceptualization) از نیکی بر پایه اختلاف بنیادی، فرمان داده می‌شود. لویاس در مفهوم رابطه‌ی چهره به چهره،

استعدادی برای خشونت ورزی تشخیص می دهد؛ خشونت‌نی که همچون پاسخی، به لختی کامل، یا برهنگی چهره‌ی دیگری داده می شود. «پوست صورت، همان است که برهنه‌ترین، بینواترین... می ماند، چهره به نمایش درمی آید، دستخوش خطر می گردد، آن چنان که گویی، ما را به انجام خشونت برمی انگیزد.» اما، لویناس همچنین می گوید: «حضور اخلاقی، هم حضور دیگری است و هم بدون خشونت، خودش را تحمیل می کند.» ما باید از چنین گفته‌های گیج‌کننده‌ای چه چیزی برداشت کنیم؟ در پیوند با چهره، آنجا که اخلاق، جای گیر می شود (بوژه در نوشته‌های نخستین لویناس)، لویناس ادعا می کند که در یک زمان امکانی برای خشونت پدید می آید، اما همان هنگام با فرمائی اخلاقی دست به گریبان می شود، یعنی آسیب پذیری برهنگی چهره، همزمان خشونت را برمی انگیزد. همان هنگام که از رهگذر چالش اخلاقی اش: «تو نباید بکشی [قتل کنی]» از آن بازداشته می شود. نه این که خشونت، به سان شرطی برای خشونت پرهیزی رفتار می کند، بلکه در جایی که خشونت، دست به کاری می تواند زد، امکانی برای خشونت پرهیزی پدیدار می گردد. کار لویناس، می تواند آن راه، آن زمان و آن فضایی از مسئولیت اخلاقی را ترسیم کند که بر رابطه‌ی خشونت پرهیز دلالت می کند، بدون بیرون کردن یا نپذیرفتن خطر فوران خود خشونت، چرا که بانبودن چنین امکانی، خشونت پرهیزی یک دلالت گر بی معناست؛ به راستی، هیچ معنایی را نمی رساند، برای نمونه زمانی که او می نویسد: «تنها، توانایی پیکار، می تواند آرامش بیفزاید» او پیکار را پیش در آمد ناگزیر آرامش نمی داند، بلکه در دید او آرامش خود نمی تواند بدون بررسی توانایی ما برای پیکار اندیشیده شود. بدین سان، امکانی اخلاقی نیز، برای خشونت پرهیزی باورنکردنی پدید می آید، بی آن که خشونت داستان کنش و واکنش انسانی پذیرفته شود.

اساجایی که نظریه‌ی لویناس، به راستی گل می کند، گیراترین تصویری است که از خشونت می دهد؛ تصویری که در توصیفش از مسئولیت سوژه در قبال دیگری، در اصطلاحات درد، رنج و آسیب، نمایان می شود، بنابراین نه تنها، رویارویی با چهره، خشونت‌نی را برمی انگیزد که از آن بازداشته می شود، بلکه برای کنش و واکنش خشونت پرهیزانه، امکانی را پدید می آورد، گرچه آن خشونت، همچنین در جهت دیگری هم به کار می رود. غیر، در عمل، آرامش ظاهری و

خشونودی از خویش را به هم می ریزد. همان گونه که لویناس (درباره‌ی دیگری) می گوید «آزارنده‌ی تکان دهنده»، که به معنای نوینی به مسئولیت فراسوی برداشت‌های رسمی از نیکی، فرامی خواند.

در پیوند با دگرسالاری (Heteronomy) - همچون قدرتی فرادست «خود» - می باشد که سوژه، به وادادن به دیگری رهنمون می شود. و در یک حرکت بی کم و کاست لویناسی مخالف شهود، درست همین رابطه‌ی سلطه است که لویناس نیکی می نامد. او ادعا می کند نیکی، از «دانه‌ای» درون سوژه بر نمی خیزد، یا از سر تعلق داشتن سوژه به یک برداشت از انسانیت، بلکه نیکی از دیگری می آید. نیکویی، تنها از رابطه است که از اندیشه‌ی کسی می گذرد. نه در عقلانیت یا آزادی خودسالار، وانگهی، خوبی، «خود» را «آزار می دهد»: با او، «من» یک ریز به یاد می آید و بدون داشتن حق گزینشی در مسئله، در خواسته اش گرفتار می گردد. لویناس می نویسد: «نیکی نمی تواند در یک فرماند [درخواست نامه (Representation)] پیشکش گردد و بخشی از آن به شمار آید. پیشکش، آغازی در اختیار من است، حال آن که، نیکی، به اختیار پیشکش نمی شود، بلکه نیکی، مرا بر گزیده است، پیش از این که من آن را برگزینم. هیچ کس، به دلخواه خویش، نیک نیست.» به سخن دیگر، نیکی، پیش از من می آید، پیش از هر تصمیمی می آید که من برای نیک بودن می گیرم. موضع لویناس در اینجا، پذیرش رفتاری است که در نزدیکی به دیگری، یک مسئولیت همیشگی را با هیچ امیدی برای گریز، پدید می آورد. این به معنای آن نیست که «من» نمی تواند به دیگری «نه» بگوید - ما همواره تادلتان بخواهد به درخواست چشمان مردم کوچک و بزرگی، که در خیابان به مان‌شانه می رود و به درخواست آنانی که زیان دیده اند، نه می گویم. با این همه، به گفتار لویناس، آن «بدی» که در نه گفتن به مسئولیت روی می دهد، بی آن که خود بخواهد، از همان مسئولیت پو‌دهی ۵۵۵ از آنچه یک شرط (اخلاقی) پایه‌ی ذهنیت انسانی به شمار می رود.

بر خلاف دیدگاه کانت، نیکی نه می تواند همچون یک کیفیت نیکوی اخلاقی در نظر گرفته شود و نه می تواند به عنوان چیزی درونی هستی انسان، به شمار آید. به گفتار لویناس، نیکی، همان گونه که دیده ایم، نمی تواند یک پیشکش فهمیده شود - گویی که سوژه، فردی



امانوئل لویناس فیلسوف

**لویناس در مفهوم رابطه‌ی چهره به چهره، استعدادی برای خشونت ورزی تشخیص می دهد؛ خشونت‌نی که همچون پاسخی، به لختی کامل، یا برهنگی چهره‌ی دیگری، داده می شود. «پوست صورت، همان است که برهنه‌ترین، بینواترین... می ماند، چهره به نمایش درمی آید، دستخوش خطر می شود، آن چنان که گویی، ما را به انجام خشونت برمی انگیزد»، اما لویناس، همچنین می گوید «حضور اخلاقی، هم حضور دیگری است و هم بدون خشونت، خودش را تحمیل می کند.» ما باید از چنین گفته‌های گیج‌کننده‌ای چه چیزی برداشت کنیم؟**



هانا آرنست فیلسوف و تاریخ نگار آلمانی

باز تأکید می‌کنم که این، دیدگاه، انسان‌باوری ستیزی نیست، که در آن زبان انسانیت، دیگر معتبر دانسته نمی‌شود، بلکه تا اندازه‌ای، خوانش انسانیت است آن‌گونه که با شرایط عینی‌ای که ما دیگران را درمی‌یابیم، پیوندی آشکار دارد، بنابراین به لحاظی، این درخواستی برای گسترش چشم‌انداز ویژه بود است که در آن انسانیت خودش را، همچون جنبه‌ای گاه بسیار دشوار از کار ما آموزگاران در برخورد با دانش‌آموزان نمایان می‌سازد

آزاد و آماده است و آزادانه، بر آن می‌شود که نیکی را برگزیند. و هم نمی‌توان آن را چون اصل یا راهنمایی برای عمل به میان آورد و این به خاطر این است که نیکی از درون رابطه با دیگری برمی‌خیزد، از درون نزدیکی با دگرسانی؛ نیکی نمی‌تواند «درون خود انسان» یافت شود و یاد هر آرمانی که بیرون از رویارویی انسانی ایستاده است. به نظر من، لویناس، نیکی را در چارچوب خشونت می‌ریزد، از آن‌رو که نیکی رنج‌ناگزیری از درد و پیامد تجربه زخم دیدنی است که دشواری‌ها و در حقیقت، زخم‌ها را رومی‌داند، دشواری‌هایی که در رویارویی با دگرسانی، به جان می‌خورد.

پس لویناس می‌کوشد انسانیت را در فراسوی انسان‌باوری و انسان‌باوری ستیزی باز یابد، اما نه انسانیتی که از دشواری‌های رودرویی با همان انسانیت، دور می‌ماند. لویناس، در همان هنگام که آشکارا می‌گوید چنین رودرویی، همان جایی است که ساختار اخلاقی سوژه، پدیدار می‌گردد، همان جایی که امکانی برای نیکی نمایان می‌شود، همچنین می‌پذیرد که چیزی این رودرویی هولناک و شگفت‌انگیز را همراهی می‌کند. حتی اگر ما، در آنچه او از نیکی و دورنمای اخلاق ترسیم می‌کند، چنین موضع دشوار و زبان مبالغه‌آمیزی را نپسندیم، باز هم من فکر می‌کنم که کار او، توانمندی آن را دارد که پرده از تصویری پیچیده‌تر از انسانیت بردارد؛ تصویری که انسانیت می‌تواند با خود به همراه داشته باشد تا بر ویژه بود پیوندهای انسانی، به سان شرطی برای گرامیداشت چندگانگی انسانی، تمرکز نماید، بنابراین به نزد لویناس، انسان‌ها، انسان‌های با فضیلت پیشین و هستی مشترک در انسانیت نیستند؛ «خود» تنها، به درون بودن می‌آید از میان رویارویی تلخ و آسیب‌زا با آن دیگری که هستی‌اش از بنیاد، با هستی خود ما متفاوت است. پس انسانیت یک آرمان از پیش‌اندیشیده نیست، اما در نزدیکی آنجایی جای‌گیر می‌شود که خود و دیگری دیدار می‌کنند. نام انسانیت، مسئولیتی هست که از زخم و هشدار همیشگی از خشونت، سر می‌زند.

### انسانیت، مسئولیت و آموزش و پرورش جهان-شهروند

آنچه من کوشیده‌ام در این نوشته نشان دهم این است که ایده‌ی «پرورش» انسانیت - که بیش و کم در انگاره و سیاست آموزشی متمرکز بر شهروندی جهانی، حقوق بشر و دموکراسی، بی‌چون و چرا پنداشته می‌شود - در عمل می‌تواند

از واکنش به چندگانگی جلوگیری نماید؛ واکنش به مفهومی که در برنامه‌های جهان-شهروند نیز، انرژی بسیار زیادی رویش گذاشته می‌شود. من همچنین کوشیده‌ام تا روشن کنم که چگونه هر دو مفهوم نیکی درونی - که به درخواست «پرورش»، «رشد» و «نگه‌داشت» انسانیت رهنمون می‌شود - و کلیت باوری نهفته در این درخواست‌ها، ما را از اندیشیدن به بسیاری در ستیزه‌ها [تناقض‌ها] بازمی‌دارند؛ در ستیزه‌هایی که جهان-شهروند گرایان سخت در تلاشند تا با آنها مخالفت کنند. پیشنهاد من این است که اگر آموزش و پرورش - جهان‌شهروند یا گونه‌ای دیگر - بتواند، در برابر آنچه امیدوار به انجام آن است، موضع پرسش برانگیز تری بگیرد، آن‌گاه نیازمند این است که با چنین در ستیزه‌ها، خشونت و دشمنی، به سان بخش و پاره‌ای از خود انسانیت درگیر شود. باز تأکید می‌کنم که این دیدگاه، انسان‌باوری ستیزی نیست که در آن زبان انسانیت، دیگر معتبر دانسته نمی‌شود، بلکه تا اندازه‌ای، خوانش انسانیت است، آن‌گونه که با شرایط عینی‌ای که ما دیگران را درمی‌یابیم، پیوندی آشکار دارد، بنابراین به لحاظی، این درخواستی برای گسترش چشم‌انداز ویژه بود است که در آن انسانیت خودش را همچون جنبه‌ای گاه بسیار دشوار از کار ما آموزگاران در برخورد با دانش‌آموزان، نمایان می‌سازد، بنابراین در درخواست «رودرویی» با انسانیت، من سخت منتقد کاری هستم که ما به نام انسانیت انجام می‌دهیم که تنها نزدیک به بهترین چهره از آن را پیش رویمان می‌گذاریم، هر چند در همان حال، بر این باورم که ما، از کاری که در بازنگاری انسانیت انجام می‌دهیم، نیاز به آگاهی‌رسانی داریم. مادر این کار، انسانیت را، به سان رویارویی با دشواری، درگیری و تنش‌های ویژه در برخورد با دیگران می‌بینیم.

از این رو من گمان نمی‌کنم که رودرویی با انسانیت، بیش و کم، همان دست کشیدن از امید باشد در برابر بیداد. در حقیقت درست برعکس، دیدگاه من این است که در رودرویی با انسانیت، با پذیرش مسئولیتی که از پیوند با دیگری سر می‌زند، مادر کاستن دست‌کم پاره‌ای از این شرایط، بخت بسیار بیشتری داریم. اگر ما می‌اندیشیم که انسانیت، به راستی، در جایی یا به هستی می‌گذارد که ما خطر ناممکنی آن را می‌پذیریم، پس آموزش و پرورش می‌تواند همچون جایگاه پاسخ به شکنندگی کنش و واکنش انسانی، از نو تصور شود.



# آسیب شناسی تشکل های صنفی معلمان

در مقاله‌ی پیش رو نویسنده به بررسی مشکلات در راه شکل‌گیری و فعالیت تشکل‌های صنفی معلمان و فرهنگیان پرداخته و برای تشریح این امر مروری تاریخی بر حرکات صنفی معلمان در ادوار مختلف داشته‌اند. نویسنده در پایان مقاله نیز نقدهایی بر عملکرد «شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان» مطرح کرده است که چشم‌انداز ایران برای کمک به تضارب آرا و نظرات مختلف، ضمن انعکاس نقدهای مذکور، آمادگی خود را برای انتشار سایر دیدگاه‌ها اعلام می‌دارد.

محمد تقی سزواری



انسجام نداشته‌اند. دولت‌ها در کشورهای جهان سوم به علت بر خورداری از قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی مطلق، منشور حقوق کارمندان را بر اساس خواسته‌های خود تعریف کرده و پذیرش آن توسط کارمندان را به منزله دستورالعمل شغلی می‌دانند و کارمندان حق اعتراض ندارند. ساختار عمودی دولت و دیکته حقوق کارمندان سبب می‌شود تا دولت هرگز حاضر به شنیدن ساز مخالف نباشد. کارمندان دولت به طور گسترده نمی‌توانند به اتحاد قابل قبولی دست یابند. علت این تفرق کثرت آرا و نظرات به دلیل کثرت مشاغل است. کارمندان یک دولت با داشتن ۲۰ وزارتخانه هرگز نمی‌توانند دغدغه‌های مشترک داشته باشند. بر خوردهای چندگانه دولت با پرسنل باعث می‌شود تا دولت به راحتی بتواند با کارمندان معترض برخورد کند.

یکی از نهادهای دولتی که از نظر کمی و کیفی می‌تواند در احقاق حقوق خود و تحمیل نظرات خود بر دولت موفق باشد، وزارت آموزش و پرورش است. این نهاد قریب به نیمی از کارمندان دولت را در خود جاداده است. اکثریت قابل توجه این نهاد از تحصیلات دانشگاهی و تکمیلی برخوردارند. شاغلین این نهاد حلقه واسط بین عوام و خواص جامعه هستند. معلمان می‌توانند کارا ترین قشر برای ارتباط با بدنه اجتماع باشند.

با وجود بر خورداری فرهنگیان از مزایای بی‌شمار، هرگز نتوانسته‌اند با تشکیل یک اتحادیه صنفی در احقاق حقوق خود موفق باشند. علت اصلی عدم وجود اتحادیه‌های کارگری به طور

مطابق تعریفی که در اساسنامه سازمان بین‌المللی کار وجود دارد، واژه اتحادیه‌های کارگری به تمامی شاغلان یک صنف اطلاق می‌شود. این اتحادیه می‌تواند شامل کارگران شرکت‌های تولیدی، خدماتی و کارمندان شاغل در شرکت‌های خصوصی و یا نهادهای دولتی باشد. در ایران تشکل‌های کارگری به معنای عام از سابقه، تجربه و نفوذ بیشتری برخوردارند. علت این پیشتازی می‌تواند سابقه فعالیت احزاب چپ باشد. احزاب چپ و در رأس آنها حزب توده که از توان تشکیلاتی بالایی برخوردار بوده‌اند؛ توانستند با نفوذ در محیط‌های کارگری، آنها را منسجم و نسبت به حقوق خود آشنا کنند. با وجود انحلال و تقلیل احزاب چپ، نهال کاشته شده توسط آنها هم‌اکنون گهگاهی در کشور خودنمایی می‌کند و البته بعضی اوقات به ثمردهی نیز می‌انجامد.

از دیگر دلایل ماندگاری تشکل‌های کارگری نبود عزم جدی دولت برای مقابله با آنان است. تشکیلات کارگری معمولاً در شرکت‌های خصوصی و یا شرکت‌های دولتی سودده شکل می‌گیرد. دولت مشکل شرکت‌های خصوصی را به صاحبان آن مشاغل حواله و با مشکل شرکت‌های دولتی به دلایل کمی و کیفی مدارا می‌کند. افزایش حق و یزیت پزشکان، حفظ قدرت خرید کارگران و مدبران شرکت‌های نفتی و... حتی در شرایط اقتصاد کنونی نمونه‌های واقعی از دیدگاه دولت هستند.

به هر روی، برخلاف اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه‌های کارمندی قدرت شکل‌گیری و

یکی از نهادهای دولتی که از نظر کمی و کیفی می‌تواند در احقاق حقوق خود و تحمیل نظرات خود بر دولت موفق باشد، وزارت آموزش و پرورش است. این نهاد قریب به نیمی از کارمندان دولت را در خود جاداده است

## علت اصلی عدم وجود اتحادیه‌های کارگری به‌طور اعم، نبود احزاب و سازمان‌های سیاسی و آشنایی و تمایل مردم نسبت به آنهاست و این در حالی است که بیماری «عدم وابستگی به احزاب» تا به آن حد در کشور همگانی شده است که نامزدهای ریاست جمهوری و یا مجلس آن را از افتخارات خود می‌دانند

اعم، نبود احزاب و سازمان‌های سیاسی و آشنایی و تمایل مردم نسبت به آنهاست و این در حالی است که بیماری «عدم وابستگی به احزاب» تا به آن حد در کشور همگانی شده است که نامزدهای ریاست جمهوری و یا مجلس آن را از افتخارات خود می‌دانند. با این وجود گاهی اوقات افراد جامعه احساس نیاز کرده و در مواقعی خاص به صورت خودجوش سازمانی اجتماعی<sup>(۱)</sup> را تشکیل می‌دهند. تشکیل نهادهای صنفی فرهنگیان در دهه ۸۰، فرایند حرکت‌های خودجوش است. سازمان‌های اجتماعی در صورتی که نتوانند خود را در قالب یک سازمان رسمی<sup>(۲)</sup> قالب بندی کنند به سرعت دچار فروپاشی شده و از اهداف و خواسته‌های آنها اثری باقی نمی‌ماند.

حرکت‌های صنفی در آموزش و پرورش از این نوع هستند. در سال ۱۳۴۰، حرکتی خودجوش در تهران شکل گرفت. با کشته شدن دکتر ابوالحسن خانعلی موجی به راه افتاد که به فروپاشی دولت شریف امامی انجامید. دستمزد معلمان دو برابر شد. پس از سال ۱۳۴۰، هیچ حرکت صنفی معنادراری چه در جهت اصلاح امور آموزشی و یا پرورشی یا حقوق معلمان دیده نشد. خاطره شهادت دکتر خانعلی در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ و تعیین آن به عنوان روز معلم در حافظه ضعیف کوتاه مدت فرهنگیان

فراموش شد و اختلاف معناداری که در دستمزد فرهنگیان نسبت به دستمزد دیگر اقشار در دوران سازندگی وجود داشت، باعث به وجود آمدن هیچ اعتراضی نشد.

در ابتدای دهه ۸۰ و باروی کار آمدن دولت اصلاحات، فضا برای اعتراض و تشکیل نهادهای مدنی فراهم شد. در بعضی از شهرستان‌ها، فرهنگیان به فکر نوشتن اساسنامه، اخذ مجوز و عضویت در کانون‌های صنفی افتادند. بی‌عدالتی در پرداخت دستمزد و عدم ابراز آن طی دو دهه پیش؛ پتانسیل غیر قابل کنترلی را فراهم کرده بود. سرکوب و پنهان کردن این پتانسیل با شعارهای دولت اصلاحات همخوانی نداشت. سرانجام دولت واقعیت را پذیرفت و در یک جلسه، شورای عالی امنیت ملی، دو میلیارد دلار را برای ترمیم دستمزد فرهنگیان اختصاص داد. دولت اصلاحات علاوه بر پرداخت معوقات آموزش و پرورش توانست دستمزد فرهنگیان را تا شش برابر افزایش دهد. افزایش دستمزد در حالی بود که تورم سیر نزولی به خود گرفته بود و افزایش دستمزد، افزایش قدرت خرید را در پی داشت.

با وجود افزایش چند برابری دستمزد، تشکلهای صنفی بدون مطرح کردن اهداف جدید؛ همچنان بر خواسته‌های قبلی خود اصرار داشتند. با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد، برخوردهای قضایی و تبهی علی‌ه فعالان صنفی شروع شد و در سال ۱۳۸۶ با سرکوب شدید معترضان، حرکت صنفی فرهنگیان به محاق فرورفت.

فراز و فرود و سردرگمی‌ها در پی ریزی و پیگیری مسائل صنفی فرهنگیان ضرورت نقد و بررسی این حرکت اجتماعی را ایجاد می‌کند. عدم موفقیت و ناکارآمدی دراز مدت تشکلهای صنفی به دو بخش عمده ساختاری و عملکردی تقسیم می‌شود. بخش ساختاری شامل شخصیت فردی و اجتماعی، تربیت، جایگاه معلمان و نقش آنها در تعیین موقعیتشان می‌شود. بخش عملکردی به تحلیل عملکرد تشکلهای صنفی طی یک دهه گذشته می‌پردازد.

عدم وجود احزاب و روحیه تحزب در بین آحاد جامعه به خصوص تحصیلکردگان، اقبال به سمت تشکیلات در بین فرهنگیان را به حداقل رسانده است. همگرایی در جامعه و خانواده آموزش و پرورش معنا ندارد. هر کس به فکر خویش است. (۳) عدم تمایل به تشکیلات صنفی یکی از فرآیندهای خودسانسوری در جامعه ماست شرکات در امور، مسئولیت همگانی را

به دنبال دارد. یکی از فنون مدیریت، دخالت مستقیم کارکنان در امور مدیریتی است. آموزش و پرورش بدون هیچ نظر خواهی؛ کلیه امور مالی، آموزشی، پرورشی، تحقیقاتی و پژوهشی، تألیف کتب درسی، تعیین مدیران در سطح خرد و کلان و... را انجام می‌دهد. در چنین فضایی که نظرات معلم هیچ تأثیری در تغییر امور ندارد؛ معلم احساس شخصیت نمی‌کند. معلم احساس همدردی نمی‌کند و نظری ندارد. در شرایطی که ممکن است فضا مناسب باشد، این قشر از فرط در ماندگی ممکن است به بیان خواسته‌های حقوقی آن هم در سطح دستمزد دیر دازد.

در ایران به شغل معلمی به مثابه یک شغل تخصصی نگر بسته نمی‌شود. در بعضی از کشورها، دانشجویان پس از تحصیل در دانشگاه‌های مخصوص تربیت آموزگار؛ برای گزینش مهیا می‌شوند. معیارهای گزینش، صلاحیت‌های شغلی معلمی به دور از افکار عقیدتی و سیاسی است. تحصیل در دانشگاه تربیت دبیر و یا قبولی در گزینش به تنهایی به معنای استخدام نیست. این افراد منتظر می‌مانند تا مدارس دولتی و غیر دولتی اعلام نیاز کنند. مدارس دولتی و غیر دولتی موظف به تأمین نیرو فقط از میان دانش‌آموختگان فوق‌الذکر هستند. در بعضی از کشورها، سطح دستمزد و رفاه معلمان در سطح بالاترین احکام حقوقی دولت است. در چنین شرایطی، نخبگان و جوانان سرآمد، جذب آموزش و پرورش می‌شوند. نخبگان حقارت را نمی‌پذیرند. سعی می‌کنند در مدیریت مشارکت کنند. داشتن مشاغل دوم و سوم را بدون شأن خود می‌پندارند. در این گونه کشورها اتحادیه صنفی معلمان، محفلی برای بیان نظرات، نقد، تبیین و تعیین راهکارهای جدید است. در نقطه مقابل این کشورها، وضعیت شغل معلمی در ایران است. در ایران هر کسی می‌تواند معلم باشد. معیار گزینش در ایران پذیرفتن افکار عقیدتی و سیاسی دولت است. صلاحیت‌های عمومی و مطالعات جانبی، توان سخنرانی و فن بیان، اجتماعی بودن، سلامت اخلاقی و روانی و... که نشان دهنده نخبگی است در گزینش مطرح نیست.

در چنین شرایطی؛ نخبگان به آموزش و پرورش جذب نمی‌شوند. ورود افراد قانع به رفا حادقلی، تلاش فعالان زندگی معارف را دشوار می‌سازد. گزینش و پذیرش علاقه‌مندان به ساختار حکومتی باعث می‌شود تا هر حرکت صنفی به منزله مخالفت با حکومت تلقی شود. کثرت معلمان غیر اجتماعی و با معلومات پایین، مانع فهم همگرایی می‌شود. ترس از به خطر امنیت شغلی و بیکاری مسبب رفتار



**با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد، بر خورد های قضایی و تنبیهی علیه فعالان صنفی شروع شد و در سال ۱۳۸۶ با سرکوب شدید معترضان، حرکت صنفی فرهنگیان به محاق فرورفت**

زیاد و بازده نامحسوس است. معلمان با شرکت در جلسات ادبی، هنری و یا سیاسی پس از مدتی شناخته، صاحب نظر و از معروفیت لازم برخوردار می شوند. جلسات نقد ادبی و هنری با ساز و دهل شروع و با کف و احسنت پایان می یابد. جلسات نقد سیاسی و اجتماعی نیاز به اطلاعات و دانش خاص ندارد و نسبتاً سهل الوصول است ولی مباحث آموزشی و پرورشی بسیار تخصصی هستند، به طوری که بیشتر معلمان از دانش لازم و درک و فهم مسائل فلسفی و تربیتی برخوردار نیستند. به جز مواردی که در ساختار شغلی معلمان در ایران وجود دارد و مانع از ایجاد تشکیلات صنفی می شود، ایرادات عملکردی نیز بر آن وارد است. سازمان های اجتماعی شکل گرفته در دهه ۸۰ نتوانست برای بقا به سازمان های رسمی تبدیل شود. برای آسیب شناسی عملکرد تشکل های صنفی معلمان باید به تعریف سازمان و ویژگی های یک سازمان بپردازیم. سازمان ها به طور مستمر و پیوسته فعالیت می کنند، در حالی که فعالیت تشکل های صنفی معلمان محدود به دوره های خاصی همچون هفته معلم می شد. سازمان ها، فعالیت های خود را از راه تفکیک

محافظه کارانه و پرهیز از ورود به تشکل های صنفی است. مشاغل به مقتضای فعالیت هایی که انجام می دهند از نقاط ضعف و قوتی برخوردارند. زندگی روزمره و ارتباط مستمر معلمان به عنوان فردی که دانش زیاد دارد با دانش آموزان به عنوان فردی که از دانش بی بهره است؛ سبب ایجاد یک غرور کاذب در بین معلمان شده است. معلمان همواره با افراد غیر مطلع تر از خود ارتباط دارند. احساس دانایی آستانه تحمل را پایین می آورد. در ساختار تشکیلات صنفی مانند هر سازمان دیگر باید تصمیمات به صورت عمودی از بالا به پایین ابلاغ شود و این با روحیه بیشتر معلمان سازگار نیست. از مواردی که می تواند علت ناکارایی تشکل های صنفی در ایران باشد و البته می تواند هم در بخش ساختاری و هم در بخش عملکردی مورد توجه قرار گیرد؛ سختی مباحث آموزشی و پرورشی و نداشتن جذابیت حتی در میان تحصیل کردگان امور تربیتی است. علوم تربیتی جذابیت ادبیات، هنر، سیاست و جامعه شناسی را ندارد. سرمایه گذاری و هزینه در مسائل تربیتی

وظایف، از روی برنامه و با استفاده از منابع مالی و دانش و فنون لازم ابراز می کنند. با مروری بر قریب به ۳۰ بیانیه صادره از سوی شورای هماهنگی تشکل های صنفی معلمان، به عنوان تنها برون داد نشست تشکل ها، این مهم حاصل می شود که هیچ تحلیلی از گذشته، برنامه ای برای آینده و تمهیداتی برای تأمین منابع مالی و استفاده از فنون لازم برای نیل به اهداف دیده نمی شود. این بیانیه ها نه تنها



## در بعضی از کشورها، سطح دستمزد و رفاه معلمان در سطح بالاترین احکام حقوقی دولت است. در چنین شرایطی، نخبگان و جوانان سرآمد، جذب آموزش و پرورش می‌شوند

در بر دارنده بر نامه‌های بدون نبود، بلکه به علت تدوین در شرایط نامنی و استرس ناشی از فشارهای امنیتی از انسجام لازم بر خوردار نبود.

سازمان‌ها، به عنوان واحدهای یکپارچه فعالیت‌های منظم و ساختمند، کار خود را به طور عقلانی و منطقی، هماهنگ و هدایت می‌کنند. از عوامل ناکامی تشکل‌های معلمان، غیر عقلانی و غیر علمی عمل کردن آنها بوده است. تصمیمات و بیانی‌های شورای هماهنگی همگی با مشورت صورت می‌گرفت، ولی به دلیل فشارهای روانی ناشی از مسائل امنیتی، نبود مطالعات کافی و ناآشنایی اعضا با تاریخچه تشکیلات؛ تصمیمات غیر عقلانی و گاه غیر منطقی گرفته می‌شد. نبود نیروهای تمام وقت برای پیگیری تصمیمات متخذه، فعالیت‌ها را نامنظم و غیر منسجم می‌کرد. به همین دلیل؛ نظارت، هدایت و کنترل که از ابزار مهم برای پیشرفت یک تشکیلات می‌باشد؛ شدنی نیست.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، سازمان‌های اجتماعی به صورت خودجوش شکل می‌گیرد. این حرکت‌ها ممکن است مانند تحصن فرهنگیان در ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ و یا اعتراض‌های فرهنگیان در دولت اصلاحات منجر به نتیجه مطلوب شود و یا همچون اعتراضات سال‌های ۸۵ و ۸۶ بر خورد شدید و بدون رسیدن به نتیجه مطلوب پایان پذیرد. برای ادامه حیات تشکل‌های صنفی باید اصول مدیریتی و ساختار سازمانی که علمی می‌باشند را مدنظر قرار داد. پس از سال ۸۶ به دلیل نداشتن عقبه فکری و علمی، بولدوزر تشکل‌های صنفی از حرکت باز ایستاد و تنی چند از فعالان صنفی به دلیل تشکیل جلسات خانگی، مشمول جرایم و محکومیت‌های سیاسی شدند. فرهنگیان و تشکل‌های صنفی همواره یک مشکل و مسئله داشته‌اند؛ دستمزد پایین است. هرگز حاضر نبوده‌اند در مورد چرایی و چگونگی

این مشکل، تأمل کنند و به بحث بنشینند. الگوریتم حل مسئله در عملکرد فعالان صنفی - فرهنگی دیده نمی‌شود. تعریف و تشخیص مسئله یا مشکل و دستیابی به راه‌حل‌های فرضی از شرایط لازم برای حل مسئله است. آزمون راه‌حل‌های فرضی و انتخاب برترین گزینه و اجرای آن در تصمیمات گرفته شده در بیانی‌های شورای هماهنگی دیده نمی‌شود. میزان حصول اهداف هرگز سنجیده نشد. در سال ۸۵، بودجه آموزش و پرورش همانند دیگر دستگاه‌ها افزایش یافت. هیچ وزیری نمی‌تواند خواب ۵۰ درصد افزایش بودجه را ببیند، ولی این افزایش بودجه در زمان دکتر فرسیدی پذیرفته شد. با این افزایش بودجه چه اهدافی - هر چند جزئی - در آموزش و پرورش محقق شد. شرکت‌های تعاونی مصرف فرهنگیان، ناکارآمدترین تعاونی‌های موجود در کشور است. در چنین شرایطی بدون آموزش هیئت مدیره و نظارت دقیق بر عملکرد هیئت مدیره، سپردن صندوق ذخیره فرهنگیان به معلمان عقلانی به نظر نمی‌رسد، هر چند بیم سوء استفاده‌های مالی وجود داشته باشد.

بازنگری نیز در عملکرد تشکل‌های صنفی دیده نمی‌شود. تعداد قابل توجهی از تصمیمات و خواسته‌ها تکراری است. آرموده‌ها بارها آرموده‌اند. تشکل‌های صنفی فرهنگیان؛ به پشتوانه حمایت یکپارچه فرهنگیان، حمایت ضمنی مجلس ششم و تعامل دولت اصلاحات دچار توهم شدند و تصور کردند که مسئله آموزش صد مدرس شده‌اند و می‌توانند بدون برنامه‌ریزی به اهداف بزرگ برسند. پرداخت هزینه‌های مادی و انسانی توسط فعالان صنفی - فرهنگی نشان‌دهنده بی‌برنامگی و اتخاذ تصمیمات ناصحیح می‌باشد.

بی‌برنامگی از نقاط ضعف جدی تشکل‌های فرهنگیان بوده است. تعیین هدف، اولین مرحله از اصول برنامه‌ریزی است. افزایش دستمزد آن‌هم بدون تعیین سقف مورد تقاضا تنها هدف معترضان دهه گذشته بوده است. اهداف باید مرحله‌ای و با تعیین اولویت صورت پذیرد. اولویت‌بندی مراحل باید به صورتی تنظیم شود که تحقق مرحله اول، زمینه تحقق مرحله دوم باشد. یکی از مسائلی که تشکل‌های صنفی می‌توانستند پیرامون آن به راحتی مانور دهند، بحث مدیریت در آموزش و پرورش است. فرهنگیان می‌توانستند بدون ایجاد حساسیت و تحمیل بار بودجه‌ای خواستار تعیین مدیران باشند. آنها می‌توانستند هدف خود را به صورت مرحله‌ای و با انتخاب مدیر در سطح آموزشگاه شروع و تا سطح پیشنهاد وزیر به

رئیس جمهور به پیش بروند.

تعیین خواسته‌ها در بیانی‌های صادره با واقعیات همراه نبود. اهداف باید پذیرفتنی و تحقق‌پذیر باشد. در ساختاری که مشارکت معلمان در امور، کمترین جایگاه را دارد، تعیین وزیر پذیرفتنی و تحقق‌پذیر نیست.

شورای عالی امنیت ملی بنا به وظیفه خود تصمیم گرفت دو میلیارد دلار اعتبار به آموزش و پرورش اختصاص دهد. آیا نباید پرسید که کارشناسان این شورا پیامد این افزایش حقوق در رفتار فرهنگیان را بررسی خواهند کرد. برگزاری تجمعات پی‌درپی بدون تعیین سقف خواسته، حتی کشورهای دموکراتیک را به هراس خواهد افکند. آیا نباید پرسید که این شورادر جلسات بعدی چه تصمیماتی خواهند گرفت؟ آیا تزیق چنین پول‌هایی باعث تورم نخواهد شد؟ افزایش درآمد معلمان نباید با افزایش کارایی آنان همخوانی داشته باشد؟

در رفتار تشکل‌های صنفی تعامل کمترین جایگاه را داشته است. تعامل نقش مهمی در برنامه‌ریزی و رسیدن به اهداف را دارد. تشکل‌های صنفی حاضر نبودند مشکلات مسئولان حکومتی را در جهت اختصاص منابع مالی بپذیرند. آنها حاضر به بررسی و پیش‌بینی منابع و مشورت با صاحب‌نظران اقتصادی و سیاسی مستقل نبودند. در چنین شرایطی رفتارهای احساسی و بازپچه جناح‌های سیاسی قرار گرفتن بر عقلانیت می‌چربید. آنها می‌توانستند با مشورت صاحب‌نظران مستقل، تعیین منابع مالی و معنوی به بودجه‌بندی برنامه‌های مورد توافق با مسئولان بپردازند.

خط‌مشی‌پذیرفته شده در عملکرد شورای هماهنگی اتکای کافی بر تحلیل عقلانی ندارد. خط‌مشی‌ها باید انعطاف‌پذیر، جامع، هماهنگ‌کننده، روشن و منطقی باشد. انعطاف و جامعیت در تصمیمات شورای هماهنگی دیده نمی‌شود. خط‌مشی‌های مرسوم بیش از آنکه منطقی باشد، احساسی است. هماهنگی در اجرای تصمیمات معمولاً موفق نبوده است.

### پی‌نوشت:

- ۱- به حرکت‌های خودجوش که در مواقع خاص و بدون برنامه‌ریزی دقیق ایجاد می‌شود، سازمان اجتماعی گفته می‌شود.
- ۲- به تشکیلاتی که با هدف و مقصد آگاهانه تأسیس شود، سازمان رسمی گفته می‌شود.
- ۳- در نامه شیل سفیر وقت انگلیس به پالمرستون پس از ملاقات با امیرکبیر آمده است: برای دولت و ملت ایران به‌طور انفرادی و دسته‌جمعی، منافع‌آنی و شخصی بر هر چیز دیگری ارجحیت دارد. ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.

# آموزش جنسی در مدرسه‌ها؛ ضرورت‌ها و باید‌ها



نوراله اکبری\*

آموزش جنسی به دلایل زیر دارای اهمیت است: الف- نیازهای جنسی یکی از نیازهای پیشینی انسان‌هایی است که به بلوغ جنسی رسیده‌اند و بر اساس هرم مازلو تازمانی که کمینه‌ای (حداقلی) از نیازهای پیشین برآورده نشود، نمی‌توان انتظار داشت انسان‌ها به دیگر نیازهای خود بیندیشند.

ب- از نگاه روانشناسان، مشاوران خانواده و حقوقدانان بسیاری از ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی مانند تجاوز، جدایی و درگیری‌های خانوادگی از کاستی یا فزون‌خواهی جنسی سرچشمه می‌گیرد.

ج- یکی از نگرانی‌های انسان امروز، افزایش بیماری‌های جسمی و روانی هم پیوند با مسائل جنسی مثل سوزاک، سفلیس، ایدز، اختلال، هم جنس گرایی، خودارضایی، سایبرسکس و... است.

بنابراین دانستن در پیوند با نیاز جنسی، بهینه برآورده ساختن آن و دوری گزیدن از رفتارهای پرخطر برای هر انسانی گریزناپذیر است.

این ضرورت برای کشور ما با توجه به آمارهایی که نشان از افزایش بیماری‌های مقاربتی (تا ۱۰ برابر)، تجاوز (۹۰۰ مورد در سال ۴۰،۹۰ درصد مربوط به زنان و ۶۰ درصد مربوط به مردان)، انجام بیشترین عمل‌های جراحی تغییر جنسیت در خاورمیانه، به دست آوردن رتبه چهارم در طلاق بین کشورهای جهان و... بیش از گذشته احساس می‌شود.

امر آموزش جنسی به دلایل گوناگون با سختی روبه‌رو است. یکی از سختی‌های این کار رعایت اخلاق جنسی است. پرسش بنیادی این است که دامنه‌ی اخلاق جنسی تا کجاست؟ اخلاق جنسی را از دیدگاه‌های گوناگون می‌توان بررسی کرد. جدا از اینکه به کدام اردوگاه اخلاقی گرایش داشته باشیم

یادگیری از نگاه یونسکو در قرن ۲۱، چهار پایه‌ی بنیادین دارد؛ یادگیری برای دانستن، یادگیری برای به کار بستن، یادگیری برای زیستن، و یادگیری برای باهم زیستن.

با نگاهی گذرا به همه‌ی پایه‌های یادگیری به نظر می‌رسد هدف گذاری برای یادگیری در قرن ۲۱ «رشد آگاهی» «بهینه انجام دادن» زندگی بهتر و زندگی همراه با مدارای بیشتر انسان‌ها باهم و با طبیعت است و به آموزش همه‌ی ابعاد وجودی انسان (آموزش عقلانیت، احساس و عاطفه‌ها، اجتماعی، اخلاقی و...) نظر دارد.

یکی از وجوه آموزش انسان، که زمان چندانی از پی‌افکندن آن نمی‌گذرد و در کشور ما کمتر به آن توجه می‌شود آموزش جنسی است. پیش از آنکه به آموزش جنسی و ضرورت‌های آن پرداخته شود، مراد از آموزش و جنسیت آشکار می‌گردد. مراد از آموزش در این نوشته یاددهی از نوعی است که به تغییر در رفتار فردی و جمعی منجر می‌شود و مراد از جنسیت، همه‌ی ویژگی‌هایی است که دختر و پسر را از هم جدا می‌کند و موجب گرایش یک جنس به جنس دیگر می‌شود.

هدف از آموزش جنسی این است که به افراد دانش لازم پیرامون جنسیت آنان را بیاموزد تا متناسب با هنجارهای جنس خود رفتار کنند و زندگی بهتری به همراه جنس‌های خود و دیگر جنس‌های جامعه داشته باشند.

روشن است که هنجارهای اجتماعی هر یک از جنس‌ها در همه‌ی جای دنیا یکسان نیست، بلکه به دلیل‌های گوناگون این هنجارها دگرگون است. اما ضرورت آموزش جنسی کم و بیش در همه‌ی جای دنیا درک می‌شود. از دیرباز در بسیاری از کشورها آموزش جنسی به شکل یک برنامه‌ی مدون در سامانه‌ی آموزشی و پرورشی جای گرفته است.

نمی‌توانیم چشم بر ضرورت آموزش جنسی بیندیم. به علاوه در کشوری که بیشتر مردمان آن مسلمان هستند و دین خود را کامل‌ترین دین می‌دانند و آن را دارای دستور زندگی در همه ابعاد می‌پندارند، نمی‌توانند نسبت به آموزش جنسی بی‌توجه باشند.

امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند برنامه‌ی آموزش جنسی در سامانه آموزشی و پرورشی ایران هستیم زیرا:

۱- با کودکان کنجکاو و روبه‌رو هستیم که پرسش‌هایی را پیرامون چگونگی پیدایششان می‌پرسند و چنانچه پاسخ در خوری نیابند، پرسش خود را تکرار می‌کنند تا پاسخی قانع‌کننده به دست آورند.

۲- هنگام بلوغ جنسی، نوجوانان با تغییرات بنیادین جسمی و روانی روبه‌رو می‌شوند در آنان پرسش‌هایی برمی‌انگیزد که چنانچه پاسخ مناسبی دریافت نکنند آن را با همسالان خویش در میان گذاشته یا از راه‌هایی مانند ماهواره و اینترنت و... پاسخ خود را جست‌وجو می‌کنند و چه بسا پاسخ درستی دریافت نمی‌کنند.

۳- در جامعه‌ای که در حال گذر از سنت به مدرنیسم است نگاه دختران و پسران نسبت به هم (نگاه به انسان) در حال تغییر است. آموزش

جنسی به همراه سایر آموزش‌ها می‌تواند گام مؤثر و کم‌هزینه تری در این گذر باشد.

۴- موضوع عشق و ازدواج از گرده‌های پریچ و خطرناک با دیدنی‌های زیبا و دلنشین زندگی است که بدون آموزش، گذر از این گرده بسیار سخت است.

۵- بروز انواع بیماری‌های رو به گسترش جسمی و روانی و ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی نیاز ما را به آموزش جنسی دو چندان می‌کند.

بنابراین نیازمند آگاهی‌بخشی به کودکان در مورد جنسیتشان، آشناساختن دانش آموزان با

بلوغ جنسی و تغییرات جسمی و روانی هم‌پیوند با آن، آموزش بهداشت جنسی به افراد، یاددهی چگونگی پرهیز از برانگیختن غریزه جنسی در جسم و ذهن جوان، شناساندن شیوه‌های درست همسرگزینی و راه‌های درست ارتباط جنسی و جلوگیری از رفتارهای خطرآمیز در یک بسته‌ی آموزشی مناسب برای آموزگاران، خانواده‌ها و دانش‌آموزان هستیم.

\* معلم و کارشناس ارشد زیست‌شناسی  
منابع:

- کاوشی در باب آموزش جنسی در مدارس، تاریخ، دیدگاه‌ها، ضرورت و محتوای آن، غلامرضا متقی فر، مجله

معرفت، شماره ۴۲.

- بررسی محتوای مناسب برای تربیت جنسی در مدارس... دکتر محسن فرمهینی فراهانی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

- پایگاه خبری تحلیلی صراط، ۱۷ مرداد ۸۹، کد خبر ۸۹۸۲، فارس: فرهاد عبادی کارشناس ارشد پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی: طبق آخرین آمار ایران رتبه‌ی چهارم طلاق را در دنیا دارد.

- روزنامه شرق، شماره ۱۵۴۲ چهارشنبه ۱۰ خرداد ۹۱، فرمانده‌ناجا: ۹۰ مورد تجاوز در سال ۹۰ ثبت شد.

- سایت تحلیلی-خبری عصر ایران، کد خبر ۴۴۰۶، ۱۱ مهر ماه ۱۳۸۵، ۱۰ برابر شدن بیماری‌های مقاربتی در ایران.

## اگر خواهان اشتراک نشریه چشم‌انداز ایران هستید:

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۴۸۰،۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۶۰ یورو و آمریکا ۶۵ دلار می‌باشد.

حق اشتراک را به حساب سیبا ۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

بریده‌ی رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید.

۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.

از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود محروم نفرمایند.

۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵



تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵



### فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

● خوانندگان محترم می‌توانند مبلغ اشتراک را به کارت شماره ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز کنند.

● در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام کنید.

● در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما دفتر نشریه را از این موضوع مطلع کنید



# اشتغالزایی در آمدزادر منطقه زلزله زده ارسباران؛ چرا و چگونه؟

محمد ابراهیم



بخش اول تحقیقات میدانی دکتر ابراهیم در شماره ۷۹ نشریه با همین عنوان درج شده و بخش دوم مقاله ایشان در این شماره تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد. باشد که با برخورد فعال خود، کمکی به هموطنان زلزله زده شود.

## نگاهی کلی به منطقه ارسباران:

ارسباران با نام قبلی قراچه داغ یا قره داغ، منطقه‌ای کوهستانی و جنگلی

است که در شمال استان آذربایجان شرقی و جنوب رودخانه ارس با وسعت بیش از ۱۲۵۰۰ کیلومتر مربع واقع شده و عمدتاً دارای توان‌های محیطی کشاورزی، دامداری، باغداری، معدنی و گردشگری است.

این منطقه، سرزمین پهناوری است که از شمال به رود ارس و از مشرق به مشکین شهر و مغان و از جنوب به سراب و اوجان و از مغرب به مرند و تبریز محدود است و در تقسیمات کشوری ابتدا شامل شهرستان اهر می‌شد و امروز شامل شهرستان‌های اهر، ورزقان، کلیبر و هریس و بخش‌هایی از شهرستان‌های جلفا، مشکین شهر، پارس آباد و گرمی می‌شود. قریب به نیم میلیون نفر در آن سکونت دارند و باد و کشور

جمهوری آذربایجان و ارمنستان همسایه است.

ارسباران بیش از چهار میلیون واحد دمی دارد و سالانه بیش از ۲۰۰ هزار تن میوه‌های سر درختی در آن تولید می‌شود؛ از نظر تولید محصولات لبنی جایگاه ممتازی دارد؛ سرشار از معادن مس، مولیبدن، طلا و... است؛ هر دو ایل عشایر آذربایجان شرقی، در همین منطقه بیلاق و قشلاق می‌کنند؛ یک سوم روستاهای آذربایجان شرقی در آن قرار دارد، به طوری که از نظر تمرکز روستاها در کشور بی نظیر است؛ مهمترین منطقه گردشگری استان و شمال غرب کشور به شمار می‌آید؛ رودخانه‌های پر آب آن از جمله ارس، در استان بی‌همتاست؛ بیشترین قلعه‌ها و محوطه‌های باستانی و آثار تاریخی آذربایجان در آن قرار دارد؛ گنجینه عظیم فرهنگ عامه و خاستگاه و پرورنده ادبیات عاشیقی است و بالاخره نقش مهم و تأثیر گذاری در تاریخ کشور داشته است.



## موقعیت اجتماعی - اقتصادی استان آذربایجان شرقی

### موقعیت اجتماعی:

استان دارای ۲۰ شهرستان، ۴۲ بخش، ۵۹ شهر و ۱۴۱ دهستان و حدود ۲۷۳۱ آبادی و جمعیت آن در سال ۹۰ حدود ۳/۷۲۵ میلیون (نزدیک ۵ درصد از جمعیت کل ایران) و تعداد خانوار حدود ۱/۰۸۶ میلیون بوده است.

خالص مهاجرت از حدود ۱۰۱ هزار نفر در سال ۱۳۴۵، به حدود ۲۲۴ هزار نفر در سال ۱۳۶۵ و ۱۵۳ هزار نفر در سال ۱۳۸۵، رسیده و در بین استان‌های ایران، رتبه اول را داشته است.

### کشاورزی:

رتبه هفتم کشور در تولیدات کشاورزی / رتبه ششم در تولیدات باغی (مجموعاً حدود ۳ میلیون تن)

منابع آب غنی (رودهای ارس، آجی چای، قزل اوزن و چندین رود دیگر)

محصولات زراعی: گندم، جو، حبوبات، برنج، یونجه، ذرت و نباتات علوفه‌ای، پنبه و دانه‌های روغنی، چغندر قند و...

محصولات باغی: سیب، زردآلو، گلابی، هلو، شلیل، انگور، انجیر، انار، بادام، گردو، گیلاس، آلبالو، شفتالو، گوجه، آلو، توت فرنگی، توت، فندق، زالزالک، زرشک، زغال اخته، سماق، عناب و...

رتبه‌های تولید در کشور: پیاز و یونجه رتبه اول کشور، زردآلو اول، عدس دوم، سیب و بادام دوم، سنجد دوم، انگور چهارم، گردو چهارم یا پنجم، سیب زمینی چهارم و نخود پنجم.

مزیت نسبی کشاورزی تا حدود زیادی بر صادرات میوه، تره‌بار و خشکبار قرار دارد که می‌توان با صنایع تبدیلی گسترش داد.

در سال ۱۳۹۰، صادرات کشمش ۱۲۰ میلیون دلار بود که ۵۰ درصد صادرات استان را تشکیل می‌داد.

صادور ۲/۶ میلیون دلار سیب درختی، هشت برابر شدن ارزش صادرات قیسی و برگه زردآلو و صدور ۱۱ میلیون دلار انواع مختلف آب میوه.

با توجه به روند رو به رشد فضاهای گلخانه‌ای در استان، سالانه به‌طور متوسط ۹/۵ هکتار به این فضاها افزوده می‌شود و سازمان جهاد کشاورزی استان هم کارهای اجرایی زیرساختی مجتمع‌های گلخانه‌ای در شهرستان‌های تبریز، جلفا و کلیبر را به اتمام رسانده و واگذاری و احداث تأسیسات گلخانه‌ای مجتمع‌های تبریز، جلفا و کلیبر در مرحله واگذاری به متقاضیان و فارغ‌التحصیلان کشاورزی قرار دارد.

سستی بودن روش‌های آبیاری موجود و پایین بودن راندمان آبیاری در اراضی آبی، از جمله معضلات است.

### صنایع بسته‌بندی / تبدیلی

کارخانجات لپه‌سازی با ظرفیت بالا، سالانه بیش از ۲۰۰ هزار تن نخود وارداتی را به لپه تبدیل کرده و در بازارهای داخلی و خارجی به فروش می‌رسانند. افزایش سه برابری ارزش رب گوچه در ۱۳۹۰ نسبت به سال قبل. در حال حاضر تنها ۳۰ درصد از مجموع تولیدات بخش کشاورزی استان فراوری و بسته‌بندی و ۷۰ درصد بقیه به صورت «فله‌ای» عرضه می‌شود.

### دامداری

به سبب داشتن مراتع نسبتاً غنی، یکی از مهم‌ترین مراکز دامداری کشور و ۱۰ درصد دام کشور و رتبه سوم را دارا است. در بخش دامپروری، مزیت نسبی استان به صادرات مواد گوشتی و نسبی متکی است.

از جنبه گوشت قرمز کشور، مقام چهارم، عسل کشور دوم، تخم مرغ سوم، شیرخام و گوشت مرغ کشور پنجم و تولید ماهی استان نیز حدود ۴۰۰۰ تن است.

افزایش ۶۰ درصدی صدور محصولات لبنی در سال ۹۰ نسبت به سال ۸۹ در سال ۹۰ بیش از ۱۳ میلیون دلار محصولات لبنی به کشورهای ترکیه، ارمنستان، امارات، عراق، آذربایجان، روسیه و... صادر شده است. صدور رده و شکمبه به ارزش ۱۰ میلیون دلار

در سال ۹۰ صادرات محصولات دامی ۱۸ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار بوده است. ماست ۹ میلیون دلار (۸۰۰ تن)، روده شش میلیون دلار (۱۷۲ تن) و شیر و خامه سه میلیون و ۵۰۰ هزار دلار (۱۴۹۱ تن) بالاترین رقم‌ها را در این بخش داشته‌اند.

منابع آب نسبتاً خوب و دائمی در نقاط مختلف استان با شرایط اقلیمی متفاوت، امکان توسعه فعالیت شیلات را در استان فراهم آورده است.

عسل: آذربایجان شرقی با داشتن کوهستان‌ها و مراتع بی نظیر یکی از مستعدترین مناطق برای زنبورداری است و ۱۲ هزار تن عسل در آن تولید می‌شود. اتحادیه زنبورداران استان با ۱۰ هزار عضو، بزرگترین اتحادیه زنبورداران کشور است. استان از نظر رشد تعداد کلونی و تعداد زنبوردار رتبه اول کشور را دارد. ۹۱ درصد عسل تولیدی استان از کندوهای مدرن و ۹ درصد بقیه از کندوهای بومی است.

میانگین تولید عسل در کندوهای مدرن ۱۵/۴ درصد کیلو گرم و در کندوهای بومی ۶/۱ درصد کیلو گرم است.

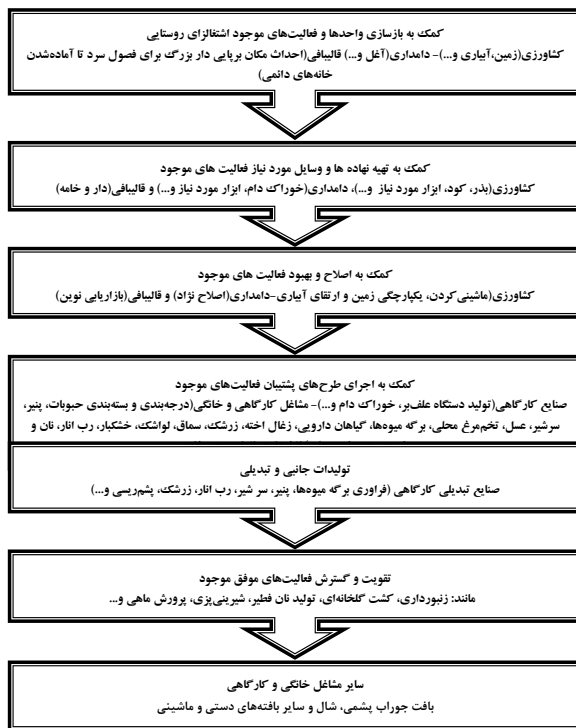
قالیافی: ۵۰۰ هزار نفر از طریق هنر و صنعت بافندگی و قالیافی گذران زندگی می‌کنند (اسماعیل چمنی، رئیس اتحادیه بافندگان و قالیافان تبریز ۱۳۹۱).

### موقعیت اقتصادی شهرستان‌های زلزله زده ارسباران

شهرستان اهر	کشاورزی	تولید ۲۳۰ هزار تن محصولات کشاورزی - عمده محصولات تولیدی: گندم، جو، علوفه، انواع سبزیجات، لوبیا چیتی، نخود، عدس، حبس، هلو، زردآلو، گیلاس، تاز، زغال اخته، سماق و گردو
بسته‌بندی		طرح بسته‌بندی حیوانات ارسباران در زمینه به مساحت ۲۰۰۰ متر مربع و با زیربنای ۵۰۰ متر مربع در اواخر سال ۸۷ آغاز شد. حیوانات پس از بوجاری و بسته‌بندی برای مصرف داخلی و صادرات عرضه می‌شود. ۲۷ بهمن ۱۳۸۷
عسل		تولید ۳۳۱۱ تن عسل در سال ۹۰ و ۴ درصد عسل تولیدی استان رتبه ششم استان
دامداری		- اهر و هریس در استان مقام نخست را در تولید دام دارند. - کشاورزی و دامداری دو قطب اقتصادی و تولیدی اهر است. در کنار آن باغداری، دامپروری و زنبورداری نیز صورت می‌گیرد. فرش‌بافی، روئی‌بافی، جاجیبافی و گلپنبافی در روستاها و در بین عشایر رواج دارد. ۶۵۶ هزار و ۷۵۴ واحد دامی گوسفند و بره در شهرستان اهر وجود دارد. با این تعداد واحد دامی، ۱۱۷۷ درصد واحد دامی گوسفند و بره استان آذربایجان شرقی در شهرستان اهر قرار دارد.
شهرستان ورزقان	کشاورزی	- سالانه بیش از ۵۹ هزار تن محصولات کشاورزی تولید می‌شود. عمده تولید محصولات کشاورزی منطقه گندم و عدس است. - رتبه نخست عدس و فلف اصلی آن در استان است. با تولید هشت هزار تن در سال ۹۱، برای ایجاد یک واحد بسته‌بندی حیوانات با اعتبار دو میلیارد و ۵۰۰ میلیون ریال برنامه‌ریزی شده است. - تولید یک‌هزار و ۵۰۰ تن گیلاس در بخش «خاروت»، در سال ۹۱ که بخش عمده آن به جمهوری آذربایجان و ارمنستان صادر شد. - کمبود و نارسایی آب مشکل عمده باغداران و نود جاده بین مزارع برای حمل محصول هم از دیگر مشکلات باغداران است.
دامداری		تعداد دام سبک ۱۵۳ هزار رأس و دام سنگین ۲۰ هزار رأس است.
عسل		رتبه دوم یا سوم در تولید عسل استان را دارد.
شهرستان هریس	کشاورزی	با داشتن حدود ۲۰ درصد خاک چلگانی از مناطق مستعد کشاورزی است. اقتصاد آن بیشتر به کشاورزی (زراعت، باغداری، صیقلی‌کاری) و دامداری و صنایع دستی متکی است. - مزارع نسبتاً غنی و تنوع گیاهی موجود در آنها از جمله گیاهان دارویی، وجود اراضی، باغات و دشت‌های وسیع با قابلیت حاصلخیزی، تولیدات متنوع زراعی و دامی و ظرفیت مناسب جهت آبی‌پروری و زنبورداری - اقتصاد منطقه در درجه اول به کشاورزی متکی است و حدود ۹۰ درصد نیروی فعال (خانوار) یا مستقیماً از کشاورزی امرار معاش می‌کنند و با در رابطه مستقیم با فرآورده‌ها و امور جنبی آن اشتغال دارند. - صنعت فرش دستباف آن شهرت جهانی دارد.

نام شهرستان	مرکز	جمعیت شهرستان	جمعیت شهر	جمعیت روستا
اهر	اهر	۱۵۰۰۰۰	۶۶۹۷۰۰۰ (درصد)	۱۳۰۰۰ (۳۶ درصد)
هریس	هریس	۶۸۰۰۰	۷۷۲۳۰۰۰ (درصد)	۳۳۶۰۰۰ (۳۳ درصد)
ورزقان	ورزقان	۴۶۰۰۰	۱۴۶۸۰۰۰ (درصد)	۳۲۰۰۰ (۶۹ درصد)

## اولویت‌های کمک به اشتغالزایی در روستاهای زلزله‌زده ارسباران



الزامات انجام موفق همبازی‌های یادشده: تسهیلگری در فعالیت‌های از «آموزش تا بازار»

### ۱- آموزش‌ها:

- کمک به توانمند شدن اهالی در مهارت‌های زندگی:
- انجام موفق کارهای جمعی و گروهی (مانند تعاونی‌ها و انجمن‌ها)
- برقراری ارتباطات موفق اجتماعی
- کمک به توانمند شدن اهالی در مهارت‌های کاری:
- یادگیری اصول کارآفرینی، فنون کلی مدیریت فنی، منابع انسانی، مالی و بازاریابی

- یادگیری مشاغل خانگی و کارگاهی

### ۲- مشاوره:

- در زمینه‌های مدیریتی، فنی، مالی و بازاریابی

### ۳- بازاریابی:

- کمک به برقراری ارتباطات اهالی با کانون‌های خرید محصولات آنان مانند:

- میدان‌های تره‌بار شهری

- عمده‌فروشان و شرکت‌های پخش بزرگ

- بازارچه‌ها

- بازارچه‌های ادواری با کمک تشکلهای صنفی غیردولتی و

سازمان‌های دولتی

- شرکت‌های تعاونی خرید و فروش شهری و روستایی

- ترغیب گردشگری در منطقه و خرید حتمی بخشی از محصولات

منطقه توسط مسافران

آموزش‌های یادشده با همکاری سمن‌های اجتماعی و انجمن‌های صنفی

و کارآفرینی و سازمان‌های مرتبط دولتی انجام پذیر است.

نگارنده که سابقه حضور در بازسازی صنایع خرمشهر (سه ماه در سال‌های ۶۱ و ۶۲ به‌طور مستمر و تا سال ۷۴ به‌طور منقطع)، کمک‌رسانی در زلزله رودبار (سال ۶۹)، کمک‌رسانی در زلزله بم (سال‌های ۸۲ تا ۸۵)، تحقیق درباره رویدادها و تجارب زلزله بم (از ۸۲ تا کنون) و کمک‌رسانی و تحقیق درباره زلزله ارسباران آذربایجان (از مرداد ۹۱ تا کنون) داشته، در نهایت دریافته که خانه‌ها ساخته می‌شوند، خوراک و پوشاک و لوازم زندگی معمولاً فراهم می‌شوند، ولی آنچه بر جای می‌ماند بیکاری شدید است! پس باید از همان ابتدا در سید کمک‌رسانی‌ها، حمایت از درآمدزایی و اشتغالزایی را تا حد امکان منظور داشت؛ چیزی که متأسفانه مورد بی‌توجهی و کم‌توجهی شدید قرار می‌گیرد.

خرمشهر با وجود پیشتازی در حماسه مقاومت دفاع مقدس، پس از حدود ربع قرن آزادسازی، همچنان دستخوش بیکاری مفرط است؛ در بم، بیکاری پس از زلزله، شدت یافته است؛ در ارسباران که بیکاری و سیل مهاجرت شدید بود، شدیدتر شده است. علت اصلی حضور مردم در یک محل یا سرزمین، فراهم بودن اسباب معیشت است. بدیهی است، چنانچه اگر همه چیز فراهم شود، ولی بیکاری شدت یابد، مردم به مهاجرت گرایش می‌یابند و چون اکنون، در شهرها هم از کار خبری نیست، به‌ناچار آسیب‌های اجتماعی افزایش می‌یابد!

بنابر دلایل یادشده، نگارنده در پنجم شهریور ۹۱، یعنی حدود دو هفته پس از وقوع زلزله ارسباران آذربایجان، با پیامک یا حضوری جمله زیر را اعلام کرد: «سلام؛ فعلاً اولویت کمک به هموطنان زلزله‌زده، خرید دارقالی برای بانوان قالیباف است»؛ هشدار می‌دهم که تا ماه‌ها نادیده گرفته شد! سپس در مقاله «زلزله آذربایجان: خطرات و تهدیدات خاموش» در ۲۷ شهریور که در انجمن جامعه‌شناسی ارائه کرد از فروش اجباری ارزان و تلف شدن دام‌ها و تلف شدن کشت و زرع روستاییان منطقه و خطر تکرار اشتباهات انجمن‌ها در انتخاب طرح‌های سرمایه‌گذاری‌ها در بم، سخن به میان آورد.

\*\*\*

به منظور جلب توجه به موضوع اشتغالزایی در منطقه زلزله‌زده ارسباران، ابتداء و یک‌بار حمایت از اشتغالزایی مبتنی بر تقویت عرضه را طرح و بر حمایت از تبدیل و بسته‌بندی محصولات در سطوح خانگی و کارگاهی تأکید کردیم و نمودار و توضیحات زیر را ارائه کردیم:

رویکرد مبتنی بر تقویت عرضه

حمایت از شکل‌گیری مشاغل خانگی و کارگاهی (صنایع تبدیلی و بسته‌بندی محصولات موجود)

توضیح دادیم که حدود ۸۰ درصد محصولات زراعی و دامی منطقه به صورت فله به بازار عرضه می‌شود و ارزش افزوده اصلی، نصیب منطقه نمی‌شود. همچنین اشاره کردیم که اگر بتوانیم محصولات بسته‌بندی شده را با شناسه تجاری (برند)‌های معروف به بازار عرضه کنیم، ارزش افزوده به مراتب بیشتری را نصیب هموطنان زلزله‌زده کرده‌ایم.

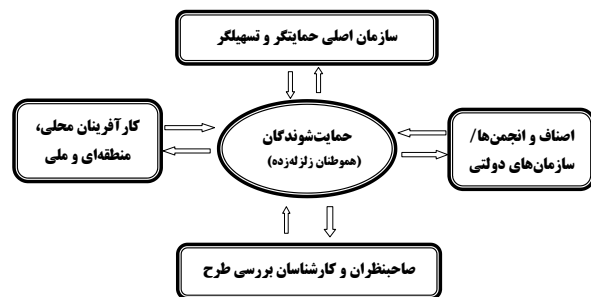


مشاوره‌ها نیز از طریق انجمن‌های کارآفرینی و تشکل‌های صنفی و سازمان‌های مرتبط دولتی انجام پذیر است. بازاریابی محصولات منطقه نیز، با همکاری توأمان تشکل‌های صنفی و سازمان‌های مرتبط دولتی و با تسهیل‌گری انجمن‌های اجتماعی، امکان‌پذیر است.

به پایان رسد کیسه سیم‌وزر  
نگردد تهی کیسه پیشه‌ور  
چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس  
کجاست حاجت برد پیش کس  
سعدی

### حمایت از اشتغالزایی و درآمدزایی، چگونه؟

نمودار فرایند حمایت از اشتغالزایی



با این حال، ضمن بررسی‌های بیشتر و استفاده از تجارب کارشناسان و روستاییان، آشکار شد که محصولات منطقه با مشکل فروش به‌طور اخص و فروش با قیمت عادلانه به‌طور اعم روبه‌روست، از این رو رویکرد تقویت تقاضا مورد توجه قرار گرفت.

### فرایند تصمیم‌گیری برای اشتغالزایی

الف- بررسی بازار شامل:

- ۱- میزان تقاضای بازار هدف
  - ۲- میزان عرضه به بازار از طریق تولید داخلی و واردات
  - ۳- قیمت‌های خرید و فروش
  - ۴- وضعیت رقبا
  - ۵- صادرات
  - ۶- خواسته‌های خریداران و مصرف‌کنندگان
  - ۷- سایر عوامل
- ب- عوامل تأثیرگذار در بازاریابی محصولات تولیدی:

- ۱- عمده‌فروشان
- ۲- خریداران منفرد
- ۳- بازارچه‌های شهری
- ۴- صادرکنندگان
- ۵- سایر

تکته بسیار مهم: نهاد حمایتگر باید از آموزش، مشاوره، نظارت تا بازاریابی (قبل از تولید تا مصرف) پایه‌های حمایت‌شوندگان پیش‌رونده و ویژه زمانی که حمایت‌شوندگان برای اولین بار این فرایندها تجربه می‌کنند.

سازمان‌های حمایتگر بیشتر تسهیل‌گرند که عوامل لازم را فراهم می‌آورند و مدیریت می‌کنند.



به نظر می‌رسد که این رویکرد در صورت موفقیت در اجرا بتواند زمینه سرمایه‌گذاری‌ها در صنایع تبدیلی، جدابندی، بوجاری و بسته‌بندی در منطقه را فراهم آورد.

برخی از محصولات ارسباران که از مرغوب‌ترین‌های کشور است:

حبوبات شامل: عدس، نخود، لپه، لوبیا چیتی و... انواع میوه شامل: سیب، زردآلو، آلبالو، گیلاس، هلو، آلو، شلیل، شفتالو و زغال‌اخته. انواع گیاهان دارویی، میوه‌های (خشک‌کرده) شامل: زردآلو، قیسی، هلو، آلو، آلبالو، توت، زغال‌اخته و... گردو، بادام، سماق، زرشک، اسپند و عسل. لبنیات شامل: پنیر، سرشیر، کره، کشک و تخم‌مرغ محلی. انواع مربای خانگی مانند: مربای آلبالو، گل‌محمدی، گیلاس، انجیر و... انواع شیرینی‌های محلی مانند: نان فطیر، نان اهری، نان هفت‌لا و... انواع خوراکی‌های محلی شامل: آش میوه‌ها، آش دوغ، آش ماست، آبگوشت، کوفته، انواع دلمه، قطاب و... صنایع دستی شامل: ورنی، قالی، قالیچه، تابلو فرش، جاجیم، گلیم، پستی، شال، جوراب و... انواع سبزی‌های خشک صحرايي و کشاورزی که سرشار از ویتامین و املاح مورد نیاز بدن است مثل مرزه کوهی، پولک، پونه و ختمی. انواع لواشک‌های ترش و شیرین خانگی مثل آلو، آلبالو، زردآلو و... انواع عرقیات گیاهان صحرايي مثل پونه، کاکوتی، مرزنجوش. انواع ترشی خانگی و انواع شربت خانگی.

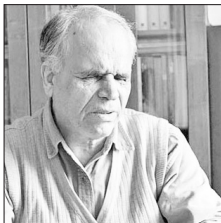
در پایان جا دارد به منظور موفقیت در اجرای رویکردهای یادشده که به نظر ما، اساسی‌ترین راه‌های حمایت را از آسیب‌دیدگان زلزله‌ارسباران عرضه می‌دارند، از هموطنانی که علاقه‌مند هستند دعوت به همکاری کنیم. در این راستا قرار است نمایشگاهی از محصولات مناطق زلزله‌زده ارسباران در شهریورماه در تهران برگزار شود که زمان و مکان آن از طریق روزنامه شرق به اطلاع هموطنان و به‌ویژه خیرین خواهد رسید.

\*-miranmanesh@yahoo.com



# اندیشه

لطف الله میثمی



## ارزیابی واقع بینانه مارکسیسم و مارکسیست‌ها در ایران

یکی از اهداف نشریه راه مجاهد و چشم‌انداز ایران - طی ۳۲ سالی که از عمر آنها می‌گذرد - دستیابی به راه‌های توسعه و مبارزه با موانع توسعه بوده است. در راستای مبارزه با موانع توسعه، تا آنجا که ممکن بوده، به ریشه‌یابی هزینه‌های اجتماعی ناشی از درگیری نیروها پرداخته‌ایم، برای نمونه از آنجا که هزینه‌های اجتماعی زیادی در پی درگیری‌های کردستان در اوایل انقلاب پرداخته شد، طی سه ویژه‌نامه با نام «کردستان همیشه قابل کشف» به ریشه‌یابی آن هزینه‌ها پرداخته‌ایم، باشد که این هزینه‌ها تکرار نشده و به صفر برسد.

نمونه دیگر اینکه در پی درگیری‌هایی که سازمان مجاهدین به رهبری مسعود رجوی با نظام جمهوری اسلامی داشت، هزینه‌های اجتماعی زیادی بر جامعه ما تحمیل شد. چشم‌انداز ایران طی ۸۰ مصاحبه با عنوان «۳۰ خرداد ۶۰» به ریشه‌یابی این هزینه‌ها پرداخت. بررسی کارشناسانه‌ای که شاید بتوان گفت تا کنون نظیر آن درباره مقطعی از تاریخ ایران انجام نشده است.

نمونه دیگر چالش میان شیعه و سنی در ایران و منطقه بوده که هم‌اکنون به راهبردی پرهزینه تبدیل شده و کاهش آن، تلاش‌های پیگیر همگان را می‌طلبد، امری که از دغدغه‌های همیشگی نشریه بوده است.

نشریه چشم‌انداز ایران کوشیده است بر طبل قطب‌بندی‌های کاذب نکوبد و هرگاه که قطب‌بندی کاذبی ایجاد شده، سعی کرده آن را مطرح کند

و در حد امکان گام‌هایی در راستای حل آن بردارد. ۷۲ شماره راه مجاهد، ۸۰ شماره چشم‌انداز ایران و ۱۰ ویژه‌نامه، شاهدهی بر این مدعاست. یکی دیگر از چالش‌های مهم سده اخیر در ایران، درگیری نیروهای مارکسیست با نیروهای ملی از یک‌سو و نیروهای مذهبی از سوی دیگر بوده است. این درحالی است که هر سه نیرو با ستمشاهی، بی‌عدالتی و استعمار، مبارزه می‌کردند. مارکسیست‌ها در ایران نیروهای مبارز و فعالی بودند و جریان‌هایی از آنها در زندان و درگیری با ستمشاهی، مقاومت‌های جانانه کردند، بنابراین جا دارد بدون حب و بغض و پیش‌فرض به ارزیابی واقعی آنها بپردازیم. به‌ویژه اینکه از سال ۱۹۹۲ به بعد و با فروپاشی ابرقدرت شوروی با ایدئولوژی مارکسیستی، حساسیت‌های جنگ سرد و نگرانی از وابستگی چپ‌ها به ک. گ. ب. از بین رفته است. گفتنی است که من مطالعه زیادی در متون اصلی مارکسیستی نداشته‌ام اما از سال ۱۳۳۰ به بعد که با فعالیت‌های حزب‌توده آشنا شدم، طی ۶۰ سال، کم و بیش برخوردهایی با جریان‌های مختلف مذهبی و مارکسیستی داشته‌ام و از این رو آنچه تقدیم خوانندگان می‌شود، حاصل جمع‌بندی این برخوردهای شفاهی یا مطالعات مختصر خود بوده است، از این رو از هموطنان و خوانندگان چشم‌انداز ایران تقاضا دارم در این باره، ما را از برخورد فعال خود محروم نکنند.

جلوی مارکسیسم را سد کرد؛ که البته اگر این طور باشد، عوارضی را به دنبال دارد، برای نمونه مرحوم رضا اصفهانی می‌گفت حمله برادران دانشجوی ما به سفارت امریکا، انگیزه را از مارکسیست‌ها گرفت و همچنین تقسیم اراضی (بندج) نیز اقدام دیگری در این زمینه بود.

البته آیت‌الله مطهری در پی نوشت‌های جلد دوم روش رئالیسم بر این باورند که با کمی تغییر می‌توان چهار اصل دیالکتیک را پذیرفت. در حالی که روش‌های اثبات یار خدا منجر به تکافوی ادله می‌شد و هر دوی آنها ضربه‌پذیر بودند، آیت‌الله مطهری همراه با علامه طباطبایی در جلد پنجم روش رئالیسم و پی‌نوشت‌های آن، مطرح کردند که به‌هیچ‌وجه نمی‌شود از پدیده‌ها به خدا رسید یا از راه علمی خدا را اثبات کرد؛ که نوعی رهگشایی در خداشناسی به‌شمار می‌آمد.

۲- مجاهد شهید سعید محسن در بند یک زندان اوین در سال ۱۳۵۰ به من می‌گفت علت

این که ما (مجاهدین) رویگردی به مطالعه مارکسیسم داشتیم، این بود که مارکس دو الهام از قرآن گرفته است؛ اول اینکه مانند قرآن برای تاریخ هدف و جهتی قائل است ولی برخلاف قرآن، این هدف و جهت را تکامل ابزار تولید می‌داند، در حالی که از نظر ما اولویت با تکامل انسان است. دوم این که مانند قرآن، خطابش به توده‌هاست و نه قدرتمندان، ثروتمندان و... با این تفاوت که مارکسیست‌ها، همه بشریت را جزو توده مردم حساب نمی‌کردند و فقط بخشی از انسان‌ها را که پرولتاریا نامیده می‌شدند، در این دسته قرار می‌دادند. به عبارتی، «بشر به ما هو بشر» - مستقل از طبقه‌ای که انسان‌ها در آن بودند - را قبول نداشتند.

۳- شهید حنیف نژاد می‌گفت مارکسیسم، تجربه انقلاب‌هایی مانند انقلاب روسیه، چین و کوبا است و مادر کادر ایدئولوژی اسلامی

یکی از پرسش‌های جاندار از محافل مذهبی - که مطرح است و تاکنون پاسخ قانع‌کننده‌ای به آن داده نشده - این است که چرا در ایران مذهبی، مارکسیسم تا این حد رشد و گسترش داشته است؟ برای نمونه حزب توده، اقشار زیادی از نخبه‌ها، روشنفکران و توده‌های مذهبی را جذب کرد یا نمونه دیگر این که فداییان خلق توانستند بچه‌هایی را که عضو انجمن اسلامی دانشجویان بودند، نظیر پویان، احمدزاده‌ها، فرخ‌نگهدار، جواد سلحشی و... را جذب کنند یا بالاخره هر چند هژمونی طلبی تشکیلاتی و خصایل فردی شهرام، نقش زیادی داشت، ولی در سال ۵۴، بخش زیادی از کادرهای مجاهدین - که به اعتراف مقامات مذهبی، سرآمد جوانان مذهبی نسل خود بودند - دیدگاه مارکسیستی را به‌ویژه در زندان شیراز و مشهد که فشار تشکیلاتی روی آنها نبود و سازماندهی مخفی وجود نداشت، پذیرفتند.

به هر حال این پرسش باقی می‌ماند که چرا مارکسیسم در یک جامعه مذهبی تا این حد گسترش پیدا کرد؟ آیا ضعف از مذهب است یا مذهبی‌های ما و یا این که مارکسیست‌ها حرفی برای گفتن داشتند؟ چه اقدامی لازم بود انجام شود تا هزینه‌های متقابل درگیری میان مارکسیست‌ها و مذهبی‌ها کاهش یافته یا به صفر برسد؟

۱- شهید مطهری در کتاب «علل گرایش به مادی‌گری» مطالبی را در این باره ذکر کردند که گرچه قابل توجه است، اما قانع‌کننده نیست. ایشان معتقدند عصیانگری مارکسیست‌هاست که موجب جذب و گسترش آنها می‌شود، و گرنه دیدگاه‌های ماتریالیستی آنها قدرت جذب ندارد. البته برخی از فعالان انقلاب اسلامی نیز بر این باور بودند که تنها با عصیانگری، مبارزه با شاه و امپریالیسم است که می‌توان



دکتر ارانی

خودمان با این تجربه‌ها برخورد می‌کنیم. شهید علی میهن دوست در دادگاه گفت ما مسلمانیم اما مارکسیسم را قبول داریم، ولی حنیف نژاد نظر او را به شکلی که در بالا اشاره شد، اصلاح کرد.

۴- گسترش فرهنگ ضدیت با سرمایه‌داری یکی از ویژگی‌های حزب توده بود و نمی‌توان نقش آن حزب را در این ضدیت انکار کرد.

تا آنجا که می‌دانیم دکتر ارانی که با ۵۳ نفر دیگر در زمان رضاشاه به زندان افتاد، مارکسیسم را از راه فلسفی آن، یعنی فلسفه ماتریالیسم وارد ایران کرد و به کادرها آموزش داد؛ محمد حنیف نژاد - بنیانگذار سازمان مجاهدین - معتقد بود کتاب «راه‌طی شده» مهندس بازرگان، پاسخ دیدگاه‌های ماتریالیستی دکتر ارانی در نشریه دنیا و دیگر انتشارات آنهاست. دیدگاهی وجود دارد که معتقد است مارکسیست‌های ایران هم به خودشان و هم به مارکسیسم ضربه زدند چرا که قصد داشتند مارکسیسم را از راه فلسفی و نفی خداوند وارد ایران کنند که این چندان گیرایی و جاذبه نداشت و رضاشاه هم بدون دغدغه، آنها را سرکوب کرد؛ اینها معتقدند اگر مارکسیسم از راه نظریه ارزش اضافی - دیدگاه لاسال، ریکاردو و مارکس - یا فرهنگ کار در برابر فرهنگ دلالتی و سرمایه‌داری وارد ایران می‌شد، ارزش علمی بیشتری پیدا کرده و توده‌های بیشتری را هم جذب می‌کرد. برخی معتقدند مارکسیسم و مارکس دور کن داشت؛ رکن اول نفی طبقات و رکن دوم نفی دولت و این امر باعث شد که حزب توده حتی در برابر دولت ملی دکتر مصدق موضع منفی بگیرد که این موضع‌گیری به نفع امپریالیسم انگلیس تمام شد، چرا که هر دولتی را نماینده طبقه می‌دانستند و دولت دکتر مصدق را نیز، که باید هر دو نفی شوند. این در حالی است که تشکل، سازماندهی، دولت و امامت را در هیچ مقطعی از تاریخ نمی‌توان نفی کرد. حضرت علی به خوارج که ضد تشکیلات و امامت و ضد اقتدار بودند، می‌گفت نمی‌توان انکار کرد که برای مردم همیشه امامتی وجود دارد؛ خواه ستمکار باشد و خواه نیکو کار. ایشان می‌خواستند اصل بدیهی بودن سازماندهی و تشکل و امامت را به آنها نشان دهند. باید به دنبال مرزبندی دولت خوب از بد بود، و گرنه نفس آن رانمی‌توان انکار کرد.

۵- برخی معتقدند اگر به جای مارکسیسم، مارکسیسم - لنینیسم همراه با عنصر امپریالیسم به مثابه عالی‌ترین شکل سرمایه‌داری وارد ایران می‌شد، جامعه ایران را بهتر می‌توانست

تحلیل کند و مارکسیست‌ها با نیروهای ملی و ضد استعمار درگیر نمی‌شدند و هزینه‌هایی هم پرداخت نمی‌شد. برخی نیز معتقدند حزب توده وابسته به مواضع شوروی بود و از آنجا که شوروی، امریکا را دشمن اصلی و سرکرده امپریالیسم می‌دانست، بنابراین حزب توده به تبعیت از شوروی، لبه تیز حمله‌اش را متوجه امریکا کرد. این در حالی بود که امریکا در آن مقطع حضور جدی در ایران نداشت و امپریالیسم انگلیس بود که در ایران ریشه‌دار، دیرینه و دشمن عمده مردم ایران به شمار می‌آمد. بنابراین حزب توده با جابه‌جایی اضداد، دچار اشتباه استراتژیک شد.

۶- برخی نیز معتقدند حزب توده به علت دیدگاه طبقاتی خود بدون این که امپریالیسم را در معادلات وارد کند، در زمان حکومت ملی مصدق، کارگران را برای افزایش حقوق به اعتصاب می‌کشید و دولت ملی رافلج می‌کرد.

۷- در دهه فجر سال ۱۳۵۷ من در مدرسه علوی بودم، بازنده یاد طالقانی، دکتر عباس شیبانی و بچه‌های حزب امل لبنان در یک اتاق بودیم؛ بچه‌های امل از طالقانی پرسیدند نظر شما نسبت به آیت الله خمینی چیست؟ ایشان گفت: «من چند بار با امام اختلاف‌هایی داشتم، ولی دیدم نظر ایشان درست‌تر است، اکنون اختلاف اصلی من با ایشان بر سر برخورد با مارکسیست‌هاست.» ایشان معتقد بود مارکسیست‌ها انسان‌های ایرانی هستند که باید به آنها توجه خاص داشت و مارکسیسم یک نظریه است که ممکن است تغییر کند، بنابراین ما نباید مارکسیسم را اصالت دهیم که در این صورت جایی برای اسلام نمی‌ماند.

طالقانی به نکته عمیقی توجه کرده بود و به نظر می‌رسد این همان چیزی است که مارکس در وصیتنامه خود نوشت و انگلس را مأمور کرد این وصیتنامه را بر سر مزار او بخواند. مضمون وصیت این بود که «من مارکسیست نیستم». شاید منظور مارکس این بود که مارکسیسم یک نظریه است و ممکن است در عمل و تجربه درست دربیاید و تحقق یابد و ممکن هم هست قابل تحقق نباشد و اصلاح شود و هواداران افراطی او نباید آن را به صورت یک آیین در آورند. این نظریه کمک می‌کند مارکسیسم به صورت یک مذهب و مکتب مطرح نشود و در حد یک نظریه علمی ارزیابی شود.

۸- بر اساس یک دیدگاه، نقطه ضعف مارکسیست‌های ایران این بود که مارکسیسم

## آیت‌الله مطهری همراه با علامه طباطبایی در جلد پنجم روش رئالیسم و پی‌نوشت‌های آن، مطرح کردند که به هیچ وجه نمی‌شود از پدیده‌ها به خدا رسید یا از راه علمی خدا را اثبات کرد؛ که نوعی رهگشایی در خداشناسی به شمار می‌آید

را به عنوان ایدئولوژی، مکتب و مذهب پذیرفتند بویژه که برای پذیرش رکن اصلی آن دلیلی نداشتند؛ رکن اصلی مارکسیسم، ماده «ازلی - ابدی» بود. برای پذیرش ماده ازلی - ابدی دلیل تجربی و علمی نداشتند و با معیار «شناخت انعکاسی» هم قابل قبول نبود. ازلیت و ابدیت چطور ممکن بود در ذهن مارکسیست‌ها منعکس شود؟ وقتی به مارکسیست‌ها گفته می‌شد مارکس یک چنین وصیتی کرده، آنها می‌گفتند مارکس هم مارکسیسم را نفهمیده است. بنابراین برخی مارکسیست‌های ایرانی، هم به خودشان، هم به نظریه مارکسیسم و هم به جامعه.

۹- در سال ۱۳۵۷ در زندان قصر، شخصی بود از وفاداران به حزب توده، در آن روزها خبرهای زیادی از طریق افراد ملاقات‌کننده به درون زندان می‌آمد که مردم جنب و جوشی کردند و در آستانه انقلاب هستیم. این خبرها که



## دیدگاهی وجود دارد که معتقد است مارکسیست‌های ایران هم به خودشان و هم به مارکسیسم ضربه زدند چرا که قصد داشتند مارکسیسم را از راه فلسفی و نفی خداوند وارد ایران کنند که این چندان گیرایی و جاذبه نداشت و رضاشاه هم بدون دغدغه، آنها را سرکوب کرد

برسند، کما این که مائوتسه تونگ، رهبر انقلاب چین نیز چنین کاری کرد؛ از یک سو به نظریه مارکسیسم-لنینیسم وفادار ماند و از سوی دیگر تجربه چین را در معادلات وارد کرد که تجربه دهقانی بود و نه کارگری. در ایران نیز اگر امثال مصطفی شحاتیان حضور داشتند قادر بودند از این برهه، جمع‌بندی مناسبی پیدا کنند، نه این که با تکیه به تئوری در برابر انقلاب بایستند و نه این که یک باره تئوری را کنار گذاشته و خود را در تجربه انقلاب رها کنند، بالاخره باید به یک تبیینی برسند. البته این پیشنهاد من از نظریه مارکس هم چندان دور نبود، چرا که او معتقد بود مارکسیسم یک نظریه است و در برخورد با واقعیت ممکن است تغییر کند. از نظر علمی نیز وقتی قاعده‌ای به استثنایی برخورد می‌کند، باید به دنبال قاعده کلی تری باشیم که هم قاعده قبلی و هم تجربه جدید را در برگیرد.

۱۰- کروژوک‌ها که خود را به محمدباقر امامی منتسب می‌کردند<sup>(۱)</sup> معتقد بودند آنچه توسط مارکسیست‌ها به ایران آورده شده نظرات و منافع روز شوری بود و نه مارکسیسم-لنینیسم، به طوری که حزب توده حتی کتاب «کاپیتال» مارکس و کتاب «چه باید کرد؟» لنین و دیگر متون مارکس را ترجمه نکرد تا در اختیار مردم قرار بگیرد.

۱۱- طبقاتی دیدن صرف نظریه مارکس، هم به جنبش جنگل ضربه زد و هم به جنبش نهضت ملی و هم به سازمان مجاهدین؛ به هر حال در شرایط حضور امپریالیسم، فرمولی که رهایی بخش است، فرمول اتحاد نیروها علیه امپریالیسم است. چه میرزا کوچک‌خان، چه مصدق، چه صمدیه و شریف‌واقفی هر سه جریان ضد استعمار بودند. بنابراین نباید مارکسیست‌ها فرمول اتحاد نیروها را به هم می‌زدند و نظریه طبقات را اصالت می‌دادند که تحلیل درستی هم از نظریه طبقات در ایران نداشتند. هر چند عامل تشکیلاتی و اعمال قدرت خیلی مؤثر بود، اما باز جای این پرسش باقی می‌ماند که چرا مارکسیسم با وجود اشتباهات فاحش خود باز هم گسترش پیدا کرد تا جایی که اعضای سازمان مجاهدین را که سرآمد انقلابیون مسلمان بودند، جذب کرد.

۱۲- در کنار دیدگاه‌های فوق که تا حدی بررسی شد، یک نظریه دیگری هم هست که ماتریالیسم به لحاظ معرفتی در ایران زمینه وسیعی دارد، چرا که آموزش‌های حوزه‌های علمیه بر منطق ارسطو مبتنی است. آیت‌الله مطهری معتقد است منطق ارسطو گرچه از یونان آمده،

ولی مقدمه معارف اسلامی شده است. از سویی فلسفه اصالت ماهیت ارسطو را نمی‌توان از منطق ارسطو جدا کرد. دایره‌المعارف شوری نیز در سال ۱۳۵۰ به این نتیجه رسید که از ارسطو اعاده حیثیت کند و او را از زمره ایده‌آلیست‌ها خارج کرد و واژه پدر ماتریالیسم را برای او مناسب دیدند. به نظر می‌رسد ماتریالیسم سختی زیادی با فلسفه اصالت ماهیت دارد؛ برای نمونه در آموزش‌های سنتی گفته می‌شود جهان مادی است، زمین هم مادی است، فقط ذهن انسان و قوانین ذهن است که غیر مادی است. مسئله اینجاست که اگر آموزش‌های مذهبی ما تا این حد به ماتریالیسم امتیاز بدهند که جهان و زمین را ماده تلقی کنند و فقط ذهن انسان، غیر مادی باشد، این امتیاز بزرگی به ماتریالیسم است. در حالی که دیدگاه قرآنی، جهان و زمین و ماده را اسم‌الله و آیه می‌داند.

۱۳- زمینه دیگری که برای گسترش مارکسیسم وجود داشت، پدیده اثبات خداست که هیچ سختی با تعلیمات انبیا و قرآن ندارد. در قرآن کافر، منافق، مشرک و حتی شیطان، خدا را قبول دارند به طوری که شیطان، خطاب به خداوند می‌گوید تو مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک و بنابراین من نسبت به او برترم. اثبات خدا در واقع تبدیل خدای خالق به خدای مخلوق است و نقش زیادی در گسترش ماتریالیسم در ایران داشته است. برای نمونه مثالی را می‌آوریم؛ یک مسلمان برای یک مارکسیست، طی چند ساعت خدا را اثبات می‌کرد، فرد مارکسیست به او گفت من حتی نمی‌خواهم خدا را در کنم، ولی تو برای این که خدا را اثبات کنی اول فرض می‌کنی که خدا نیست، بعد او را اثبات می‌کنی و آن را از نیستی به هستی درمی‌آوری، آیا این خود امتیازی نیست که به من می‌دهی و بی‌خدایی را می‌پذیری، آن‌گاه خدا را اثبات می‌کنی؟

بگذریم از این که خدای اثبات شده هیچ کاربردی ندارد، فقط برای گذاشتن روی طاقچه بلند خوب است و نقشی در زندگی روزمره و ریزمره نخواهد داشت. اثبات خدا، حداکثر ما را به امری غیر مادی رهنمون می‌کند که آن هم دلیلی ندارد خدا باشد؛ می‌تواند از مقوله ذهن باشد یا از مقوله جن و پری؛ مقوله‌هایی که نه خدا و نه ماده هستند. به علاوه از راه اثبات خدا، به هیچ وجه به صفات خدانمی‌رسیم.<sup>(۲)</sup>

۱۴- در سال ۱۳۵۵ در پرسه تجدیدنظری که در آموزش‌های مجاهدین و آموزش‌های سنتی در زندان قصر انجام گرفت، به این نتیجه رسیدیم



شهید مطهری

**رکن اصلی مارکسیسم، ماده  
«ازلی - ابدی» بود. برای پذیرش  
ماده ازلی - ابدی دلیل تجربی  
و علمی نداشتند و با معیار  
«شناخت انعکاسی» هم قابل  
قبول نبود**

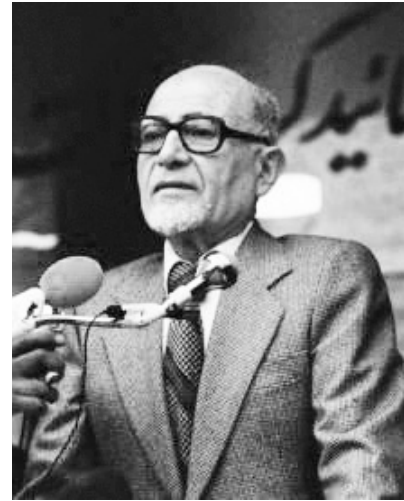
در جایی گفته‌اند خداوندی که جهان را به این زیبایی آفریده است، مگر ممکن است نجس ذاتی هم داشته باشد؟ در کتاب تفسیر «الحمد» امام خمینی نیز مطلبی است - که شاید بتوان گفت از محکومات این کتاب است - که می‌گوید همه انسان‌ها خداجو هستند، حتی دزد سرگردنه و حتی کارتر (رئیس جمهور وقت امریکا). این جمله امام خمینی را می‌توانستند این‌گونه تعمیم دهند: همه انسان‌ها خداجو هستند، حتی دزد سرگردنه، حتی کارتر و حتی مارکس و از این طریق می‌توانستیم هزینه‌های اجتماعی در برخورد با مارکسیست‌ها را کاهش داده یا به صفر برسانیم.

امام خمینی گرچه چنین صحبتی را در تفسیر الحمد ارائه کرده‌اند، ولی در راهبردها نسبت به مارکسیست‌ها، مارکسیست‌های ایران را با مارکسیسم یکسان گرفته و جوهره مارکسیسم را نیز ماتریالیسم دانسته و ماتریالیسم را هم با کثرت، معادل دانسته‌اند و طبیعی است که کثرت یعنی نابودی و آنچه در نهایت و عملاً راهبرد جمهوری اسلامی در برخورد با مارکسیست‌ها شد، این نظریه بود و نه انسان‌ها خداجو. هنوز هم طیف‌های سنتی، تعریف انسان با ویژگی پایدار خداجویی و یا حقیقت‌طلبی را - حداقل به راحتی - نمی‌پذیرند.

۱۶- به هر حال پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۲ دیگر سزاوار نیست کسی طرفداران مارکسیسم را به قدرت یا ابرقدرتی وابسته بداند و شرایط ایجاد می‌کند که نسبت به مارکسیسم و مارکسیست‌های ایران، ارزیابی واقع‌بینانه‌ای داشته و بتوانیم هزینه‌های اجتماعی که پرداختیم، آسیب‌شناسی کنیم و اجازه ندهیم چنین هزینه‌هایی تکرار شود. به گفته طالبانی اینها انسان‌هایی هستند که فرضیه‌ای را می‌خواهند تحقق دهند - گرچه ممکن نیست این فرضیه به‌ویژه در چنین جامعه‌ای قابل پیاده شدن باشد - و می‌توان با انسانیت آنها برخورد تعالی بخش کرد. باید پذیرفت که جنگ سرد همه‌جانبه‌ای که بین ابرقدرت امریکا و شوروی پس از جنگ جهانی دوم برقرار شد، تأثیر زیادی در دنیا و به‌ویژه ایران گذاشت و هرگونه حرکت ضد مارکسیستی صرفاً، از سوی سیا و امریکا تأیید می‌شد. تا آنجا که برخی کودتای ۲۸ مرداد را هم به دلیل جنگ سرد و حساسیت نسبت به کمونیست‌ها می‌دانستند و حتی هرگونه حرکت ملی که منافع شرکت‌های بین‌المللی غرب را تهدید می‌کرد، آن را به جنگ سرد و مارکسیسم

که خداوند نه اثبات پذیر است و نه انکار پذیر، نه شک پذیر و نه تعریف پذیر، بلکه حضور خداوند را در این چهار گزاره می‌توان دید؛ به این معنا که اگر کسی بخواهد خدا را اثبات کند باید مقوله‌ای بدیهی را بپذیرد و آن را اساس استدلال خود قرار دهد که در واقع «الهی» را پذیرفته است که بدیهی است. اگر خدا را بخواهد رد کند در پروسه انکار به خدا می‌رسد و... به هر حال با الهام از «لایمکن الفرار من حکومتک» حضرت علی در دعای کمیل، هیچ کس نمی‌تواند از حکومت خدا فرار کند. برای نمونه در برخورد با مارکسیست‌ها، آنها بی‌خدا تلقی نمی‌شوند بویژه که ماده ازلی - ابدی را از ارکان مارکسیسم می‌دانستند و بنابراین به نحوی یکی از صفات خدا یعنی ازلیت و ابدیت را پذیرفته بودند. تنها لازم بود توجه کنند که «ماده متکامل» کشش ازلیت و ابدیت را ندارد. با این روش قرآنی، مؤمنین می‌توانستند با مارکسیسم و مارکسیست‌ها برخورد تعالی بخش کنند، بدون این که هزینه‌های اجتماعی تاریخ معاصر پرداخته شود، برای نمونه جنگل و بویژه مصدق، مجاهدین و قضایای پس از انقلاب را می‌توان نام برد.

۱۵- متأسفانه در سال ۱۳۵۵ بیانیه‌ای در زندان‌ها منتشر شد که به هفت نفر از علمای زندان، منتسب کرده بودند (صحت و سقم این انتساب، بحث مستقلی را می‌طلبد که در کتاب‌های خاطرات نیز تاحدی به آن اشاره شده است). در آن بیانیه آورده شده بود که چون مارکسیست‌ها خدا را قبول ندارند، طبق رساله تحریر الوسیله آیت‌الله خمینی آنها نجس هستند و بنابراین باید زندگی مشترک و سفره‌های غذا را از مارکسیست‌ها جدا کرد و این اقدام بود که زمینه‌های چپ و راست و جنگ داخلی را در ایران به وجود آورد و نطفه‌ای برای حذف نیروها در پیش و پس از انقلاب شد. در همان مقطع هزینه‌های اجتماعی آن را به عینه مشاهده کردیم، چپ و راست در دانشگاه‌ها، کوهنوردی و در کتابخوانی‌ها به وجود آمد و مرزبندی شد؛ هر چند در جریان مبارزه با شاه و رهبری امام خمینی، این قطب‌بندی‌ها ضعیف شد. مارکسیست‌ها که به لحاظ روانی احساس کردند در چنین جامعه مذهبی، نجس تلقی می‌شوند و جایگاهی جز به حاشیه رفتن ندارند، در یک واکنش فیزیکی در گنبد و کردستان، پس از انقلاب اقدام به خودنمایی کردند که آن هم هزینه‌های اجتماعی زیادی برای هر دو طرف به بار آورد. آیت‌الله حسن زاده آملی



مهندس مهدی بازرگان

**مهندس بازرگان حساسیت زیادی روی مارکسیست‌ها داشتند و شاید علت آن به قضیه آذربایجان برمی‌گردد که بخشی از سرزمین ما می‌رفت که از ایران جدا شود و همچنین مواضعی که حزب توده در برابر دولت ملی مصدق داشت**

اسلامی برای مارکسیست‌ها واژه «الحاد» را به کار بردند و در ۲۲ بهمن ۱۳۶۰ در زنجان در دعای پس از سخنرانی از خدا خواستند که مارکسیست‌ها از نظام جمهوری اسلامی حذف شوند. مهندس بازرگان حساسیت زیادی روی مارکسیست‌ها داشتند و شاید علت آن به قضیه آذربایجان برمی‌گردد که بخشی از سرزمین ما می‌رفت که از ایران جدا شود و همچنین مواضعی که حزب توده در برابر دولت ملی مصدق داشت. گفته می‌شد که ایشان توده‌ای‌ها را به دلیل وابستگی‌شان به شوروی و ک. گ. ب. و به دلیل ضد ملی بودنشان، خائن تلقی می‌کردند. شاید علت مذاکراتی که در سال‌های ۵۵ به بعد با امریکایی‌ها داشتند، به دنبال مارکسیست شدن بخش زیادی از مجاهدین بوده باشد تا مملکت را از چنین خطری نجات دهند. از سوی ایشان در سال‌های ۵۵-۵۴ کتابی به نام «علمی بودن مارکسیسم؟» منتشر شد که سعی داشتند بگویند مارکسیسم، علمی نیست و این در حالی بود که مارکس، اساس مارکسیسم را ماده ازلی-ابدی می‌دانست که مقوله علمی‌ای نبود.

۱۸- شاید اگر آیت‌الله منتظری در اوایل انقلاب، دیدگاهی را اعلام می‌کردند که در سال ۱۳۸۲ در رساله حقوق‌شان مکتوب کردند در صدد زیادی از این هزینه‌های اجتماعی که جنبه معرفتی داشت پرداخته نمی‌شد. ایشان در این رساله حقوق، آیه ۱۲۶ سوره بقره را به صورت بندی فقهی در آورده و قویاً نشان دادند

که حقوق انسان‌ها بر حقوق مؤمنان مقدم است که در واقع شهروندان ایرانی با هر دیدگاه و نظریه‌ای که باشند، باید از امنیت برخوردار شوند. ایشان حتی در گفت‌وگویی که با آقای عمادالدین باقی انجام داده بودند و یک روز بعد از وفاتشان توسط یکی از رسانه‌های خارجی منتشر شد، گفتند کاملاً به پیامدهای این دیدگاه آگاهند، ولی تأکید کردند که حقوق انسان‌ها مقدم بر حقوق مؤمنان است.

#### پی‌نوشت:

۱- از اوایل ۱۳۲۳ و یا کمی پیش از آن بعضی از رقبای حزب شروع به فعالیت مارکسیستی کرده بودند که عمدتاً جنبه تعلیماتی داشت. مهم‌ترین آنها تشکیل «کروژوک‌های مارکسیستی» بود که به ابتکار محمدباقر امامی انجام گرفت. آموزش‌های امامی در جلسات تعلیماتی‌اش با انتقاد به حزب توده نیز همراه بود. او با پور تونیسیم و پارلمان‌تاریسم حزب توده مخالفت می‌کرد و معتقد بود که حزب توده حتی کتاب «چه باید کرد» و «دولت و انقلاب» لنین را هم ترجمه نکرده است و آموزش‌های حزب توده، مسائل روز شوروی است و نه آموزش‌های کمونیستی. امامی هر یک از جلسات آموزشی‌اش را یک «کروژوک» می‌نامید که کلمه‌ای روسی و به معنی محفل و یا حوزه بود. او معتقد بود همان‌طور که پیش از تشکیل حزب سوسیال دموکرات روسیه در سال ۱۸۹۸ گروندگان به مارکسیسم در کروژوک‌ها گرد می‌آمدند و مارکسیسم را می‌آموختند تا آماده تشکیل حزب شوند مانیز اکنون در چنین مرحله‌ای هستیم.

۲- ک. به: لطف‌الله میمنسی «الله و دنیای مدرن»، چشم‌انداز ایران، شماره ۷۵، گفت‌وگو با فرامرز معتمد دزفولی.

## تصحیح و پی‌نوشت

در شماره ۷۹ نشریه چشم‌انداز ایران در صفحه ۴۱ تصویر نویسنده محترم مقاله‌ی «خیزش دوباره فاشیسم»، آقای حسن توان به اشتباه تصویر نویسنده دیگری درج شده بود که بدین وسیله از آقای توان پوزش می‌خواهیم.

**اپلیکیشن چشم‌انداز ایران برای مطالعه دوستان اران نشریه**

**در داخل و خارج از کشور**

<http://majalleh.into>

# زنجیرها کماکان باقی اند!

## گذری بر سیر تحول سرمایه‌داری جهانی و هزینه‌های انسانی آن

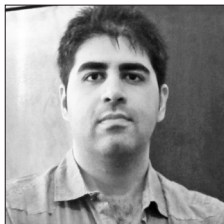
ماشین‌آلات هیچ عقیده سیاسی ندارند/ ما موجد تأثیرات سیاسی ژرفی می‌شوئیم. (ویستین هیواودن)<sup>۱</sup>

انقلاب صنعتی در بریتانیا که چندی بعد در دیگر کشورهای اروپایی و ایالات متحده نیز به وقوع پیوست تأثیرات شگرفی بر نحوه زندگی و نگرش طبقات مختلف جامعه بر جای گذاشت. ورود تکنولوژی و ماشین‌آلات صنعتی به عرصه اقتصادی که مقارن با وقوع انقلاب صنعتی بود موجب تغییر در نحوه تولید (از تولید یدی به تولیدات ماشینی)، مواد خام، دریافت دستمزد و به‌ویژه ساز و کار نظام پیشین کارگر و کارفرمایی شد و انتظارات جدیدی در سبک نگرش اربابان تولید و کارگران به وجود آورد. بی‌شک ورود آرام و پر دامنه تکنولوژی به عنوان رکن رکن انقلاب‌های صنعتی در دنیا به سان یک ایدئولوژی فراگیر توانست چیدمان و اولویت‌های زندگی بشر را کاملاً دگرگون سازد و از دل آن دنیایی نو با طرحی نو درآورد. کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) در آغاز کتاب «دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴» با الهام از بخشی از سخنان مفیستوفلس در نمایشنامه دوران ساز «فاوست» یوهان ولفگانگ فون گوته آلمینی بر اینکه «اگر شش اسب نربخرم قدرت و سرعتشان از آن من نخواهد شد، بلکه مردی خواهم بود با ۲۴ پا»، به درستی ذات مفهوم سرمایه را تبیین می‌کند. مواجهه بشر با تحولات صنعتی ناظر به چنین دیدگاهی است. در اثنای این تحولات چیزی به اموال و قدرت بشر اضافه نشد، بلکه دگرگونی‌های عمده‌ای در سطوح مختلف عرصه‌های زندگی اجتماعی و فردی انسان پدید آمد. در فرایند تولید، به جای آنکه انسان هدایتگر این روند باشد، فرایند تولید بر انسان سروری کرد. در واقع ورود بیشتر مفاهیم، نگرش‌ها و جنبش‌ها از قرن نوزدهم به بعد یا

واکنشی بود علیه ورود کالاهای تکنولوژیک در زندگی بشر یا ثنایی بود به لفظ عالی از لزوم وجود آن. بی‌گمان میان تکنولوژی و سرمایه‌داری نوپای قرن هجدهم<sup>۲</sup> رابطه وثیقی شکل گرفت و از این رهگذر گروهی در مقابل آن قد علم کردند و پیوسته با آن مخالفت نمودند و گروهی دیگر آن را آب حیات زندگانی خویش می‌دیدند. در این میان کارل مارکس معتقد بود که سرمایه‌داری بر اساس اصول داد و ستد خصوصی فردی در کوران موفقیتش بندهای تازه‌ای می‌آفریند که تولید را از گسترش بیشتر باز می‌دارد و در این هنگام گونه‌ای از نظارت اجتماعی خود کارگران جایگزین آن خواهد شد. اتحاد جماهیر شوروی در صدد آن بود تا نشان دهد که می‌توان نوعی همزیستی میان تکنولوژی و انقلاب پرولتاریا برقرار کرد و نظارت اجتماعی را بر روند تولید حکمفرما کرد. ناظران غربی محاسبه کردند که رشد اقتصادی شوروی در فاصله میان سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۵۰ به‌طور متوسط سالانه ۷ تا ۷٫۵ درصد بوده و این رقمی بالاتر از میزان رشدی است که کشورهای غربی و ایالات متحده طی یک دوره مداوم کسب کرده‌اند.<sup>۳</sup> از سویی، با ورود ماشین‌آلات به چرخه اقتصادی، هم خدمتکار (worker) یا نوکر به کارگر (labour) تبدیل شود و هم نظام اجر و پاداش پیشین که در آن روابط پیچیده عاطفی و اجتماعی دیده می‌شد جای خود را به نظام دستمزدی جدیدی داد؛ نظامی که در آن کارگر نسبت به کار و تولید احساس بیگانگی می‌کرد. از سوی دیگر ورود تکنولوژی پیامد نامناسب دیگری نیز داشت. برخلاف صنایع قرن نوزدهم که به میزان بسیاری به مردان و زنان قوی و جویای کار نیاز داشت، تکنولوژی قرن بیستم کمتر این گروه را به خدمت می‌گرفت و برای مدتی زمینه را برای کارگران غیرماهر

سروش رزمی

(دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی)



اتحاد جماهیر شوروی در صدد آن بود تا نشان دهد که می‌توان نوعی همزیستی میان تکنولوژی و انقلاب پرولتاریا برقرار کرد و نظارت اجتماعی را بر روند تولید حکمفرما کرد. ناظران غربی محاسبه کردند که رشد اقتصادی شوروی در فاصله میان سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۵۰ به‌طور متوسط سالانه ۷ تا ۷٫۵ درصد بوده و این رقمی بالاتر از میزان رشدی است که کشورهای غربی و ایالات متحده طی یک دوره مداوم کسب کرده‌اند





جنبش اعتراضی ضد سرمایه‌داری مه ۱۹۸۶ پاریس

## دوران زندگی ماشینی به دلیل خستگی و بیگانگی کارگر با کار خویش دیگر پایایی برای تخیل و تفکر به نداشته‌هایش باقی نخواهد ماند و از او موجودی فسرده و مرعوب می‌سازد

فراهم آورد که این شکاف موجب بحران‌های اجتماعی و روانی بسیاری شد.

مفهوم سرمایه نیز در تحولات انقلاب صنعتی نضج گرفت و بعدها جانمایه ظهور و بروز جنگ‌ها، اغتشاشات و بی‌عدالتی‌های عصر جدید شد. در نظام سرمایه‌داری فرهنگ مصرف‌گرایی، مصرف‌زدگی و توجه به تولیدات و مصارف انبوه به شدت در عرصه عمومی و خصوصی جوامع ترویج پیدا کرد و در پی آن واکنش‌های بسیاری در قالب جنبش‌های اجتماعی برانگیخت. یکی از شعارهای مهم جنبش اعتراضی ضد سرمایه‌داری ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه این جمله کلیدی بود: «هر چه بیشتر مصرف کنی، کمتر زندگی می‌کنی. کالا و اجناس افیون توده‌است.» در واقع آنچه با گسترش روزافزون عرصه تکنولوژی یک و ماشینی از زندگی توده مردم حذف شد عنصر خیال و خیال‌پردازی بود و این شعار دقیقاً ناظر به همین

عنصر است. به عبارت دیگر، در دوران زندگی ماشینی به دلیل خستگی و بیگانگی کارگر با کار خویش دیگر پایایی برای تخیل و تفکر به نداشته‌هایش باقی نخواهد ماند و از او موجودی فسرده و مرعوب می‌سازد. در باب این مقوله همین بس که شاعر ایرلندی بزرگی همچون ویلیام باتلر ییتس<sup>۶</sup> سر آغاز کتاب مجموعه شعر خود با عنوان «مسئولیت‌ها» را با نقل قولی از یک نمایشنامه کهن این گونه آغاز می‌کند: «در خیال است که مسئولیت‌ها زاده می‌شود.»<sup>۷</sup> فضا‌های تیره و مه‌آلود شهرها و کارخانه، جان‌های خسته و بی‌رمق، رخ‌های کثیف و چرک‌آلود انسان‌هایی که در آثار نویسندگان و شاعران بریتانیایی تیز فهمی مانند چارلز دیکنز،<sup>۸</sup> الیزابت گسکل<sup>۹</sup> (در مان مری بار تون - ۱۸۴۸)، چارلز کینگزلی<sup>۱۰</sup> (در مان آلتون لاک - ۱۸۵۰)، جورج کیوت،<sup>۱۱</sup> تامس هاردی،<sup>۱۲</sup> ویلیام بلیک<sup>۱۳</sup> و... به تصویر کشیده شد در واقع بازنمایی دوران فرسایش جسم و جان بشر بوده است. این نویسندگان نگاه انتقادی به تحولات برق‌آسای صنعتی شدن داشتند و شهر را اساساً مکانی مملو از فقر و تضاد می‌دیدند. سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها برای کاهش هر چه بیشتر هزینه‌ها به کار بی‌وقفه و منظم کارگران نیاز داشتند. ماشین‌آلات صنعتی و گران‌قیمت بنگاه‌های تولیدی به هیچ وجه نباید متوقف می‌شد. در این میان کارگران از همه چیز جز کار فرساینده منع شده بودند؛ میگساری، تفریح و گفت‌وگو با یکدیگر کاملاً قلع‌غن شده بود. سرمایه‌داران حتی فراغت کارگران را نیز برنامه‌ریزی می‌کردند!

اریک هابسبام (۱۹۱۷-۲۰۱۲) نویسنده و تاریخ‌نگار بریتانیایی در کتاب «صنعت و امپراتوری» به خوبی توانست آثار انقلاب صنعتی و مصرف‌زدگی را در نگرش مردم بریتانیا در اواسط قرن بیستم میلادی به تصویر کشد: «از سال ۱۹۶۰ دیگر حتی تلفن یا اتومبیل و نیز بی‌گمان گذراندن تعطیلات در خارج هیچ‌یک نشانه مطمئن پایگاه اجتماعی نبود. این به آن معنا نبود که اکنون پول بیشتری در کارهای دیگر صرف می‌شود، زیرا ضرورت هم چشمی با «جونز» همسایه در جامعه‌ای که پایگاه افراد را به گونه‌ای روزافزون با پول می‌سنجد مخارج پر زرق و برق‌ال لازم داشت. برخی از این مخارج مثل سرگرمی‌ها، ویرانگری‌های یافته بودند. از این گذشته جامعه‌ای با مصرف‌انبوه، این امید را تنها برای توانگران عمده نهاده بود که با برتری آشکار اموال خود، خود را از دیگران متمایز

کنند. فاصله میان کدبانویی که یخچالی در خانه داشت و آن کس که از این کالای بهره‌بود زیاد بود، اما فاصله میان آن که ارزان‌ترین یخچال را داشت و آن که گران‌ترین یخچال را به خانه برده بود، چیزی بیش از مثنی پوند نبود که به آسانی با خرید قسطی از میان برداشته می‌شد. بدتر این بود که این مسئله در مورد پوشاک نیز صدق می‌کرد»<sup>۱۴</sup> البته هابسبام از نقش به‌سزای عوامل روانشناختی که البته رونمای مسائل اجتماعی و اقتصادی هست نیز سخن به میان می‌آورد. در واقع تحولات اجتماعی - اقتصادی مولد نگرش و رفتارهای کاملاً متفاوت در افراد جامعه می‌شود و با تبدیل سنت‌ها به مدها<sup>۱۵</sup> انسان‌راوامی دارد تا با نقاب‌های متلون به دنباله هویت خویش در جامعه باشد.

ارنست فریدریش شوماخر (۱۹۱۱-۱۹۷۷) اقتصاددان بدعت‌گذار آلمانی قرن بیستم در کتاب «کوچک زیباست» اشارات قابل تأملی در باب تکنولوژی و نحوه عملکرد آن در زندگی بشری ارائه می‌دهد و البته در پایان نیز راهکارهایی در ارتباط با همزیستی بهتر و مؤثرتر با آن عرضه می‌کند. شوماخر با این دیدگاه که روز عمر سعادت بشریت با ورود همه‌جانبه مظاهر تکنولوژی یک به شبانگاه آمده است، برخلاف عصری که اندیشه‌های اقتصاددان‌های کلاسیک نظیر دیوید ریکاردو و آدام اسمیت و همچنین جان مینارد کینز در آن یکه‌تازی می‌کردند از نتایج و عواقب دردآلود تکنولوژی به عنوان یک عنصر تمامیت‌خواه در روابط اقتصادی و اجتماعی سخن گفت. او بر این نکته صحه گذاشت که دولت‌ها باید بر توسعه پایدار توجه و تأکید بیشتری داشته باشند چرا که پیشرفت‌های جزئی مثل انتقال تکنولوژی به کشورهای جهان سوم نمی‌تواند راهگشای مشکلات زیربنایی نهفته در اقتصاد باشد. به بیان دیگر، سیاست‌ها باید به گونه‌ای طراحی شود که نیازهای کنونی کشورها بدون به خطر انداختن توانایی نسل‌های آینده در برآورده شدن نیازهایشان تأمین گردد. او سپس با طرح نظریه اقتصاد بودایی تأکید می‌کند که هدف تولید و رشد اقتصادی باید این باشد که با کمترین میزان مصرف بیشترین سعادت و بهروری برای بشر فراهم آورد؛ چرا که هر چه کار صعب و سخت کمتر باشد زمان و انرژی بیشتری برای خلاقیت هنری و خیال‌پروری پدید خواهد آمد. مارکس نیز با بیانی دیگر معتقد بود که مالکیت خصوصی موجب تباهی تمامی حواس بشر شده است؛

دلال سنگ‌های معدنی زیبایی جواهراتی را که در دست دارد نمی‌بیند، بلکه ارزش بازاری آنها را می‌بیند. با امحای این سبک مالکیت، حواس ما از سیطره این وضعیت از خود بیگانه رها می‌شود. باید در نظر داشت طرح اقتصاد بودایی شو ماخر به معنای در پیش گرفتن شیوه عزلت و انزوا نیست، بلکه تأکید بر اصلاح نحوه مصرف و استفاده درست از فرآورده‌های اقتصاد مدرن است. جان کلام وی این است که ذهن و جسم خسته مولد زندگی خلافتانه و نوآوری نخواهد بود. در حقیقت وی با تبیین نقش تمامیت خواه اقتصاد مدرن و انقیاد انسان از نمودهای زندگی تکنولوژی یک بر این نکته کلیدی تأکید می‌کند این اقتصاد بیش از آنکه آمال بشر را تحقق بخشد و تفت غم‌هایش را بنشانند، صرفاً در جست‌وجوی مصرف بیشتر، نیاز بیشتر و در نهایت حسرت فراوان است. شو ماخر در واقع از چیزی سخن می‌گفت که مدت‌ها پیش جان راسکین (۱۸۱۹-۱۹۰۰) منتقد هنری و اجتماعی انگلیسی هشدارش را به جهانمان داده بود؛ از دست رفتن عاطفه اجتماعی. البته باید متذکر شد که ورود تکنولوژی به کشورهای جهان سوم روابط و سازو کارهایی به مراتب شلخته‌تر در عرصه‌های مختلف اجتماعی پدید آورد. اگر طبق تقسیم‌بندی‌های کلاسیک در علم جامعه‌شناسی جمعیت هر کشوری را به سه گروه روستایی، انتقالی و نوگرا تقسیم کنیم، آنگاه می‌توان گفت که انقلاب صنعتی در واقع از رشد جمعیت انتقالی و کاهش جمعیت روستایی پدید خواهد آمد که این خود یک رابطه معقول و یک روند آرام و پیوسته را بازگو می‌کند. اما در کشورهای جهان سوم این پروسه شکل نمی‌گیرد و با انتقال تکنولوژی به کشوری که اکثریت جمعیت آن در طبقه روستایی متمرکز است، شلختگی‌های بی‌شماری پدید می‌آید، از جمله ظهور طبقه لمپن پرولتاریا؛ طبقه‌ای وضع، ناآگاه، وابسته و غیر مولد. در حقیقت طبق الگوی سازمان اجتماعی فردینانت تونیز (۱۸۵۵-۱۹۳۶) جامعه‌شناس و فیلسوف آلمانی، گذر از گمین شافت (نظامی مبتنی بر روابط خویشاوندی) به گزل شافت (نظامی مبتنی بر دیوانسالاری) لازمه شکل‌گیری درست و طبیعی تحولات اجتماعی و اقتصادی است و از این رهگذر است که توسعه پایدار شکل می‌گیرد. هر تغییر و تحولی وابسته به روند تکاملی تحولات گذشته است. برای نمونه ما کس ویر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) جامعه‌شناس و فیلسوف

شهیر آلمانی در کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» معتقد است ویژگی‌های ذاتی سلطه اخلاق و منش پروتستانی در روابط اجتماعی و اقتصادی موجب توسعه سرمایه‌داری، تجمع ثروت و دیوانسالاری می‌شود، از این رو چنین پروسه‌ای خود حاکی از روندی تکاملی و تاریخی است (نقش یک آیین در شکل‌گیری نظامی اقتصادی) که به ظهور و بروز سرمایه‌داری می‌انجامد. حال فرض کنیم که تحقق امری در جامعه‌ای با این روند یا طی نشود یا به گونه‌ای مصنوع صورت گیرد، آن‌گاه یقیناً آن جامعه با مشکلات بنیادینی روبه‌رو خواهد بود. هر جامعه‌ای بنا به پیش‌زمینه‌های فرهنگی، زیست‌بومی و اجتماعی خود می‌تواند در ریل توسعه و آبادانی قرار گیرد.

انقلاب صنعتی با آن لبخند خوش تالو در کنار آثار مثبتی که به وجود آورد (اعم از بهبود وضع بهداشت و فراوانی کالا)، موجب افزایش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی شد. کودکان بسیاری به طرز غیر انسانی برده سرمایه‌داران و کارخانه‌ها شدند. آنها بار و زانه ۱۴ تا ۱۶ ساعت کار زندگی دهشتناکی را تجربه کردند. کارگران نیز برای اینکه بتوانند در آن دوران کاری بیابند مجبور بودند تا به شهرها مهاجرت کنند، از این رو پیوند عاطفی و اجتماعی خود را با محیط خانوادگی و فرهنگی شان از دست می‌دادند. این مهاجرت فی‌نفسه موجب وضع سکونت بسیار اسفناک و اندوهبار برای آنان بود. انقلاب صنعتی هزینه اجتماعی بسیار گزافی در پی داشت؛ تولید هزاران تن فولاد و میلیاردها متر پارچه پنبه‌ای به قیمت درد و رنج سنگینی تمام شد. سرمایه‌داری جهانی امروز که پس از سیاست‌های پروستریکا و گلاس‌نوست میخائیل گورباچف و حذف نظام‌های بدیل، جانی تازه گرفت و اینک در جهان یکه‌تازی می‌کند این تصور نادرست را به جریان انداخته که سرمایه جهانی شده حال آنکه حجم اعظم سرمایه صرفاً بین تعداد اندکی از کشورهای قدرتمند در جریان است و نابرابری‌های ثروت روزافزون می‌شود. یقیناً سهم بسیاری از انسان‌ها از تحول سترگ سرمایه‌داری فقط تألم، فرسودگی و داس هراس آور جنگ بود؛ گرچه کامیابی و ناکامیابی سرمایه‌داران به گمان بر تولد برشت شاعر و نمایش‌نامه‌نویس آلمانی، دستاوردی جز فرورفتن فرودستان نخواهد داشت!

وقتی کاخ توانگری ویران می‌شود، تهدیدستان بسیاری جان می‌دهند.



ارنست فردریش شوماخر

## طرح اقتصاد بودایی شوماخر به معنای در پیش گرفتن شیوه عزلت و انزوا نیست، بلکه تأکید بر اصلاح نحوه مصرف و استفاده درست از فرآورده‌های اقتصاد مدرن است

آنهايي که از کامیابی توانگران سهمی نبرده‌اند  
از ناکامی شان سهمی خواهند برد.  
درشک‌های که به قعر دره سقوط می‌کند  
استران زحمت کش را به کام مرگ می‌کشاند.

### پی‌نوشت:

- ۱- شاعر و منتقد ادبی انگلیسی (۱۹۷۳-۱۰۹۷). نقل قولی از جستار A Russian Aesthete که در شماره ۴۶ نشریه New Yorker به چاپ رسید.
- ۲- شاعر، داستان‌نویس، نمایشنامه‌نویس، فیلسوف و سیاستمدار آلمانی (۱۸۳۲-۱۷۴۹).
- ۳- باید در نظر داشت که فراوانی و ورود تکنولوژی به عرصه‌های مختلف زندگی بشری قشرها و گروه‌های جدید اجتماعی‌ای پدید آورد که رفتار این گروه‌ها (شبکه‌ها) رانمی‌توان با هیچ یک از طبقه‌های اجتماعی یکسان دانست. گفتنی است که این گروه‌های جدید منشأ

- جنبش‌های اجتماعی بزرگی در دوران معاصر بوده‌اند مانند جنبش حقوق مدنی، جنبش زیست‌محیطی و جنبش‌های ضد نژادپرستی.
- ۴- مفهوم سرمایه‌داری به شکل سوداگری (mercantilism) پدید آمد. در اواسط قرن هجدهم میلادی و با اندیشه‌های متفکرانی همچون دیوید هیوم و آدم اسمیت که به نقد نظریه سوداگری مبادرت ورزیدند، مفهوم سرمایه‌داری به شکل گسترده و با عنوان نظام صنعتی (industrialism) درآمد. اقتصاد کینزی و نئولیبرالی نیز بعد از بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ به عنوان شکل جدیدی از سرمایه‌داری ظهور کرد.
- ۵- شراش، مایکل، جامعه و سیاست (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی)، ترجمه منوچهر صبوری (تهران: نشر سمت، ۱۳۹۰).
- ۶- شاعر و نمایشنامه‌نویس ایرلندی (۱۸۶۵-۱۹۳۹). آثار وی منعکس‌کنندهٔ علاقه‌اش به ناسیونالیسم ایرلندی و افسانه‌های ایرلند است. بییتس در سال ۱۹۲۳ برندهٔ جایزه نوبل در ادبیات شد.
- ۷- گفتنی است که طبق نظر رابرت پن وارن (۱۹۸۹-۱۹۰۵) منتقد، شاعر و رمان‌نویس آمریکایی، احساس مسئولیت اخلاقی از تعامل پیوسته میان فرد، جامعه و طبیعت حاصل می‌شود. در واقع فرد با آگاهی از ضمیر و تصویر خویش می‌تواند واکنش مناسب به جامعه نشان دهد. مادامی که فرد توانایی شناخت خویش را نداشته باشد قطعاً مسئولیت‌های اجتماعی و اخلاقی در او شکل نخواهد گرفت. در جامعه‌ای که توانایی خیال‌پروری (به عنوان یکی از لوازم معرفت) از افراد سلب می‌شود، مسئولیت اجتماعی و اخلاقی نیز محلی از اعراب نخواهد داشت.
- ۸- رمان‌نویس و فعال اجتماعی انگلیسی در دوره ویکتوریا (۱۸۷۰-۱۸۱۲).
- ۹- داستان‌نویس انگلیسی دوره ویکتوریا (۱۸۶۵-۱۸۱۰). وی به همراه چارلز دیکنز از نویسندگان رئالیسم کلاسیک قرن نوزدهم است.
- ۱۰- کشیش، تاریخ‌نویس و رمان‌نویس انگلیسی
- ۱۱- بانوی داستان‌نویس و شاعر انگلیسی با نام واقعی مری ان اوز (۱۸۸۰-۱۸۱۹).
- ۱۲- داستان‌نویس و شاعر ناتورالیستی انگلیسی (۱۹۳۸-۱۸۴۰). هاردی برخلاف نظر منتقدانش که وی را نویسنده‌ای بدبین می‌پنداشتند، باور داشت که وضعیت این دنیا با تلاش و کوشش بشر بهبود خواهد یافت.
- ۱۳- شاعر، نقاش و حکاک انگلیسی (۱۸۲۷-۱۷۵۷) و از مهمترین چهره‌های نهضت رمانتیک انگلستان.
- ۱۴- هابسام، اریک، صنعت و امپراتوری، ترجمه عبدالله کوثری (تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۷).
- ۱۵- بخشی از جستار *Lame Shadows* که در نشریه *New Yorker Review* به چاپ رسید. لازم به توضیح است که بنا به نظر ویستن هیوآودن، ظهور *مُدها* (Fashion) به عنوان نوعی از کالا، حس اجتماعی بشر و یگانگی در جامعه را از بین می‌برد.

## کتاب بخوانید و هدیه دهید

نشر صمدیه افتخار دارد که در مدت چهارده سال چند ده کتاب سیاسی-راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار برساند. بنابراین در همان راستا بر آن است به خوانندگان نشریه سیاسی-راهبردی چشم انداز ایران که علاقمند به این دانش هستند با دادن تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های مورد در خواست را برای متقاضیان ارسال دارد. خواهشمند است مبلغ محاسبه شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵ حساب پس انداز بانک ملت شعبه میدان توحید به نام لطف‌الله میثمی واریز و فیش آن را برای نشر صمدیه ارسال فرمایید.

در ضمن کتابفروشی‌های سراسر ایران می‌توانند در خواست‌های خود را با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب گستر» به شماره تلفن ۲۲۰۱۹۷۹۵، ۲-

۲۲۰۲۴۱۴۱ در میان بگذارند.

شماره تلفن‌های نشر: ۶۶۹۳۶۵۷۵-۶۶۴۳۳۲۰۷-۶۶۵۹۶۸۴۹

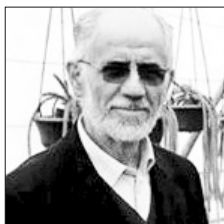
فاکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

# روش تفسیر قرآن از نگاه اقبال لاهوری

## هدف دین‌رہایی انسان است

### الی ربک منتہاها (۱) پایان به سوی پروردگار تست

محمد محمدی گرگانی  
بخش دوم



در سلسله مقالاتی که از نظران می‌گذرد، به دنبال آن هستیم که با توجه به مبانی نظری اقبال، روش تفسیر او از قرآن را مورد بررسی قرار بدهیم. اما برای اشراف مخاطبان گرامی، تأکید کردم که ابتدا به صورت چکیده، محورهای اصلی نظریه اقبال را مطرح می‌کنم. از این رو در قسمت نخست این مقاله، سه محور از ۹ محوری که معرف روش تفسیر قرآن در دیدگاه اقبال است، شامل موضوعات زیر مورد بحث قرار دادم:

اقبال از سویی هدف را انسان و فکر و روح آن می‌داند و از سوی دیگر، بی‌اعتنایی به وجوه اجتماعی دین را موجب رو کردن مردم به تصوف و در وجه سیاسی، تبعیت کورکورانه از مذهب می‌داند

- ۱- شخصیت مفسر بر برداشت از متن قرآن اثر می‌گذارد.
  - ۲- راه تجلی روح، عمل صالح است.
  - ۳- کیفیت عمل، به کیفیت درونی فرد برمی‌گردد.
- به باری خداوند، در بخش دوم، نظر اقبال را با توجه به یک محور دیگر از ۹ محور، یعنی «هدف دین تحول ورهایی انسان است» بررسی می‌کنم.
- در عین حال امیدوارم صاحب نظران محترم به پرسش‌هایی که نشریه محترم چشم‌انداز در مقدمه مطلب اینجانب آورده پاسخ دهند تا این مباحث مهم نظری، بیشتر بررسی و تحلیل شود.

#### هدف دین‌رہایی انسان است

در این قسمت بخشی از بحث قبل ادامه می‌یابد، زیرا میان بحث هدف دین‌رہایی انسان است و موضوع کیفیت عمل و نقش انگیزه، مسائل مشترکی وجود دارد، از این رو توضیح بیشتری داده می‌شود.

الف- اقبال در فصل چهارم کتاب احیای فکر دینی، (۲) سه ویژگی انسانی را در قرآن ذکر می‌کند:

- ۱- انسان برگزیده خداست. *ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَاهُ* (۳)
- ۲- انسان جانشین و خلیفه خدا در روی

در سراسر کتاب، بحث‌های بسیار زیبا و عارفانه اقبال در این مورد است. او، گله‌مندانه و با تعجب می‌پرسد که چرا «من» انسان در تاریخ اسلام مورد توجه قرار نگرفته و بحث می‌کند که مرکز شخصیت انسان همین «من» است، و لذا دو جریان را در تاریخ اسلام نقد می‌کند:

اول، نقد جریان صوفیانه که به مسئله کمال و رشد درونی و «من» بشری توجه کردند، و لسی از اینکه به مسائل اجتماعی نگاهی اجتماعی داشته باشند، غافل ماندند.

دوم، نقد کسانی که به اصطلاح امروز



اسلام شد، مورد نقد قرار می‌دهد.

این نگاه اقبال بسیار اهمیت دارد، از سویی هدف را انسان و فکر و روح آن می‌داند و از سوی دیگر، بی‌اعتنایی به وجوه اجتماعی دین را موجب رو کردن مردم به تصوف و در وجه سیاسی، تبعیت کور کورانه از مذهب می‌داند.

ب- اقبال در تفسیر آیه «والی ربک منتهاها» (۹)، «پایان (هر چیز) به سوی پروردگار تست» می‌گوید:

این آیه یکی از ژرف‌ترین اندیشه‌ها را در قرآن مجسم می‌کند؛ چه به صورت قطعی چنین نظر می‌دهد که حد نهایی را نباید در امتداد ستارگان جست‌وجو کرد، بلکه این حد در یک حیات نامحدود و روحانیت کیهانی است. (۱۰)

سخن اقبال از «من» در انسان از آن جهت بسیار اهمیت دارد که رویکرد جامعه بشری طی چند قرن اخیر متوجه درون انسان یا «من» نبوده است و به قول اریک فروم روانشناس معروف به «داشتن» توجه کرده است و نه «بودن». از این منظر اقبال مدعی است آن چیزی واقعی است که به خود آگاهی داشته باشد و در ادامه توضیح می‌دهد که انسانی که «من» در درون او به‌طور نسبی کمال یافته باشد، می‌تواند جایگاه اصلی در قلب انرژی... اشغال کند و تنها انسان است که قادر است آگاهانه در حیات خلاق خویش شرکت جوید. (۱۱)

از سویی اقبال با تفسیر و توضیح بعضی از آیات قرآن نتیجه می‌گیرد که «شکل‌گیری من الهی هدف نهایی من است». این من آن قدر قوی می‌شود که حتی وقتی «خرابی عمومی عالم» پیش می‌آید، نمی‌تواند در آرامش و طمأنینه کامل آن من، تأثیری داشته باشد. (۱۲)

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ.»

و آن‌گاه که در صورت دیده می‌شود، هر که در آسمان‌ها و زمین است چون مرده بیفتد، مگر آن که خدا خواهد. (۱۳)

بعد توضیح می‌دهد که:

«آیا چه کس جز آن کسان که به‌عالی‌ترین درجه شدت (فعالیت) رسیده باشند، می‌تواند موضوع این استثنا باشد؟ رسیدن به اوج این تکامل وقتی میسر است که «من» بتواند حتی

در حالت تماس مستقیم با «من» عالمگیر، تملک نفس (۱۴) خود را کاملاً حفظ کند. چنان که قرآن درباره رؤیت پیغمبر از من نهایی گفته: «مَازَاغَ الْبَصَرِ وَمَا طَغَى» (۱۵)، یعنی در چشمم او کج نشد و از راست دیدن درنگذشت. (۱۶)

سپس می‌گوید در اسلام کمال مطلوب همین است و به شعری از یک شاعر ایرانی استاد می‌کند که:

موسی ز هوش رفت به یک جلوه از صفات تو عین ذات می‌نگری در تسمی بر همین اساس است که، از نظر اقبال هدف دین رهایی انسان است و بعد می‌گوید در دین اسکولاستیک (مدرسه‌ای - دیدگاهی که متأثر از فلسفه یونانی است) نظریه کل وجود ندارد. در تفکر مدرسه‌ای نظریه رهایی وجود ندارد. منظور از نظریه مدرسه‌ای نقدی است که اقبال به دیدگاه فلسفه یونان دارد و مدعی است روح قرآن، ضد تعلیم یونانی است. (۱۶)

ج- اقبال می‌گوید: «هدف اساسی قرآن بیدار کردن عالی‌ترین آگاهی آدمی است تا روابط چند جانبه خود را با خدا و جهان فهم کند». (۱۸)

در برابر دیدگاه مذکور نظر بخشی از مسلمانان سنتی وجود دارد که به قول اقبال هدف دین را کمال انسان در نظر نمی‌گیرند و هدف دین را بی‌عنایت به هدفهای آن، اجرای احکام دینی میدانند. علاوه بر این در دوره مدرنیته، بشر هدف‌های دیگری برای خود انتخاب کرده است مانند: لذت‌طلبی، رفاه اقتصادی، توسعه و پیشرفت صنعتی و رشد تکنولوژی.

در همه دوره‌های گوناگون رشد و تحول و رفاه فراوانی برای بشر حاصل شده است؛ اما در قرن بیستم به‌ویژه اواخر قرن بیستم، مسائل فراوانی مطرح شده و عده‌ای از متفکرین به نقد مدرنیته پرداخته و مدعی شدند که بشر آسایش بیشتری یافته، اما آرامش نیافته است. این عده جدای از متفکرین پست مدرن، به نقد دستاوردهای دوران مدرن پرداخته‌اند و پرسش‌های تازه‌ای را مطرح کردند.

د- اقبال برای «من» چند ویژگی ذکر می‌کند: (۱۹)

۱- «من»، به آن معنی که بدن مکانمند

## اوج تکامل وقتی میسر است

که «من» بتواند حتی در

حالت تماس مستقیم با «من»

عالمگیر، تملک نفس (۱۴)

خود را کاملاً حفظ کند.

چنان که قرآن درباره رؤیت

پیغمبر از من نهایی گفته:

«مَازَاغَ الْبَصَرِ وَمَا طَغَى» (۱۵)،

یعنی در چشمم او کج نشد و از

راست دیدن درنگذشت

ما «اسلام سیاسی» را مورد توجه قرار دادند، ولی به این موضوع دقت نکردند که در یک جامعه کاملاً سازمان‌یافته، فرد خرد میشود و روح و فکر خود را از دست می‌دهد. (۶)

اقبال با توجه به همین درک از هدف دین به خوبی نگرانی خود را از نظم اجتماعی یکنواخت و ماشینی بیان می‌دارد. نظمی که موجب می‌شود تا انسان روح و فکر خود را از دست دهد:

«اجتماعی که به حد افراط سازمان‌دار است، فرد خرد می‌شود و از اثر می‌افتد؛ تمام ثروت فکری اجتماعی را در آن به دست می‌آورد، ولی روح و فکر خود را از دست می‌دهد». (۷)

اقبال توجه ویژه‌ای به خود آگاهی بشری دارد، و بسیاری از عمیق‌ترین امور بحث قرار داده، مدعی است که تجربه عرفانی و درونی آدمی، با آن خود آگاهی بی‌نظیر ممکن است:

از سوی دیگر تصوف زاهدانه را اگر چه علیه «لفظ‌بازی» (۸) فقه‌های اسلامی بود، اما موجب بی‌اعتنایی به حکومت اجتماعی

است، مکانمند و محدود به فضا نیست؛ به عبارت دیگر مکانمند نیست و نیز حوادث ذهنی و واقعی، هر دو در زمان واقعند، ولی فاصله زمانی من اصولاً با فاصله زمانی حوادث فیزیکی اختلاف دارد.» (۱۹)

۲. هر «من» اختصاصی و شخصی است و وحدت هر شخص را آشکار می کند. خوشی ها، دردها، خواسته ها و آرزوهای من، منحصر از آن «من» است. کینه ها، عواطف، محبت ها، قضاوت ها و تصمیم های من منحصرأ به خود «من» تعلق دارد. اقبال با نقل قول از غزالی نتیجه گرفت که «من» با حالات عقلی و ذهنی ما تفاوت دارد:

«در نظر مکتب متألهین که غزالی نماینده برجسته آن است، من جوهر روحانی، بسیط، غیر قابل تقسیم و تغییرناپذیری است که کاملاً با گروه حالات عقلی و ذهنی ما تفاوت دارد و گذشت زمان در آن اثر نمی کند.» (۲۰)

اقبال می گوید واقع این است که تکامل زندگی نشان می دهد گرچه زندگی در آغاز تحت تسلط عنصر مادی بوده و به تدریج که به قدرت عنصر روحی رشد می کند، تمایل به تسلط بر عنصر مادی پیدا می کند، ولی در نهایت ممکن است چنان ترقی کند که به استقلال کامل برسد.

اقبال با آیات قرآن (۲۱) استدلال می کند که «من» یک مرکز «خود فعال»، عنصر رهبری و توجیه کننده است و من یک علیت شخصی آزاد است. (۲۳)

در اینجا اقبال به یکی از مهمترین دیدگاه های خود در مورد ایمان می رسد، اقبال می گوید دوراه برای تملک جهان وجود دارد؛ یکی از آن دوراه عقلی است و راه دیگر برای آن که کلمه بهتری نداریم می توانیم حیاتی بنامیم. راه عقلی عبارت از فهم کردن جهان است همچون دستگاه محکم و استوار علت و معلول.

راه حیاتی چیست؟ اقبال راه حیاتی ارتباط با هستی را «ایمان» می داند. او از ایمان تعریف جالبی دارد:

«ایمان تنها اعتقادی انفعالی به یک یا چند جمله از نوع خاص نیست، اطمینان زنده ای است که از تجربه ای نادر حاصل می شود.» (۲۴)

برای توضیح این برداشت، اقبال به نظر نیچه استناد و بعد استدلال خود را مطرح می کند. با

توجه به متن کتاب اقبال در می یابیم که این بخش از برداشت او تا چه اندازه مهم است.

اقبال می گوید نیچه مقدار انرژی و کارمایه موجود در جهان را ثابت و محدود می داند، لذا انرژی در چرخه طبیعت تبدیل می شود. مثلاً صورت آب به ابر و باران و بعد درون گیاهان می رود، گیاه را حیوان می خورد و در مجموع انتقال انرژی از صورتی به صورت دیگر است.

اما اقبال استدلال می کند که این چرخه تکرار، در یک مورد تکرار نیست و آن زمانی است که انسان فراتر از همه عوامل جبری حیات مانند، تربیت خانوادگی، عوامل اجتماعی و حتی ژن، خود انتخاب می کند، این انتخاب، آفرینش است، خلق تازه است و یا هر عمل ایمانی انسان نه تکرار عوامل جبری که یک انتخاب آزاد است که لاجرم در سیر تحول و تکامل ماده پیش می رود. اقبال مدعی است مثلاً نماز راهی است برای آن که انسان از زندگی ماشینی و تکراری روزانه آگاهانه بیرون بیاید و می گوید: «نماز در اسلام به منزله گریز من است از ماشینی گری به آزادی.» (۲۵)

نمونه بسیار اثرگذار، مثالی است که قرآن از سه نفر مطرح می کند؛ (۲۶) یکی زن لوط و نوح، که همسرانشان پیامبر بودند، شرایط هدایت را داشتند، اما به خلاف راه آنان رفتند، و آن دیگری همسر فرعون است که در شرایط بسیار سخت زندگی می کرد، شرایطی که محیط پر از ستم و فساد بود، اما همسر فرعون راه رهایی از رفتار ستمگرانه فرعون را جست و جوی کرد و در آخر نجات یافت، یعنی خود آنان با وجود شرایط بسیار مناسب، برای خوب و یا بد بودن، انتخاب دیگری می کنند.

با این زمینه اقبال در نقد نیچه می گوید که نظر او به جای آن که بشر را برای جنگ با زندگی آماده سازد، تمایل به عمل را از او سلب می کند و انسان را به رخوت دچار می سازد.

همه اقبال یک ملاک اساسی و مهم را مطرح می کند و آن این است که نمودریجی «من» ملاک هر عمل است. به عبارت دیگر برای تشخیص این که عمل خوب و یا بد است یک ملاک هست؛ اگر آن عمل به رشد و کمال «من» کمک کند، خوب است و اگر



اقبال لاهوری متفکر مسلمان پاکستانی

**اقبال در نقد نیچه می گوید که نظر او به جای آن که بشر را برای جنگ با زندگی آماده سازد، تمایل به عمل را از او سلب می کند و انسان را به رخوت دچار می سازد**

در مسیر سقوط و انحطاط «من» باشد، بد و غلط است.

«پادشاه پیوسته آدمی در این است که از لحاظ تملک و ضبط نفس و حدت و شدت فعالیت خود، به عنوان یک من در حال نمو تدریجی باشد.»

بنابراین اساس و مبنای قرآن تحول و رهایی انسان است؛ لاجرم هر حکمی باید بر این مبنا سنجیده شود و این همان حرف اقبال است که احکام دین باید در چارچوب اهداف دین باشد.

مولوی در یک بیت شعر جان مطلب را بیان می‌کند:

هر ندایی که تو را بالا کشید  
آن ندای منی که از بالا رسید

اگر بخواهیم این اصل و اساس نظری اقبال را بر اساس مسئله تفسیر او بیان کنیم چنین می‌شود که قوانین هستی، اراده و مشیت خداست، هستی رفتار خداست، هستی از ماده بیجان و ساده شروع شده، به گیاه و حیوان رسیده و بعد به انسان ادامه یافته است.

پس رهایی انسان و رو به بالا رفتن او واقعیت طبیعی هستی و انسان است. لاجرم راهی نداریم که رو به بالا برویم. به تعبیر قرآن:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.» (۲۷)

ای انسان تو بارنج و سختی به سوی خدایت خواهی رفت و او را ملاقات خواهی کرد.

و باز به تعبیر مولوی:

ماز بالا ییم و بالا می‌رویم

اما قرآن این مسیر را برای مومن به گونه دیگری بیان می‌کند؛

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً وَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي فَأَدْخُلِي جَنَّتِي. (۲۸)

ای نفس آرام و مطمئن باخشنودی به سوی پروردگارت بازگرد، بیاب به دامن عزیزان من، بیاب به بهشت من وارد شو.

به تعبیر زیبای مرحوم طالقانی، این آیات، به یک رابطه عاشقانه دلبرانه شبیه تر

است. رابطه‌ای که در واقعیت وجودی انسان و هستی وجود دارد. ترجمه آزادانه آیه از عهده چو منی بر نمی‌آید و باید آن را از نگاه مولوی بخوانیم:

بانک شعیب و ناله‌اش و ان‌اشک هم چون ژاله‌اش  
چون شد ز حد از آسمان آمد سحر گاهش ندا

گر مجرمی بخشیدمت و ز جرم آمرزیدمت  
فردوس خواهی دادمت خامش رها کن این دعا  
گفتانه این خواهم نه آن، دیدار حق خواهم عیان  
گر هفت بحر آتش شود من در روم بهر لقا  
گر رانده آن منظم بستست از او چشم ترم  
من در حجیم اولی ترم جنت نشاید مرا  
جنت مرا بی روی او هم دوزخست و هم عدو  
من سوختم زین رنگ و بو کوفرانوار بقا  
در اینجا نکته‌ای هست؛ آیا خداوند

نمی‌داند که جواب شعیب چیست؟ پس چرا می‌پرسد اگر بهشت می‌خواهی دادمت، دیگر دعا نکن. آیا می‌توان گفت که خدا هم دوست دارد بشنود که شعیب بگوید خدایا دوستت دارم. بهشتت را نمی‌خواهم تو را می‌خواهم؟ با ادبیات اقبال بگوییم آیا دوست داشتن، عشق و محبت، خود جزو مراحل بالا و تکاملی وجود انسان است؟ رهایی انسان رسیدن به مدار عشق و محبت است.

همین است که قرآن می‌فرماید:  
«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.» (۲۹)  
آنان که ایمان آوردند واقعا خدا را دوست دارند.

### نتیجه‌گیری

با توجه به چند مبنای نظری اقبال می‌توان گفت:

۱- هدف دین، رهایی انسان است، لاجرم هر تفسیری از قرآن که انسان را اسیر و بنده برده دیگری کند با اساس و جوهر دین در تعارض است.

۲- در مناسبات اجتماعی، فردیت و جوهر خداوندگاری آدمی نباید نفی شود، لذا بالاترین منفعت و مصلحت آدمی، رشد و نمو و تعالی انسان است، پس برای به بهشت بردن همه بشریت، نمی‌توان یک نفر را به جهنم برد، چرا که هر فرد خود، جانشین خدا در زمین است، هر چند هرگز با جهنم بردن حتی یک نفر، هیچ کس به بهشت نمی‌رود.

از این رو می‌توان گفت که با دیدگاه اقبال، سیستم‌های سیاسی متمرکز و بسته به وجود نمی‌آید، زیرا فردیت فرد، هدف دین تلقی شده است.

۳- ملاک درونی عمل انسان، رشد و ارتقا به سوی کمال و الله است.

پی‌نوشت:

۱-النازعات: ۴۴

۲-اقبال، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، سازمان همکاری عمران منطقه‌ای

۳-طه: ۱۲۱

۴-بقره: ۳۰

۵-احزاب: آیه ۷۲

۶-اقبال، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، انتشارات پایا، ص ۱۷۳

۷-اقبال، همان، ص ۱۷۳

۸-همان، ص ۱۵۲.

۹-النازعات: ۴۴

۱۰-اقبال، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، انتشارات پایا، ص ۱۵۲

۱۱-اقبال، همان، ص ۸۵ و ۸۶

۱۲-اقبال، همان، ص ۱۳۶

۱۳-زمر: ۶۸

۱۴-آقای بقایی ماکان معادل انگلیسی این کلمه (selfpossession) را به خویشن داری ترجمه کرده‌اند.

۱۵-نجم: ۱۷

۱۶-اقبال، همان، ص ۱۳۶

۱۷-پیشین، ص ۷

۱۸-اقبال، همان، ص ۲

۱۹-همان، ص ۱۱۵

۲۰-همان، ص ۱۱۵

۲۱-اقبال، همان، ص ۱۱۶

۲۲-الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ، سوره کهف، وَإِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَآنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا. (اسرا: ۷)

۲۳-اقبال، همان، ص ۱۲۶

۲۴-اقبال، ص ۱۲۷

۲۵-همان، ص ۱۳۶.

۲۶-تحریم: ۱۳-۱۰

۲۷-انشقاق: ۶

۲۸-فجر: ۲۸-۳۰

۲۹-بقره: ۱۶۵

# در ضرورت «سنجش نسبت اسلام و علوم اجتماعی»

آرمان ذاکری\*



توضیح: مباحثی که در این سلسله مطالب با عنوان «سنجش نسبت اسلام و علوم اجتماعی» خواهد آمد، عمدتاً مضمون کتابی است با عنوان «مواجهه با علوم اجتماعی در متن سنت‌های شیعی» که متن اولیه آن، رساله کارشناسی ارشد نگارنده بوده که با راهنمایی دکتر سارا شریعتی و مشاورت استاد مصطفی ملکیان در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران به دفاع رسیده و پس از اصلاحات و تغییراتی، با مقدمه دکتر سارا شریعتی و به همت انتشارات نگاه معاصر، مراحل چاپ را طی می‌کند. بخش‌هایی از این مضمون، پیش از این طی درس گفتارهایی توسط نگارنده، در مؤسسه رخداداتازه ارائه شده است که می‌بایست از مسئولین آن مؤسسه جهت فراهم کردن شرایط ارائه آن درس گفتارها تشکر کرد.

در شرایط کنونی یکی از علت‌های تفاوت نظرهای گسترده در باب وضعیت فعلی جامعه ایران و به دنبال آن فقدان وجود چشم‌اندازی کلی از سیاست‌های لازم جهت برنامه‌ریزی برای آینده کشور و تعیین جهت‌های حرکت آن، شکننده بودن وضعیت علوم انسانی و عالم‌ان است

در حال حرکت است. فهم آنچه در «عینیت» جامعه می‌گذارد، تنها به مدد ابزارهای علمی و قرار گرفتن پژوهشگران و عالمان علوم اجتماعی در صدر مراجع تحلیلی جامعه میسر می‌شود. در «اقتصاد» اقتصاددانان، در علوم سیاسی، عالمان این علوم، در جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسان و در بقیه رشته‌ها هم عالمان آن علوم می‌بایست مرجع اصلی برای توصیف و تحلیل وضع موجود باشند. در شرایط کنونی یکی از علت‌های تفاوت نظرهای گسترده در باب وضعیت فعلی جامعه ایران و به دنبال آن فقدان وجود چشم‌اندازی کلی از سیاست‌های لازم جهت برنامه‌ریزی برای آینده کشور و تعیین جهت‌های حرکت آن، شکننده بودن وضعیت علوم انسانی و عالم‌ان آن است. اگر می‌بینیم برخی معتقدند «اگر ملت ایران، چند جهش دیگر در آبادانی و اقتصاد بردارد، در آن صورت ایران به عنوان کشوری قدرتمند و آباد در کنار آنها قرار گرفته و در آن شرایط معادلات بین‌المللی به نفع ملت ایران تغییر خواهد کرد»<sup>(۱)</sup> و دیگری سخن از این می‌گویند که «راهی که تاکنون طی شده به ناکجا آباد منتهی می‌شود»،<sup>(۲)</sup> یکی از ریشه‌های این مسئله را باید در این مهم جست‌وجو کرد که در فقدان مرجعیت نهادهای علم، «قدرت» و «قدرتمندان» این اختیار را به دست خواهند داشت که واقعیت را

قبل از این که بخواهیم در مباحث مربوط به سنجش نسبت اسلام و علوم اجتماعی وارد شده و نظرات مختلف در این زمینه را شرح و نقد کنیم، باید به این پرسش مقدماتی پاسخ بگوییم که چرا در زمانه‌ای که فشارهای اقتصادی، کمر مردم را خمیده و نابسامانی‌های فراوان سیاسی نیز گریبانگیر کشور است، باید به مسئله اسلام و علوم اجتماعی پرداخت و چرا «چشم‌انداز ایران» که همواره تلاش کرده از مسائل «عینی» جامعه سخن بگوید و «منتقد» و «تحلیلگر» وضع اجتماعی و سیاسی جامعه باشد، برای این امر انتخاب شده است. از چند منظر به این پرسش پاسخ خواهیم داد. این علوم در دو سطح «انتقادی» و «کاربردی»، برای بهبود وضعیت جامعه به کار می‌آیند. لذا در اولین پاسخ به این پرسش، باید به اهمیت جایگاه «علوم انسانی» به طور کلی و علوم اجتماعی به طور خاص برای جامعه کنونی از جهت نقد مناسبات قدرت اشاره کرد. تحلیل واقع‌بینانه وضعیت جامعه ایران - مانند هر جامعه دیگری - تنها به کمک ابزارهای علمی - در حد مقدمات آنها - میسر می‌شود. تنها علوم اجتماعی است که می‌تواند به ما نشان دهد جامعه در چه شرایطی قرار دارد، چه روندهایی در متن آن جاری است و به چه سمت و سوهایی



## مطالعات پسااستعماری به ما می‌آموزد، که نه با پافشاری بر دوگانه‌های بی‌ریشه در واقعیت، که با ساختارگشایی از کلیت‌هایی چون غرب و اسلام و نشان دادن تکثر درونی آنها و تضادها و تعارضات داخلی جریانات مختلف فکری و اجتماعی موجود در ذیل این مفاهیم کلی است که می‌توان امکاناتی برای «گفت‌وگو» و خروج کشورهای پیرامونی از موقعیت فرودست خود فراهم کرد

آن گونه که «خود» می‌پسندند بنمایانند. هر چند به هر حال در جهان امروز، قدرت علم نیز برای افسای «سیاست‌آهالی قدرت» محدود است، اما به هر حال این علوم اجتماعی و انسانی است که می‌تواند با به کارگیری روش علمی، راه را برای واژگونه‌نمایی واقعیت در انظار مردم دشوار کند و بیهوده نیست که دشمنی با علوم انسانی انتقادی و دانشگاه همیشه در میان نهادهای قدرت این قدر رواج داشته است. علوم اجتماعی با نقد مناسبات قدرت، افشای انواع صورت‌های استعمار و استثمار و استحمار بشر، آشکار کردن پیوندهای پنهان قدرت‌های اقتصادی، سیاسی، مذهبی و... کارکرد «انتقادی» خود را برای رهاشدن جامعه از بند قدرتی که گاه در چهره بازار، گاه در مذهب و گاه در سیاست و اغلب در پیوند با یکدیگر خود را می‌نمایاند، ایفا می‌کنند.

از سوی دیگر پاسخ دوم به این پرسش، مارا به سوی وجه «کاربردی» علوم اجتماعی و تأملی در نسبت «علوم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه» (۳) می‌رساند. وجهی که علوم اجتماعی را به مثابه ابزاری برای اداره امور جامعه

می‌خواهد. همچنان که رضا داوری گفته «اعلام انصراف از علوم انسانی، انصراف از توسعه است»، برنامه‌ریزی جهت اداره کشور و توسعه آن در ابعاد مختلف، نیازمند بهره‌مندی از علوم انسانی در دو مرحله شناخت واقعیت و برنامه‌ریزی برای تغییر آن است. اگر بپذیریم که جامعه ایران از لحاظ بسیاری از شاخص‌های مدرن شدن نظیر «شهرنشینی»، «صنعتی شدن»، «بوروکراتیزاسیون»، «تکنولوژی ارتباطات» و... جامعه‌ای مدرن است و به تبع آن پیامدهای مدرن شدن نظیر «از خودبیگانگی»، «آسیب‌های زیست‌محیطی»، «کالایی شدن فرهنگ»، «پیدایش جامعه مصرفی» و... نیز روبه‌روست، تنها «علوم انسانی» به معنای جدید کلمه و علمای آن می‌توانند با قرار گرفتن در صدر «نظامات فکری» مربوط به برنامه‌ریزی، مدیریت بهتر امور جامعه و کاهش آسیب‌ها در ابعاد مختلف رارقم‌زند. پیشبرد امور بدون بهره‌مندی از دستاوردهای علوم انسانی، چنان که در سال‌های اخیر دیده‌ایم نتیجه‌ای جز فروپاشی نظام اقتصادی، کاهش فزاینده سرمایه‌ها و اعتماد اجتماعی، رسیدن جامعه به حد و مرزهای بحران در بسیاری از آسیب‌های اجتماعی و در یک کلمه ناتوانی از مدیریت امور در خلأ بهره‌مندی از درک واقع‌بینانه شرایط، نداشته و نخواهد داشت.

پاسخ سوم به این پرسش اما، نیازمند نگاهی به وضعیت ایران و اسلام در جغرافیای سیاسی جهانی است. در شرایط کنونی و با بازگشت «شرق‌شناسی نو» که به همت انواع و اقسام رسانه‌ها، ارائه تصویری «واحد» از «کلیت اسلام» را به صورت ذات‌گرایانه دنبال می‌کند و تلاش می‌کند تا «اسلام» را به طور ذاتی با مفاهیمی همچون «خشونت»، «ترور»، «بنیادگرایی» و... پیوند زند و اسلام را دینی ذاتاً «سیاسی» و «خطرناک» برای جهان مدرن «جلوه دهد»، مطالعات علوم اجتماعی، با رجوع به واقعیت جهان اسلام و نشان دادن تنوع و تکثری که هم به صورت تاریخی و هم بالفعل و در اکنون جوامع اسلامی وجود دارد، راه را برای این گونه‌بازنمایی‌های سیاسی خواهد بست و با به سخن در آوردن «مستقل» جوامع جهان سوم، به خروج این جوامع از موقعیت «فرودست»، در دوران «پسااستعمار» کمک خواهد کرد. دورانی که اگر چه در آن وقوع انقلاب‌های ملی و پایان استعمار مستقیم کشورهای جهان سوم، «استقلال» بسیاری از این کشورها را به ظاهر رقم زد، اما نتوانست به‌رهایی این کشورها از سلطه

استعمار در عرصه‌های مهمی چون «فرهنگ» و «اقتصاد» بینجامد.

لذا این علوم انسانی است که به تعبیر ادوارد سعید امروزه می‌تواند «بصیرت‌ها»، روش‌ها و ایده‌هایی را در دسترس محقق معاصر قرار دهد که بتواند خود را از قید کلیشه‌های نژادی، عقیدتی و استعماری از نوعی که در طول سالیان دراز در زمینه شرق‌شناسی به وجود آمده و بالا برده شده است آزاد سازد. (۴)

در این زمینه نگاهی به وضعیت علوم انسانی در داخل کشور نشان می‌دهد که تلاش‌هایی که سعی می‌کنند، با دوگانه‌سازی «ما»ی اسلامی در برابر «دیگری» غربی، با نفی هر آنچه غربی است و تلاش برای به اصطلاح «اسلامی‌سازی» همه عرصه‌ها، هویت و تمدنی از بنیاد متفاوت را بنا کنند، در حقیقت ناخواسته در خدمت تثبیت دوگانه «مرکز-پیرامون»، و «فرا دست-فرودست» عمل می‌کنند. این گونه دیدگاه‌ها نیز از یک سو با بر ساخته کردن دوگانه اسلامی-غربی در ساخته شدن «کلیتی یک‌دست» و غیر قابل تجزیه از اسلام، با گفتمان شرق‌شناسی نو همسو می‌شوند و از سوی دیگر با حمله مداوم به علوم اجتماعی به عنوان علمی غربی و غیراسلامی، ابزار فراهم‌کننده امکان دیده شدن تکثر واقعی موجود در جهان اسلام را از بین می‌برند.

این در حالی است که مطالعات پسااستعماری به ما می‌آموزد، که نه با پافشاری بر دوگانه‌های بی‌ریشه در واقعیت، که با ساختارگشایی از کلیت‌هایی چون غرب و اسلام و نشان دادن تکثر درونی آنها و تضادها و تعارضات داخلی جریانات مختلف فکری و اجتماعی موجود در ذیل این مفاهیم کلی است که می‌توان امکاناتی برای «گفت‌وگو» و خروج کشورهای پیرامونی از موقعیت فرودست خود فراهم کرد. امکاناتی که عمدتاً از طریق فرایندهای «آمیزش»، «دورگه‌سازی» و «باز ترکیب»، ایجاد می‌شوند و نه از طریق «غیریت‌سازی» و «کلیت‌سازی» و پر واضح است که ابزار «ساختارگشایی» از کلیت‌هایی چون «اسلام» و «غرب» نیز علوم اجتماعی هستند که در نهایت می‌توانند در خدمت گشودن راهی برای خروج جوامع جهان سوم از موقعیت «پسااستعماری» قرار گیرند.

براین اساس پرسش از نسبت اسلام و علوم اجتماعی، در شرایط کنونی، یکی از ضرورت‌های اصلی فراهم کردن شرایط برای تعیین موقعیت علوم اجتماعی در جامعه ایران و رای‌منازعات سیاسی است.

ساختار گشایی از کلیتی به عنوان اسلام در مواجهه با علوم اجتماعی جدید و نشان دادن تفاوت‌ها و تعارضات جدی موجود در سنت‌های مختلف فکر اسلامی در نسبت با مفاهیم مندرج در منظومه‌های علمی جدید در مبانی، شرایط امکان در ک «محدودیت‌ها و امکانات» موجود در سنت‌های مختلف اسلامی برای تعیین نسبی با علوم اجتماعی جدید را فراهم می‌کند و ما را در پرستار استفاده از «روش انتقادی» از وادی تأیید یا نفی همه‌جانبه علوم اجتماعی جدید، به وادی «سنجش جزء به جزء» می‌راند.

واقعیت آن است که نگاهی به منظومه‌های مختلف موجود در سنت فکر اسلام شیعی از «فلسفه» گرفته تا «فقه»، «عرفان»، «کلام»، «روشنفکری دینی»، «مکتب تفکیک» و... و نزاع‌های درونی آنها نظیر اخباری-اصولی، اشعری-معتزلی و جریان‌های اجتماعی متکثر و بعضاً متعارض موجود در تاریخ نشان می‌دهد، که سخن گفتن از «کلیتی به نام اسلام» چه در ساحت اندیشه و چه در ساخت اجتماع بسیار گمراه‌کننده و ابهام‌آفرین است. «کدام اسلام؟» پرسشی است که می‌بایست در صدر پژوهش‌هایی قرار گیرد که قصد مطالعه «اسلام» در ابعاد مختلف را دارند.

چنان‌که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان اشاره کرده‌اند «چکیده آن که، این سه راه و سه طریق [اهل قرآن و حدیث، فلاسفه و عرفا] برای جست‌وجوی حقایق و کشف آنها ایجاد شد... هر یک از این سه راه را طایفه‌ای از مسلمین پیموده‌اند و میان این سه طایفه [اهل قرآن و حدیث، فلاسفه و عرفا]... همواره کشمکش و حمله و درگیری بوده است و جمع کردن میان این سه طایفه مانند زوایای مثلث است که اگر بر یکی از آنها بیفزایی، به ناچار از دوزاویه دیگر کاسته‌ای. در تفسیر قرآن نیز اختلاف فاحشی میان مفسران، بر پایه اختلاف مشرب علمی آنان وجود دارد، به این معنا که در غالب موارد، نظر علمی (فلسفی یا عرفانی) بر قرآن تحمیل شده است و نه عکس آن؛... برای همین است که جمعی از علما، با استفاده از سرمایه علمی خویش، با همه اختلاف مشرب، در صدد برآمدن تا میان ظواهر و بیانات دینی و مطالب عرفانی توافق برقرار کنند، مانند ابن عربی و عبدالرزاق کاشانی و ابن فهد و شهید ثانی و فیض کاشانی. جمعی دیگر خواستند میان فلسفه و عرفان توافق برقرار سازند، مانند ابونصر فارابی و شیخ سهروردی صاحب حکمت اشراق و شیخ صائِن الدین

محمد ترکه. و گروهی خواستند میان ظواهر و بیانات دینی و فلسفه جمع کنند، مانند قاضی سعید (قمی) و برخی دیگر و دیگرانی خواستند میان همه این مشرب‌ها [دین، فلسفه و عرفان] توافق پدید آورند، مانند ابن سینا در تفاسیری که نوشته است و دیگر کتاب‌هایش و مانند صدرالمآلهین شیرازی در کتاب‌ها و رساله‌های خود و عده‌ای از کسانی که پس از ملاصدرا آمده‌اند... و با وجود همه این تلاش‌ها، اختلاف ریشه‌دار (میان این سه مشرب و سه مکتب) همچنان باقی است. این کوشش‌های بسیار درباره ریشه کن کردن اختلاف نتیجه‌ای نداشته است جز محکم‌تر شدن ریشه‌های اختلاف و کار خاموش کردن آتش اختلاف، ثمری نداده است، جز هر چه بیشتر شعله‌ور ساختن آن آتش، به طوری که «الفیت کل تمیمه لاتنفع» چنان می‌یابی که دیگر هیچ دوايي برای این درد سودمند نیست و تو می‌نگری که اهل هر فنی از این فنون، مخالف خود را به جهالت یا زندقه یا سست‌رایی متهم می‌دارد و توده‌های مردم هم از همه‌ی آنان دوری می‌جویند.»<sup>(۵)</sup>

برای نیل به تفاوت‌ها و تعارض‌های اصلی موجود میان این سنت‌های مختلف فکری در نسبت با علوم اجتماعی جدید می‌بایست از خلال پایه‌ای‌ترین مفاهیم شکل‌دهنده بنیادها و علوم اجتماعی نظیر «علم» و «عقل» و همچنین در ک «انسان» و «خدا» حرکت کرد تا بتوان به صورت دقیق‌تر به ابعاد مختلف سازنده نسبت هر یک از این سنت‌ها با علوم اجتماعی جدید دست یافت. البته باید توجه داشت که مباحث «تطبیقی» میان «سنت قدیم» و «علوم اجتماعی» جدید به دلیل زمینه متفاوت شکل‌گیری مفاهیم در این دو منظومه و معنای متفاوت مفاهیم در بستر هر یک از آنها، بسیار دشوار بوده و «هم‌بانی» منظومه‌های «ناهم‌مان» راهی طولانی است که نوشته‌هایی چون این نوشته تنها می‌توانند در حکم فراهم‌کننده «مقدماتی» برای پیدایی این هم‌بانی قلمداد شوند.

لذا شرح و نقد برخی مفاهیم پایه‌ای (نظیر علم، عقل، انسان، خدا و...) مندرج در سنت‌های مختلف فکر اسلامی (فقه، عرفان، فلسفه، تفکیک، کلام، روشنفکری دینی و...) در نسبت با علوم اجتماعی جدید و وجه همت اصلی در پروژه «سنجش نسبت اسلام و علوم اجتماعی» است که در شماره‌های بعد اشاراتی به برخی فقرات آن صورت خواهد گرفت. البته توجه به زمینه اجتماعی شکل‌گیری و نهادینه شدن این

## شرح و نقد برخی مفاهیم پایه‌ای (نظیر علم، عقل، انسان، خدا و...) مندرج در سنت‌های مختلف فکر اسلامی (فقه، عرفان، فلسفه، تفکیک، کلام، روشنفکری دینی و...) در نسبت با علوم اجتماعی جدید و وجه همت اصلی در پروژه «سنجش نسبت اسلام و علوم اجتماعی» است

مفاهیم در جوامع اسلامی نیز در کنار این مباحث دنبال خواهد شد تا بتوان به برخی همپوندی‌های میان «امور اجتماعی-سیاسی» و «مسائل معرفتی» نیز اشاره کرد، چه به هر حال می‌دانیم که جریانات اجتماعی-سیاسی و تحولات فکری همواره در یک تأثیر و تأثر دائمی بر روی هم به سر می‌برند و نمی‌توان از نتایج اثر یکی بر ساخته شدن دیگری غافل ماند.

«کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

پی نوشت:

- ۱- دکتر احمدی نژاد، در مراسم آغاز عملیات اجرایی طرح ملی شیرین‌سازی و انتقال آب خلیج فارس، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۲، به نقل از سایت رسمی ریاست جمهوری.
- ۲- سیدمحمد خاتمی، در دیدار با اعضای ستاد جوانان اصلاح‌طلب، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲، به نقل از سایت رسمی بنیاداران.
- ۳- نام کتابی از رضا دوری اردکانی.
- ۴- شرق‌شناسی، ادوارد سعید، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ سوم، ۱۳۸۲، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۸۶.
- ۵- تفسیر المیزان، جلد ۵، ص ۲۸۲.





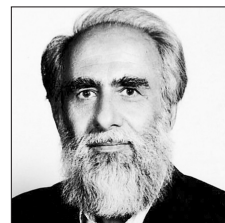
# سید احمد از سیاست خازمی

## کوبای من، کوبای واقعی، کوبای فیدل

### کوبای من

کوبای سال‌های ابتدای دهه ۶۰ میلادی، یا برای این که تصور بهتری از وضعیت و حال و هوای آن زمان داشته باشید بهتر است بگویم دهه ۴۰ شمسی خودمان، کوبای جوانان انقلابی همه چیز در طبق اخلاص گذاشته، کوبای پیشتاز، کوبای بن‌بست شکن. کدام بن‌بست؟ بن‌بست تاریخی مارکسیسم سنتی،<sup>(۱)</sup> بن‌بست مارکسیسم مارکس، بن‌بست فرصت‌طلبی<sup>(۲)</sup> کشور شوراها و احزاب وابسته، بن‌بست نظریه همزیستی مسالمت‌آمیز و امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور،<sup>(۳)</sup> بن‌بست احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ محافظه‌کار. اینها را از خود نمی‌بافم. واژگان و ادبیات انقلابی و اعتراضی وضعیت جهانی و چالش‌های سیاسی و اجتماعی آن زمانه است. کوبای «جنگ شکر»،<sup>(۴)</sup> ژان پل سارتر، مهندس مهدی بازرگان، کوبای سرمشق محمد حنیف نژاد، سعید محسن، پرویز پویان، مسعود و

حمید نوحی  
عضو هیات علمی دانشکده معماری  
و شهرسازی دانشگاه علم و صنعت



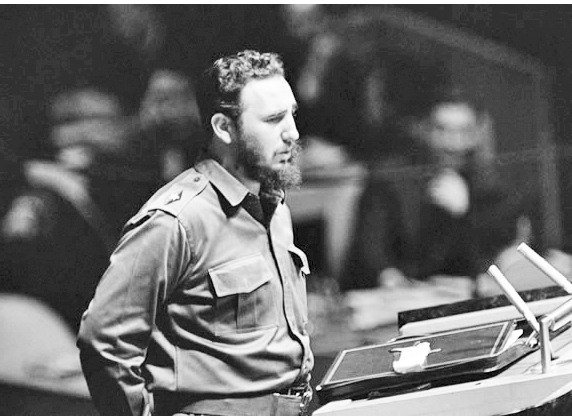
مجید احمدزاده، مصطفی شعانیان و... کوبای امریکای لاتین با آن آهنگ‌های شاد و انقلابی و داستان‌های جذاب و مسحورکننده همینگوی، کوبای همه جوانان انقلابی به تنگ آمده از انفعال و بی‌تحرکی جنبش‌های چپ که برخلاف آنان خواهان تغییر جهان بدون فوت وقت با یک حرکت انقلابی بودند. جوانانی که حرکت آرام و کند رانمی‌پذیرفتند یا به دیده شک و تردید به آن نگاه می‌کردند، کوبای افسانه‌ای، افسانه انقلاب برق آسا. انقلاب با یک حمله برق آسا و غافلگیرکننده هر چند با نیروی اندک.<sup>(۵)</sup> کوبای نظریه‌ی کانون انقلابی<sup>(۶)</sup> و سرمشق جنگ‌های چریکی در آفریقا و امریکای لاتین و حتی گروه‌های جدایی طلب اروپا نظیر جنبش باسک در جنوب فرانسه و اسپانیا. کوبای انقلابی‌های پاک و جان‌برکف، کوبای پیامبران دنیای مدرن چه گوارا و فیدل که به گمانمان دو رفیق شفیق و هم‌رزم به تمام معنا بودند. کوبای

منشأ و الهام در بولیوی، اروگوئه، ونزوئلا و همین ایران خودمان، الهام بخش همان‌ها که پیش از این نام بردم که می‌خواستند شعله‌های سرکش انقلاب سراسری را با فروختن یک شعله کوچک در شهر (بارودن والا گهر شهرام فرزند والا حضرت اشرف پهلوی) یاد در روستاهای جنگلی (با پناه بردن به کوه‌های سیاهکل به جای کوه‌های سیراماسترا و سنگر گرفتن در آنجا آغاز کنند. کوبای فیدل کاسترو در لباس رزم پارتیزانی به باریش انبوه در مجامع جهانی و در سازمان ملل متحد به عنوان یکی از رهبران جنبش عدم تعهد در کنار دیگر پیشوایان محبوب و مردمی آن جمال عبدالناصر، رئیس جمهور حاج احمد سو کارنو، مارشال تیتو، جواهر لعل نهرو، خانم ایندیرا گاندی و... کوبای آرمانی، کوبای کمی واقعی و کمی غیر واقعی، چیزی میان واقعیت و رؤیا. کوبای جوانان و دانشجویان کوبایی که پس از شکست در حمله نظامی به یک پادگان در سال ۱۹۵۳ در یک اقدام انقلابی اضطرابی به صورت مخفیانه به کوه‌های سیراماسترا پناه برده و با حفظ روابط پنهانی با گروه‌های انقلابی زیرزمینی دانشجویی دیگر در سانتیاگو و هوانا، در نهایت پس از شش سال درگیری و عملیات ایذایی در کوه و جنگل در سال ۱۹۵۹ با ۲۰۰ نفر به مراکز نظامی و سیاسی پایتخت یورش برده و با تصرف نقاط حساس و کاخ ریاست جمهوری کار را تمام کردند. آری! گویا امپریالیسم جهانی به سر کردگی امریکای جهانخوار در بیخ گوش خود در ۱۵۰ کیلومتری مرزهای آبی جنوبی در ایالت میامی، در دریای کارائیب (بخوانید غرایب) در آن منطقه استراتژیک مسلط به آبراهه پاناما و آب‌های ساحلی مکزیک، هندوراس، نیکاراگوئه، گواتمالا، کاستاریکا، السالوادور و... و در مدخل حلقه ارتباطی شمال و جنوب قاره، محل اتصال اقیانوس اطلس و اقیانوس کبیر غافلگیر شده بود؛ بزرگترین جزیره در مهمترین نقطه استراتژیک قاره و مسلط بر تمامی جزایر آنتیل، باهاما، دومینیکن، هائیتی، جامائیکا، گوادولوپ، مارتینیک و سواحل بهشتی ویژه خوشگذرانی امریکایی‌ها و اروپایی‌های (مرفه بی درد) با صدها کازینو (بخوانید قمارخانه‌های مجهز به همه وسایل عیش و عشرت و پایگاه‌های قاچاق مافیا) و هر یک لنگر گاه یکی از کشورهای استعماری عهد قدیم؛ اسپانیا، انگلیس و فرانسه، سقوط کرده بود. با این حال نمی‌دانستم همین کوبای نظریه کانون انقلابی، نظریه‌ای که بعدها دیگران برایش تدوین کردند و در برابر نظریه انقلاب کارگری

لنین، انقلاب دهقانی مائو و انقلاب پروتاریایی مارکس قد علم کرده بود، چه روزگاری از اشغالگری پر تعالی‌ها، اسپانیایی‌ها و قتل عام بومیان و جایگزینی برده‌های سیاه آفریقایی توسط اشغالگران اروپایی به جای آنان، چه شورش‌هایی از سوی بومیان، چه چالش‌ها و بسدهستان‌هایی را با امریکایی‌های میراث‌خوار استعمار اروپایی از اوایل قرن بیستم، در دوره فرانکلین روزولت و چه مبارزات طولانی به رهبری خوزه مارتی علیه نظام پادشاهی وابسته‌را از سر گذرانیده. به راستی نمی‌دانستم که باتیستا، دیکتاتور معروف، که فیدل و یارانش علیه او جنگ پارتیزانی به راه انداختند به نوبه خود رئیس جمهوری بود محصول آن چالش‌ها و بسدهستان‌های تاریخی. نمی‌دانستم که زندان و شکنجه گاه مخوف گوانتانامو در دماغه‌ای و شهری به همین نام واقع در جنوب شرقی جزیره کوبا جزء لاینفک خاک این کشور است، اما به موجب همان بده و بستان‌ها در اختیار امریکای قرار گرفته و عملاً بخشی از خاک آن به شمار می‌آید.

**کوبای تاریخی:** اول از همه کریستف کلمب پر تعالی بود که با حمایت پادشاه اسپانیا فریدیناند پنجم و همسرش ایزابل از نقشه در یانوردی او، پس از پیاده شدن در جزیره سان سالوادور از جزایر باهاما در اکتبر ۱۴۹۲ به کوبا رسید. دوران آرامش بومیان سرخپوست با ورود سفیدها و سپس بردگان سیاه از آفریقا به سر آمده بود. از اختلاف این سه نژاد انسان‌هایی به وجود آمدند به نام مولاتو (دورگه و ۲۲ درصد جمعیت کل کوبا) با ویژگی‌هایی میان هر سه نژاد، با خونگرمی جنوبی و فرهنگی نزدیک به فرهنگ عرب‌ها و مسلمان‌های شمال آفریقا که در فرانسه و اسپانیا به آنان «سارازن» (۷) و «مور» (۸) می‌گویند. اسامی و واژگان عربی لاتینی شده با پیشوند و پسوند‌های آن، نظیر ال‌فلان و ال‌بهمدان روی خیابان‌ها، آدم‌ها، درخت، کوه، رودخانه، شهر، ساختمان و سبک‌های هنری و ساز و آوازی که به شدت به دل شرقی‌هایی نشیند. یادگار آن ایام و تمدن درخشان در اسپانیاست که از طریق آن کشور به همه امریکای لاتین سرایت کرد.

پس از لشکرکشی اسپانیا در سال ۱۵۱۱ برای فتح سرزمین‌های دیگر بویژه مکزیک، کوبا مشهور به مروارید جزایر آنتیل و مرکز باراندازی غنایم دنیای جدید شد. در یانوردان انگلیسی و فرانسوی بومیان را از مزاحمت‌های خود بی‌نصیب نمی‌گذاشتند. در نتیجه تمام این تجاوزات و از میان رفتن هندی‌شمر دگان بومی و انتقال بردگان سیاه برای زراعت در کشتزارهای نیشکر، ابتدا



فیدل کاسترو

## جامعه‌ای تک‌حزبی و تک‌روزنامه‌ای؛ روزنامه حزب حاکم به نام گرانا بهای ناچیز و به شدت تحت نظارت سیستم اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی

نقش سیاهپوستان و بعدها دورگه‌ها در زندگی و تاریخ سرزمین کوبا غیر قابل انکار شد. در قرن ۱۹ در حالی که بیشتر ممالک امریکای لاتین به استقلال رسیدند، کوبا همچنان جزو مستعمرات امپراتوری اسپانیا باقی ماند. شورش‌های دوره‌ای در جنگ‌های ۱۰ ساله ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۸ کاری از پیش نبرد تا این که شورش ۱۸۹۸ پای امریکارا به میان کشید. امریکای آزادیخواه با بهره‌گیری از مبارزات استقلال طلبانه دیگر نقاط دنیا در هیئت جدید و زیبا (بخوانید استعمار نو) جایگزین اسپانیا و میراث‌خوار استعمار کهن. در سال ۱۹۰۲ امریکا طی یک قرارداد که حق مداخله مستقیم نظامی را برای خود محفوظ می‌داشت به اشغال نظامی کوبا پایان داد. در حالی که سرمایه‌گذاری اتباع آن کشور در مزارع، پالایشگاه‌ها، جاده‌ها و صنایع به شدت افزایش یافت.

شورش ضد امریکایی کوبایی‌ها موجب نقض عهد امریکا و اشغال مجدد موقت بین سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ شد. داستان ادامه یافت. به دنبال





ارنستو چه گوارا و فیدل کاسترو

## آنچه اول از همه به چشم می خورد و همه جا احساس می شد با وجود فقر گسترده، روحیه مهربان، شاد و خونگرم مردم از پیر و جوان بود

شورش سیاهپوستان در سال ۱۹۱۲، آمریکا به بهانه اعاده نظم باردیگر نیروی نظامی خود را وارد این سرزمین کرد. در دوره ریاست جمهوری فرانکلین روزولت، روابط جدید بر اساس امتناع از دخالت مستقیم و افزایش خرید شکر و وضع مقررات گمرکی به نفع کوبا برقرار شد.

فولخنسیا باتیستا زارع مکانیسی که وارد ارتش شده به درجه سرهنگی و ریاست ستاد ارتش رسیده و به نوبه خود در انقلاب ۱۹۳۳ علیه رئیس جمهور ماجادو شرکت و در ۱۹۴۰ رئیس جمهور شده بود در سال ۱۹۴۵ به آمریکا گریخت و در ۱۹۵۲ کودتا کرد. شورش انقلابی ۱۹۵۳ را شکست داد. امادر آستانه انقلاب ۱۹۵۹ به رهبری فیدل استعفا کرد و جای خود را به مانوئل اوروتیای طرفدار امریکاداد.

کارگران شهری و بخشی از کشاورزان از انقلاب حمایت کردند. هواداران باتیستا اعدام

شدند. افکار کمونیستی بر طبقه کارگر اثر گذاشت و مصادره املاک بزرگ، بانک ها و صنایع، و ورود به اردوی شوروی در سال ۱۹۶۱ - در نتیجه قطع روابط سیاسی با امریکا - تحریم نیشکر، اخراج از شورای سازمان کشورهای امریکای لاتین از عواقب آن بود. سیا و فراریان ضدانقلاب در سال ۱۹۶۱ در زمان ریاست جمهوری کندی حمله ای را از هوا و دریا به کوبا سازمان دادند و با برجا گذاشتن تعدادی کشته و زخمی، فرار را برقرار ترجیح دادند. در درگیری بعدی، نوبت عقب نشینی شوروی و کاسترو بود. شوروی که در ۱۹۶۲، هفده موشک انداز اتمی پولاریس در آنجا مستقر کرده بود در ادامه کار بانوگان دریایی امریکا که راه ناوگان روسی حامل تجهیزات موشکی را سد کرده بود، روبه رو شد و با وجود اعتراض های شدید چین و کوبا، جل و پلاس هسته ای خود را جمع کرد، اما به کمک های جدی اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی به کوبا ادامه داد. دهه ۶۰ تا ۸۰، دوران همبستگی کوبا و بلوک شرق به رهبری شوروی و در نتیجه پیشرفت و شکوفایی همه جانبه کوبا است.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دوران سخت اقتصادی کوبا شروع شد که تاکنون ادامه دارد. کمک های اقتصادی و مالی، و حمایت های نظامی، امنیتی، صنعتی و علمی همه قطع شد. نیشکر و مشتقات آن و دیگر محصولات بومی همچون توتون، قهوه، آناناس و... یا مسمول تحریم بودند یا قابل رقابت در بازار آزاد نبودند. دو منبع درآمد بیشتر باقی نمانده بود: استخراج فلزات همچون نیکل، منگنز، گرم، باریت و توریم. صنعت گردشگری در امریکانیز از دو طرف مسدود شده بود. بنابراین کوبا چاره ای نداشت جز توسعه گردشگری از دیگر نقاط جهان. در این میان مردم کانادا بالاترین بهره را بردند. گردشگری بسیار مطلوب و ارزان قیمت برای کانادایی ها و اروپا به شدت گسترش یافت. به این منظور سواحلی که پیش از این پذیرای گردشگران اندک و ثروتمند امریکایی بودند به خوبی و تحت مراقبت های ویژه دولتی توسعه یافت. به طوری که چند شهر ساحلی با موقعیت صرفاً گردشگری با صدها هتل بزرگ مدرن ساخته و آماده پذیرایی شد. در فرودگاه های کوچک، اما تر و تمیز هر یک از این مناطق روزانه صدها پرواز در درجه اول از شهرهای کانادا و در درجه دوم از کشورهای امریکای لاتین و سپس از اروپا در آن به زمین می نشینند و برمی خیزند. اکنون گردشگری پس از استخراج فلزات، دومین منبع

در آمد کوبا است که به نوبه خود موجب پیدایش مهمترین معضل اجتماعی در حاکمیت سیاسی کوبا شده که در سطور بعد به آن خواهیم پرداخت.

### کوبای واقعی

نخستین ضربه به کوبای من در ابتدای ورود به فرودگاه و اتاقک های بررسی روداید فرود آمد. آنجا که با همسرم جزء نفرات آخری بودیم که برای ورود به اتاقک ها به انتظار ایستاده بودند. اتاقک های کاملاً مسدود و غیر قابل رؤیت تا زیر سقف، یاد آور دروازه های برلن شرقی و نظامی های زمخت آلمانی با دیوار معروفی که در دهه ۹۰ میلادی فرو ریخت. بیش از ۲۰-۱۰ نفر در مجموع چند صف باقی نمانده بودند. من جلوی همسرم در یکی از صف ها و او آخرین نفر بود. در این هنگام متوجه مأموری شدم که به محض این که چشمش به من و همسرم افتاد به داخل باجه ای رفت که ما جلوی آن منتظر بودیم و چیزی به افسر کنترل پاسپورت گفت. حس ششم ام گفت این قضیه مربوط به روسری و حجاب شرعی همسرم بوده. بله، از آنجا که این حجاب در میان توریست های آن منطقه توریستی و شاید در تمام کوبا نادر بود، طبیعی است که جلب توجه کند و مورد کنجکاوی واقع شود. در حالی که در اروپا و امریکا چنین نیست. آنجا همه نوع حجاب به چشم می خورد؛ از روسری ساده گرفته تا برقع و به اصطلاح کنونی پوشیه. ولی گویدار کوبا نخستین باری بود که چنین موجودی وارد آنجا می شد. حدسم درست بود. تقریباً مدت زیادی طول کشید و همسرم همچنان در آن اتاقک بود. داخل اتاقک ها دیده نمی شد، ولی چراغ های داخل آنها یکی پس از دیگری خاموش شد. فقط مانده بود چراغ آن گیشه ای که همسرم وارد آن شده بود. معلوم بود مشکلی پیش آمده. کم کم نگران می شدم و در این اندیشه بودم که به چه کسی و چه مقامی مراجعه کنم که در خروج باز شد و همسرم آمد. بله، حس ششم ام به خطا نرفته بود. یکی از پرسش های مسخره از او این بود که چرا از کانادا به کوبا آمده ای؟ چرا اصلاً به کوبا آمده ای؟ کجا اقامت می کنی؟ مسخره تر از همه این که اصلاً چرا به کانادا رفته ای؟ آیا آشنایی در کوبا دارید؟ که طبیعتاً گفته بود خیر. بله، یک دروغ مصلحتی نه به خاطر خودمان، بلکه به خاطر آن زوج کوبایی بیچاره والدین پژوهشگری که در کانادا پیشاپیش درباره کوبا اطلاعاتی به ما داده و از والدین خود خواسته بود برای اقامت و بازدید از جاهای دیدنی به ما کمک کنند. در عین حال از ما خواسته بود چیزی در این باب به کسی نگوییم.

با این که پدر او یک پزشک متخصص اطفال استاد دانشگاه و ظاهرأ عضو حزب و مادرش پرستار بازنشسته بود. ظاهرأ هیچ کوبایی ای مجاز به برقراری ارتباط با خارجی هان نیست.

به این ترتیب نخستین تصویر از کوبایی که من دیدم چنگی به دلم نزد. جامعه ای تک حزبی و تک روزنامه ای؛ روزنامه حزب حاکم به نام گرانا بهای ناچیز و به شدت تحت نظارت سیستم اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی. تصاویر بعدی تا حدودی این ناخشنودی را تعدیل کرد. گرچه بعضی از آنها مطلوب آن نگاه آرمانی نبود. اما به هر حال می شد به خاطر ضرورت و جبر اقتصادی آن را توجیه کرد. از جمله مشکلات جدی در امر مسکن و تغذیه، برای جوانان تازه به سن ازدواج رسیده و بدون یک شغل دولتی یا شغلی در تعاونی های تولیدی امکان داشتن مسکن مستقل وجود ندارد. بنابراین زندگی چند نسل در یک واحد مسکونی کوچک دو یا حداکثر سه اتاقه بسیار رایج و عادی است؛ واحدهای مسکونی تپ کوبایی متشکل از دو طبقه و یک حیاط بسیار کوچک در حد و اندازه حیاط خلوت های ما، بعضاً کمی بزرگتر با چند درختچه و بوته گل بسیار زیبا و در بعضی موارد فقط به عنوان نورگیر به عرض یک متر در طول ساختمان. اتاق های هر طبقه به یکدیگر راه دارد و همه از آن حیاط کوچک راهرو و مانند نور می گیرند. خوشبختانه در کوبا یا دست کم آنجا هایی که من دیدم، یعنی هاوانا و شهر توریستی و رادرو، مجتمع مسکونی آپارتمانی وجود ندارد. بلندمرتبه سازی مخصوص هتل ها و اماکن دولتی است. در هر طبقه مسکونی حداکثر سه اتاقه همین ساختمان های دو طبقه یک خانواده گسترده نظیر خانواده های روستایی و یا شهری قدیمی ایران مرکب از دو یا سه نسل بانوهای کوچکشان زندگی می کنند. با این حال زندگی در این واحدها بهتر و آرام تر از زندگی با همین تراکم در واحدهای مسکونی بلندمرتبه است. دست کم در این نوع مسکن، تنش های زندگی اجتماعی تا جایی که به فضای زیست جمعی مربوط است، کمتر از مسکن اجتماعی است. با این حال همین فقدان مسکن مستقل و مناسب برای زوج های جوان در صد طلاق را بسیار بالا برده است. روابط جنسی و داشتن دوست پسر و دوست دختر در سنین دانشگاهی و شاید هم زودتر، نه تنها به هیچ وجه مذموم نیست، بلکه بسیار رایج و پسندیده است. جوانان زود ازدواج می کنند و پس از چند ماه زندگی مشترک با اعضای خانواده یکی از طرفین، مشکل مسکن

موجب جدایی شان می شود. از آنجا که مسکن نمود دارایی خانواده است ظاهر ساختمان های مسکونی فرسوده، بلکه مخروبه و رنگ و رو رفته و بعضاً داخل آنها خوب و تر و تمیز و مجهز است. یکی از دلایل این امر دست کم در هاوانا و شهرهای غیر توریستی علاوه بر عدم امکان مالی، فقدان روحیه تظاهر و حتی ترجیح نمود بی بضاعتی است. با کنترل دولتی بسیار شدید همواره این نگرانی وجود دارد که مأموری از دارایی و مالیات برای کنترل وضعیت به سراغتان بیاید و یاد دست کم در بین همسایگان به دار بودن مشهور شوید و دزد به خانه تان بزند. چیزی که بسیار جلب توجه می کند بندوبست ها و نرده های فلزی افراطی این گونه منازل در جلوی درها و پنجره هاست: افراطی از دیدد مایرانی ها، با این که ماهم دزد کم نداریم. با این حال این همه ترس و نگرانی از دزدی در آن کشور سوسیالیستی به نظر غیر عادی می آمد. می گفتند دزدی زیاد است. گاهی دله دزدی و گاهی مافیایی است. در نوع مافیایی اثاث منزل را یکجا بار می زنند و می برند و جالب آن که با این که ممکن است از سوی همسایه ها شناخته شده باشند جرأت نمی کنند آنها را لو بدهند. جل الخالق! این پدیده و شاید چند پدیده دیگر از چیزهایی بود که عاقبت، ما از آن سر در نیاوریم و پاسخ قانع کننده ای نگر فتم. اما اگر به آن سختی معیشت در آنجایی برید و بفهمید که یک رادیو، تلویزیون، صندلی و چهار پایه، کارد و قاشق و قابلمه آشپزخانه چقدر گران است و چقدر باید کار کنید تا علاوه بر سیر کردن شکمتان، اینها را هم به دست آورید، آن گاه قابل توجه و قابل فهم است. در آمد بسیاری از مردم فقط امکان این را می دهد که با جیره غذایی دولت زندگی می کنند و آن هم برای خورد و خوراک در دو وعده و نه سه وعده. هزینه اسراف و پر خوری باید به بهای بازار آزاد پرداخت شود. جیره بندی مختصر به اندازه ای است که بتوان تغذیه حداقل و در عین حال سالم داشت. اگر غیر از این بود سلامت و بهداشت نمی توانست در حد بالاترین سطح جهان باشد. علاوه بر آن می توان حدس زد که مشکل مسکن و تغذیه در جاهای دیگر به شدت هاوانا که دارای دو میلیون جمعیت است، نیست. دولت برای نوسازی ساختمان ها کمک های نقدی فنی و مصالح می دهد برای حفظ حیثیت تاریخی و فرهنگی شهر بدنه (نمای) تمامی ساختمان های با ارزش را (همچون بخش های قدیمی شهر پاریس) به صورت یک پوسته حفظ می کنند و داخل آن را از نو می سازند و یا تعمیر می کنند.



یکی از اعضای دولت کندی در حال نشان دادن پایگاه های موشکی کوبا در شورای امنیت سازمان ملل، اکتبر ۱۹۶۲

## سطح کیفی و کمی بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، هنر، ورزش و علوم بویژه علوم پزشکی بسیار بالاست

آبرسانی و فاضلاب شهری از مشکلات جدی تأسیسات شهری هاواناست. کوبا در کنار معضل مسکن و تعدیه مشکل جدی رو به افزایش دیگری نیز دارد و آن نارضایتی جوانان است. جوانانی که می خواهند آزادی بیشتری داشته باشند و مرزهای جهان به رویشان گشوده شود.

کوبایی که من دیدم چیزهای قابل تحسین هم داشت: آنچه اول از همه به چشم می خورد و همه جا احساس می شد با وجود فقر گسترده، روحیه مهربان، شاد و خونگرم مردم از پیر و جوان بود. پاکی و تمیزی معیار بویژه تمیزی سواحل، اصلاً قابل قیاس با کثافت و آلودگی سواحل دریای خزر نیست. یک مقدار آشغال و دورریز از پوست میوه جات و شیشه و نوشابه و... در سواحل دیده نمی شود که خود حاکی از تعهد و مشارکت مردمی در حفظ سلامت محیط و ارتقای زیبایی و بهسازی محیط زیست است. رعایت اصول



نمایی از شهر هوانا

## کوبا در نیمه اول قرن ۱۸ فقط با دو میلیون نفر جمعیت دارای دانشگاه بوده است. بهداشت و درمان رایگان و عالی برای عموم مردم به طور صددرصد تأمین و بهرغم وجود فحشا و آزادی جنسی، بیماری‌های مقاربتی و ایدز کنترل شده است

زیست محیطی معماری و منظر شهری و آمایش سرزمین از سطح قابل قبولی برخوردار است. سازمان یافتگی همه امور از مدیریت اقتصادی و سیاسی گرفته تا آمایش سرزمین و گردشگری با برنامه‌ریزی و اجرای نظام پولی دوگانه (پزوی ملی و پزوی قابل تبدیل به دلار برای توریست‌ها) حاکی از انضباط و مدیریت سطح بالای دولتی است. گرچه تعارض‌های ناشی از نگهداشتن دو نوع سطح زندگی مصرفی یکی برای توریست‌ها و دیگری برای بومی‌ها بدون آثار و عوارض مخرب اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیست. به نظر می‌آید این اقتصاد دوگانه مشکل اصلی آینده کوبا خواهد بود. سطح کیفی و کمی بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، هنر، ورزش و علوم بویژه علوم پزشکی بسیار

بالاست. صادرات خدمات پزشکی و علمی یکی از منابع درآمدی کوبا است. این وضعیت بویژه هنگامی توجیه می‌شود و طبیعی به نظر می‌آید که بدانید کوبا در نیمه اول قرن ۱۸ فقط با دو میلیون نفر جمعیت دارای دانشگاه بوده است. بهداشت و درمان رایگان و عالی برای عموم مردم به طور صددرصد تأمین و بهرغم وجود فحشا و آزادی جنسی، بیماری‌های مقاربتی و ایدز کنترل شده است، به طوری که بیماری‌های شایع و واگیردار بومی منطقه چند سالی است از کوبا رخت بر بسته. در ورودی ایستگاه‌های مرکزی سیستم‌های حمل و نقل عمومی بین شهری مأموران بهداشت با یک بطری در دست ماده ضد عفونی را به کف دست مسافری می‌ریزند تا دست‌هایشان را با آن بشویند و من که تا به حال چنین چیزی ندیده بودم، ابتدا فکر کردم مثل ایران برای خوشبو شدن ماده خوشبویی مثل گلاب به مردم هدیه می‌کنند و سر و صورت‌م را به آن ماده آغشته کردم. درصد مرگ و میر نوزادان زیر یک سال در کوبا در دو سال اخیر به زیر پنج درصد و در بعضی استان‌ها به ۴/۶ درصد رسیده است. یعنی از کانادا کمتر. و پایین‌ترین نرخ مرگ و میر نوزادان در جهان. آموزش و پرورش تا سطوح عالی رایگان است. امکانات هنری و ورزشی با بهای بسیار ناچیز که می‌توان آن را تقریباً رایگان حساب کرد در اختیار همگان است. در همان محلات فقیرنشین در همان ساختمان‌های زوار در رفته وقتی وارد کلاس بچه‌های دبستان می‌شوید از سرو و وضع و لباس تمیز یکنواخت بچه‌ها و استانداردهای بالای آموزشی هم لذت می‌برید و هم اشک حسرت از دیدگان می‌بارید. فاصله طبقاتی نه تنها وجود ندارد، بلکه از بعضی جهات برعکس است. بالاترین درآمد آن‌را رانندگان تاکسی و خدمه هتل‌هاست. یک استاد شاغل دانشگاه با همسر پرستار بازنشسته‌اش می‌تواند با صرفه‌جویی زندگی خود و فرزندانشان را اداره کنند؛ دارای یک ماشین لادای روسی قراضه‌اند و قادر به هیچ مصرف تجملی و ریخت و پاش نیستند. در حالی که گارسون بهترین هتل هوانا دارای یک ویلا و یک ماشین بنز - گرچه قدیمی - ولی به اندازه قیمت همان ویلاست. تعداد توریست سالانه دو میلیون نفر برای ۱۲ میلیون نفر جمعیت بومی است.

**یک نگاه تحلیلی:** می‌دانیم که کشورهای توسعه نیافته دست کم از ابتدای قرن ۲۰ با چهار مشکل اساسی و سرسخت روبه‌رو بوده‌اند: بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، تغذیه و

سرپناه. طی چند دهه اخیر مشکل اشتغال ناشی از افزایش جمعیت نیز به این چهار مشکل افزوده شده است. علت این که این جوامع قادر به حل این مشکلات نیستند، علاوه بر ناکارآمدی و فساد حاکمیت‌ها، پیشی گرفتن نرخ رشد جمعیت بر برنامه‌ریزی و بسیج منابع است. کوبا به بهترین نحو بر مشکل بهداشت و درمان، آموزش و پرورش فائق آمده. تغذیه و سرپناه را به سطح حداقل مورد نیاز رسانیده است. به این معنا که گر سینه‌نیزمند یک لقمه نان، ولگرد، کارتن‌خواب، گدا و زاغه‌نشین و حلبی‌آباد و معتاد و متکدی و مزاحم خیابانی، تجاوز جنسی و از این نوع ناهنجاری‌ها و زشتی‌های بسیاری کشورهای دیگر تا جایی که من می‌توانستم مشاهده کنم و از ظواهر امر بفهمم در کوبا مطلقاً خبری نیست. آمار و شاخص‌ها هم چیزی غیر از این نمی‌گویند. با این حال به نظر می‌رسد آینده کوبا چندان اطمینان‌بخش نیست. کوبا با دو مشکل اساسی ساختاری روبه‌روست. از سویی برای جبران مشکلات اقتصادی و معیشتی و اشتغال، به طور گسترده به توریسم روی آورده، از سوی دیگر پناه بردن به توریسم گسترده به نوبه خود با تناقض‌ها و فسادها و تنش‌های زیادی همراه است که به طور خلاصه عبارتند از اقتصاد دو پولی و در نتیجه زیرمیزی، ارتباط با مردم جهان و تشدید نارضایتی جوانان که آرزوهایی در سر دارند. دانستن این نکته جالب است که جوانان حاضرند تمام دستاوردهای سوسیالیسم را با آزادی بیان و مهاجرت، در یک کلام آزادی ارتباط با جهان عوض کنند. جوانان می‌خواهند سر از پوسته خود در آورند. خواست‌رهایی اینان، خواست آزادی انتخاب است. حتی انتخاب نادرست. خواست تجربه شخصی همه چیز است، هر چند زیانبار، خواستی بنیادی که موجب هبوط آدم ابوالبشر از بهشت اولیه شد. در احتجاج با جوانان وقتی به آنها گفته می‌شود ببین پسر، دخترم، این همه چیز داری، درمان رایگان، بیمه کامل همگانی، تحصیلات رایگان تا هر جا که می‌خواهی، امنیت و آرامش. برای تو حتی مسکن و تغذیه در جای دیگر به اندازه همین کشور خودت فراهم نیست. پاسخ یک کلمه است: نمی‌خواهم، این همه ارزانی وجود شما پیر پاتال‌ها باد، من می‌خواهم خودم انتخاب کنم. من بیمار و پیر و در مانده نیستم. تحصیلات مال خودتان، یک کلام نامه تمام! بله، مؤید نظریه روانشناسی مازلو و هرم سائقی‌های انسانی او که نشان می‌دهد انسان علاوه بر نیازها و غرایز فیزیولوژیک، نیازهای طبیعی و روانی دیگری نظیر زیبایی‌شناختی، ایفای نقش،



انکشاف آزادانه شخصیت و حق انتخاب نیز دارد؛ نیازهایی که کمربلوک شرق و شوروی را شکست زود نیست که چند جزیره کوچک باقی مانده سوسیالیسم، کره شمالی، ویتنام و شاید زودتر از همه کوبا را نیز از پادر آورد. کوبا از هم اکنون به تدریج در حال باز کردن مرزهای خود و ورود به جهان آزاد است. اصلاح قوانین و مقررات و ضوابط از چند سال پیش مطرح و مورد بحث واقع شده است و در ابتدای سال جاری مسیحی بعضی از آنها اجرایی شد. گرچه ممکن است به نظر آید که طرح مسئله اصلاحات آن گونه که امریکایی ها و بویژه مهاجران کوبایی آن دیار خیلی به آن دل بسته اند پس از بیماری و از کار افتادگی فیدل آغاز شده، اما به نظر نگارنده، حاکمیت کوبا به رهبری فیدل بیش از ۱۰ سال پیش هنگامی که رهبر کاتولیک های جهان پاپ را دعوت به بازدید از کوبا کرد تصمیم خود را در این مورد گرفته بود.

سرنوشت سوسیالیسم در جهان بار دیگر مسئله و پرسش عمده از سوسیالیسم و مارکسیسم را به میان می کشد. همان پرسشی که از ابتدای انقلاب کبیر شوروی در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۷ سوسیالیست ها و کارگران را به دو بلوک منشویک و بلشویک تجزیه کرد و در برابر یکدیگر قرار داد و آن عبارت بود از امتناع یا امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور. پاسخ جناح پیروز (بلشویک ها) بویژه نظریه پرداز آن لنین به این پرسش مثبت بود. تمام چالش های بعدی نظری و عملی تا ۷۰ سال بعد و در نهایت فروپاشی شوروی و بلوک شرق ناشی از همین انتخاب بود. شاید هم غیر از این راه دیگری وجود نداشت. کوبا اکنون وارد همان بن بست تاریخی شده است. نه می تواند درون مرزهای بسته به حیات آرمانی خود ادامه دهد و نه می تواند دروازه های خود را بی دریغ و بدون قید و شرط به روی جهان سرمایه داری با همه ویژگی ها و بازتاب های مخرب اجتماعی آن اعم از سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و هنری بگشاید. کوبا اکنون در وضعیتی برزخی به سر می برد. برزخ میان حفظ میراث سوسیالیسم و ضرورت های زندگی آزاد جهانی، عبور از مرزهای بسته به سوی مرزهای باز. مشکل آینده کوبا حتی در صورت ارتقای سطح تغذیه همگانی و تأمین مسکن برای جوانان، عدم امکان ادامه حیات در درون مرزهای بسته است: تنفس کردن جدا از جهان، امتناع از فضای تنفسی زیست کره.

با این حال آیا می توان به طور قطع پیش بینی کرد که به ناچار کوبا، ویتنام و کره به راه اسلاف

پیشاهنگ خود شوروی و چین خواهند رفت؟ کسی نمی داند. دانش تاریخی و اجتماعی در نهایت می تواند بگوید «اگر چنین شود» چنان خواهد شد. اما همه حرف ها بر سر همین «اگر» است. هیچ کس نمی تواند بگوید چه خواهد شد. چون تاریخ بشر ظرف آزمایشگاه نیست. تاریخ بشر برخلاف آزمایشگاه علوم تجربی و به مراتب خلاف گزاره های ریاضی، سراسر مشحون از غیر قابل پیش بینی هاست. خرق عادات، مخالفت خوانی ها، نفی تمام پیش بینی ها، نفی تمام آدم ها (۹) پیش بینی ناپذیری ناشی از نقش اراده - تأیید آن انحراف اپیکوری معروف از خط مستقیم در جبر اتمی دموکریت، نقش دست پنهان و مرموز طبیعت یا خدا - دست کم ناشی از عدم امکان منظور نمودن تمام عوامل دست اندر کار (به خاطر غیر قابل شمارش بودن آنها). شاید با همین چند جزیره کوچک بذر تغییراتی در جهان کاشته شود. چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیار غالب آیند. کما این که تأسیس یک کشور کوچک و بلکه ناچیز سوسیالیستی و پایداری آن تاکنون در بیخ گوش کشور بزرگ امریکای سرمایه داری، خود نمادی از غیر قابل پیش بینی هاست.

اما در مورد داوری در باب امتناع یا امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور، نظریات کمترین این است که اساساً پرسش هایی از این نوع خطاست، زیرا این پرسش ها معطوف به دانستگی هاست. در حالی که به قول «بن سائیک» همواره باید جایی برای «نادانستن» باز گذاشت برای «نمی دانم». به این پرسش باید با پرسشی دیگر پاسخ داد. اگر جهان به راه منشویک ها می رفت چه اتفاقی می افتاد، یا قابل تصور بود. آیا انقلاب جهانی مورد نظر آرمان گرایان اتفاق می افتاد؟ کی؟ چگونه؟ از کجا آغاز می شد. اگر در شوروی و کامبوج (علیرغم کشتار دو میلیونی پل پت) و چین، کره و کوبا شعله هایی از این جهان آرمانی افروخته نمی شد آیا اکنون امریکای لاتین سوسیالیست یا دست کم امریکای لاتینی غیر از امریکای شمالی و متفاوت با آن وجود می داشت. اگر انقلابی باید از کشورهای پیشرفته صنعتی آغاز می شد که تاکنون آغاز شده بود. ممکن است روزی «انقلابی نمی دانم چه» از این کشورها آغاز شود، اما این انقلاب لزوماً انقلابی نیست که مارکس پیش بینی می کرد.

پاسخ این کمترین به همه پرسش هایی از این دست، آری و نه است. بی شک اگر استقرار و ادامه حیات سوسیالیسم مارکسی در یک کشور با بن بست هایی روبه رو شود، در همان چالش ها،



سواحل هاوانا دارای جاذبه های گردشگری

## امکانات هنری و ورزشی با بهای بسیار ناچیز که می توان آن را تقریباً رایگان حساب کرد در اختیار همگان است

بن بست ها و افت و خیزها، نقش تاریخی خود را ایفا می کند. اینجاست که باید بپذیریم تاریخ خط مستقیم نیست. تاریخ پیچ در پیچ و سراسر خط اندر خط است. اعوجاجی و پرپیچ و خم، پرتلاطم، پریهاهو و پرتنازع. آیا قابل تصور است که اگر شوروی مطابق نظر منشویک ها پیش می رفت سیاست جهانی چه مسیری را طی می کرد؟ آیا آرمان سوسیالیسم مثل آرمان های سلف خود (مزدکیان ایران و...) در صفحات تاریخ دفن نمی شد. دست کم می توان گفت با وجود تمام فجایع و ظلم های ناشی از رگه های تمامیت خواهی و استعبادی در اندیشه مارکسیستی، تأسیس حکومت های آرمانی ولو در دوره های کوتاه نمونه هایی برای تجربیات بعدی برجا گذاشت. همان شوروی، چین، ویتنام، کره و کوبا دست کم





نمایی از کوچه های هاوانا و کودکانی که در حال بازی هستند

## کوبا از هم اکنون به تدریج در حال باز کردن مرزهای خود و ورود به جهان آزاد است

با وجود مخالفت امروز جوانان، نمونه‌هایی ارائه دادند که نشان می‌دهد می‌توان نیازهای ابتدایی اجتماعی بشر اعم از مسکن، غذا، بهداشت را که معضل تمام جهان سوم است با وجود تمامی محاصره‌ها و کمبودها و تحریم‌های جهان پیشرفته گرچه به طور نسبی، حل کرد.

### کوبای فیدل

اکنون وقت آن رسیده که کوبار از زبان رهبرش بشناسیم. آنچه را نمی‌دانستیم بدانیم. می‌دانستم که کاسترو تبلور انقلاب کوباست، اما نمی‌دانستم و هنوز هم درک نمی‌کنم چرا این قدر من من می‌کنند و تا این حد خودشیفته است. اگر سخن مرا غیر منصفانه، بدبینانه و یا مغرضانه می‌دانید از خاطرات او به قلم خودش بشنوید:

انقلاب کوبار من به جلو آورد. (ص ۶۱۹)  
 - آنجاست که با سنگینی دست پدرا نه من که به شانه‌شان گذاشته می‌شود شکوه را احساس می‌کند. (ص ۶۶)

- آماده شدم تا با چریک‌هایم راهی سیراماسترا شوم. (ص ۷۵)

- من به دلیل رابطه‌ای که با خدایان و طبیعت دارم این هستم که شده‌ام. (ص ۱۱۳)

- من هیچ امتیازی برای اشتباهات استالین یا امپریالیسم یا خز عیالات مارکسیستی قائل نیستم. من انقلاب هستم، انقلاب کوبادر من خلاصه می‌شود. (ص ۲۰۸)

- زبان من، چشم من و همه امعا و احشای من بود که به انقلاب مفهوم داد. (ص ۲۱۷)

- بدون تردید اولین مرد مهم انقلاب کوبا، من هستم. (ص ۲۶۶)

- دوستان! چه کشوری را فتح کرده‌ایم؟ یعنی همه این کشور مال من است؟ (... من بارها شاهد بوده‌ام که مردان مبارز و قهرمان در یک شخصیت پر قدرت تر ذوب شده‌اند. من این احساس را از سوی برخی از افراد بسیار جدی و مقاوم پیرامون خودم مثل ژنرال‌ها، فرماندهان و مبارزان بسیار شجاع و قاتلان و آدم‌کشی‌هایم داشته‌ام. (ص ۱۱۴)

- بدون تردید اولین مرد مهم انقلاب کوبا من هستم. (ص ۲۶۶)

شنیده بودم در گزارش‌ها، فیلم‌ها و کتاب‌هایی که از زندگی انقلابیون کوبا، کاسترو و چه گوارا تهیه شده کاسترو و متهم شده که «چه گوارا» را ابتدا عمداً (بخوانید از روی حسادت) از کوبا دور کرده و سپس با لودادن محل او وی را به دست سازمان سیا از بین برده است. یا بالعجب! به حق چیزهای باورنکردنی.

حقیقتش را بخوانید هنوز هم باور نمی‌کنم. در مخیله ساده لوح و ناتوانم جانی افتد. می‌خوانم. پس و پیش آن را می‌خوانم تا بلکه از موضوع سر در بیاورم. شاید تخته پاره‌ای در این دریای پر تلاطم و شیطنت بار انسانی پیدا کنم و با آویختن به آن این رهبر کاریزمایی را از اتهام‌ها تیر نه کنم. شاید شما بتوانید این کار را بکنید.

بفرمایید این شما و این خود فیدل. امیدوارم خنگ باشم و درست مطلب را نگرفته باشم. یعنی خم و چم مطلب را و رمز و رازهایش را. راستش را بخوانید واقعاً در فهم مسائل پیچیده به خودم شک دارم. هیچ اعتمادی به فهم خودم ندارم. حالا من آدرس را می‌دهم شاید شما این معمارا حل کنید و مرا همین منت خود قرار دهید.

- اگر من در هارابه روی او باز کردم که به آفریقا برود، امیدم این بود که یا شیرها او را بخورند یا فیل‌ها او را زیر پا له کنند و یا مارها او را نیش بزنند. نمی‌خواستم او نبرد ضد استعماری دیگری را ببرد (... ممکن است باور نکنید اما بدانید که طرح من برای رهاشدن از شر «چه» یک برنامه و یک توطئه استاندارد بود. (ص ۵۹۴)

- او در نامه خود تلاش‌ها را به من نسبت می‌دهد نه به «ما» لعنتی! «چه» همیشه در زندگی یک غریبه بود (... این من بودم که او را راهی ابدیت کردم. (ص ۵۹۵)

- محافظان «چه» همه ما موران و جاسوسان من بودند. (ص ۵۹۲)

- من به خوبی می‌دانم که بر سر نویسندگان شرح حال «چه» چه آمده است که این مطالب را نوشته‌اند. آن احمق‌ها دوراه در پیش داشته‌اند یا مراسم فرستادن «چه» به کام مرگ معرفی کنند یا سازمان سیا را مسئول دستگیری و کشتن او بدانند. آنها تر جیح داده‌اند که سیا را مسئول قتل «چه» معرفی کنند و از این راه به سیا اعتبار دهند. من ماه‌ها تلاش کردم که سیا را متقاعد کنم که «چه» در کنگوست. این من بودم که پیام‌های لازم را برای سیا می‌فرستادم. تا «چه» را در کنگو بیابند نه آن لارنس الوین کثافت. (ص ۵۹۳)

- «چه گوارا»... که نام واقعی اش ارنستو گوارا دلاسرنا بود با شخصیتی که بعد از انقلاب کوبا از او ساخته شد قابل مقایسه نیست... بدانید همه این سال‌ها بر آستان مردی سجده کرده‌اید که یادش فقط به دلایل تبلیغاتی زنده است. (ص ۲۶۴)

- اولین هدف واقعی من این بود که «چه» را از راتول (برادر کوچک فیدل و وارث بعدی او) دور کنم و اتحاد میان آن دو را از میان ببرم. این اقدام می‌توانست یکی از وعده‌های من به فرانک بندر را محقق کند و آن دور کردن سنگینی بار «چه» از روی دوش‌هایم بود. با چنین سیستمی می‌توانستم او را از کوبا دور کنم و به سرزمین دوری بفرستم. (ص ۴۵۴)

- روز ۱۲ ژوئن ۱۹۵۹ «چه» را به ما موریته فرستادم و بارها آن را تمدید کردم... در فرودگاه هاوانا و یلاسکارا هم کنارش نشاندیم و به او دستور دادم چشم از «چه» برندارد و او را زیر نظر بگیرد. با ترو تسکیم «چه» باید با ترو تسکیمی بر خورد می‌کردم... او یک تروریست جهانی بود نه کسی که به من کمک کند تا پایه‌های قدرتم را تحکیم کنم. (ص ۵۸۹)

- جزیره کوبا برای تحمل وجود هر دوی ما بسیار کوچک بود. (ص ۵۹۰)

با تمام این احوال آنچه از خاطره انقلاب برجای مانده - به جز آنچه در موزه‌ها دیده می‌شود - تصاویر «چه» است که در عرصه عمومی و جامعه مدنی در تمام جاها به چشم می‌خورد و نه «فیدل». این واقعیت در بردارنده سه معنا و حقیقت مهم است. اول این که به هر دلیل، اجباری برای الصاق تصاویر «فیدل» به در و دیوارها نیست و این

احتمالاً ناشی از این است که فرهنگ امریکای لاتین به رغم حکومت‌های دیکتاتوری، کیش شخصیت را بر نمی‌تابد حتی دو تصویر بزرگ هنرمندانه ساخته شده با تسمه فلزی بر بدنه دو ساختمان بلند مرتبه دولتی میدان انقلاب یکی متعلق به «چه» و دیگری متعلق به خوزه مارتی مبارز استقلال طلب پیش از انقلاب سوسیالیستی است. دوم و مهمتر از اولی، آن که آنچه باقی می‌ماند و بارور می‌گردد حقیقت است. سوم آن که، مردم به ارزش‌های اخلاقی و فضیلت‌ها پایبندند. هر چه نباشد «چه» برای مردم جهان مظهر ارزش‌های انقلابی، عدالت، رفع ستم و بهره‌کشی طبقاتی استعماری و استثمارگری است. توریست‌ها بویژه توریست‌های امریکای لاتین خریدار تصویر حک شده چه گوارا روی چوب، چرم، پارچه و فلز هستند. صنایع دستی چرم و چوب یکی از محصولات پر خریدار در کویاست، بویژه اگر یادآور قهرمان ملی و انقلابی باشد آنها که یک چیزی از آن نور خدایی با خود دارند.

و حالا حقایقی از شخصیت «چه» از زبان خود فیدل که با توجه به حسادتش نسبت به «چه» که در سطور پیشین نشان داده شد هر خواننده‌ای را نسبت به صداقت و شفافیت فیدل به تحسین وامی‌دارد.

در جریان حمله به پادگان ال اووره:

«چه» بدون احساس خطر خود را به داخل پادگان انداخت (... با افتادن المی‌دا، «چه» جای او را گرفت و به سمت دشمن پیشروی کرد (...)) با اقدام «چه» راتول و افرادش تصمیم به حمله گرفتند. (ص ۳۰۴)

«چه» به داد زخمی‌ها رسید. (ص ۳۰۵)

در اولین روز دسامبر از آغاز حمله به لاس ویلاس جبهه ملی دوم اسکامبرای تحت مدیریت «چه» از مواضع حمایت کرد و بقایای نیروهای بانیتا را در آن منطقه نابود کرد. (ص ۳۱۵)

(...) «چه» از همه مستقل تر بود (... سابقه او بیشتر از سابقه من بود. همه کسانی که در انقلاب به من پیوسته بودند سابقه‌ای کمتر از من یا دست کم به اندازه من داشتند به جز «چه». او در طلب قدرت نبود. او می‌خواست اندیشه‌ها و آرمان‌هایش تحقق پذیرد. او خواهان تغییری پاک و حقیقی بود. (ص ۵۹۴)

می‌دانستم فرهنگ شرقی و بویژه فرهنگ اسلامی تفاوت‌هایی در مسئله روابط زن و مرد با فرهنگ غربی دارد. اما انقلابیون پاک‌باخته

همه‌جای دنیا را از یک جنس می‌دانستم از جنس اولیاءالله و پیامبران. از جنس زهاد و عباد که از زاویه (گوشه‌نشینی) عافیت بیرون آمده و بر ظلم تاخته‌اند. همواره یادم بود که در دوران طولانی انقلاب آزاد بیخش الجزایر و قیام شیخ عبدالقادر از هنگامی که با آن تفنگ‌های بلند سوار بر اسب و شتر بر مهاجمان و اشغالگران فرانسوی می‌تاختند تا تشکیل جبهه آزاد بیخش الجزایر و امضای قرارداد استقلال در ۱۹۶۱ در اوپان سوئیس، مبارزان الجزایری زن بارگی، مشروب خواری و قماربازی و حتی آنها که از مناطق اعماق کویر به مرکزیت غردایه بودند دخانیات رانیز روانمی‌دانستند و اساساً غیر از دخانیات، ترک بقیه موارد شرط عضویت در جبهه آزاد بیخش الجزایر بود. تعالیم فرهنگی و تصاویر آرمانی انقلابیون ایرانی خودمان نیز از هر قبیله‌ای که بودند کم و بیش پاکی اخلاقی و پرهیزکاری جز و مرامشان بود. دست کم زیاده‌روی و لنگاری و هر جایی‌گری را به هیچ وجه نمی‌پسندیدند. حتی بیش از این، نه تنها بی‌بندوباری را روانمی‌داشتند، این صفات را موجب نفوذ عوامل اطلاعاتی دشمن و ساواک و استحاله و تخریب روح انقلاب می‌دانستند. به هیچ‌روی نمی‌خواهم مقایسه‌ای میان این دو فرهنگ کرده باشم، یکی را مطرود و دیگری را مقبول بدانم.

یکی را ارزش و دیگری را ضد ارزش. می‌دانم که با دو افق معنایی (۱۰) متفاوت سرو کار داریم که هر یک ساز و کارها، امتیازها و نارسایی‌ها، پارادوکس‌ها و معضلات و خم و چم‌های خاص خود را داراست. ریزه کاری‌های اخلاقی امری فرهنگی و عرفی است. گرچه جنبه‌های عام و جهانشمول هم دارد که در همه فرهنگ‌ها و زبان‌ها ستودنی است، همچون شرافت، پاکی، راستی و درستی، جانبازی، گذشت و فداکاری، انسانیت و بزرگواری و... اما اشکال و مصادیق آنها را عرف و تاریخ و فرهنگ جوامع مشخص و معین می‌کند. بگذارید وارد ریزه‌قضا یا نشوم که «حد» و «حدودی» دارد. به هر صورت سخن کوتاه از خود فیدل بشنویم:

.... پولی از برادرم راتول می‌زدیدم و به فاحشه‌خانه کوئو می‌رفتم. (ص ۸۰)

.... من به بهانه بستن کفش‌م دولا شدم و آن جوان یعنی جانی سوارز چند قدمی از من جلو افتاد. از فرصت استفاده کردم و ضربه محکمی به گوش راست او حواله دادم. (ص ۹۳)

.... من یک دروغگوی قهار بودم. پدر لورنته کرار از من می‌پرسید: چرا بی‌دلیل دروغ

### فیدل: این من بودم که پیام‌های لازم را برای سیا می‌فرستادم. تا «چه» را در کنگو ببابند

می‌گویی؟ من جواب می‌دادم پدر! دروغگویی در ذات من است. (ص ۱۰۱)

- من قبل از ازدواج با میرتابازن دیگری به سر می‌بردم (... کسی از رابطه من با آن زن خبر نداشته است. (ص ۱۹۷)

- همین زن (سلیاسانچز) در تنهایی شبانه خود را به سهولت تسلیم من می‌کرد... در آن روزها باید مسائل زندگی خصوصی من از نظرها دور نگاه داشته می‌شد و بیشتر به شعار دادن توجه می‌کردیم. (ص ۳۱۰)

- در زندان با دادن رشوه به زندانبانان گاه با زنان هرزه‌ای که در خیابان‌ها دستگیر کرده و به زندان آورده بودند، ارتباط داشتم. (ص ۲۴۹)

می‌دانستم که ده‌ریون (۱۱) نه تنها در ظاهر امر اعتقادی به خدا و خدایان ندارند، بلکه برخلاف این به سخن مارکس باور دارند که این «خدا» نبود که انسان را آفرید این انسان بود که خدا را آفرید. امانمی‌دانستم که فیدل نه تنها با خدایان سر و سرری دارد، بلکه با مارکسیست‌ها هیچ میانه‌ای ندارد و علیه آنها در دوران انقلاب در سیرا ماسترا به مدد یک مأمور سیا توطئه کرده است بشنوید:

## فیدل: «چه» از همه مستقل تر بود (... سابقه او بیشتر از سابقه من بود. همه کسانی که در انقلاب به من پیوسته بودند سابقه‌ای کمتر از من یا دست کم به اندازه من داشتند به جز «چه». او خواهان تغییری پاک و حقیقی بود

-فرانک! ببین دور و بر ما چه می‌گذرد. من اطمینان دارم که کمونیست‌ها در میان مانفوذ کرده‌اند. این حرامزاده‌های یک جایی مخفی هستند. من تو را زیر نظر دارم از روزی که با پدر و لولویسیه اینجا آمده‌ای دور و بر مقررمانده‌ی ما پرسه می‌زنی... فرانک من از تو می‌خواهم کمونیست‌های مابین ما را شناسایی کنی و به من بگویی آیا اینجا کمونیست هست یا نه. من تو را به درجه سروانی ارتش شورشی ترفیع می‌دهم. جواری به تو خواهم داد که بتوانی همه ستون‌ها و واحدها را بازرسی کنی و نتیجه‌اش را به من گزارش بدهی. من می‌خواهم پته کمونیست‌ها را روی آب بیندازم. این چیزی است که از تو می‌خواهم می‌فهمی؟ به من کمک می‌کنی؟ باز هم بطری با کاردی را برداشتم و گیلان‌سش را پر از مشروب کردم «به سلامتی همکاری، فرانک!» (ص ۴۰۶)

از آنچه در زیر آوی نقل می‌شود معلوم می‌شود فیدل نه تنها به باور مادر خود به خدایان معترض نبود، بلکه آن را دست کم به لحاظ نتایج پرثمرش برای خود می‌پسندیده و موجب مباحثات و اعتماد به نفسش بوده است. کسی چه می‌داند هیچ کس از کار خدا و خدایان سر در نمی‌آورد. مگر نه این است که «او» هر که

را بخواد عزت می‌دهد و هر که را بخواد ذلت.  
 (۱۲)

حُب شاید این هم آزمایش فیدل بوده، ولی به دست خدای آگایو: (۱۳)

-به نظر او (مادر م) سر نوشت مرا خدایان رقم زده بودند. آن قدر به باور خود ایمان داشت که در دوران جنینی مرا یک جنین مقدس خوانده بود.

- آن شب بود که مادرم قصه مأموریت قدسی مرا برابرم گفتم. او گفت که من پسر الهه آگایو هستم و این که من از زمان جنینی با سانتر یا ارتباط داشته‌ام. گفت که من مأموریت مهمی دارم که باید انجام دهم... (و در زمان جنینی من یک کشیش سانتر یا به او گفته که من پسر الهه آگایو هستم... (و) سر نوشت پسرش در کنار دست راستش نوشته شده است... الهه آگایو، الهه مبارزه و رزم بود... بالاخره مادرم با آن کشیش مراسم خشنودی الهه آگایو را برگزار کرد. من تقدس را به مادرم هدیه کرده بودم و الهه آگایو در همان مراسم بر مادرم ظاهر شده بود. (ص ۶۱)

اکنون اجازه بدهید با ذکر واقعاتی از نقش سیگار به داستان پایان دهم. در این مورد آنچه می‌دانستم این بود که توتون و سیگار پس از نیشکر و در طول سده‌ها جزو داده‌های واقعی و مهم اقتصاد بومی کوبا بوده. اما نمی‌دانستم چه گندی است این سیگار مشهور. در طول سفر یک هفته‌ای و بویژه هنگام بازگشت در فرودگاه هاوانا بسیار و سوسه شده بودم که یکی از اینها را آزمایش کنم. اما راستش زورم آمد چون ارزان ترین، باریکترین و کوچکترین یک دلار قیمت داشت، و یک دلار در آن هنگام در زمستان سال ۱۳۹۱ دست کم ۳۵۰۰ تومان آب می‌خورد. تازه چون سیگاری هم نبودم نمی‌دانستم خوشم خواهد آمد یا نه. یک ماه پس از بازگشت به ایران بود که فهمیدم عجب گندی است این سیگار. داستان از این قرار بود که ما هم به پیروی (بخوانید تقلید) از دیگران که بدون هدیه مسافرت برای آشنایان و نزدیکان به وطن بر نمی‌گردند، باید هدیه‌ای با خود می‌آوردیم. یکی از تحفه‌های کوبا هم سیگار برگ آنجاست. اگر قبول ندارید به خواندن ادامه دهید تا از زبان فیدل وصف آن را بشنوید. پس دو جعبه سیگار با خود آوردیم برای سیگاری‌ها. آن هم از سیگارهای سفارشی دست‌ساز با بسته‌بندی چوبی بسیار نفیس که توسط آشنای ما که ذکرش پیش از این رفت سفارش داده شده بود. دانه دانه به این و آن سیگاری هدیه کردیم. بالاخره دو تایی باقی ماند که گفتیم بگذار بکشیم. ببینیم چیست و

چگونه است این سیگار افسانه‌ای. یک پک هم نتوانستم بزدم. صد رحمت به سیگار گاز و بیلی فرانسوی گلو آژ (۱۴) که تازه به نوبه خود به مراتب تندتر از اشنو گاز و بیلی قدیم خودمان است. دیگر چیزی که درباره آن سیگار نمی‌دانستم نقش آن در سیاست و دیپلماسی خارجی کوبا بود. بشنوید از فیدل:

- نمی‌دانید ما به خاطر همین سیگار ناقابل چه استفاده‌های سیاسی و دیپلماتیکی در عرصه بین‌المللی بردیم. سراغ ندارم حتی یکی از رهبران سیاسی جهان - در سازمان ملل متحد یا در جنبش عدم تعهد - قبل از اتخاذ هر تصمیمی در مورد کوبا به فکر قطع شدن جیره سیگار برگش نیفتاده باشد. شوخی نمی‌کنم حرف من کاملاً جدی است. شاید خبر نداشتند که جان فیتز جرالند کندی اصلاً راضی به امضای طرح حمله به ما در خلیج خوک‌ها یا اعمال تحریم همه محصولات کوبایی نبود تا این که پیر سالیانجر مشاور مطبوعاتی کاخ سفید به او اطمینان داد که یک محموله سیگار برگ مرغوب کوبایی در حد ۱۲۰۰ نخ از نوع دلخواهش تهیه و تأمین شده است. (ص ۴۵۵)

- حتی در آن روزهایی که هواپیماهای یانکی را در آسمان مورد هدف قرار می‌دادم سلیا را به کناری می‌کشیدم و از او می‌خواستم سیگار مورد نیاز کندی را تأمین کند. آدم سیگاری نسبت به سیگاری‌های دیگر احساس تعهد می‌کند. (ص ۴۵۶)

- من می‌دانم مردان بزرگ زمان ما با چه حرص و ولعی سیگارهای اهدایی ما را پذیرفته‌اند. خود «چه» این مطلب را برای من تعریف کرده بود. (ص ۴۵۶)

حرف آخر: آنچه از خودنگاری فیدل دستگیر شد.

می‌دانستم کاسترو تبلور انقلاب کوبا است. خاطرات او به قلم شخص خودش را خوانده بودم تا بدانم نه او آن قدر پاک و منزه بوده و نه در مجموع جنبش انقلابی کوبا چنین بوده است. اکنون حتی از آن طرف بام افتاده‌ام. یعنی با عرض پوشش گمان می‌کنم اگر انقلاب کوبا با آن سرعت و با آن امکانات اندک به پیروزی رسید و تاب آورد، برخلاف تصور عمومی و برخلاف نظریه نساب‌گرایی و اصالت اخلاق، درست به خاطر همین بازیگری‌ها، توطئه‌گری‌ها،

زدوبندها، بی بندوباریها، آدمکشی و فریبکاریها بود.

تا اینجاست در ظاهر امر، سندی معتبر تر از این خود نگاشته درباره انقلاب کوبا وجود ندارد. مگر آن که بدون هیچ دلیلی آن را سراسر دروغ و تردستی جدیدی بدانیم یا بگوئیم کاسترو دیوانه شده. ظاهر داستان حاکی از صداقت فوق العاده و بیان حقایق است: صداقتی که می تواند بار همه گناهان اخلاقی نویسنده را از دوش او بردارد. صداقتی که می توان از دیدگاه مسیحی آن را نوعی اعتراف دانست. اعترافی نه نزدیک کشیش، بلکه نزد تمام جهانیان. اعترافی که به خاطر شفاف بودن می تواند یک منبع پژوهشی علمی بسیار مهم، بلکه کم نظیر و سرمشق بسیار آموزنده و در عین حال مهم جست و جوی حقیقت تاریخی و از همه مهمتر اسطوره زدایی ایدئولوژیک باشد.

حقایق باور نکردنی از پرده بیرون افتاده در این خودنگاشته چیست؟

۱- انقلاب کوبا نه با تکیه بر ایدئولوژی و سواست های نظری، بلکه با جسارت های رفتاری و ماجراجویانه قشر جوان و دانشجو آغاز شده و سپس به سوی کمونیسم رانده شد. خصوصیات آنی که در جامعه ما همواره موجب شکست انقلاب ها و جنبش های اجتماعی شده. این امر نشان می دهد که:

۲- حاکمیت مستقر و پشتیبانان یانکی اش واقعا در کوبا غافل گیر نشدند، بلکه رو دست خوردند.

۳- کوبا کوچک بود و نمی توان آن را سر مشق کشورهای بزرگ و پر جمعیت قرار داد.

۴- روش انقلاب کوبا چیزی میان تروریسم، کودتا و جنبش اجتماعی بود.

۵- از زدوبند و توطئه استفاده کرد.

۶- اخلاق در انقلاب کوبا متفاوت با اخلاق انقلابی ما ایرانیان و مسلمانان بود. اگر در انقلاب الجزایر که در سال ۱۹۶۱ به پیروزی رسید، زن بارگی و مشروب خوری ممنوع و از نشانه های بی عفتی ضد انقلابی بود، در کوبا هیچ مذمتی نداشت.

۷- اولین جرقه های انقلاب کوبا در ابتدای دهه ۵۰ آغاز و در پایان دهه به پیروزی رسید. دوره ای پس از جنگ جهانی دوم که دوره تغییرات سیاست های سرزمینی (ژئوپولیتیک) و پیروزی پی در پی انقلاب ها و کودتاها ملی است. بعدها این فرصت در جاهای دیگر از دست رفت.

۸- وابستگی به شوروی و حتی زدوبند با سیا که در همه جا موجب افتضاح و شکست های

فاحش شده در کوبا افتضاح به بار نیاورده. درباره این کتاب فوق العاده چیزهای بسیار دیگری نیز قابل طرح است که فرصت دیگری می طلبد. اگر این همه شماره ابر علیه این نگارنده می شوراند، بهتر است آن را مطالعه کنید.

\*\*\*

### برای «چه»

راستی چرا این دنیای خاکی چنین است؟  
چرا همه مرده ها خوبند؟  
چرا قدیس فقط می میرد؟  
چرا خوب های می میرند؟  
چرا در مسلخ عشق جز نکور انکشند؟  
چرا همه خوب ها مرده اند یا در آینده خواهند مرد؟

چرا؟

چرا ای خدای من، ای خدای بی پروا  
چرا؟ چرا؟  
جوابم آمد، از آسمان باطنین بلند: «انّه کانَ ظَلُومًا جَهُولًا!»

پر سید م:  
خوب مگر خودت خلقش نکردی؟

چرا موجود ظلم و جهول خلق کردی؟  
نمی شد همه را خوب خلق می کردی؟

جواب آمد: تو را چه به فهم حکمت من.  
همین اش هم خیلی خوب است.

برو پی کارت موضع خودت را مشخص کن.  
راست می گفت: دانستم! باید موضع را مشخص کنم: می خواهم از مرده ها باشم.

چرا؟  
برای این که مولانا گفت: نی حدیث راه پر خون می کند

قصه های عشق مجنون می کند  
و برای این که: در مسلخ عشق جز نکور انکشند

رو به صفتان زشت خور انکشند

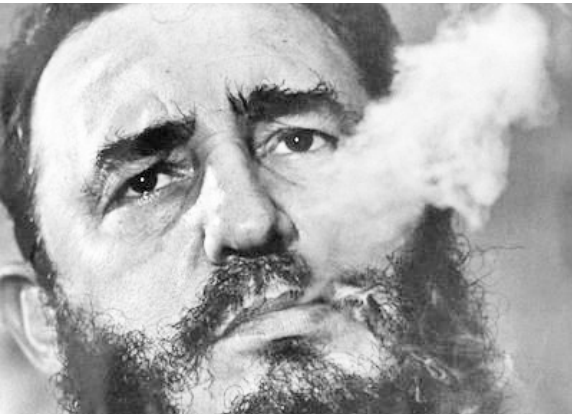
تهران، فروردین ۱۳۹۲

### پی نوشت:

1-Orthodox

2-Opportunism

۳- در انقلاب شوروی جناح بلشویک حزب کمونیست از نظریه امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور دفاع می کرد. جناح منشویک در برابر این نظریه قرار داشت و معتقد به انقلاب جهانی و طی دوران گذار از دموکراسی بورژوازی بود.



فیدل کاسترو

۴- جنگ شکر در کوبا: ترجمه کتابی از ژان پل سارتر نویسنده و فیلسوف فرانسوی.

۵-... کم من فسه قلیله غلبت فسه کثیره باذن الله... بقره: (۲۴۹) چه بسا گروهی اندک [مضمم] که به قانونمندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند.

۶- پس از پیروزی انقلاب کوبا نظریه کانون (کوچک) انقلابی در برابر پی تحرکی و محافظه کاری احزاب چپ متمایل به شوروی و نوعی تفسیر سنتی از انقلاب کارگری - از جمله در ایران به نمایندگی حزب توده - راهی برای رهایی از رکود نشان داد. با تأثیر از این نظریه بود که گروه های انقلابی در ایران اعم از مارکسیست و اسلامی همچون دیگر نقاط جهان بویژه در امریکای لاتین و آفریقا دست به عملیات مسلحانه در شهر و روستا زدند. هیچ یک از این گروه های انقلابی همچون کوبا به هدف کسب قدرت سیاسی نائل نیامدند، گرچه آثار و بازتاب های مبارزاتشان باقی ماند.

Saracen.۷

Maur.۸

۹-... کل شیء هالک الا وجهه... (قصص: ۸۸) هر چیزی ناپوشدنی است، جز ذات او.

Paradigme.۱۰

Materialistes.۱۱

۱۲-... تعز من تشاء و تذلل من تشاء... (آل عمران: ۲۶) هر که را خواهی اقتدار می بخشی و هر که را بخواهی ذلیل می کنی

Aggayo.۱۳

Gouloise-۱۴



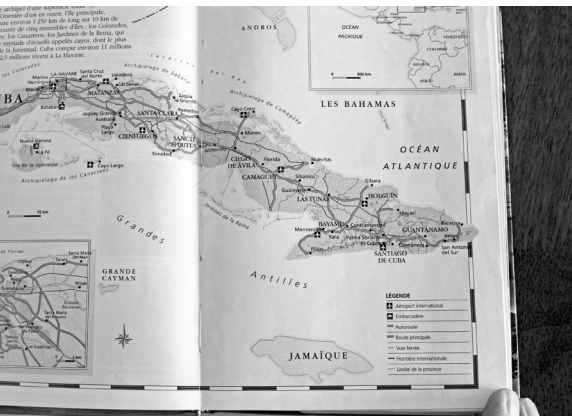
# گزیده‌ای از روزنگاشت سفر کوبا

حمیده لامعی

سفر من و همسر من به کوبا در دی ماه ۱۳۹۱ انجام شد. رابط این سفر از کانادا، دوستی کوبایی به نام ماریو بود که دکترای بیولوژی داشت و در یک مؤسسه معتبر پژوهشی در مونترال کار می‌کرد. پدرش پزشک متخصص اطفال و مادرش پرستار بازنشسته در هاوانا بودند. ماریو ۱۴۰ دلار و کیسه‌ای سوغاتی به ما داده بود که به والدینش بدهیم. برای جادادن سوغاتی‌ها در چمدان، کیسه را باز کردم و با تعجب دیدم چند بسته رب گوجه‌فرنگی، سس مایونز، صابون دستشویی، شامپو و خمیر دندان است. با هوایمایی ارزان سفر می‌کردیم که در فرودگاه واردرو، شهری توریستی در ۲۰۰ کیلومتری هاوانا به زمین می‌نشست. پس از سه ساعت و نیم پرواز در صندلی‌های کوچک و ناراحت در ساعت نه و نیم صبح به وقت محلی فرود آمدیم. داخل اتاقک‌های کوچک بازرسی رواید به هیچ روی دیده نمی‌شد. هر کس وارد اتاقک‌ها می‌شد در برابر مأمور پلیس از او عکس گرفته می‌شد و پس از مهر شدن رواید از در دیگر وارد فضای پشتی می‌شد که ماهوز آنجا رانمی دیدیم. این اولین دیدارمان از کشوری کمونیستی بود. چند مأمور پلیس گشت‌زنان تازه‌واردان را تحت نظر داشتند. بسیاری از همسفرهای ما کانادایی بودند و زود بررسی روایدشان تمام می‌شد. اما نمی‌دانم که یکی از مأمورهای گشتی به مأمور اتاقکی که من وارد آن شدم چه گفت که مأمور یاد شده شروع کرد به انگلیسی دست و پا شکسته سین و جیم کردن: از کجا آمده‌ایم و با کدام تور و کجا اقامت خواهیم کرد و... به هر زحمتی و با همان انگلیسی دست و پا شکسته از شر او خلاص شدم. آن طرف، سالی کوچک و بسیار تمیز قرار داشت، چون همه مسافران رفته بودند خلوت بود. همه جالخت و ساده و از آگهی‌های تبلیغاتی معمول روی دیوار خبری نبود. تابلوهای راهنما

بسیار ساده و به دو زبان اسپانیولی و انگلیسی بود. اولین کارمان تبدیل پول بود. در کوبا دو نوع پول وجود دارد؛ یکی پزوی کوبایی و دیگری پزوی قابل تبدیل (دلار توریستی یا C.U.C.) که کمی بیشتر از یک دلار کانادا و ۲۵ برابر پزوی کوبایی ارزش داشت. توریست‌ها فقط مجاز به انجام معامله با C.U.C. هستند. پس از تبدیل کمی پول سراغ اتوبوس بین شهری را گرفتیم که متوجه شدیم تا چهار ساعت دیگر حرکت نمی‌کند، در حالی که یک اتوبوس برای بردن مسافران تورها به هاوانا آماده حرکت است. پس از کمی چانه‌زنی با راهنمای تور، سرانجام با نفری ۲۰ دلار رضایت داد که ما را هم ببرد. اما در مقصد بده کرد و ۴۵ دلار گرفت. مناظر اطراف مسیر واقعاً زیبا، طبیعت سبز و خرم و برخلاف کانادا کمی کوهستانی و پست و بلند و پراز درخت و گل بود. از همه مهمتر جاده بسیار خلوت و دلپذیر و اتوبوس راحت و مطبوع بود. در رستوران وسط راه مزه اولین نوشابه کوبایی را چشیدیم. شربتی خنک و بسیار شیرین تهیه شده از گیاه نیشکر و میوه‌های گرمسیری که شیرینی بسیار زیادش بر هر نوع عطر و طعم دیگری غلبه کرده بود. بعدها فهمیدیم که ذائقه کوبایی‌ها، همچون ذائقه مالزیایی‌ها و شاید همچون سایر نقاط گرم و مرطوب استوایی - شیرین‌پسند است. یک گروه مردانه با ابزارهای ساده سازهای کوبایی و زنده خود مسافران اندک اتوبوس را با خنده و خوشرویی سرگرم و سعی می‌کرد هر چه بیشتر جیب آنها را خالی کند. ورودی شهر هاوانا همچون بیشتر شهرها مخروطی اما فاقد حلبی‌آباد و کوخ‌نشین بود و شهر خیلی مرده به نظر می‌آمد. ساختمان‌ها، اسپانیای جنگ جهانی اول را تداعی می‌کرد. دو سه طبقه، در حال فروریختن و دودزده با پنجره‌ها و درهایی که همگی یا باز نشده‌های آهنی مسدود شده بودند و یا کرکره‌هایی به سبک فرانسوی داشتند و

**ورودی شهر هاوانا همچون بیشتر شهرها مخروطی اما فاقد حلبی‌آباد و کوخ‌نشین بود و شهر خیلی مرده به نظر می‌آمد**



نقشه جغرافیای کوبا

## همه مغازه‌ها، حتی داروخانه‌ها تاریکند. ویتربین و تبلیغات اجناس فراوان با بسته‌بندی‌های متنوع و زیبا وجود ندارد. غروب واقعا غروب است و شب بدون زرق و برق

بی‌رویه ساختمان‌های موسوم به کلنگی در ایران، در اینجا مطلقاً وجود ندارد. ساختمان‌ها هر چند قدیمی، تعمیر و نوسازی می‌شوند.

خیابان‌ها و مراکز توریستی شهر، باریک و سنگفرش و هر چند کوچه و خیابان به یک میدانگاهی ختم می‌شود که در آن رستوران‌هایی با میز و صندلی در فضای باز وجود دارد. یکی دو کلیسای قدیمی هم در یکی از میدان‌ها بود که نمایشگاه نقاشی و مجسمه‌های کوچک بر گزار شده بود. در همین کوچه پس‌کوچه‌ها موزه کوچه‌کوبی افاده و بعضاً رایگان در دسترس عموم است؛ همچون موزه اتومبیل، موزه شراب گیری، موزه دارو... ماشین‌های دهه ۵۰ میلادی حتی می‌خواهم بگویم دهه ۴۰ با رنگ‌های آبی، قرمز، سبز و سفید و سپرهای استیل براق خاطرات فیلم‌های هالیوودی زمان نوجوانی رازنده کرد. بیشتر منتظر بودم «پل نیومن» یا «مرلین مانرو» از ماشین پیاده شوند! این هم طرفه دیگری برای خالی کردن جیب جهانگردان که پول دهند تا با ادا و اطوار تمام یا در حال رانندگی با این ماشین‌ها عکس بگیرند.

هنگام گشت و گذار، لیدیا برایم از درآمد

بسیار شاداب هم داشت. گل‌دان‌های کوچک این گل در روزهای عید نوئل در کانادا به قیمت گران به فروش می‌رسد. آفتاب در خشان، طبیعت زیبا و روی خوش مردم بسیار خوشایند بود.

همان روز و روزمان پس از ناهار پدر و مادر ماریو به دیدنمان آمدند. کمی جوان‌تر از ما با همان خوشرویی بقیه، بسیار فهمیده و مؤدب با زبان انگلیسی خیلی خوب و کمی فرانسه، پدر (پزشک اطفال) پیش از انقلاب در امریکا درس خوانده و یک کمونیست معتقد و انقلابی بود که به خاطر حفظ جانش پیش از انقلاب به امریکا رفته بود. غیر از ماریو دختری داشتند که او هم پس از مدتی اقامت در کانادا حالا با همسرش در اسپانیا کار گرفته، در آنجا رح اقامت گزیده و برای دیدار چند روزه و عمل جراحی عصب دست نزد والدینش آمده بود. فهمیدیم پزشکی کوبا نه تنها بسیار پیشرفته است، بلکه به دلیل رایگان بودن تمام خدمات پزشکی برای همه از جراحی و ترمیم گرفته تا عینک و دندانپزشکی، کوبایی‌ها هیچ مشکلی از بابت سلامت و بهداشت ندارند. داروهای بیماری‌های خاص از بهترین کارخانه‌های دنیا خریداری شده و به‌طور رایگان به نیازمندان داده می‌شود.

روز بعد در ساعت ۹ صبح (برابر قرار قبلی) دکتر و همسرش لیدیا به همراه دخترشان با یک لادای کهنه روسی ما را به منزل مادر دامادشان بردند که ۷۰ سال داشت و با یکی از پسرهایش، عروس و نوه‌اش در آن خانه زندگی می‌کرد. اتفاقاً در آن هنگام دو پسر بزرگ داماد از همسر قبلی‌اش نیز به دیدار مادر بزرگشان آمده بودند. یک سگ بزرگ هم این خانواده را تکمیل می‌کرد. پیر و جوان، بچه و اثاث منزل، خرت و پرت، سگ و گربه همگی به صورت فشرده و خودمانی در کنار هم می‌لولیدند.

در کوبا بیکاری وجود ندارد. قطع نظر از میزان درآمد، همه مردم می‌توانند به راحتی به تحصیل پرداخته یا کار پیدا کنند. این خانم ۷۰ ساله باز نشسته شده و در طول زندگی با پرداخت ماهانه‌ای اندک حالا صاحب خانه شده بود. در کوبا خانه اجاره‌ای بسیار کم و خیلی گران است. همه مردم وقتی کار می‌کنند بخشی از درآمدشان را بابت مسکن به دولت می‌دهند و پس از ۳۰-۴۰ سال صاحب همان خانه می‌شوند. باین حال چون ساخت و ساز و خانه جدید تقریباً وجود ندارد، جوانان چاره‌ای جز زندگی در خانه والدین خود ندارند. همین مشکل موجب بالا رفتن آمار طلاق دست‌کم در هاوانا است. خوشبختانه تخریب

همه بسته. مردم کم و بیش در خیابان بودند، ولی همه چیز گویی به سال‌ها پیش برگشته بود. خانم‌ها بیشتر بالاتنه‌ای بسیار سبک (تاپ) و شلوارک یا دامنی بسیار کوتاه (مینی ژوپ) و مردان عموماً شلوار و تی‌شرت‌های کهنه و بی‌رنگ و رو پوشیده بودند. راهنمای تور برای ما یک تاکسی گرفت که با چانه‌زنی و توافق روی پنج C.U.C. سوار شدیم. محله‌ای که قرار بود در آن ساکن شویم با خانه‌های ویلایی آرام و زیبا کمی از مرکز شهر دور بود. درخت‌های گرمسیری پر از گل، حاشیه خیابان‌ها سبز و خرم، بسیار تمیز و از نایلون و آلودگی خبری نبود. هیچ مغازه و فروشگاه‌های در مسیر دیده نمی‌شد. برخلاف کشور خودمان که حتی در روستاها و کنار جاده‌ها، مغازه‌ها با نور و چراغ فراوان مشتری جلب می‌کنند، اینجا همه مغازه‌ها، حتی داروخانه‌ها تاریکند. ویتربین و تبلیغات و اجناس فراوان با بسته‌بندی‌های متنوع و زیبا وجود ندارد. غروب و واقعا غروب است و شب بدون زرق و برق. بسیار از نیازهای روزمره به صورت فله و عموماً در فروشگاه‌های تعاونی، از داخل گونی‌های بزرگ برداشته شده در اختیار مردم قرار می‌گیرد. مغازه‌ها که معمولاً پشت آنها مسکن صاحب مغازه است درهای کوچکی به خیابان دارند و داخل آنها فقط چند ردیف طبقه چوبی یا فلزی برای جادادن اجناس وجود دارد. صاحب مغازه به تنهایی و گاهی به کمک همسر یا فرزندش نیازهای مردم را برآورده می‌کند.

حیاط میهمان‌پذیر ما با نرده‌هایی کوتاه از خیابان جدا می‌شد و بادو سه پله وارد ساختمانی یک طبقه می‌شدیم. صاحبخانه، خانمی مسن و بسیار خوشرو و خندان به استقبال ما آمد. یکی از اتاق‌ها را که فقط یک پنجره داشت و آن هم با کرکه چوبی مسدود بود در اختیار ما قرار داد. یک تختخواب دونفره و سه چهار کمد چوبی و میز توالت. همه چیز از جمله دوش و دستشویی بسیار تمیز با حوله و دستمال کاغذی و ملحفه‌های اتو کشیده. صاحبخانه از ۲۲ سال پیش به صورت رسمی (با اطلاع دولت) به میهماننداری مشغول بود. باین حال یک کلمه انگلیسی یا زبان دیگری به جز اسپانیولی بلد نبود.

آشپزخانه و ناهار خوری بادو سه پله به حیاط پشت که نسبتاً بزرگ و بسیار زیبا و تمیز نگاه داشته شده بود راه داشت. دو درخت مرکبات سرسبز که روی بدنه کلفت آن گل‌های ارکیده بسیار زیبایی (به صورت پیوندی) روییده بود، از شگفتی‌های طبیعت آنجا بود. یک درختچه کریسمس (بخوانید بنت قنسل) پر از برگ‌های سبز و قرمز و



اتومبیل های قدیمی؛ نماد کوبای انقلابی، منبع درآمد برای صاحبانشان و اسباب تفریح گردشگران

**در کوبا بیکاری وجود ندارد. قطع نظر از میزان درآمد، همه مردم می توانند به راحتی به تحصیل پرداخته یا کار پیدا کنند**

ناکافی مردم سخن گفت و این که بیشتر کوبایی ها فقط دو وعده غذا می خورند. سهمیه کوبین آنها کم است. حتی آنها که درآمد نسبتاً مناسبی دارند اگر کمک های فرزندانشان نباشد نمی توانند نیازهای روزمره خود را تأمین کنند. سفرهای خارج از کشور که هیچ، تعمیر منازلشان هم ناممکن است، مگر با کمک دولت. به همین دلیل همه خانه ها در حال خراب شدن و فروریختن است. در روستاهای ایران فضاهای داخلی چون مفروش است، هر چند با حصیر، و همچنین چون میل و صندلی و تختخواب مرسوم نیست فضاها دلباز و روشن به نظر می رسد. در حالی که در کوبا فضاهای داخلی همه جا پر از میل و صندلی و میز و تختخواب و دیگر اشیای جاگیر و شلوغ و ریخت و پاش است و برای ما که عادت نداریم موجب احساس خفقان و عصبیت می شود و اگر هم کهنه و شکسته و فرسوده باشد افزون بر خفقان و عصبیت احساس فلاکت هم ایجاد می کند.

در یکی از کوچه های محله ای فقیرنشین در مرکز شهر به منزل دو خواهر سالخورده بسیار فقیر رفتیم که وضعیت زندگی آنها غیر قابل تصور بود. یکی از خواهرها که ۷۵ ساله و جوان تر بود به عنوان نظافتچی پارک کار می کرد و خانواده دکترا آنها را حمایت می کردند. در کوچه خانه در سطح دو پله بالاتر از کوچه قرار داشت. وارد سالی تاریک شدیم، پشت آن آشپزخانه و حیاط خلوتی کوچک و حمام و توالت قرار داشت که از وان حمام به عنوان ذخیره مخزن آب مصرفی استفاده می شد. تنها یک شیر آب بالای آن وجود داشت که چک چک کنان وان حمام را پر می کرد و کاسه ای کنارش که برای برداشتن آب مصرفی خانه و هر گونه شست و شویی به کار می رفت. از ما با قهوه کوبایی پذیرایی کردند. هر دو خواهر با وجود سالخوردگی خندان و سر حال بودند.

ناهار منزل دکترا صرف شد. املت پنیری که خود دکترا درست کرده بود خوشمزه بود، با موز سرخ شده برای نخستین بار و آناناس و موز کوبایی و میوه دیگری شبیه میوه کنار که در بلوچستان خورده بودم. هنگام صرف ناهار متوجه شدیم که مردم کوبا فقط محصولات داخلی مصرف می کنند و در فصل های مختلف سال محصولات همان فصل را می خورند. مثلاً در زمستان فقط گوجه فرنگی و فلفل می خورند. البته در هتل های گران و اماکن توریستی میوه های دیگر هم پیدا می شود، ولی بسیار گران است. به همین دلیل محصولات خارجی و میوه های غیر فصل نایاب است. اینجا بود که فهمیدم چرا ماریو برای

پدر و مادرش رب گوجه فرنگی و سس مایونز فرستاده بود. سهمیه مرغ نفری نیم کیلو در ماه، نان روزانه یک عدد کمی کوچکتر از نان همبرگری خودمان و قیمت تخم مرغ کوبایی دو پزو. مغازه های سبزی و میوه فروشی با دو سه محصول اندکی که ارائه می کنند، قابل قیاس با بازارهای میوه و تره بار مانیستند.

ظهر روز بعد میهمان آن دو خواهر سالخورده بودیم. با آن همه بینوایی و ناتوانی جسمی، ناهاری سخاوتمندانه برایمان تدارک دیده بودند. همچون سنت روستایان ایران، ما را با دکترا و همسرش تنها گذاشتند، بانوعی برنج با لوبیا قرمز (بخوانید لوبیا پلسو) پخته، مقداری مرغ و موز سرخ شده و یک تخم مرغ آب پز برای من که گوشت نمی خوردم. از توالت رفتن قطع نظر کردم و با اکراه کامل با همان کاسه و آب داخل وان وضو گرفته و نماز خواندم.

بعدها ظهر با راهنمایی یکی از خواهرها با عبور از میدان مرکزی شلوغ شهر و نگاهی به ساختمان جدید و زیبای موزه هنرهای معاصر وارد موزه انقلاب شدیم. با پرداخت یک C.U.C. دستمال توالت گرفتیم و از توالتی که حلقه نداشت به ناچار با تمام کراهت استفاده کردیم. ساختمانی قدیمی (بخوانید نواستعماری) با اتاق های متعدد در دو طبقه و مأموران زن مراقب با ویرترین هایی نمایش دهنده حوادث و تجهیزات دوره انقلاب، عینک و تپانچه چه گوارا، کیف و کفش و ماشین تحریر و دفترچه رمز و این نوع وسایل.

#### بازدید از پارک لنین و پارک گل و گیاه

اول به پارک لنین رفتیم. پارک که نه، فرسنگ در فرسنگ جنگل کم درخت و خلوت در فاصله ۴۰ کیلومتری هاوانا با آفتاب تازنی روباز که حالا تبدیل به مرداب و همه جای آن علف و گل های وحشی سبز شده بود. مجسمه ای از سلیاسانچز همرمزم و یار غار کاسترو که او را زیباتر از آنچه بود نشان می دهد در کنار آبشار کوچک و برکه ای زیبا و نمایشگاه کوچکی در کنار آن با تخته سنگ های بسیار بزرگ برای کف سازی مسیر که گویا از کوه های سیراماسترا حمل شده و همچنین مجسمه ای بسیار بزرگ و قوی از لنین از دیدنی های پارک است. آکواریوم و سالن نمایش فیلم آن مترو که است.

پارک نباتات (بوتانیک) در همان نزدیکی پارک لنین و اگر نه بزرگترین پارک، بلکه یکی از بزرگترین پارک های درخت و گل و گیاه دنیاست، اما نه با کیفیت آنها. در ورودی پارک یک نفر راهنما همراه

ما شد. ورود ماشین به پارک ممنوع است و داخل پارک با وسیله‌ای شبیه قطار (بدون ریل) رفت و آمد انجام می‌شود. آن راهنما همه جا همراه ما آمد و برایمان از گونه‌های گیاهی مختلف صحبت کرد. گلخانه‌های بزرگی را به ما نشان داد که از نظر همسر معماری جالبی داشتند. رسیدگی در پارک در حد نگهداری و وضع موجود انجام می‌شد و به دلیل کمبود بودجه، گسترش و نوآوری متوقف شده بود. باغ ژاپنی که بیشتر کوبایی بود تا ژاپنی، بسیار زیبا بود. انواع درخت‌ها از نوع نخل که شبیه درخت خرما بودند و لسی میوه‌هایی متفاوت داشتند در همه جای پارک وجود داشت. در کنار باغ ژاپنی یک رستوران گیاهی وجود داشت که راهنما ما را در آنجا رها کرد و رفت. ساعت ۱۲ بود و غذا که به صورت بوفه ارائه می‌شد ساعت ۱۲/۵ آماده می‌شد. ما خوشحال شدیم و با همسر که آرزوی خوابیدن روی چمن و تماشای آسمان آبی از لابه‌لای شاخه‌های درختان را داشت به امید یافتن جای مناسب از رستوران دور شدیم. سرانجام جایی پیدا کردیم و دراز کشیدیم. هنوز درست نخوابیده بودیم که دیدیم کسی ما را صدا می‌کند. معلوم شد صاحب رستوران وقتی غذایش آماده شد به دنبال ما آمده بود و پس از طی مسیری ما را پیدا کرده و صدایمان می‌کرد. ناچار به خاطر زحمتی که کشیده بود بلند شدیم و به رستوران رفتیم. سوپ سبزیجات، برنج، اسپاگتی و میوه‌های خردشده همراه آب مانگ و آب پر تقال خوردیم که گران هم نشد. در جمع شاید ۲۰ نفری آنجا غذا خوردند. ناهار را که خوردیم خودمان را آماده کردیم که به جای قبلی برگردیم و کمی استراحت کنیم که دیدیم همان راهنما جلویمان سبز شد و پرسید آیا غذایمان تمام شده یا نه؟ گفت آمده است اما را به در ورودی برگرداند. سرانجام با چانه‌زنی زیاد از او خواستیم که بگذارد مسیر برگشت را پیاده طی کنیم، حدود سه و نیم کیلومتر. او شاخ درآورده بود و باور نمی‌کرد! به هر زحمتی بود او را قانع کردیم که گم نمی‌شویم و عادت به پیاده‌روی داریم. خوابیدن را فراموش کردیم و پیاده برگشتیم. او می‌تسید ما مسیر را گم کنیم و همچنین راننده‌ای که برای برگردان ما قرار بود بیاید معطل شود. ما هیچ‌گاه نفهمیدیم که او چرا این همه احساس مسئولیت می‌کرد و اصرار داشت ما را به سلامت از پارک بیرون کند. در مسیر پیاده‌روی در حالی که می‌دانستیم دیگر هیچ‌گاه خوابیدن در پارک بوتانیک نصیبمان

نخواهد شد از مناظر لذت بردیم و از لابه‌لای خانه‌های محقر کارمندان و کارکنان پارک و خانواده‌هایشان عبور کردیم. راهنما با خوشحالی و شغف فراوان در ورودی پارک منتظر بود و ما را سوار تا کسی کرد. انعام ما را به هیچ وجه قبول نکرد و خوشحال از این که ما را بیرون کرده، ما را ترک کرد.

### صبح روز بعد دانشگاه هاوانا

دانشگاه هاوانا با سابقه‌ای ۲۵۰ ساله ساختمان‌هایی قدیمی به سبک نواستعماری دارد. پای ردیف پله‌های زیاد، عریض و پرابهت دانشگاه تا کسی که پیاده شدیم. باراننده قرار گذاشتیم که ساعت ۱۱ برای بردن ما به ایستگاه اتوبوس‌های بین شهری باز گردد. لیدیا با ما نیامد، ولی کلی سفارش کرد که دیر نکشیم و اتوبوس را از دست ندهیم. گوشه و کنار دانشجویان مشغول درس خواندن بودند. از یک دختر دانشجوی سراغ دانشکده معماری را گرفتیم. گفت این ساختمان‌ها فقط رشته‌های علوم انسانی است و دانشکده معماری در جای دیگری است. او داوطلب شد که ما را همراهی کند و معلوم شد دانشجوی سال سوم رشته شیمی است و دانشکده او در همان محوطه دانشکده معماری است. با یک تاکسی به دانشکده معماری که کمی بیرون شهر بود رفتیم. ساختمان‌های دانشکده‌ها از طریق یک سر پوشیده بزرگ و ساده و در عین حال زیبا به همدیگر متصل شده بود. از پله‌های باریک دانشکده معماری بالا رفتیم. همسر ما دو استاد دانشکده به انگلیسی صحبت کرد و آنها پروژه‌های معماری را روی کامپیوتر به ما نشان دادند. معلوم شد دانشکده هم اکنون به خاطر انتخابات تعطیل است و در کارگاه‌ها و کلاس‌ها دانشجویی نیست که بشود با او حرف زد. استادها خیلی مهربان و با روی باز ما را پذیرفتند و اطلاعاتی از شیوه‌های تدریس و نوع فعالیت دانشجویان به ما دادند. به همان تاکسی به محل پیشین برگشتیم و دیدیم که راننده دوست پسر آن دختر دانشجوی منتظر ما هستند. از آنها خداحافظی کردیم و به ترینال اتوبوس رفتیم. لیدیا منتظر ما بود. در تمام طول سفر دائم مراقب ما بود. هم مواظب بود که به ما خوش بگذرد و هم مثل مادرها که از اتوبوس جانمانیم. خلاصه خیلی به ما محبت کردند. وقتی سوار اتوبوس شدیم و خیالش از سوی ما راحت شد ما را ترک کرد و رفت و ما خاطره خوب این انسان‌های شریف و مهربان، آفتاب درخشان، طبیعت زیبا، دریای زمردین، سواحل تمیز، زندگی سالم، ساده و بی‌آلایش را همه جا با خود خواهیم داشت.



آموزش همگانی رایگان تاعالی ترین سطوح

ما خاطره خوب این انسان‌های شریف و مهربان، آفتاب درخشان، طبیعت زیبا، دریای زمردین، سواحل تمیز، زندگی سالم، ساده و بی‌آلایش را همه جا با خود خواهیم داشت



# نقطه عطف تصمیم‌سازی در مصر

## نگاهی به تحولات مصر پس از بازداشت رئیس‌جمهور مرسى

تنها در جریان ملی کردن کانال سوئز با انگلیس، اسرائیل و فرانسه مبارزه کردند، بلکه طی اقدامی غافلگیرانه، زنده‌یادان جمال عبدالناصر و ژنرال نجیب، سلطنت فاروق را سرنگون کردند. در سال ۱۳۳۷ نیز در عراق زنده‌یادان عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف، بساط سلطنت ملک فیصل را برچیدند. جمال عبدالناصر در خاطرات خود اعتراف کرد که مبارزات ملت مصر با الهام از نهضت ملی و مصدق بوده است. این بار نوبت ملت ایران بود که از مبارزات ملت مصر و عراق، الهام بگیرند. جمال عبدالناصر تا آنجا که توانست، به انقلاب رهایی‌بخش ملت الجزایر و همچنین انقلاب فلسطین و نهضت‌های آفریقا کمک‌های شایانی کرد. در همین راستا بود که در جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ به لحاظ نظامی از اسرائیل شکست خورد. وی با پذیرش شکست و خطای خود، استعفا کرد ولی ملت مصر در یک بسیج بی نظیر به خیابان‌ها آمدند و او را در جایگاه ریاست جمهوری ابقا کردند. ناصر دوباره ارتش مصر را بازسازی کرد و گرچه عمر او کفاف نداد، ولی در اکتبر ۱۹۷۳ و در زمان ریاست جمهوری سادات، ارتش مصر با حمله به اسرائیل، پیروزی‌هایی به دست آورد. پس از آن بود که مذاکرات صلح خاورمیانه آغاز شد که مطلب مستقلی می‌طلبد. در تمامی مراحل این مبارزات، اخوان المسلمین نیز حضور داشتند و هم‌زمان با نیروهای ملی و ملی‌گرانیز درگیری‌هایی داشتند که آن‌هم بحث مستقلی می‌طلبد.

عبدالناصر در کتاب خود «انقلاب مصر» معتقد بود که اگر ملت عرب توانست مبارزات ضد امپریالیستی - صهیونیستی را به دوش بکشند، باید از ملل آفریقایی کمک گرفت. اگر اعراب و آفریقا هم نتوانستند این بار را به دوش بکشند، این بار نوبت اسلام و مسلمین است که این مبارزه را به ثمر برسانند. به نظر من شکست اعراب در

نهضت ملی ایران چند ویژگی داشت: نخست، احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت بود؛ گرچه حرکتی کاملاً قانونی بود ولی انقلابی به بار نشست و واکنش‌های ضد انقلابی هم داشت.

دوم اینکه جنبشی برای استیفای حقوق ایرانیان از منابع زیرزمینی خود بود که به نوبه خود به ضدیت با استعمار و به ویژه امپریالیسم انگلیس انجامید. سوم اینکه مبارزه‌ای علیه استبداد سلطنتی وابسته بود. به ویژه پس از مجلس مؤسسان ۱۳۲۸ که در پی آن شاه قدرت زیادی پیدا کرد. از جمله حق انحلال مجلسین را گرفت و نیز پرونده‌های سیاسی به دادگاه‌های نظامی ارجاع شد که با توجه به حرف شنوی زیادی که این دادگاه‌ها از شاه داشتند، می‌توان این مقوله را بازی با قانون اساسی نامید؛ اما کار نهضت ملی، اصلاح قانون انتخابات بود که در پی آن، قدرت شاه به مردم منتقل شد.

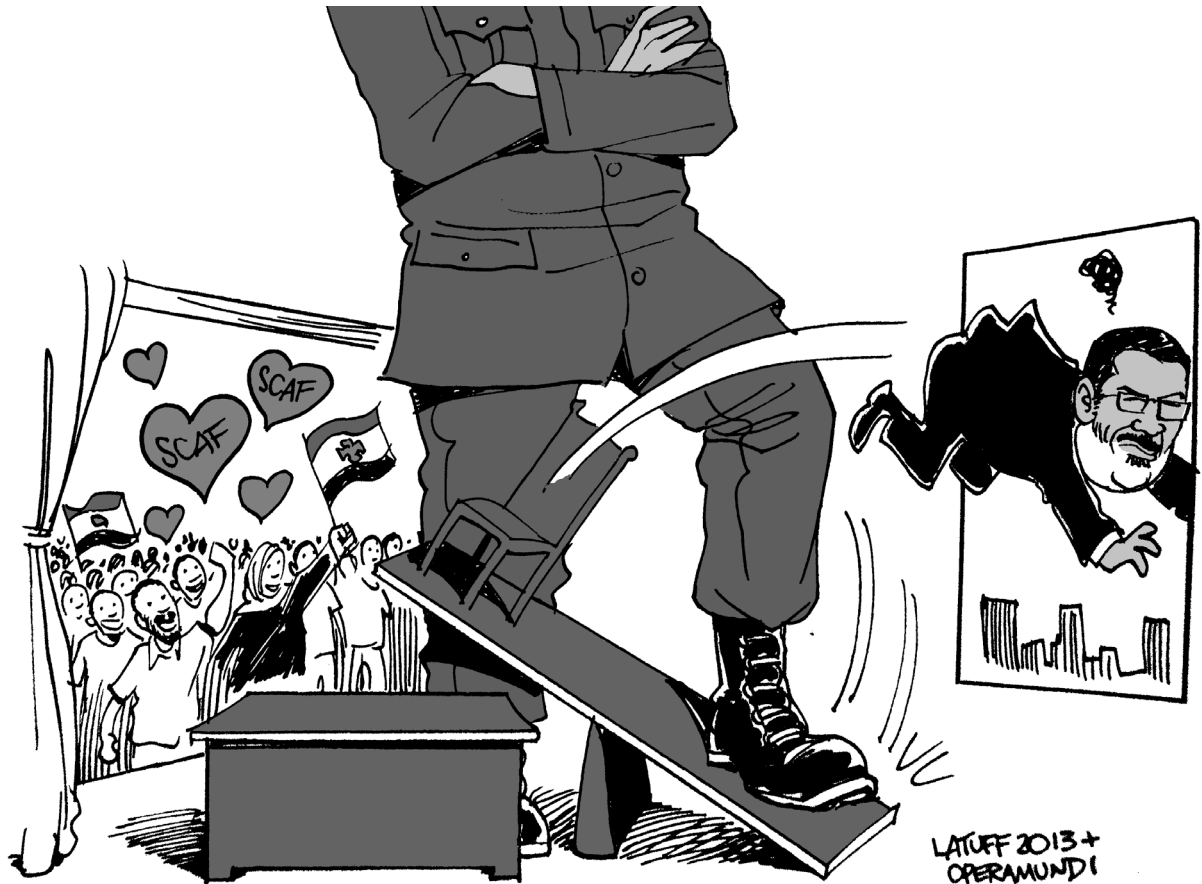
چهارم، مقابله تحسین برانگیز با تحریم‌های نفتی بی رحمانه انگلیس و دستیابی به یک اقتصاد متوازن و خودکفا بود. در آن دوره از یک سو درآمد نفتی نداشتیم و از سوی دیگر هزینه‌های ۶۰ هزار نفر پرسنل صنعت نفت هم باید پرداخت می‌شد. به دلیل همین ویژگی‌های نهضت ملی بود که نیکسون - رئیس‌جمهور سابق آمریکا در کتاب «جنگ حقیقی» خود، رهبری دکتر مصدق را به ریشه درختی تشبیه می‌کند که برای نخستین بار منافع آمریکا در خاورمیانه را به طور جدی تهدید کرد. در همین راستا بود که انگلیس به کمک آمریکا، کودتای انگلیسی-آمریکایی ۲۸ مرداد ۳۲ را علیه نهضت ملی ایران و رهبری آن دکتر مصدق به راه‌انداختند.

گرچه نهضت ملی با این کودتا ناکام ماند ولی مبارزه ملت ایران الهام‌بخش مبارزات رهایی‌خواه میانه شد. چندی بعد و در پی آن ملت مصر در یک مبارزه ضد استعماری و ضد استبدادی، نه



جمال عبدالناصر

حمله آمریکا به عراق با شعار «خاورمیانه بزرگ و دموکراتیک» در سال ۲۰۰۳ شروع شد. در پرتو آن بود که اخوان المسلمین طی آزادی‌های نسبی‌ای که برقرار شد، ۸۵ کرسی پارلمان مصر را به دست آورد.



جنگ ۱۹۶۷ نقطه عطفی را رقم زد که مبارزات اسلامی جایگزین مبارزات ملی و عرب-محور شود و اخوان المسلمین نیز هر روز رشد تازه‌ای پیدا می‌کردند که مطلب جداگانه‌ای را می‌طلبد. حمله آمریکا به عراق با شعار «خاورمیانه بزرگ و دموکراتیک» در سال ۲۰۰۳ شروع شد. در پرتو آن بود که اخوان المسلمین طی آزادی‌های نسبی‌ای که برقرار شد، ۸۵ کرسی پارلمان مصر را به دست آورد. حماس هم در یک انتخابات آزاد و با نظارت بین‌المللی، ۷۰ درصد آرای سرزمین‌های فلسطینی را به دست آورد. واژه «دموکراتیک» در کنار «خاورمیانه» چالش‌های زیادی را در آمریکا ایجاد کرد و عده‌ای به مخالفت برخاستند که دموکراسی در خاورمیانه جواب نمی‌دهد و نتیجه‌ای جز بنیادگرایی و تهدید منافع آمریکا نخواهد داشت. از عوارض جنگ عراق برای آمریکایی‌ها، این بود که او با ما در مبارزات انتخاباتی خود، گفت که جنگ عراق فاجعه‌ای بیش نبود. البته آقای برژینسکی از طراحان راهبردی آمریکا و استاد سیاسی او با ما، از جمله چهره‌های معدودی بود که از ابتدا با حمله به عراق مخالف بود. وی در کتاب معروف خود «انتخاب، رهبری جهان یا سلطه بر جهان»

چالش‌های بین غرب و دنیای اسلام را چنین ترسیم کرد که غربی‌ها، مسلمانان را تروریست می‌نامند و مسلمانان نیز به نوبه خود غربی‌ها را کافر می‌پندارند. برژینسکی توضیح داد که این معادله نه به نفع دنیای غرب است و نه به نفع دنیای اسلام؛ و توصیه کرد که آمریکا باید با جریان‌های میانه‌روی اسلامی، خود را هماهنگ کند. او با ما در انتخابات سال ۲۰۰۸ آمریکا رئیس‌جمهور شد و در پی فاجعه بودن جنگ عراق و توصیه‌های برژینسکی در سفر خاورمیانه خود در پارلمان ترکیه و دانشگاه قاهره پیام‌های آشکار خود را به مردم ترکیه و مصر رساند. او در دانشگاه قاهره با استناد به آیه‌ای از قرآن، گفت که اگر فردی عمداً کسی را بکشد، گویا که تمام مردم را کشته است. وی گفت که از قرآن و این آیه، تروریسم نتیجه نمی‌شود. پیروزی حزب عدالت و توسعه ترکیه در انتخابات، چالشی را در آمریکا ایجاد کرد. برای نمونه مادلین آلبرایت وزیر خارجه کلینتون در نقد ژنرال‌های آمریکایی که به ترکیه فشار می‌آوردند - تا بتوانند از راه زمین ترکیه به عراق حمله کنند - توضیح داد مگر ما غربی‌ها بیش از شصت سال تلاش نکردیم که مسیحیت را در ساز و کارهای

دموکراتیک بیاوریم و آن را قابل پیش‌بینی کنیم؟ مگر حزب دموکرات - مسیحی نتیجه این تلاش‌ها نبود؟ آلبرایت ادامه داد در همین راستا ما سال‌ها تلاش کردیم تا اسلام را هم در ساز و کارهای دموکراتیک بیاوریم تا آن را قابل پیش‌بینی کنیم و حزب عدالت و توسعه ترکیه، نتیجه این تلاش‌ها بوده است. ولی نتوانیم کارهای آمریکایی، حزب جنگ و لابی اسرائیل در آمریکا، این تحلیل را نمی‌پسندیدند. اسلامی که عضویت در ناتو و موجودیت اسرائیل را بپذیرد، از به کار بردن گزاره‌های مذهبی پرهیز کرده و از ساز و کارهای دموکراتیک استفاده کند، چه اشکالی دارد؟ در پی جنبش انتخاباتی پر شکوه مردم در خرداد ۱۳۸۸ و مشروعیت بخشیدن به حق شهروندی و صندوق رأی از منظر اسلام، به نظر می‌رسید مردم تونس و مصر هم تلاش‌هایی را برای مشروعیت بخشیدن به حق شهروندی و صندوق رأی، آغاز کرده‌اند. در چنین فضایی بود که آمریکا سعی کرد به جای لشکر کشی، کشتن و کشته دادن و فاجعه به بار آوردن، به نیروهای بی‌طرف در خاورمیانه تکیه کند که اگر چه منافع آمریکا را تأمین نکنند، حداقل برخلاف آمریکا هم نباشند. آمریکا از تجربه جنبش



حامیان مرسی که مخالف انقلاب نو علیه دولت مرسی هستند

**برژینسکی در کتاب معروف خود «انتخاب، رهبری جهان یا سلطه بر جهان» چالش‌های بین غرب و دنیای اسلام را چنین ترسیم کرد که غربی‌ها، مسلمانان را تروریست می‌نامند و مسلمانان نیز به نوبه خود غربی‌ها را کافر می‌پندارند. برژینسکی توضیح داد که این معادله نه به نفع دنیای غرب است و نه به نفع دنیای اسلام؛ و توصیه کرد که آمریکا باید با جریان‌های میانه‌روی اسلامی، خود را هماهنگ کند.**

انتخاباتی ایران نیز جمع‌بندی کرد که در لایه‌های زیرین جوامع خاورمیانه، مسائلی در جریان است که تا آن زمان امریکان نسبت به آنها شناختی نداشت. همچنین از تجربه انقلاب اسلامی در ایران، این جمع‌بندی را به دست آورد که ارتش وابسته به امریکای مصر را با جنبش مدنی مصر درگیر نکند؛ چرا که نتیجه‌ای جز متلاشی شدن ارتش به بار نمی‌آورد. جنبش مدنی مصر با شعار «مبارک باید برود» مراحل موفق‌تری را طی کرد و هر روز پرشکوه‌تر می‌شد. اخوان المسلمین نیز با پیوستن خود به این جنبش بر شکوه و دامنه آن افزودند، چرا که اخوان پایگاه زیادی در روستاها و اقصای محروم مصر داشت. نتیجه اتحاد همه نیروهای مبارز مصر، سرنگونی مبارک بود. اخوان پیش‌تر اعلام کرده بود که در انتخابات ریاست جمهوری، نامزدی نخواهند داشت و دیگر اینکه به روابط دموکراتیک متعهد خواهند شد. از آنجا که مجوز سازمان اخوان «اجتماعی-خیریه» است، آنها به طور قانونی هم نمی‌توانستند نامزدی داشته باشند. آقای عبدالمنعم عبدالفتاح یکی از رهبران بنام اخوان، به طور فردی نامزدی خود را اعلام کرد ولی اخوان او را از سازمان مرکزی خود اخراج کرد.

با توجه به صحبت‌های او با ما در دانشگاه قاهره و افق جدید سیاست امریکا در خاورمیانه به نظر می‌رسد اخوان احساس کردند در چنین فضایی رأی مردم را به دست خواهند آورد و می‌توانند اداره حکومت را به دست گیرند. به نظر می‌رسد در پی این ارزیابی بود که آقای مرسی با چند نفر از رهبران اخوان موجودیت حزب جدیدی به نام «عدالت و آزادی» را اعلام کردند و در نهایت مرسی نیز نامزدی خود را برای ریاست جمهوری اعلام کرد. به نظر می‌رسد مقایسه مصر با ترکیه و مقایسه حزب «عدالت و آزادی» مصر با حزب «عدالت و توسعه» ترکیه نادرست بود. جنبش اسلامی ترکیه چهار بار با کودتای ارتش ترکیه مواجه شد. ولی در این مدت توانستند به تکوین بورژوازی ملی ترکیه (مالی-صنعتی-تجاری) پرداخته و مبشر تولید و رونق ترکیه باشند. آن‌گاه حکومت را با آرای چشمگیر مردم به دست گرفتند؛ ولی اخوان مصر بدون هماهنگی و تعامل با جنبش مدنی مصر و بدون اینکه مراحل حزب عدالت و توسعه ترکیه را طی کرده باشند، از فاز اجتماعی-خیریه مرحله‌سوزی کردند و به حکومت رسیدند. آنها برای دستیابی به حکومت از یک سو به حزب سلفی «نور» تکیه کردند که از عربستان الهام می‌گرفت و از سوی دیگر به ارتش مصر که رابطه نزدیکی با

امریکا داشت، اعتماد کردند. به دلیل بدقولی-نسبت به قولی که درباره عدم معرفی نامزد داده بودند- از یک سو و مرحله‌سوزی تشکیلاتی و از همه مهمتر اعتماد به عربستان و امریکا و به ویژه رأی شکننده ۵۱ درصدی از سوی دیگر پیش‌بینی می‌شد که اخوان با مشکلات زیادی روبرو شوند.

اخوان از یک سو در تجربه حکومتی خود قانون‌گرایی، دموکراسی و صندوق رأی را پذیرفته بودند و از سوی دیگر و هم‌زمان به حزب سلفی نوری تکیه کرده بودند که نه قانون‌گرایی را قبول دارد و نه دموکراسی را و نه صندوق رأی را. در واقع عربستان، اخوان المسلمین را رقیب و دشمن اصلی خود می‌دانست چرا که اخوان از منظر اسلام اهل تسنن به قانون‌گرایی، دموکراسی و از همه مهمتر صندوق رأی مشروعیت داده بودند؛ و این روشی است که اگر به منطقه تسری می‌یافت به فروپاشی عربستان و امارات می‌انجامید. در حقیقت حساسیت عربستان به اخوان بیش از حساسیت عربستان به شیعیان سنتی بود. چرا که اخوان اهل تسنن قادر بودند ریش‌های بسیاری در حکومت عربستان ایجاد نمایند و رقیب اصلی عربستان می‌شدند. به نظر من اگر اخوان به پذیرش سازوکارهای دموکراتیک و فسادار می‌ماندند و انحصارطلبی نمی‌کردند و راه را برای مشارکت سایر نیروهای هم‌زم‌شان فراهم می‌کردند، باز حمایت جناح او با ما در امریکا و در پی آن ارتش مصر را از دست نمی‌دادند و می‌توانستند تأملاتی با مدل «اسلام در سازوکارهای دموکراتیک» ترکیه به حکومت خود ادامه دهند. ولی اخوان این مدل را هم رعایت نکردند و در نتیجه مردم مصر را از دست دادند و در انتخابات قانون اساسی فقط ۳۷ درصد واجدین رأی مشارکت کردند و تنها ۲۵ درصد واجدین، به قانون اساسی رأی مثبت دادند.

در یک نگاه عمیق‌تر ملاحظه می‌کنیم که عربستان از سه وجه راهبردی مهم برخوردار است:

در وجه اول دارای منابع سرشار نفت و تولید بیش از ۱۰ میلیون بشکه در روز است که کمبود نفت ایران در بازار جهانی را تأمین و محاصره نفتی ایران را تکمیل می‌کند.

در وجه دوم عربستان یکی از پایه‌های اصلی راهبرد براندازی ایران و در انسجام با راهبرد اسرائیل و نئوکان‌های امریکا و امارات متحده عربی می‌باشد؛ بنابراین امریکانمی‌تواند خواست عربستان را نادیده بگیرد.

عربستان از منظر دیگر در مثلث «نفت-اسلحه-جنگ و سرکوب» محاصره شده است. بدین

معنا که در برابر فروش نفت خام مجبور است برای حفاظت آل سعود و به بهانه مبارزه با اسرائیل اسلحه بخرد و آن را در جنگ‌ها و درگیری‌های غیررهابی بخش، هزینه کند.

عربستان هم اکنون دارای چهارصد موشک با برد ۲۰۰۰ کیلومتر و ۷۰۰ هواپیمای جنگنده می‌باشد و در شرایط فعلی دشمن اصلی خود را امانند اسرائیل و نوکان‌های امریکایی، ایران می‌داند.

در وجه سوم عربستان حساسیت زیادی روی اسلام از نوع وهابیت دارد و آل سعود انحصار وهابیت را در دست خود دارد. از یک سو بیشتر منابع نفتی عربستان در مناطق شیعه‌نشین قرار دارد که معترض به آل سعود می‌باشد. از سوی دیگر خود را رهبر جهان اهل تسنن و سردمدار قطب‌بندی کاذب شیعه - سنی قلمداد می‌کند؛ که متأسفانه این قطب‌بندی کاذب هم اکنون به راهبرد اصلی منطقه تبدیل شده و با اسرائیل و امریکانیز هماهنگ است.

پس از تلاش مردم بحرین برای سرنگونی پادشاهی که در چند قدمی پیروزی بودند، عربستان احساس کرد با پیروزی شیعیان بحرین و آن هم در کنار شیعیان عربستان که عمدتاً در مناطق نفتی زیست می‌کنند، یک بلوک مقتدر مخالفت عربستان ایجاد می‌شود؛ بنابراین با توجه به حساسیت‌های ایدئولوژیک آل سعود و حساسیت‌های نفتی عربستان، ارتش عربستان، بحرین را اشغال و جنبش مردمی آن سامان را به شدت سرکوب کرد. عجیب اینکه امریکاهم نسبت به جنایات عربستان چشم‌پوشی کرد. چرا که مسئله ایران برای جنگ طلبان امریکا، در رأس اولویت‌ها بود.

حال اگر به مصر برگردیم می‌بینیم مرسی با کمبود درآمدهای توریستی و صف‌های طولانی نان و بنزین و اتوبوس‌روبرو بود و به جز شیخ قطر، عربستان و امارات نیز کمک‌شایانی به او و اخوان نکرند. شیخ قطر هم با مصالحه‌ای - بخوانیم کودتایی - روبه‌رو شد که طی آن شیخ صمد جای خود را به فرزندش شیخ تمیم داد. شیخ تمیم در روز اول خلافت، چرخش راهبردی قطر را اعلام و مرز خود را از اخوان المسلمین مصر، فلسطینی‌های حماس و شیخ قرضاوی جدا کرد. وی گفت که قطر می‌خواهد کشوری در تعامل با دیگر کشورها باشد و افزود که گرچه مسلمانیم؛ اما اخوان المسلمین نیستیم و اسلام سیاسی را قبول نداریم.

آیابین ۲۵ ژوئن ۲۰۱۳ یا حوادث قطر با ۳۰ ژوئن ۲۰۱۳ و عزل آقای مرسی توسط ارتش

مصر ارتباط مستقیمی وجود ندارد؟! در این راستا گفتنی است که اردوغان نخست‌وزیر ترکیه هم اعلام کرد از اراده‌ای در جهت کودتا در مصر اطلاع داشتیم ولی به نظر نمی‌رسید که امریکا و اروپا به چنین کودتایی علیه دولت قانونی تن دهند. اردوغان پس از وقوع کودتا در مصر، کودتا را محکوم و از مرسی حمایت کرد ولی به نظر نمی‌رسد که مرسی با توجه به معادلات جدید نیروها در منطقه و مصر، اخوان مصر را به رویارویی فیزیکی در برابر ارتش و بقیه مردم تشویق کند.

ارتش مصر از دیدگاه خود فرصتی طلایی یافت؛ بدین معنا که جنبش مدنی مصر، جنبش ترمرد، حزب سلفی نور، رئیس دانشگاه الازهر و رئیس کلیسای قبطی‌ها و عبدالمنعم عبدالفتوح و بخشی از جوانان اخوان به جبهه نجات ملی نزدیک شدند و خواهان استعفای مرسی و فراقخوان برای انتخابات جدید بودند. ارتش مصر از آینده خود نیز نگران بود که مبادا مانند ارتش ترکیه بر تری و اولویت خود را در برابر نیروهای سیاسی و آرای مردم از دست بدهد. شاید به همین دلیل بود که وارد صحنه شد و مرسی را عزل و به زندان افکند. طی چند روز که از این واقعه گذشت، عربستان، امارات متحده عربی و کویت علاوه بر ۱۲ میلیارد دلار کمک، با واردات نفت مشکل‌صفت طولانی بنزین را حل کرده و سعی کردند با این کمک‌ها، حاکمیت جدید مصر را تثبیت کنند. گفتنی است چندی قبل ۹۰ نفر از اعضا و هواداران اخوان المسلمین در امارات متحده بازداشت و شصت نفر آنها محاکمه و به احکام سنگین بین شش تا هفت سال محکوم شدند. این نشان می‌داد که اصلی‌ترین دغدغه و چالش امارات متحده با اخوان المسلمین است و لذا سعی کردند چنین کودتایی ضمن موفقیّت، تثبیت هم بشود. احمد ماهر - یکی از پنج نفری که جنبش ترمردشش آوریل را ایجاد کرده بود - چندی بعد اعلام کرد عربستان می‌خواهد با دلارهای نفتی انقلاب مصر را بخرد و بدین وسیله صف خود را از جبهه نجات ملی جدا کرد. البرادعی و همچنین رئیس دانشگاه الازهر و سایر نیروهای جبهه نجات، نسبت به خشونت‌های ارتش، علیه اخوان المسلمین اعتراضات جدی داشتند. البرادعی اعلام کرد مرسی به دلیل عضویت در اخوان المسلمین نبود که شکست خورد، بلکه به دلیل ناکارآمدی و ندانم‌کاری خود او بود که شکست خورد، بنابراین اخوان المسلمین می‌توانند با بازخوانی جدید قانون اساسی و انتخابات پیش‌رو، مشارکت



اعتراضات زنان در بحرین

جدی داشته باشند. این سؤال مطرح است که اگر اخوان ضمن محکوم کردن کودتای علیه دولت قانونی و حامیان عربستانی و اماراتی و نوکانی این کودتا، از برخورد های قهرآمیز و احیاناً مسلحانه پرهیز کرده و در پروسه یک انتخابات جدید و مبتنی بر آرای مردم شرکت کنند، از دو حال خارج نیست؛ یا برای بار دوم بیشتر کرسی‌های مجلس و قدرت را به دست خواهند آورد و یا به صورت جناحی قدرتمند و تعیین‌کننده در معادلات سیاسی مصر حضور خواهند داشت. در هر دو صورت آنها از خطری بزرگ‌رهای می‌یابند؛ چرا که حساسیت عربستان، امارات متحده عربی، اسرائیل و جنگ طلبان امریکا، دشمن مشروعیت یافتن دموکراسی و صندوق رأی است و اخوان و سایر نیروهای مردمی مصر باید به این امر توجه داشته باشند. ارتش مصر نیز از مشروعیت یافتن آرای مردم نگران است، بنابراین به هر قیمتی شده باید از آنها گونیسیم، اقدامات قهرآمیز و مسلحانه و احیاناً سوری‌ای شدن مصر پرهیز کرد، چرا که خط آشکار اسرائیل این است که تمام کشورهای خاورمیانه را به جنگ داخلی مشغول کرده و نفس راحتی بکشد.

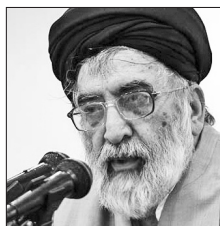


# شناختی از سلفی‌گری و اخوان در مصر

## نگرشی به اوضاع جدید مصر، احزاب و تشکل‌ها

اوضاع جدید مصر و رویارویی مردم با هم، نگرانی و پرسش‌های زیادی را بین هموطنان و به‌ویژه خوانندگان نشریه به‌وجود آورده است. در این راستا پرسش‌هایی را با جناب آقای حجت‌الاسلام حاج سیدهادی خسروشاهی در میان گذاشتیم تا از منظر خودشان به این پرسش‌ها پاسخ دهند. آنچه تقدیم خوانندگان می‌شود تفصیل این گفت‌وگوست. امید است از برخورد فعال محروم نشویم.

سیدهادی خسروشاهی



■ ممکن است اشاره‌ای به سابقه تاریخی «سلفیه» یا سلفی‌گری را در سه وجه اعتقادی، راهبردی و تشکیلاتی بیان کنید؟

● درباره تاریخ سلفی‌گری و عقاید و اقدام‌های آنها در طول قرون گذشته، نمی‌توان در یک گفت‌وگوی کوتاه حق مطلب را ادا کرد، بلکه در این زمینه باید یک مجموعه چندجلدی به تحریر درآید تا به‌طور تحقیقی و دقیق، روشن شود که «سلفی‌گری» چیست؟ و چه می‌گوید؟ در اینجا به‌طور اجمال و اشاره‌ای می‌توان به بحث پرداخت.

کلمه «سلفیه» از ماده «سلف» به معنای «پیشین» اخذ شده که در مفهوم اسلامی مصطلح، به گروه یا کسانی اطلاق می‌شود که خواستار «بازگشت به روش سلف صالح» هستند و می‌گویند باید مکتب «سلف صالح» را همان‌ما عمل برای مسلمان‌های همه اعصار و قرون، از جمله عصر ما باشد و مرادشان از «سلف صالح» هم رجال و شخصیت‌های سه قرن نخست از تاریخ اسلام است و استنادشان به روایتی است که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: «بهترین مردم کسانی هستند که در کنار من بودند و سپس کسانی که پس از آنها آمدند...» در واقع باید گفت مفهوم کلی سلفی‌گری شامل همه مسلمان‌ها و پیروان مذاهب اسلامی می‌شود، چرا که همه آنها خواهان پیروی از روش پیامبر اکرم و یاران صالح ایشان هستند.

این مفهوم کلی سلفیه است، اما پیدایش جریان‌هایی با عنوان «سلفیه» از نظر تاریخی به قرن هشتم هجری و قرائت «محمدبن عبدالوهاب» از آن می‌گردد. البته ریشه اصلی دیدگاه‌های محمدبن عبدالوهاب هم از تفکر «احمدبن حنبل»

سه حلقه احمدبن حنبل، ابن تیمیه، محمدبن عبدالوهاب پایه‌گذار و تشکیل‌دهنده اصلی جریان‌های سلفی‌گری هستند که مدعیان سلفی‌گری عصر ما هم خود را همواره پی‌رو این «خط» می‌دانند و البته فرقه‌های متعددی دارند

نشأت می‌گیرد که در قرن نهم هجری در بغداد این جریان را به عنوان بازگشت به «نص» و تبعیت کامل از روش «سلف صالح» به راه انداخت.

حلقه وسط بین این دو شخصیت «ابن تیمیه» است که یک عالم سنی حنبلی تندر بود که شاهد و ناظر سقوط خلافت و نابودی بغداد بود که عامل این بدبختی را نشر فلسفه یونانی و مذاهب باطنی‌گرایی و صوفی‌گری می‌دانست و حتی خطر آنها را بیشتر از خطر صلیبی‌هایی می‌دانست که با مسلمان‌ها در جنگ بودند و به همین منظور برای پاکسازی آیین محمدی (ص) و بازگشت به «توحید» ناب! قیام کرد و کتاب یار ساله «السیاسه الشرعیه فی اصلاح الراعی والرعیه» را تألیف و منتشر کرد که هنوز هم «مانیفست» سلفی‌های تندر و به‌شمار می‌رود. ابن تیمیه در این رساله، ضمن برشمردن احکام ضروری شرع از عبادات تادیبات که باید به‌طور کامل اجرا شوند، خواستار جهاد ضد دشمن خارجی و داخلی شد که برترین نمونه آن «جهاد عقیدتی» است که در عصر ما، سلفی‌ها تحت آن عنوان به جهاد! مشغول هستند.

■ در این میان نقش وهابی‌گری چیست؟

● جریان سلفی وهابی‌گری را محمدبن عبدالوهاب پایه‌گذاری کرد که در شبه جزیره العرب - عربستان به دنیا آمده بود و سپس قبیله «آل سعود» آن را پذیرفت ولی با ترد آنها از حجاز، توسط «محمدعلی پاشا» والی مصری گسترش وهابی‌گری ادامه نیافت. اما بعدها «قبیله آل سعود» توانست در جنگ‌های داخلی همه قبایل دیگر را شکست دهد و تحت سیطره خود درآورد و دولت سعودی را سازماندهی کند و در سال ۱۹۳۲

میلادی «وهابیت» را دین رسمی کشور اعلام کرد. در واقع سه حلقه احمد بن حنبل، ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب پایه گذار و تشکیل دهنده اصلی جریان های سلفی گری هستند که مدعیان سلفی گری عصر ما هم خود را همواره پیرو این «خط» می دانند و البته فرقه های متعددی دارند.

■ آیا عبدالوهاب تألیف خاصی در این باره ندارد؟

● چرا، هر سه فرد مزبور و مورد اشاره، آثار و رساله ها و تألیفات بی شماری دارند، کتاب «التوحید» محمد بن عبدالوهاب در واقع بیان کننده مفهوم توحید از دیدگاه هر سه شاخه سلفیه است و اساس اسلام را توحید می داند که با هر گونه اقدام به اصطلاح «شُرک آمیز»ی، با قدرت مقابله می کند و در همین راستا به فتوای او، مقابر و مشاهد ائمه اهل بیت و اولیای صالحان را در حجاز و سپس عراق و ایران کرده و با خاک یکسان کردند و این روش را متأسفانه سلفی های عصر ما هم در کشورهای اسلامی آغاز کرده اند و افزون بر تونس، لیبی و سومالی، در مصر هم اقدامات مقدماتی را انجام دادند که با مخالفت الازهر و علما و شیوخ دیگر، متوقف شد و آخرین اقدام زشت آنها، نبش قبر حجر بن عدی، صاحبی گرامی پیامبر و تخریب مقام ابراهیم و چندین بنای دینی مورد احترام شیعه و سنی، در سوریه بود. البته هجمه هایی هم برای تخریب مقام سیده زینب در دمشق انجام داده اند که خوشبختانه تاکنون با موفقیت! روبه رو نشده است، ولی این اقدام آنها نشان دهنده هدف نهایی سلفی گری و وهابی است.

■ اصول کلی عقیدتی این جناح های سلفی چیست، یعنی در واقع چه می گویند و چه می خواهند؟

● منظومه معرفتی و اصول اساسی عقیدتی همه جناح های سلفی را می توان در پنج ماده خلاصه کرد:

- ۱- تسلیم کامل در برابر کتاب و سنت، بدون تفسیر و تأویل شخصی، یعنی کتاب و سنت و اجماع امت، مبادی اصلی و اساسی عقیدتی است.
- ۲- تَوَلّی و تَبَرّی... یعنی پیروی از صحابه و سلف صالح و دوری از کسانی که اهل بدعت و تابع هواهای خود هستند.
- ۳- توحید ناب و پذیرش همه صفات و اسمای الهی و قبول ربوبیت مطلق خداوند.
- ۴- اطاعت از حاکم. در این رابطه عقیده «فرقه طحاویه» را که با عقاید اهل سنت و اشعری ها هماهنگ نیست می پذیرند، یعنی خروج بر ضد حاکم، هر چند «جائر» باشد، مجاز نیست.

هد پیروی از روش خلفای چهار گانه و صحابه و تابعین و اعتقاد به عدالت همه آنها. البته این عقاید، حاشیه هایی دارد که در کتاب ها و آثار آنها به طور مشروح آمده است.

■ تفاوت سلفی گری اخوان با سلفیه وهابی در مفهوم اسلامی-تاریخی در چیست؟ اگر هر دو سلفی هستند، پس نقطه افتراق کجاست؟

● من قبلاً اشاره کردم که سلفی گری اولاً در هر کشوری صبغه خاص خود را دارد و گروه ها و فرقه های متعدد و گوناگونی را شامل می شود و یک شکل واحد و جامع نیست و ثانیاً مفهوم سلفی گری در میان آن فرقه ها و گروه ها متفاوت است.

شهید حسن البنادر یک بیانی، خطاب به اخوانی ها، به طور شفاف و صریح می گوید: «شما بدون هیچ هراسی می توانید بگویند که اخوان المسلمین یک دعوت سلفی است و خواستار بازگشت اسلام به سرچشمه آن، یعنی قرآن و سنت است.»

در تبیین این مسئله و این که سلفی گری اخوان، متفاوت با دیگر سلفی هاست، شیخ راشد الغنوشی که مرید شیخ البناست می گوید: «سلفی گرایی آن طور که نزد بعضی ها معنی می شود، به عنوان جنگ علیه مذاهب فقهی و عقایدی دیگر نیست. نه، چنین کاری به معنای گسستن اساس و شالوده است. سلفی گری به معنای جست و جو و شناخت احکام خداوند از طریق کتاب قرآن و سنت پیامبر در حد توان و قدرت است. در سلفی گرایی صحیح اخوت اسلامی بالاتر از فرقه و مذهب است و همچنین بر قاعده گرد آورده مسلمانان پیرامون دین و توحید و زدودن اختلافات است و به این قاعده کلی عمل می کند: (در اصول مورد توافق، همکاری می کنیم و در موارد اختلاف، همدیگر را معذور می داریم.)»<sup>(۱)</sup>

اصولاً باید گفت که سلفی گری، یک «مقوله تشکیکی» است و به همین دلیل نمی توان همه شاخه های آن را در مصر یا جاهای دیگر هم فکر و هم عقیده دانست. سلفی گری اخوانی، در پی جنبه اصلاح اجتماعی-سیاسی است و در نهایت و در صورت امکان خواستار احیای «خلافت اسلامی». اما سلفی گری وهابی، روش بسیار تنگ نظرانه یا به اصطلاح رادیکال را مطرح می کند و به دنبال احیای خلافت نیست، بلکه شاه وابسته به قبیله آل سعود را «ولی الامر» و «واجب الاطاعه» می داند و کاری به جنبه های سیاسی-اجتماعی ندارد و به همین دلیل در زمان سادات و مبارک، رژیم فعالیت این نوع سلفیه را آزاد گذاشته بود، چون در



شیخ محمد بن عبدالوهاب پایه گذار وهابیت

سلفی گری اولاً در هر کشوری جنبه خاص خود را دارد و گروه ها و فرقه های متعدد و گوناگونی را شامل می شود و یک شکل واحد و جامع نیست و ثانیاً مفهوم سلفی گری در میان آن فرقه ها و گروه ها متفاوت است

که در کلیت اتفاق نظر دارند یکپارچه نامید.

■ **سلفی‌گری در بلاد عربی اسلامی به ویژه در مصر چگونه است؟ آیا آنها ریشه تاریخی در کشور دارند یا محصول دوران اخیر است؟**

● کشورهای اسلامی و عربی، هر یک گروه‌های خاص سلفی خود را دارند که نمی‌توان در یک گفت‌وگو به آنها پرداخت، اما در مورد مصر باید گفت سلفیه سابقه تاریخی دارد، ولی با توجه به روحیه مسالمت‌جوی مردم مصر، روش خشونت‌آمیزی در گذشته‌های دور نداشتند و البته در مصر نیز «سلفی‌گری واحدی» وجود ندارد، بلکه شاخه‌های متعددی از آن در مصر فعال بوده‌اند که از جمله می‌توان به شاخه‌های مهم آن اشاره کرد: الف - سلفیه اجتماعی: این بخش از سلفی‌گری عمدتاً به کار خدمات - اعم از فرهنگی، بهداشتی، اقتصادی و... مشغول بوده‌اند که عمده‌ترین آنها «جمعیت انصار السنه المحمدیه» - جمعیت یاران سنت محمدی است که توسط شیخ حامد الفقی در سال ۱۹۲۶ میلادی تأسیس شد، ولی اداره آن بعدها به عهده شیخ جمال المرابکی، شیخ عبدالله شاکر، شیخ علی حشیش و شیخ حسن عبدالوهاب واگذار شد. دومین گروه سازمان یافته در بخش اجتماعی سلفی «الجمعیت الشرعیه» است که توسط شیخ محمود خطاب السبکی در ۱۹۱۲ تأسیس شده است و بعد رهبری آن را شیخ دکتر محمد المختار المهدی استاد دانشگاه الازهر به عهده گرفت. روش و خدمات این جمعیت مورد رضایت دیگر بخش‌های سلفی نیست و آن را سلفی‌گری خالص نمی‌دانند.

ب - سلفیه علمی: این بخش که به عنوان مکتب یا مدرسه سلفیه شناخته می‌شود در واقع محصول تلاش علمی شیخ ناصر الدین آل‌بانی، عالم سوری الاصل می‌باشد که بیشتر به جنبه‌های علمی - تحقیقی درباره اصول و عقاید سلفیه می‌پردازد و معتقد به «سازمان» و «تشکیلات» نیست و معتقد به تبلیغ و تلاش علمی است. البته این جناح از سلفیه در مصر هواداران بیشتری دارد و کانال‌های تلویزیونی متعدد و مدارس و گروه‌های تحقیقی اداره می‌کند و نشریه‌ها و کتاب‌های گوناگونی را منتشر می‌سازد.

عمدتاً این گروه به جای فعالیت‌های اجتماعی یا سیاسی به تصفیه و تربیت معتقد است. یعنی نخست باید بدعت‌ها و خرافات را از دین دور ساخت و آن را به اصطلاح تصفیه کرد و سپس به تربیت افراد پرداخت که در نهایت به اصلاح جامعه می‌انجامد. رهبر معنوی این جمعیت، شیخ ناصر الدین آل‌بانی می‌گوید: ما با همه گروه‌ها و جمعیت‌های

اسلامی - سیاسی مخالفیم و باور داریم که نخست باید به تصفیه و تربیت پرداخت و اگر از آغاز وارد سیاست شویم، آلوده خواهیم شد و در نهایت از شریعت اسلامی دور خواهیم ماند و آنهایی که امروز به نام «جماعت اسلامی» فعالیت سیاسی می‌کنند در واقع مفهوم واقعی اسلام را درک نکرده‌اند و حتی رهبران آنها بر داشت درستی از اسلام ناب ندارند و به همین دلیل با شکست روبه‌رو خواهند شد. این بخش از سلفی‌ها با شرکت در انتخابات و یا تشکیل احزاب موافقت ندارند و همواره به تعلیم و تربیت افراد می‌پردازند و آن را اساس فهم صحیح از اسلام و تشکیل جامعه اسلامی می‌دانند.

ج - سلفیه جنبشی - سروری: این جناح آمیخته‌ای از سلفی‌گری اعتقادی و روش جنبشی - قطبی هستند که رئیس آن دکتر هشام عقده، عضو هیئت شرعی جمعیت «التوحید و الاصلاح» است و جمال سلطان و شیخ فوزی سعید اواریاری می‌کنند.

د - سلفیه جامیه: این فرقه توسط شیخ محمد امان‌الله جامی تأسیس شد و مخالفان آن را «سلفی‌گری اطاعت سلطان» می‌نامند. مؤسس آن یک مدرس حبشه‌ای بود که در مسجد نبوی - حجاز - تدریس می‌کرد و بعد استاد دانشگاه اسلامی مدینه منوره شد. گروهی از شیوخ و هابی حجاز، این گروه را تقویت می‌کنند و در مصر نیز شیوع یافت.

از مبادی اساسی این جمعیت «وجوب اطاعت ولی امر» و دوری از سیاست و حاکمیت و مخالفت با احزاب و سازمان‌هایی چون اخوان المسلمین یا جماعت التبلیغ و الدعوة هستند و بیشترین کتاب‌ها را در رد این احزاب و افکار آنها منتشر کرده‌اند. این فرقه خواستار استمرار حکومت حسنی مبارک به عنوان «ولی امر مسلمین» بودند و قیام بر ضد او را خلاف شرع و حرام می‌دانستند. اینها سلفی مخلص را کسانی می‌دانند که در آغاز انضمام به حرکت، باید از اخوان المسلمین، جماعت التبلیغ و الدعوة، سید قطب و بن لادن، رسماً تبری بجویند و نظام حاکم را هر کسی که در رأس آن باشد، ولی الامر بدانند و به رسمیت بشناسند و فکر قیام بر ضد آن را نداشته باشند. شیخ محمود عامر یکی از رهبران این گروه در دوران مبارک، فتوای قتل محمد البرادعی را صادر کرد، چون او مردم را به تمرد و عصیان دعوت می‌کرد و از حسنی مبارک خواست که او را دستگیر و اعدام کنند!

عجیب آن که این شیخ مخالف سیاست و وجوب اطاعت از حسنی مبارک اولی الامر، پس از سقوط وی خود را کاندیدای ریاست جمهوری

اغلب مردم، «سلفیه» را با «اصولیه» یکی می‌دانند، در حالی که سلفیه بیشتر به «تهذیب ظاهری دین» از طبق قرائت خود می‌پردازند که امروزه باید آن را «حنبلی‌گری جدید» نامید و محصول دوران قرون تاریک و آشفته و شکست ملل اسلامی است. اما بنیادگرایان یا اصولی‌ها با گرایش جدید، پس از سقوط خلافت عثمانی و غصب فلسطین رشد کردند که خواستار تشکیل «دولت اسلامی» هستند

واقع تضادی با حکومت نداشت، اما سلفی‌گری اخوانی نخست خواستار تشکیل حکومت اسلامی و در نهایت، احیای خلافت بود و این را مبارک و آل سعود بر نمی‌تابیدند. سلفیه و هابی، در هر کجابه فکر تخریب مشاهد و قبور اولیا و صالحین است و گویا با تخریب آنها، «توحید ناب» حاکم می‌شود، ولی سلفی اخوانی، در مزار و مشاهد اهل بیت در مصر، گردهم می‌آیند و به نماز و نیایش و توسل به اولیایم پردازند و البته موارد افتراق بسیار دیگری هم دارند که مجال تفصیل نیست.

■ **سلفی‌گری با بنیادگرایی یکی است یا تفاوت‌هایی دارند؟**

● اتفاقاً اغلب مردم، «سلفیه» را با «اصولیه» یکی می‌دانند، در حالی که سلفیه بیشتر به «تهذیب ظاهری دین» از طبق قرائت خود می‌پردازند که امروزه باید آن را «حنبلی‌گری جدید» نامید و محصول دوران قرون تاریک و آشفته و شکست ملل اسلامی است. اما بنیادگرایان یا اصولی‌ها با گرایش جدید، پس از سقوط خلافت عثمانی و غصب فلسطین رشد کردند که خواستار تشکیل «دولت اسلامی» هستند و البته در هر کشوری، بنیادگرایان، قرائت‌های خاص خود را دارند و نمی‌توان آنها را مانند سلفی‌ها از نظر عقیده و روش -

نمود! عده‌ای از هواداران سلفی گری «جامی» و در رأس آنها شیخ ربیع بن هاوی روش تندتری در برابر دیگر جریان‌های اسلامی لیبرال و یا سکولار در پیش گرفته و ضمن تکفیر همه آنها، در مورد مثلاً شهید سید قطب هم اعلام کرد که او «بزرگترین گمراه کننده نسل جوان مصر و عرب بود» و شیخ محمود عامر در مدح «هاوی» ضمن مقاله‌ای نوشت: بزرگترین خدمت شیخ ربیع آن است که توانست اندیشه بزرگترین گمراه کننده عصر ما، سید قطب را که در میان نسل جوان جهان اسلام رشد کرده بود، با آثار خود از بین ببرد. (۲) البته اینها بعضی از فرقه‌ها و گروه‌های سلفی معروف و فعال در مصر هستند، ولی اکنون تعداد سازمان‌ها و جناح‌های سلفی در مصر بیشتر شده است.

### روابط سلفی‌ها با شیوخ الازهر چگونه است؟ آیا آنها را قبول دارند؟

● سلفی‌ها نوعاً اهل سنت رانیز «مشرک» می‌دانند و صوفی‌ها را که در مصر بالغ بر هشتاد طریقه و میلیون‌ها پیرو دارند، خارج از دین می‌شمارند و در همین راستا شیوخ الازهر راهم بدعت‌گذار او به دور از اسلام واقعی می‌دانند.

برای نمونه می‌توان به یک حادثه اشاره کرد. شیخ دکتر احمد الطیب، شیخ کنونی الازهر که خود مرشد یک طریقه صوفیه و مورد احترام همه طرق تصوف در مصر است، در سال ۲۰۱۰ در یک گفت‌وگو با مکرم محمد احمد، رئیس اتحادیه روزنامه‌نگاران مصری، گفت که باید موقعیت تاریخی و قدیمی الازهر احیا شود و از نو، استقلال واقعی خود را به دست آورد و سپس با توجه به پرسش‌های آقای مکرم به شدت به سلفیه وابسته به وهابی‌گری حمله کرد و گفت افکار این قبیل گرایش‌های سلفی اصلاً با افکار و عقاید مردم مصر سازگار نیست و با توجه به وابستگی مالی به دیگران آنها کمتر از تبشیر مسیحی‌گری، مارکسیسم و لیبرالیسم الحادی نیست. شیخ گفت: «در دورانی که الازهر به «کما» رفته بود، سلفی‌ها میدان پیدا کردند و وهابی‌ها خواستند جای خالی مذهب را پر کنند و «فقه بیابانی» را جایگزین «فقه وسط» کنند!

این گفت‌وگو با هجمه شدید سلفی‌ها رو به رو شد و آنها ضمن تقبیح شیخ الازهر، یاد آور شدند که همسان دانستن آنها با لیبرالیسم و مسیحیت و مارکسیسم، ظلم بزرگی بر «شیوخ سلفیه» است.

شیخ طیب پیش از انقلاب اخیر در کانال مصری «النیل» در برنامه هفتگی خود با عنوان «فقه الحیات» به دفاع از حقایق اسلامی و نقد وهابی‌گری با استناد به کتاب‌های شیخ ابن تیمیه می‌پرداخت

و یک بار هم در کانال «العربیه» قطری، سلفی‌ها را «سوفسطاییان جدید» نامید که ریشه در اندیشه اسلامی ندارند و در ۲۰۰ سال اخیر اظهار وجود پیدا کرده‌اند، که اشاره به عمر دعوت وهابی‌گری بود که در همه بلاد عربی و اسلامی از جمله مصر، با پول سعودی‌ها به نشر اندیشه سلفی‌گری مشغول شده‌اند. در واقع می‌توان گفت اختلاف سلفی‌ها با علمای الازهر و مصری‌ها از دورانی آغاز شد که ابراهیم پاشا، فرزند محمد علی پاشا حاکم مصر، پایتخت و هایت‌الدریه را کوبید و به کلی ویران کرد و سران قبیله آل سعود را دستگیر و تبعید نمود. شیوخ الازهر با توجه به روش اعتدالی اصلاحی از دوران‌های پیشین تا امروز با این قبیل سلفی‌گری مخالف هستند و حتی امکان اجازة هم نمی‌دهند که شیوخ وهابی، در الازهر تدریس کنند.

البته می‌توان گفت مخالفت شیخ کنونی الازهر با سلفی‌ها، بیشتر در رابطه با سلفی‌های تکفیری است و شاید با سلفی‌های معتدل کاری نداشته باشد. به ویژه که خود مرشد یک طریقه صوفی است و هوادار تقریب بین مذاهب اسلامی است که در یک نامه به اینجانب خواستار آن شده است

### روابط الازهر با ایران چگونه است؟ دیدگاه آن نسبت به اختلاف شیعه و سنی چیست؟ چون می‌دانیم که شیوخ قبلی هوادار تقریب بین مذاهب بودند.

الازهر در واقع از قدیم روابط حسنه‌ای با علمای ایران داشته است و در اثر همین روابط در تأسیس جمعیت تقریب بین مذاهب اسلامی با مرحوم شیخ محمد تقی قمی همکاری کرد و سرانجام فتوای شیخ الازهر، مرحوم شیخ محمود شلتوت در «جواز تعبد به مذهب شیعه» صادر شد.

در دوره اقامت من در قاهره، رابطه بسیار صمیمی با شیخ سابق الازهر، شیخ محمد سید طنطاوی و دکتر شیخ احمد الطیب که رئیس دانشگاه الازهر بود داشتیم و یک هیئت بلند پایه ۱۰ نفری از علمای الازهر برای شرکت در کنفرانس بزرگداشت آیت الله بروجردی و شیخ محمود شلتوت به ایران فرستادیم که انعکاس بسیار مطلوبی داشت و در مطبوعات مصری هم اخبار آن منتشر گردید.

اما متأسفانه روش بعضی از دوستان عراقی و لبنانی مادر آغاز به تبلیغ تشیع در مصر که به نظر من زود هنگام و بدون طرح و برنامه بود، که موجب رنجش عده‌ای از شیوخ الازهر گردید تا آنجا که شیخ کنونی الازهر، جناب دکتر احمد الطیب، با وجود سابقه‌ای در خشان در دعوت به وحدت و مخالفت با وهابی‌گری، به صفوف مخالفان پیوست و از «تبشیر شیعی» اظهار نگرانی کرد...



سید قطب

از مبادی اساسی این جمعیت «وجوب اطاعت ولی امر» و دوری از سیاست و حاکمیت و مخالفت با احزاب و سازمان‌هایی چون اخوان المسلمین یا جماعت التبلیغ والدعوه هستند و بیشترین کتاب‌ها را در رد این احزاب و افکار آنها منتشر کرده‌اند



**سلفی‌ها نوعاً اهل سنت را نیز «مشرک» می‌دانند و صوفی‌ها را که در مصر بالغ بر هشتاد طریقه و میلیون‌ها پیرو دارند، خارج از دین می‌شمارند و در همین راستا شیوخ الازهر را هم بدعت‌گذار! و به دور از اسلام واقعی می‌دانند**

**■ شما اکنون با شیخ فعلی الازهر از تباط و یا مکاتبه دارید؟**

● من وقتی در قاهره بودم، دیدارهای مکرر با ایشان داشتم. در آن وقت، او مدتی مفتی اعظم مصر و سپس رئیس دانشگاه الازهر شد. روابط ما بسیار صمیمانه و برادرانه بود. بنده پس از پایان دوره مأموریت سه‌ساله در مصر، چون همزمان با ماه مبارک رمضان بود از بسیاری از دوستان و شخصیت‌ها توسط نامه رسمی خداحافظی کرده و نامه‌ها و پاسخ‌های زیادی هم دریافت کردم که یکی از آنها از جناب شیخ احمد الطیب بود که در یک نامه رسمی خیلی محترمانه و مؤدبانه و به‌عنوان رئیس دانشگاه الازهر، می‌نویسد: «... آرزو داشتم که با شما دیداری داشته باشم و پیش از ترک قاهره به تو دبع شما مشرف می‌شدم و اکنون امیدوارم که در دیدارهای آینده جبران نشود و انتظار دارم که ارتباط بین ما و شما استمرار یابد که خیر و مصلحت هر دو کشور ما و امت اسلامی در آن است...»

در مورد شیخ طیب، من همراه نامه خداحافظی، تعدادی کتاب هم فرستاده بودم که ضمن تشکر و عده داده آنها را بخواند و نظرات خودش را درباره آنها برای من بفرستد که متأسفانه چنین نشد!

**■ دیدار آقای احمدی نژاد از مصر و شیخ الازهر نقشی در ایجاد روابط بهتر داشت؟**

● نه! متأسفانه دیدار با شیخ الازهر گویا اصولاً یا جزو برنامه مصری هان بوده و با اصرار هیئت ایرانی شیخ الازهر حاضر به ملاقات شده که به نظر من اصولاً این اصرار صحیح نبوده است. در ملاقات هم همان‌طور که همه می‌دانیم، شیخ طیب به مسئله «تبشیر شیعی» اشاره کرده و موضع نامناسبی گرفته و حتی آن را رسانه‌ای کرد. در مرحله پایانی باز طرف ایرانی خواستار حضور در کنفرانس خبری و مطبوعاتی مشترک شد که خود شیخ الازهر حاضر نشد در آن شرکت کند و منشی خود را فرستاد که متأسفانه آقای احمدی نژاد آن را پذیرفت و منشی شیخ هم همان حرف‌های اختلاف برانگیز را تکرار کرد که به نظر من در کل این دیدار نه تنها بی‌ثمر، بلکه پر ضرر بود!

**■ تبشیر شیعی چه مقوله‌ای است و چرا ناگهان در جهان عرب مطرح گردید؟**

● مقوله تبشیر شیعی جزو طرح و برنامه دشمنان وحدت اسلامی و تقریب مذاهب است که در طلیعه آنان علمای وهابی و حکومت وهابی آل سعود قرار دارد. متأسفانه نخست برادر سابق ما شیخ یوسف القرضاوی این مسئله را مطرح ساخت و هر کجا که سفر کرد خطر گسترش تشیع‌المد الشیعی را گوش زد! کرد و سپس شیوخ دیگر در دام افتادند و البته دلارهای نفتی و هابیان و شیوخ ارتجاع عرب در منطقه خلیج فارس هم نقش خاص خود را داشت. طرح ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی و یا حتی جنگ مذهبی و طایفه‌ای، در اسفندماه ۱۳۹۱ در هر تزیلیا - سرزمین اشغالی فلسطین - با حضور و شرکت استراتژیست‌های اروپایی - امریکایی و اسرائیلی مطرح و تصویب شد و در آن آمده است که بهترین و مؤثرترین راه برای «حفظ امنیت اسرائیل، ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی است» و در واقع آن را «تنهابست‌ر لازم» برای امنیت اسرائیل نامیده‌اند.

متأسفانه ارتجاع عرب و علمای سوء - و به قول مصری‌ها «علماء السلطه و فقهاء الشرطه» - علمای حکومت و فقهای پلیس! - به خاطر مصالح خود، بر این اختلاف دامن می‌زنند و مزدوران وهابی‌گری و سلفی‌های تکفیری هم با استفاده از فرصت به قتل عام شیعیان در گوشه و کنار جهان و حتی در قاهره پرداختند و آخرین نمونه آن به شهادت رساندن شیخ حسن شحاته شیخ‌الزهری مصری بود که از هبران شیعیان مصر محسوب می‌شد.

**■ ظاهراً شیخ القرضاوی سابقاً طرفدار تقریب بین مذاهب اسلامی بود، اکنون چرا تغییر موضع داده است؟**

● شیخ یوسف عبدالله القرضاوی از علمای

معروف اهل سنت، کتاب‌ها و آثار زیادی دارد که به اغلب زبان‌ها از جمله فارسی ترجمه و منتشر شده است. او علاوه بر فتوایی که در مورد ضرورت وحدت اسلامی - سنی و شیعی - صادر کرده و همراه فتاوی دیگر علمای جهان، در اردن چاپ و منتشر شده است. رساله مستغنی هم با عنوان: «مبادئی فی الحوار و التقرب بین المذاهب الاسلامیه» اصول گفت و گو و تقریب میان مذاهب اسلامی - در قاهره و توسط «مکتبه و هبه» منتشر ساخته است که در آن خواستار وحدت بین شیعه و سنی و دوری از تفرقه و تکفیر شده است. (من این رساله را ترجمه کرده‌ام که ان‌شاءالله بزودی به‌طور مستقل منتشر می‌گردد.) شیخ در مورد حزب‌الله لبنان که در جنگ ۳۳ روزه از خود مقاومت نشان داد و نیروهای متجاوز را سرکوب نمود، در قبال فتوای تکفیریان وهابی که حتی دعا برای پیروزی حزب‌الله را تحریم کردند! ایستاد و از حزب‌الله پشتیبانی کرد، ولی پس از حوادث اخیر سوریه و همکاری ایران و حزب‌الله با آن در مقابله با تبهکاران تکفیری، ناگهان موضع شیخ ۱۸۰ درجه تغییر یافت و ایران را «هم پیمان اسرائیل» خواند و «حزب‌الله» را «حزب الشیطان» نامید و شیعیان را «رافضی» و «نصیری»! و ایرانیان را هم به «دور از اسلام» لقب داد - لیسوا من الاسلام فی شیئی! - شیخ در واقع در همان دامی افتاد که اسرائیل و آل سعود و ارتجاع عرب و امپریالیسم جهانی می‌خواست: جنگ عقیدتی و حتی نظامی طایفه‌ای در جهان اسلام و بین شیعه و سنی، منشأ این انحراف همراهِ شدن با شیوخ خلیج فارس و «مبذرین» ارتجاع عرب - که خداوند در قرآن آنها را «خوان الشیاطین» می‌نامد - شیخ را به کج‌راه برد و این چنین بی‌پروا و ظالمانه به داوری نشست! که با تردید به دور از موازین شرعی و اخلاقی است... و البته عاقبت خیر و نیکی رانمی‌توان برای شیخ پیش‌بینی کرد! (سند در صفحه ۱۳۷ درج شده است).

**■ آیا غیر از شیخ احمد الطیب، علمای دیگر اهل سنت به مقابله با سلفی‌ها نیز داختمه‌اند؟**

● چرا، کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری از سوی علمای مصر و الازهر و دیگر بلاد اسلامی در پاسخ به دیدگاه‌های سلفیه منتشر شده که فهرست «کتابشناسی آن» خود یک کتاب می‌شود و نمی‌توان به آن پرداخت، ولی در این گفت‌وگو کوتاه می‌توان به یک کتاب اشاره کرد که مؤلف آن چند ماه پیش در مسجد خود در دمشق توسط یکی از همین سلفی‌ها به هنگام تدریس تفسیر قرآن به طلاب، همراه ۵۰ نفر از شاگردان خود به شهادت رسید، او شیخ سعید رمضان البوطی عالم کردی الاصل و شیخ الشیوخ شامات بود که ده‌ها

**الأستاذ الجليل سعادة السفير / سيد هادي خسرو شاهي**

رئيس مكتب رعاية مصالح

الجمهورية الإسلامية الإيرانية بالقاهرة

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته... وبعد...

تلقيت بمزيد الإعزاز والتقدير رسالتكم الكريمة وأرجو أن تسمح لي أن أعبر لسيادتكم عن شكري وامتناني لمشاعركم الرقيقة وقد كنت أتمنى أن أحظى بلقائكم وأتشرف بوداعكم قبل مغادرتكم القاهرة ولكن يحدوني الأمل في لقاءات قادمة إن شاء الله ، وأرجو أن يستمر التواصل بيننا لما فيه خير بلدنا والأمة الإسلامية .

وأنتهز هذه الفرصة لأتمنى لسيادتكم دوام التوفيق والسداد داعياً الله تعالى أن يمنحكم موفور الصحة والعافية كما أبعث لسيادتكم بجزيل الشكر على إهدائكم الكريم وسوف أوافيكم بما نستفيد من قراءة هذه الكتب .

أشركم مرة أخرى وأرجو قبول وافر التحية والاحترام ؛

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته :

من ذاك الأستاذ  
رئيس جامعة الأزهر  
(أ.د/ أحمد محمد أحمد الطيب)

١٩ من شوال سنة ١٤٢٤هـ

١٣ من ديسمبر سنة ٢٠٠٣م

## شیخ سعید می گوید: «پیروان پیامبر اکرم و صحابه در زیر لوای «اهل سنت و جماعت» جمع شده‌اند و پیدایش فرقه‌ای در میان آنان به نام «سلفیه» در واقع یک «بدعت» است و جزء مذاهب اهل سنت و جماعت نیست

جلد کتاب در موضوعات مختلف اسلامی دارد و اثر پرباری هم با عنوان: «السلفیه مرحله زینه... لامذهب اسلامی» دارد که نقد و رد علمی افکار وهابی گری و سلفی گری است. خوشبختانه ترجمه فارسی این کتاب با عنوان «سلفیه بدعت یا مذهب»، از سوی انتشارات آستان قدس رضوی منتشر و چندین بار تجدید چاپ شده است.

شیخ سعید می گوید: «پیروان پیامبر اکرم و صحابه در زیر لوای «اهل سنت و جماعت» جمع شده‌اند و پیدایش فرقه‌ای در میان آنان به نام «سلفیه» در واقع یک «بدعت» است و جزء مذاهب اهل سنت و جماعت نیست. پیروی از سلف صالح سه قرن نخستین تاریخ اسلام، نباید موجب پیدایش فرقه جدیدی به نام سلفیه بشود و اختلاف جدید بین امت اسلامی ایجاد کند.

شیخ سعید در مورد پیدایش جریان و عنوان در مصر، تحلیل جالبی دارد که نقل خلاصه آن بی‌مناسبت نخواهد بود.

در دورانی که انگلستان سرزمین مصر را در اشغال خود داشت، حرکت «اصلاح دینی» به رهبری جمال‌الدین افغانی و شیخ محمد عبده شکل گرفت و ظهور این حرکت با شعار بازگشت به سلف همراه شد. مصر علیرغم وجود الازهر، در آن دوران خاستگاه بدعت‌ها و خرافه‌های روزافزونی شده بود و حتی در حجره‌ها و زوایه‌های خود الازهر گروه‌های متصوفه، فعال شده بودند، طریقه‌هایی

که هیچ اصل و ریشه‌ای در دین نداشتند. واکنش مردم در برابر این وضع دو گونه بود: گروهی خواستار پیوستن به تمدن غرب شدند تا از این اوهام و خرافات نجات یابند و گروه دیگری برای رهایی از خرافات و زدودن آثار بدعت‌ها و اوهامی که به نام دین در میان مردم رخنه کرده بود، خواستار بازگشت به روش سلف شدند. جمال‌الدین و شیخ محمد عبده و سپس رشید رضا و عبدالرحمن کوکبی پیشگامان این گروه بودند و پرچم تجدیدی اصلاح را به دوش می کشیدند و همین‌ها، شعار «سلفیه» را نشان و عنوان حرکت تجدیدی خود قرار دادند که بعدها و توسط کسانی چون محب‌الدین خطیب که مدیریت حرکت را به دست گرفته بودند به بیراهه رفت و سر از سلفی گری افراطی غیر تجدیدی و اصلاحی در آورد و سید جمال و شیخ عبده خود متهم به نوعی «انحراف» از مسیر سلف صالح شدند.

● **مرحوم شیخ سعید سرانجام پس از بحث به چه نتیجه‌ای می‌رسد؟**

● شهید شیخ سعید رمضان البوطی، در جمع بندی نهایی خود می نویسد: «اگر مسلمانی امروز خود را وابسته به سلفیه بنامد، بی تردید بدعت گذار است، چون روشن است که خود را جزء «اهل سنت و جماعت» نمی‌داند و گرنه نام سلفی را برای خود انتخاب نمی‌کرد. روشی که جز آشفتگی و ایجاد شکاف بین مسلمانان نثره دیگری ندارد و بنا بر این «سلفیه» یک «مذهب» نیست، بلکه «بدعت» است. متأسفانه امروز در دیدگاه صاحبان این بدعت، سلفی کسی است که به فهرستی از آرای معین در زمینه‌های عقیدتی و فقهی پای بند باشد و از آنها دفاع کند و هر کسی که از این دایره دور شود، بیرون از اسلام و جاهل و بدعت گذار نام می‌گیرد که مصداق واقعی این عنوان، خود سلفی است که میان امت اسلامی فتنه، فساد، کینه و دشمنی می‌پراکند. یک نمونه بارز این انحراف‌ها، تحریم زیارت مسجد النبی و مرقد پیامبر اکرم (ص) است که به اتفاق آرای فقهای اهل سنت و حتی فقهای حنبلی، آن را جایز می‌دانند.

شیخ سعید در پایان کتاب خود نتیجه می‌گیرد: «سلفیه زشت‌ترین بدعت و عامل اصلی همه فتنه‌ها و بدی‌هاست، سلفیه‌ای که مجموعه‌ای از افکار، عقاید و احکام را جمع کرده و به آنها تمسک می‌جوید و صاحبان مذاهب اسلامی را با تعصب جاهلانه طرد می‌کند که این بدعت در واقع یک مذهب ساختگی به دور از موازین صحیح اسلامی است.» (مطالعه کتاب تحقیقی-علمی: «سلفیه، بدعت یا مذهب» برای روشن شدن حقایق درباره

بدعت‌های سلفی گری مفید خواهد بود.)

● **سلفی‌های تکفیری در مصر چه شاخه‌هایی دارند؟**

● سلفی‌های مصری در نیم قرن اخیر بیش از ۲۵ تا ۳۰ گروه تشکیل داده‌اند که اغلب یا همه آنها تکفیری بوده‌اند، ولی بعضی‌ها، به سازمان به اصطلاح «جهادی» تبدیل شدند و سابقه و ریشه این نوع سلفی‌ها به بیش از نیم قرن برمی‌گردد که با کمک مالی کلان آل سعود و مثلاً تأسیس بیش از ۳۵۰ مؤسسه خیریه، در سراسر مصر به فعالیت می‌پردازند، ولی عمده‌ترین سلفی‌های به اصطلاح جهادی که در دهه‌های اخیر به تروور و تخریب و تکفیر پرداخته‌اند، عبارتند از: حرکت صالح سریه، جندالرحمن، التوقف والتبیین، الاماره، البیه، الامر بالمعروف، السماویه، الدعوه، القطیبه! و فعال‌ترین این گروه‌ها: جماعت المسلمین، جماعت التکفیر والهجر و جماعت جهاد اسلامی بودند که اکنون فعالیت اعضای «توبه گذار» آنها با احزاب سلفی: النور، الاصلاح، الوطن و الفضیله همکاری می‌کنند!

● **گفت‌وگوهایی که از رهبران اخوان المسلمین تاکنون منتشر شده نشان می‌دهد که آنها عموماً معتقدند احکام اسلامی را نباید به زور اجرا کرد، بنا بر این با توجه به این تحول چراصف خود را از دیگر نیروهایی که در جریان میدان تحریر بودند به این زودی جدا کردند؟**

● بر نامه اخوان المسلمین در راه ایجاد یک جامعه اسلامی، طبق طرح مؤسس آن شهید شیخ حسن البنا که در آثار او آمده است. تربیت زیربنایی فرد مسلمان و سپس خانواده و بعد ساخت کل جامعه بوده که به‌طور طبیعی انجام این امور، تدریجی می‌تواند عملی شود، یعنی مانند صدر اسلام اجرای احکام در بین مردم باید تدریجی باشد و به شکل ضربتی نمی‌توان همه احکام را در جامعه‌ای که زیر ساخت تربیتی محکمی ندارد، اجرا کرد.

رهبری اخوان کنونی نیز همان‌طور که بارها خود اعلام کرده‌اند. هوادار اجرای همه احکام به زور و جبر نبوده‌اند و همکاری آن با جریان‌هایی که در قیام اخیر در میدان التحریر حضور داشتند، ناشی از همین اعتقاد بود و پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری که با توجه به شرایط از آغاز شکننده به نظر می‌رسید، در همین مسیر گام برداشتند، ولی جریان‌های سیاسی سکولار، لیبرال و قدیمی مانند حزب الوفد، التجمع السیاری و حزب الناصری و گروه‌های سیاسی جدید الولاد، که شاید حدود ۵۰ حزب و سازمان سیاسی بود، پس از انتخابات به «سهام خواهی در حکومت»

پرداختند، ولی چون به هدف خود نرسیدند، ائتلاف نانوشته خود را به هم زده و خواستار برکناری آقای محمد مرسی شدند که به ظاهر در یک انتخابات آزاد، با شرکت میلیونی مردم و از میان چندین نفر کاندیدای ریاست جمهوری، به پست ریاست جمهوری رسیده بود.

شاید بتوان گفت اخوان المسلمین پس از ۵۰ سال سرکوب، اکنون که به قدرت رسیده بودند، نمیخواستند دگراندیشان را در اداره کشور شریک کنند که البته این تمامیت خواهی که نوعی انحصار طلبی بود، نخستین اشتباه استراتژیک آنان بود، چون در یک جامعه ای که ده ها نوع اندیشه، طرح و برنامه سیاسی است، انحصارگرایی نتیجه مطلوب را نمی دهد و می بایست با تشکیل یک «دولت ائتلاف ملی» به حل و فصل امور پرداخته می شد تا به این نتایج نامطلوب نمی رسید، به ویژه که دشمنان ملت مصر، از آغاز در فکر سرکوب این حرکت ملی اسلامی دموکراتیک بودند.

و از سوی دیگر، تمایلات فردگرایانه آقای مرسی، امکان همکاری با دیگران را سلب کرد و ظاهراً ایشان نیز مانند رؤسای جمهور بعضی بلاد دیگر فکر می کردند وقتی کسی به قدرت رسید! می تواند بگوید که «من قانون را قبول ندارم» و خود سرانه دست به اقدام هایی بزند که نتیجه نهایی آن «ارحل... ارحل خواهد بود: برو ابرو!»

**مرسی ابتدای ریاست خود از حمایت ارتش و سلفی ها برخوردار بود. چه شد که نه تنها این دو نیرو را از دست داد، بلکه علیه او اقدام کردند.**

● حمایت ارتش و سلفی ها نوعی حمایت تاکتیکی بود. ارتش پس از سرنگونی حسنی مبارک ماه قدرت را در اختیار داشت و چون حکومت ژنرال ها پس از ۶۰ سال دیکتاتوری سرهنگ ها، به مزاح و مذاق مصری ها سازگاری نداشت، این بود که تن به برگزاری انتخابات دادند. سلفی ها هم با توجه به این که اصولاً در بعد سیاسی فعالیتی نداشتند و حتی موضوع کار سیاسی و حزب و پارلمانی را «حرام» می دانستند، برای آن که در سطح عام جامعه مطرح شوند، در انتخابات تن به ائتلاف دادند و پس از کسب ۲۵ درصد آرا، نیازی به ادامه همکاری ندیدند و البته از نظر فکری و عقیدتی هم آنها از آغاز با اخوان همساز و هماهنگ نبودند. البته بی تردید، همان طور که در اخبار آمده، ژنرال ها پس از کسب موافقت امریکا، برنامه کودتا را طرح ریزی کردند و حزب سلفی ها هم که ساخته و پرداخته ریاض بود، به دستور آل سعود به مخالفت پرداخته و خواستار سرنگونی نظام قانونی شدند.

همه مردم مصر می دانند که پیش از قیام اخیر

جوانان، سلفی ها با میلیارد ها دلار بودجه خاص سعودی ها، در امور خیریه و بهداشتی و فرهنگی فعال بودند و پس از پیروزی هم به قول اخوانی ها و «حزب الملوک» - حزب شاهان - را تشکیل دادند که وارد عرصه سیاسی کشور شد و همه چیز هم که پیشتر حرام اعلام شده بود اکنون حلال شد و به همین دلیل به دستور آل سعود به صف مخالفان پیوست... در نخستین پیام تبریک به موفقیّت ژنرال ها، از سوی شاه سعودی بود که به طور طبیعی نقشه راه سلفی ها را هم نشان می داد. ارسال کمک های مالی میلیاردی توسط آل سعود و سپس شیخ های خلیج فارس - که اذنان آل سعود هستند - نشان داد که کودتا و «نقشه راه» ژنرال ها با برنامه طراحی شده قبلی بوده است.

بنابر این آقای محمد مرسی و اخوان، ارتش و سلفی ها را از دست ندادند، بلکه آنها بر آرمان های نخستین قیام مردم مصر خیانت کردند و ژنرال عبدالفتاح السیسی که در یک برنامه علنی همراه دیگر وزیران دولت آقای مرسی، با دولت قانونی بیعت کرده و برای حفاظت از آن سوگند یاد کرده بود، در عمل نشان داد که نه پای بیعت است و نه باور مند سوگند.

**دو نفر از رهبران اخوان، یعنی عبدالمنعم ابوالفتوح... از صف اخوان جدا شده و به جبهه نجات ملی پیوستند و این در حالی بود که ابوالفتوح نامزد ریاست جمهوری بود، چه شد که این جدایی عملی شد؟**

● جدایی برادرمان دکتر عبدالمنعم ابوالفتوح از سازمان اخوان که عضو ارشد مکتب الارشاد به مرکزیت سازمان بود، به علت اخراج وی از جماعت، توسط رهبری بود. ابوالفتوح در جلسه مرکزیت سازمان پیشنهاد داده بود که اخوان المسلمین در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند و رهبری با آن مخالف بود و به همین دلیل هم نخست اعلام کردند که اخوان کاندیدایی برای ریاست جمهوری ندارد و از کسی هم پشتیبانی نخواهد کرد.

دکتر ابوالفتوح به طور فردی، نه عضو مکتب ارشاد، اعلام کاندیداتوری کرد و این امر چون تخلف از برنامه حزب بود، او را اخراج کردند که نشان از توانایی حزب می بود! اخراج دکتر ابوالفتوح از سازمان که عضو برجسته و فرهیخته حزب بود، اشتباه استراتژیک سازمان بود، چون او با توجه به سوابقی که دارد، می توانست گزینه حزب و مورد قبول عموم برای کاندیداتوری ریاست جمهوری باشد و اخوان ناچار نشوند که آقای محمد مرسی را مطرح کنند.



از راست، محمد طنطاوی (شیخ الازهر سابق) احمد الطیب (شیخ کنونی الازهر)، هادی خسرو شاهی

متأسفانه امروز در دیدگاه صاحبان این بدعت، سلفی کسی است که به فهرستی از آرای معین در زمینه های عقیدتی و فقهی پای بند باشد و از آنها دفاع کند و هر کسی که از این دایره دور شود، بیرون از اسلام و جاهل و بدعت گذار نام می گیرد که مصداق واقعی این عنوان، خود سلفی است که میان امت اسلامی فتنه، فساد، کینه و دشمنی می پراکند



**رهبری اخوان کنونی نیز همان طور که بارها خود اعلام کرده‌اند. هوادار اجرای همه احکام به زور و جبر نبوده‌اند و همکاری آن با جریان‌هایی که در قیام اخیر در میدان التحریر حضور داشتند، ناشی از همین اعتقاد بود و پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری که با توجه به شرایط از آغاز شکننده به نظر می‌رسید، در همین مسیر گام برداشتند**

البته آقای ابوالفتوح عضو جبهه نجات ملی نیست و خود حزب مستقلی تأسیس کرده و در انتخابات هم شرکت کرد و آرای نسبتاً خوبی هم به عنوان یک فرد مستقل، به دست آورد.

**■ با توجه به الگوی قانون اساسی مدینه توسط حضرت محمد (ص) که مسلمان‌ها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها و بت پرست‌ها در آن شرکت داشتند، چرا مرسی نتوانست فراگیری لازم را به دست آورد؟**

● قانون اساسی مدینه، الگوی حسن‌البناء در طرح و برنامه کاری اخوان بود و در این راستا هم اخوان روابط حسنه‌ای با صاحبان دیگر مذاهب اعم از مسیحی و غیر مسیحی داشتند و حتی معاون اول حزب الحریه و العداله - شاخه سیاسی اخوان - یک قبطی بود، ولی متأسفانه در تشکیل دولت و انتخاب افراد از این جامعیت استفاده نشد و این عدم فراگیری یک اشتباه فاحش و جبران‌ناپذیر دیگر در اداره کشور بود و این یکی از علل اصلی عدم موفقیت دولت آقای مرسی بود که بهانه‌ای برای کودتای ژنرال‌های باقیمانده از رژیم حسنی مبارک و افراد سیاسی سابق شد.

**■ آیا این فراگیر نشدن مربوط به الهام گرفتن از فتوای سید قطب دایر بر کفر دانستن ملی‌گرایان و ناسیونالیسم عربی است و یا دلیل دیگری دارد؟**

● البته بدنه اصلی اخوان از همان زمان انتشار

کتاب «معالم فی الطریق» - نشانه‌های راه - سید قطب با تندروی وی در تکفیر جامعه موافق نبودند و آن را نپذیرفتند و به همین دلیل مرشد وقت - شیخ حسن هصیبی، کتاب - «دعاه لاقضاه» - دعوت گران‌داوران - در زندان نوشت و منتشر کرد که پاسخی به گرایش تندروانه و تکفیری بود.

البته شهید سید قطب در کتاب خود به تکفیر ملی‌گراها و سکولارها نپرداخته، بلکه آنها را به علت عدم اعتقاد و حکم به «بما انزل الله» داخل یک کمون اسلامی نمی‌داند و حاکمیت را خارج از دایره دین می‌داند، ولی متأسفانه سوء برداشت بعضی از جهادی‌های جوان مصری باعث شد که سید قطب به عنوان یک نظریه پرداز اندیشه سلفی - تکفیری و به اصطلاح جهادی تلقی شود که واقعیت چنین نیست. تندروی سید قطب در کتاب «معالم فی الطریق» پس از مشاهده شکنجه‌های وحشیانه و احکام طولانی مدت زندان و تبعید اعضا و جوانان اخوان توسط سرهنگ ناصر به وجود آمد، در صورتی که همه می‌دانیم در هیچ یک از آثار پیشین سید، اعم از تفسیر فی ظلال القرآن و یادها کتاب دیگر مانند عدالت اجتماعی، نبرد با سرمایه داری، اسلام و صلح جهانی و... این نوع اندیشه و به این شکل مطرح نیست و به همین دلیل است که فرهیختگانی که به بررسی اندیشه سید قطب پرداخته‌اند معتقدند این تفکر، از مشاهده مظالم رژیم و سکوت جامعه و شیوخ الازهر، در برابر آن، نشأت گرفته است و متأسفانه اعدام سید قطب پس از تألیف این کتاب، توسط عبدالناصر، زمینه را برای نشر اندیشه تکفیری آماده تر کرد.

**■ گفته می‌شود سلفی‌ها از حمایت عربستان برخوردارند، ممکن است بفرمایید این حمایت جنبه مالی دارد یا تشکیلاتی و یا در راستای مواضع عربستان کار می‌کنند؟**

● سلفی‌های مصری در اصل و پیش از تأسیس حزب سیاسی النور - که پس از انشعاب‌های متعدد چندین حزب دیگر به نام‌های الوطن، الاصلاح و الفضیله از شکم آن در آمد - با عنوان «انصار السنه المحمدیه» در مصر فعال بودند که هدف و برنامه اعلام شده آنها فعالیت در امور خیریه، بهداشتی، فرهنگی و... بود و تمویل کامل آن توسط سعودی‌ها به عمل می‌آمد.

افراد این سازمان یک مرکز نشر بزرگ در اسکندریه دارند که در باز دیدی که اینجانب از آن به عمل آوردم، اوج و میزان کمک‌رسانی آل سعود را نشان می‌داد، یعنی بدون هزینه کردن میلیون‌ها دلار ایجاد آن محل و چاپ و نشر آن همه کتاب درباره سلفی‌گری امکان‌ناداشت. افزون بر کتاب‌ها

و نشریه‌های بی‌شمار، ماهنامه‌ای نیز با عنوان «التوحد» منتشر می‌کردند که محتوای آن در کل تبلیغ وهابی‌گری بود.

پس از تشکیل یک جلسه مشترک با شیخ الازهر و مفتی مصر و رئیس دانشگاه الازهر، با حضور آیت‌الله واعظ زاده، آیت‌الله تسخیری و اینجانب و نشر مذاکرات آن جلسه در روزنامه معروف الازهرام، مجله التوحد در دو شماره هجدهم شدیدی را بر ضد اندیشه تقریب انجام داد و وقتی توضیحات مستدلی برای مدیر آن فرستادم آن را چاپ نکردند و در پاسخ یکی از برادران مصری که موضوع را پیگیری می‌کرد، گفته بود که «التوحد» میدان عمل «رافضی‌ها» نیست، در واقع گروه و شاخه‌های آن در عمل شعبه‌ای وابسته به آل سعود و فکر وهابی‌گری است و بی‌تردید بدون ارتباط تشکیلاتی - غیر رسمی نمی‌توان به این سازماندهی وسیع و گسترده پیر دازند و هزینه‌های میلیاردی آن را تأمین کنند.

متأسفانه این فقط گروه انصار السنه المحمدیه نبود که شیعه را «رافضی» و کافر می‌دانست، بلکه گروه‌های به اصطلاح جهادی دیگر، از جمله سازمانی که شهید خالد اسلامبولی عضو آن بود نیز در جزوهای تعلیماتی و سازمانی خود، شیعه را رافضی و کافر! نامیده‌اند. عجیب آن که رهبران این جماعت پس از آن که ۲۵ سال در زندان رژیم مبارک ماندند، سرانجام با وساطت عمر سلیمان و حبیب‌العدلی وزیران اطلاعات و امنیت رژیم - با آن - توبه کردند و چهار جلد کتاب در «تصحیح عقاید» خود تألیف و منتشر ساختند و در واقع خط بطلان بر اندیشه جهادی خود کشیدند.

عجیب‌تر آن که شیخ کرم زهدی یکی از رهبران اصلی جماعت در گفت و گویی با روزنامه «الیوم والسابع» چاپ قاهره رسماً اعلام کرد که تو و رسادات اشتباه بود، زیرا او «اولی الامر» بوده و بی‌شک او شهید شده است: «والرئیس انور السادات قدمات شهید!»

**■ گفته می‌شود حزب نور چند بار مرسی را به رفراوندوم دعوت کرد، ولی مرسی نپذیرفت. این تا چه حد درست است؟**

● دعوت از رئیس جمهوری قانونی منتخب، که خود حزب النور هم به او رأی داده بود، برای اجرای رفراوندوم یک پیشنهاد غیر منطقی است. البته ژنرال عبدالفتاح السیسی و آقای البرادعی هم خواستار این نوع همه‌پرسی بودند. ولی کدام دولت یار رئیس جمهوری قانونی برای مشروعه خود، آن هم پس از یک سال، از نوبه آرای عمومی مراجعه می‌کند و به اجرای همه‌پرسی می‌پردازد.

هدف از این قبیل پیشنهادها آن بوده که آقای مرسی آن را نپذیرد و بعد بهانه‌ای به دست‌آپوزیسیون داده شود تا بتواند بایک کودتای مدرن دولت را سرنگون کند و بعد مدعی شوند که «دولت اسلام‌گرا» صلاحیت اداره امور کشور را ندارد، تا بقیه بلاد عربی به فکر تجدید تجربه نباشند.

متأسفانه آقای بشار اسد هم که با شاخه‌ای دیگر از اخوان المسلمین در سوریه درگیر است و اگر در آغاز که اعتراض‌ها و تظاهرات آنان که کاملاً مسالمت‌آمیز بود، به خواست مشروع آنان در اجرای اصلاحات و شرکت در امور، پاسخ مثبت می‌داد و مانند آقای حافظ اسد به کشتار تظاهرکنندگان در «حمه» نمی‌پرداخت، اکنون دچار این معضل نشده بود، اکنون در گفت‌وگویی مدعی می‌شود که «اسلام سیاسی» صلاحیت اداره امور کشور را ندارد، ولی ظاهراً پاسخی ندارد که پس چرا از «اسلام سیاسی» ایران، لبنان و عراق کمک و یاری می‌طلبید؟

حزب‌النور در انتخابات ریاست جمهوری به مرسی رأی داد تا خود را در سطح افکار عمومی به عنوان یک سازمان سیاسی مطرح کند و پس از پیروزی به سهم خواهی پرداخت که به ظاهر مورد توجه قرار نگرفت و از سوی دیگر بانی اصلی تشکیل حزب‌النور، یعنی آل سعود، عدم رضایت خود را از ادامه حضور اخوان المسلمین در صحنه سیاسی بلاد عربی به ویژه مصر اعلام کرد و در این راستا بود که شیخ امارات، ده‌هائیکه از افراد وابسته به اخوان المسلمین را دستگیر و به دادگاه فرستاد و آن‌گاه حزب‌النور همکاری خود را با دولت اخوان ادامه نداد.

### سلفی‌های مصر چه تفاوت عمده‌ای با اخوان المسلمین کنونی مصر دارند؟

البته سلفی‌های مصر، شاخه‌های متعددی دارند و به‌طور طبیعی تفاوت‌هایی هم در برنامه‌ها و اهداف دارند، ولی در کل و در مسائل عقیدتی با اخوان المسلمین تفاوت‌های اصولی و ماهوی دارند.

البته اغلب فرقه‌های اهل سنت، خود را «سلفی» می‌نامند و مرحوم شیخ حسن البنا در بیان اصول عقیدتی خود و اخوان می‌گوید: «ما مسلمانانی اصولی، سلفی و صوفی هستیم» و به این ترتیب اخوان خود را جزو بنیادگرایان و سلفی‌ها می‌دانند و این سلفی بودن به مفهوم بازگشت به روش سلف صالح و اصحاب پیامبر اکرم (ص) است. در جمله گفته شده حسن البنا یک نکته بسیار اساسی وجود دارد و آن، صوفی‌مشی است. سلفی‌ها، صوفی‌گری را هم کفر می‌دانند می‌گویند صوفیان

به علت توسل به اولیا و زیارت مرقد‌های آنها خارج از دین هستند و در حالی که حسن البنا خود، عضو طریقه حصافیه بوده و خود در روش و مشی زندگی هم روش صوفیانه داشته و رساله‌هایی که در این باره «ادعیه مأثوره» دارد که، نشان‌دهنده معتقدات صوفیانه‌اوست.

تفاوت اخوان با سلفی‌های مصر و غیر مصر - در این نکته اساسی است که اخوان پیروان دیگر مذاهب اسلامی را نه تنها کافر نمی‌دانند، بلکه در راه تقریب بین مذاهب می‌کوشند و خود شهید حسن البنا جزء مؤسسين و «جمعیت‌التقریب بین المذاهب» در قاهره بوده و مرحوم علامه شیخ محمد تقی قمی، عالم شیعی که به مصر رفته بود مدت‌ها در دفتر اخوان در قاهره زندگی می‌کرده و با همکاری شیخ حسن البنا و علمای الازهر، جمعیت‌التقریب را تأسیس و تشکیل دادند.

قبلاً اشاره شد که سابقه سلفی‌های مصر به عقود گذشته برمی‌گردد. در دوره رشید رضا و صدور مجله المنار، نفوذ وسیع تری پیدا کرد که عمدتاً جنبه عقیدتی داشت و مانند اغلب گروه‌ها تشکیلات منسجم نداشتند. ولی در عصر ما با توجه به کمک‌های میلیاردری و هابی‌های سعودی و قطری، دارای نهادهای اقتصادی - فرهنگی شده‌اند و در زمینه‌های خیریه‌ای در سراسر مصر به فعالیت می‌پردازند و با توجه به نیاز شدید حاکم بر روستاها و مناطق فقیرنشین شهرها، توانسته‌اند افرادی را به خود جلب کنند.

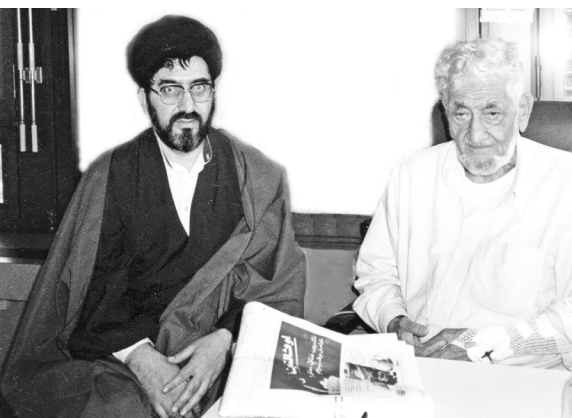
### سازمان القاعده بیشتر نشأت گرفته از سلفی‌هاست یا وهابیت؟

سازمان القاعده، یک تشکیلات سیاسی - تروریستی است که با تکیه بر اصول سنی‌گری، سلفی‌گری و التقاط عقیدتی واهابی‌گری، به وجود آمد. بن‌لادن و ایمن الظواهری از چهره‌های برجسته این سازمان به‌شمار می‌روند. ائتلاف بن‌لادن و هابی و ایمن الظواهری سلفی - تکفیری به وجود آمد. ثروت کلان و موروثی و اکتسابی بن‌لادن و سپس کمک‌های میلیونی شیوخ خلیج فارس و شبه جزیره العرب و سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی غرب، در پیشرفت آن در کشورها و مناطق محرومی چون: پاکستان، افغانستان و بعضی از کشورهای آفریقایی: چون الجزایر، سومالی و... نقش اساسی پیدا کرد.

### پی‌نوشت:

۱. ر.ک. به: کتاب بیداری اسلامی در تونس - وراشد الغنوشی، چاپ قم، ص ۱۷۱.

۲. ر.ک. به: مقاله محمود دعام، با عنوان الربیع ربیعنا بربهار ماست در سایت جمعیت‌انصار السنه.



شیخ عمر عبدالفتاح تلمسانی (مرشد اخوان المسلمین) و سید هادی خسرو شاهی در لوگانو

شهید سید قطب در کتاب خود به تکفیر ملی‌گراها و سکولارها نپرداخته، بلکه آنها را به علت عدم اعتقاد و حکم به «بما انزل الله» داخل یک کمون اسلامی نمی‌داند و حاکمیت را خارج از دایره دین می‌داند، ولی متأسفانه سوء برداشت بعضی از جهادی‌های جوان مصری باعث شد که سید قطب به عنوان یک نظریه پرداز اندیشه سلفی - تکفیری و به اصطلاح جهادی تلقی شود که واقعیت چنین نیست

# کودتای ارتش در مصر؛ برای مردم یا علیه مردم؟

منبع: Open Democracy

(۱۰ ژوئیه ۲۰۱۳)

نویسندگان: آندراتتی (Andrea Teti) (استاد دپارتمان سیاست و روابط بین الملل دانشگاه آبردین) و جنارو گرواسیو (Gennaro Gervasio) (استاد دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه بریتانیایی مصر) برگردان: فرزاد محمدزاده ابراهیمی

عملکرد ضعیف اخوان المسلمین در حکومت داری، ماهیت کودتای نظامی ارتش را که در حقیقت علیه مردم مصر و پتانسیل انقلابی حاصل از نارضایتی عمیق از رژیم پیشین و سیاست‌های آن سازماندهی شده در حاله‌ای از ابهام قرار داده است. در واقع عناصر بجا مانده از رژیم سابق بازی‌ای را به راه انداخته‌اند که در آن بی‌ثباتی عنصر حیاتی محسوب می‌شود.

**اخوان: ضعیف در اپوزیسیون، خطرناک در حکومت**

محمد مرسی به شیوه‌ای مدیریت شده و با اکثریتی شکننده به ریاست جمهوری مصر رسید و تنها آرای بخشی از افکار عمومی انقلابی را به خود اختصاص داد که تصور می‌کردند شاید مرسی انتخاب مناسبی نباشد، اما چشم‌انداز ریاست جمهوری وی نمی‌تواند به اندازه رفیقش احمد شفیق فاجعه‌بار باشد. این در حالی است که مرسی در مدت ریاست جمهوری، شایستگی لازم را از خود بروز نداد، به‌طور فزاینده‌ای اقتدار گرا بود و در ارائه طرح برنامه‌ریزی شده‌ای برای اقتصاد، اصلاحات سیاسی، تدوین قوانین جدید در خصوص موضوعات کلیدی همچون رسانه‌ها، اتحادیه‌ها یا سازمان‌های غیردولتی و اصلاح نهادهای فاسد دولتی مانند نیروهای امنیتی، ناتوان نشان داد. اخوان تنها یک تاکتیک رادر دست داشت که آن هم مستقیماً از شیوه حکومتی مبارک گرفته شده بود: تصرف همه نهادهای دولتی در راستای جلوگیری از حضور گروه‌های دیگر و مخالفان. ناتوانی مطلق اخوان در ارائه طرحی برای تحقق خواسته‌های مردمی حداقل در خصوص عدالت اجتماعی تعجب‌آور نبود، چرا که سیاست‌های اقتصادی اخوان با سیاست‌های اقتصادی رژیم پیشین تفاوت چندانی نداشت. اقتدارگرایی در رفتار و چهره مرسی نمایان و این موضوع به نارضایتی همکاران سیاسی وی انجامید. او در راستای تسلط بر قوه قضاییه مصر، دادستان مورد نظر خود را به این سمت برگزید، با وجود اعتراض‌ها، قانون اساسی جدید این کشور را با حمایت اسلامگرایان به تصویب رساند، به فرقه‌گرایی

در مصر دامن زد و متممی برای قانون اساسی اعلام کرد که در آن قدرت بسیار زیادی به رئیس جمهور داده می‌شد. مرسی هر صدایی را که در حمایت از اخوان نبود به حاشیه راند یا نادیده گرفت و فعالان در جهت تضعیف مخالفان گام برداشت به طوری که گروه‌های سیاسی، رسانه‌ها، جامعه مدنی و اتحادیه‌های تجاری و کارگری مستقل هدف حملات وی قرار گرفتند. بدون شک مرسی نه تنها با مخالفت‌های زیادی از درون دستگاه دولتی، بخش امنیتی و همین‌طور قوه قضاییه و نیروهای نظامی مواجه شد. همچنین موفق به ایجاد ائتلافی در برابر چنین مراکز مستقر قدرت نشد، هر چند در صورت نبود مخالفت از سوی بازماندگان رژیم سابق هم استراتژی‌های اخوان المسلمین دچار تغییر چندانی نمی‌شد.

**دموکراسی و اراده عمومی - گسترده‌گی مخالفت‌های**

مردمی با مرسی قابل انکار نیست و بسیج عمومی علیه او رانمی‌توان صرفاً به گروه‌های اجتماعی یا سیاسی محدود کرد. مخالفان وی طیف وسیعی از سکولارها تا اسلامگرایان و از سویالیست‌ها تا لیبرال‌ها را در برمی‌گیرد. جنبش تمرّد که مدعی جمع‌آوری بیش از ۲۲ میلیون امضای راستای برکناری مرسی از ریاست جمهوری بود آخرین و بارزترین نمونه مخالفت‌ها با مرسی محسوب می‌شود. حضور جمعیت معترض در خیابان‌ها علیه مرسی در سراسر مصر بی‌سابقه گزارش شده و حتی اگر به ۴۰ میلیون تن (تقریباً نصف جمعیت مصر) نرسد، با جمعیتی که در ناآرامی‌های ژانویه ۲۰۱۱ برای سرنگونی مبارک در خیابان‌ها حاضر بودند قابل مقایسه است. این راهپیمایی‌های گسترده، جدی‌ترین چالش ممکن برای ریاست جمهوری مرسی از یک سو و نسبت به نقش اخوان المسلمین به عنوان بزرگترین گروه سیاسی مصر از سوی دیگر قلمداد می‌شود. شکی نیست که در دموکراسی‌ها، هدف فرآیندهای رسمی بیان اراده عمومی است و اقداماتی که این اراده را نادیده یا در برابر آن صف‌آرایی کند چالشی مستقیم برای دموکراسی

**مبارک تنش‌های مسلمانان و قبطی‌ها را شعله‌ور و مرسی افزون بر تشدید آن به تنش‌های سنی - شیعه هم دامن زد**

محسوب می‌شود و استثنایی در این خصوص وجود ندارد.

**چه زمانی کودتا، کودتا نیست؟ - مخالفان**  
اخوان المسلمین مدعی هستند که گستردگی موج اعتراضات علیه مرسى برای مشروعیت‌زدایی او کافی بود و بنابراین اقدام ارتش در سرنگونی مرسى کاملاً مشروع و حتی دموکراتیک است، چرا که از سوی مردم عمل کرده است. ارتش با استقبال از چنین برداشتی و انعکاس دادن آن، بر عدم تمایل آشکار مرسى برای سازش تأکید می‌کرد. از یک سو می‌توان عنوان کرد که چنین امکانی دور از تصور نیست. اساساً مشروعیت می‌تواند از دو منبع متضاد ناشی شود؛ یک منبع رسمی و بر مبنای مشروعیت نهادی است و دیگری ناشی از تجلی اراده عمومی است که در نهایت مشروعیت نهادی وابسته به رضایت عمومی است. جدا از مسئله تقدم این مفاهیم و همین‌طور نادیده گرفتن تعداد هواداران اخوان المسلمین، نظاهرات مردمی می‌تواند تأییدکننده این ادعا باشد که با وجود مشروعیت داشتن مرسى در مفهوم اول، در مورد دوم فاقد مشروعیت و به این ترتیب بستر برای اقدام مشروع ارتش به نام اراده عمومی مهیا بود. با این حال هیچ مدرکی که حاکی از اقدام ارتش به نیابت از اراده مردم باشد وجود ندارد و داده‌های تاریخی هم این ادعا را که افسران عالی‌رتبه ارتش مصر تمایل دارند در راستای منافع مردم حرکت کنند یا حتی به نظارت مدنی احترام بگذارند زیر سؤال می‌برد. در مقابل، رهبری نیروهای مسلح مصر از زمان برکناری مبارک در تلاش بوده تا از ایجاد اصطکاک بین خواست مردم و ارتش جلوگیری کند. اعتراض‌ها علیه آنها در ۲۰۱۲-۲۰۱۱ بسیار شدید و رهبری ارتش در آن زمان هیچ طرحی برای نجات از امواج خروشان اعتراضات مردمی و تضمین خطوط قرمز خود به‌ویژه مصونیت قانونی و کنترل بر بودجه و امور مالی نداشت. نقشه راه برای گذار که اخوان المسلمین متهم به ناکامی در پیشبرد آن شد همان طرحی بود که ارتش در اجرای آن با شکست روبه‌رو شد. می‌توان گفت گرچه کودتا اقدامی غیردموکراتیک به‌شمار می‌آید، اما نتایج آن می‌تواند دموکراتیک باشد و اینکه فشار ناشی از اعتراضات گسترده، ارتش را در جهت منافع مردم قرار دهد. شک و تردیدهایی در این خصوص وجود دارد، اما از آنجا که مردم مصر پیشتر جهان را شگفت‌زده کرده‌اند دور از انتظار نیست که دوباره دست به چنین اقدامی بزنند.

**قطعی شدن فضای سیاسی در مصر به سود کیست؟ - چشم‌انداز سیاسی مصر در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.** محمد مرسى رئیس‌جمهور سابق در حبس به سر می‌برد و رهبران اخوان همراه با برخی از فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران بازداشت شده‌اند و این احتمال وجود

دارد که اقدامات ارتش و حمایت جنبش ترمز از آن، ارزش دموکراسی را نزد اسلامگرایان کم‌رنگ سازد. نقش ارتش در خشونت‌های اخیر را نباید از نظر دور داشت. ارتش دلیل مداخله خود را جلوگیری از وقوع جنگ داخلی در مصر عنوان می‌کند، اما از زمان مداخله ارتش خشونت در این کشور رو به افزایش گذاشته است. ارتش نه تنها موفق به تأمین امنیت معترضان نشده، بلکه شواهد موجود همچون هدف قرار دادن هواداران مرسى و یاعدم جلوگیری از درگیری هواداران و مخالفان اخوان حاکی از تشدید خشونت‌ها از سوی ارتش است. از رفتار متناقض ارتش که ابتدا خیابان‌ها را به تصرف درآورد و سپس به نظر رسید که خیابان‌ها را ترک کرده و اجازه داد درگیری بین طرفین رخ دهد، هیچ‌کس جز خود ارتش و رژیم که هنوز بخشی از آن قلمداد می‌شود منتفع نمی‌گردد. دامن زدن به درگیری‌ها به عنوان تاکتیکی برای کنترل سیاسی شیوه جدیدی نیست. مبارک تنش‌های مسلمانان و قبطی‌ها را شعله‌ور و مرسى افزون بر تشدید آن به تنش‌های سنی-شیعه هم دامن زد. چنین تاکتیکی به دوقطبی شدن فضای سیاسی مصر بین حامیان و مخالفان اخوان المسلمین انجامیده، به طوری که احتمال شکل‌گیری ائتلاف بین عناصر رژیم جدید و سابق را کاهش، اپوزیسیون حامی دموکراسی را از اخوان المسلمین دورتر و به سوی عناصر باقی‌مانده و غیردموکراتیک رژیم پیشین سوق می‌دهد. آنچه مردم را طی ناآرامی‌های ۲۰۱۱ و پس از آن بسیج کرده صرفاً درخواست برای سرنگونی بخش‌های خاصی از رژیم مانند مبارک، پلیس یا ارتش و حتی نخبگان فاسد تجاری نبوده، بلکه مردم خواستار سرنگونی نظام و تمام سیستم بودند. معترضان به این نتیجه رسیده‌اند که مصر دچار تغییر شده و به آسانی اجازه خواهند داد شرایط دوران مبارک دوباره حاکم شود. امواج بی‌سابقه حمایت عمومی از کمپین ترمز، مهمترین چالشی است که رودرروی رژیم جدید و قدیم قرار دارد و اولویت اصلی رژیم، فائق آمدن بر این پتانسیل انقلابی است. جنبش ترمز تأثیر گسترده‌ای بر جای گذاشته به طوری که تا همین اواخر فعالان حامی دموکراسی دچار یأس و ناامیدی شده بودند، اما موفقیت بی‌سابقه این کمپین انگیزه جدیدی به پیگیری خواسته‌های مردمی داد. از این نقطه نظر، کودتا و مسئله مشروعیت دامی برای انحراف افکار عمومی مصر از مسائلی همچون نان، آزادی و عدالت اجتماعی و درگیر شدن در منازعات فرقه‌ای بوده، به طوری که تشکیل جبهه‌ای منسجم از اسلامگرایان حامی دموکراسی، نیروهای چپ، ناسیونالیست و لیبرال رایش از پیش با مشکل روبه‌رو کرده است. افزون بر این، تداوم درگیری‌های فرقه‌ای موجب شده وجود نیروهای مسلح برای آینده



مصر ضروری تلقی شود در حالی که یک سال پیش به عنوان بزرگترین مانع برای آینده قلمداد می‌شد. تداوم مناقشات سطحی بستر را برای دستیابی به چنین هدفی مهیاتر می‌کند. چنین اقداماتی مخاطرات فراوانی برای نخبگان مصری به همراه دارد، چرا که مردم مصر به طور فزاینده‌ای بسیج شده و بخش‌های معینی از رژیم جدید و قدیم همچون رده‌های میانی ارتش کمتر از آنچه از آنها انتظار می‌رود انسجام دارند. بخشی از نخبگان مصر دست به بازی خطرناکی نه تنها با اپوزیسیون و اخوان المسلمین، بلکه با کشور خود زده‌اند و تصور می‌کنند به احتمال زیاد برنده این بازی خواهند بود اما این محاسبه می‌تواند اشتباه از آب درآید، چرا که سوابق ناآرامی‌های اخیر مصر پیش‌بینی آینده را بسیار دشوار کرده است.

منبع:

- Andrea Teti and Gennaro Gervasio (2013)

"The Army's coup in Egypt: for the people or against the people?" *Open Democracy*, July 10. Retrieved from, <http://www.opendemocracy.net/andrea-teti-gennaro-gervasio/army%E2%80%99s-coup-in-egypt-for-people-or-against-people>



# پس از مرسی؛ اختلاف بین سلفی‌ها و لائیک‌ها



منبع: اروپا

۵ ژوئیه ۲۰۱۳ (۱۴ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: آلساندرو آکوری

سیاسی» مخالف‌رهایی می‌یابند و از این که شورش‌های ضد اخوان به یک درگیری رودررو میان لائیک‌ها و اسلام‌گرایان تبدیل شوند، پرهیز می‌کنند.

با این حال هنوز در خصوص این که چگونه باید اسلام‌گرایان را متقاعد ساخت که دستیابی به قدرت از طریق برگزاری انتخابات و نه تنها با اعمال خشونت هنوز امکان‌پذیر است، تردید وجود دارد و مشکل همچنان این است که چه کسی نماینده آن خواهد بود و باعث رشد آن اسلام‌میان‌رو خواهد شد که خود را در تضاد با ارزش‌های دموکراسی نمی‌بیند.

**چشم‌انداز ایران:** به نظر می‌رسد حزب نور سعی دارد به لائیک‌ها بگوید اخوان‌المسلمین «اسلام سیاسی» هستند و می‌خواهند اسلام را در معادلات سیاسی دخالت دهند، ولی ما اسلام سنتی هستیم و بالائیک‌ها اختلافی نداریم و بنابراین سعی دارند آرای هواداران اخوان‌المسلمین را که اسلام غیرسیاسی هستند به خود جذب کنند.

مخفی‌اش را فعال نماید. به باور برخی از تحلیلگران، این دستگیری‌ها ممکن است برعکس، مذاکرات طولانی میان اسلام‌گرایان و نیروهای مسلح جهت انضمام مجدد و ضروری اخوان‌المسلمین در حیات سیاسی (معلوم نیست با چه محدودیت‌هایی) را در خود نهفته داشته باشد. این دستگیری‌ها بدون گفت‌وگوی سیاسی، در عین حال این جنبش اسلامی را ضعیف و خطرناک می‌کند.

متحدان سابق حزب سلفی نور، پس از حمایت از کودتا، همچنان مسئولیت وضعیت کنونی را به گردن مرسی می‌اندازند و از تظاهر کنندگان اسلام‌گرا می‌خواهند «به خانه برگردند یا برای نماز به مسجد بروند». سلفی‌ها در رها کردن اخوان به حال خود، شکی به دل راه ندادند.

در واقع با انجام این کار از متحد-رقیبی مزاحم‌رهایی می‌یابند که بیش از یک‌بار برای آنان مشکلات داخلی ایجاد کرده بود و امیدوار هستند بخشی از آرای آن را از آن خود سازند. آنها از یک دیدگاه «اسلام

... آنچه باعث نگرانی می‌شود واکنش فوری این گروه اسلام‌گرا و به ویژه متحدین افراطی‌تر آنهاست. محمد بالتقی یکی از معدود رهبرانی که هنوز آزاد است در تحصنی که در حمایت از مرسی هنوز در «رابعه» جریان دارد، اعلام کرد که «ما سال‌ها در زندان به سر برده‌ایم. این یک مشکل به شمار نخواهد رفت. اما نظامیان با کودتایشان دیگر گروه‌ها را به سمت بازگشت به این اندیشه که می‌توانند تنها با زور به یک تحول دست یابند، سوق می‌دهند». در اینجا، به سرعت نام جماعت اسلامی به ذهن متبادر می‌گردد، سازمان جهاد گرایسی که در گذشته پای سوء قصد‌های متعددی را امضا کرده بود و دقیقاً به لطف مرسی به سیاست «رسمی» بازگشته بود.

... دستوری که از سوی نظامیان صادر شده در حال حاضر این تأثیر را به همراه داشته است که سران این جنبش را خلع ید کرده و این جنبش را مجبور نموده مجدداً خود را سازماندهی کرده و ساختارهای

# امیر جدید قطر: ما مسلمان هستیم و نه اخوان المسلمین!

منبع: الاهرام

اژونیه ۲۰۱۳ (۱۰ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: عادل صبری



شیخ تمیم امیر جدید قطر منتظر نشد تا حتی یک سال از به قدرت رسیدنش بگذرد تا پس از آن سیاست‌های جدید خود را مطرح کند؛ و سیاست‌هایش را در اولین سخنرانی خود اعلام کرد: تغییر شیوه روابط با اخوان المسلمین؛ چرا که روابط با اخوان المسلمین زیان آور شده است و هیچ کس از سرنوشت حمایت‌ها و کمک‌هایی که به مصر ارائه شده‌اند خبر ندارد؛ زیرا اوضاع اقتصادی از بدتر شده است.

ملت مصر سرانجام خواست خود را به کرسی نشاند و قطر را مجبور به تغییر سیاست‌های خود در رابطه با اخوان المسلمین کرد. ملت (و نه رژیم اخوانی) تمام کمک‌های مشکوک قطر را رد کرد، زیرا این کمک‌ها به تشکیلاتی مشکوک تحویل می‌شدند، آنچه سبب شد که شیخ تمیم در کار خود شتاب کند و در نخستین سخنرانی خود تغییر سیاست خود در رابطه با اخوان را اعلام کند.

همچنین شایعه‌هایی مبنی بر تغییر در سیاست‌های قطر و تغییر در رابطه با شیخ قرضاوی، رئیس اتحادیه جهانی علمای مسلمان - سازمان وابسته به جماعت اخوان المسلمین در مصر - بیرون درز کرده است.

ناظران در قطر محدود کردن نقش قرضاوی

را همچون زمینه‌ای برای حذف این نقش و تبدیل وی به شخصی غیر مطلوب پیش‌بینی می‌کنند.

معروف است که شیخ تمیم مخالف سرسخت هر گونه رابطه با اخوان المسلمین است و پیوسته در جلسه‌های خصوصی خود آنها را قومی خارج از تاریخ که تنها برای گردآوری پول پشت شعارهای دینی پنهان می‌شوند، توصیف کرده است. آشکار است شیخ تمیم زیر عیای پدرش زندگی نخواهد کرد و همه سیاست‌های او، به ویژه رابطه قطر با اخوان المسلمین را ادامه نخواهد داد، زیرا از این‌ها این کشور [از این رابطه] بیش از دستاوردهایش شده است.

قطر اکنون کشوری محوری در منطقه شده است و دشوار است بپذیرد که به علت این رابطه دشمنی بیشتر کشورهای منطقه را بر خود برانگیزد، از این رو شیخ قطر در سخنرانی خود تأکید کرد: ما نه یک حزب سیاسی، که یک کشور هستیم که در راه پاسداری از روابط خود با کشورها تلاش می‌کند و به عنوان پشتیبان یک رویکرد سیاسی علیه دیگری شناخته نخواهیم شد.

ای جماعت اخوان المسلمین در هر جای جهان! کلاس درس تمام شد، زیرا پیام امیر جدید

قطر به جماعت اخوان المسلمین واضح و آشکار است. ماه عسل بین قطر و اخوان المسلمین به پایان رسیده است؛ زیرا امیر جدید، اندیشه‌هایی متفاوت از اندیشه‌های پدر خود دارد؛ حتی اگر خود سخنی جز این بگوید. دلیل آن هم تغییر حمد بن جاسم نخست‌وزیر قوی خود است.

رابطه قطر با اخوان المسلمین شکاف‌های زیادی در رابطه [آن] با بسیاری از کشورهای عربی، چه در سطح دولت‌ها و چه ملت‌ها و به ویژه در رابطه آن با ملت مصر پدید آورده است، زیرا ملت مصر اکنون به قطر به عنوان کشوری نگاه می‌کند که می‌خواهد مصر را سراسر، از کانال سوئز گرفته تا آثار باستانی آن، بخرد.

قواعد بازی سیاسی نیز تغییر کرده‌اند، چرا که ملت مصر اعلام کرد حتی اگر خون شمار بیشتری از شهدار یخته شود اجازه نخواهد داد یک وجب از کانال سوئز فروخته شود. ملت مصر همچنین بر حکومت اخوان المسلمین شورید، از این رو هیچ اندیشه سیاسی حکیمانه‌ای [در قطر] به پشتیبانی از جماعتی که کشورش را از کشوری برادر با مصر به کشوری دشمن با ملت آن تبدیل کرده است، یعنی از اخوان المسلمین ادامه نخواهد داد.

دایم هوس سوختن ما میکند  
می آمد و از دور تماشا میکند



# حشر ابد از تاریخ

## دستاوردهای مشروطه خواهی در ایران

متن زیر برگرفته از یکی از درس گفتارهایی است که هدی صابر در ارتباط با فراز مبارزاتی مشروطه در ۲۶ تیرماه ۱۳۸۶، در سلسله نشست‌های «هشت فراز، هزار نیاز» که در حسینیه ارشاد برگزار می‌شد، ارائه کرده است. در این سلسله نشست‌ها هشت فراز مبارزاتی تاریخ معاصر ایران از جنبش تنباکو تا جنبش اصلاحات در محورهای موضوعی متعدد مورد بررسی قرار می‌گرفت که به مناسبت سالگرد صدور فرمان مشروطیت، محور دستاوردهای انقلاب مشروطه تقدیم می‌شود:

هدی صابر



### دستاوردهای فکری

**انباشت ایده و اندیشه:** اولین دستاورد این است که اولین دور انباشت در ایران شروع می‌شود. پیش از آن انباشت به این مفهوم که همه‌ی تولیدکنندگان در پُر کردن سبیلوی تاریخی فعال شوند، مشاهده نشده بود. قبل از جنبش تنباکو سلسله تلاش‌های پراکنده‌ی فکری صورت گرفت، اما به انباشتی در انبانی منجر نشد. اما در دوران مشروطه سه مرحله‌ی

دستاوردهای مشروطه را در پنج حوزه مرور می‌کنیم؛ فکری - ایدئولوژیک، استراتژیک-تاریخی، اجتماعی، سیاسی و تشکیلاتی. همان‌طور که نمایان است، سمت راست دستاوردهای فکری است و سمت چپ دستاوردهای ایدئولوژیک. تا حد امکان سعی شده دستاوردهای فکری و ایدئولوژیک از هم متمایز باشند.



دستاوردهای ایدئولوژیک	دستاوردهای فکری
مذهب؛ همچنان انگیزاننده	انباشت ایده - اندیشه
مواجهه تاریخی	شکل بستن کریستال اندیشه نو
مشروطه - مشروعه	آغاز کتابت در دوران نو و عبور از جامعه شفاهی
ادامه برد فتوا	نشر مبانی، فرصت توضیح
ادبیات نفی خرافه	ژورنال تفکر
فرو فتادن «ظل‌اللهی»	مفهوم‌سازی - فرهنگ‌سازی
	ادبیات پشت جبهه
	ادبیات طبقاتی
	ادبیات کوچه - برزن
	تبادل اندیشه - ایده با جهان
	بنیه فکری مستحکم‌تر از فراز قبلی
	حرکت مبتنی بر ایده نخستین

از این جهت  
می‌گوییم فتوا  
دستاورد است که در  
جامعه‌ای که ادبیات  
شفاهی مستقر است  
و رسانه‌ای موجود  
نیست، فتوای ضد  
ظلم بسیار کاراست

عقلی و دلی که شاخص آن سید محمد طباطبایی و مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی بودند، مجموعاً برگ‌های ۸-۷ گانه‌ی ژورنال فکری ایران را فراهم کردند. یعنی اگر کسی از بیرون به ایران نگاه می‌کرد، با توجه به آثار مکتوب و شفاهی، ژورنال تفکری را در ایران برای اول بار می‌توانست حس کند.

**مفهوم‌سازی - فرهنگ‌سازی:** در دل این اتفاقات (انباشت ایده و اندیشه، شکل بستن کریستال، آغاز کتابت، نشر مبانی و تشکیل آلبوم فکری) طبیعتاً اولین تلاش‌ها برای مفهوم‌سازی و فرهنگ‌سازی در ایران شکل گرفت. مجموعه‌ای از واژگان نو به ادبیات سنتی ایران وارد شد، بخشی ترجمه‌ای و بخشی هم خلق‌الساعه‌ی ایرانی در دوران مشروطه بود؛ ملت، حقوق، مشروط، جمهور، آحاد، پارلمنت، حزب و... یک لغت معنی‌جدید فراروی ایرانیان قرار گرفت که اول روشنفکری بود و بعد آرام‌آرام تا حد امکان تبدیل به یک لغت معنی ساده فهم مردمی شد و مفهوم‌سازی و فرهنگ‌سازی صورت گرفت.

**ادبیات پشت جبهه:** در این زنجیره که تعقیب می‌کنیم برای اول بار در ایران، ادبیات پشت جبهه نمایان شد. «ادبیات پشت جبهه» اصطلاحی است که در دهه‌ی پنجاه باب شد. مبارزه‌ی چریکی که در ایران راه افتاد، بخشی از قلم‌زنانی که داستان می‌نوشتند یا رمان‌هایی نزدیک به واقع‌امریا کلام آهنگین داشتند و شعر می‌سرودند و سروده منتشر می‌کردند، ادبیات پشت جبهه‌ی مبارزه

سنت نشده بود، مکاتبه و نوشتار در ایران تبدیل به یک سنت نشد، اما از سال‌های ماقبل از مشروطه و به خصوص در آستان و درون مشروطه حتی در دوران استبداد صغیر و پس از آن این سنت‌ها در ایران باب شد. یعنی همه کس نوشت و ثبت و منتشر کرد. پیش‌تر دیدیم که حد فاصل دهه‌ی قبل از مشروطه تا دهه‌ی بعد از آن حدود ۸۰ رساله نوشته شد که بیشترشان رساله‌های فکری بود. رساله‌ها نوشته شدند، مکتوبات، کتاب، اعلامیه، روزنامه و... در مجموع دوران کتابت در ایران رقم خورد و جامعه‌ی ایران آرام آرام، از مرحله‌ی شفاهی عبور کرد. پیش از آن افکار به صورت شفاهی رد و بدل شد. اخبار، اخبار شفاهی، قهوه‌خانه‌ای، کوچه بازارها و راسته میدان‌ها و میدان‌های مرکزی شهر و روستا بود. اما از این به بعد ایران ماهم در سلسله‌ی کتابت عمومی در جهان به سلسله‌ی مکتوب پیوست.

**نشر مبانی و فرصت توضیح:** وجه بعدی نشر مبانی و فرصت توضیح پیدا شد. تا قبل از مشروطه کمتر فرصت نشر مبانی در ایران شده بود، طلایه‌داران مبانی خودشان را انتشار دادند و فرصت توضیح پیدا شد که یک وجه شفاهی و یک وجه مکتوب بود.

**ژورنال تفکر:** دستاورد بعد این بود که یک ژورنالی از اندیشه و فکر در ایران باز شد. اندیشه‌ی لیبرال دموکراسی، اندیشه‌ی سوسیال دموکراسی، اندیشه‌ی مشروطه‌ی مبتنی بر مبانی فلسفه اروپایی، اندیشه‌ی مشروعه و فیما بین آنها تلفی‌هایی از مشروطه‌خواهی و تحول‌طلبی

انباشت صورت گرفت.

**شکل بستن کریستال اندیشه نو:** دستاورد بعدی این بود که بالاخره کریستال اندیشه‌ی نو در ایران شکل بست. قبلاً رد پاها و نقطه چین‌هایی از کار فکری صورت گرفته بود اما می‌توان گفت که اولین نقطه‌ی مرکزی کریستال اندیشه نوین در ایران به سنه ماقبل مشروطه می‌شود.

[پیش‌تر] با هم مرور کرده‌ایم که قبل از مشروطه و اندکی پیش از آن که ملک‌مخانی و آخوندف محصولات فکری خود را منتشر کنند و بروز دهند، رگه‌ای از اندیشه‌ی صدرایی یا اندیشه‌ی جوهر و عرض ملاصدرا در ایران با مساعی ملاحادی سبزواری قابل مشاهده بود. آن تفکر ماقبل از نو بود اما کریستال تفکر نو که با خود مظاهر و عناصری از فکر مدرنیته را که ۱۵۰ سال از عمرش در اروپا می‌گذشت داشت، اول بار پیش از مشروطه بسته شد.

در کنار انباشتی که شکل گرفت، نقطه‌ی مرکزی کریستالی هم، قبل از مشروطه بسته شد. این نقطه‌ی مرکزی مقداری نشو و نما کرد [تا آنجا که] پس از مشروطه می‌بینیم یک کریستال کامل که می‌توان به الماس یا قالب یخ یا نمک تشبیه‌اش کرد، شکل گرفت. بالاخره نقطه‌ی مرکزی فکر مشروطه‌خواهی در ایران خود را در قالب کریستال منجمد کرد.

**آغاز کتابت در دوران نو و عبور از جامعه شفاهی:** وجه بعدی که بسیار هم مهم بود، آغاز کتابت در دوران نو و عبور از جامعه شفاهی است. قبل از مشروطه چون چاپ در ایران تبدیل به یک



## در مشروطه حس استقلال به مردم دست داد و با واژه‌های جدید که در فرهنگ دوره باب شد یک دوپینگ روحی - تاریخی پیدا کردند و حس کردند به لحاظ فردی صاحب کرامت هستند و به لحاظ اجتماعی هم از رعیت به مفهوم هویتی ملت و جمهور نقل مکان کردند

مسلحانه در ایران رارقم زدند. مثلاً ادبیات دهه‌ی ۵۰ شاملو، ادبیات دهه‌ی ۴۰ صمد بهرنگی، بخشی از ادبیات موسوی گرمارودی و آقای شفیع کدکنی و شاعران نوپرداز جدید ادبیات پشت جبهه دهه‌ی پنجاه در ایران را تشکیل دادند. در مشروطه هم ادبیات پشت جبهه برای اول بار در ایران شکل گرفت؛ ادبیاتی که پشتیبان و حامی مبارزه‌ی مشروطه خواهان بود. بخشی از این ادبیات در دوران ناصرالدین شاه‌ی از استعاره استفاده می‌کرد، هر چه جلوتر آمدیم از استعاره دور شد. ادبیات استعاره متعلق به دوران تنگنا و اختناق است و کمتر توده فهم است. اما به نسبتی که فضا باز شد، ادبیات از استعاره به تمثیل نقل مکان کرد و در دوره‌ی مظفرالدین شاه و دوره‌ی آزادی مشروطه، ادبیات توصیف آمد. ادبیات توصیف آن است که بی‌بدره و بی‌رودریستی شرایط جامعه را ترسیم می‌کند و چرک‌های اجتماعی از نوک قلم تراوش می‌کند. این اتفاق افتاد و نهایتاً به ادبیات پشت جبهه مشروطه، ادبیات منظر گاهی هم اضافه شد. ادبیات منظر گاهی ادبیاتی است که چشم‌انداز پر شور ارائه می‌کند و افق رو به آینده می‌گشاید. شعرای ایران بویژه فرحی، عارف و ملک الشعرا خیلی متین و مسئولانه از عهده‌ی این کار برآمدند. لذا این

ادبیات پشت جبهه در نهایت از ادبیات استعاره و ادبیات کنایه در دوران ناصرالدین شاه‌ی به ادبیات علنی منظر گاهی در دوران پس از محمد علی شاه سیر کرد.

**ادبیات طبقاتی:** اول بار در ایران ادبیاتی در حمایت از طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی دهقان دور دست تر از مشروطه ادبیات پردازی شد. جامعه‌ی ایران جامعه صنعتی نبود که طبقه‌ی کارگر داشته باشد. تعداد کمی کارگر در صنایع مصرفی نو تأسیس مشغول به فعالیت بودند. تعداد عظیم و انبوه و توده‌واری از کارگران بودند که برای جستن کار به قفقاز، خوزستان و بادکوبه (صنایع نفت آن زمان برعکس الان که سرمایه‌بر است، کاربر بود) به صفحات شمالی نقل مکان کردند و ادبیات مشروطه بیشتر معطوف به کارگران مهاجر بود. ادبیات طبقاتی باب شد. مستقل از ادبیات کارگری و دهقانی بحث طبقه و طبقه‌ی پیشرو پیش آمد. پیداشدن بحث طبقه و طبقه‌ی پیشرو، جایگاه طبقاتی، نقش طبقه در مبارزه‌ی اجتماعی و بعد هم حمایت از پرولتاریای اقلیت دوره که کارگران و فرودستان شهری بودند و شعاع پیدا کردن این مبارزه‌ی طبقاتی در روستاها به خصوص تبریز و گیلان، ادبیات طبقاتی دوران مشروطه کامل شد. قبل از آن ایران صاحب ادبیات طبقاتی نبود.

**ادبیات کوچک - بوزن:** وجه دیگر از دستاوردهای فکری، ادبیات کوچک بوزن است. زن‌ها و مردها و شاگرد مدرسه‌ها خلق الساعه شعار و شعر می‌ساختند که مجموعه اشعار و شعارهایشان در مجموعه منتشره‌هایی که در باره‌ی مشروطه در دسترس قرار دارد، پراکنده است.

**تبادل اندیشه - ایده با جهان:** اتفاق مهم دیگری که افتاد، ایران به طور جدی وارد تبادل اندیشه و ایده با جهان شد. فکر لیبرال دموکراسی، فکر سوسیال دموکراسی، بحث مشروطه، بحث جمهوریت و... از آن سوی آب‌ها و مرزها عبور کرد و آرام آرام به ایران رسید و منورالفرکان ایرانی چه آنها که در تبعید اروپا و عثمانی بودند و چه آنها که آزاد به اروپا و عثمانی سفر کرده بودند، باب تبادل اندیشه و فکر نسبتاً ایرانی را با اندیشه و فکر اروپایی باز کردند.

**بنیه فکری مستحکم تر از قبل:** بنیه فکری مشروطه بسیار مستحکم تر از فراز تنباکو بود. تنباکو یک جنبش صنفی بود و خیلی رگ و ریشه‌ی فکری نداشت. قرار دادی بسته شده بود و مجموعه‌ی رهبران اعم از تجار و روحانیت

در صحنه، در پی لغو قرارداد بودند و خیلی وجه تنوریک مطرح نبود، یک تکانه‌ی اجتماعی بود. اما با توجه به مجموعه تکاپوهای فکری، اندیشه‌ای و ایده‌پردازانه‌ی قبل از مشروطه، یک بنیه فکری مستحکم تر از قبل شکل گرفت. درست است که این انباشت و بنیه‌ی فکری روزنه‌ها و منفذهای متعدد خود را داشت اما نسبت ۱۲ سال قبل از آن (جنبش تنباکو) بسیار شکل گرفته‌تر، منسجم‌تر و صاحب یک منطق و وحدت درونی بود.

**حرکت مبتنی بر ایده‌ی نخستین:** آخرین دستاورد فکری این بود که مشروطه بر یک ایده‌ی نخستین استوار بود. اینکه این ایده‌ی نخستین خیلی آموزش داده نشد و قوام زیادی پیدا نکرد رادر ناکامی‌ها نظاره خواهیم کرد اما جنبش مشروطه خالی از پاراگراف اولیه یا ایده اولیه‌ای که حرکت بر آن سوار شود، نبود.

### دستاوردهای ایدئولوژیک

**مذهب؛ همچنان انگیزاننده:** در تنباکو یکی از دستاوردها این بود که مذهب دارای عنصر انگیزاننده بود. این عنصر انگیزاننده در انقلاب مشروطه بیش از قبل حفظ شد و در رحم مشروطه، چنین مذهبی بسیار سنگین تر از جنبش تنباکو وجود داشت و طیف‌های مختلف را بر می‌انگیخت. [غیر از معدود روشنفکران عبور کرده از مذهب یا کسانی که مذهب را در حد پوشش و کاور برای جامعه ضروری می‌دانستند، بقیه عموماً با انگیزه‌های مذهبی و بعد با انگیزه‌های ملی و عدالت خواهانه به صحنه آمدند.

**مواجهه تاریخی مشروطه - مشروطه:** می‌توان گفت دو مین دستاورد، مهم ترین دستاورد در حوزه‌ی ایدئولوژیک است؛ باب در گاه و آورد گاه تاریخی مشروطه - مشروطه باز شد. یعنی اتفاقی که در [زیر تیر] نشر مبانی و فرصت توضیح به آن اشاره کردیم، یکی از مصادیق بارز تاریخی اش اینجاست.

مجموعه‌ی روحانیون مشروطه خواه مثلث نجف و مرحوم نائینی، تا حدودی سید محمد طباطبایی (در سطح فرهنگ و نه در سطح ایدئولوژی و تفقه) و شیخ‌هادی نجم‌آبادی (در سطح فرهنگ، جهان بینی و ایدئولوژی، تفقه) از سوی مشروطه طلب‌ها دست‌اندر کار این آورد گاه بودند.

مشروطه طلب‌ها هم مجموعه‌ی ادیبانشان از ابتدای شکل‌گیری سلطنت قاجار پدیدار شد و در رساله‌های کاشف الغطاء و خیر آبادی و... بعدتر در رساله‌های موسوی و ادبیات

شیخ فضل الله [خودش را نشان داد.

مجموعاً و طرف این آورد گناه و کشتی تاریخی هر چه در بضاعت داشتند منتشر کردند؛ هم در حوزه شفاهی و هم مکتوب. این اتفاق مهمی بود که در مشروطه افتاد.

**ادامه برد فتوا:** وجه بعدی این بود که فتوا مثل تنباکو کماکان بُرد داشت. در تنباکو آن فتوای معروف چون نگین انگشتی تنباکو بود، بیشتر در ذهن ها حک می شود اما در مشروطه چون اتفاقات زیاد بود کمتر به آن توجه می شود. دو فتوای کلیدی صادر شد؛ یکی فتوای نجف علیه محمد علی شاه و دیگری فتوای مثلث نجف علیه شیخ فضل الله نوری که بسیار پر بُرد بود.

فتوا و ابلاغیه های مذهبی در آن دوره شعاع بُرد بسیاری داشت و از توده تا محمد علی شاه را در بر می گرفت. محمد علی شاه به رغم ستمگری و ترک تازی های ضد مشروطه، به نوعی تحت تأثیر مثلث نجف بود و روی آن حساب ویژه ای باز می کرد و مجبور به تمکین بود. ستارخان تصریح می کند اگر فتوای نجف نبود ستاری به وجود نمی آمد، این مهم است. از محمد علی شاه و ستارخان و بعضی روشنفکران و مردم در شعاع فتوا پُر بودند.

از این جهت می گوئیم فتوا دستاورد است که در جامعه ای که ادبیات شفاهی مستقر است و رسانه ای موجود نیست، فتوای ضد ظلم بسیار کاراست. فتوای ضد استعمار، ضد استثمار بسیار کاراست از نوع کارایی که در تنباکو دیدیم.

**ادبیات نفی خرافه:** اتفاق بعدی که دستاورد ایدئولوژیک است این بود که برای اول بار در ایران شاهد انتشار ادبیات نفی خرافه بودیم. بخشی از باب ادبیات نفی خرافه را ملکم خان و بخش بسیار افراطی و بی محابای آن را آخوند ف باز کرد و بخش مسئولانه و ایرانیزه ی آن را طالبوف مطرح کرد که روی نوسازی و رنسانس در تفقه تأکید می کرد. بالاخره بخشی از خرافه های دست و پاگیر، مورد نقد و تعریض روشنفکران دوره و حتی روحانیون دوره مثل مرحوم کاشانی و حاج شیخ هادی نجم آبادی قرار گرفت. مجموعه ای ادبی نفی خرافه هم در گنجینه و بایگانی تاریخی این دوره قرار گرفت.

**فروفتادن «ظل اللهی»:** وجه ایدئولوژیک مهم فروفتادن تلفقی ظل اللهی شاه بود. مردم در دوران مشروطه در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و به خصوص دوران ستمگری همراه گمنیسیم محمد علی شاه آرام آرام، ظل الله بودن شاه از چشم و ذهنشان افتاد و تقدس خود

را از دست داد.

## دستاوردهای استراتژیک تاریخی

دستاوردهای استراتژیک و تاریخی در هم مدغم است.

**پایان قداست سلطنت:** مهمترین وجه آن پایان قداست سلطنت بود، سلطنت دیگر زمینی شد. از وقتی که مشروط و زمینی شد، قداست گذشته ی خودش را از دست داد و عملاً تفکر سلطنت «من جانب الله» ابطال تاریخی شد. مثل اتفاقی که با تئوری کوپرنیک بر کیهان ارتجاعی بطلمیوس وارد شد و دیدند که زمین ثابت نیست و گردان است، در اینجا هم دیدند که سلطنت ثابت نیست و گردان است. می تواند عوض شود، مشروط شود و از مطلقیت به در آید. بگذریم که در دوره ی رضاخان سلطنت به نوعی دیگر قداست پیدا کرد، اما قداست سنتی سلطنت در مشروطه به پایان خودش رسید.

**مشروطیت، بدیل مطلقیت:** دستاورد دوم این بود که مشروطیت بدیل مطلقیت شد.

**پس راند استبداد:** اگر در تنباکو تلنگری به حاکمیت استبداد و ترکی بر دیوار سترگ استبداد وارد شد، در اینجا استبداد مجبور شد چندین قدم استراتژیک عقب برود تا حدی که فرمان اولیه ی مشروطه را پذیرفت. به فاصله ی یک روز مظفرالدین شاه اصلاح فرمان اولیه را پذیرفت و به فاصله ی دوسه ماه پس از فوت او، محمد علی شاه مجبور شد که واژه ی دولت مشروطه را استفاده کند و بپذیرد که کابینه، تحت نظارت و پاسخگویی پارلمان نو تأسیس است و... این است که استبداد قدم به قدم، عقب رفت تا نهایتاً استبداد محمد علی شاهی هم در فیزیک و هم در محتوا سراسر نگون شد.

**غلبه نوبر کهنه:** وجه بعدی که پارادایم دوره بود، غلبه ی نوبر کهنه بود. مجموعه ی نیروهای نوخواه و تحول طلب، بر مجموعه ی نیروهای کهنه اندیش غلبه پیدا کردند. درست است که بعداً مشروطه شکست خورد و آرمان هایش زیر چکمه های رضا شاه له شد و یک نوبت ارتجاعی بر نوخواهان مشروطه غلبه نهایی پیدا کرد، اما در دوران مشروطه غلبه ی نوبر کهنه کاملاً اتفاق افتاد.

**زیست بالاستقلال، بدیل زیست موکول:** وجه بعدی آن است که توده های ایران حس کردند که از زیست موکول خارج شدند و به زیست بالاستقلال رسیدند. قبلاً رعیتی بودند تحت تملیک ارباب قدرت؛ اعم از ارباب قدرت سیاسی که شاهان بودند و ارباب قدرت اقتصادی



مظفرالدین شاه قاجار

که خوانین نظام ملوک الطوائفی و نظام اقتصادی - اجتماعی ایران بود. در مشروطه حس استقلال به مردم دست داد و با واژه های جدید که در فرهنگ دوره باب شد یک دوپینگ روحی - تاریخی پیدا کردند و حس کردند به لحاظ فردی صاحب کرامت هستند و به لحاظ اجتماعی هم از رعیت به مفهوم هویتی ملت و جمهور نقل مکان کردند.

**خود یابی ملی، حس ایرانی:** طبیعتاً دل این اتفاق، اتفاق دیگری متبلور شد. جامعه ی ایران حس خود یابی ملی و حس ایرانی بودن کرد. پیش تر از «ملت ایران» و «مردم ایران» خبری نبود و ایران بیشتر وجه جغرافیایی داشت ولی اینجا وجه یک موجود زنده ی کل را هم پیدا کرد.

**ایران؛ جزئی از جهان:** در اینجا دیگر ایران جزئی از جهان هم بود. ایران در حد خودش با کاروان ترقی و پیشرفت همسفر شد و می توان باب گفت اولین طلاهای جهانی شدن به ایران باز شد. از ادبیات ضد استبدادی جهان و نقل مکان آن به ایران صحبت کردیم. مدتی پس از اینکه ویتوریو آلفیری ایتالیایی کتاب تنوریک خود را در نفی استبداد به نام «در جباری» منتشر کرد، به فکر کو اکیبی در مصر منتقل شد. ترشح این انتقال کتاب «طباع الاستبداد» یا «سرشت های

## اگر در تنباکو پیوند روحانیت و مردم تبدیل به یک پیوند تشکیلاتی شد، در مشروطه برای اول بار بین مردم و روشنفکران پیوند تاریخی برقرار می‌شود

دیکتاتوری» شد و در ذهن مرحوم میرزای نائینی ترشح دوباره شد و کتاب «تنزیه الامه و تنبیه المله» در آمد. پس ایران هم به کاروان پیشرفت و ترقی [پیوست و هم به زنجیره‌ی انتقالی ادبیات ضد استبدادی پیوند خورد و هم به مشروطه‌ی جهانی که دولت و ملت میثاقی بینشان برقرار است و پارلمنت قوه‌ای است ناظر بر قوه قهریه. این اتفاق‌ها افتاد و ایران که قبلاً جزیره‌ای در جهان بود، در عمل جزئی از جهان شد.

**پیگیری استراتژی یک دو مرحله‌ای: دستاورد استراتژی یک بعدی این بود که مردم و نیروها در دو مرحله پیگیری استراتژی یک داشتند؛ مرحله اول که در پی تحقق آرمان مشروطه بودند و مرحله دوم که در پی باز احیا و نجات مشروطه از تهاجم پلنگ آسای محمد علی شاه و پیرامون او بودند.**

**استبدادشناسی لمسی [و] استعمارشناسی عینی:** دستاورد استراتژی یک و تاریخی بعدی برپایی دو کلاس تجربی بود؛ استبدادشناسی لمسی و استعمارشناسی عینی.

**پیوند توده-روشنفکر:** یک اتفاق مهم دیگر هم افتاد. اگر در تنباکو پیوند روحانیت و مردم تبدیل به یک پیوند تشکیلاتی شد، در مشروطه

برای اول بار بین مردم و روشنفکران پیوند تاریخی برقرار می‌شود. اول بار در تاریخ است که توده باروشنفکر پیوند می‌خورد؛ پیوند در فکر، انگاره، تشکیلات و پیشبرد.

**نظام نوین آموزشی:** اتفاق مهم بعدی این است که ایران صاحب یک نظام نوین آموزشی می‌شود. از ادبیات عرب و اسلوب آموزش ادبیات عرب و تکنیک تجوید (که در اصطلاح آخوندها جویدن حروف و کلمات است) به یک تجوید ایرانی رسید. نظام آموزشی از تجوید عرب فاصله گرفت و به تجوید الفبای ایرانی و نظام آموزشی‌ای که مرحوم رشده پایه گذارش بود، نائل آمد.

### دستاوردهای اجتماعی

**میل مشارکت افزون‌تر از قبل:** در تنباکو اولین میل به مشارکت، در جامعه‌ی ایران دیده شد. در تنباکو جامعه اول بار به صحنه آمد و اعلام حضور کرد ولی در این جا میل به مشارکت بسیار جدی‌تر و پربارتر بود.

**حضور طیف‌های متنوع‌تر و پرتراکم‌تر از پیش:** طیف‌های متنوع‌تر و پرتراکم‌تری از زمان تنباکو در صحنه حضور پیدا کردند. در بررسی پراکندگی جغرافیایی مشروطه اعلام ظرفیت شهری جدی صورت گرفت. نیروهای اجتماعی شهری آزاد شدند و اعلام ظرفیت کردند؛ در تهران حداکثری بود، در تبریز لبریز شد، در اصفهان به لب رسید، در گیلان از کمر جامعه عبور کرد و در شهرهای کوچک هم گاه تازانو و گاه تامچ، ظرفیت شهری اعلام موجودیت کرد.

**آرمان‌داری شدن جامعه ایران:** اتفاق مهمی که افتاد این بود که برای اول بار جامعه‌ی ایران آرمان‌دار شد. قبلاً حیات موقولی بود اما اینجا حیات مستقل پیدا شد. حیات که عوض شود، پس پیشانی که عوض شود، مترتب بر آن اتفاقات زیادی می‌افتد و زنجیره‌ی چرخانی به چشم‌انداز راه می‌برد. ایران صاحب آرمان شد در حالی که در گذشته صاحب آرمان نبود.

**تسری ایده در عرصه ملی:** در دوران مشروطه ایده بسیار سریع تسری پیدا می‌کرد. می‌گویند که طاعون مسری‌ترین بیماری است و بسیار دوند است، همه‌ی دونده‌های سرعت را جامی گذارد، در مشروطه هم به همین ترتیب بود. اگر چه ایده‌ی مشروطه خواهی خیلی عمیق پیدانکر داماد سطح بسیار [وسعی] مسری شد و جغرافیای شهری ایران را در بر گرفت.

**ظرفیت‌های بیرون از مرکز:** اتفاق مهم دیگر به لحاظ اجتماعی این بود که ظرفیت‌های بیرون

از مرکز آزاد شد؛ تبریز، اصفهان و بعد هم گیلان. **زنان و جلوت‌نو:** اما شاید اتفاق مهمتر مسئله‌ی جلوت جدید زنان بود. در تنباکو زنان فرصت پیدا کردند از پستوها بیرون بیایند، برای اول بار مقابل دربار تجمع کنند، در شعار دادن‌ها مشارکت کنند، در راه‌پیمایی‌ها و تجمعات بخشی از عرصه را به خود اختصاص دهند، قلیان بشکنند و در تحریم تنباکو مشارکت کنند. اینجا اتفاق مهمتری افتاد که یکی در حوزه اندیشه بود و دیگری در عرصه ظهور تشکیلات.

اتفاق مهمی در [عرصه‌ی] اندیشه افتاد، روزنامه‌ها که منتشر شدند جامعه‌ی زنان در حد خودشان ارتباط نزدیک، صریح و مستقیم با جامعه‌ی مطبوعاتی برقرار کردند. خیلی مهم بود که در حد فاصل دهه‌ی ۱۲۸۴ تا ۱۳۰۴، ۳۰ روزنامه‌نگار زن باروزنامه‌ها همکاری می‌کردند که عموماً به لحاظ وقت‌گذاری حرفه‌ای بودند. آرام آرام خبرنگاری و گزارش‌نویسی یاد گرفتند. اتفاق خیلی مهمی روی داد، در جامعه‌ی ایران که نهادهای آموزشی همه مردانه بودند، مکتب و روضه و حتی مدارس جدیداً مقدماً پسرانه بودند. مرحوم رشده در ابتدا جرأت نمی‌کرد مدارس دخترانه راه بیندازد، اشاره شد که تنها مرحوم عدالت روی مدارس دخترانه ایستاد. خیلی مهم است که ۳۰ روزنامه‌نگار زن خود تربیت بشوند، خودشان به روزنامه‌ها راه پیدا کردند و خودشان آموزش دیدند. اولین روزنامه‌ی زنان ۱۲۸۹ چاپ شد و جالب اینجاست که اولین مکاتبات با روزنامه‌ها را زنان نوشتند. نامه‌ی یک زن قزوینی به جبل‌المتین هست که پاراگراف قشنگی دارد: «زنان تظاهرات راه نینداختند که حقیقتاً پایمال شود. به تاریخ بنگرید و ملکه‌ی بریتانیا و کلوپاترا را ببینید». خیلی مهم است که در آن دوره این انگاره در ذهنش شکل گرفته باشد.

در مطبوعات دوره، روزنامه‌ای بود به نام الحدید که در ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ در تبریز چاپ می‌شد و بیش از همه به زنان می‌پرداخت. مسئول روزنامه مرحوم سیدحسین عدالت بود که چند وجه بود؛ دست به جیب بود، بنیانگذار، آستین بالا، روزنامه‌نگار، انجمن‌ساز، کار مخفی می‌کرد، کار علنی می‌کرد و... مرحوم عدالت در این سه سال به زنان می‌پرداخت و از زنان کارگرو خانه‌دار و روسپی دفاع می‌کرد. از مردان می‌خواست که به زنان جامعه‌ی ایران و حتی روسپی‌ها کمک کنند تا از وضع موجود به وضع مطلوب نقل مکان کنند. یک مردانگی

ویژه‌ای از دیرباز در تبریزی‌ها بود، الان هم هست و مرحوم عدالت خیلی مردانه با جامعه‌ی زنان برخورد کرد و تحت فشار ویژه‌ای هم بود، می‌توان گفت عبور از ادبیات زن ضعیفه با مساعی مرحوم عدالت در ایران صورت گرفت. مرحوم عدالت خیلی تلاش کرد که انگاره‌ی زن ضعیفه است پاک شود و به سهم خودش موفق بود. روزنامه‌ی حبل‌المتین که سیدجلال کاشانی سردبیرش بود سلسله مقالاتی در باب حقوق و آزادی‌های زنان نوشت که اول بار بود در ایران منتشر می‌شد. نهایتاً روزنامه‌ی قانون بود که ملکم‌خان ستون‌هایی از آن رابه بر خورد با مسئله‌ی زنان اختصاص داد.

این در حوزه‌ی مطبوعاتی بود، اما در حوزه‌ی تشکیلاتی هم اتفاقات مهمی افتاد. سه پڑوهشگر هستند که به‌طور نسبی روی مسئله زنان در مشروطه کار کرده‌اند. یکی اسماعیل رائیس، دیگری خانم لمپتن که کار حاشیه‌ای کرده است و دیگری خاطرات شوستر در زمانی که در ایران بود. هر سه متفق‌القول هستند که زنان در آستانه‌ی مشروطه و در دوران مشروطه انجمن‌های مخفی درست کردند. انجمن نسوان تشکیلات رسمی بود، جمعه‌ها وقت خانه را برای پیشبرد و حل مسئله‌ی زنان، به تجمع اختصاص می‌دادند. پیگیری بسیار جدی‌ای بود در صدسال پیش، بسیار جدی‌تر از پیگیری‌های امروزی که جنبش زنان بیشتر به شمار و درگیری می‌گذرد. آن موقع پای کارتر از زنان امروزی بودند و با همه‌ی محدودیت‌هایشان جمعه‌ها گرد می‌آمدند و حل مسئله می‌کردند.

اتفاقات تشکیلاتی جدی‌ای در مشروطه افتاد، یکی از اتفاقات این بود که در دوران تنباکو حرکت زنان توده‌وار بود، در حرکت مشروطه زنان آرام آرام صاحب‌چهره شدند. دو چهره در مشروطه برجسته شدند، یکی دختر مرحوم شیخ هادی نجم‌آبادی که صاحب‌تریون و آزادی‌خواه بود و یکی هم محترم اسکندری بود که ایشان بانی و فعال انجمن نسوان وطن‌خواه بودند. مهم این بود که خانم اسکندری در مساعی تشکیلاتی و پیش‌برد مسائل زنان، منافع ملی را بر منافع زنان ترجیح می‌دانست. یک اتفاق مهم هم در اصفهان افتاد، خانم صدیقه دولت‌آبادی از ارکان اصلی تشکیل شرکت خواتین اصفهان بودند. این شرکت کارهای قشنگی کرد. یکی این که شرط کرده بود خانم‌هایی که عضو می‌شوند، دختر ۹ ساله شوهر ندهند. آن موقع رسم بود و با بلوغ هورمونی فکر می‌کردند،

دختر ۹ ساله می‌تواند زندگی اداره کند. شرط بعدی عدم استعمال لوازم آرایش بود که اگر هم استفاده می‌شود ایرانی باشد. وجه بعدی استعمال پارچه‌ی وطنی بود. خیلی مهم بود که جنبش خواتین اصفهان هم مثل خانم محترم اسکندری بیشتر روی منافع و مصالح ملی دست گذاشتند، تا مقدم‌تر بر روی مسائل زنان، ضمن این که مسائل زنان را هم پیش می‌بردند.

خانم نجم‌آبادی یک سخنرانی کرد که زنان روشنفکر مشروطه‌خواه ایرانی را تجهیز و تهییج کرد. ۳۰۰ خانم چادر به سر (آن موقع چادر بار و بند به‌هم بود) بودند که بخشی مجهز به تپانچه شدند، در دوران قبل از به‌توب بستن مجلس یعنی دورانی که حس می‌شد توب محمدعلی شاه پُر تر از مجلس است اینها با یک قرار تشکیلاتی از پیش به مجلس رفتند. وقتی بخشی از نمایندگان آمدند، اینها تپانچه کشیدند و خطاب گفتند اگر ما کمترین حسی کنیم که شما روی شرف و آزادی ملت مقابل استبداد محمدعلی شاه کوتاه می‌آیید. تهدید نکردند که شمارا می‌کشیم. ما فرزندانمان و شوهران و خودمان را می‌کشیم. خیلی مهم بود که برای اول بار یک تظاهرات مخفی کارانه‌ی تشکیلاتی مسلحانه‌ی زنان در فضای مشروطه [رخ داد].

لذا «زن» در دو حوزه‌ی نشریاتی و تشکیلاتی گام‌های بسیار جدی‌تر از تنباکو را جلو آمد و [زنان] به سهم خودشان جبهه‌ای پیدا کردند.

**حساس تر شدن بر صنف و منافع صنفی:** اتفاق بعدی حساس تر شدن بر صنف و منافع طبقاتی بود. در تنباکو اصلاً جنبش بر اساس منافع صنفی به خطر افتاده‌ی تجار شکل گرفت. اینجا دیگر منافع صنفی جدی‌تر شد و دیگر فقط تجار نبودند که بر منافع صنفی شان پایبندی و پافشاری می‌کردند. کلیه‌ی صنوف و پیشه‌وران بر منافع صنفی شان خود آگاه شدند و سعی کردند که منزلگاه تشکیلاتی پیدا کنند.

**حساس شدن بر طبقه:** اتفاق بعدی حساس شدن بر طبقه بود. قبلاً در جامعه‌ی ایران طبقه مطرح نبود اما اینجا ادبیات طبقاتی و تمایز طبقاتی پیدا شد. وقتی که تجلیات و تمایز طبقاتی پیدا می‌شود و آگاهی و خود آگاهی بر آن ضمیمه می‌شود، عنصر طبقه حساس تر می‌شود.

**تثبیت برخی جایگاه‌های طبقاتی:** وجه بعد این است که طبقاتی مثل پیشه‌وران، اصناف و تجار به موقعیتی برجسته‌تر و محکم‌تر از دوران ماقبل مشروطه نائل آمدند.

به سوی مدنیت: وجه مهم بعد از این اتفاقات



جمعیت نسوان وطن‌خواه

صنفی - طبقاتی، حرکت جامعه‌ی ایران به سمت مدنیت بود. جامعه رفت که مدنی شود؛ انجمن‌ها درست شدند، قهوه‌خانه‌ها در مشروطه کاملاً جنبه‌ی مدنی پیدا کردند و محل نشر خبر و روزنامه‌خوانی و شب‌نامه پخش کردن، قرار گرفتند. مسجد، بازار، راسته، میدان و... پیش از گذشته مورد استفاده‌ی جامعه‌ی ایرانی قرار گرفتند. خود مشروطه هم با خودش باتوق‌هایی مدنی [مثل کتابخانه و قرائت‌خانه و نهادهایی از این دست را آورد. جامعه هم از منظر تشکیلاتی و هم از منظر محتوایی به سمت مدنی شدن پیش رفت.

**سمت قوانین:** وجه بعدی از نظر دستاوردهای اجتماعی سمت مترقی قوانین بود. مجلس اول طویل را بر انداخت، جایگاه صنفی خرده‌پاها، پیشه‌وران و کسبه‌ی جزء را مستحکم کرد. در بودجه‌ی اول ریخت و پاش‌های طبقه حاکم را به سمت پایان برد.

**طیغ نوسودان:** در مشروطه با تأسیس مدارس سبباً گسترده‌ای از نوسودان محصول آموزش جدید شکل گرفت.

### دستاوردهای سیاسی

دستاوردهای سیاسی مشروطه در چهار سطح





صدیقه دولت آبادی

**یک مردانگی ویژه‌ای از دیرباز در تبریزی‌ها بود، الان هم هست و مرحوم عدالت خیلی مردانه با جامعه‌ی زنان برخورد کرد و تحت فشار ویژه‌ای هم بود، می‌توان گفت عبور از ادبیات زن ضعیفه با مساعی مرحوم عدالت در ایران صورت گرفت**

قابل بررسی است.

**سیاسی تو شدن جامعه کل:** سطح اول، این بود که جامعه سیاسی تر از گذشته، بسیار سیاسی تر از دوران تنباکو، شد. با توجه به این که تجربه‌ی تنباکو راهم حمل می‌کرد و عنصر مشروطیت هم بسیار مسری بود، جامعه با جدیت و به سرعت سیاسی شد.

**افزایش ظرفیت درک سیاسی و خروج از سادگی سیاسی:** درک سیاسی هم بیشتر از گذشته شد. جامعه‌ی ایران آرام آرام از سادگی دوران تنباکو به در آمد و پیچیده تر از گذشته شد.

**ادامه‌ی سیاسی شدن عنصر صنفی:** وجه بعدی این است که اگر در تنباکو استارت و آغاز سیاسی شدن عنصر صنفی را توسط بازار و تجار شاهد بودیم، در این دوره عنصر صنفی، سیاسی تر

از گذشته شد.

## دستاوردهای تشکیلاتی

**تفکیک قوا:** اولین دستاورد تفکیک قوا بود. جامعه‌ی ایران در سطح قدرت، جامعه‌ی تفکیک شده‌ای نبود. یک قوه‌ی قهریه بود که همه‌ی قدرت را در خودش گنجانده بود، اما وقتی تفکیک قوا صورت گرفت، قوه‌ی مجریه و قضا برای اول بار شکل گرفت.

**نونهاد ملی؛ پارلمان:** ایران صاحب نونهاد ملی، پارلمان شد.

**نونهاد اجتماعی:** نونهادهای اجتماعی هم بروز و ظهور پیدا کردند؛ حزب، صنف، انجمن و مدرسه.

**پدیده انجمن‌های ایالتی-ولایتی:** اما شاید بتوان گفت در سطح مردمی مهم ترین اتفاق تشکیلاتی مشروطه، پدیده‌ی انجمن‌های ایالتی-ولایتی بود که اولین بستر کار مشارکتی در ایران را فراهم کرد. در طراحی، تصمیم‌گیری و اجرا مردم مستقل از نیروهای فکری و در جاهایی در پیوند با نیروهای فکری و بخشی از روحانیت کاربرد تشکیلاتی، روی صنف‌اش، زیست‌اش، محله‌اش، شهرش و... وارد شور و مشورت شد. اتفاق خیلی مهمی بود که این انجمن‌ها شکل گرفت و بستری شد، اول بار برای تحقق و تعیین مشارکت مردم در ایران.

قبل از این پدیده‌ی کارجمعی و کشاورزی جمعی در ایران وجود داشت، اما پدیده‌ی کار جمعی شهری و پیش‌برد امور مردم در محل و منطقه و شهر، تا آن موقع در ایران سابقه نداشت.

**آغاز کار توضیحی:** نکته مهم دیگر از منظر تشکیلاتی این بود که برای اول بار در ایران شاهد آغاز کار توضیحی بودیم. همه‌ی نیروها مجبور به کار توضیح شدند، ولو در سطح حداقلی.

استارت مثبتی بود که اول بار روشنفکران و بخشی از روحانیون نواندیش خودشان را ملزم دیدند که به طیف‌ها و طبقات اجتماعی بدون دانش دقیق روز و کلاسیک، مفاهیم را منتقل کنند، فرهنگ‌سازی کنند و کار توضیح کنند.

**نقش مروجان:** در ادامه‌ی این دستاوردها نقش مروجان در مشروطه مؤثرتر از تنباکو بود. سه مروج داشتیم که اگر آنها نبودند، مشروطه به این سرعت مسری نمی‌شد. شاخص ترین آنها سیدجمال و اعظم بود توضیحی که روی بانک در ایران از سوی او داده شد، روشن ترین و روان ترین توضیح بود تا آنجا که همه زنان النگو و گوشواره و سینه‌ریزهای خود را باز کردند و تقدیم سیدجمال کردند تا سرمایه‌ی اولیه بانک

در ایران متراکم بشود. ملک‌المتکلمین هم بود که کلامش نافذتر از سیدجمال بود و مرحوم سقط الاسلام که از عناصر چند وجهی تبریز بود؛ روشنفکر، مؤسس، مخفی کار و علنی کار، مدرسه‌ساز، آستین‌بالا و پول جمع کن، طیف دار و نوچه دار و....

**بروز قابلیت‌های تشکیلاتی بیرون از مرکز:** انجمن ملی تبریز اولین جریان تشکیلاتی دوران مشروطه بود که بسیار پیشرفته بود. قانون می‌گذراند و تصویب می‌کرد، کلاس آموزشی می‌گذاشت، کلاس نظامی می‌گذاشت... چند وجهی و کاملاً خودگردان بود. تشکیلات ستار و انجمن رشت به همین ترتیب، تشکیلات اصفهان که دو برادر، خصوصاً حاج آقا روح‌الله راه اندازی کرد و تشکیلات خیلی پیشرفته‌ای بود. قابلیت‌هایی که بیرون از مرکز بروز پیدا کرد بسیار پیشرفته تر از قابلیت‌های تشکیلاتی مرکز نشینان و پایتخت نشینان بود.

**قابلیت تشکیلاتی انطباق با شرایط:** در سه مرحله‌ی مشروطه؛ قبل از استبداد، مرحله‌ی استبداد صغیر و بعد از آن، متناسب با فضای دوران سه مدار تشکیلاتی ایجاد شد؛ تشکیلات مخفی-علنی قبل از استبداد صغیر، تشکیلات مخفی درون استبداد صغیر و تشکیلات علنی بعد از استبداد صغیر. بنیان هر کدام هم کاملاً از هم جدا بودند. یعنی در هر مرحله یک طیف از نیروهای دست‌اندر کار بنیانگذاری را بر عهده گرفتند، نه این که یک جریان این قابلیت را داشته باشد که در سه مرحله طور به طور شود و ساخت تشکیلاتی را متناسب با مرحله عوض کند. در این مفهوم، هر مرحله ساز و کار تشکیلاتی خاص خود را پیدا کرد و سازمان ده دوره شدند. بخشی از زنان را هم دیدیم که سازمان ده مسائل خودشان شدند.

**مردان بحران:** اما اتفاق تشکیلاتی دیگر این بود که مردان مدیریت بحران دوره را معرفی کرد. خیلی مهم بود که در مدیریت بحران دوران مشروطه، مردان بحران اغلب از توده بودند و کمتر از روشنفکران. در تبریز ستاری پیدا شد که مدیریت بحران کرد و با همه‌ی کم‌دانشی‌اش با یک عزم و غیرت تبریزی به عرصه آمد و مسئله و بحران را حل کرد. در اصفهان حل بحران را حاج آقا روح‌الله ایفا کرد. اینها شاخص‌ها هستند. مردان بحران، تفاوت ماهوی با مردان غیر از دوران تنگنا دارند؛ تک عنصر هستند، بار ویژه‌ای روی دوششان هست و با آمادگی روحی و روانی می‌توانند از فشار ویژه‌ی بحران عبور کنند.

# مروری بر سیر زندگی آیت‌الله مدرس شکست راهبرد «اتحاد اسلام» در ایران و دلایل آن

مریم سادات سید کریمی  
بخش چهارم



چنان که دیدیم، سیدجمال‌الدین اسدآبادی به منظور عقب‌راندن استعمارگران از دست‌اندازی به جوامع مسلمان، راهبرد اتحاد اسلام را مطرح کرد. اما شکست‌هایی که این راهبرد در هر مرحله از کنش جمعی با آنها روبه‌رو شد، به کاهش یافتن مرحله‌ای متحدین بالقوه انجامید.

نسل اول جریان اتحاد اسلام به رهبری سیدجمال به دنبال یک اتحاد منطقه‌ای میان مسلمین، اعم از شیعه و سنی، به منظور مقابله با استعمارگران بود. با حبس و قتل سیدجمال به دست پادشاه عثمانی و دستگیری و ارسال سه تن از یاران ایرانی‌اش به ایران - که به اعدام ایشان انجامید - و نیز آشکار شدن نیت غیرصادقانه حکومت عثمانی از پیگیری اتحاد اسلام، امیدواری طرفداران ایرانی اتحاد اسلام نسبت به حکومت‌های مسلمان منطقه، تاحدی به یأس تبدیل شد. اما این به معنای شکست راهبرد اتحاد اسلام نبود؛ به زودی نسل دوم جریان اتحاد اسلام در ایران سربرآورد، جنبش جنگل از دل آن جریان جوشید و میرزا کوچک‌خان به مهمترین و شناخته‌شده‌ترین رهبر آن تبدیل شد. نسل دوم اتحاد اسلام در ایران که از وطن‌پرستان مسلمان ایرانی تشکیل شده بود، با تقلیل گستره اتحاد مسلمین از سطح منطقه‌ای به سطح ملی، کوشید همه ایرانیان را به‌منزله شهروندان کشور اسلامی، در مقابل استعمار متحد کند. بدین ترتیب این راهبرد وارد دومین مرحله حیات خود شد که طی آن هرچند روابط حسنه با حکومت عثمانی نفی نمی‌شد، اما عملاً ملی‌گرایی و تقویت نیروهای ملی، به‌عنوان مهمترین راهبرد مقابله با استعمارگران، مورد توجه بود.

در سه شماره پیش، نسل اول و دوم جریان اتحاد اسلام بررسی شد. برای پرداختن به شرایط و دلایل شکست این جریان، لازم است به زمینه و زمانه‌ای که آیت‌الله مدرس در آن می‌زیست، اشاره کرد. زندگی آیت‌الله سیدحسین مدرس را می‌توان تا بلوی تمام‌عیار دانست که چگونگی شکل‌گیری، گسترش، شکست و نتایج شکست نسل دوم اتحاد اسلام را به نمایش می‌گذارد؛ جریانی که به‌طور همزمان، ملی و مذهبی بود. مدرس از بنیانگذاران انجمن اتحاد اسلام در ایران بود، همان انجمنی که میرزا کوچک‌خان نیز به‌عنوان یکی از اعضا، به مأموریت از سوی آن انجمن به سمت شمال رفته و نهضت خود را پایه‌گذاری کرده بود (فخرایی، ۱۳۵۱: ۲۲-۲۳). مروری کوتاه بر سیر حوادث زندگی مدرس، شرایط به بن‌بست رسیدن راهبرد اتحاد اسلام در ایران را روشن‌تر خواهد کرد.

ادامه راهبرد اتحاد اسلام  
به دلیل زمینه‌هایی که در  
سال ۱۲۹۹ کنار یکدیگر  
قرار گرفتند و مانند تکه‌های  
پازل، یکدیگر را کامل کردند،  
غیرممکن شد. اگر کسی  
مایل باشد دلایل این امتناع  
را بداند، لازم است این سال  
را بارها و بارها بخواند؛ نه فقط  
اتفاقات را، بلکه زمینه‌های  
حوادثی را که در این سال  
پشت هم آمدند

حوزه علمیه اصفهان شد و قریب ۱۳ سال در اصفهان در محضر ۳۰ استاد تلمذ نمود (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۳۷۲). وی مدتی پس از قیام تنباکو به عتبات رفته و هفت سال در آنجا مشغول تحصیل بود. مدرس در این دوره از تحصیل خود از محضر دو تن از آیات عظام که یکی طرفدار مشروطیت بود (محمد کاظم خراسانی) و دیگری مخالف

آیت‌الله سیدحسین مدرس، مردی که حسین مکی به او عناوین «سلطان‌الشهدای دوره دیکتاتوری» و نیز «قهرمان آزادی» داده است (مکی، ۱۳۵۸: ۳) در سال ۱۲۸۷ ه. ق در روستای سرابه از توابع شهرستان اردستان از شهرهای تابعه اصفهان به دنیا آمد (رمضانی، ۱۳۸۶: ۱۱). مدرس در ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل وارد

## سیدحسن مدرس گفت: «سگ هر قدر هم خوب باشد همین که پای بچه صاحبخانه را گرفت، دیگر به درد نمی خورد و باید از خانه بیرونش کرد»

سرسخت آن (سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی) بهره فراوان برد (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸: ۴).

در دوره دوم مجلس شورای ملی که بعد از استبداد صغیر انجام شد، از طرف علمای اعلام نجف به عنوان عضو هیئت روحانی ناظر بر اجرای اصل دوم قانون اساسی انتخاب شد. وی در آن مجلس مسلک اعتدالی را انتخاب کرد، ولی رسماً داخل تشکیلات آنها نشد. «مرحوم ملک الشعراء بهار در جلد اول تاریخ احزاب سیاسی می نویسد: دموکرات‌ها که ۲۸ نفر بودند، مخالفان خود یعنی اعتدالیون را که ۳۶ تن می شدند، ارتجاعی می نامیدند، زیرا آن حزب، هوادار روش ملایم‌تر و رعایت سیر تکامل بود و اعتقاد به کشتن و از میان بردن مستبدان و ارتجاعیون نداشت، از این رو بیشتر اعیان بدان حزب پناه می بردند» (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۳۷۳).

در سومین دوره مجلس، مدرس با جلب اعتماد مردم موفق شد که این بار نه از سوی مراجع، بلکه با رأی مردم به مجلس راه یابد و نماینده دوم از طرف مردم تهران شود (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۳۷۴). اواسط دوره سوم مجلس و در زمان جنگ جهانی اول، قوای روسیه تزاری و انگلیسی‌ها بدون توجه به اعلام بی طرفی ایران، به سرحدات شمالی و جنوبی ایران تجاوز کردند. با اشغال بیشتر نقاط شمالی توسط روسیه و حتی ادامه دامنه پیشرفت ایشان تا کرخ، بیسم آن می رفت که پایتخت نیز

توسط روسیه اشغال شود (مکی، ۱۳۸۰، جلد اول: ۴۱۹). مدرس در این زمان با آزاد یخواهانی که پس از مشورت هیئت دولت، به قم مهاجرت کرده بودند، همراه می شود. ۲۷ نفر از وکلای دوره سوم و عده زیادی از اعیان و اشراف و کسبه و غیره تهران را ترک گفته و سواره و پیاده به طرف قم رهسپار شدند. ایشان در آنجا کمیته «دفاع ملی» تشکیل داده و تصمیم گرفتند که با دولت عثمانی متحد شده و به کمک قوای ژاندارم، استقلال کشور را حفظ کنند. تشکیل این کمیته در قم تا حدی از پیشرفت قوای روسیه تزاری که قصد تصرف تهران را داشت، جلوگیری کرد؛ اما درگیری قوای روس با ایشان، افراد کمیته مزبور را مجبور کرد شهر قم را تخلیه کنند. پس از درگیری قوای روسیه با حکومت عثمانی و عقب نشینی روسیه از کرمانشاه و همدان، ملیون دوباره در کرمانشاه جمع شدند و دولتی با عنوان «حکومت مستقل موقت» را تشکیل دادند؛ حکومتی که مدرس در آن سمت «وزیر عدلیه و اوقاف» را داشت. کمیته مزبور پس از شکست عثمانی‌ها از انگلیس، به همراه قوای عثمانی عقب نشینی کرده و به اسلامبول مهاجرت می کند؛ این مهاجرت قریب به دو سال ادامه می یابد (مکی، ۱۳۸۰، جلد اول: ۴۲۰-۴۲۱). «مدرس در این مهاجرت تقریباً جنبه ریاست روحانی مهاجرین ایرانی را داشت و از طرف دیگر سمت نمایندگی روحانیون ایران را داشته، به علاوه در کابینه متشکله در کرمانشاهان و اسلامبول مقام وزارت عدلیه و اوقاف را نیز به عهده داشته است» (مکی، ۱۳۸۰، جلد اول: ۴۲۲).

در این مهاجرت، اولین نشانه‌های شکل گیری گفتمان ملی اتحاد اسلام که آن رانسل دوم اتحاد اسلام در ایران نامیده‌ام، قابل ملاحظه است. مدرس ظاهراً پیش از این مهاجرت، از مؤسسين هیئت اتحاد اسلام در ایران بود و نشانه‌های شکل گیری جریانی در ایران که ضمن تأیید لزوم اتحاد شیعه و سنی در سراسر جهان، به مسئله ملیت نیز بها داده و در تحلیل‌های خود به آن توجه خاص می کند، در گفت و گوهای مدرس با مقامات عثمانی، دیده می شود. «در حالی که افکار عمومی به نفع عثمانی بود، مدرس با مقامات رسمی عثمانی در استانبول مشاجرات تندی انجام داد، زیرا این سوءظن وجود داشت که عثمانی‌ها در صدد ضمیمه آذربایجان به قلمرو خود هستند» (الگار، ۱۳۸۱). مدرس طی نطقی خطاب به سلطان محمد پنجم، پادشاه عثمانی گفت: «مقصود از مهاجرت ما ایرانیان به این کشور این است که اولاً

دولت عثمانی صحبت الحاق قسمتی از خاک آذربایجان را به خاک عثمانی موقوف نماید. ثانیاً در موضوع صمیمیت بین برادران مسلمان ایرانی و ترک، مذاکراتی به عمل آوریم» (مکی، ۱۳۸۰، جلد اول: ۴۲۲).

مدرس در پاسخ به صدر اعظم عثمانی که پیشنهاد کرده بود لباس سربازان ایرانی و ترک، یکسان و متحدالشکل شود، تبسمی کرده و گفته بود: «در وسط دانه گندم هم خطی است، ماهمان لباسی را که داریم، خوب است ولی چقدر خوب بود که صدر اعظم به جای آن که گفتند لباس سربازان ایرانی و ترک شبیه هم شود، می گفتند برادران ایرانی و ترک یک دل شوند، زیرا ممکن است از حیث لباس هم رنگ شویم ولی یک دل نباشیم» (مکی، ۱۳۸۰، جلد اول: ۴۲۳).

انتخابات دوره چهارم مجلس در سال ۱۲۹۶ و در حالی صورت گرفت که مدرس هنوز در استانبول اقامت داشت؛ اما محبوبیت وی باعث شد که مردم تهران او را به وکالت خود انتخاب کنند و او نیز پس از پایان جنگ جهانی اول، از استانبول به تهران بازگشت (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۳۷۶).

شاید بتوان یکی از نقاط تاریک کارنامه مدرس را حمایت مصرانه او از رئیس الوزاری وثوق الدوله دانست که با تحصن و برپایی تظاهرات، احمدشاه را برای پذیرش او، تحت فشار گذاشت. مدرس در سال اول زمامداری وثوق، او را تقویت می کرد و در تمام کارها به او مشورت می داد ولی پس از اعلام انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، در رأس مخالفین قرارداد و وثوق الدوله قرار گرفت و تمام تلاش خود را برای عدم اجرای قرارداد به کار برد (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۳۷۷).

چنان که در مقاله‌های دو شماره پیش اشاره شد، بیشترین حملات دولتی علیه جنبش جنگل در دوره وثوق الدوله صورت گرفت. دسیسه‌ها و حملات مشترک انگلیس و دولت وثوق که برای نابودی جنبش جنگل هم پیمان بودند، منجر به جدایی حاج احمد کسمایی، اعدام دکتر حشمت و پراکنده شدن افراد تحت سرپرستی اش و از هم پاشیدن سازماندهی کمیته اتحاد اسلام شد. این در حالی بود که مدرس، حمایت علنی و صریح خود را از میرزا کوچک خان هم پیمان او در پیشبرنده اهداف اتحاد اسلام بیان کرده بود. مدرس درباره میرزا کوچک خان و قیام جنگل گفته بود: «حقیر از آقای میرزا کوچک خان و اشخاصی که صمیمانه با ایشان هم آواز بودند، نیت سویی به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم،



از چپ محمد علی نظام مافی، امان الله اردلان، سید حسن مدرس، رضاقلی مافی، محمد علی فرزین، حسین سمیعی و قاسم صوراسرافیل - از سایت تاریخ ایرانی

شکست سخت میرزا از نیروهای مشترک انگلیس و دولت وثوق، و جدایی حاج احمد کسمایی و یارانش و اعدام دکنر حشمت و دستگیری شمار زیادی از یارانش نمی گذشت. میرزا در این مدت توانسته بود تعداد نفرات خود را از هشت نفر به ۴۰۰ نفر برساند، اما با این تعداد و امکانات، توان ایستادگی در مقابل نیروهای شوروی را نداشت. افزون بر این که شوروی با شعارهای آزادیخواهانه و ضد استعمار انگلیس وارد ایران شده بود و بسیاری از یاران میرزا به ایشان متمایل بودند. به دلیل احساس خطری که مردم رشت - به خصوص متدینین و صاحبان سرمایه و تولید - نسبت به بلشویک‌ها داشتند، میرزا در نهایت تصمیم به ائتلاف با بلشویک‌ها گرفت تا شاید بتواند نقش متعادل کننده‌ای را در رشت ایفا کند.

با این تصمیم، بلشویک‌ها رسماً وارد تشکیلات جنگل شدند و جنبش جنگل از این پس نه با نام اتحاد اسلام، که با عنوان «جمهوری سوسیالیستی جنگل» شناخته شد؛ عنوانی که موجب می شد عملکرد بلشویک‌ها، خوب یا بد، به پای جنبش جنگل نوشته و با نام آن عین شود.

هر چند شاکری در کتاب «میلاد زخم» معتقد است بسیاری از رفتارهای خلاف عرف و مذهب که به بلشویک‌های ایرانی و روسی در این دوره نسبت داده می شود، شایعه است و صحت ندارد، اما شایعه یا واقعیت، به هر حال در آن مقطع، مردم ایران، رفتار «جمهوری سوسیالیستی جنگل» را غیر قابل تحمل ارزیابی می کردند. گزارش هایی از کشیدن حجاب از سر زنان، غصب اموال مردم به بهانه توزیع عادلانه آن، توهین به مذهب و... مردم ایران را آشکارا نسبت به «جمهوری سوسیالیستی جنگل» بدبین کرده بود. ادامه این رفتارها، میرزا کوچک خان را وادار به مرزبندی با بلشویک‌ها کرد؛ میرزا بدون اطلاع بلشویک‌ها، نیروهای خود را به اعماق جنگل عقب کشید و دوره‌ای از روابط خصمانه، میان بلشویک‌ها و یاران میرزا آغاز شد.

هر چند جنبش جنگل توانسته بود تا این مقطع با راهبردها اتحاد ایرانیان، اعتماد عمومی را جلب کند، اما ورود بلشویک‌ها به جنبش، غیر ممکن بودن اتحاد را در چند زمینه آشکار کرد:

۱- اتحاد درونی میان روشنفکران پراتیک: روشنفکران پراتیک به دو گروه طرفداران اصل گرفتن تضاد درونی و طرفداران اتحاد درونی تقسیم شده بودند و لذا راهبردها در تناقض با یکدیگر بود و امکان اتحاد میان ایشان در درازمدت، منتفی بود.

نیز در این تحلیل‌ها صرفاً به مسئله تضاد نیروهای ملی با استعمار اشاره کرده و به تضاد طبقاتی و حتی تضاد با حکومت اشاره‌ای ندارد. (ر.ک. به: مارکس و انگلس، بی تا). با این حال راهبرد مارکسیست‌های ایرانی رالینین و استالین تدوین می کردند؛ کسانی که نه تنها آشنایی چندانی با مسائل ایران نداشتند، بلکه در جایگاه مقامات سیاسی کشور همسایه، لاجرم منافع ملی خود را نیز در اولویت قرار می دادند.

در شماره‌های پیش توضیح داده شد که در میان بلشویک‌های روسی و ایرانی که با حمایت ارتش شوروی وارد ایران شده بودند، اختلاف راهبردی در قبال مسائل ایران وجود داشت، در حالی که یک جناح تندرو به رهبری سلطانزاده معتقد بود که باید به طور همزمان علیه حکومت مرکزی و نیز طبقه سرمایه دار مبارزه کرد، یک جناح متعادل تر در میان ایشان به رهبری حیدر خان عمو و غلی، مبارزه را مرحله بندی می کرد و می گفت که پس از براندازی قاجاریه، نوبت به مبارزه طبقاتی خواهد رسید (شاکری، ۱۳۸۶: ۲۶۶-۱۶۳). هر چند جناح عمو و غلی متعادل تر به نظر می رسید، اما حتی جناح عمو و غلی نیز در دو موضع بنیادین خود، راهبرد اتحاد همه ایرانیان برای توسعه درون زوا و مقابله با استعمار را نقض می کرد؛ اول تضادی که با حکومت مرکزی ایران داشت و لاجرم هیئت حاکمه را از دایره اتحاد خارج می کرد و دوم وابستگی ای که به شوروی داشت و ضمن آن ملی گرایی نسل دوم اتحاد اسلام، نقض می شد.

چنان که در شماره پیش مطرح شد، بلشویک‌ها با پشتوانه نیروی نظامی شوروی زمانی وارد بندر انزلی شدند که هنوز مدت زیادی از

بلکه جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس که بر هر مسلمانی لازم بود. خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیست و عملیات آنها را تعقیب و تقلید نمایند. پر واضح است، ضدیت و محاربه با همجو جمعیتی مساعدت با کفر و معاندت با اسلام است. فی شهر جمادی الثانی ۱۳۳۸ - سید حسن مدرس «(گیلک، ۱۳۷۵: ۵).

### شرایط به بن بست رسیدن اتحاد اسلام

سرانجام، سال بن بست‌های پی در پی فرار سید. ادامه راهبرد اتحاد اسلام به دلیل زمینه‌هایی که در سال ۱۲۹۹ کنار یکدیگر قرار گرفتند و مانند تکه‌های پازل، یکدیگر را کامل کردند، غیر ممکن شد. اگر کسی مایل باشد دلایل این امتناع را بداند، لازم است این سال را بارها و بارها بخواند؛ نه فقط اتفاقات را، بلکه زمینه‌های حوادثی را که در این سال پشت هم آمدند. زمینه‌هایی که در جایی از تاریخ متولد شده و تا ۱۲۹۹ پیش آمده بودند تا کنار یکدیگر بنشینند و شرایط امتناع اتحاد علیه استعمار و اتحاد برای رشد درونی را کامل کنند. شمارش معکوس برای نابودی جریان اتحاد اسلام در ایران را باید از همین مقطع آغاز کرد.

دو اتفاق مهم در این سال، یکی ورود بلشویک‌های روسی به خاک ایران و ائتلاف میرزا کوچک خان با ایشان بود و دیگری کودتای رضاخان که با کمک و هدایت انگلیسی‌ها انجام شد. این دو واقعه و پیامدهای آن چنان که در ادامه توضیح داده خواهد شد، امکان تحقق راهبرد اتحاد اسلام را غیر ممکن ساخت.

نگاهی کوتاه به مقالاتی که مارکس راجع به ایران نوشته است، (۱) نشان می دهد که مارکس



**مدرس: «آخر آدم باید جرأت بکند ۲۰ سوار دست یکی بسپارد، و از یاغیگری او در امان باشد؟! مرغی را که دم صبح شغال خواهد برد، بگذارید سرشب ببرد. لامحاله از کشیک کنشی تا صبح خودتان را راحت کرده‌اید!!»**

۲. اتحاد توده مردم و روشنفکران پراتیک: عملکرد «جمهوری سوسیالیستی جنگل» به گونه‌ای بود که جنبش به زودی طرفداران مردمی خود را از دست داد. این دولت انقلابی که با تدروی و بی‌احترامی به مذهب، پایگاه مردمی نداشت، در برابر حملات قوای دولت مرکزی شکست خورد و رشت را از دست داد و تنها با کمک ارتش سرخ توانست رشت را باز پس گیرد (رواسانی، ۱۳۸۴: ۲۲۳-۲۲۰).

۳. اتحاد علما و روشنفکران پراتیک: نیروهای جنبش جنگل پس از ائتلاف با بلشویک‌ها و اقداماتی که ایشان در تضاد با مذهب و صاحبان تولید انجام می‌دادند، در نزد عامه مردم به «متجاسرین» معروف شد. در متون این دوره، دیگر نامی از جنبش جنگل یا هیئت اتحاد اسلام دیده نمی‌شود، بلکه صرفاً سخن از «متجاسرین»، ترس و وحشت عمومی مردم نسبت به ایشان و درخواست‌های پی‌درپی علما و مردم برای برخورد دولت با ایشان مطرح است. مدرس که خود از بنیانگذاران هیئت اتحاد اسلام بود و پیش از این به فتوای صریح او درباره لزوم کمک به جنبش جنگل اشاره کردیم، ابتدا سعی کرد با طرفداری از سپهدار که گیلانی بود، مسئله را

به‌طور مسالمت‌آمیز حل کند. عبدالله مستوفی می‌گوید: «نظر این دسته به‌خصوص مدرس، در طرفداری از او {سپهدار} به این جهت بوده است که فکر می‌کردند به مناسبت گیلانی بودن رئیس‌الوزرا، متجاسرین زودتر از خر شیطان پایین بیایند و به گل روی هم ولایتی خود دست از نغمه کمونیست‌طلبی بردارند و آقای سپهدار هم برای حفظ ملک و مال خود و آب و گاو و کس و کارش بیشتر به ختم این‌علاقه نشان دهد» (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۵۵).

پس از آن که روشن شد از سپهدار نیز کاری ساخته نیست، حتی مدرس نیز که از حامیان اصلی میرزا بود، در مجلس سخنرانی کرده و خواستار برخورد دولت با ایشان می‌شود: «دولت ایران باید با تمام قوای خود که ممکن الحصول است، در دفع و رفع جماعتی که متجاسرین یا متمر دین و اسامی دیگر معروف شده‌اند، سعی نماید و دولت باید در این مسئله از ملت ایران استمداد نماید و اگر ملت حاضر نشد، با قوه ملت را برای دفاع حاضر کند» (مکی، ۱۳۸۰، جلد اول: ۱۲۶). با وجود چنین موضعی از سوی مدرس، می‌توان موضع علمای دیگر را نسبت به جنبش جنگل، دریافت.

با این حال، مهمترین پیامد ظهور همزمان این دو جریان -بلشویک‌هایی که به شوروی وابسته بودند و تضادهای درونی را تضادهای اصلی می‌دانستند و رضاخان که با پشتوانه انگلیسی‌ها کودتا کرده و قدرت یافته بود- ظهور یک تضاد ریشه‌دار و بلندمدت میان ملت و دولت بود. در سه شماره پیش گفته شد که راهبر د اتحاد اسلام، شامل اتحاد مردم و حکومت‌های مسلمان به منظور توسعه و مقاومت در مقابل استعمار می‌شد. چنین اتحادی، در زمانه‌ای به‌عنوان برون‌رفتی برای وضعیت جوامع مسلمان مطرح می‌شد که میان حاکم و مردم، تضاد و درگیری وجود داشت. دکتر محمدعلی کاتوزیان در کتاب «تضاد دولت و ملت در ایران» معتقد است که تمامی تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، تکرار چرخه‌ای است که با ظهور حاکم خودکامه‌ای آغاز می‌شود و سپس به سقوط حکومت و استقرار جامعه‌ای خودکامه و بروز هرج و مرج می‌رسد که این وضعیت نیز با ظهور حاکم خودکامه دیگری برچیده می‌شود و این چرخه دوباره تکرار می‌شود. دو نکته که به زعم نویسنده در همه این حکومت‌ها یکسان است، اول قانون‌نابذیری حاکمان و دیگری بی‌تفاوتی اقلشار اجتماعی نسبت به سقوط حکومت است و این که مقاومت

جدی مردمی در مقابل چنین سقوطی دیده نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۰). راهبر د اتحاد اسلام سیدجمال با تقویت نیروهای مشروطه‌خواه و قانون‌طلب از یک سو و نهادینه کردن لزوم ارتباط با دستگاه حاکمه از سوی دیگر، می‌کوشید بر تضاد تاریخی ملت و دولت فائق آید. هدف از چنین اتحادی، غلبه بر موانع توسعه و نیز مقاومت در مقابل استعمار گران بود.

اما شرایط سال ۱۲۹۹، دو مانع غیر قابل عبور بر سر راه چنین اتحادی ایجاد کرد. اولاً ورود قهرآمیز بلشویک‌هایی که اولین قدم را مبارزه با حکومت مرکزی می‌دانستند و دوم و مهمتر از آن، قدرت گرفتن رضاخان با پشتوانه انگلیس که به زودی قرار بود به پادشاهی ایران برسد. نشستن پادشاهی بر تخت حکمرانی که از اساس به استعمار گران وابسته بود، هیئت حاکم را در مقابل نیروهای ملی قرار می‌داد و راهبر د اتحاد ملت و دولت برای مقابله با استعمار را بلا موضوع می‌کرد. تلاش‌ها و اقدامات مدرس برای جلوگیری از گسترش چنین شرایطی و شکست او در مقابل رضاخان، شرایط به بن‌بست رسیدن راهبر د اتحاد اسلام را به خوبی نمایش می‌دهد.

از آنجا که رفتار انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول و سپس از آن، در ایران و کشورهای شرق باعث تنفر عمومی شده بود و آنها در شرایطی که شوروی شعارهای آزادیخواهانه می‌داد، دیگر نمی‌توانستند به سیاست سابق خود ادامه دهند، تصمیم گرفتند در کشورهای شرق به‌خصوص ایران، به‌طور غیر مستقیم نهایت مداخله را داشته باشند. به این معنی که مقارن کودتا، چرچیل که در آن موقع وزیر مستعمرات بود، پیشنهاد کرد که دولت انگلستان در امور ملل شرق و به‌خصوص ایران مستقیماً دخالت نکند، ولی به وسیله عمال بومی با نقاب وطن‌پرستی و حکومت ملی منظور خود را انجام دهد و این سیاست را که به نام سیاست «نفوذ نامرئی» معروف است اجرا نمایند. «در ایران مظهر این سیاست نفوذ نامرئی، رضا شاه بود که در زیر عنوان تجدد و ترقیخواهی و ماسک ملی، آلت اجرای آن سیاست گردید» (مکی، جلد دوم: ۱۱-۱۰).

مدرس و عده‌ای دیگر از رجال سیاسی پس از کودتا دستگیر شدند و به زندان افتادند، اما پس از چند ماه همگی آزاد شدند. مدرس مدتی پس از آزادی در تریبون مجلس چهارم که در آن لیبرال‌اکثریت بود، اولین نقدهای خود را به رضاخان آغاز کرد. سختگیری رضاخان با مردم که باعث اعتراض عمومی بر ضد سردار سپه شده

بود، و کیل تبریز را بر آن داشت که در مجلس، بدون اسم بردن از رضاخان، از وضع موجود انتقاد کند. «مدرس بر خاست و چیزهایی را که ناطق به طور کلی و بدون اشاره به شخص معین گفته بود، به هدف رسانده، تمام آنها را به سردار سپه منسوب داشت». مدرس در سخنان خود گفت: «شما مگر ضعف نفس دارید این حرف‌ها را می‌زنید و در پرده سخن می‌گویید؟ ما بر هر کس قدرت داریم. از رضاخان هم هیچ ترس و واهمه نداریم. ما قدرت داریم، پادشاه را عزل کنیم. رئیس‌الوزرا را بیاوریم. سؤال کنیم. استیضاح کنیم. عزلش کنیم و همچنین رضاخان را استیضاح کنیم. عزل کنیم. می‌روند در خانه‌شان می‌نشینند. قدرتی که مجلس دارد، هیچ چیز نمی‌تواند مقابلش بایستد. شما تعیین صلاح بکنید. مجلس بر هر چیزی قدرت دارد... آقای وزیر جنگ منافی دارد و مضاری هم دارد اینها را باید سنجید، دید منافعش بیشتر است یا مضارش. والا برای مجلس، که سلطنت تغییر می‌دهد و کارهای بزرگتر می‌کند، تغییر وزیر جنگ کاری ندارد. شما بنشینید تعیین صلاح و فساد را بکنید. با وجود این، عقیده من در باب وزیر جنگ این است که منافع اساسی و مضارش فرعی است. بایستی سعی کرد که مضارش رفع شود تا منافعش عاید مملکت گردد» (مستوفی، ۱۳۷۷: ۵۴۱-۵۴۰). پس از نطق مدرس، وزیر جنگ استعفای خود را از وزارت جنگ به محمدحسن میرزا - ولیعهد - اعلام کرد. قوای نظامی پس از رنجش رضاخان که منجر به استعفای او شده بود به تکاپو افتاده با ایراد نطق و میتینگ و رژه در خیابان‌ها در مقام تهدید مجلس برآمدند. به دنبال استعفای سردار سپه، حاکم نظامی هم کناره‌گیری نمود و امنیت تهران مختل شد و بالاخره با وساطت‌ها، سردار سپه استعفای خود را پس گرفت و مشغول کار گردید (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۳۷۹).

در پنجمین دوره انتخابات مجلس، هر چند مدرس توانست به مجلس راه یابد، اما برخلاف مجلس قبل که یاران او در اکثریت بودند، در مجلس پنجم، مدرس لیدر اقلیت بود. در همین زمان بود که رضاخان طرح تغییر نظام سیاسی از سلطنتی به جمهوری را مطرح کرد که با مخالفت سرسختانه مدرس روبه‌رو شد. در آن زمان غیر از هیاهو و سر و صدای پارلمان، تب‌جمهوریت سراسر کشور را فرا گرفته بود. دستجات مختلف با ارسال طومار تلگرام و میتینگ، خواستار حکومت جمهوری برای سردار سپه بودند. با این حال مدرس که در مجلس نیز جناح اقلیت

را داشت، به سختی در مقابل این طرح مقاومت کرد. در یکی از جلسات علنی مجلس، بین طرفداران سردار سپه و مدرس مناقشات سختی در گرفت و هنگامی که مدرس در پشت تریبون مشغول صحبت بود، تدین و یاران وی به عنوان تعرض جلسه را ترک گفتند و چون مجلس از اکثریت افتاد، نطق مدرس نیمه‌کاره ماند. او از جلسه خارج شد و در سراسر آنکه نمایندگان جمع بودند، به ایراد سخن پرداخت. در این هنگام یکی از طرفداران سردار سپه جلو رفته و سیلی محکمی به گوش مدرس نواخت، به طوری که عمامه از سر وی به زمین افتاد. همین سیلی، طومار جمهوریخواهی را پیچید؛ «ملک‌الشعراى بهار که خود ناظر صحنه بوده است در این باره می‌نویسد: اما این سیلی به قدری پرسر و صدا بود که به ناگاه در تمام شهر مثل زنگ ناقوس در پیچید و احساسات خفته را بیدار کرد. دکان‌ها بسته شد، انقلاب بزرگی نمودار گردید. جمعیتی که انبوه جمعیت جمهوریخواه نامبرده در برابر آن مثل قطره در برابر سیل خروشان می‌نمود، گرد آمد. سرانجام تلاش سیدحسن مدرس برای برهم‌زدن جمهوریت به ثمر نشست و مخالفت تمام دستجات، علنی و عیان شد. سردار سپه ناچار به قم عزیمت نمود و از آنها کسب تکلیف کرد و چون آنها هم مخالف بودند پس از مراجعت به تهران اعلامیه صادر کرده و متذکر شد برای احترام مقام روحانیت از فکر جمهوریت انصراف حاصل گردید (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۳۸۳-۱۳۸۱).

بالاخره در روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ طرح نمایندگان مجلس مبنی بر خلع قاجاریه و واگذاری حکومت موقتی به رضاخان و تشکیل مجلس مؤسسان برای اصلاح بعضی از اصول متمم قانون اساسی، مطرح شد. مخالفین که در رأس آنها سیدحسن مدرس بود نتوانستند کاری از پیش ببرند و سردار سپه به پادشاهی رسید. مدرس در انتخابات دوره ششم مجلس که پس از تاج‌گذاری رضاشاه آغاز شد، توانست وکیل چهارم تهران شود، اما یک‌سال پس از آن، در تهران واقعه‌ای به وقوع پیوست که تمام مسائل سیاسی روز را تحت تأثیر قرار داد و برای عده‌ای که در گود سیاست بودند، اولین زنگ خطر شد. «هنگامی که مدرس که طبق معمول برای درس گفتن به مسجد سپهسالار می‌رفت، غفلتاً مورد تیراندازی قرار گرفت. در اثر شلیک گلوله، بازوی چپ وی به شدت مجروح شد و یک گلوله هم به دست راستش اصابت کرد. سوء قصد به مدرس در تمام ایران منتشر شد و رضاشاه



رضاخان

تلگرافی از او احوالپرسی کرد؛ ولی مدرس پاسخ داد: به کوری چشم دشمنان مدرس زنده است (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۳۸۶-۱۳۸۵).

با اتمام دوره ششم مجلس، مدرس به مجلس هفتم راه نیافت. وی در روز ۱۶ مهر ماه ۱۳۰۷ توسط عده زیادی مأمور دستگیر، از تهران خارج و در شهر خواف واقع در سرحد ایران و افغانستان در شرایط بسیار نامساعدی زندانی شد. مدرس قریب ۹ سال در زندان خواف به سر برد تا این که در سال ۱۳۱۶ دستور قتل وی صادر شد. در ۲۲ آبان ماه او را از زندان خواف به زندان کاشمر انتقال دادند و در روز ۱۰ آذر ماه در زندان شهربانی کاشمر او را به قتل رساندند (عاقلی، ۱۳۸۰: ۱۳۸۷).

### دلایل مقاومت مدرس در مقابل رضاخان

مقاومت مدرس در مقابل رضاخان، در شرایطی بود که افکار عمومی به نفع رضاخان بود و اکثر نخبگان سیاسی نیز با او همراهی می‌کردند. برخی شواهد درباره دلایل مدرس برای این مقاومت، در زیر آمده است.

۱- یک‌سال پس از سرکوب جنبش جنگل، عبدالله مستوفی به دیدار مدرس می‌رود تا او را

**مایه تأسف آن که با به بن بست رسیدن راهبرد اتحاد اسلام، برابری نسبی‌ای که در سایه این راهبرد میان افراد ایرانی ایجاد شده بود نیز به دست فراموشی سپرده شد. گسترش عدالت اجتماعی و پذیرش مشارکت افراد ایرانی اعم از زن و مرد، سنی و شیعه و حتی کافر و مسلمان که لازمه پیگیری چنین راهبردی بود، پس از بن بست‌هایی که این راهبرد در دنیای عینی با آنها روبه‌رو شد، با غفلت و بی‌توجهی مواجه گشت**

برای همکاری بارضاخان، قانع کند. شرح این دیدار را در خاطر ایش چنین توضیح می‌دهد: «البته خواننده عزیز توجه دارد که ام‌الاسباب این نهضت ضد جمهوری، مدرس بوده، و بعد از کفن و دفن کردن جمهوری، باز هم سلسله جنبان ضدیت عمومی با سردار سپه، مدرس و اوست که خود را مرکز افکار ضد سردار سپه کرده و معتقد است که باید ریشه این خودسری را که واقعاً برای کشور خطرناک شده بود، کند و شاه و وزرا و مردم را به آزادی خود رساند. در هر حال، این روزها دیگر مدرس کسی نبود که سیدمحمد تدین بتواند با او به خشونت، یا احیاء السلطنه او را چک کاری کند، بلکه در این وقت سید، یکه تاز میدان ضد سردار سپه شده و عامه‌از او پیروی می‌کردند. به خصوص که در اصل موضوع، یعنی در برانداختن جمهوری هم کامیابی نصیب او شده بود. چنان که طرفداران سردار سپه هم از شهامت و رشادت اخلاقی این مرد، که جز پیشرفت دادن عقیده خود، هیچ جاه طلبی نداشت، و از هیچ چیز اندیشه نمی‌کرد، خیلی در تشویش بوده و برای تغییر دادن طرز فکر او اقداماتی هم می‌کردند. برای این که خواننده عزیز از افکار این روزهای مدرس واقف شود، نقل مصاحبه‌ای که بین من

و آن مرحوم، در همین ایام اتفاق افتاده است، بی‌مورد نیست.

سوسیالیست‌ها برای کار چاقی سردار سپه در نوبت خود بی‌میل نبودند که مدرس را آرام کنند تا کار به جاهای نازک تری نکشد. یکی از مذاکرات سران حزب، که من هم حاضر بودم، در اطراف ضدیت مدرس و افتادن سردار سپه و نتایج آن برای کشور، هر کسی چیزی می‌گفت و البته، جانب مضر این پیشامد احتمالی را گنجه می‌کردند. ولسی همگی، حتی من هم معتقد بودیم که حیث است این مرد فعال با جریزه از بین برود. رفقای انقلابی، چون سابقه مرا با مدرس می‌دانستند، به من پیشنهاد کردند بروم و با او صحبتی بدارم، شاید از شدت مخالفت او کاسته شود. بعد از ظهر فردای آن روز، به منزل سید رفتم... به او گفتم: تصور نمی‌کنید برای متنبه شدن سردار سپه این اندازه اقدام کافی باشد؟ گفت خیر! باید لامحاله دستش از ریاست وزرا کوتاه شود! گفتم در این شش-هفت ماهه ریاست و زرائش خوب کار کرده و قدرت و عظمت قشون را خیلی زیاد نموده و به واسطه قدرت نظامی، مالیات‌های عقب مانده هم وصول شده و دوایر دولتی عظم و اعتباری پیدا کرده‌اند که نظیر آن را مدت‌هاست در این کشور کسی ندیده است. حیث است این قدرت و اختیار و وحدت و مرکزیت از بین برود و هرج و مرج و ضدیت‌های سابق، جانشین آن بشود. امروز به واسطه قدرت و مواظبت این مرد و مرکز گرفتن حکم دولت، هر تصمیمی در هر قسمت از کارها بگیرند، روی کاغذ نمی‌ماند و فوراً اجرا می‌شود و حکام و عمال از او ملاحظه دارند، کارها به لاقیدی و بی‌اعتنایی و سرهم‌بندی و گذار نمی‌شود و نظم و نسق حسابی در کار آمده است... سید گفت: «سگ هر قدر هم خوب باشد همین که پای بچه صاحبخانه را گرفت، دیگر به درد نمی‌خورد و باید از خانه بیرونش کرد». دیدم این مرد نطاق، با یک ضرب‌المثل دهاتی، تمام دلیل‌های حلی قضیه که من آورده بودم و خیال داشتم باز هم مقداری به آن بیفزایم، گفته و نگفته همه را از پایه خراب کرده، و روی هم ریخت! ولی مایوس نشدم و از راه نقضی مقصود خود را دنبال کرده، گفتم: توجه می‌فرمایید که بیرون کردن او چه زحماتی دارد؟ سمیتکو هنوز چشم طمعش از کردستان برداشته نشده و با وجود عده و عده قوای دولتی، هر روز از خاک کردستان عراق به خاک ایران در تک و تاز است. اشرازی که به واسطه قدرت این مرد در همه جا ساکت شده‌اند، هنوز ریشه و مایه شرارت را از دست نداده‌اند.

هنوز هم در لرستان سرجنبان‌هایی که مثل مار زخمی مترصد وقت مناسبند، زیاد هستند و اجمالاً ما کارهای زیادی داریم که هنوز دست به آنها نزده‌ایم. ۲۰ سال از مشروطه می‌گذرد. ما جز به این یک نفر، که از هر حیث مواظب همه چیز و همه جا هست، هیچ برنخورده‌ایم. بر فرض به قول شما این سگ را به این جرم از خانه راندیم، کی را داریم جای او بگذاریم؟ از همه گذشته، با این نغمه‌های وحشی که از قشون جنوب و شمال و شرق و غرب می‌رسد و به یکدیگر دستور ترمز می‌دهند و همدیگر را اغوا می‌کنند، چه خواهیم کرد؟ چیزی که باقی داریم، همین یک کار است که اینها دو دسته شوند و جنگ داخلی راه بیفتد، یا همه با هم متحد شوند و ملت را با اسلحه خودش زیر پا کنند و... سید، مجال نداد که من باقی ادله نقضی خود را بیاورم، حرف مرا قطع کرده گفت: به همین جهت است که من معتقد شده‌ام که باید ریشه این فساد را هر چه زودتر کند. «آخر آدم باید جرأت بکند ۲۰ سوار دست یکی بسپارد، و از یاغیگری او در امان باشد؟!!!! مرغی را که دم صبح شغال خواهد برد، بگذارد سر شب ببرد. لامحاله از کشیک کشی تا صبح خودتان را راحت کرده‌اید!!». دانستم که سید در این امر کاملاً رادیکال است و منطق و طرز فکرش به قدری در این زمینه قوت گرفته است که با هر بیانی از منظور اصلیش بر نخواهد گشت... از میان اشخاص صاحب رأی و ارباب حل و عقد، فقط این یک نفر این طور فکر می‌کرد و افکار باقی آنها از قماش همان چیزهای حل و نقضی بود که من به مدرس گفته بودم» (مستوفی، ۱۳۷۷: ۶۰۳-۶۰۵).

مدرس که یک سال پس از کشته شدن کوچک خان در مجلس گفته بود «باز می‌خواهم عرض کنم کوچک خان هم آدم خوبی بود» (مکی، ۱۳۸۰: ۶۸) یکی از دلایل مخالفتش با رضاخان را گرفتن پای بچه صاحبخانه توسط او عنوان می‌کند.

۲- شاهد دیگر، نامه‌ای است که به احمدشاه می‌نویسد. احمدشاه که قدرت گرفتن تدریجی رضاخان را مشاهده می‌کرد، به جای ایستادگی و مقاومت در مقابل او، سفرهای خارجی اش طولانی‌تر شده و عرصه را برای رقیب، خالی گذاشته بود. مدرس در نامه‌ای به او می‌نویسد: «هر گاه مقصود دیگران تنها عبارت از این بود که اعلیحضرت {احمدشاه قاجار} را از سلطنت برکنار سازند و دیگری را بر سر تخت نشانند، من که مدرس هستم صریحاً می‌گویم که به مبارزه نمی‌پردازم. اما بر من ثابت است که مقصود

دیگران در حال حاضر تغییر رژیم حقیقی است با تمام معنای آن و تغییر رژیم در تمام شعب اجتماعی و سیاسی. یعنی تغییر تمام آن چیزهایی {که} باعث انتظام رشته‌های مختلف حیات ملی ما بوده... و این تغییر و تحول هر گاه واقعاً به وجود آید، بزرگترین ضربه انتقامی است که بر پیکر ایران وارد می‌سازند... او سپس می‌گوید: «مقصود از تغییر رژیم آن است که ایرانی کلیه اسباب و عوامل مقاومت منفی را از کف بدهد و خصایصی را که باعث بقای حیات اقتصادی و اجتماعی او می‌باشد، به یکباره بیازد: لباسی اختیار کند که از عهده خرج آن بر نیاید و سبک معیشتی را دنبال کند که نانش نرسد و روزی پیش آید که در آمد هیچ کدام از خاندان‌های شریف و رنجبر، کفاف هزینه و مخارج آنان را ندهد... ثروت و مکت در دست‌های معدود مردم بی‌دل و بی‌ایمان گرد آید و سایر مردم نسبت به آنان با چشم کینه و بغض بنگرند... با سیاسی که طی تغییر رژیم عملی خواهد شد {ایران} کلیه رشته‌های معیشت و عوامل دوام و بقا را گم خواهد کرد و نامش از ردیف اقوام زنده زوده خواهد شد» (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸: ۱۹-۱۸).

در هر حال با روی کار آمدن حکومتی که وابسته به استعمار بود، مسئله اتحاد همه ایرانیان در مقابل استعمار، به بن بست رسید. مایه تأسف آن که با به بن بست رسیدن راهبرد اتحاد اسلام، برابری نسبی‌ای که در سایه این راهبرد میان افراد ایرانی ایجاد شده بود نیز به دست فراموشی سپرده شد. گسترش عدالت اجتماعی و پذیرش مشارکت افراد ایرانی اعم از زن و مرد، سنی و شیعه و حتی کافر و مسلمان که لازمه پیگیری چنین راهبردی بود، پس از بن بست‌هایی که این راهبرد در دنیای عینی با آنها روبه‌رو شد، با غفلت و بی‌توجهی مواجه گشت.

در دوران مشروطه، علمای مشروطه خواه و ضد مشروطه با وجود همه اختلافاتشان، در دو مسئله متفق القبول بودند: مسئله نابرابری حقوق زن و مرد و نیز مسئله نابرابری حقوق مسلمان و غیر مسلمان (الگار، ۱۳۸۱). در سایه راهبرد اتحاد اسلام بود که در مراسم جنبش جنگل که پیش از ورود بلشویک‌ها تنظیم شده بود، در بند سه از ماده اول، تصریح شده است: «کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنی به طور تساوی بهره‌مند خواهند بود». همچنین در بند ۱۹ از ماده دوم، مسئله «تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی» مطرح شده است (فخرایی، ۱۳۵۱: ۵۹-۵۶) و این

در حالی است که نسل دوم اتحاد اسلام در ایران به رهبری میرزا کوچک خان، از حمایت علمای مذهبی نیز برخوردار بود.

با کودتای رضاخان در اسفندماه ۱۲۹۹، قرن ۱۳ هجری شمسی، گور «اتحاد اسلام» در ایران شد تا قرن ۱۴، با «تفرقه اسلام» آغاز شود، تفرقه‌ای که تا به امروز به طول انجامیده است. آیا امیدی هست که این قرن نیز گوری برای تفرقه باشد و قرن آینده، فرزندی نو به ارمان بیاورد؟

بررسی وضعیت امکان یا عدم امکان پیگیری دوباره راهبرد اتحاد اسلام پس از پیروزی جمهوری اسلامی و رفع مانع حکومت وابسته، نیازمند فرصت دیگری است. اما برای طرح چنین بحثی، ابتدا لازم است پاسخی مناسب برای سؤالات زیر بیابیم:

چرا پس از به بن بست رسیدن اهداف عملی‌ای که راهبرد اتحاد اسلام دنبال می‌کرد، دیگر انگیزه جدی‌ای برای طرح مسئله نزدیکی میان شیعه و سنی و برابری زن و مرد در میان اقشار مذهبی، دیده نشد؟ آیا راهبرد اتحاد اسلام، صرفاً یک تاکتیک کوتاه مدت است که برای حفظ موجودیت مسلمانان در مقابل دشمن مشترک به کار می‌رود و به محض رفع خطر فوری، نیاز به اتحاد نیز از میان خواهد رفت یا این که زمینه و امکان تبدیل این راهبرد به یک رویکرد بلندمدت نیز وجود دارد؟ آیا اگر جنبش جنگل در اهداف خود موفق بود، داستان برابری خواهی ادامه می‌یافت یا علمای مذهبی، مواضع ملی و برابری طلبانه جریان اتحاد اسلام را صرفاً تا زمان بیرون کردن استعمارگران می‌پذیرفتند و دیگر برای دنبال کردن توسعه درونی، نیازی بدان نمی‌دیدند؟

اینها مباحثی است که نیازمند همفکری و مشارکت جدی صاحب نظران است و فرصت دیگری را می‌طلبد.

#### پی‌نوشت:

۱- مقالات «جنگ ایران و انگلیس»، نوشته کارل مارکس، روزنامه نیویورک دیلی تریبون، ۱۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ و «قرارداد با ایران»، نوشته کارل مارکس، روزنامه نیویورک دیلی تریبون، ۱۲ ژوئن ۱۸۵۷.

#### منابع:

حامد، انقلاب اسلامی در ایران، ترجمه مرتضی اسعدی و حسن چیدری، تهران: قلم، ۱۳۶۰.  
الگار، حامد، نیروهای مذهبی ایران در قرن بیستم، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پنجم، شماره اول، بهار ۱۳۸۱.  
- رضائی، عباس، سید حسن مدرس، تهران: انتشارات ترفند، ۱۳۸۶.



سید حسن مدرس

- رواسانی، شاپور، اولین جمهوری شورایی ایران (نهضت جنگل)، تهران: چاپخش، ۱۳۸۴.

- شاکری، خسرو، میلاد زخم، ترجمه شهریار خواجهان، تهران: اختران، ۱۳۸۴.

- عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد سوم، تهران: نشر گفتار با همکاری نشر علم، ۱۳۸۰.

- فخرایی، ابراهیم، سردار جنگل، تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۵۱.

- کاتوزیان، محمدعلی، تضاد دولت و ملت در ایران، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.

- گیلک، محمدعلی، تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شاهدان عینی)، رشت: گیلکان، ۱۳۷۱.

- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، شهید آیت‌الله سید حسن مدرس به روایت اسناد زنده تاریخ، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.

- مستوفی، شرح زندگانی من - تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران: انتشارات زوار، ج ۳، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

- مکی، حسین، مدرس قهرمان آزادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸.

- مکی، حسین، تاریخ بیست‌ساله ایران، تهران: علمی، چاپ ششم، ۱۳۸۰.



# درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

فضل‌الله صلواتی - بخش یابانی



## عالمانی در خدمت بنی‌امیه

از ابتدای پیدایش مسلمانی، علم‌رادر شناخت قرآن و تفسیر و حدیث می‌دانستند، عالمان تنها صحابی‌ان با استعداد و باسوادی بودند که آیات قرآن و فرمایشات پیامبر (ص) را به جان و دل می‌شنیدند و آن‌را حفظ می‌کردند و برای دیگران بیان می‌داشتند، عالمانی نیز بودند که اخبار گذشتگان و تاریخ پیشینیان را بازگو می‌کردند و چه بسیار که اشعار شاعران و سخن‌سرایان دوران پیش‌رادر حافظه نگاه می‌داشتند و در آن فضای بکر و آرام و طبیعت ساده و بی‌پیرایه دامنه کوه‌ها و صحرای خشک و سوزان، فرامی‌خواندند و آرامش می‌یافتند.

تارحلت پیامبر (ص) همه‌جا سخن از ایمان و ایثار و جهاد و پایداری بود، قرآن با خلوص خوانده می‌شد و احادیث دربارہ محمد (ص) همچون نوری در دل و جان مؤمنان پرتوافکن می‌گردید، آن کلمات را چون هدیه‌ای گرانبها برای یاران و دوستان و عاشقان فضیلت شهر به شهر و دیار به دیار می‌بردند.

سنت پایدار محمد (ص) پیامبر راستین اسلام، در گفتار و کردار مردم اثری جاودانه می‌گذاشت و جمعی با قلم و عده‌ای با شیره‌جان آن‌رادر سودای دل، ثبت و ضبط می‌نمودند. تاریخ، اخلاق، ادبیات و هنر همه بر محوریت قرآن و حدیث می‌چرخیدند، پس از صحابه پیامبر (ص) نوبت به تابعین می‌رسید، آنها نیز معارفی را که از صحابی‌ان فرا گرفته بودند کم و بیش نشر می‌دادند.

طبق دستور حکومتی که در زمان خلیفه دوم صادر شده بود، توجه به جز کتاب خدا، نوشتن و گفتن حدیث ممنوع گردیده و ثبت حدیث و تاریخ، جرم به حساب می‌آمد. گفته‌اند: چون اسرائیلیات و افسانه‌های جاهلی و خرافات و موهومات رواج پیدا کرده

بود و ممکن بود که بر روی اندیشه‌های مردم اثر بگذارد، از این‌رو باب جمع‌آوری و نگهداری هر مطلبی غیر از قرآن بسته شد.

عده‌ای معتقدند که افرادی برای حفظ یا مصلحت نظامشان، قصد داشتند فضایل و مناقب اهل بیت پیامبر (ص) را که منزه و یشان کرده بودند، متروک و فراموش شده نمایند. بدین خاطر نقل احادیث را جز از کانال‌های رسمی حکومتی ممنوع کردند. معاویه حتی اجازه تفسیر و تأویل قرآن را هم نمی‌داد، او به ابن عباس گفت: «بگذار مردم هر طور که خواستند و یا فهمیدند از قرآن برداشت کنند.»

از دوران صدر اسلام جز چند کتاب تفسیر و دستنوشته‌های قرآنی، چیزی ارائه نشده، صحیفه علویه، صحیفه فاطمیّه، صحیفه سجادیّه، همچنان پنهانی مطرح بود، «نهج البلاغه» مجموعه خطبه‌ها و نامه‌های حضرت علی (ع) در قرن سوم جمع‌آوری شد و «صحیفه سجادیّه» در دست زید پسر امام سجاده (ع) بود.

ممنوع شدن نوشتن و خواندن حدیث، باعث شد که پس از رحلت پیامبر (ص) کمتر مسلمانی بدان توجه پیدا کند، معاویه به خاطر سیاست انحرافی خود، مراکز جعل حدیث، احداث کرد تا افکار مردم را به طرف بنی‌امیه بکشاند و اندیشه‌های ارتجاعی و جبری بودن و بی‌تفاوتی را که به نفع امویان بود در جامعه توسعه دهد. آنها که اطلاعاتی از احکام و فقه داشتند به عنوان قاضی انتخاب می‌شدند و همچون ابوموسی اشعری و شریح قاضی و دیگران، آنها در میان مردم به قضاوت می‌پرداختند.

از عالمان اولیه اسلام می‌توان از حضرت علی (ع) و ابن عباس و عبدالله مسعود و عمار یاسر و عبدالله عمر نام برد. پس از آنها چهره درخشانی مخصوصاً در دانش حدیث، کمتر دیده می‌شود و روند سستی و رخوت در حدیث‌نگاری تا پایان

عالمان باید که از موضع اقتدار و حاکمیت علمی و دینی و فرهنگی که دارند، سلاطین و امیران و حاکمان را نصیحت کنند و از راه خطا و انحراف بازدارند، نه آنکه آنها نیز مزدورانی علم‌آموخته باشند که مسیر استبداد و خودکامگی حکام را هموار سازند و آنان را در جهت اعمال زور و تزویرشان، یار و مددکار باشند

قرن اول هجری همچنان ادامه یافت.

افرادی نیز از صحابیان پیغمبر (ص) که داعیه علم و دانش حدیث داشتند مثل **سَمُرَةُ بْنُ جُنْدَب** و **أَبُو بَهِرَةَ**، در خدمت آل امیه کار می کردند و برای رضایت خاطر آنها برخی احادیث را نمی گفتند و یا آنها را می خواستند می گفتند. (۱)

باروی کار آمدن **عمر بن عبدالعزیز** در سال ۹۹ هجری و دستور انقلابی او برای نوشتن و بحث روی حدیث، تلاش و تفکر عالمان از حالت رکود بیرون آمد و تحولی در فراگیری علم و دانش پدیدار شد. مخصوصاً در دوران مشعشع **امام باقر (ع)** و **امام صادق (ع)**، معارف علوی و تشیع پیشرو و عدالت محور، مطرح شد و شاگردان لایق و شایسته‌ای پیرامون این دو امام همام گرد آمدند و از آن دو سر چشمه فضیلت و دانش بهره‌ها گرفتند، سحاب رحمت اندیشه‌های آن برگزیدگان بشری، همچنان می بارید، تا امروز که پس از ۱۲ قرن هنوز تشنگان فضیلت از قطرات آن باران‌های رحمت سیراب می شوند.

وقتی در جامعه‌ای علم و دانش، ارزش نباشد و حاکمان فقط به تملق گویی و فساد اخلاق و شهوت پرستی توجه داشته باشند، جهت ارزش‌ها عوض می شود، عقیده‌ها به انحراف می گراید، بدعت‌ها پدید می آید، مردم در لجنزار خرافات و موهومات غوطه‌ور می شوند.

در این باز نویسی مختصر، یاد آوری می شود که در دوران امویان، هیچ یک از خلفا، لایق نبودند که در راه ارتقای تفکر علمی جامعه قدم بردارند؟ کدام یک آن توان را داشتند که در مسیر آگاهی خلق‌ها کوششی داشته باشند؟ **عمر بن عبدالعزیز**، استثنایی بود که در مدتی اندک سنت‌هایی شایسته را پایه گذاری کرد، مخصوصاً به عالمان و نویسندگان زمانش دستور داد که به جمع آوری حدیث بپردازند و مردمی را که از ساده‌ترین احکام اسلامی و فقهی بی اطلاع بودند، به وظایف خود آشنا کنند.

پیش از آن، حدیث‌ها شفاهی و سینه به سینه و با تفسیرها و تأویل‌های متفاوت نقل می شد و هر کس بر اساس عقاید خود، حاشیه‌ای بر حدیث‌ها می زد و برای مردم بیان می کرد.

آشفتنگی بازار حدیث، بایجاد مراکز جعل حدیث، توسط بنی امیه بسیار شد، هیچ کس نمی توانست حدیث صحیح را از جعلیات، و از اسرائیلیات و از انحرافات تشخیص دهد، از بس نسبت‌ها به پیامبر (ص) و صحابه و فرزندان آن

حضرت داده بودند کسی نمی توانست روایتی را به سادگی قبول کند.

**امام باقر (ع)** و **امام صادق (ع)** بسیاری از مطالب گذشته را غربال کردند و روایات دروغ را دور ریختند، سخنان سخیف را رد کردند و حقایق را آشکار نمودند.

به مرور زمان هزاران حدیث پراکنده و یا فراموش شده جمع آوری و در کتاب‌ها نوشته شد، حتی فقیهان و امامان بزرگ اهل سنت مانند **ابوحنیفه**، **مالک بن انس**، **احمد بن حنبل**، **محمد بن ادریس شافعی** و دیگر نویسندگان و دانشمندان اسلامی از آغاز قرن دوم هجری، توانستند احادیث مورد تأییدشان را جمع آوری کنند و کتاب‌ها بنویسند و بر اساس آن فتوا دهند و به هدایت مردم بپردازند و جلوی بسیاری از بدعت‌ها را بگیرند.

در دنیای تشیع: **شیخ مفید**، **شیخ کلینی**، **شیخ صدوق**، **سید رضی**، **سید مرتضی**، **شیخ طوسی** و... توانستند به جمع آوری احادیث شیعه بپردازند، این تلاش‌ها بیشتر در دوران بنی عباس بود که در ابتدا از اشاعه احادیث، احساس خطری نمی کردند و آن قدر بر خرم مراد سوار بودند که چندان اهمیتی به نقل روایات و چگونگی نوشته‌ها و کتاب‌های حدیث نمی دادند.

بنی عباس بعدها عالمان و نویسندگان و محققان را از گوشه و کنار جوامع اسلامی فراخواندند و بر کیفیت حاکمیت خود و بر درک و فهم مردم زمانشان افزودند و سطح فرهنگ و فراگرفته‌های جامعه را بالا بردند، آنها سعی داشتند احادیث صحیح در اختیار مردم قرار گیرد و حتی فضایل و مناقب اهل بیت پیامبر (ص) که بسیار بود، ضایع نشود و اصلت آن حفظ گردد، زیرا آنها خود را جزو اهل بیت به حساب آورده و هر بنی هاشمی را اهل بیت پیامبر (ص) می گفتند.

در دوران **مأمون عباسی** در آغاز قرن سوم، او با **امام رضا (ع)** و **امام جواد (ع)** رابطه تنگاتنگ برقرار کرد. او می خواست امام رضا خلیفه باشند و خودش ولیعهد و جانشین و همه کاره کشور شود، که امام (ع) نپذیرفتند و به ناچار، بدون اینکه امام بخواهند ولیعهدی را برای ایشان نوشت و تحمیل کرد. او دختران خود ام حبیبه و ام الفضل را به عقد امام رضا و امام جواد در آورد، بدان معنی که ما با اهل بیت پیامبر (ص) و فرزندان **محمد (ص)** جدایی نداریم و همه در یک مسیریم!

بنی امیه این درایت و زیرکی و سیاسی کاری را نداشتند، از این رو برای آنکه احادیث در

فضایل اهل بیت مغفول ماند، به اصطلاح صورت مسئله را پاک می کردند و تلاش زیادی می کردند تا آن احادیث در جایی بیان نشود.

چه بسیار عالمانی که در ابتدا جیره خوار بنی امیه بودند و با علم و آگاهی که داشتند راه‌ها را برای آنها هموار می کردند، **ابوموسی اشعری** با اینکه بر همه چیز وقوف داشت، حاضر می شود **حضرت علی (ع)**، حق مطلق را از خلافت خلع کند و تسلیم نظریات عنصر مرموزی چون **عمر و عاص** شود! **شریح قاضی فتوای قتل امام حسین** را صادر می کند، با علم به اینکه حسین نواده پیامبر و کسی است که خلافت مسلمین، حق مسلم اوست!

همان طور که اسب و استر در خدمت ظالمان بودند، عالمان مزدور حکومت و وابستگان به دربار هم با چشم و گوش باز، نوکر حلقه به گوش بنی امیه و بنی مروان بودند، خطر این افراد برای مردم بیش از دیگر مزدوران بود، به قول سعدی:

«چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا».

این حدیث شریف از پیامبر گرامی اسلام نقل شده که: «**العلماء امانة الرسول ما لم یدخلوا فی الدنیا**»، عالمان تا هنگامی که داخل امور دنیایی نشده‌اند مورد اعتماد پیامبرند، پیامبر دنیا را ثروت‌اندوزی و هوسرانی و «**اتباع السلطان**» یعنی دنباله‌روی از قدرت‌های پان فرموده‌اند.

در داد که دوا در پنهانی ما افسوس که چاره پریشانی ما بر عهده جمعی است که پنداشته‌اند آبادی خویش را به ویرانی ما (۲) عالمانی نیز در عراق بودند که برخی خود را شیعه علی (ع) و برخی شیعه عثمان می دانستند، آنها از احادیث نقل شده از امام علی یا ابوذر و عمار یاسر، مطالبی به یاد داشتند و نسبت به اهل بیت نبی مکرم اسلام اهانتی روا نمی داشتند.

یکی از وظایف عالمان وابسته به دربار و حکومت و آخوندهای سرسپرده پس از جعل حدیث در فضایل بنی امیه، تکذیب بیان احادیث و روایات عالمان عراقی یا کوفی بود، مخصوصاً آنان احادیثی را که در فضیلت اهل بیت بود انکار می کردند. (۳)

عالمان درباری با تکیه بر شمشیر حکومت و قدرت‌های زمان، توانستند در آن برهه، حدیث مشعشع **غدیو رخم** را که شاعران و نویسندگان بسیاری در روز واقعه، فریاد کرده بودند، انکار کرده و آن را از ذهن‌ها بزدایند و حتی امروز پس از سالیان دراز، نهایت سعی را دارند که آن را واقعه بزرگ به یاد نیاورند. (۴)

## مردم ساده وقتی عالمان دینی را در جهت قدرت‌ها دیدند و آنها را مال اندوز و قدرت طلب و سیاسی کار مشاهده کردند، نسبت به اصل دین و آورندگان دین خدا، بدبین می‌شوند، ضرر آنها برای دینداری مردم بیشتر از چماقداران و زورگویان است

زورگو و ستمگران است و عدالتی برای مظلومان و مستضعفان وجود ندارد خلیفه‌های جور، بیمه هستند و بهشتشان تضمین شده است! الله اکبر! شعبی، از علمای زمان نیز خود را به عبدالملک مروان و حجاج بن یوسف فروخته بود، و از کسانی بود که چهره مختار ثقفی را مخدوش کرد، چون مختار با خلیفه‌های بنی امیه مخالف بود، همه عیب‌ها و تهمت‌ها را به او نسبت می‌داد. (۸)

عبدالله بن عمر نیز از عالمانی بود که تا زمان حجاج بن یوسف زنده بود، و از زاهد و عابد بود و با کسی کاری نداشت، سکوت او برای بنی امیه و بنی مروان بارز بود، چه بسیار حقایقی را که ناگفته می‌گذشت و این به نفع حکومت بود، عبدالملک به حجاج نوشته بود: که از او اطاعت کند. (۹)

از عالمان دیگری که نام برده‌اند عبارتند از: (۱۰) **ابراهیم نخعی**، که او وقتی به نفع حاکمان یا خلیفه‌ها تعریف و تمجیدی می‌کرد، درخواست جایزه می‌نمود و خود را نزد آنها خوار و خفیف می‌داشت و دستمزد دروغش را همان وقت نقداً دریافت می‌کرد.

دیگر مگو که زاهد ما را گذشت نیست نگذشت اگر چه از سر دنیا، ز دین گذشت (۱۱) **ابوالزناد**، فقیه مدینه از جمله محدثین و حفاظی است که با هشام بن عبدالملک پیوند داشت. (۱۲)

مغیره بن مقسم، از حفاظ بود و شیعه عثمان و نسبت به حضرت علی کینه بسیار داشت. (۱۳) بسیاری از فتواهای: محارب، خائن، مهدورالدم و خارجی بودن را اینها می‌دادند، نظریه منزه بودن خلیفه از حساب و کتاب و تطهیر او و ترغیب او به جنایت‌ها و کشتن‌ها و واجب دانستن اطاعت از خلیفه را، این مزدوران بی دین صادر می‌کردند، حکم خلیفه را بالاتر از قرآن و سنت محمد (ص)، تأویل و توجیه می‌نمودند، با دانش منحط خود، مردم را به گمراهی و ضلالت بیشتری می‌کشاندند. آنها به مردم القامی کردند که: «هر چه آن خسرو کند نیکو کند» یا «هر عیب که سلطان بپسندد هنر است!»

فریب‌گر به زاهد مخور ز ساده‌دلی که دام در دل دانه است سیحه داران را (صائب) از دیگر افرادی که برای هشام فتوا می‌دادند و هشام به آنها تعلق خاطر داشت، **منصور بن معتمر** و **ابوالزناد**، کاتب بنی امیه بودند. (۱۴)

عالمانی که باید پناه مردم در برابر ظالمان و ستمگران باشند، افسوس که توجیه‌گر کارهای

خلیفه‌ها و قدرت‌ها و حاکمان و چماق به دستان می‌شدند! ما از اسلام چنین برداشت‌هایی نداریم و بر آن باوریم که مسئولیت حاکمان و عالمان سنگین تر از دیگران و عقوبت آنها بیشتر است و هر ظلمی که در جامعه انجام شود، حاکم نیز در برابر خدا و مردم مسئول است و هر عالمی که در برابر ظلم‌ها و بدعت‌ها سکوت می‌کند، او از همه بدتر و مسلم‌اهل جهنم است. گناه و جنایت مزدور و سرباز و افسر، همه بر گردن شاه است، گر چه خود آنها هم مجرم و محکومند. پیامبر (ص) فرماید: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة»، همه شما مسئول هستید و درباره مردم از شما پرسیده می‌شود. رنج‌های حضرت علی (ع) در «نهج البلاغه» چه بسیار به خاطر ظلم‌هایی بود که به مردم می‌شد، امام همه کارگزاران را مسئول و معاقب می‌دانستند.

### محمد بن مسلم زهری

پیامبر اکرم فرماید: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة عالمٌ لم ينتفعه علمه»، سخت‌ترین عذاب در روز قیامت برای آن دانشمندی است که از دانش خود بهره نمی‌برد، یعنی عالم بی‌عمل. در حدیثی دیگر از آن حضرت نقل شده: «وَلَيْلٌ لَأُمَّتِي مِنْ عِلْمَاءٍ سَوَاءٍ»، وای بر امت من به خاطر وجود دانشمندان بد عمل، از مهم‌ترین عالمان در بار بنی امیه محمد بن مسلم بن شهاب زهری بود، او برای بنی امیه خیلی مهم بود، عموماً خواسته‌ها و اقدامات آنها را توجیه می‌کرد، خطاهای بنی امیه را صواب و کارهای خلافشان را نیکو به حساب می‌آورد، او چون فتوای نادرست برای دوستی و حمایت از خلیفه و حکومت و نظام منقطع‌امویان می‌داد، دیگر مردم حرفی برای گفتن نداشتند.

هشام متأثر از زهری بود، او به اشاره و تأیید زهری قدری‌ها یا جبری مذهب‌ان را می‌کشت، حتی به **نصر بن سبأ**، حاکم خود در خراسان می‌نویسد: دهری‌هایی را که در آن نواحی ظهور کرده‌اند، پیدا کرده و بکشند، در سال ۱۱۹ هجری چه بسیاری از دگراندیشان و مخالفان بنی امیه به فتوای محمد زهری، محارب و مهدورالدم اعلام شدند و به دستور هشام بن عبدالملک به قتل رسیدند. (۱۷)

روزی زهری نزد **ابوحازم** یکی از آخرین صحابه پیغمبر رفت، ابوحازم با کنایه به او گفت: «زمانی بنی اسرائیل راه صواب را می‌پیمودند و امرانیا به علما داشتند... اما زمانی که اراذل علم آموختند... با رفتن آنها نزد امرا، آنان از علما بی‌نیاز شدند»، زهری گفت: نکند مقصود تو من

باشم، ابو حازم در حالی که سلیمان بن عبدالملک ایستاده بود و می شنید، گفت: «همین که شنیدی.» (۱۸)

زُهری تمام عمر را تا وقتی که در سال ۱۲۴ هجری از دنیا رفت در کنار هشام بن عبدالملک، فتوا دهنده بود، فرزندان هشام را درس می داد، و پیوسته پول های کلان به او می دادند. (۱۹)

خواهر زُهری به مردم می گفت: «حدیث برادرم را نپذیرید، زیرا او دین خود را به دنیا فروخته است و برای بنی امیه کار می کند.» (۲۰)

مانند همه دوران ها، زُهری عالمی بود که خود را به حکومت فروخته بود و به قول مرحوم آیت الله حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی: «اجماع عملی اکثر عالمان زمان بر نفي معاد است» و او با همه محفوظاتش چنین بود. در نشر عقاید انحرافی می کوشید، درباره او و عالمی دیگر به نام **عوانه بن حکم** نوشته اند که طرفدار خونخواهان عثمان و پسر مذهب جبر گرای حکومتی و ولایی بودند و آنها در تمام عمر خود حتی یک حدیث، در مناقب حضرت علی (ع) بیان نکردند. (۲۱)

حضرت امام زین العابدین (ع) که در دوران عبدالملک و پسرش هشام زندگی می کردند، از رفتار نادرست و مزورانه محمد بن مسلم زُهری بیش از دیگر عالمان روزگار ناراحت بودند و از اینکه او به نام اسلام و قرآن، از ظلم و ظالمان حمایت می کرد و قرآن را وسیله سوء استفاده قرار داده بود، متأسف بودند، از این رو نامه ای برای او می نویسد، باشد که تمام حجتی به او شده باشد، زیرا فرق است بین آنکه نمی فهمد و منحرف می شود، با آنکه می فهمد و منحرف می کند، قطعاً او به صورت شیطان اغوا کننده ای مطرح می شود. در اینجاست که نام امام آورده می شود، باشد که برای ما هم عبرتی باشد. (۲۱)

حضرت امام علی بن الحسین (ع) برای او مرقوم می فرماید:

بسم الله الرحمن الرحيم  
«كفان الله وإياك من الفتن ورحمك من النار...» «به نام خداوند بخشنده مهربان، خداوند ما و تو را از فتنه ها نگهدارد و به تو از رفتن به دوزخ ترحم کند، تو امروز در وضعی قرار داری که شایسته است هر که تو را در این شرایط ببیند برایت طلب مغفرت کند، این را بدان که بار نعمت های خدا بر دوش تو سنگین شده که به تو تنی سالم و عمری دراز داده، حجت های خدا بر تو استوار است که قرآن را می دانی و می فهمی و فقه دینش را خوانده ای و سنت پیامبرش را هم بر

تو فهمانده و بر تو در برابر هر نعمتی که داده و هر حجتی که در برابرت نهاده و وظیفه ای مقرر داشته و منظورش این است که شکر تو را در این باره آزمایش کند و فضل خود را بر تو آشکار سازد، خداوند فرموده: «لَا تَشْكُرُوا لِمَا تَلَذُّونَ مِنْهُ» (۲۳) اگر سپاسگزار باشید بر نعمت شما بیفزایم و اگر ناسپاسی کنید، به راستی که عذاب من سخت است.

بنگر، فردای قیامت که در برابر خدا بایستی چگونه آدمی باشی؟ آن روزی که خدا از تو بپرسد: نعمت های مرا چگونه رعایت کردی و درباره حجت های من چه داورى هایی داشتی؟ چه پاسخی خواهی داد؟ گمان مبر که خداوند از تو عذری را بپذیرد و به تقصیر تو راضی باشد، هیهات، هیهات، چنین نیست، خداوند علما را در قرآن خود مسئول دانسته، آنجا که فرموده: «لَتُنَبِّئَهُ لِّلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» (۲۴) خدا از آنها که قرآن را درک می کنند پیمان گرفته که حقیقت آن کتاب را برای مردم بیان کنند و نباید آن را بپوشانند، (که حقایق این کتاب الهی را برای مردم نگویند) و آن را پشت سرافکنند و به بهای اندکش بفروشند و...

باید مطالب قرآن را برای مردم بیان کنی و پنهان نداری و بدان که کمترین کتمان حق و سبک ترین باری که بر دوش داری این است که به وحشت ظالم انس گرفته ای، راه گمراهی را با نزدیکی خودت به ستمکار و اجابت دعوت او، برایش هموار کردی، وه، چه می ترسم که فردای قیامت به همراه خائنان تو هم گرفتار گناه خود باشی و از اینکه هر چه بگیری برای اعانت به ستمکاران (پول هایی که از آنها برای حمایت از آنان دریافت می کنی) مسئول آن باشی، (باید به خدا پاسخ بدهی) تو اموالی را گرفتی که از آن تو نبود، از آن دستی که گرفتی و به کسی نزدیک شدی که به هیچ حقی عمل نکرده و حق مردم را نداده است و تو هم با نزدیک شدن به او با هیچ باطلی مخالفت نکردی و رد نمودی، تو دوستدار کسی شدی که با خدا می جنگد، آیا چنان نیست که تو را دعوت کردند و قطبی ساختند برای چرخاندن آسیای ستمکاری خودشان، تو را پلی ساختند تا از روی تو بگذرند برای رسیدن به اهدافشان، تو را نردبان گمراهی و انحراف خود قرار دادند، آنها با وسیله قرار دادن امثال تو، به راه خود رفتند.

ای محمد بن مسلم، ستمکاران تو را درباره علمای آل محمد به شک انداختند (به اولاد پیغمبر (ص) و طرفداران آنها شک کردی

و خود را برتر دانستی و خواستی که به آنها پاسخ دهی) (بوسیله تو، افراد ساده لوح، عوام و جاهل را به سوی خود کشاندند و آنها را صید کردند. نزدیک ترین و خصوصی ترین وزیران و نیرومند ترین یارانشان، به اندازه تو بر فساد و انحراف آنان سرپوش نگذاشتند و دل خاصه و عامه را به سوی آنها جلب نکردند. (در برابر این همه خوش خدمتی) آنچه به تو مزد دادند کم بود، در برابر آنچه از تو گرفتند، چه اندک برای تو آباد کردند، چگونه خواهد شد آنچه را که برای تو ویران نمودند؟ به خویشان بنگر، کسی دیگر فکری برای تو نخواهد کرد، مثل یک فرد مسئول، و وظیفه شناس و آگاه در کار خود نظاره کن و حساب خود را برس (که آیا در خدمت ظلمه سود بردی یا زیان کردی؟)

از سوی دیگر بین چگونه باید قدر دانی کنی از آنکه به تو روزی داده از هنگامی که صغیر بودی تا امروز که بزرگ شدی، نعمت های خود را به تو ارزانی داشته و تو را در مسیر دانش قرار داده است. چقدر نگرانم از آنکه این آیه قرآن شامل حال تو گردد: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرُثُوا الْكُتَابَ...» (۲۵) جانشینانی به جای آنها آمدند، کتاب را وارث شدند و به دنبال کالای پست این دنیا رفتند و می گویند که: به زودی برای ما آموزش می رسد، (آری، آنها که مدعی شناخت قرآن و احکام الهی بودند، ولی به دنیا طلبی و اندوختن زر و سیم پرداختند و فکر می کردند با همه انحرافات که در پیش گرفته اند، مورد غفران الهی قرار می گیرند).

ای محمد... در خانه ای اقامت داری که همیشگی نیست، تو در منزلی جای گرفته ای که فریاد رفتن و حرکت در داده می شود، انسان پس از مرگ دوستان و همسالانش، چقدر در این دنیا زنده می ماند؟ خوشبختانه حال آنکه در این دنیا پیوسته در حال نگرانی باشد، و بدابه حال آنکه بمیرد و آثار گناهانش همچنان باقی باشد.

تو از (بدعت ها) بر حذر باش، در حالی که از همه چیز آگاهی، برای (بازگشت) شتاب کن که به سرعت برده می شوی، تو مورد بازخواست کسی قرار می گیری که جاهل نیست و از همه جا خبر دارد و آن کس که حافظ تو است و از هیچ چیز غافل نیست، خود را آماده سفری دور و دراز کن، که آغاز آن به تو نزدیک است، گناهانت را جبران کن که بیماری سختی به تو روی آورده است.

مپندار که منظور من (از این نامه) تو بیخ و سرزنش و عیب جویی تو است، اراده من آن است



## چرا ادیان الهی که عامل وحدت و یکپارچگی جهان انسانیت بوده‌اند را، وسیله اختلاف و نفاق و چنددستگی و دشمنی قرار داده‌اند؟ جنگ‌های بین یهودیان و مسیحیان، جنگ‌های صلیبیان علیه مسلمان‌ها، جنگ بین اسرائیل و فلسطینی‌های مسلمان و مسیحی و اشغال سرزمین فلسطین، جنگ‌های بین شیعیان و سنیان، تا امروز و تا قیامت....

که خداوند دل از دست رفته تو را زنده کند و آنچه را که از دینت پنهان شده به تو بازگرداند و این گفتار الهی را به یادت بیاورم: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ» (۲۶) ای پیامبر، حقایق را به مؤمنان یادآوری کن که به آنان سود می‌بخشد.

تو از یادآوری یاران و همسالانت که رفته‌اند غافل شده‌ای و مانند شاخ شکسته‌ای باقی مانده‌ای، دقت کن که آنها چگونه گرفتار شدند و آیا آنها مثل تو در پرتگاه افتادند (یادی ظلمه گشتند) آیا از کارهای نیک آنها یاد کردی و چیزی را که آنها نمی‌دانستند تو فراگرفتی و بدان پرداختی و عمل کردی؟

ای محمد، تو در دل عوام جا گرفته‌ای، مردم به خاطر آموخته‌های تو دورت جمع شدند، از رأی تو پیروی کردند، و به دستور تو عمل نمودند. اگر چیزی را حلال دانستی، آنها هم حلال دانستند و اگر حرام دانستی، آنها هم حرام دانستند، تو این حق را نداشتی (که از پیش خود حلال و حرام درست کنی)، ولی به خاطر رغبت و میل مردم به تو، خود را بر آنها تحمیل کردی و دیگر عالمان را دور نمودی، جهل و ناآگاهی بر تو و بر دیگر علما، غلبه کرد، ریاست طلبی و

دنیاخواهی بر تو و بر آنان حاکم شد، آیا متوجه شده‌ای که چگونه خود را در نادانی و فریب گرفتار کرده‌ای و مردم را در فتنه انداخته‌ای؟ تو با القانات خود (سخن‌ها و بحث‌ها و بدعت‌ها) مردم را از زندگی بازداشتی و گرفتار فتنه و فساد کردی، مردم را شیفته خود نمودی، آنان هم می‌خواهند مثل تو عالم (درباری) باشند، یا آن را به دست آورند که تو بدان رسیدی (مال و ثروت بسیار)، مردم را به دریایی افکندی که عمق آن ناپیداست و در بلایی فروشان بردی که حد و اندازه ندارد، خدا به داد ما و تو برسد، که او یار و مدد کار است.

ای محمد، از این شرایطی که در آنی روی گردان، تا اینکه به افراد صالح و نیکو کار پیوندی، نیکو کارانی که با جامه زنده خود دفن شدند و با گرسنگی ساختند، میان خدا و آنها پرده‌ای نبود و دنیا نرفیقشان و آنان اسیر دنیا نشدند، دنبال حق رفتند و آن را پیدا کردند و بدان پیوستند، پس اگر دنیا تا این اندازه تو را با آن کبر سن و دانش آموختگی و نزدیکی به مرگ شیفته کرده است، پس جوان‌ها چه کنند که هنوز علمی ندارند و رؤیشان نارس و خردشان ناپخته است؟ «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ» (۲۷) ما از خدایم و بازگشت ما به سوی اوست، (کنایه از اینکه با اعمال تو همه چیز تمام است) پس به چه کسی باید اعتماد کرد؟ و شکایت را به نزد چه کسی باید برد؟

ما شکایت خود را به پیشگاه خدایم بریم و از آنچه در وجود تو نگریم و مصیبتی که از ناحیه تو به ما رسید به حساب خداوند و ایمی گذاریم.

به آن کسی که در کودکی و بزرگی به تو روزی داده بنگر که چگونه سپاسش را بجا می‌آوری؟ و چگونه او را بزرگ می‌داری که با دین خود، تو را در بین مردم سر بلند قرار داده است؟ چگونه حق آن خدایی را ادای کنی که جامه آبرومندی بر تو پوشانده؟ نزدیکی و دوریت چگونه است در برابر کسی که از تو خواسته که به او نزدیک و فروتن باشی؟ چه شده که از خواب غفلت بیدار نمی‌شوی و از لغزش‌های تو به نمی‌کنی؟ باشد که با خود بگویی: من حتی یکبار برای خدا قیام نکردم، احکام الهی را زنده نکردم و باطل را از بین نبردم، آیا سپاس تو از پروردگاری که تو را برتری داده همین است؟ من برای تو وحشت دارم که مشمول این آیه شوی، که خدای متعال می‌فرماید: «أَصْبَعُوا الصَّلٰوةَ وَآتَبِعُوا الشَّهٰوةَ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیَابًا» (۲۸) آنها کسانی هستند که نماز را ضایع و تبا

کردند و از هوس‌ها پیروی نمودند، پس به زودی سزای گمراهی خود را خواهند دید.

ای محمد، خداوند علم قرآنش را به تو آموخت و موازین علمش را به تو سپرد، اما تو همه را ضایع کردی، «فَتَحْمَدُ اللّٰهُ الذِّی عَافَانَا مِمَّا ابْتَلَاکَ بِهِ وَالسَّلَامُ» سپاس خدای را بجا می‌آوریم که ما را از مصیبتی که تو در آنی دور داشت. (وبه ما عافیت از آن بلا را داد) سخن تمام. (۲۹)

امام سجّاد همه گفتنی‌ها را در این نامه به او می‌فرماند، تمام حجّت را بر او تمام می‌کنند، با اینکه سعی دارند خود را با حکومتیان در ستیز قرار ندهند، اما سخن را بر زهری کامل می‌کنند، او را به خطاهایی که مرتکب می‌شود و به خاطر عالم بودنش مردم را به انحراف می‌کشاند، واقف می‌گردانند، یادآور می‌شوند که عوام مردم به وسیله تو و امثال تو که در قیافه حق به جانب هستید و ادعای دانشمندی و رهبری مسلمانان را دارید، مطیع ستمکاران و حکومت‌های ظلم می‌شوید، نماز خواندن شما، تباہ کردن نماز است، این نماز پیروی از هوای نفس و شهوت‌های درون است، مزدوران جاهل سلطان‌ها، به اندازه این عالم نمایان خطرناک نیستند، آنها فقط خود را فنا می‌کنند، اما آخوندهای درباری و درس‌خوانده‌های وابسته، و عاظ‌السلطنین، جامعه را فریب می‌دهند و نابود می‌سازند.

عالمان باید که از موضع اقتدار و حاکمیت علمی و دینی و فرهنگی که دارند، سلاطین و امیران و حاکمان را نصیحت کنند و از راه خطا و انحراف بازدارند، نه آنکه آنها نیز مزدورانی علم آموخته باشند که مسیر استبداد و خودکامگی حکام را هموار سازند و آنان را در جهت اعمال زور و تزویرشان، یار و مدد کار باشند.

حضرت امام زین العابدین (ع)، جهنّم را برای عالمان بی‌عمل و مدعیان شناخت قرآن و حدیث، که خویششان را به ستمکاران و ارباب قدرت فروخته‌اند، مسلم می‌دانند.

علم، خودارزش و معیار و ملاک همه چیز است، عالم نیز در میان همه ملت‌ها، امت‌ها و فرقه‌ها مورد احترام است، ولی اگر او وسیله‌ای شد برای ظلم بیشتر، استبداد شدیدتر، فساد و سبوح تر، عذابش چندین برابر است، همان‌طور که در قرآن مجید، عذاب افراد شاخص و مورد اعتنا و احترام را به «ضَعْفِیْنِ مِنَ الْعَذَابِ» عذاب مضاعف و چند برابر، وعده می‌دهد، امام در این نامه او را که عالمی مورد احترام است مورد

ترحم قرار می دهند و می فرمایند: که در شرایطی قرار داری که مردم برای تو از خدا طلب رحم و مغفرت می کنند، کارهای او را و تأییدهایش از اعمال عبدالملک مروان و هشام بن عبدالملک و سکوت در برابر جنایت های آنها را سوء استفاده از دین، قرآن و خیانت به شمار می آورند و کفران نعمت های الهی می دانند که به او عنایت شده است.

**امام سجاد (ع)**، فردای قیامت را به یاد او می آورند که باید پاسخگوی دانسته هایی باشد که در دنیا به آن نپرداخته و در برابر بدعت ها ساکت بوده و موازین شرع را مطابق امیال دیکتاتورها و مستبدان و عمله های ظلم و اسلحه بندها و شمشیر به دست ها تاویل و تفسیر کرده و حقایق اسلام را کتمان کرده است.

امام چهارم، اظهار ناراحتی می فرمایند: که در روز قیامت این دانای به اصطلاح پرهیز کار! همراه با خائنان، جانین و مفسده انگیزان در آتش قهر خدا بسوزد، از هم اکنون به او هشدار می دهند. شاید که توبه کند و از راه خطا باز گردد.

امام (ع) به او می گویند که تو آبروی همه عالمان دین آل محمد را بردی، همه را بدنام کردی و آگاهان و جوانان و توده های مردم را به همه درس خوانده ها و علم آموخته ها بدبین نمودی!

حضرت علی بن الحسین، در آن دوران، حرفی را برای عالمان اسلامی در طول تاریخ ناگفته نمی گذارند، باشد که سخن امام را بپذیرند و متوجه شوند و باعث انحراف خلق خدا نگردند. تن زنده دل، خفته در زیر گسل به

از عالمی زنده مرده دل  
دل زنده هرگز نگرده هلاک  
تن زنده دل، گرمیرد چه باک (۳۰)

در تاریخ آورده شده: هنگامی که محمد بن شهاب زهری بیمار شد، حضرت سجاد به دیدن او رفتند، او از امام درخواست کرد که خدا را به حق پدرانش سوگند دهد، تا او بهبودی یابد، امام برایش دعا کردند و فرمودند: «اللهم ان ابن شهاب قد فرغ الی بالوسیله الیک با یایی فیها...» (۳۱) بار خدایا، فرزند شهاب، نزد من ناله سرداد و پدرانم را در پیشگاهت وسیله قرارداد، پس از سوی پدران و مادرانم، به اخلاص از تو می خواهم که به برکت دعایم آنچه را آرزو کرده بدو بخشی و روزی را بروی روان سازی و جایگاه و منزلتش را فرابری و به دقت در دانشی که به وی داده ای او را در گون سازی. بعدها زهری گفته بود، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست از

هنگامی که امام سجاد چنین دعایی را برای من کردند، نه بیمار شدم و نه تنگدستی پیدا کردم و نه امری ناخوشایند به من رسید.

با این حال زهری و دیگر عالمان خود فروخته زمان، که امام و پدرانیش را به خوبی می شناختند و از ارجح آنسان نزد خدا واقف بودند، مجبور شدند که با سبیل زمان حرکت کنند و در جهت حاکمان باشند، یا آنکه آن جرأت و ایمان را نداشتند که حرف حقیقی بزنند و به نصیحت ناصحان و پیشوایان مسلمانان متعهد گوش فرادهند و به موقع، وظیفه خود را انجام دهند، تا از سوی قدرت ها مزوی شوند و محصور و مورد تهمت مزدوران و سرسپرده ها قرار گیرند، یا ترجیح می دادند که به سوی قدرتمندان بروند و اعمال، رفتار و گفتار آنها را تأیید کنند و در نتیجه سیل پول به طرفشان جاری شود و در بوق های تبلیغاتی و مناره های حکومتی تأییدشان کنند و از کرامات آنها! بگویند و به طور کاذب بالایشان ببرند، تاروژی که خدا با سر به زمینشان بگوید.

عالمان وابسته که ممکن است در نظر عوام شعار زنده بادی، داشته باشند ولی در نظر آگاهان جامعه و شایستگی همانند امام **زین العابدین (ع)**، منفور و مطرود گردند، امام برای آنکه امثال آنها به راه آیند و مردان حق را بهتر بشناسند و حجت بر آنها تمام شود، به دیدن امثال آنها می روند و برای اصلاحشان و به درخواستشان، دعاهم می کنند. موقعیت برخی از حاکمان و رسانه ها و مؤیدانشان، چنان است که اگر از ابوذر و سلمان هم تأیید کنند، مردم به آن صحابیان بزرگوار بدبین می شوند و درباره آنها شک می کنند و اگر از شمر و یزید و ابن سعد، بد بگویند، مردم تعجب می کنند که چه پیش آمده که خداوند آن ستمگران ظالم را بخشیده است.

مردم ساده و قتی عالمان دینی را در جهت قدرت ها دیدند و آنها را مال اندوز و قدرت طلب و سیاسی کار مشاهده کردند، نسبت به اصل دین و آورندگان دین خدا، بدبین می شوند، ضرر آنها برای دینداری مردم بیشتر از چماق داران و زور گویان است.

هر چند که تزویر و ریایعیب کسان است زاهد چه کند؟ چون به ازایش هنری نیست (۳۲)  
مردم عوام، فکر می کنند که همه مدعیان حقیقت و حق پرستی چنین هستند، در آن صورت حتی گفتار پاکان و نیکان آنها هم در توده ها اثر نمی گذارد و این خیانت بزرگی است که اینان مرتکب شده اند و اجتماعی را به سوی فساد و تباهی گسیل داشته اند.

امام زین العابدین (ع) با صحبت و دیدار و نامه به پسر شهاب زهری می خواهند جلوی این انحراف خطرناک را بگیرند و ضمن مطالبشان به آن اشاره دارند که علما باید پیوسته ناصح حکومت و خیر خواه و پناه مردم باشند و عالمی بالاتر از امامان علی، حسن و حسین سراغ نداریم که خود را وقف مردم کردند و برای سعادت جامعه جان فدا کردند و خوشترن را به خاطر خدا، قربانی هدایت و رستگاری مردم نمودند. عالمانی که چنین بوده و مانند آنان در این مسیر باشند و پیوسته روی حق تکیه کنند، مورد قبول خدا و جامعه هستند و خدایشان پیروز و موفق می گرداند، اگر چه در آنرا و باشند یا شهیدشان کنند، سعادی چه زیبا می سراید:

دعوی مکن که برترم از دیگران به علم چون کبر کردی از همه دونان فروتری  
از من بگوی عالم تفسیر گوی را  
گر در عمل نکوشی نادان مفسری  
بار درخت علم ندانم به جز عمل  
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری  
علم آدمیت است و جوانمردی و ادب  
ورنه ددی، به صورت انسان مصوری  
از صد یکی به جای نیآورده شرط علم  
و زحج جاه، در طلب علم دیگری

هر علم را که کار نبندی چه فایده؟  
چشم از برای آن بود آخر که ننگری  
امروز غره ای به فصاحت که در حدیث  
هر نکته را هزار دلائل بیاوری

مردان به سعی و رنج به جایی رسیده اند  
تویی هر، کجارسی از نفس پروری  
ترک هواست کشتی دریای معرفت  
عارف به ذات شو، نه به دلق قلدری (۳۳)

#### انحراف عقاید و اسرائیلیات

انحراف و فریب جامعه و فاسد کردن عقاید و اندیشه های مردم و به سوی فساد کشیدن آنها، از هر ظلم و ستمی بدتر و ناگوارتر است. ساختمان های عظیم، مناره های بلند، آثار گذشتگان را با امکانات و پشتکار و تلاش بسیار، می توان ساخت و یا بازسازی کرد، اما چیزی که به راحتی و آسودگی نمی شود جبران کرد، اصلاح عقاید منحرف شده مردم است. وقتی افکار و عقاید اجتماعی و یاسنلی به انحطاط و انحراف گرایید و عقیده ها با موهمات و خرافات درهم شد و توسط صومعه داران و متولیان معبد ها و پیشکاران آموختن ها و آتش افروزان عبادتگاه ها و خادم الحرمین ها به سوی تزویر و ریا کشیده شد کاری نمی شود کرد و مبارزه

## حق و باطل را با شخصیت، قدر و منزلت افراد نمی‌توان شناخت، اشخاص، نباید معیار حق و باطل قرار گیرند، بلکه حق و باطل، باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشد

بسیار دشوار می‌شود. چون عقاید انحرافی را به مردم باورانده‌اند، دیگر امکان اصلاح آن وجود ندارد و اصلاحات، جرم به‌شمار می‌آید و به‌جای خدا، معبد را و موبد راست‌نودن، نهادینه می‌شود، دیگر برای به‌راه آوردن مردم، باید پیمبرانی چون ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین بیایند و یا امام زمانی ظهور کند، یا تحولی عمیق پیش‌آید تا کجی‌ها راست شود و موهومات و خرافات برطرف گردد.

کجا و کی و در کدام و چند قرن دیگر، از این اتفاقات می‌افتد، که ستم‌ها برافند و مدعیان دروغین شناخته شوند و عدالت همه‌جا را پر کند؟

نقدها را شود آیا که عیاری گیرند تا همه صومعه‌داران پی‌کاری گیرند (حافظ) در بسیاری از احادیث و روایات، از دکانداران مذاهب و عالمان بی‌عمل و برخی احبار و رهبان‌ها و امثال **بلعم باعورا**، مذمت شده به‌خاطر آنکه «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (۳۴) کلمات الهی را مطابق امیال و اندیشه‌های خود تأویل و تفسیر می‌کردند و حقایق را پنهان

می‌داشتند، با عوام‌فریبی و برداشت‌های نادرست و بدون محتوا از دین، دروغ‌بستن‌ها به‌خدا، پیامبران و اولیاء‌الله، باعث شدند که مردمان بسیاری منحرف شوند و اختلاف بین ادیان و مذاهب همچنان تا امروز ادامه پیدا کند، چه بسیار کشتارها و تباه‌شدن مال‌ها و جان‌ها به‌خاطر اختلاف عقیده‌ها و اندیشه‌ها در مسیر خداپرستی به‌وجود آوردند.

عامل اختلاف بین مردم و به‌جان‌هم‌انداختن آنها همین عالمان منحرف بودند، افر و ختن جنگ‌های مذهبی و شعله‌ور کردن آتش‌های نفاق و چنددستگی، اظهار نظرهای نسنجیده و خودخواهانه آنها، از اول دنیا تا امروز چه بسیار درگیری‌های دینی، مذهبی و دشمنی‌ها بین خانواده‌ها، برادران و مردم یک‌شهر و یک‌دیوار را ایجاد کرده‌است، چه بسیار حرث و نسل را که تباه کرده‌اند، چه انسان‌هایی را که به‌کشتن داده و اموالی را که نابود ساخته‌اند. چرا ادیان الهی که عامل وحدت و یکپارچگی جهان انسانیت بوده‌اند، و وسیله اختلاف و نفاق و چنددستگی و دشمنی قرار داده‌اند؟ جنگ‌های بین‌یهودیان و مسیحیان، جنگ‌های صلیبیان علیه مسلمان‌ها، جنگ بین اسرائیل و فلسطینی‌های مسلمان و مسیحی و اشغال سرزمین فلسطین، جنگ‌های بین شیعیان و سنیان، تا امروز و تا قیامت....

در تاریخ، بسیاری از عالمان را می‌شناسیم که مردم را به وحدت و دوستی دعوت کرده‌اند، قطعاً آنها عالمانی متقی و پرهیزکار بوده‌اند.

از هزاران تن یکیشان صوفید

مابقی در سایه او می‌زیند (مولوی)

آن عالمانی که فریاد تقریب ادیان و مذاهب را سردادند و شعار اتحاد شیعیه و سنی را مطرح کردند، چه کسانی و در کجا بوده‌اند؟ «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (۳۵) آنها راستگویانند و پرهیزکاران. هدایت خلق و آگاهی آنها، صلح و صفای بین مردم و ایجاد آرامش و ایمان، در راه حق و در سایه توحید، و وظیفه عالمان متقی و پرهیزکار است.

خدا، که اصل توحید و یکی‌شدن، وحدت و اتحاد است و دین که عامل تکامل، ترقی، پیشرفت و اداره بهتر زندگی است. آنها را عامل اختلاف، دودستگی و چنددستگی‌اش کردند و آنها را وسیله جدایی و ازهم‌گسیختگی و به‌جان‌هم‌انداختن مردم قرار دادند. از اول تاریخ تا امروز، آیا جز احبار و رهبان‌ها و بازی‌خورده‌های آنها و مطیعانشان عامل چنین پاشیدگی‌ها بوده‌اند؟

احادیث جعلی را چه کسانی ساختند؟ مطالب دروغ و تهمت به پیامبران و اولیای الهی را چه افرادی درست کردند؟ افسانه‌ها را با دین مخلوط کردن و اسرائیلیات را در حقایق الهی داخل نمودن را چه افرادی مطرح ساختند؟ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» (۳۶) مردم یک‌گروه بودند، خداوند رسولانش را بشارت‌دهنده و اندازکننده با کتاب بر حق فرستاد تا بین مردم داوری کند، اما همان‌ها که کتاب الهی برایشان فرستاده شده بود (حاملان کتاب) عامل اختلاف شدند و این اختلاف افکنی‌ها به‌خاطر تعدی و تجاوز به حقوق دیگران بود، ولی خداوند با لطف بی‌منت‌های خود آنان را که به کتاب خدا و پیامبران ایمان داشتند و به‌راستی پایبند بودند، هدایت فرمود.

پس از رحلت پیامبر (ص) و پیدایش اندیشه‌ها و افکار مختلف، رهبران هر گروهی سعی داشتند که خود را بر حق نشان دهند و خوبتر را مطرح سازند، از این‌رو افسانه‌ها بافتند و مکتب‌ها درست کردند و عالمان مسلمان شده از دیگر ادیان مثل **کعب الاحبار** و **عبدالله سلام** که پیش از مسلمانی از علمای یهود بودند، داستان‌های پراکنده قوم یهود را به فرهنگ مسلمانی داخل کردند و اثرات عمیقی در میان مسلمانان باقی گذاشتند، در تفسیر، در تاریخ، در فقه و در کلام حرف‌هایی داشتند، کعب الاحبار حتی در دستگاه خلیفه دوم نفوذ پیدا کرده بود و مورد تأیید معاویه هم بود، او روی بسیاری از ناقلان حدیث اثر گذاشت و نقل‌های بی‌پایه‌ای از افسانه‌های پیشین را در مطالب اسلامی وارد کرد، (۳۷) **وهب بن منبه** بیشترین روایت را از کعب الاحبار دارد، ابوهریره، نیز برخی سخنان کعب الاحبار را به پیامبر نسبت می‌دهد (۲۸) و او به کعب الاحبار، ارادت می‌ورزید و او را معلم اهل زمان می‌دانست. (۳۹) ذهبی می‌نویسد: «کان کثیراً یُنْقَلُ مِنْ کُتُبِ الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ» (۴۰) بسیاری از نقل‌های ابوهریره از کتب اسرائیلیات بود.

درباره **وهب بن منبه** نوشته‌اند: «او به کتب پیشینیان توجه بسیار داشت، و اخبار و داستان‌های آنها را نقل می‌کرد و در این خصوص همانند کعب الاحبار بود.» (۴۱)

سیوطی درباره این عالمان به اصطلاح نو آور و مبتکر، تأییدهایی دارد و آنان را به‌زیرکی و تیزهوشی می‌ستاید، سیوطی بود که عمر بن عبدالعزیز را مأمور معرفی می‌کرد. (۴۲)

بنی امیه از نشر اسرائیلیات سود می بردند، زیرا در آنها مطلبی خلاف بنی امیه وجود نداشت، همه آن مطالب در تضعیف پیامبر، قرآن و دین اسلام بود که امویان آنها را خوش می داشتند. پیامبر را جنگ طلب و خشن و به اصطلاح آدمکش، مخالف سرسخت یهودیان و کشنده آنها معرفی می کردند، دیگر اینکه به اصطلاح، محمد (ص) و صحابیان، می خواستند یهودیان مظلوم را قتل عام کنند! پناه بر خدا.

آنها سعی داشتند محمد (ص) را که رحمة للعالمین و مهربان ترین فرد به انسانها بود و در تمام عمرش کسی را نیازرد و نکشت، خشونت طلب و تندخو و العیاذ بالله، آدمکش نشان دهند. آنها به دروغ گفتند که در جنگ خیبر، احزاب، خندق و در نبرد با یهودیان بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع، یهودیان بسیاری کشته شدند، مثل دوران **هولوکاست** در اثنای جنگ جهانی دوم، به دست **هیتلر**، که به جهانیان اعلام کردند تعداد زیادی از یهودیان مظلوم کشته شدند. ناچار، آن بیچاره ها به اجبار به سرزمین فلسطین پناه آوردند و آنجا را اشغال کردند و ساکنان مسلمان و مسیحی فلسطین را بیرون کردند و تا امروز و آخرین آن در غزه برای به اصطلاح حفظ امنیت خود مردم فلسطین را می کشند و بر سر آنها بمب می ریزند، زن و کودک و پیر را هم می کشند، مدارس و بیمارستان ها را هم بمباران می کنند، دولت های امریکا، انگلیس و فرانسه هم کار آنان را تأیید می نمایند و بسیاری از سران کشورهای دنیا در برابر جنایات صهیونیست ها سکوت می کنند، افسوس! مثل آن که اینها می خواهند انتقام جنگ های صدر اسلام را از مسلمان ها بگیرند.

آنها در خبر های کذب، اسرائیلیات اسلافشان را آورده اند که صدها تن از یهودیان بنی نضیر، به دست مسلمان ها کشته شدند. مگر در آن زمان، همه شهر مدینه چقدر جمعیت داشت؟ آن تعداد یهودی که به قول آنها کشته شدند، از کجا آمده بودند؟ که تعدادشان بیشتر از مردم و مسلمان های مدینه و دعوت کنندگان از محمد (ص) بود؟

یهودیان متأسفانه از همان ابتدا با شایعه پراکنی، جوسازی و مظلوم نمایی می خواستند به اهداف سیاسی و اقتصادی خود دست یابند، شایعه کشتار یهودیان اطراف مدینه هم یکی از آنهاست، که در تاریخها روی آن تکیه شده و برخی خواسته اند با بیان خیانت، عهد شکنی و همکاری آنها با دشمنان، آن را توجیه کنند و آن کشتار را به خاطر

خیانت یهودیان به مسلمان ها، مطرح نمایند، در صورتی که مطالب، همه دروغ و کذب و از اسرائیلیات مسلم است و هرگز تنبیه یهودیان خیانتکار به این صورت نبوده است. (۴۳)

مگر در تاریخها آورده نشده که در زمان پیامبر و خلفای راشدین، یهودیان و مسیحیان، راحت و آسوده و با امنیت کامل برای انجام فرایض دینی شان و یا فعالیت های اجتماعی و اقتصادی شان آزاد بودند؟ مسلمان ها مطلقاً کسی را وادار نکردند که دینش و عقیده اش را تغییر دهد.

**علامه امینی** در «الغدیر» از شاعران مسیحی و یهودی نام برده اند که در مدح علی (ع) و واقعه غدیر خم اشعاری گفته اند. (۴۴) آنان معاصر پیامبر (ص) و علی (ع) بوده اند و در صدر اسلام در مکه و مدینه زندگی می کردند. آنان حتماً آسایش و آرامش داشته اند که با خطری آسوده برای حوادث داخلی مسلمانان و انتخاب رهبری عادل برای جامعه شعر می سروده اند، انسان که به زور و فشار و نارضایتی، نمی تواند احساسات خود را در اشعارش نشان دهد و باز از کتاب هایی از اهل کتاب، یهودیان و مسیحیان نام می برند که درباره حضرت محمد (ص) و خلافت و ولایت امام علی (ع) مطالبی داشته اند. آخرین کسی که در زمان مادرباره حضرت علی (ع) کتاب «صوت العدالة الانسانیة» را نوشته، **جورج جرداق مسیحی لبنانی** است که هنوز در قید حیات است، خدایش به سلامت و موفق دارد.

از **شمعون یهودی** خیبری در مدینه نام برده شده که حضرت علی (ع) از او سه پیمانہ جو وام گرفتند و... (۴۵) و آیا اینان مورد آزار قرار می گرفتند و یا کسانی از آنها می خواستند که به اجبار مسلمان شوند؟

درگیری، کشتار و زندان ها از روزگار بنی امیه تا آخر بنی عباس، همه به خاطر سیاست و مخالفت با خلفا و حمایت از اهل بیت پیامبر بود، در هیچ دوره ای یهودی و مسیحی و زرتشتی بودن، جرم محسوب نشده است، از ابتدا تا امروز و... البته هر گاه جنگی پیش آمده و یا حمله و تجاوزی شده و یا خیانتی پدیدار گشته، وظیفه همه مردم و همه مسلمان ها دفاع بوده است، کسی که دشمن متجاوز را به مهمانی نمی خواند و به او تعارف نمی کند، با نهایت قدرت و قوت باید جلوی دشمن مهاجم را چه مسلمان و چه غیر مسلمان گرفت، با شهامت و شجاعت باید با او جنگید، تا وقتی که در میدان نبرد دست نباید امانش داد، ولی اگر فرار کرد، اسیر شد،

عقب نشینی کرد، تکلیف چیز دیگری می شود. ما غیر از نبردهای حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) از دیگران دفاع نمی کنیم، خطاهای بسیاری در تاریخ اسلام انجام شده، با اینکه همه ادعای مسلمانی داشتند، ولی بسیاری از رفتارهای آنها قابل دفاع نیست. مافقط روی نبردهای صدر اسلام، در زمان حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) تکیه می کنیم.

در «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» آورده شده که در جنگ های جمل و نهروان، یاران امام علی (ع) چه مقدار کوتاه می آمدند و دشمنان را به صلح و دوستی دعوت و حق را ارائه می کردند، ولی گوش شنوایی نبود و کسی به گفته امام و یارانش ارج نمی نهاد.

اگر تمام تاریخ های دوست و دشمن را مطالعه کنیم، در جایی نوشته نشده حضرت علی (ع) که شجاع ترین صحابه پیغمبر بود، جنگی را آغاز کرده و یا شروع کننده حمله ای بوده است. محمد و علی صلوات الله علیهما، همیشه آماده دفاع بودند، از انبوهی لشکر دشمن و وحشت نداشتند، هرگز پشت به جبهه نکردند، هیچ گاه از روش نادرست و نامردانه و حملات تروریستی و کمین، استفاده نکردند، در تمام نبردهای با دشمنان اسلام، اول گفت و گو بود و نصیحت و اثبات حق، تا دشمن دست به کشتار نمی زد هیچ اقدامی نمی کردند، اما قهرمانان لشکر خصم وقتی به میدان می آمدند و هم وارد می طلبیدند، مسلمان ها ناچار بودند برای مقابله و نبرد تن به تن به میدان بروند و صدای دشمن را خاموش کنند.

در جنگ خندق وقتی **عمرو بن عبدود** به میدان آمد و هم وارد خواست، حضرت علی (ع) با او رو در رو شدند، در آن هنگام رسول الله فرمودند: «امروز همه کفر در برابر همه اسلام قرار گرفته است» در آن جنگ اگر حضرت علی (ع) دشمن را نمی کشت، مهاجمان، پیغمبر (ص) و اصحاب او را می کشتند و اسلامی دیگر باقی نمی ماند، آیا حضرت علی (ع) باید می نشست تا دشمن کافر، حمله کند و همه را بکشد و اسلام را براندازد؟

اسرائیلیات و باورهای انحرافی مورد تأیید بنی امیه بود، هر چه بیشتر محمد (ص) و یارانش تضعیف می شدند، به نفع بنی امیه می شد، آنها از روایات اسرائیلی سود بسیار می بردند، معاویه خود مشاوری نصرانی داشت به نام **سرجون بن منصور** که از رومیان بود و هنگام روی کار آوردن عبیدالله زیاد و کشتن امام حسین (ع) هم او مشاور



## علی گونه‌بودن، یعنی همیشه در دسترس مردم بودن و نداشتن قراول و نگهبان بسیار و پیوسته مثل علی در مسجد و بازار در میان خلق نشستن و خود را برتر از دیگران ندانستن و چون امام علی بدون ترس و وا همه با مردم نماز گزاردن و سخن دل را با آنها گفتن و صمیمانه به اعتراض‌ها و انتقادهای آنها گوش فرادادن

یزید بود، پس از یزید، همین مرد مشاور مروان و پسرش عبدالملک شد. (۴۶)

عالمانی که از هر فرقه‌ای به اسلام روی می‌آوردند هر یک به همراه خود افکار و اندیشه‌هایی را به همراه می‌آوردند و به نظر خودشان از روی حسن نیت و یا سوء نظر، برخی تعبیر و تفاسیر اسلامی را کامل می‌کردند و یا تحلیل‌هایی روی آن می‌گذاشتند و به عنوان حدیث، جامی زدند، پژوهشگر و عالم و آگاه و نقّاد حدیثی هم در آن زمان وجود نداشت که صحیح را از ناصحیح جدا کند، امامان بزرگوار شیعیان هم منزوی بودند.

آن عالمان سرسپرده هر نکته، مطلب و حتی هر موضوع مایه اختلافی را که می‌خواستند، به جامعه اسلامی وارد می‌کردند و می‌گفتند که این مطلب در کتاب‌هایمان آمده است، بدین وسیله سیاست‌ها و نظرهای خاص خود را عملی می‌کردند.

**حضرت علی (ع)** که از این امر احساس خطر می‌کردند، دستور دادند جلوی کتاب‌های آنها و نشر افکارشان گرفته شود. (۴۷)

امام صادق (ع)، مطالبی در ملامت منقولات

اهل کتاب، یهودیان و مسیحیان بیان فرموده‌اند. (۴۸) حتی حدیثی از خود پیامبر نقل شده: «لَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَن شَيْءٍ»، (۴۹) از اهل کتاب چیزی نپرسید، زیرا آنها قصص انبیای گذشته را با قصص قرآن تلفیق کرده و برای مردم بیان می‌کردند، که برخی توهین به مقام شامخ پیامبران بود، قصه‌های افسانه‌ای را در تفسیر آیات قرآن مطرح می‌نمودند، حتی در زمان معاویه به آنها اجازه داده شده بود که در مسجد پس از نماز، نقالی کنند و قصه‌هایی بگویند و در پایان، به مقام حضرت علی (ع) لعن و نفرین بفرستند. به مرور زمان آنها موقعیتی پیدا کردند و از حقوق بگیران دستگاه حکومت شدند و توسط تشکیلات نظارت بر مساجد کنترل می‌شدند و بر قصه‌ها و مطالب آنان نظارت می‌کردند. مهمترین عوامل نشر احادیث جعلی و دروغ‌بافی‌ها، همین نقالان یا قصه‌خوانان بودند که اهداف سیاسی و فرهنگی خلفای بنی امیه را نشر می‌دادند.

آنها مثل بسیاری از مدّاحان و مصیبت‌خوانان روزگار ما، گاهی بیشتر از عالمان در مردم عوام نفوذ داشتند و سیاست‌های حکومت ظلم را بهتر نشر می‌دادند، (۵۰) از این رو حاکمان به آنها توجه بیشتری می‌کردند. و به آنها نیز علاقه نشان می‌دادند، اموال بیت‌المال مسلمین را برای سلطه بیشتر حاکم و حفظ وجود چند روزه او، به دامن آنان می‌ریختند.

### شناخت حق و گرایش به آن

توجه به علم، عالم، مقدّسات و مراکز علمی، ادبی، هنری و حتی گرایش به احزاب، گروه‌ها و دسته‌ها برای افراد متعهد، رسیدن به حق و انجام وظیفه صحیح است، همه و سیله‌اند تا انسان را به حق برسانند و بر تعالی و تکامل او بیفزایند، ملاک اصلی، حق و حقیقت است و هر کار دیگری، تلاش بیهوده است و اگر ضدیت با آرمان‌های مردمی باشد، خلاف می‌شود و انحراف و فساد و گناه، که جز به گرداب تباهی به جایی دیگر نمی‌رسد. عبادت، بندگی خدا، خدمت به خلق، وطن دوستی، شرافت، ایمان به حقیقت، اصلاح جامعه، هدایت مردم، همه حق‌هایی هستند که مردمان به آن گرایش پیدا می‌کنند و آدَمیان را به پیروزی، رستگاری و موفقیت می‌رسانند.

اول باید حق را تشخیص داد، سپس مردان حق را شناخت، آنگاه حاکم، والی، امیر، خلیفه، شاه، رئیس، روحانی، عالم، مراد و مرید، مرشد و پیشوا را با حق مقایسه کرد، اگر حق شناخته شد و هر یک از آنان در مسیر حق و حقیقت

تشخیص داده شدند، در آن صورت علمشان، آگاهیشان، رهبریشان، امامتشان، آثارشان، گفتار و رفتارشان می‌تواند الگو، مبنا و معیار افراد قرار گیرد، در آن صورت «فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ» دیگران می‌توانند راهش را دنبال کنند، سخنش را بشنوند و در جنگ و صلح همراه و همگام او بوده و پیوسته با او باشند.

**حضرت علی (ع)**، در پاسخ مردی که در کوران جنگ جمل، دچار تردید شده بود که یک سو عایشه، همسر پیامبر (ص)، ام المؤمنین و دو تن از صحابیان فداکار آن حضرت، طلحه و زبیر علیه حضرت علی و یارانش به پا خاسته‌اند و از سوی دیگر امام علی، فرزندان و یاران شایسته‌اش و عده‌ای از صحابه پیامبر صیف آربی کرده‌اند. امام به او می‌فرماید: «إِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرَفَانِ بِأَقْدَارِ الرَّجَالِ، أَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، أَعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ». (۵۱)

«همه چیز بر تو پوشیده شده (چشم‌هایت بر حقایق بسته شده است) حق و باطل را با شخصیت، قدر و منزلت افراد نمی‌توان شناخت، اشخاص، نباید معیار حق و باطل قرار گیرند، بلکه حق و باطل، باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشد. بست‌ها، لباس‌ها، ثروت‌ها، پدرها و مادرها، نباید وسیله برتری کسی باشد، بلکه حق و انجام وظیفه الهی است که اصل و اساس امتیازها قرار می‌گیرد.»

در جایی دیگر از حضرت علی (ع) نقل شده که در پاسخ حارث همدانی در جریان جنگ جمل که پرسید: «پدر و مادرم فدای تو باد، شکی را که در قلوب ما وارد شده، بر طرف فرما و واقعیت را بیان کن» امام فرمودند: «... إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ، فَأَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ»، (۵۲) دین خدا را نمی‌شود با تطبیق با افراد شناخت، بلکه باید با نشانه‌های حق، به آن معرفت پیدا کرد.

در بیان دیگری از حضرت علی (ع) نقل شده که فرمودند: «... إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفِ أَهْلَهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفِ مَنْ آتَاهُ...» (۵۳) ای حارث... تو حق را نشناختی تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناختی تا راه پویانش را تشخیص دهی و...

برای آنها که در جنگ جمل و یا صفین به شک افتاده بودند، سخن پیامبر (ص) را یادآور می‌شوند که فرمودند: «عَلَيْكَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ» (۵۴) علی با حق است و حق با علی است، حق بر محور علی دور می‌زند.

هر کجا علی هست، حق هم همانجاست. علی یعنی حق مطلق و در تاریخ، رهپویان علی در مسیر حق هستند.

آباد در تاریخ، پس از ظهور اسلام و بعثت محمد رسول الله (ص)، کسی را می توان با حضرت علی (ع) مقایسه کرد؟ غیر از امامان معصوم کسی می تواند مدعی جانشینی امام علی (ع) باشد؟ و ما باید علی گونه ها را نیز بشناسیم و راهشان را دنبال کنیم.

پیامبر (ص) به عمار یاسر می فرماید: «اگر همه مردم به طرفی رفتند و علی به سوی دیگر رفت، تو راه علی را برگزین، زیرا هدایت از علی جداشدنی نیست.» (۵۵)

اگر امثال علی (ع) در جهان شناخته می شدند، دیگر مردم دنبال امثال طلحه و زبیر و عایشه با همه خوبی هایی که برایشان می نویسند، علمشان، جهادشان و قربایشان به رسول الله نمی رفتند، آنها قهرمانان جهان اسلام و از کسانی بودند که دل پیامبر را شاد می کردند، ولی هنگامی که در برابر حق، یعنی حاکمیت علی (ع) ایستادند و هوای نفس را ملاک قرار دادند دیگر نمی توانند حق باشند. در همه تعلیمات و حرکات های اسلامی و انسانی ملاک اصلی حق است، نه قهرمان و انقلابی بودن و مقامات انتسابی و اعتباری، انتخابات و یا تظاهرات یاران و هجوم و ابستگان و... در آن صورت است که از قرآن های بر سر نیزه و سوابق مذهبی افراد، شال و کلاه و کفش و تسبیح و رداها و عباها و ذکرها، آهسته و آرام راه رفتن ها و سکوت در برابر حق کشی ها، تبعیت نمی کنیم، فریب نمی خوریم و به دامان شیطان ها نمی افتیم.

ای بابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نباید داد دست (مولوی)  
پیش از این در این مختصر خواندیم که ریاکاری ها و عوامفریبی های بنی امیه چگونه حق را بر مردم مشتبه ساختند و عالمان وابسته و آخوندهای درباری چگونه مردم و جامعه را به انحراف کشاندند و امثال امامان: علی و حسن و حسین علیهم السلام و دیگر شایستگان و رهبران جهان هستی را منزوی ساختند، رسانه هایشان خواستند که پاک ترین و لایق ترین ها را گننام نگاه دارند، یا آنها را مطرود جامعه کنند. در یوزگان و تملق گویان خود را همه جا مطرح کردند، باشد که نگذارند حق در تاریخ جلوه ای پیدا کند و درخشندگی یابد. وقتی امام علی (ع) نماد عدالت مطلق، ایمان، آزادگی، تقوا، پایداری، مردم دوستی، شجاعت، شهامت،

سخاوت، اعتبار و افتخار بشریت و امثال ایشان در رأس امور نباشند، ناچار معاویه ها و یزیدها روی کار می آیند، بنی امیه و بنی عباس حاکم می شوند و امثال امام صادق (ع)، خانه نشین می شوند، و تنها اجازه پیدامی کنند به درس و بحثشان بپردازند (۵۵) و این درس و بحث و سخن، فوق سلطنت بر جهان هستی است و اینها حاکمیت بر ارواح پاک است. اگر حاکمیت غیر حق شد، دیگر حق علی های تاریخ شناخته نمی شود، معاویه ها و عمر و عاص ها گریه رقصان معرکه ها و میدان دار می گردند و تاریخ را تا همیشه و تا آنجا که نادانی و ناآگاهی وجود دارد، تحریف می کنند، همان ها به نام اسلام و مسلمانی بر مردم، حکم می رانند، حق را زیر پا می گذارند و آبروی اسلام را می برند و مسلمانی را به ابتذال می کشانند، جوان ها را از نام دین، مذهب و روحانیت بیزار می کنند، با تعصب ها، تفسیرهای به رأی ها، تندروی ها، بی عدالتی ها، ریاکاری ها، دروغ ها، فساد اخلاق، اعمال ناستوده، بر خورد های غیر منصفانه، فتوای نادرست، خشونت ها، تأویل های اشتباه و سرانجام با بدعت هایشان و... بگذاریم و بگذریم، «این سخن بگذار تا وقتی دگر».

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای اگر از پس امروز بود فردایی

علی گونه بودن

علی گونه بودن، یعنی کاردانی و لیاقت داشتن، مدیریت صحیح برای اداره جامعه، عشق به مردم، توجه و رأفت و رحمت به آدم ها، جاذبه داشتن، همه را متوجه اسلام کردن، نه فراری دادن افراد از مسلمانی و دینمداران و مراکز اسلامی، الگو قرار دادن عدالت و آزادی و مردم سالاری، حکومت اسلامی برای همه جهانیان، نمایان شدن صداقت و ایمان و تقوا و جلوگیری از تفرقه و تشتت است، دشمن تراشی و اختلاف اندازی، ثروت اندوزی و حق کشی، رانت خواری و اشرافی گری، رابطه بازی و تبعیض، حبس و شکنجه و کشتار مردم و حصر، بنای کاخ های تابستانی و زمستانی و... اینها از اسلام نیست.

علی گونه بودن، یعنی همیشه در دسترس مردم بودن و نداشتن قراول و نگهبان بسیار و پیوسته مثل علی در مسجد و بازار در میان خلق نشستن و خود را برتر از دیگران ندانستن و چون امام علی بدون ترس و وا همه با مردم نماز گزاردن و سخن دل را با آنها گفتن و صمیمانه به اعتراض ها و انتقاد های آنها گوش فرادادن. اقدام به ریشه کن کردن

فقر، جهل، بی عدالتی، استبداد به رأی و پرهیز از دروغ، ربا، عوام فریبی و جلوگیری از تسلط خشونت طلبان بر مردم. ایجاد امنیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، آزادی بیان و قلم و عقیده، اجرای جدی عدالت قضایی برای همه، به طوری که فرزند کارگر با فرزند حاکم در برابر قانون مساوی باشند.

برنامه ریزی برای رفاه و فراوانی و تولید بیشتر و کشاورزی شکوفاتر و صنعت درخشان تر، ارزانی ارزاق و وجود امنیت پیشه و شغل و دانش اندوزی و تربیت صحیح استعدادها و توانمندی ها در هر مسیری که افراد دوست دارند، به شرطی که به زبان دیگران نباشند و گز مه ای مانع نشود. آزادی گفتار و رفتار و نوشتن و بیان حقایق دور از کینه توزی و حسادت و خود برترینی، دوری از مدهانه و تملق گویی و نه اینکه مثل دوران آخرین شاه پهلوی، مریدان و جیره بگیران و درباریان او را بستانند و برتر از دیگران و مدیر و مدبّرش بدانند: «به عمل کار بر آید به سخنرانی نیست».

کنترل زندگی فرزندان و وابستگان و حواشی و خشم و فرآشان و شمشیربندان و قراولان که چون دیگر مردم باشند و نباید که با رانت خواریشان بر بیت المال مردم تحمیل شوند. حتی بنا به فرمایش حضرت علی (ع) اگر اموال مردم به مهر زنان آنها رفته باشد باید باز گردد.

حاکم، دوست مردم است، نه دشمن آنها، تا وقتی مردم می خواهند باید خدمتگزار آنان باشد، از جنگ، جدال، حمله به مردم و خودی و غیر خودی کردن آنها منع کند و لجاجت و ستیز با آنها نداشته باشد.

حضرت علی (ع) روش حکومت اسلامی را در عهدنامه خود به مالک اشتر، هنگام مأموریت او برای حکومت مصر به روشنی و شفافیت مطرح می کند، امام راه را به خوبی می نمایاند، تا علی گونه ها بدانند، چه راهی را باید انتخاب کنند.

امام، اساس حکومت اسلامی را بر درآمد مملکت از جهت تولید، صنعت، کشاورزی و فراوانی، ایجاد امنیت داخلی و خارجی، اصلاح امور مردم از جهت زندگی و فعالیت های اجتماعی و آبادانی کشور، به طوری که بهترین و پیشرفته ترین باشند، بیان می فرمایند، و همه را در سایه تقوای حاکمان امکان پذیری دانند و اینکه اساس و محور باید مردم باشند و دیگر هیچ و همه چیز در خدمت مردم، علی باشد و مردم، و مردم باشند و علی. (۵۷)

همه مسلمانان که آرزوی حاکمیت اسلامی و اقتدار مسلمانان را دارند، بر اساس این دستور العمل و آیین جهانداری مولای متقیان حضرت علی (ع) است. آرزو مندیم که بتوانیم بر آن موفقیت‌هایی که سرورمان بر اساس تعلیمات قرآن و روش و سنت محمد (ص) و پیشرفت‌های هر زمان، بر ایمان نوشته است، دست پیدا کنیم و عامل به آن باشیم. نه هر کس شد مسلمان، می‌توان گفتش که مسلمان شد کز اول بایدت سلمان شد و آنکه، مسلمان شد

جمال یوسف ارداری به حسن خود مشو غره صفات یوسفی باید تو را تا ماه کنعان شد نمی‌شاید حکیمش خواند، هر کس لاف حکمت زد که عمری بنگی باید نمود آنگاه لقمان شد (۵۸)

امید که در مسیر آگاهی اسلامی، همه به راه آیین و تاریخ را عبرت آموز قرار دهیم و انقلابمان، جامعه‌مان، فرزندانمان، آینده‌مان، کشور و مردمان را در جهت حق قرار دهیم و تنها حق را بپرستیم و دیگر هیچ، از معاویه‌های تاریخ بر حذر بمانیم و از علی‌های دوران پیروی کنیم، تا به سعادت برسیم و رستگاری را دریابیم. «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (۵۹) ای پروردگار ما، پس از آنکه ما را به حق هدایت فرمودی، دل‌های ما را به باطل مایل نکن و به ما از لطف خویش رحمتی عطا فرما، که تو بدون چشمداشت و منت، بخشنده و صاحب کرامتی.

در پایان این مقاله از خوانندگان عزیز چشم‌انداز ایران که با یادآوری‌ها و اظهار نظرهای مفید و مؤثر خود، اینجانب را راهنمایی فرمودند سپاسگزارم و توفیق همگان را از درگاه خدای بزرگ خواستارم. بدین وسیله از مدیر مسئول و همکاران محترم نشریه چشم‌انداز ایران که نهایت سعی را در تنظیم و اصلاح و بدون غلط ارائه دادن این مقالات به کار برده‌اند تشکر و تقدیر دارم. در ضمن از نارسایی‌ها، اشتباه‌ها، خطاها، تکرارها و کم توجهی‌ها پوزش می‌طلبم و امید که همه خوانندگان محترم بر من ببخشایند و راهنمایی‌های لازم را بفرمایند. «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا، رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا أَصْرَ كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا، رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَظِيمُ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۶۰) ای پروردگار ما آنچه را از یاد برده‌ایم، یا اشتباه کرده‌ایم، بر

ما مگیر، پروردگارا آن وظیفه‌گرانی را که بر پیشینیان نهادی بردوش ما مگذار، ای خدای ما، آنچه توانش را نداریم بر ما تکلیف مکن، ما را ببخش و مورد رحمتان قرار ده، تو سرور مایی، پس ما را بر کافران پیروز گردان. صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيَّ الْعَظِيمَ.

آمین، یارب العالمین  
 والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
 اصفهان - اسفندماه ۱۳۸۸

پی‌نوشت:

- ۱- الايضاح (فضل بن شاذان)، ص ۲۱۰- ابوهریره (شرف‌الدین)، ص ۴۲.
- ۲- سید جعفر صافی اصفهانی، متوفی ۱۲۱۹ هجری قمری.
- ۳- طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۳۴۲.
- ۴- علامه امینی در مجلدات الغدیر، در این مقوله سخن بسیار دارند.
- ۵- تذکره الحفاظ (ذهبی)، ج ۱، ص ۹۵.
- ۶- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۶۱.
- ۷- تاریخ الخلفاء (سیوطی)، ص ۲۴۶- المصنّف (عبدالرزاق)، ج ۱، ص ۲۲۹.
- ۸- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷۲.
- ۹- جامع بیان العلم (قرطبی)، ج ۱، ص ۱۴۶، به نقل محمد سهیل طقوش در کتاب: «دولت امویان»، ص ۲۲۶.
- ۱۰- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۷۲.
- ۱۱- حاجت شیرازی.
- ۱۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۳۵.
- ۱۳- همان، ص ۱۴۳.
- ۱۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۴۹- الايضاح، ص ۹۱.
- ۱۵- پیام رسول، ترجمه نهج الفصاحه، ص ۵۰۳.
- ۱۶- همان، ص ۵۰۶.
- ۱۷- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۱۶.
- ۱۸- الامامه والسیاسة، ابن قتیبه، ج ۲، ص ۱۰۸.
- ۱۹- تذکره الحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۱۰۹- شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۶۲.
- ۲۰- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۲۶.
- ۲۱- التاریخ العربی و المورّخون، مصطفی شاکر، ج ۱، ص ۱۷۳ به نقل از کتاب «دولت امویان»، ص ۲۲۶.
- ۲۲- تحف العقول، ابی محمد الحسن شعبه الحرّانی، ص ۲۸۱، کتابفروشی اسلامیة، سال ۱۳۵۵، ترجمه علی اکبر غفاری، با تغییراتی در ترجمه.
- ۲۳- براهیم: ۷.
- ۲۴- آل عمران: ۱۸۷.
- ۲۵- اعراف: ۱۶۹.
- ۲۶- الذاریات: ۵۵.
- ۲۷- بقره: ۱۵۶.

- ۲۸- مریم: ۵۹.
- ۲۹- توضیحات داخل پرازنرها از نگارنده است.
- ۳۰- یوستان سعدی، باب دوم.
- ۳۱- ابوالقاسم حالت
- ۳۲- نهج العبادة، دعاها و مناجات‌های امام سجّاد (محمود صلواتی)، ص ۶۶۶.
- ۳۳- قصاید فارسی، ص ۷۴۳، نشر نامک.
- ۳۴- نسا: ۴۶.
- ۳۵- بقره: ۱۷۷.
- ۳۶- بقره: ۲۱۳.
- ۳۷- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۵۸.
- ۳۸- تذکره الحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۱۰۱.
- ۳۹- همان.
- ۴۰- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۵۳.
- ۴۱- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۵۰.
- ۴۲- تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳.
- ۴۳- امید است که پژوهشگران بتوانند در این خصوص حقایق را بیشتر آشکار سازند.
- ۴۴- الغدیر، ج ۳.
- ۴۵- همان، ص ۱۵۸- جاذبه و دافعه علی (ع)، استاد مطهری.
- ۴۶- العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۴۵.
- ۴۷- تاریخ خلفاء، جعفریان، ص ۷۴۸، نقل از «جامع بیان العلم»، ج ۱، ص ۷۲.
- ۴۸- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۸.
- ۴۹- الايضاح، ص ۳۱۱.
- ۵۰- تاریخ خلفاء، ص ۷۴۹، نقل از «قصه خوانان در تاریخ اسلام»، ص ۴۶.
- ۵۱- جاذبه و دافعه علی (ع)، شهید مطهری، ص ۱۳۱ و در مقدمه کتاب: سیری در نهج البلاغه، به طور کامل در مورد این حدیث مطلب آورده‌اند.
- ۵۲- امام‌الملی، شیخ مفید، ترجمه، حسین استادولی، ص ۱۱، حدیث ۳.
- ۵۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، فیض الاسلام، ص ۱۲۰۳، شماره ۲۵۴.
- ۵۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۷.
- ۵۵- دلائل الصدق، محمد حسن مظفر، ج ۲، ص ۲۰۳.
- ۵۶- تا وقتی که درس و بحث و سخن گفتن، مزاحم گاو و گوسفند قدرتمداران نباشد و گرنه از آن هم جلوگیری می‌کنند.
- ۵۷- نهج البلاغه، نامه ۵۳، ترجمه فیض الاسلام، ص ۹۷۹، برای این عهدنامه شرح‌های بسیاری نوشته شده از جمله توسط علامه استاد محمد تقی جعفری با عنوان «اصول حکمت سیاسی در اسلام».
- ۵۸- دوفایی شوشتری
- ۵۹- آل عمران: ۸.
- ۶۰- بقره: ۲۸۵.

# ایران در رسانه‌های جهان

## راه‌حل مذاکرات هسته‌ای از کابل می‌گذرد

روبرتو توسکانو، سفیر پیشین ایتالیا در تهران و سرمقاله‌نویس روزنامه‌های لاستامپا و ال پائیس این گونه روایت ایران نوین میانه‌رو را آغاز می‌کند: «[آقای] روحانی از حق ایرانی‌ها نسبت به بهره‌مندی از انرژی هسته‌ای دفاع خواهد کرد و کنترل‌های جدیدی را خواهد پذیرفت. اما اکنون نوبت غرب است که این فرصت را مغتنم شمرد.» «روس‌ها نقش خود را ایفا خواهند کرد، پیش از این نیز خبر دادند که ایران آماده پذیرش تعلیق غنی‌سازی ۲۰ درصدی اورانیوم است.» با این حال، به نظر می‌رسد که تهران بیشتر آماده تغییر روش است تا محتوا. وی می‌گوید: «در مورد ایران و نیز مسکو لازم است از بدگویی کردن خودداری ورزید. بهای حذف کردن بالاتر از گنجاندن است. هدف واقعی به رسمیت شناختن منافع ایران و پذیرش آنهاست.» به ویژه در مورد مسئله هسته‌ای لازم است رویکرد کشورهای عضو گروه ۵+۱ (شورای امنیت به علاوه آلمان) را بازبینی کرد. «مهار در رابطه با مسئله هسته‌ای دیگر فایده‌ای ندارد. در صورتی معنا خواهد داشت که باور داشته باشیم ایرانی‌ها قصد دارند فردا یک بمب هسته‌ای پرتاب کنند و این یک اثر بازدارندگی در مورد اسرائیل ایجاد خواهد کرد. اما ایران هم اکنون این

وسيله بازدارنده را در اختیار دارد.» به همین دلیل، الگوی روسیه مناسب است. «غرب با مسکو هرگز از دستیابی به توافقاتی پیرامون تسلیحات و نه حتی طرح مسائل مربوط به حقوق بشر چشم‌پوشی نکرده است. (مانند هلسینکی در سال ۱۹۷۵).»

با شروع از گره مهم گذر اختیارات در افغانستان. «از دخالت جدید ایران به منظور ایجاد ثبات در افغانستان آغاز می‌کنیم. در سال ۲۰۰۱، ایران در شکست طالبان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. امریکا در این رابطه به طور کامل شکست خورد. این کشور طالبان را مغلوب و حتی کشور را ترک نکرد و این گونه حضوری دائم را در آسیای میانه مقرر نمود.» به این ترتیب ثبات کابل برای حل مسئله هسته‌ای نیز وارد بازی می‌شود. «باید موضوعات را در میز مذاکره گسترش داده و افغانستان آسان‌ترین نقطه‌ای است که در خصوص آن باید به مذاکره پرداخت، ایرانی‌ها و امریکایی‌ها خواهان حضور طالبان و حتی جنگ داخلی نیستند.» این در حالی است که در حال حاضر، عمدتاً طبقه متوسط ایران از تحریم‌ها رنج می‌برد. این تدابیر فعالیت‌های تجاری و مالی را هدف قرار داده‌اند. جامعه بین‌الملل با وجود روحانی انتظار انعطاف بیشتری دارد، اما باید آمادگی پذیرش این موضوع را داشته باشد که در این کشور یک وفاق ملی در خصوص برخورداری از یک انرژی هسته‌ای

صلح‌آمیز وجود دارد، ولی برای ایرانی‌ها بدیهی به نظر می‌رسد که برای دستیابی به آن، «او با ماسعی کرد از یک رویکرد جدید حتی با ایران احمدی‌نژاد حمایت کند، اما با مخالفت اسرائیل، کنگره فرانسه و انگلیس روبه‌رو شد. این برخورد، کنگره را به سوی اتخاذ مواضع شدید سوق داد و به اسرائیل قدرت جنگ‌افروزی داد.»

سرانجام به نظر می‌رسد ایتالیا و اتحادیه اروپا در مذاکرات به بن‌بست رسیده‌اند. توسکانو در پایان می‌گوید: «ایتالیا متوقف شده است، اما مشکل، سیاست خارجی اتحادیه اروپاست. بونینو، وزیر خارجه جدید ایتالیا ممکن است خلاقیت این کشور در سیاست خارجی را از سر بگیرد، اگرچه کشور مان‌شان داده که در نگاه داشتن مواضع خصمانه با امریکا ناتوان است. دست کم خود را آماده سبک کردن تحریم‌ها و کمک به برقراری تماس با بازیگران غیردولتی کنیم.» پیمودن راهی معقولانه‌تر از راهی که تا این لحظه از سوی تیم مذاکره‌کننده پیشین در پیش گرفته شده لازم است.

منبع: ایل‌مانیفستو، ۲۷ ژوئن ۲۰۱۳

(۶ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: جوزپه آکونچا

\*\*\*

## واقعیت‌های ایران و ترکیه

نادانان با مطرح کردن تفاوت مذهبی، خواهان تخریب روابط بین ایران و ترکیه



هستند. اما نیکان با درک اهمیت مسئله باید محکم ایستاده و اصلاً اسیر بازی و توطئه نشوند. در حالی که ما - ایران و ترکیه - وارث بزرگترین امپراتوری‌های جهان هستیم و از نظر تمدن و فرهنگی که داریم، شعار اولیه ما ایجاد روابط حسنه و بسط مناسبات دوستانه، به ویژه با مسلمانان و نیز با همه انسان‌هاست. از این رو در حوادث اخیر ترکیه، صحیح نیست که دستگیری فردی ایرانی به کل مردم ایران تعمیم داده شود و نیز با مطرح کردن مداوم برخی مسائل مرتبط با صحابه، متهم کردن همه شیعیان هم صحیح نیست. می‌توان گفت، اگر ترکیه، ایران و مصر با همکاری با هم دست کم به مداوای این زخم - معضل سوریه - بپردازند، در آینده حوادث و نتایج خوبی رخ نخواهد داد و کل منطقه زخمی و تضعیف می‌شود. امروز، روز اتحاد و برابری است، از این رو مسئولیتی بزرگ متوجه عالمان و ادیبان هر دو کشور است.

چرا مذاکره و گفت‌وگو با فرانسه برقرار است، ولی بین تهران و آنکارا جریان ندارد؟

منبع: بی‌آکیت، ۲۷ ژوئن ۲۰۱۳

(۶ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: نصرت چیچک

\*\*\*

با رئیس‌جمهور جدید ایران محتاطانه صحبت کنید

دیدگاهی در مورد انتخابات اخیر ایران معتقد است: الف - انتخابات آقای روحانی می‌تواند سوپاپ اطمینانی برای نارضایتی بزرگی که در داخل ایران وجود دارد، باشد. ب - روحانی به‌عنوان رئیس‌جمهوری که تصویری معتدل از خود ارائه می‌دهد، ممکن است بتواند به نوعی توافق در مورد برنامه هسته‌ای دست یابد که پایان چندان معلومی نداشته باشد و در حال حاضر، تنش‌ها را کاهش داده و تحریم‌ها را کم کند

و در عین حال، فضایی را برای ایران به وجود آورد که این کشور بتواند برنامه‌های نظامی خود را توسعه داده و تقویت کند.

ج - روحانی ممکن است قادر باشد مذاکراتی را آغاز کند که به تنهایی می‌تواند به عنوان پوششی باشد، در حالی که ایران برنامه هسته‌ای خود را ادامه می‌دهد.

نظام می‌خواهد دوباره توازن قدرت را بین جناح‌های اصلی ایران برقرار کرده، از اختلاف‌های آنها کاسته و وزنه نسبی روحانیون را در مقابل سپاه پاسداران بهبود بخشد.

- ما اکنون باید برای ارائه پیشنهادی برای پایان دادن به این ماجرا حرکتی انجام دهیم - حرکتی که بر نتیجه‌ای متمرکز باشد که ما - امریکا - بتوانیم در مورد موضوع هسته‌ای آن رایبذیریم.

منبع: نیویورک تایمز، ۲۶ ژوئن ۲۰۱۳

(۵ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: دنیس راس

\*\*\*

امیدهای ایجادشده در خصوص روحانی

برخی پیروزی روحانی را به او با ما و تحریم‌ها مرتبط می‌سازند و چنین تفسیر می‌کنند که در نتیجه تحریم‌ها، روحانی انتخاب شد. برخی از امریکایی‌ها نیز چنین تفسیر می‌کنند که نتیجه واقعی تحریم‌ها «مذاکرات» است. به ویژه آن که روحانی در نخستین اظهاراتش گفت: «به گسترش روابط با عربستان سعودی اولویت خواهد داد.» مسلماً در توسعه روابط ایران با کشورهای منطقه، عربستان سعودی، کشوری کلیدی به‌شمار می‌آید. از این رو نیز در این اواخر، هم مالکی - عراق - و هم مدیریت جدید در تهران - روحانی - به گسترش روابط با عربستان سعودی اولویت داده‌اند و حسن روحانی از ارزش‌های

مشترک با عربستان سعودی سخن رانده است. خنثی‌سازی عربستان سعودی توسط ایران به مفهوم انزوای دیگر کشورهای منطقه تلقی خواهد شد.

تلاش‌های ایجاد نوع جدید روابط ایران با مرسی - مصر - نتیجه‌ای در بر نداشت، از این رو ایران خواهان آن است که عدم موفقیتش در مصر را از طریق کسب موفقیت در ریاض جبران کند. در حالی که اخوانی‌های عربستان سعودی در داخل و خارج، مایل به تعامل با شیعیان بودند، اما ملک عبدالعزیز، ضمن آن که چنین اجازه و امکانی به آنان نداد، اخوانی‌ها را کنترل و مهار کرد.

اینک باید دید آیا مدیریت جدید ایران در مناسباتش، در سطح جهانی با امریکا و در سطح منطقه با عربستان سعودی، به ایجاد روابط دلخواهش موفق خواهد شد؟ اگر موفق شود، مسلماً ژئوپولیتیک جدیدی عرضه خواهد شد.

منبع: ملی‌گازته، ۲۳ ژوئن ۲۰۱۳

(۲ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: مصطفی اوزجان

\*\*\*

نتایج انتخابات ایران، افراط‌گرایی کانادا را بر ملامی کند

تونی برمان، رئیس سابق برنامه انگلیسی شبکه الجزیره و CBC نیوز و مدرس روزنامه‌نگاری در دانشگاه رپرسون است.

در سال ۲۰۰۳، هنگامی که روحانی نماینده ایران در مذاکرات هسته‌ای بود، با تعلیق داوطلبانه غنی‌سازی اورانیوم، به عنوان اقدامی اعتمادساز در روابط با غرب موافقت کرد، اما در ایران این اقدام به عنوان حرکتی برخلاف منافع کشور محکوم شد. مخالفان محافظه‌کار او، روحانی را به امتیاز دادن به امریکا و غرب، بدون گرفتن هیچ‌گونه امتیازی متهم کردند. این عقب‌گرد به

برنده شدن محافظه کاران در انتخابات سال ۲۰۰۵ و به قدرت رسیدن احمدی نژاد انجامید. روحانی بدون شک از آن تجربه درس گرفته است. با رفتن احمدی نژاد نقشه نتانیا هو و متحدان او که به حمله نظامی تمایل داشتند، نقش بر آب شد. با تأسف بسیار به زودی حداقل در حال حاضر، ایران چهره‌ای میانه رو به خود گرفته، به نحوی که نتانیا هو و جان بیرد، دلیلی برای حمله به آن ندارند. ما باید برای این رخداد خدا را شکر کنیم.

منبع: تورنتو استار، ۲۲ ژوئن ۲۰۱۳  
(۱ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: تونی برمان

\*\*\*

### لحظه‌ای امیدوار کننده در ایران

- آقای روحانی که یک روحانی است دارای ریشه‌های عمیق در تشکیلات محافظه کاران است، اما او یک عمل‌گرا نیز است. در مبارزات انتخابی، او قول داد برای پایان دادن به بن‌بست با غرب در مورد موضوع هسته‌ای و تحریم‌ها که به دلیل این بن‌بست تحمیل شده، تلاش کند.

- رئیس‌جمهور، او با ما باید رهبران کنگره و بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر اسرائیل را متقاعد کند که رسیدن به یک توافق معتبر با ایران لازم است و احتمال آن نیز وجود دارد.

هیچ‌گاه قرار نبوده که تحریم‌ها به خودی خود یک پایان باشند، بلکه ابزاری برای رسیدن به یک توافق بودند و او با ما کار خوبی کرد که فشارها را افزایش داد. با انتخاب روحانی، او با ما باید با یک مشارکت دیپلماتیک، خلاقانه‌تر به این امر پاسخ دهد. این فرصتی است که روحانی و او با ما نمی‌توانند از دست بدهند.

منبع: نیویورک تایمز، ۱۷ ژوئن ۲۰۱۳  
(۲۷ خرداد ۱۳۹۲)

سرمقاله

\*\*\*

### هشدار نتانیا هو علیه تحولی عظیم در

ایران

تل آویو - بنا بر گفته تحلیلگران، محمود احمدی نژاد، رئیس‌جمهور ایران، سالیان سال اسرائیلی‌ها را با سخن گفتن درباره محور کردن کشور یهود، از نقشه جغرافیا به هراس انداخته است، اما پیروزی حسن روحانی که به میانه‌روی شهرت دارد، ممکن است اسرائیل را با چالش‌های، حتی بزرگ‌تر از آنچه تا کنون وجود داشته، روبه‌رو کند.

تحلیلگران می‌گویند این جابه‌جایی یعنی عبور از مرحله احمدی نژاد ستیزه‌جو به مرحله رئیس‌جمهوری که از «تعامل سازنده» با غرب بر سر برنامه هسته‌ای ایران جانبداری می‌کند، مستلزم آن خواهد بود که اسرائیل موضع‌گیری خود را در مورد ایران تغییر دهد.

- مایر جاودانفر، استادیار علوم سیاسی و کارشناس سیاست‌های ایران در «مرکز هرزیلیا»، که کالجی واقع در حومه تل آویو است، چنین می‌گوید: «اسرائیل غنیمتی را که در ایران در اختیار داشت از دست داده است و آن غنیمت، شخص احمدی نژاد بود. او با سخنان خصمانه و ستیزه‌جویانه‌اش کار را برای اسرائیل آسان می‌کرد، زیرا در مخالفت با برنامه هسته‌ای ایران، میان اعضای جامعه بین‌المللی اتفاق نظر پدید آورده بود.

اکنون ما با رئیس‌جمهوری روبه‌رو هستیم که ضد احمدی نژاد است. او میانه‌روست و از عادی‌سازی روابط با جامعه بین‌المللی دم می‌زند. این به معناست که در ایران تغییری به وجود آمده و این امر احیاناً مستلزم آن است که در گفتمان اسرائیل در ارتباط با ایران نیز تغییری پدید آید.

نتانیا هو گفت: «بهتر است خود را فریب ندهیم. جامعه بین‌المللی نباید در دام خوشبین‌های ساده‌لوحانه گرفتار شود.»

رئیس‌پیشین سازمان ماساد اسرائیل در

مصاحبه با رادیو اسرائیل گفت که انتخاب روحانی به ریاست جمهوری، بزرگترین ضربه را بر اصولگرهای افراطی وارد آورد. او گفت مقام‌های اسرائیل بهتر است پیش از آن که نتایج انتخابات اخیر ایران را مردود بشمارند، تبعات این انتخاب را که [توسط رأی‌دهندگان ایران] صورت گرفته است با دقت بیشتری مورد سنجش و بررسی قرار دهند.

تحلیلگران با لحنی نیشدار و با گوشه و کنایه نوشته‌اند که صرف نظر از این که چه نتایجی از این انتخاب حاصل خواهد شد، این احتمال وجود دارد که به زودی مسئولان و مقام‌های اسرائیل دلشان برای روزهایی که احمدی نژاد روی کار بود تنگ شود.

ایگال سارنا در روزنامه دیدعوت آحارانوت چنین نوشته است: «ما بدون احمدی نژاد چه خواهیم کرد؟ نتانیا هو در سازمان ملل متحد درباره چه چیز سخنانی خواهد کرد و در آنجا چه چیز عاید او خواهد شد؟ ما مجبور خواهیم شد که گفتمان قدیم خود را که در آن استدلال می‌شد که سپاه پاسداران نیرویی از هر حیث مقتدر و ایران را به سوی آینده و در مسیر منتهی به دستیابی به بمب هسته‌ای سوق خواهد داد باز نویسی کنیم.»

منبع: کریسچن ساینس مانیتور،  
۱۶ ژوئن ۲۰۱۳ (۲۶ خرداد ۱۳۹۲)

نویسنده: جاشوا مینتیک

\*\*\*

### فشار غرب بر ایران در ارتباط با برنامه

هسته‌ای

واشنگتن - بنا بر گفته دیپلمات‌های امریکایی و اروپایی، دولت اواما و هم‌پیمانان اروپایی‌اش از انتخاب حسن روحانی به سمت رئیس‌جمهور بعدی ایران به شگفت آمده‌اند.

- بنا بر گفته همین مقام‌ها، واشنگتن و

بروکسل مشتاق آن هستند که به سرعت این نکته را بیازمایند که آیا پیروزی غیر مترقبانه روحانی در [انتخابات] امکان دارد که او را به نرمش نشان دادن در موضع گیری اش در ارتباط با مسئله هسته‌ای وارد کند یا این که احياناً اختلاف نظر تهران با غرب را از گذشته بیشتر خواهد کرد؟

در سومین مناظره تلویزیونی، یک هفته قبل از برگزاری انتخابات در روز جمعه، نامزد هادها علیه سعید جلیلی که علاوه بر نامزد بودن، رئیس کنونی هیئت مذاکره کنندگان ایران پیرامون برنامه هسته‌ای است، موضع گرفتند و مهارت‌های او در خصوص آن مذاکرات را به باد انتقاد گرفتند. آقای روحانی در آن مناظره گفت که وقت آن فرارسیده است که حل مسئله هسته‌ای به عهده کسی گذاشته شود که با «دیپلماسی آشنا باشد و دنیا را بشناسد». ... دنیس مک دانو، رئیس دفتر کاخ سفید، روز یکشنبه در برنامه «رودر روی ملت»، از شبکه تلویزیونی سی بی اس، گفت: «به گمان من، اکنون این نکته برای مطرح شده است که اگر [آقای روحانی] همان گونه که در همایش‌های انتخاباتی خود نیز گفته است، به بهبود روابط ایران با سایر کشورهای جهان علاقه‌مند است، فرصتی برای تحقق بخشیدن به این بهبود روابط پدید آمده است. او اگر به تکالیف خود، مندرج در قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد، مبنی بر لزوم اثبات حقیقت گویی ایران در ارتباط با برنامه هسته‌ای، پایبند بماند، از همکاری‌های ما در این زمینه برخوردار خواهد شد و فرصتی برای تحقق این همکاری‌ها پدید خواهد آمد».

... دو نامزد دیگری که نهایت تمایل خود را به چالش با سیاست‌های دولت بیان کرده بودند و یکی از آنان علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور پیشین ایران، بود،

توسط یکی از نهادهای رسمی نظام حاکم بر کشور از مشارکت در انتخابات منع شدند.

در سال ۲۰۰۳ میلادی، زمانی که آقای روحانی، در «شورای امنیت ملی» ایران عضویت داشت، ۱۲۷ تن از نمایندگان مجلس نامه‌ای سرگشاده خطاب به آقای خامنه‌ای به امضار رساندند و در آن به وی گوشزد کردند که غنی سازی اورانیم را به منظور خنثی کردن خطر شعله ور شدن جنگ متوقف کند. جورج بوش در آن زمان به تازگی ایران را بخشی از یک «محور شرارت» قلمداد کرده بود....

... رئیس جمهور منتخب در یک سخنرانی که در تهران ایراد کرد گفت: «ما زمانی که در تهران با اروپایی‌ها مذاکره می کردیم، سرگرم نصب تجهیزات در بخش‌هایی از تأسیسات هسته‌ای در اصفهان بودیم». منظور وی یک سایت کلیدی تولید سوخت هسته‌ای بود. «مادر واقع، با ایجاد یک فضای آرام، توانستیم احداث تأسیسات خود را در اصفهان تکمیل کنیم».

منبع: **وال استریت ژورنال**، ۶ ژوئن ۲۰۱۳ (۱۶ خرداد ۱۳۹۲)

نویسنده: **جی سولومون و فرناز فصیحی**

\*\*\*

### بحران هویت و محافظه کاران ایران

محافظه کاران، که به پایبندی به اصول بنیادی جمهوری اسلامی معروف هستند از دیرباز معتقد بوده‌اند که نماینده اراده مردم ایران هستند و نزدیکترین گروه به خط رهبر عالی ایران هستند.

محمد رضا باهنر، نماینده محافظه کار مجلس در یک برنامه تلویزیونی در هفته گذشته، گفت: «ما نمی توانیم کشور را با یک جناح اداره کنیم در حالی که جناح دیگر را حذف می کنیم». او گفت دوره‌های ریاست جمهوری محمد خاتمی - یک اصلاح طلب که از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵

رئیس جمهور بود - و محمود احمدی نژاد - یک محافظه کار که نخستین بار در سال ۲۰۰۵ انتخاب شد - وجه مشخصه افراط گرایی داشتند. او گفت نتیجه انتخابات این بار «آن بود که مردم به نفع میانه روی رأی دادند».

آیت الله خامنه‌ای به نوبه خود یک چرخش مثبت در مورد نتیجه انتخابات ارائه داد. اگر چه این نتیجه چندان شاید مورد قبول وی نبوده و در مخالفت با محافظه کارانی بود که از وی حمایت می کنند.

آیت الله خامنه‌ای گفت این نتیجه «نشان می دهد که حتی افرادی که حامی نظام نیستند به آن و انتخابات آن اعتماد دارند، زیرا می دانند که یک جمهوری اسلامی مستحکم همانند یک شیر می ایستد و از منافع و شأن ملی خود دفاع می کند».

حسن بهشتی پور: تحلیلگر سیاسی ایرانی گفت: «اگر قرار است محافظه کاران به عنوان یک نیروی سیاسی وضعیت سابق خود را باز یابند، مجبور هستند «روابط خود را ترمیم کرده» و «جو سنگین موجود بین خود را تغییر دهند». اما او گفت ممکن است سال‌های آتی فرصتی را برای نجات آنها از این وضع ارائه دهد.

بهشتی پور گفت: «محافظه کاران باید از روحانی حمایت کرده و به او کمک کنند تا مشکلات کشور را حل کند، زیرا این مشکلات محصول حکومت هشت سال گذشته محافظه کاران است. مردم معتقدند سیاست‌های محافظه کاران موجب مشکلات کنونی ماست».

علی مطهری، نماینده مجلس، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری مهر، درباره هم مسلکان محافظه کار خود گفت: «آنها از اهمیت دادن کافی به حقوق مردم قصور کردند. آن‌ها واقعیت‌های جامعه ما را درک

نمی‌کنند و در عوض معتقدند برای حفظ روند نظام می‌توانند هر کاری را که لازم است انجام دهند، در حالی که قاعده اساسی حفظ نظام بر خورداری از اعتماد جامعه است.»

نقطه ضعف دیگری که ذکر می‌شود ناتوانی محافظه‌کاران در جذب بلوک‌های اساسی رأی است، از جمله اقلیت‌های قومی، زنان و جوانان.

امیر رضا واعظ آشتیانی، یک عضو شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی - یکی از قدیمی‌ترین گروه‌های محافظه‌کار - استدلال کرد که محافظه‌کاران کهنه شده و ارتباطشان با جوانان ایرانی قطع گردیده است و فعالیت کافی برای گسترش پایگاه خود انجام نمی‌دهند.

واعظ آشتیانی گفت: «در هر انتخاباتی ما شاهد شرکت همان نامزدهای محافظه‌کار هستیم و هیچ چهره جوانی وجود ندارد. این یک نقطه ضعف است.»

امیر محیبیان، یک تحلیلگر سیاسی محافظه‌کار، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فارس، گفت: محافظه‌کاران «باید به روشنی و واقع‌بینانه شکست خود را بپذیرند» و هر گونه تفسیر دیگری از انتخاب روحانی «خود فریبی محض» است.

محیبیان گفت: «بدون تردید این یک پیروزی برای نظام بود، اما نه برای محافظه‌کاران».

منبع: واشنگتن پست، ۲۹ ژوئن ۲۰۱۳  
(۸ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: جیسون رضاییان

\*\*\*

### تلاش «طالبان پاکستان» در سوریه

سوری‌های که پیش از این می‌شناختیم و راجع به آن مطالبی در کتاب‌ها مطالعه کرده بودیم به پایان رسیده است...؛ دیگر مهم نیست که نظام پیروز شود یا مخالفان...

غرب با مشکلی مواجه خواهد شد که مشکل افغانستان در برابر آن رنگ می‌بازد... عجب این است که غرب این شرط را برای مخالفان «میان‌رو» گذاشته که

سلاح‌هایی را دریافت خواهند کرد باید در درجه نخست به سمت مخالفان دیگر «منشعب» از شبکه «القاعده»، یعنی «جبهه النصره» متشکل از عرب‌ها، چچنی‌ها، غربی‌ها و آسیایی‌ها نشان بدهند و آنها را هدف قرار دهند و بدین سان به «دیگر» مخالفان و نیروهای کاملاً مسلح چراغ سبزی نشان داد تا دست به کار کشتن مخالفان «میان‌رو» شوند.

تصفیه‌های فیزیکی بین مخالفان سوری در داخل مسئله تازه‌ای نیست و حتی شدیدتر از قبل توسط ستیزه‌جویان «جبهه النصره» اعمال می‌شود، همان‌طور که تهدیداتی که از سوی مخالفان «میان‌رو» صادر می‌شود تدریجاً پس رفت می‌کند. سرتیپ عبدالرحمن السویس، عضو شورای نظامی ارتش آزاد سوریه در ۱۴ ماه جاری، در مصاحبه‌ای با کانال «الجزیره» گفته بود که «فرماندهان ارتش آزاد (القاعده عراق و شام) را نه فقط دشمن به حساب نمی‌آورند، بلکه حتی از آن استقبال می‌کنند مشروط بر این که ما را در پیکار با نظام یاری نمایند، اما اگر موجب بروز درگیری شوند، و بخواهند مفهوم تازه‌ای از دین را تحمیل نمایند تا سوریه را به افغانستان دیگری تبدیل نمایند، در این صورت ما تدابیر لازم را اتخاذ خواهیم کرد».

زمانی که نظام اخوان المسلمین در مصر ساقط گردید، بشار اسد رئیس‌جمهور سوریه اظهار داشت که این امر به مفهوم سقوط اسلام سیاسی است و به تثبیت «هویت عربی» کمک خواهد کرد.

گفتنی است که جنبش «طالبان پاکستان» اعلام کرده است که جمعی از کارشناسان

جنگ‌ها و فناوری اطلاعات را برای ایجاد پایگاه و رصد کردن جنگ و درگیری در سوریه به این کشور اعزام خواهد کرد.

منبع: الشرق الاوسط، ۱۸ ژوئیه ۲۰۱۳  
(۲۷ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: هدی الحسینی

\*\*\*

### این‌گونه مصر خاورمیانه را آشفته می‌سازد

وداع اجباری مرسی با قدرت ضربه‌ی محکمی به قطر جاه طلب وارد کرد و بار دیگر عربستان و امارات را مطرح می‌سازد.

مسئله فقط این نیست که اسرائیل در شهر بندری لاذقیه واقع در سوریه موشک‌های یاخونت ساخت روسیه را که چنانچه به دست اسد یا حزب الله می‌افتاد توازن راهبردی منطقه را دگرگون می‌ساختند و نابود می‌کردند، بلکه مسئله این جاست که به عقیده ساندی تایمز هواپیماهای اسرائیلی (در اینجا ما می‌توانیم لب به سخن بکشاییم)، از یک پایگاه ترک بلند شدند.

این به معنای آن است که دشمنی ترکیه نسبت به سوریه و نیز جدایی‌اش از روسیه شدیدتر از درگیری مرگبار با اسرائیل است که اردوغان آن را علم کرده است. نقشه امروز، خاورمیانه‌ای را به ما نشان می‌دهد که از برندگان و بازندگان تماماً جدید تشکیل شده و حتی اختلاف معمول میان سنی و شیعه دیگر عمل نمی‌کند. صحنه رقص به روی همه باز است. سعودی‌ها اکنون بزرگ‌ترین حامی مالی به شمار می‌آیند. هفته گذشته به این کشور روئیل یک کمک مالی ۸ میلیارد دلاری کردند. شبکه الجزیره، اخوان المسلمین در تونس، لیبی، مصر و نیز در موقعیت‌های حاشیه‌ای را در مرکز توجه قرار داد.

قطر با ۷ میلیارد دلار به حماس نیز کمک



مالی کرد، لیکن این سرمایه گذاری دیگر تأثیری ندارد؛ این سازمان در غزه متحمل ضربات دولت جدید نظامی مصر گردیده که در صحرای سینا آن را تحت پیگرد قرار داده و دیگر به آن اجازه نمی دهد سلاح و نفرات به مصر ارسال کند.

منبع: ایل جورنال، ۱۶ ژوئیه ۲۰۱۳  
(۲۵ تیر ۱۳۹۲)

\*\*\*

### عربستان سعودی انقلاب می خرد

هنوز مدت چندانی از برکناری اخوان المسلمین و محمد مرسی، رئیس جمهوری مصر نگذشته بود که حاکمان خود کامه خلیج فارس وعده دادند ۱۲ میلیارد دلار کمک های اضطراری در اختیار این کشور قرار دهند. عربستان سعودی و امارات متحده عربی، اولین کشورهایی بودند که پس از کودتا، به عدلی منصور، رئیس جمهور موقت منصوب شده توسط ارتش مصر و عبدالفتاح السیسی، فرمانده ارتش مصر تبریک گفتند.

ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی، ارتش مصر را «برای بیرون آوردن مصر از دهلیز تاریک» تحسین کرد. انور قرقاش، وزیر امور خارجه امارات متحده عربی اظهار داشت: «این واقیعت که مصری ها یک حکومت اسلامی را رد کرده اند، نشان دهنده نقطه عطفی در منطقه می باشد».

مصر، به این کمک های مالی به شدت نیاز دارد. ذخایر ارزی مصر پس از سقوط مبارک از ۳۶ میلیارد به ۱۴٫۹ میلیارد دلار کاهش یافته بود. بخش زیادی از این ذخایر نه توسط مرسی، بلکه توسط شورایی عالی نظامی هزینه شده بود. قاهره دیگر نمی تواند هزینه خرید نفت را تأمین کند.

تمرکز عربستان بیشتر بر اجرای احکام شریعت در زندگی روزمره است، در حالی که اخوان المسلمین تلاش می کند از طریق

سیاست و نهادسازی تغییرات مورد نظر خود را ایجاد کند.

ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی، شیوه مورد نظر خود را بار دیگر در پیام ماه رمضان امسال روشن ساخته است: «این پادشاهی هرگز به احزاب اجازه فعالیت نخواهد داد، چون احزاب چیزی جز جنگ و شکست به ارمغان نمی آورند».

این پیام دلیل واقعی کمک های مالی عربستان سعودی به مصر پس از سقوط مرسی را روشن می کند. دلیل نفرت مستبدان عربستان از اخوان المسلمین انتخاب مشروع آنان از طریق صندوق های رأی می باشد؛ جنبشی اسلامی که به عنوان رقیب و تهدیدی مستقیم علیه کشورهای حوزه خلیج فارس تلقی می گردد؛ زیرا که (این جنبش) شالوده حکومت های خود کامه و سلسله های پادشاهی را، نه از طریق یک مفهوم غربی، بلکه مفهومی اسلامی، زیر سؤال می برد. همچنین وقتی جنبش فلسطینی حماس موافقت خود را برای شرکت در انتخابات در کرانه غربی و نوار غزه اعلام کرد، بی درنگ حمایت عربستان سعودی را از دست داد و همین امر یکی از دلایلی بود که حماس با ایران متحد گردید.

منبع: تاگس سائوتنگ، ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۳  
(۲۲ تیر ۱۳۹۲)

### نویسنده: کریم القاهری

\*\*\*

**قدرت نرم دوحه در امریکارشد می یابد**  
... قطر از حزب آزادی و عدالت در قاهره (در حالی که عربستان سعودی از سلفی ها حمایت می کرد)، تونسی های النهضه، اسلام گرایان لیبیایی و حماس که وعده اعطای کمک ۴۰۰ میلیون دلار جهت بازسازی غزه را به آن داده بود، حمایت می کرد. ... قطر موقتاً در بازی مصر بازنده

شد. برای درک آن کافی است جریان پول را دنبال کرد. چنانچه در دوران مرسی مبلغ ۸ میلیارد دلار در مسیر دوحه - قاهره سرازیر شده بود، با بازگشت ژنرال ها سرمایه های نقدی مراجع جدید سیاسی وارد شدند: شش میلیارد دلار از عربستان سعودی، چهار میلیارد دلار از کویت و دو میلیارد دلار از امارات عربی متحده...

... شیخ حمد بن خلیفه آل ثانی در تاریخ ۲۵ ژوئن به نفع پسرش تمیم بن حمد آل ثانی کناره گیری کرد. این هیئت حاکمه موروثی که هدفش تأکید بر تصویر یک قلمروی پویاست که قادر است با دوران مختلف خود را منطبق سازد، تحلیلگران را زیر سؤال برد به ویژه به این دلیل که با بازنشسته شدن جاسم بن جابر آل ثانی، نخست وزیر و وزیر خارجه اسبق که معمار اصلی سیاست قطر به شمار می آید، همراه گردید...

حماس بعد از سقوط مرسی و بسته شدن تونل ارتباطی میان غزه و صحرای سینا که از آن کالاهای اساسی برای نوار غزه عبور می کنند، لحظات دشواری را سپری می کند...

... در سوریه نیز که این امیرنشین به تازگی متحمل یک شکست دیپلماتیک دیگر در آن گردید (احمد جربار رئیس جدید ائتلاف ملی مخالفان نامزد عربستان سعودی بود)، احتمال این که پای یک عقب نشینی در میان باشد، بعید است. چه بسا خود جربا در روزهای آینده منتظر دیداری مهم است. در کجا؟ در دوحه.

منبع: اوربا، ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۳  
(۳ مرداد ۱۳۹۲)

### نویسنده: داویده وانوچی

\*\*\*

چرخش دوم از شیخ حمد بن ثانی تا تمیم بن حمد

قطر شیخ حمد، اخوان مصر، طالبان افغانستان، تونس‌های النهضه، شورشیان اسلام‌گرای لیبی و شورشیان سوری در برابر اسد را حمایت می‌کرد. در ۲۵ ژوئن ۲۰۱۳ شیخ حمد جای خود را به شیخ تمیم داد و مصالحه‌ای انجام گرفت که نشان آن یک تغییر خط مشی بود. شیخ حمد ۸ میلیارد دلار به حزب عدالت و آزادی مرسی کمک کرد و با شبکه الجزیره به نفع اخوان عمل می‌کرد اما در ۳۰ ژوئن که ارتش مصر مرسی را حذف کرد و به زندان انداخت کمک زیادی از عربستان (۶ میلیارد) کویت (۴ میلیارد دلار) امارات متحده (۲ میلیارد دلار) مجموعاً ۱۲ میلیارد دلار ظرف چند روز دریافت کرد. قطر با بحرانی روبرو شد و جایگاه قطر نزد مخالفان سوریه در برابر عربستان تنزل پیدا کرد به طوری که رهبران مخالفان در سوریه یکی از طرفداران عربستان سعودی به نام احمد جربا شد. به نظر می‌رسد شیخ تمیم روابط خود را با حماس و اخوان و مخالفان سوریه و ... کاهش دهد. مسئله قابل ذکر فاصله پنج روزه بین بر سر کار آمدن شیخ تمیم و روی کار آمدن ژنرال‌ها در مصر است.

منبع: اورپا، ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۳

(۳ مرداد ۱۳۹۲)

نویسنده: داویده وانوچی

\*\*\*

### کودتای نظامی با بُعد مدنی و پوشش

دینی

حرکتی که در مصر انجام شد یک کودتای نظامی با بُعد مدنی و با پوشش دینی و وعده‌های دموکراتیک است و این نشان می‌دهد که شیخ الازهر و پاپ قبطی‌ها عزمشان را در مورد کنار گذاشتن رئیس‌جمهور مرسی و جنبش اخوان المسلمین و پرت کردن آنها به نقطه‌ای نامعلوم و احتمالاً زندان‌هایی مجاور

سلول رئیس‌جمهور مبارک و دارودسته‌اش کاملاً جزم کرده‌اند.

وقتی می‌گوییم کودتایی با بُعد مدنی، مقصودمان این است که نظامیان یک رئیس‌جمهور مدنی موقت یعنی رئیس دادگاه عالی قانون اساسی را برگزیده و خواستار برگزاری انتخابات رئیس‌جمهوری و پارلمانی پس از سپری شدن شش ماه و تشکیل کمیته‌ای از خبرگان برای تدوین قانون اساسی جدید شده است.

سرلشگر السیسی که از مشی استاد خود سپهبد حسین طنطاوی خرسند نبود، ریاست یک شورای نظامی را عهده‌دار است و ترجیح می‌دهد که همچنان رهبر ساز باشد و در کرسی رهبری جلوس کند بی آن که همانند رهبر اخوان المسلمین و یا رهبر انقلاب ایران رهبری کند.

هواداران جنبش نافرمانی که با میلیون‌ها نفر به سوی میدان التحریر و کاخ ریاست جمهوری سرازیر شدند جشنی بزرگتر از جشن برکناری حسنی مبارک رئیس‌جمهور سابق برپا کردند، که البته این حق آنهاست، زیرا بلندپروازی‌هایشان تحقق پیدا کرده و درخواست‌هایشان در مورد برکناری حکومت «اخوان المسلمین» عملی شده است. همان گونه که طی روزها و هفته‌های گذشته جشن می‌گرفتند. ارتش مصر برای چنین روزی به خوبی طرح‌ریزی کرد و شاید هم از تجربه همتای ترک خود در ایفای نقش حامی دولت مدنی و جلوگیری از روی کار آمدن اسلام‌گرایان تندرو و هرچند از طریق صندوق‌ها اخذ رأی - همان اتفاقی که برای حزب رفاه و سعادت به رهبری نجم‌الدین اربکان رخ داد - بهره گرفته باشد.

وقتی می‌گوییم برای این امر به خوبی طرح‌ریزی کرد، مقصود ما این است

که وفاداری و حمایت از نهاد الازهر و کلیسای قبطی‌ها، جبهه مخالف نجات و جنبش نافرمانی را تضمین کرد و از تمامی اینها و هوادارانشان برای دخالت قاطع خود بهره‌برداری کرد.

آنچه مسلم است امکان کاهش اعتبار جنبشی که پایگاه مردمی گسترده‌ای، به ویژه در مناطق روستایی مصر دارد، وجود ندارد و این جنبش پیش از این از زبان رئیس‌جمهور مرسی و دکتر محمد بلتاجی و دکتر عصام العریان اعلام کرده بود که هرگز ساکت نخواهد نشست و به خاطر دفاع از مشروعیت تا آخرین قطره خون مبارزه خواهد کرد.

در حال حاضر دو جناح در جنبش وجود دارد: اولی جنبش عقاب‌ها به نمایندگی محمد مرسی و محمد بلتاجی و دومی جناح کبوترهاست که شخصیت‌هایی همچون خیرت الشاطر و سعد الکتاتنی رهبر حزب آزادی و عدالت در آن عضویت دارند، هرچند برخی می‌گویند تفاوتی میان دو جناح وجود ندارد و مسئله فقط تبادل نقش‌هاست و هنوز زود است بگوییم کدام یک از دو جناح برد دیگری غلبه خواهد کرد، اما وقتی رئیس‌جمهور مرسی می‌گوید تادم مرگ مبارزه خواهد کرد و وقتی دکتر بلتاجی تأکید می‌کند که تا آخرین قطره خون در دفاع از مشروعیت مبارزه خواهد کرد باید اتفاق‌های بدتری را پیش‌بینی کنیم.

مصر قبل از انتشار بیانیه نهاد نظامی، گرفتار دودستگی شده بود و اکنون این حالت تشدید شده است. بنابراین تبادل نقش‌ها، یعنی عقب‌نشینی مخالفان از میداين و جایگزین شدن بازندگان به جای آنها و احتمالاً با نفراتی بیشتر را دور از انتظار نمی‌دانیم.

پیشینه الجزایر جزء به جزء در مصر تکرار

می‌شود با این تفاوت اندک که نهاد نظامی الجزایر انتخاباتی را که اسلام‌گرایان در آن پیروز شدند پیش از اعلام نتایج لغو کرد، در حالی که نهاد نظامی مصر، انتخابات را پس از اعلام نتایج آن لغو نمود.

شیخ‌الازهر روز گذشته گفت «مصر اکنون فراروی دو مسئله قرار گرفته است و بدترین آن دو مسئله، به خاک و خون کشیده شدن ملت است. بنابراین طبق قانون شریعت سلامی عمل به کم‌ضررترین مورد یک وظیفه شرعی است.»

هر چند ما با این توصیف احمدالطیب شیخ‌الازهر موافقیم، اما خوش‌بینی او را بی‌مورد می‌دانیم، زیرا کم‌ضررترین مورد ممکن است خطرناک‌ترین آن دو و یا عامل بروز جنگ داخلی باشد.

ما مخالف خون و خونریزی و متوسل شدن به سلاح به هر انگیزه و توجیهی هستیم. از این رو امیدواریم که کفه تعقل سنگینی کند و اخوان‌المسلمین در برابر امر واقع تسلیم شوند و جام زهر را سر بکشند و برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی مهیا شوند و از این طریق بر مسالمت‌جویی خودشان و اشتیاقشان نسبت به برقراری امنیت و ثبات و عدم خونریزی مَهر تأیید بزنند و کاری کنند که دشمنان آنها نکرده‌اند، یعنی گردن نهادن به آرای که از صندوق‌ها خارج می‌شود.

منبع: القدس العربی،

۲ ژوئیه ۲۰۱۳ (۱۲ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: عبدالباری عطوان

\*\*\*

اروپای ساده لوح اجازه می‌دهد فریب اسلام‌رادیکال را بخورد

صد هفتاد نفر به مقر اخوان‌المسلمین در قاهره یورش می‌برند. خشونت سراسر این کشور را گرفته است: چهار نفر در این درگیری‌ها کشته و چندین نفر زخمی شدند

اگر از بزرگترین دروغ رسانه‌ای هزاره‌ی سوم یعنی از به اصطلاح «بهار عربی» خلاص شویم، پی خواهیم برد که تظاهرات باشکوه و در پی آن خشونت‌هایی که در مصر صورت گرفتند بیش تر بایزاری ملتی که ۴۰ درصد جمعیتش زیر خط فقر زندگی می‌کنند و نیز با خشم جوانان بدون کار و آینده‌ای که ۷۰ درصد جمعیت ۸۳ میلیونی این کشور را تشکیل می‌دهند، مرتبط می‌باشند تا با اسطوره دموکراسی که حتی در غرب نیز دستخوش بحران شده است و اگر به طور جدی دست از دنبال کردن فرضیه‌های عقیدتی خود که ما را به صحبت درباره‌ی «دومین بهار عربی» وامی‌دارند، برداریم پی خواهیم برد که شورش مردمی علیه رئیس‌جمهور مرسى نماینده اخوان المسلمین به طور عمده مرهون ناتوانی وی در تأمین ما به‌تاج اولیه، شغل، بنزین و زندگی شرافتمندانه برای اکثریت مردم مصر است و نه مایوس کردن آنان در عرصه‌ی انتظارات دموکراتیکشان.

بعد از روشن شدن این امر، این موضوع نیز حقیقت دارد که اولویت اخوان‌المسلمین رفاه مردم مصر نیست، برعکس نفع آنها کاملاً ننگه‌داشتن مردم در یک وضعیت نیازمندی است تا بتوانند آنها را تحت نفوذ خود قرار دهند، به آنها اجحاف کرده و به سلطه بکشند تا راحت‌تر بتوانند به هدفی که در ماده یک اساسنامه شان پیش‌بینی شده دست یابند. یعنی تشکیل یک دولت اسلامی مبتنی بر شریعت.

از نظر تاریخی زمانی که اسلام‌گرایان قدرت را به دست می‌گیرند هرگز به شکل مسالمت‌آمیزی آن را تسلیم نمی‌کنند. آن‌ها از دموکراسی استفاده می‌کنند اما شریعت را دنبال می‌کنند. آن‌ها خود را حزب خدا قلمداد می‌کنند.

اخوان المسلمین «تقیه» یعنی توریه

را در پیش گرفتند تا فریب دهند و به تعهد خود مبنی بر محدود نگاه داشتن تعداد نمایندگانشان در مجلس (در حالی که دوسوم کرسی را در اختیار دارند) و نیز عدم معرفی یک نامزد ریاست جمهوری جهت تقسیم قدرت با نظامیان (در حالی که مرسى را معرفی کردند که با کسب ۵۱ درصد آرا پیروز شد و کشور را تقسیم نمود) عمل نکردند. شایسته است یادآوری کنیم که ما غربی‌ها و آمریکا و انگلیس در وهله اول بودیم که از سال ۲۰۰۵ میلادی با بوش پدر و تونی بلر خواستار به قدرت رسیدن اخوان المسلمین در مصر و حماس در سرزمین‌های اشغالی فلسطین بودیم با این تصور که می‌توانستیم در ازای آن برای مغلوب ساختن القاعده از همکاری آنها بهره‌مند شویم. مضحکه رسانه‌ای «بهار عربی» در سال ۲۰۱۱ میلادی دومین بخش یک پیمان شرارت‌آمیز بوده که طرفداری قاطعانه باراک حسین اوباما از اسلام‌گرای، ریشه‌های مسلمان بودن و بستگان مسلمان وی به آن دامن بخشیدند و به تأیید این امر که تاریخ چیزی به این غرب که در راه خود کشی تمدنش گام بر می‌دارد نمی‌آموزد، به طور مداوم در سوریه (و سلسله‌وار نیز در لبنان) مرتکب این اشتباه می‌شویم که از اسلام‌گرایان که در میان‌شان تروریست‌های القاعده هم هستند، جانبداری می‌کنیم. حتی حضور حدود یک‌هزار تروریست مسلمان با ملیت اروپایی در میان صفوف گروه جبهه‌النصره (به معنی جبهه پیروزی) که در ساعات اخیر در یک فیلم دلخراش صحنه سربریدن سه تن از «دشمنان اسلام» را جاودان ساختند و سه سر بریده شده را به همراه فریاد «الله اکبر» به نمایش گذاشتند...

یعنی نظامیان، یک رژیم مطلق‌گرا، لائیک محور و کاردان که قادر باشد نظم و امنیت را به این کشور برگرداند، بار دیگر

توسعه را ارتقا دهد و متعهد گردد که به حقوق ابتدایی مربوط به زندگی و عزت فرد احترام بگذارد.

اگر کل جهان، رژیم سرمایه‌داری - کمونیستی چین را پذیرفته و مشروع دانسته است، رژیمی که به داشتن رکورد مطلق اعدام افتخار می‌کند، چرا خواسته‌ایم صدام، بن علی، قذافی، مبارک و اکنون نیز اسد را سرنگون سازیم؟ چرا به هر قیمتی خواسته‌ایم اخوان المسلمین، سلفی‌ها و القاعده بر مسند قدرت باشند؟ زمان آن فرا رسیده است که اظهار پشیمانی کنیم!

منبع: ایل جورنال،

اژوفن ۲۰۱۳ (۱۰ تیر ۱۳۹۲)

نویسنده: مجدی کریمی‌توان‌علام

\*\*\*

## تعامل با ایران و مسئله فلسطین نباید پیوند بخورد

نویسنده معتقد است امریکا با دو پدیده راهبردی روبه‌رو می‌باشد. نخست تلاش‌های جان کری در خاورمیانه برای از سر گرفتن مذاکرات صلح اسرائیل و فلسطین است و دوم نامه ۱۳۰ نفر از اعضای دو کنگره برای تعامل با ایران پیش بینی می‌کند که نباید این دو راهبرد را با هم پیوند زد، در صورت پیوند زدن هر دو شکست می‌خورند. در این راستا بخش‌های مهم مقاله را در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

.... با توجه به این نکته که کنگره معمولاً به طور چشم بسته قطعنامه‌های جنگ طلبانه مورد حمایت آئی‌پک (AIPAC) علیه ایران را تصویب می‌کند، وجود این حقیقت که تعداد ۱۳۰ نماینده از هر دو حزب از «نامه دنت - پرایس» حمایت کرده‌اند، لحظه‌ای کم نظیر در مورد سلامت کنگره رابه وجود آورده است. من فقط امیدوارم که این دو رویداد موجب خنثی شدن یکدیگر نشوند. راه‌های بسیاری برای شکست خوردن دیپلماسی در هر دو مسئله وجود دارد، ولی یک راه

خوب برای بالا بردن احتمال شکست، پیوند زدن این دو مسئله به یکدیگر است. به عنوان مثال، امریکا می‌تواند بر اساس این نظریه که یک اسرائیل ایمن تر تمایل بیشتری برای امتیاز دادن خواهد داشت، تلاش کند تا با وعده اتخاذ یک موضع شدیدتر علیه ایران، اسرائیل را در گفتگوهای خود با فلسطینیان راغب تر کند.

... اگر فراموش کرده‌اید، باید بگویم که موضوع «سیاست مهار دو جانبه» امریکا رابه مهار ایران و عراق متعهد ساخته بود، اگرچه این دو رژیم به شدت با یکدیگر دشمن بودند.

... مهمتر از همه آن که، این رویکرد نه لازم و نه در جهت منافع امریکا است. رهبران امریکا در خصوص مسئله اسرائیل و فلسطینیان به درستی راه حل دو کشوری را بهترین گزینه تشخیص داده‌اند. همان گونه که رئیس جمهور باراک اوباما در سخنان خود در قاهره اظهار داشت، این «به نفع اسرائیل، به نفع فلسطینیان، به نفع امریکا و به نفع جهان است.» جیمز ماتیس، فرمانده بازنشسته فرماندهی مرکزی امریکا هفته گذشته در سخنان خود در «مجمع امنیتی اسپن» (Aspen Security Forum) بر این نکته تأکید کرد و خطاب به حضار گفت: «من به عنوان رئیس فرماندهی مرکزی امریکا، هر روز بهای امنیتی نظامی را پرداخت کرده‌ام، زیرا امریکایی‌ها به عنوان حامیان متعصب اسرائیل تلقی شده‌اند.»

... آیا «راه حل دو کشوری برای دو ملت» در این مقطع ممکن خواهد بود یا خیر، تردیدهای خود را دارم، ولی دستیابی به این هدف باعث خواهد شد که یک منبع بالقوه از احساسات ضد امریکایی در منطقه به روشنی، از بین برود.

... زیرا تلاش برای حفظ یک اورشلیم بزرگ‌تر، اسرائیل رابه سوی یک آپارتاید

دائمی و انزوای فزاینده بین‌المللی سوق خواهد داد. علاوه بر این، دستیابی به یک صلح عادلانه با فلسطینیان باعث محروم شدن ایران از مسئله‌ای خواهد شد که برای آن کشور میزانی از اعتبار را در خیابانهای جهان عرب و اسلام فراهم می‌سازد...

منبع: فارین پالیسی،

۲۴ ژوئیه ۲۰۱۳ (۲۰ مرداد ۱۳۹۲)

نویسنده: استفن ام. والت

\*\*\*

## جنگ در سوریه از منظر انرژی گاز

برخی معتقدند جنگ طلبان امریکا و اسرائیل اجازه نخواهند داد که خط لوله گاز مشترکی از مخزن پارس جنوبی ایران به عراق، سوریه و لبنان کشیده شود و این توافقی است که چند سال قبل بین وزرای نفت ایران و عراق و سوریه امضا شده و تا سال ۲۰۱۸ اجرایی خواهد شد. اوباما در در عین مخالفت مجبور شد ارسال سلاح سبک به شورشیان... غیر القاعده‌ای خوب سوریه را موافقت کند ولی ژنرال دمپسی رئیس ستاد مشترک امریکا که مدتی در عراق با شورشیان... سرو کار داشته مخالف ارسال است و معتقد است منطقه پرواز ممنوع عملی نیست چون ماهانه یک میلیارد دلار هزینه برمی‌دارد و در مقابل تنها ریزش مختصری از نیروهای اسد را در بردارد. به علاوه سوریه رانمی‌توان بالیبی مقایسه کرد. گفته می‌شود قطر به این دلیل به شورشیان عراق کمک می‌کند که مایل نیست چنین خط لوله‌ای از پارس جنوبی به سوریه کشیده شود. در حالی که بخشی از مخزن پارس جنوبی متعلق به قطر است و ترکیه هم چون از این خط لوله منتفع نیست به شورشیان کمک می‌کند.

منبع: آسیا تایمز، ۲۳ ژوئیه ۲۰۱۳

(۱۰ مرداد ۱۳۹۲)

نویسنده: پیه اسکوبار



# چشم‌ها و گوش‌ها



**بیکره آبی ایران در حال نابودی است**  
گزارش عیسی کلانتری درباره وضعیت آب و کشاورزی ایران  
در شماره ۷۸ چشم‌انداز ایران (اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۲) مقاله‌ای به قلم دکتر محسن رنایی با عنوان «بازگشت ناپذیری و پیش‌بینی ناپذیری اقتصاد ایران یا وضعیت تکینگی» درج شد که واکنش‌های مثبت و منفی زیادی به همراه داشت. دکتر محسن رنایی گزارش دکتر عیسی کلانتری درباره وضعیت آب و کشاورزی ایران را برای درج در نشریه فرستاده‌اند که چکیده‌ای از آن در زیر تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود و متن کامل آن در سایت چشم‌انداز ایران [meisami.net](http://meisami.net) در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

وقتی من در اسفند ماه ۱۳۹۱ بحث ورود اقتصاد ایران به مرحله تکینگی (بخوانید تکینه‌گی) را مطرح کردم خیلی‌ها به من گفتند این پیش‌بینی، اندکی جسورانه و غیر واقعی است. خیلی‌ها هم گفتند و ایمیل زدند که مثال‌هایی که من برای تکینگی داده‌ام کافی نیست. خیلی‌ها هم در فهم اصل مسئله، مشکل و سؤال داشتند؛ می‌گفتند مگر می‌شود یک اقتصاد وارد سیاهچاله شود. به نظر من این مصاحبه مجموعه‌ای کافی از مثال‌های عینی از ورود اقتصاد ایران به مرحله تکینگی را نشان داده است.

روزگارتان خوش-رنایی

کلانتری گفت: در مورد گندم، دولت می‌گوید ۱۴/۳ میلیون تن گندم تولید کرده است. واردات گندم نیز ۶/۷ میلیون تن بوده که ۲۱ میلیون تن می‌شود. خود رئیس‌جمهور اعلام کرده دلیل هدفمندی یارانه‌ها، مصرف گندم در کشور بیش از هشت میلیون تن نیست. خوب یک میلیون تن هم برای بذر مصرف می‌شود و یک میلیون تن راهم حساب کنیم که خوراک طیور می‌شود (البته حدود ۹/۳ میلیون تن خوراک طیور وارد کشور شده است) به گفته خودشان بین ۷۰۰ هزار تا یک میلیون تن هم گندم از کشور قاچاق می‌شود. حالا با جمع کردن این اعداد و ارقام یک نفر پاسخ دهد که باقی این گندم چه شده است؟ ۱۰ میلیون تن گندم باقی مانده کجاست؟

کسانی که آمار دروغ دادند دستشان در دست دلالتان خارجی است. همین آمار، سبب گمراهی می‌شود. براساس همین آمار، دولت به موقع نسبت به واردات گندم اقدام نکرد و به جای فروردین، تیرماه به دنبال خرید گندم رفتند و ۱۵۰ دلار بالاتر از قیمت‌های اسفند و فروردین، گندم وارد کردند و یک میلیارد دلار به کشور ضرر زدند.

رئیس‌جمهور، ۱۲ مرداد دولت را تحویل می‌گیرد. در ۱۰۰ روز اول که نمی‌تواند به دنبال واردات این کالاها باشد. بالاخره باید ذخایری در کشور وجود داشته باشد. من اینها را می‌گویم تا این نتیجه را بگیرم که مردم باید صبر کنند. وقتی گرانی پاییز از راه رسید از چشم دولت روحانی نبینند. ... مسئله اینجاست که آب‌های زیرزمینی تحلیل رفته‌اند و بیلان منفی آب

بیداد می‌کند و کسی به فکر نیست. کم آبی کشور را به شدت تهدید می‌کند و بیلان منفی برداشت آب در ابتدای انقلاب زیر ۱۰۰ میلیون مترمکعب در سال بود. این بیلان در حال حاضر به ۱۱ میلیارد مترمکعب رسیده است، یعنی ۱۱۰ برابر شده است.

\*\*\*

## آرمان‌ها و واقعیت‌ها

### دیدگاه‌های جدید مهدی نصیری

مهدی نصیری مدیرمسئول سابق کیهان و هفته‌نامه صبح (در دهه ۷۰) در گفت‌وگویی با روزنامه ابتکار و به نقل از خبر آنلاین در ۲۵ تیرماه ۹۲ گفت: با وجود آن که گفته بودم به روحانی یا عارف رأی نمی‌دهم، رأی آوردن یکی از این دورا خلاف مصلحت کشور نمی‌دانم و البته رد صلاحیت آقای هاشمی را نیز به مصلحت نمی‌دانستم.

... در عصر غلبه واقعیت‌ها بر آرمان‌ها زندگی می‌کنیم. واقعیت‌هایی که عرصه را بر آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها سخت تنگ کرده و امکان تحقق آنها را بسیار پایین آورده است. در چنین شرایط و زمانه‌ای آرمان‌گرایی فارغ از دیدن درست و عمیق واقعیت‌ها نتایجی اندک و بلکه معکوس خواهد داشت.

... من به این باور رسیده‌ام که از زمانی که مردم به آقای خاتمی رأی دادند تا به امروز، بخش قابل توجهی از مردم -بیش از نیمی از آنها- به دنبال مفردی از وضع موجود در نظام و کشور می‌گردند، در ۱۶ سال پیش این مفرد را در چهره خاتمی دیدند و به او رأی دادند و در هشت سال پیش در چهره احمدی‌نژاد

دیدند و امروز در چهره روحانی دیده‌اند. ... بخش قابل توجهی از آرای احمدی‌نژاد از این بابت بود که اینها او را چهره‌ای جسور که قدرت مقابله با وضع موجود را دارد، دیدند. وقتی او به هاشمی آن هجمه‌ها را می‌کرد، عده‌ای در این هجمه، توان احمدی‌نژاد را در مقابله با وضع موجود که آقای هاشمی آن روز هنوز یکی از نمادهای آن بود می‌دیدند. بنابراین به نظر می‌رسد حداقل نیمی از مردم با گفتمان حاکم بر نظام و دستگاه‌های رسمی و نیز نحوه اداره کشور دچار مسئله، مشکل و دلخوری و نه الزاماً عناد و دشمنی هستند. البته در آینده اگر برای آن چاره‌ای اندیشیده نشود می‌تواند به عناد و خصومت تبدیل شود.

... روحانی مخالف با نظام نیست، بلکه منتقد و مخالف گفتمان حاکم و غالب در عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ نظام و کشور است و البته عده‌ای هم روحانی را شخصی زاویه‌دار با نظام - حداقل تحت تأثیر تبلیغات و القانات رسانه‌های فارسی زبان خارج از کشور - تلقی کردند و به او رأی دادند، اگرچه معتقدم بسیاری از اینها به زودی پشیمان خواهند شد.

... اگر آقای جلیلی رأی آورده بود، بدون شک آقای جلیلی نمی‌توانست در هیچ عرصه‌ای چه سیاسی و چه اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی، کاری کارستان کند و مثلاً یک‌بار به بخش قابل توجهی از این نیمه منتقد نظام و مسئله‌دار با گفتمان حاکم و غالب را موافق کند. بدون شک بسیاری از مشکلات به قوت خود باقی می‌ماند و یا حتی شاید از جهاتی هم تشدید می‌شد. نتیجه این وضعیت پس از گذشت کمتر از یک سال، آوار شدن همه مخالف‌ها، دلخوری‌ها و مسئله داشتن‌ها به سمت جریان اصولگرا و کاملاً چسبیده به نظام و رهبری بود.

... من فکر می‌کنم باید همه - چه اصولگرایان و چه اصلاح‌طلبان درون نظام - بنشینند و فکری اساسی برای آینده بکنند. به نظر می‌رسد ما سخت نیازمند گفت‌وگو، حرف‌زدن بدون ملاحظه و بدون هیچ خط قرمزی برای نقد گذشته و حال و رسیدن به طرحی برای آینده هستیم. اگر کسانی تا دیروز هاشمی و روحانی و حتی خاتمی را اصلاً اوت شده می‌دانستند و نیازی به شنیدن حرف‌های آنها نمی‌دیدند، امروز دیگر نمی‌توانند چنین موضعی داشته باشند و اگر واقعاً هنوز بر این موضع باشند، از نظر من این موضعی بسیار خام و خطرناک برای آینده نظام و کشور است. ما به هیچ وجه نباید اجازه بدیم روحانی در میان آن نیمه مسئله‌دار با گفتمان حاکم و غالب، شکست خورده تلقی شود. همه باید به روحانی کمک کنند تا آن نیمه احساس کنند واقعاً رأی‌دادنشان نتیجه‌ای مثبت داشته است و گرنه باید در انتظار رخدادهای بدی باشیم.

... من باز هم معتقدم باید طرحی نو در اندازیم و نقشه راه جدیدی برای تضمین تداوم بانشاط حیات جمهوری اسلامی که ثمره خون‌های ریخته شده فراوانی از بهترین فرزندان این ملت و کشور است، ترسیم کنیم و این نقشه راه جدید باید مبتنی بر آموزه‌های قرآن و اهل بیت باشد که توصیه‌کننده به عقلانیت و واقع‌بینی است؛ واقعیت‌های داخلی و جهانی و تجربه‌های گذشته و برآوردهای دقیق و واضح‌بینانه از اوضاع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور و این مهم جز با گشودن باب بحث و گفت‌وگوهای صریح و بی‌پرده محدود و یا عمومی و رسانه‌ای که بسته به موضوع و ابعاد آن می‌تواند محدود و یا عمومی و رسانه‌ای باشد، امکان‌پذیر و دست‌یافتنی نیست. گفتنی است زنده یاد علامه محمد تقی جعفری در سال ۱۳۶۵

گفت: وقت آن رسیده که روحانی و روشنفکر بدون فرافکنی و تقصیرات را گردن دیگری انداختن به ریشه‌یابی عمیقی دست بزنند. آقای اسفندیار مشایی در سال ۱۳۸۸ به این مضمون گفت: رأی واقعی آقای احمدی‌نژاد چهار میلیون نفر بوده، ولی بقیه آن مربوط به نقد نظام از ابتدای انقلاب است. چشم‌انداز ایران: امید است که مسئولان نظام به ویژه مدیران اطلاعات به دریافت‌های جدید سردبیر سابق کیهان، آقای مهدی نصیری عمیقاً توجه کرده و اجازه ندهند هر منتقدی را برانداز «نوم» یا برانداز «مسالمت‌آمیز» و یا برانداز «قانونی» قلمداد کرده و او را تحویل دادگاه‌های نظامی دهند.

\*\*\*

#### باید برای چهار سال بعد فکر کنیم

(شرق، ۲۹ خرداد ۱۳۹۲)

به گزارش عصر ایران، آیت‌الله مصباح یزدی به پیروان خود فرموده‌اند که برای پیروزی، از الان باید برای چهار سال بعد به فکر باشند و برنامه‌ریزی کنند. وی ادامه داد این‌طور نیست که این زحمات و تلاش‌ها هیچ اثری نداشته باشد. آیا این که فردی با کمترین امکانات و هزینه‌ها، رأی نزدیک به کسانی بیاورد که میلیاردها خرج کردند بی‌تأثیر نیست؟ به خصوص این که تنها همین چند روز کار شد و اگر مدت بیشتری با این اخلاص و جدیت کار می‌شد نتیجه کیفی کار نیز بالاتر بود. پس نمی‌توان گفت این کارها اثری ندارد و تکلیف از ما ساقط است و اگر از حالا برای چهار سال بعد فکر کنیم تأثیر آن چندین برابر خواهد شد.\*\*\*

#### کوچک‌زاده: اصولگرایان مجبور به حمایت از احمدی‌نژاد شدند

(روزنامه شرق، ۸ تیر ۱۳۹۲)

خانه ملت، مهدی کوچک‌زاده نماینده اصولگرای مجلس نهم با بیان این که هیچ‌یک از سران اصولگرا به احمدی‌نژاد

ارادتی نداشتند، گفت: در دو دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد احزاب و جریان‌های اصولگرا به علت جریان مردمی که پشت سر وی راه افتاد مجبور به حمایت از احمدی‌نژاد شدند. البته برخی از اصولگرایان در مجلس نیز خود را نوچه آقای هاشمی می‌دانستند. به گفته وی روحانی برای کسب رأی وانمود می‌کرد که اصلاح طلب است. اعتدال به معنای وادادگی نیست.

\*\*\*

### سردار جوانی: ابطال «نظریه تقلب» هدف راهبردی نظام در انتخابات

(روزنامه شرق، ۸ تیر ۱۳۹۲)

خبیرگزاری فارس: سردار یدالله جوانی مشاور نماینده ولی فقیه در سپاه در یادداشتی، یکی از اهداف راهبردی انتخابات اخیر را ابطال «نظریه تقلب» عنوان کرده است. در بخشی از این یادداشت آمده: «این هنر نظام اسلامی و مدیریت راهبردی رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی بود که با تبدیل صحنه انتخابات به یک فرصت بزرگ برای نظام و کشور، چندین هدف راهبردی را به صورت همزمان در پرتو انتخابات با خلق یک حماسه سیاسی تحقق بخشید و ابطال نظریه تقلب یکی از این اهداف راهبردی بود که حاصل شد.»

\*\*\*

### اولین چالش روحانی

در روزنامه ایران مورخ ۲۴ تیر ۱۳۹۲ به نقل از آقای اکبر ترکان آمده که اولین چالش دکتر روحانی این است که پولی برای پرداخت یارانه ندارد. احمدی‌نژاد ۵۰ درصد پول یارانه‌ها را از منابع غیر قانونی تأمین می‌کرده است و از سویی قیمت حامل‌های انرژی را بر اساس قانون مجلس بالا نبرده است. وی افزود: تأمین کالاهای اساسی هم طبق برنامه انجام نشده است. امید

است با تلاش‌های دولت جدید این نگرانی برطرف شود.

\*\*\*

### ضعف دولت بیشترین سهم را در شکست اصولگرایان داشت

(روزنامه آرمان، ۱ تیر ۱۳۹۲)

محسن غروی‌ان: باید تأکید کنم که ضعف دولت بیشترین سهم را در شکست اصولگرایان داشته است و مردم با رأی دادن به روحانی اثبات کردند که از بد اخلاقی خسته شده‌اند و خواستار اعتدال هستند. وی درباره حذف اصلاحات گفت: حذف گفتمان و تفکر امری نیست که با یک دستور حذف شود یا پدید آید... غروی‌ان بخشی از آرای حسن روحانی در انتخابات را نتیجه جایگاه مردمی روحانیت خواند.

\*\*\*

### حیرت شجونی از رأی ۱۸ میلیونی روحانی

(روزنامه آرمان، ۱ تیر ۱۳۹۲)

رأی بالای ۱۸ میلیونی آقای حسن روحانی، من و خیلی‌ها را حیرت زده کرد. واقعاً هیچ کس تصور نمی‌کرد که وی بتواند با این تعداد رأی به عنوان رئیس دولت یازدهم برگزیده شود. وی ضمن رد تأثیر حمایت آیت‌الله هاشمی و رئیس دولت اصلاحات در موفقیت روحانی اظهار کرد: ما تصور می‌کردیم آقای قالیباف با رأی بالایی انتخاب شود، اما آقای روحانی به عنوان رئیس جمهور معرفی شد.

\*\*\*

### الله‌گرم: به جلیلی پیغام دادیم انصراف دهد

(روزنامه آرمان، ۱ تیر ۱۳۹۲)

الله‌گرم در پی انصراف عارف و رشد قابل توجه روحانی در نظرسنجی‌ها و بسیج جریان اجتماعی اصلاح طلبان پشت سر وی گفت: ما روز چهارشنبه به این نتیجه

رسیدیم که تنها با انصراف جلیلی ممکن است جریان اصولگرایی بتواند در انتخابات به موفقیت برسد، بنابراین به او پیغام دادیم تا به نفع قالیباف کنار بکشد...

\*\*\*

### شاید وقایع سوریه مقدمه ظهور باشد

(روزنامه شرق، ۲ تیر ۱۳۹۲)

روح‌الله حسینیان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی: شاید بحران اخیر در سوریه یک واقعه‌ای باشد که نزدیکی ظهور حضرتش را به ما بشارت می‌دهد. این مقدمه‌ای است از ظهور آن حضرت و ما می‌بینیم صاحبان پرچم زرد، یعنی حزب‌الله لبنان با گروه‌های ضدشیعی در دمشق درگیر هستند. (فارس)

\*\*\*

### بی‌توجهی به نتیجه

یکی از نحله‌های فکری در حوزه‌های علمی - در پی اختلافی که با جامعه مدرسین و روحانیت مبارز بر سر معرفی کاندیدای «اصلاح» برای ریاست جمهوری پیش می‌آید - گفته شد که «پیروزی در عمل به تکلیف است و لوازمی که ظاهراً پیروز نشویم.» این در حالی است که روایت مشهور «الاعمال بالنیات والخواتیم» سه مؤلفه دارد: نخست عمل، دوم نیت و سوم نتیجه و پایان کار. بنابراین چگونه است که به «خواتیم»، یعنی نتیجه و پایان کار توجه نمی‌شود؟

\*\*\*

### آیا اجرای بدون تنازل قانون اساسی فتنه است؟!

در روزنامه کیهان مورخ ۱۰ تیر ۱۳۹۲ در سرمقاله‌ای با عنوان «خواب تازه اصحاب فتنه» به قلم حسین شریعتمداری از «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» دفاع شده بود. این در حالی است که در سوم آبان ۱۳۹۱ محمد ایمانی در سرمقاله روزنامه کیهان با عنوان «دنده‌های معکوس»، یک محور

رامی چرخانند» واکنش نشان داده و با این شعار به مخالفت برمی خیزد. در این سرمقاله اجرای بدون تنازل قانون اساسی، فتنه خوانده شده و دولت دهم را از آن برحذر داشته است.

در پایان به این مضمون نتیجه می گیرد که در صورت تداوم، این خط مشی به همان جا می انجامد که جریان فتنه با شعار اجرای بدون تنازل قانون اساسی انجامید.

\*\*\*

**اصولگرایان نیازمند خودانتقادی بی رحمانه**

**هستند**

(آرمان، ۸ تیر ۱۳۹۲)

امیر محیبان: ... جریان اصولگرا به عنوان یک جریان فکری همیشه در قدرت و دولت حضور داشته است، ولی به عنوان یک تشکل حداقل از سال ۱۳۷۶ که ناطق برابری رئیس دولت اصلاحات توفیقی به دست نیاورد، نه روی وحدت به خود دید نه کاندیدای مطلوبش پیروز شد. آسیب شناسی این وضعیت بسیار مهم است. من نقد این وضعیت را شروع کرده ام و با عنایت الهی ادامه خواهم داد، ولی شرط نخست آن است که خودفریبی نکنیم و گرنه ساده است. دور آنجا که تیر اصابت کرده خطی بکشیم و بگوییم؛ تیر مان به هدف برخورد کرده است. از آنجا که فکر کردن و خودانتقادی سخت است افرادی راه ساده خودفریبی را انتخاب می کنند که به گمانم راه خردمندانه ای نیست.

... ما ابتدا باید از دلان خودانتقادی بی رحمانه عبور کنیم و لازم است دنبال بهانه جویی و افراد مقصر هم نباشیم... اصولگرایان تفکر «خودنظام پنداری» آسیب های مهمی به آنها و نیز نظام وارد کرده است. اصولگرایان باید پذیرند که بخشی از نظام هستند و نه تمامی آن، از این رو باید جا را برای گرایش های دیگر هوادار

نظام سیاسی کشور باز کنند. این چسبندگی با نظام باعث شده مخالفان اصولگرایان؛ مخالف نظام دیده شده اند و دفاع نظام از کیان خویش دفاع از اصولگرایی بارانت برای اصولگرایی دانسته شده است. این شبهه به هر دو طرف صدمه وارد کرده است.

\*\*\*

**امیر محیبان: باید کمک کرد تا فضای**

**امنیتی به سمت فضای سیاسی برود**

(دوشنبه ۱۰ تیر ۱۳۹۲)

... اصولگرایان نیاز به بازنگری جدی در مبانی، روش ها و رفتارهای سیاسی شان دارند. همچنان جریان اصلاح طلب که به باور من به این نتیجه رسیده که بهترین راه برای پیشبرد اصلاحات تدریج است نه روش های ناگهانی و رادیکال که هزینه حرکت را بسیار زیاد می کند.

... جریان اصولگرا باید بداند که معادل حکومت نیست و یکی از جریان های موجود در نظام است... بزرگترین خدمتی که هر جناحی می تواند انجام دهد این است که خود را زیر مجموعه حکومت بداند نه معادل حکومت... زمانی که دیگر جریان سبز برای نظام به عنوان تهدید تلقی نشوند برخورد نظام با آنها امنیتی نخواهد بود و نوع برخورد کاملاً دگرگون خواهد شد.

... همیشه گفته ایم که جریان اصولگرا جریانی یکپارچه نیست. یک جریانی از گرایش ها و دیدگاه های مختلف است... نحوه بیان اهمیت دارنده خود موضوع.

... تحلیل من هم این بود که اگر انتخابات به دور دوم کشیده می شد احتمال بُرد روحانی بیشتر می شد. ضمن این که ما باید دائم اجتماع را بررسی کنیم، یعنی ببینیم که در بحث جامعه چه می گذرد و شعارهای اصولگرایان با گفتمان جامعه نزدیکتر شود.

... دولت جدید اگر از سوی

رادیکال های دو طرف تحت فشار قرار

نگیرد، می تواند فضای عقلانی کند.

\*\*\*

**سیاست رأی در کردستان**

احسان هوشمند، جامعه شناس و پژوهشگر مطالعات قومی، در روزنامه بهار مورخ ۹ و ۱۰ تیر ۱۳۹۲، مقاله ای را با عنوان «سیاست رأی در کردستان، به قلم در آورده و روند آرای مردم کردستان را از نخستین دوره ریاست جمهوری تا یازدهمین دوره بررسی کرده و نتیجه گرفته که آرای مردم در هر دوره ای معنادار، جهت دار و همراه با عقلانیت بوده است.

وی می نویسد در دوره پنجم، رأی هاشمی بسیار بالا بود، ولی در دور ششم به منظور اعتراض به وضع موجود به رقیب هاشمی، احمد توکل رأی دادند. رأی خاتمی در دور هفتم و هشتم بسیار بالا بوده و در نهمین انتخابات ریاست جمهوری اگر چه در دور دوم این انتخابات دکتر احمدی نژاد رأی بالایی آورد ولی مردم کردستان به آقای هاشمی رأی دادند و بدین سان اعتراض خود را به سیاست های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی احمدی نژاد نشان دادند. در یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، ۶۹ درصد آرای مردم کردستان به نفع برنامه های دکتر حسن روحانی در صندوق ها ریخته شد.

\*\*\*

**اعتدال بدون قانون گرایی**

**امکان پذیر نیست**

در شماره سه شنبه ۱۱ تیر ماه ۹۲ روزنامه بهار مقاله ای به قلم عباس عبدی با نام «اعتدال» درج شده است. آقای عبدی از سخنرانی های دکتر روحانی، واژه ها و ویژگی های اعتدال را نشان می دهد: «عقلانیت»، «خردورزی»، «خرد جمعی»، «مشورت»، «کارشناسی»، «صلح»، «وحدت و انسجام ملی»، «واقع بینی»، «تعامل مؤثر



و سازنده با جهان»، «دوری از خشونت»، «قانونگرایی و شفافیت» و «پرهیز از تحقیر دیگران اعم از فرد یا کشور»، همگی محورهایی است که در شکل‌گیری مفهوم و مصداق اعتدال مؤثر و ضروری است.

کامل این مقاله در سایت روزنامه بهار و همچنین در سایت چشم‌انداز ایران meisami.net قابل دریافت است.

\*\*\*

### «آقای روحانی» مال «شما» اما اجازه دهید اقتصاد رونق بگیرد (۴ تیر ۱۳۹۲)

عباس عبدی در گفت‌وگو با فرارو: کشوری که نتواند روی این مسئله روشن که پیروز انتخابات چه گروهی است به تفاهم برسد قرار است روی چه مسئله‌ای به تفاهم برسد؟!

عبدی درباره ادعای اصولگرایان که می‌گویند اصلاح‌طلبان چون از امکان رأی‌آوری عارف ناامید بودند از آقای روحانی حمایت کردند، گفت: «این سخن حرف بی‌ربطی است و کسی به قضیه این‌طور نگاه نمی‌کند و اگر می‌خواستند کاری کنند که آقای عارف رأی بیاورد برای آنها کار سختی نبود، ولی شاید چنین فریندی به نفع انتخابات نبود.»

... به نظرم اصلاً مهم نیست کدام جریان در انتخابات پیروز شده، مهم این است که فعلاً آقای روحانی انتخاب شده است. اولاً معلوم است که چه کسانی در جریان انتخابات از ایشان حمایت کردند و در ستادهای ایشان بودند و دوم این که باید پرسید آقای روحانی چطور اصولگرایی است که وقتی اصولگرایان احساس کردند ایشان رأی می‌آورد و نامزدهای خودشان رأی نمی‌آورند در روزهای آخر سعی داشتند ائتلاف کنند تا آقای روحانی پیروز نشود؟ ببینیم آقای روحانی چه گفتند که

پیروز شدند و مردم چرا رأی دادند و بعد تلاش شود که همان حرف‌ها اجرا شود. نه این که الان گفته شود آقای روحانی اصولگراست و بعد بگویند آن حرف‌هایی که زدی را کنار بگذار و حرف‌های ما را بیان و اجرا کن چون جزو ما هستی!

اگر آقای روحانی اصولگرا که هیچ، عضو انصار حزب‌الله هم باشد، کیهانی باشد یا عضو مؤسسه آقای مصباح یزدی باشد برای من مهم نیست، مهم این است که آنچه گفتند انجام دهند، اتفاقاً باعث خوشحالی است که فردی اصولگرا باشد و این حرف‌ها را بزند و اجرا کند.

... وقتی دلار طی چند روز از ۳۶۰۰ تومان به ۳۰۰۰ تومان می‌رسد حتماً مردم احساسی دارند و امیدی به آینده دارند، چون آقای روحانی که هنوز اقدامی انجام نداده‌اند. این امید مردم هم فقط به خاطر شخص آقای روحانی نیست، بلکه امید به چیزهایی است که ضمیمه ایشان است و اگر انجام شود همه سود می‌برند.

... برنده اول ملت بود و برنده دوم نظام بود. اصلاح‌طلبان برنده سوم و اصولگرایان برنده چهارم انتخابات بودند... وقتی کشور رو به راه باشد آنها هم سود می‌برند. اصلاً آقای روحانی مال شما، اما اجازه دهید قیمت ارز پایین بیاید، اقتصاد رونق پیدا کند، تحریم‌ها تعدیل شود، تنش خارجی کم شود، تورم کنترل شود، فرزندانمان شغل پیدا کنند، تنش‌های داخلی کاهش یابد و همه اینها اگر شد افتخارش برای شما.

\*\*\*

### عفاف و حجاب از نگاه دکتر حسن روحانی

به نظرم عقیف بودن چیزی فراتر از حجاب داشتن است. به نظر من اگر زنی یا مردی حجاب رسمی مد نظر مارا رعایت نکند، عقیف بودنش زیر سؤال نمی‌رود.

پیش از انقلاب زنان زیادی در جامعه ما حجاب نداشتند، ولی آیا انسان‌های عقیفی نبودند؟ من هشدار می‌دهم که حجاب را عین عفاف ندانیم. به نظر من زنان زیادی از جامعه ما حجاب مطلوب قانون را ندارند، ولی عقیف هستند عفت شاخص‌های زیادی دارد. کما این که می‌توان کسانی را هم یافت که ظاهری مطابق قانون دارند و حجاب دارند (چه مرد و چه زن)، ولی اصول عفت را رعایت نمی‌کنند. بنابراین تأکید ما باید بر عفت باشد. باید ببینیم عفت را چه چیزی تهدید می‌کند. به نظر من عفت مردم ما را فقر اقتصادی و ناتوانی در ازدواج، بیشتر تهدید می‌کند تا رعایت حجاب مطابق استانداردهایی که عده‌ای دوست دارند و تعریف کرده‌اند.

شرح کامل این گفت‌وگو در نشریه چلچراغ به تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۹۲ و همچنین در سایت meisami.net موجود است.

\*\*\*

### افول گام به گام افراط‌گری

در روز ۱۴ خرداد ۱۳۸۹ عده‌ای خودسرانه، سعی کردند مراسم سالگرد مرحوم امام را با حیل‌گری برهم زده یا ایجاد اخلال نمایند. اخلال‌گران اجازه ندادند حجت‌الاسلام سیدحسن خمینی مطالب خود را به پایان برساند و ایشان هم مصلحت را در این دیدند که سخنان خود را پایان دهند. گفتنی است کار این دسته این قدر غیراخلاقی و غیرقانونی و خلاف مصلحت بود که تشکیلات مجاهدین به رهبری مسعود رجوی تمامی مراسم را پخش کرد و بدین وسیله خط‌مشی آنها به دست عده‌ای آگاهانه یا ناآگاهانه عملی شد.

همچنین عده‌ای خودسرانه و بدون هماهنگی با مقام رهبری و با سپاه پاسداران و یا نیروی انتظامی به سفارت انگلیس حمله کردند و هزینه‌های سیاسی - راهبردی زیادی

راه سیاست خارجی ایران تحمیل کردند. گفتنی است مسئولان امنیتی این رفتار را در خط انگلیس، امریکا و... قلمداد کردند. تهاجم فیزیکی دیگر اقدام این گروه‌های خودسره مراسم ۲۲ بهمن ۱۳۹۱ در قم و به دکتر لاریجانی بود که اقداماتی در جهت پیگیری و شناسایی این عوامل انجام شد.

معمولاً این گروه‌های خودسره با اقدامات خود سعی دارند اعمالشان را به مسئولان بالای مملکت نسبت دهند و ظاهر ارقابتی هم در نزدیکتر دانستن خود به این مسئولان نشان می‌دهند.

وقتی سفرای انگلیس در ایران استوارنامه‌های خود را از دست رؤسای جمهور و از جمله مقام رهبری در جایگاه ریاست جمهوری دریافت داشته‌اند، چه توجیهی برای حمله به این سفارتخانه موجود است.

خوشبختانه مقام رهبری در دو سخنرانی جدا از هم، مرز خود را از مهاجمان به سفارت جدا کرده و اقدامات خودسرانه در ۱۴ خرداد ۱۳۸۹ و ۲۲ بهمن ۱۳۹۱ را نیز محکوم کردند. البته اقدامات این گروه خودسره به این دو مورد ختم نمی‌شود. اقدامات ریز و درشت آنها به ضرر نظام جمهوری اسلامی و منافع ملی بوده است. با توجه به مطالب بالا به نظر می‌رسد افراط‌گری گام به گام در حال افول است. باشد که این اعمال خودسرانه تکرار نشود. در انتخابات ۲۴ خرداد ۱۳۹۲ مردم با رأی شفاف خود نظر خودشان را درباره این گروه‌ها و برائت از خشونت اعلام کردند.

\*\*\*

**نظر شخصی مشاور دکتر روحانی درباره  
۱۵امه پرداخت یارانه‌ها**

(روزنامه ایران، ۲۴ تیر ۱۳۹۲)

ترکان، مشاور ارشد حجت‌الاسلام حسن روحانی در یک گفت‌وگوی

رسانه‌ای گفته: دولت یازدهم پولی برای پرداخت یارانه‌ها ندارد! مصاحبه کننده از ترکان پرسیده: پس دولت تا الان چطور یارانه خانوارها را پرداخت کرده است؟ و او پاسخ داده: تا الان از جاهای دیگر برداشته‌اند و به خانواده‌ها داده‌اند. پرسیده شده: مثلاً از کجاها؟ و مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور منتخب گفته: از جاهای غیرقانونی! درآمدهای موجود ۵۰ درصد پول یارانه‌ها را تأمین می‌کند. ۵۰ درصد دیگر را از محل‌های دیگر برداشته‌اند. قیمت‌ها را هم اصلاح نکرده‌اند که منبعی برای تأمین یارانه نقدی ماه‌های آینده باشد. بنابراین اولین چالش آقای دکتر روحانی به محض آغاز به کار این است؛ برای آن که بتواند یارانه خانواده‌ها را بدهند باید قیمت‌ها را بالا ببرند. به نظر شما این خوب است؟ یعنی کسی به محض نشستن پشت میز باید این کار را انجام دهد. آن گاه مردم می‌گویند فلانی نیامده دارد قیمت‌ها را گران می‌کند. این چالش بزرگی است.

قیمت‌ها باید از ماه‌های قبل بالا می‌رفت تا خود این دولت برای پرداخت یارانه پول داشته باشد، ولی دولت تا کنون یارانه‌ها را از منابع دیگر غیر از آنچه در قانون پیش‌بینی شده پرداخت کرده است. اگر آقای دکتر روحانی بخواهند خلاف قانون عمل نکنند، به محض این که کارشان را آغاز می‌کنند باید قیمت حامل‌های انرژی را طبق قانون مجلس بالا ببرند. در ادامه مصاحبه از ترکان پرسیده شده که چالش بعدی دولت آینده چه خواهد بود؟ و او این‌گونه اظهار نظر کرده که چالش بعدی این است که تأمین کالاهای اساسی کشور طبق برنامه انجام نشده است. حالاً من نمی‌خواهم کسی را نگران کنم. ان‌شاءالله با کوشش‌هایی که در دست انجام است، این مسئله جبران خواهد شد.

\*\*\*

## نقش انتخابات در پیشبرد فرایند گذار به دموکراسی

دکتر پیمان مقاله‌ای با عنوان «نقش انتخابات در پیشبرد فرایند گذار به دموکراسی» نوشته و آن را در فیس بوک خود آورده‌اند که به این مضمون است:

... شرکت در انتخاباتی که تنها جناح اقتدارگرا از آن منتفع می‌شود رابی اثر و حتی خلاف مصالح جنبش دموکراسی خواهی ارزیابی می‌کند. آنها معتقدند نباید با رأی دادن به انتخاباتی که فاقد معیارهای یک انتخابات آزاد و سالم و رقابتی است مشروعیت داد، شرکت در چنین انتخاباتی نه تنها روزنی به سوی دموکراسی نمی‌گشاید و گرهی از مشکلات پیچیده و گرفتاری‌های روزافزون مردم را باز نمی‌کند، بلکه ظرفیت‌های بالقوه موجود برآمده از جنبش دموکراسی خواهی سال ۱۳۸۸ را نیز هرز می‌برد و تجدید حیات آن را بیش از پیش دشوار می‌سازد. به علاوه عدم شرکت در انتخابات همیشه نشانه انفعال و بی‌عملی سیاسی نیست... عدم شرکت یا تحریم انتخابات زمانی نوعی مقاومت منفی محسوب می‌شود که اولاً ابعاد ملی و فراگیر پیدا کند و بیانگر تمایل و اراده عمومی ملت باشد، به طوری که افکار عمومی داخلی و بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داده و پیام روشن و واضحی از سوی مردم برای حاکمیت در برداشته باشد. ثانیاً اقدام مزبور، فضاها و فرصت‌های تازه‌ای برای توسعه و تعمیق جنبش دموکراسی خواهی در دسترس مردم قرار دهد و موقعیت آن را ارتقا بخشد و موجب تغییر توازن قوا به سود جبهه اصلاح طلبی و دموکراسی خواهی شود نه آن که در اثر بی‌عملی و فقدان ابتکار عمل به حاشیه رانده شده و دچار انزوای اجتماعی-سیاسی گردند. از این رو

باید معلوم شود با چنین اقدامی چه نتایجی برای دموکراسی خواهان محقق می‌شود. هم‌اکنون شواهد حاکی از آن است که اکثریت نیروهای اصلاح طلب و رهبران و مراجع فکری و سیاسی آنها همانند فرصت‌های مشابه، تمایلی به تحریم، کناره‌گیری و عدم شرکت ندارند، زیرا بر این روش فایده‌ای مترتب نمی‌بینند. بنابر این به نظر نمی‌رسد که پاسخ به دعوت تحریم انتخابات از سوی افرادی در داخل و یابری نیروهای خارج از کشور ابعاد ملی و فراگیر پیدا کند. برعکس به کاهش بیشتر سطح ارتباط آنها با مردم و پایگاه‌های اجتماعی‌شان می‌انجامد. کامل این مقاله در فیس بوک دکتر پیمان و همچنین در سایت [meisami.net](http://meisami.net) قابل دریافت است.

\*\*\*

#### نباید به فکر براندازی بود

دیدگاهی معتقد است انقلاب مشروطیت سه ویژگی داشت: ۱- اصلاح گرانه بود و غیر برانداز، ۲- دارای اهداف معین ایجابی و ۳- خواستار عدالتخانه و قانون اساسی بود. هر چند نام آن را انقلاب گذاشتند، ولی در واقع یک جنبش اصلاحی بود. این دیدگاه در ادامه معتقد است انقلاب اسلامی و بهار عربی در مصر، تونس و لیبی همه یک ویژگی مشترک داشتند مانند این که شاه باید برود، مبارک، بن علی و قذافی باید بروند.

به همین دلیل ائتلاف عظیمی از همه نیروهای مخالف به وجود آمد، اما پس از دستیابی به هدفشان دچار انقلاب شدند. تأکید این دیدگاه در مورد مصر است که نیروهای زیادی با هم ائتلاف کردند تا جنبش خیابانی مصر با همان ارتشی که دست پرورده مبارک بود متحد شدند تا اخوان المسلمین را سرنگون کنند. این

دیدگاه معتقد است اگر حرکت‌های مردم از سه ویژگی اصلاحی، ایجابی و معین بودن اهداف برخوردار بودند دچار عوارض کمتری می‌شدند. نتیجه این دیدگاه این است که ما نباید به هیچ وجه به فکر براندازی جمهوری اسلامی باشیم.

\*\*\*

#### من «ها»: از تا کسی تا انتخاب روحانی

وبلاگ مهدی سلیمانیه

([waahe.blogspot.com](http://waahe.blogspot.com))

صبح جمعه بود. رفتم سوار تاکسی‌های خطی (...). ولی عصر شوم. یک تاکسی بیشتر نبود. من هم قرار داشتم و عجله. تا رسیدم راننده که مرد میانسالی بود گفت: باید وایسی تا پر شه‌ها! نگی پنج دقیقه بعد بریم!

با تعجب گفتم:

-بله آقا. خب طبیعیه. خطه. باید وایسم پر شه دیگه.

گفت:

آخه یه خانمه الان کلی بلبشو درست کرد. ۲۰ دقیقه وایساد کسی نیومد داد و هوار راه انداخت که تا کسی وایسیم؟ وقت من ارزش داره. و اینا. انگار وقت ما از توی جوب پیدا شده که خالی راه بیفتیم! نخواستم وارد بحث بیشتر شوم. گفتم: -نه دیگه. حق با شما بوده. باید وایساد تا پر شه.

چند دقیقه‌ای کنار تاکسی ایستادم تا کسی بیاید. که آمد. دختری جوان بود و نشست جلو و بعدتر خانم میانسالی. تا رسید گفتم:

-آه؟ یه نفر دیگه میخواد؟ اه!

سر تکان دادم.

دوباره چند دقیقه بعد زیر لب گفتم:

-خب او مدیم کسی نیومد! باید تا شب وایسیم؟

خواستم جواب بدهم. اما حوصله نداشتم. دوباره سر تکان دادم.

ده دقیقه‌ای ایستادیم اما نفر سوم نیامد و بعد قضیه پیچیده تر شد: دو نفر خانم دیگر با هم آمدند! حالا باید چه می‌کردیم؟ یا باید یکی از ما از نوبتش انصراف می‌داد و آن دو خانم می‌نشستند و ماشین می‌رفت، یا اینکه باید باز می‌ایستادیم تا یک تک نفری بیاید. ظاهراً هیچ کدام از ما حاضر نبود چنین کاری کند و از حقش بگذرد. کار گره خورده بود و ماشین و راننده و ما همه گیر کرده بودیم.

چند دقیقه بعد، وضع بدتر هم شد: یک تاکسی دوم هم آمد! دو مسافر خانم آخر رسیده که چاره‌ای نداشتند رفتند و سوار ماشین دوم شدند و منتظر شدند ببینند چه می‌شود. خانمی که بی‌تاب بود و نفر سوم بود، روبرو من کرد و گفت:

-بیا بیاید بریم سوار اون ماشین بشیم و بریم.

تا این را گفتم و به سمت تاکسی دوم رفتم، دختری که نفر دوم بود به اعتراض پیاده شد و گفت:

-خانم کجا؟! من جلوتر از شما! من و این آقا باید سوار بشیم!

قضیه خیلی پیچیده شد و یک گره کور درست شده بود. هیچ کس نه می‌خواست کرایه نفر اضافه را پردازد و نه می‌خواست از حق جلوتر بودن خودش بگذرد چون باید برایش هزینه‌ای می‌پرداخت (منتظر ماندن بیشتر در گرما برای مدتی نامعلوم).

در اینجا راننده ماشین دوم وارد صحنه شد و گفت:

-خب بی‌زحمت اون کرایه نفر چهارم رو دنگی بدین به راننده تا برین.

ما به هم نگاه کردیم. و سری به علامت مثبت تکان دادیم و سوار شدیم و تاکسی رفت. گره باز شد.

این موقعیت ظاهراً ساده، برای من دانشجوی جامعه‌شناسی، موقعیت معنادار

و خاصی بود:

تمام قراردادهای اجتماعی و هنجارهای مربوط به این موقعیت (سوار تاکسی شدن) - که در شرایط عادی تسهیل گردوند - در روز تعطیل و این موقعیت خاص، نه تنها کمکی به باز شدن گره نمی کردند که گره را کورتتر کرده بودند: حق مبتنی بر تقدم در صف، حق راننده‌ی خطی برای پرسیدن ماشینش در ابتدای خط و حق مسافران برای پرداخت کرایه‌ی مصوب و نه بیشتر.

در چنین وضعیتی چه چیزی می تواند گره را باز کند؟ اخلاق. اخلاق به عنوان روغن روابط اجتماعی و چرخ دنده‌های تعامل. اخلاق به معنای اعم: گذشت از حق خود به نفع دیگری. در نظر گرفتن دیگری. اما این متغیر غایب بود. هیچ کس اخلاقی عمل نمی کرد. نه مسافران، نه راننده‌ها. همه تمام «حق مبتنی بر قرارداد اجتماعی» خود را به صورت تمام و کمال مطالبه می کردند. همه بیشترین سود را می خواستند و به کمتر از آن رضایت نمی دادند: مسافران به استفاده از نوبت و تقدمشان، به سریع تر رسیدن و رانندگان به تمام کرایه با چهار مسافر.

این مثال‌ها از وضعیت کلی بخش‌ها و لحظه‌های قابل توجهی از جامعه‌ی ماست: آمارها و تحقیقات نشان می دهند که اخلاق در بسیاری ابعاد و حوزه‌های جامعه در حال افول است. جامعه‌ی خاص گرای فردگرا. جامعه‌ی روز به روز خودخواه تر. جامعه‌ی که از حالت یک «ما» خارج می شود و به توده‌ای انبوه از «من»ها تبدیل می شود که فقط در کنار هم قرار گرفته‌اند و بس و قراردادهای اجتماعی نمی توانند به تنهایی از پس چنین شبکه‌های پیچیده‌ی روابطی بر بیایند. آن هم در جامعه‌ای که خود آن قراردادها از استحکام جدی برخوردار نیستند و به راحتی دور زده می شوند (به حرکت خانم نفر سوم که می خواست با

دعوت از من، خانم نفر دوم را دور بزند و خودش سوار ماشین شود توجه کنید).

اما در این میانه یک راه دیگر نیز وجود داشت: پیدا کردن راه حلی میانه. راه حلی که نه سود همه‌ی کنشگران و بازیگران در صحنه، که بخشی از آن را تأمین کند. یک بازی «تقریباً» برد-برد. اما نه کامل. پیشنهاد راننده‌ی دوم چنین موقعیتی بود: جایی که هر کدام از ما نه یک کرایه‌ی کامل اضافه (باخت کامل) که یک کرایه‌ی یک سومی (باخت نسبی) را پرداختیم، اما یک سود قابل توجه (زودتر به مقصد رسیدن و پایان انتظار) را به دست آوریم. راننده هم که به تمام آنچه می خواست رسید.

این پیشنهاد میانه را می توان در سطح کلان نیز دید: جایی که مثلاً در انتخابات اخیر، هاشمی و خاتمی و بسیاری از روشنفکران از یکسو و حاکمیت از سوی دیگر، با انتخاب راه حل میانه - که نه انتخاب خاتمی و هاشمی (باخت برای حاکمیت؟) و نه انتخاب جلیلی (باخت اصلاح طلبان و بخش‌های مهمی از جامعه) - بلکه انتخاب «روحانی» بود، گره را باز کرد. یک بازی تقریباً برد-برد.

\*\*\*

### ماجرای ادوارد اسنودن

تاکنون آنچه می شنیدیم این بود که فعالان حقوق بشری، از اقامت اتحاد شوروی فرار کرده و امریکا آنها را پناه می داد. به نظر می رسد ادوارد اسنودن قضایا را معکوس کرده است. به این معنا که این بار نوبت فعالان حقوق بشر امریکایی است که به روسیه پناهنده شده و خشم امریکا را برانگیخته‌اند، به طوری که سفر او با ما به مسکو هم به همین دلیل لغو شده است. اسنودن، جنایت‌های امریکا را افشا کرد و رابطه او با امریکا مخدوش شده است. امریکا برای دستیابی به اسنودن حاضر شده

به آدم ربایی هوایی دست بزند و اعتبار خود را نزد اروپاییان و کشورهای امریکای لاتین به شدت کاهش دهد.

\*\*\*

متن سخنان دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی در دیدار با رهبر انقلاب

بسم الله الرحمن الرحيم  
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم  
اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ النَّفْسِ وَ عَمَلِي مِنَ الرِّيَاءِ وَ لِسَانِي مِنَ الْكِبْرِ وَ عَيْنِي مِنَ الْخِيَانَةِ  
با سلام و درود بر نبی رحمت حضرت محمد مصطفی (ص) و خاندان مطهرش و با سلام بر مهدی موعود که خواهد آمد و زمین را از عدل و صلح پر خواهد کرد.

اکنون که در آستانه شهادت مولای متقیان قرار داریم آغاز سخن را مدد می گیریم از کلام رهایی بخش آن حضرت: «از گفتن حق یا رأی زدن در عدالت باز نایستید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر خدا مراد را کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است»

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی در هفتاد و دومین سال از حیات خویش به عنوان «بقیت السیف» جریان اصیل دانشجویی، به خود می بالد که در دورانی که تندروری سکه رایج طیف‌های مختلف سیاسی بود، همواره کوشیده است با تکیه بر سه اصل دینداری، اعتدال و عقلانیت چشم نگران جامعه باشد و تا آنجا که مقدور بوده، نسبت به انحرافات و کجروی‌هایی که احساس می کند، مشفقانه مشی انتقادی پیشه کند و به آرمان‌گرایی و آزادیخواهی بر مبنای اسلام رحمانی وفادار بماند. چنان که در کلام پیر روشن ضمیر جماران نیز آمده است:

«اسلام دین مستند به برهان و متکی به



منطق است و از آزادی بیان و قلم نمی‌هراسد و از طرح مکتب‌های دیگر، که انحراف آنها در محیط خود آن مکتب‌ها ثابت و در پیش دانشمندان خودشان شکست خورده هستند، باکی ندارد. شما دانشجویان محترم نباید با پیروان مکتب‌های دیگر با خشونت و شدت، رفتار و درگیری و هیاهو راه بیندازید.»

نظیر همین معنا در مطالبات مکرر دانشگاهیان و نیز خواسته به حق جناب‌عالی با عنوان «کرسی‌های آزاداندیشی» نیز بارها و بارها یادآوری شده است. اما نگاهی نادرست و صورت‌زده به کرسی‌های آزاداندیشی باعث می‌شود که علی‌رغم تأکیدات مکرر حضرت‌عالی حاصلی جز چند مراسم فرمایشی برجای نماند و نتیجه‌ای جز نقض غرض به بار نیآورد. از نگاه ما کرسی آزاداندیشی یک کرسی ویژه با عنوان خاص نیست، چنانچه تنگ‌نظری‌ها از فضای دانشگاه کنار رود، کرسی‌های آزاداندیشی از میان همین کرسی‌های تدریس و تحصیل و اظهار نظر موجود در دانشگاه خواهد رویید و خود را نشان خواهد داد. در سال‌های گذشته شمار زیادی از استادان و هم‌درسان ما به بهانه‌های سیاسی و امنیتی از کرسی‌های تدریس و تحصیل محروم و برخی محبوس شدند و نیز معیارهای سیاسی و غیر علمی بر روند جذب اساتید و پذیرش دانشجویان حاکم شد و فی‌الجملة: آنچه پیش از آن استثنا بود مبدل به قاعده شد. باید افسوس خورد که کرسی‌های آزاداندیشی نیز مانند برخی دیگر از آرمان‌های بلند انقلاب اسلامی از کوته‌بینی‌ها آسیب دیده است. برخی گمان کردند آزادی و آزاداندیشی بخشنامه‌ای است و هیچ تلاشی برای بسترسازی در تحقق آن نکردند.

● آنچه از آن به‌عنوان «اسلامی شدن دانشگاه‌ها» تعبیر می‌شود نیز راه‌حلی چنین دارد. فرو کاهش «اسلامی شدن دانشگاه»

به یک پروژه دولتی همان‌قدر نادرست است که انکار ضرورت و فایده آن. اگر به «اسلامی شدن دانشگاه» به‌مثابه یک فرایند تدریجی فرهنگی و اجتماعی بیندیشیم راه‌حلی جز ایجاد فضای آزاد نقد و بررسی و کرسی‌های آزاداندیشی و نظریه‌پردازی ندارد. اما چنانچه «اسلامی کردن دانشگاه» به‌مثابه پروژه‌ای فرمایشی مراد باشد، باید راه را در دست بردن به ترکیب اساتید و دانشجویان و جرح و تعدیل سلیقه‌ای مواد درسی و سهمیه‌بندی و تفکیک جنسیتی جست‌وجو کرد. راهی که ره به ناکجای برد.

آمار کم یا زیاد دانشجویان دختر نه افتخارانگیز است و نه تهدیدآمیز، بلکه نگاه به دانشجویان باید نه بر اساس جنسیت، که بر مبنای دانش، بینش و مهارت او باشد. امیدواریم در افق پیش رو، مسئولان به دنبال آن نباشند که با تدویم سهمیه‌بندی جنسیتی و بومی به جای حل مسائل، صورت مسئله را پاک کنند. این تصمیمات ناعادلانه و غیر کارشناسانه باعث صدمه دیدن و جبهه علمی کشور و پیامدهای ناگوار اجتماعی خواهد شد. نادیده گرفتن حقوق نیمی از افراد جامعه و تصمیم‌گیری‌های خودسرانه در مورد آینده جوانان کشور ظلمی بین به دخترانی است که قصد ورود به دانشگاه را دارند.

● دانشگاهی که می‌خواهد در جامعه پیش رو تأثیر گذار باشد نباید صرفاً محدود به علماآموزی باشد و این مهم میسر نیست مگر با گسترش و بالندگی فعالیت‌های همه‌جانبه دانشجویی از قبیل فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی. یکی از بسترهای فعالیت سیاسی و فرهنگی در دانشگاه، تشکل‌های دانشجویی هستند. اما در سال‌های اخیر فشارهای زیادی بر تشکل‌ها و کانون‌های دانشجویی نظیر شوراهای صنفی، انجمن‌های علمی، کانون فرهنگی

و تشکل‌های منتقدی چون انجمن اسلامی دانشجویان وارد شده است به گونه‌ای که بسیاری از این انجمن‌ها و تشکل‌ها تعطیل گشته یا توسط نهادهای غیر دانشگاهی تغییر ماهیت پیدا کرده‌اند. ایجاد محدودیت و سنگ‌اندازی در برگزاری برنامه‌های علمی، فرهنگی و سیاسی دانشجویی و برخورد با متولیان برگزاری این برنامه‌ها، فضای دانشگاه را به محیطی کم‌نشاط بدل کرده است.

امروز در دانشگاه‌های کشور تقریباً اثری از گروه‌های منتقد نمانده است و تشکل‌های موجود نه تنها باز نمود تکثر در دانشگاه نیستند، بلکه صرفاً تعدد گروه‌هایی هستند که صدای یکسانی از آنان به گوش می‌رسد. این در حالی است که جریان‌ها و سلاطین دیگری هستند که به دلیل تنگ‌نظری مسئولان، امکان فعالیت قانونی در دانشگاه را نمی‌یابند. رویکرد ایجاد فضای تک‌صدایی در کنار عدم تخصیص عادلانه منابع و محدودیت‌های پیش روی محققان و پژوهشگران باعث از دست رفتن پویایی فضای دانشجویی و مهاجرت یکسویه نخبگان به خارج از کشور شده است. امید است کسانی که قرار است در آینده تصدی دستگاه آموزش عالی و دانشگاه‌های کشور را در دست بگیرند، علاوه بر علم‌آموزی، به نقش فرهنگی و سیاسی دانشجویان نیز توجه کنند و نگاهی همه‌جانبه و بردبارانه به فعالیت‌های دانشجویی داشته باشند. اگر در مدیریت فضای دانشگاه و جامعه با درایت و داهیانه عمل شود و دلسوزان نظام با کج‌سلیقگی و بی‌انصافی، غیر خودی شناخته نشوند و برای مدیریت به عرصه‌ی اداره کشور باز گردند، فضای قانون‌گریزی به قانون‌گرایی تبدیل شده و نزاع‌های گروهی جای خود را به اتحاد ملی و همبستگی عمومی می‌دهند.

● تهاجم به کوی دانشگاه تهران در سال‌های ۷۸ و ۸۸، وقایع دردناکی است که بارها و بارها شرح آن رفته، ظلمی که دل رهبری را خون کرد تا از آن تعبیر به جنایت کنند، اما علیرغم اعلام صدور احکام قضایی و رسیدگی به این دو پرونده، یک سؤال همچنان در ذهن دانشجویان باقی مانده و آن اینکه چرا هنوز عاملان اصلی تعدی به حریم دانشجویان و جوانان که با ظلم آشکار، حرمت لباس خدمت به نظام را هتک کردند به مردم معرفی نگردیده‌اند؟!

ما از تأکیدات جناب‌عالی بر پیگیری حادثه کوی دانشگاه آگاهیم. حتماً شما هم می‌دانید که تنها نتیجه این پرونده، محکومیت شماری از دانشجویان بوده است. اگر ما همواره بر پیگیری این حادثه تأکید کرده‌ایم و می‌کنیم نه از سر کینه‌توزی و انتقام‌جویی، بلکه از این روست

که راه بر تکرار چنین فجایعی بسته شود و آسیب‌های وارد آمده به دانشجویان جبران گردد. به باور ما نه تنها جبران صدمات وارد آمده و دلجویی از دانشجویان آسیب‌دیده لازم و ضروری است، بلکه آنچه حقیقتاً دل‌ها را آرام و جان‌ها را امیدوار می‌کند همانا ایجاد فضای آشتی و همدلی و علاج زخم‌های کهنه و شکاف‌های سیاسی است که دامنه‌های آن متن جامعه را نیز جریحه‌دار کرده است.

امروز به یمن مشارکت مردم و تحقق حماسه سیاسی، امید به ایجاد فضای آشتی و همدلی در سایه رقابت سالم گروه‌های سیاسی بیش از پیش است. درمان شکاف‌های سیاسی شاید با برگزاری یک انتخابات میسر باشد، اما التیام جراحات‌های کهنه و پنهان اجتماعی فرایندی تدریجی و مسیری طولانی است

که حماسه ۲۴ خرداد گام اول در این مسیر بود. تداوم این راه منوط به گذشت همه آسیب‌دیدگان از هر طرف و پایمردی همه خیرخواهان و تدبیر شایسته رهبری نظام به عنوان شخصیتی فرا جناحی و رهبری برای همه مردم و در یک کلام در گرو اجرای بدون تنازل قانون اساسی است. ایجاد فضای باز رسانه‌ای و سیاسی و نیز برداشتن محدودیت‌های امنیتی ایجاد شده پیرامون برخی دلسوزان و خیرخواهان مردم و انقلاب و نظام، بی‌تردید به ایجاد فضای مبارک آشتی و همدلی و زدودن کدورت‌ها کمک خواهد کرد و به یاری خدا همه گروه‌های سیاسی با عبرت از گذشته و نگاه به آینده سلیم و ثبات به دست آمده راقدر خواهند دانست و همه احساس پیروزی خواهند کرد.

والعاقبه للمتقين

**اطلاع رسانی در مورد کتاب‌های جدید منتشر شده و دسترسی آسان به آنها خدمتی است که کتاب فردا سعی دارد در اختیار علاقه‌مندان کتاب و کتابخوانی قرار دهد. تا به امروز بیش از ۷۰،۰۰۰ عنوان کتاب در سیستم کتابفروشی فردا معرفی گردیده و اطلاعات آنها به همراه تصویر جلد از طریق مراجعه به سایت اینترنتی در دسترس شما قرار دارد. خرید به صورت اینترنتی به سادگی انجام می‌شود و حتی در صورت عدم تمایل به خرید اینترنتی می‌توانید سفارش خود را به صورت تلفنی ثبت نمایید.**



www.FardaBook.com - ۲۱ - ۶۶۴۰۶۱۶۰

# چشم انداز خوانندگان



خاطرهای از تدبیر و امید: (حسن روحانی در ۳۵ سال پیش)

خاطره زیر در سن ۲۹ سالگی یعنی دوران شکوفایی و پختگی دکتر حسن روحانی است که در کسوت یک واعظ روشنفکر و یک عالم آگاه به زمان، به ارشاد مردمان خاصه جوانان حق طلب نشست است و این واقعه نشان می دهد که حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی رئیس جمهور منتخب ملت آگاه ایران مردی است خطر پذیر، شجاع، مستقل، سیاستمدار، مدیر، مدبر، ریشه دار و... که تسلیم هیچ کس یا کسانی نمی شود و هیچ جریان مخربی نمی تواند او را مصادره کرده و یا چیزی را بر او تحمیل کند. هاشمی، خاتمی، اهل حوزه، دانشگاه، اعتدال، اصلاح، تدبیر و دیگر اقشار و گروه ها به خاطر همین ویژگی های نسبی او را برگزیده اند. امیدواریم بتواند با تأییدات خداوندی در سن ۶۵ سالگی با کوله باری از دانش، فرزاندگی، تجربه و جهان دیدگی کشتی توفان زده انقلاب ما را به ساحل امنی برساند و ما نیز دستان یاری رسان و محبت آمیز خود را بدرقه راه پر مخاطره او کنیم و اما خاطره:

در شب های گرم سال ۱۳۵۵ یا ۵۶ بانی خیرگی ایشان را برای ۱۰ شب سخنرانی در مسجد حکیم اصفهان دعوت کرده بود، موضوع سخن «مسیر زندگی امامان شیعه در طول تاریخ» بود. او زندگی ۱۴ معصوم (ع) را به ۴ دوره تقسیم نمود که هر دوره ای بانام «محمد» آغاز شده و مختصات خاص خود را دارد و این چهار دوره که هر دوره اش منحصر به فرد بوده، رنگ غالب آن با دیگری تفاوت دارد و دارای یک ارتباط، پیوستگی و اشتراکی نیز هست که بیانگر «وحدت در عین کثرت» است. این ۱۴ نور مقدس همچون پیکر واحدی هستند که حدود ۴۰۰ سال با اهدافی مشخص عمر کرده و بر کات

سرشاری را برای همگان به ودیعه گذاشته اند. دوره اول، با مدیریت حضرت محمد بن عبدالله (ص) بوده است که تا پایان عمر امام سجاد (ع) به طول می انجامد. دوره ای سرشار از جهاد، شهادت و مبارزه همه جانبه و چند منظوره برای پایه گذاری یک تمدن نو، یک فرهنگ ارزشی متعالی در جهان که لازمه ای آن نفی شرک، کفر، ظلم، نفاق، جهل و بت پرستی در اشکال مختلف بوده است. این تلاش ها همراه با ده ها و صدها جنگ بزرگ و کوچک تدافعی در زمان محمد (ص) و جنگ های تحمیلی صفین و جمل و نهروان در زمان علی (ع) و پیکارهای خصمانه معاویه و یزید با حسن (ع) و حسین (ع) و «زین العابدین بیدار نه بیمار» در صحنه های شام و کوفه و کربلا بوده است.

دوره دوم با مدیریت حضرت امام محمد باقر (ع) «باقر العلوم» شروع و تا پایان عمر حضرت رضا (ع) «عالم آل محمد» به طول می انجامد، صبغه این دوره فرهنگی، علمی، اخلاقی، اعتقادی و اجتماعی است. در این زمان کلاس ها و جلسات فرهنگی متعددی با حضور هزاران علاقه مند، دانش پژوه و پرستشگر، دگراندیش، دین ستیز و دین گریز تشکیل می شود و قال الباقر (ع) و قال الصادق (ع) معارف اسلامی را هر چه فربه و فربه تر می سازد و ندای موسی کاظم (ع) و علی بن موسی (ع) بر دسیسه های هارون و مأمون فائق می آید و این چهار بزرگوار، قرآن و فرهنگ پر بار آن را بر تارک ادیان و اقوام می نشانند.

دوره سوم یا مرحله ثالث طبق تقسیم بندی یاد شده بانام مبارک امام محمد تقی (ع) آغاز و بانام نورانی امام حسن عسکری (ع) پایان می یابد. این زمان، زمان خفقان، استبداد محض و دیکتاتوری عربیان است، نفس ها را در سینه ها و صداها را در حنجره ها می شکنند. دو امام از سه امام همام را در عسکر و یالشکر محصور می کنند (عسکرین) و نهایتاً هر سه را در عنفوان جوانی به دلیل مبارزات مخفی و علنی دیگر اقدامات خداپسند به شهادت می رسانند.

در مرحله چهارم و یا چهارمین دوره انقلاب جهانی بانام محمد (ص) و لقب مهدی (عج) آغاز می شود و جهانیان را از قید انواع ظلم و ستم می رهاند و او که همانم و هم منش نبی خاتم است پرچم رحمة العالمینی و عدالت گستری حضرت محمد (ص) را به اتفاق یاران در سراسر جهان به اهتزاز در می آورد تا صلح و صمیمیت و فضایل الهی یک بار هم که شده در انسان ها متجلی و

وعده های الهی در گستره ای گیتی مستقر شود. لازم به ذکر است دکتر روحانی در پایان ۱۰ شب افاضات بالا که خلاصه آن نقل شد، برای اینکه در چنگال مخوف دشمن یعنی ساواک گرفتار نشود شگردی زیر کانه به خرج می دهد و می گوید دنباله بحث و پاسخ به دیگر پرسش های مهم را در دو یا سه شب اضافه شده به عرض خواهد رساند! او شبانه از اصفهان می گریزد و دشمنان مردم را مات و مبهوت می گذارد، نکته دیگر اینکه دکتر روحانی با این ۱۰ شب بحث ارزشمند و کلیدی و زیربنایی خود، که رسواگر سیاست های نادرست و فرسوده حاکمان و اعتلای بخش عقول و انرژی های نهفته مردم بود، مسجد بزرگ و مترو که حکیم را رونقی دوباره می بخشد و این سنگر سترگ را در مسیر انقلاب و تجمعات گسترده مردمی قرار می دهد. و مطلب آخر اینکه در جلسات دکتر روحانی که به محوریت برادر حاج محمد توکل و دیگر آزاد یخواهان در اصفهان پیش از پیروزی انقلاب تشکیل می شده است مرحوم زنده یاد مجاهد شهیر، عارف بصیر و عالم جلیل القدر حضرت آیت الله طاهری به منظور تأیید و تشویق ایشان و دیگران با کمال تواضع و خلوص حضور می یافته اند و شاید به همین دلیل بوده که جناب دکتر روحانی در مراسم تشییع حیرت انگیز و قدر شناسانه معظم له در مورخ ۱۴ خرداد ۹۲ شرکت می یابند و همراه با صدها هزار نفر از مردم، این پدر بزرگوار شهید و خدمتگزار راستین ملت را به فرزندان شهیدش در گلستان شهدای اصفهان می سپارند.

امید است دکتر روحانی بتواند آرزوهای بلند ملت فهیم و درد کشیده ایران را در حد توان با تشکیل دولتی مخلص و متخصص محقق سازد و مقدمات آزادی بی گناهان در حصر و زندان و آزادی مردم از رنج های طاقت فرسای اقتصادی و اجتماعی را نیز فراهم سازد و در ترویج ایمان، الفت، اخلاق، تعامل و تعادل در داخل و خارج کشور موفق باشد و آب ها و امیدهای رفته را به جویبار حقیقت، شادی و آرامش برگرداند و میهن عزیز را «در مسیر زندگانی و اهداف امامان شیعه» که خود بهتر از ما می داند قرار دهد.

ان شاء الله

مرتضی توکل

دبیر بازنشسته آموزش و پرورش و عضو انجمن اسلامی معلمان استان اصفهان  
نیمه شعبان ۱۳۹۲

## خدمت دست‌اندرکاران محترم و زحماتش نشریه وزین و پرمحتوای چشم‌انداز ایران

بادرود و سپاس از شما و همت بلندتان که در بدترین شرایط زیست‌ایرانیان در این هشت سال به‌ویژه چهار سال اخیر که با اندیشه‌ورزی عقلایی و تفکر انسانی و دفاع از حقانیت، کج‌رفتاری شد، اما شما آهسته و هوشمندانه راه حقیقت را طی کردید و امتحانی بس سخت را با نمره قبولی بالایی کسب کردید. شاید این مهم در اثر سال‌های طولانی مبارزه و خودسازی مهندس بوده و تجربه‌وی و همکارانش که چنین سربلند و موفق عمل کردند. تشکر و قدردانی خود را با نوشتن، نمی‌توانم منتقل کنم. امید آن‌که همچنان پابرجا باشید.

پرویز الله‌دادی از اصفهان

\*\*\*

## سلام علیکم

ضمن تشکر از نشریه وزین چشم‌انداز ایران به اطلاع می‌رساند نشریه شما تا شش ماه پیش خوانندگان کمتری داشت. اگر خوانندگان قبلاً ۱۰ درصد مطالب نشریه را می‌خواندند، اکنون ۹۰ درصد آن را مطالعه می‌کنند. من فکر می‌کنم به دلیل این که شما حقایق را می‌گویید. از خوبی‌های افراد و همچنین بدی‌های افرادی که بدی کرده‌اند می‌نویسید و همین باعث جذب افراد به خواندن نشریه شده است.

ارادتمند

قدریان

از تهران

\*\*\*

## نون و القلم و ما یسطرون

حوادثی که در مصر پیش آمده بسیار نگران‌کننده است. اکنون وضعیتی را می‌گذرانیم که دو جبهه کاملاً مخالف رو در روی هم قرار گرفته‌اند. ثبات سیاسی مصر برای خاورمیانه امری مهم است و این در حالی است که ارتش از نظر استقلال تا پیش از کشتار، مقابل گارد جمهوری نقش خود را به خوبی ایفا کرده بود. دوگانگی در جامعه مصر پرشش مهم و اساسی است و این که از نظر تاریخی حرکت بنیادگرایان همیشه از بطن جنبش اخوان المسلمین بوده است غیر قابل انکار است.

شرایط مصر به خوبی نشان می‌داد که خود جنبش اخوان المسلمین از رویکرد افراط‌گرایانه تعدیل شده و راه حل مسالمت‌آمیزی را در پیش گرفته بود. اما حق بر این بود که مرسی که با کسب ۵۱ درصد آرا به ریاست جمهوری برگزیده شد، وقعی به رقیبان سیاسی نیز می‌گذاشت و آنان را در همه مسائل شریک خود می‌گرداند. افزون بر این که توده مردم مانند بسیاری دیگر در خاورمیانه که از نظر اقتصادی در رنج هستند و کسب و کارشان در این سرزمین بسته به حفظ روابط بین‌الملل است بی‌شک در این هنگامه به طرفداری از اپوزیسیون پرداختند بی‌آن که وجهه دینی و مذهبی خود را از دست داده باشند. فشار اقتصادی تحمیل شده بر جامعه مصر در این دو سال و اندی به حدی بوده که بسیاری کار و حرفه خود را از دست داده‌اند و کشوری که با واردات بیش از ۱۰ میلیون تن گندم در سال از بزرگترین نیازمندان این محصول در خاورمیانه است نمی‌تواند بدون صنعت تورسم که تا حد زیادی تمایل به شکستن حریم‌های ایدئولوژیک دارد، سرپا بایستد، از این رو واقعیت چیز دیگری است که یکی از مهمترین آنها در جهان کنونی نیاز به توسعه و پیشرفت اقتصادی که در نهایت از فضای باز اجتماعی نشأت می‌گیرد به دست می‌آید. البته از سویی دیگر در جوامع خاورمیانه که دموکراسی نوعی رویکرد مدرن را نشان می‌دهد هنوز راه برای قانونمند شدن جامعه بسیار دراز است. این که یک مذهب از صحنه اجتماعی ۹۰ درصد مردم مسلمان حذف شود هم امری ناممکن به نظر می‌رسد. میزان فساد دستگاه حکومتی در دوران حسنی مبارک این امر را به خوبی نشان داد، اما این که آقای مرسی در این یک سال صدارت چرانتوانست اولویت‌های جامعه مصر را شناسایی کند خود نیز پرسشی بی‌پاسخ است. امید است با درایت رهبران گروه‌های مصری وضع پر تنش کنونی به تثبیت رسیده و مردم در برابر هزینه‌هایی که داده‌اند به دستاوردی در خور توجه دست یابند.

ح. ثقفی - ۲۹ تیر ۱۳۹۲

\*\*\*

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

هیئت محترم تحریریه نشریه چشم‌انداز ایران

باسلام و احترام

از آغاز انتشار نشریه چشم‌انداز و کمی

پیشتر از آن، مشتاقانه به جست‌وجوی حقیقت بودم و در این راستا از مهندس لطف‌الله میثمی و همکاران محترم و همه دوستداران حقیقت در این نشریه مطالبی را آموختم که به تحولات عمیق در اینجانب انجامید. من در تظاهرات تاسوعای سال ۱۳۵۷، مهندس میثمی را در کنار خود دیدم و با او پیش از آن از طریق پوستره‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان مقیم اروپا و امریکا در کنار تصویر دکترا شریعتی که بر دیوار اتاقم نصب کرده بودم، آشنا شده بودم. در سال ۱۳۶۰ که سراسر مخاطره و رویدادهای ناگوار بود به عنوان یک نوجوان به دنبال راه می‌گشتم که دوست عزیزم در کنارم حضور داشت که به من نهیب زد که مهندس میثمی هم کار فکری می‌کند. با همین نهیب بود که با ۱۶ سال سن به فکر فرو رفتم. از سالی که آن یار قدیمی را ندیدم بیش از ۲۷ سال می‌گذرد که سرنوشت و تقدیر، ما را از هم جدا کرد. وی یکی از معتقدان دکترا شریعتی بود که بذرایمان توحیدی را در نوجوانی در دلم کاشت و من نخستین آگاهی‌ها و نجات‌خویشان را مبدیون او و بعد هم سفره‌ای که مهندس میثمی برای طعام من سرگشته راه حقیقت پهن کرد، می‌باشم. اکنون قریب به ۵۰ سال است که در طبقه دوم همان منزل به سر می‌برم و تنها به این امید نشسته‌ام که بذرایمان در دل جوانان این مرز و بوم نهال دهد. از شما سروران گرامی استدعا دارم به عنوان یک برادر، پیام تشکر مرا اول به آقای علی نوع‌پرور آن یار قدیمی و سپس مهندس لطف‌الله میثمی برسانید و بگویید که دست‌های گرم و صمیمی شما را می‌فشارم. امیدوارم آن یار قدیمی (آقای نوع‌پرور) از همین طریق پیام مرا بخواند و اگر در آن دوران سخت و طاقت‌فرسا نسبت به او اسانه ادبی کردم بر من ببخشاید. در پایان یکی از شعرهای اینجانب را که در نشریه چشم‌انداز چاپ شده دوباره می‌نویسم:

اشکم را نثار گام‌هایی کرده‌ام

که استواری یک کوه بزرگ را تداعی

می‌کند

به انتظار سبزترین واژه

برایش ترانه می‌سرایم

تا گل‌بانگ سلامش

حریم‌خانه مرا پر کند

ارادتمند - حسین ثقفی - ۵ مرداد ۱۳۹۲



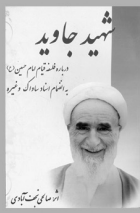
# انتشارات امید فردا منتشر کرد

مجموعه ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی) – نویسنده: داود علی بابایی  
 جلد اول: دولت موقت مهندس مهدی بازرگان – جلد دوم تا چهارم: ریاست جمهوری دکتر ابوالحسن بنی صدر  
 جلد پنجم: ریاست جمهوری شهید محمدعلی رجایی و آیت الله سید علی خامنه‌ای  
 جلد ششم تا دهم: ریاست جمهوری آیت الله سید علی خامنه‌ای و نخست‌وزیری میر حسین موسوی  
 جلد یازدهم (درباره وقایع سال ۶۴) منتشر شد

و ۱۴ اثر دیگر



ستارگان از دیدگاه قرآن  
 شو ۱۱ اثر دیگر  
 نویسنده: آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی



شهید جاويد  
 درباره قیام امام حسین (ع)  
 و ۷ اثر دیگر  
 نویسنده: صالحی نجف آبادی



تهران مخوف  
 این اثر که در سال ۱۳۰۴ شمسی ابتدا در مجله ستاره ایران به صورت پاورقی و بعدها به شکل کتاب منتشر گردید، نخستین رمان اجتماعی ایرانی است. به رمان های مدرن غرب نوشت.



معمای اشغال سفارت آمریکا در ایران  
 و ۶ اثر دیگر  
 نویسنده: جعفر مهدی نیا



فکرم در آسمان با هواپیما تصادف کرد  
 کلماتور  
 (سبک پرویز شاپور زنده می شود)  
 نویسنده: داود علی بابایی

متن کامل تهران مخوف پس از گذشت سال ها از چاپ های نخست آن، هم اکنون به علاقه مندان عرضه می گردد.



اسرار قتل احمد دهقان  
 مدیر مجله تهران مصور، نماینده مجلس شورا و صاحب تماشاخانه تهران

خرید در دفتر انتشارات با ۲۰ درصد تخفیف  
 ارسال با پیک در تهران و ارسال با پست برای شهرستان  
 با ۱۵ درصد تخفیف  
 تلفن همراه اختصاصی: ۹۹۳۲۸۶۶ - ۰۹۳۶

حساب جاری: ۰۲۰۹۴۳۳۶۸۴۰۰۰ - شماره کارت: ۵۴۳۲ - ۳۷۴۹ - ۶۹۱۷ - ۶۰۳۷ بانک صادرات - امید علی بابایی

تلفکس: ۶۶۹۱۷۴۴۹ - ۶۶۹۱۳۵۶۸ - ۰۲۱ خارج از وقت اداری: ۶۶۹۰۶۷۵۶ - ۰۲۱